مُجمل التّواریخ

تألیف

ابوالحسن بن مُحمّد امین گُلستانه

محمد اقبال مجددی ذخیره لاهور

شامل وقایع و رویدادهای سی وپنج سالهٔ بعد از نادرشاه

و ذیل زین‌العابدین کوهمرهٔ ملقب بامیر درتاریخ زندیه
و حواشی و اعلام وفهرست

30.00

بسعی و اهتمام

مدرس رضوی

استاد دانشگاه

تهران - ۱۳۴۴

Marfat.com

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

Marfat.com

۱۳۲۹۷۵

از انتشارات کتابخانه ابن سینا

چاپ دوم در یکهزار نسخه بسرمایه کتابخانه ابن سینا در چاپخانه دانشگاه تهران
بسال یکهزار و سیصد و چهل و چهار شمسی طبع گردید

Marfat.com

فهرست مطالب کتاب مجمل التواریخ

عنوان	صفحه
مقدمهٔ مصحح	۵
مقدمهٔ مؤلف	۱
در بیان مجملی از احوال اواخر نادرشاه وسبب قتل او بدست اهل ایران	۷
توضیح وتبیین قتل نادرشاه بوجه اجمال	۸
در بیان سلطنت علیشاه و انجام کار او	۱۸
در بیان جلوس شاهرخشاه برتخت سلطنت	۳۰
در بیان سلطنت ابراهیم‌خان ومآل کار او	۳۰
در بیان رفتن میر سید محمد باکارخانجات بخراسان	۳۷
در بیان جلوس جناب میر سید محمد ملقب بشاه سلیمان وحقیقت حال او	۴۳
در بیان مجملی ازاحوال احمدشاه افغان درّانی وآمدن او برسرقلعهٔ هرات	۵۸
در بیان احوال و استقلال امیرعلم‌خان خزیمه وقتل او بدست جعفرخان وجماعت اکراد	۶۵
در بیان آمدن احمد شاه درّانی برسر نیشابور ومحاصره نمودن قلعه وبی‌نیل مقصود برگشتن بهرات	۶۸
در بیان رفتن شاه افغان برسر نیشابور وتسخیر آن ارض فرحت بنیان	۷۴
در بیان تسلّط شاه درّانی بشهر سبزوار وقتل وغارت آن مکان	۷۵
در بیان فرستادن شاه درّانی لشکربتسخیر مازندران ومغلوب گشتن از حملات دلاوران نصرت نشان طبرستان	۷۶
در بیان رفتن شاه درّانی بسمت دهلی وشکست خوردن او وبی‌نیل	

Marfat.com

عنوان	صفحه
مقصود برگشتن	۷۹
در بیان احوال حضرت شاهرخ شاه و اهل خراسان و بقتل رسیدن فریدون خان غلاه	۹۲
در بیان رفتن احمد شاه درّانی کرّت سوم بهندوستان وحرب نمودن با جماعت سرهنه و مغلوب گشتن آن فرقهٔ بی‌نام وننگ باسر ملک بافرهنگ	۹۹
در بیان رفتن احمد شاه درّانی بار سوّم بخراسان بعزم تسخیر آن ارض فیض مکان وحرب با دلاوران جلادت نشان آنجا	۱۰۸
دربیان احوال نصرالله میرزا وخوانین اکراد و ورود احمدشاه درّانی بمقام جام ولنگر ومعاودت او بمشهد مقدس و حرب علی‌مردانخان زنگوئی با فرقهٔ افغان نابکار ومحاصره‌نمودن ارض فیض بنیان	۱۱۱
در بیان مجملی از وقایع اهالی عراق وآذربایجان وفارس ونامدارانی که بعد از حضرت نادری بمرتبهٔ سروری رسیده علم استقلال بر افراشته‌اند بطریق اجمال	۱۳۰
مجملی از احوال میرزا محمد تقی (عموی مؤلف کتاب)	۱۳۳
در بیان آمدن مهرعلیخان بکربانشاهان وکوری امامقلی‌خان	۱۶۱
در بیان شکست حسنعلیخان والی کردستان از سلیم پاشای به‌به	۱۶۵
در بیان احوال کریمخان زند وعلیمردانخان بختیاری و مراتبی که در آن ایّام بوقوع پیوست	۱۶۸
در بیان مخالفت علی‌مردانخان با کریمخان زند و حرب ایشان در سرچشمهٔ زاینده رود ، و شکست علیمردانخان بختیاری و فرار او بسمت شوشتر وعربستان با دیگر سوانح	۱۷۵
در بیان حرکت کریمخان بعزم جنگ علی مردانخان و آمدن	

Marfat.com

عنوان	صفحه
علی مردانخان از فارس بجانب عراق وحرب با کریمخان وشکست خوردن علی‌مردانخان و گریختن او بعربستان	۱۸۱
در بیان حال آزادخان افغان و حقیقت اهالی آذربایجان و واردات آن اوان	۱۸۳
در بیان احوال کاظم‌خان قراچه داغی	۱۸۸
در بیان مجملی از احوال فتحعلی‌خان دربندی	۱۹۰
در بیان‌آمدن علی‌مردانخان بختیاری واسماعیل خان فیلی‌دفعهٔ دوم از سمت شوشتر وعربستان بحرب کریمخان زند و محاربانی که فیمابین آنها اتفاق افتاده	۱۹۲
در بیان رفتن علی‌مردانخان بسمت‌پیری و کمازان وآمدن کریمخان از اصفهان وحرب نمودن وشکست علی‌مردانخان و گریختن بسمت بغداد	۱۹۷
محاصره نمودن جماعت زنگنه و کلهر قلعهٔ کرمانشاهان را حسب‌الامر کریمخان	۲۰۲
دربیان برآمدن محمد حسنخان ازقلعهٔ استراباد وحرب کردن‌با کریمخان زند و گریختن کریمخان شکست خورده بطهران	۲۱۰
در بیان محاصره نمودن جماعت زنگنه و کلهر قلعهٔ کرمانشاهان‌را حسب‌الحکم کریمخان ونجات ایام محاصره	۲۱۶
در بیان‌شکست خوردن‌صادقخان ازعبدالعلیخان و گریختن او بسمت پری و کمازان	۲۲۲
در بیان آمدن محمدخان زند بکرمانشاهان ومحاصره نمودن قلعه را	۲۲۵
در بیان احوال سلطان حسین میرزای مجعول مجهول‌النسب وبامیدواری سلطنت ممالک ایران علم استقلال افراشتن باتفاق مصطفی‌خان شاملو وعلیمردانخان بختیاری	۲۴۳

Marfat.com

عنوان	صفحه
در بیان آتش گرفتن باروت خانهٔ قلعهٔ کرمانشاهان و تزلزل اهل قلعه وحقیقت آن ایام	۲۵۱
در بیان لشکرکشی شاهزاده و مصطفی‌خان بسمت ایران و آمدن کریمخان بحرب ایشان وشکست شاهزاده و گرفتاری مصطفی‌خان	۲۵۹
در بیان حرب کریمخان باآزادخان افغان و بسبب غرور سرداران زندیه شکست خوردن کریمخان و رفتن او باصفهان	۲۶۹
در بیان رفتن قاضی عمر بقلعهٔ پیری و کمازان و سرداران زندیه را بلطایف‌الحیل از قلعه برآوردن وملاقات نمودن سرداران‌مذکور با آزادخان و قید وحبس نمودن آزادخان آن نامداران را وخلاص نمودن آن نامداران خود را از حبس وبقتل رسانیدن علم‌خان افغان را	۲۷۵
در بیان رفتن کریمخان بقوشه وحرب کردن باآزادخان افغان وبقتل رسیدن اسکندرخان برادر کریمخان و گریختن کریمخان و تعاقب نمودن فتحعلیخان وبی‌نیل مقصود مراجعت کردن	۲۸۷
در بیان آمدن سرداران بختیاری بنزد نامداران زندیه و ایشان را بمیان دربند بردن وملاقات علیمردانخان باآن نامداران و رفتن شیخ علیخان برای آوردن کریمخان و بقتل رسیدن علیمردانخان بختیاری بدست محمدخان	۲۹۲
در بیان احوال‌میرزا محمد تقی گلستانه و مظلوم کشته شدن او از شرارت حیدرخان جامه بزرگی	۳۰۴
در بیان رفتن آزادخان بشیراز وشکست خوردن از محمدعلی‌خشتی و رفتن بآذربایجان وحرب بامحمد حسن‌خان‌قاجار وشکست خوردن وگریختن او بسمت بغداد	۳۱۴

Marfat.com

عنوان	صفحه
در بیان شکست محمد حسن‌خان وبقتل‌رسیدن او وتسلّط کریمخان برعراق و رفتن بآذربایجان و آمدن آزادخان افغان بخدمت کریمخان‌و مرگ کریمخان	۳۱۸
* * *	
ذیل‌وحاشیهٔ مرحوم‌زین‌العابدین کوهمره‌ای‌ملقب‌باسیر برمجمل‌التواریخ	۳٤٤
حواشی وتوضیحات مصحح	۳۵۵
شرح حال نادرشاه افشار باختصار	۳۵۵
حسن علی‌بیک معیرالممالک	۳۸۷
میرزا محمد علی فردوسی ثانی خراسانی طوسی	۳۸۷
علیقلیخان برادر زادهٔ نادرشاه ملقب بعلی‌شاه	۳۸۸
میرزا داود حسینی مرعشی صفوی متولی	۳۹۲
رضا قلی‌میرزا پسر نادرشاه	۳۹۳
ابراهیم شاه	۳۹٤
میرزا سید محمد ملقب بشاه سلیمان ثانی	۳۹٦
سلطان داود میرزا فرزند شاه سلیمان ثانی	٤۰۱
احمدخان ابدالی مشهور باحمد شاه درّانی	٤۰۵
آمدن احمد شاه درّانی بخراسان	٤۰۸
تسخیر نیشابور بدست احمد شاه	٤۱۵
لشگرکشی احمد شاه درّانی بهند	٤۱٦
شرح حال قمرالدین‌خان وزیر	٤۲۰
شرح حال ابوالمنصورخان بهادر صفدر جنگ	٤۲۰
احمد شاه پسر محمد شاه هندی	٤۲۱
میر منو ولد قمرالدین خان	٤۲۱

Marfat.com

عنوان	صفحه
رفتن نصرالله میرزا بشیراز درکرّت اول	٤٢٢
آمدن احمد شاه درّانی برای مرتبهٔ آخر بخراسان	٤٢٥
شرح حال غازی‌الدین خان مشهور بعمادالملک	٤٣٨
شرح حال شاهرخشاه‌وپسران وی نصرالله میرزا ونادر میرزا وعاقبت کار آنها	٤٣٩
تاریخ وفات احمد شاه درّانی	٤٤٨
میرحسنخان خراسانی	٤٤٩
میرزا ابراهیم رضوی مجتهد	٤٤٩
مهرعلیخان تکلو	٤٥٠
شرح احوال کریمخان زند و اوائل حال وپایان کارش	٤٥١
چند حکایت راجع بکریمخان	٤٦٠
شرح حال علی مردانخان بختیاری	٤٦٢
شرح حال محمدخان زند	٤٦٣
شرح حال آزاد خان افغان	٤٦٤
شرح حال محمد حسنخان قاجار	٤٦٩
شرح حال سلطان حسین میرزای ثانی وپسرش سلطان محمد	٤٧٣
ذکر نام چند نفرکه بادعای شاهزادگی و انتساب‌بصفویه ادعای سلطنت کردند	٤٧٨
صفی‌میرزا ـ صفی میرزای ثانی	٤٧٨
سید حسین	٤٧٩
سید احمد شاه مرعشی	٤٨٠
اسماعیل میرزا	٤٨٣
شاهزاده محمد خر سوار	٤٨٤

Marfat.com

عنوان	صفحه
سام میرزا	٤٨٥
مصطفی‌خان بیکدلی شاملو	٤٨٦
عبدالعلی‌خان عرب میش مست	٤٨٦
شرح حال زکیخان	٤٨٦
فتحعلی‌خان افشار ارشلو	٤٨٨
ابراهیم‌خان بغایری	٤٨٩
امیرگونه‌خان ایرلوی افشار	٤٩٠
علی‌مرادخان زند	٤٩١
صادق‌خان زند برادر کریمخان	٤٩٤
جعفرخان زند پسر صادقخان	٤٩٥

Marfat.com

مقدمهٔ مصحح

سدهٔ دوازدهم هجری از سده‌هائی است که کشور ایران همواره دستخوش انقلاب وتحوّل اوضاع بوده وتقریباً در بیشتر این قرن آتش فتنه وآشوب در سراسر مملکت شعله‌ور و هر روز قسمتی از خاك کشور از آن آتش خانمان سوز خراب و ویران وسردم آن باحوادث و اتفاقات گوناگون دست بگریبان گردیده وهر روز عدهٔ بی‌شماری نیست ونابود می‌شدند. طغیان سرویس و فتنهٔ افغان و هجوم آن طایفه بداخلهٔ کشور وتصرّف پایتخت و حکومت محمود و اشرف افغان و تجاوز سپاهیان روس ولشکریان ترك بخاك ایران وتصرّف استانهای شمالی وغربی از طرف سپاهیان آن دو دولت. وحکومت ملك محمود سیستانی برقسمتی از خراسان و ظهور نابغهٔ شرق نادر شاه افشار و انقراض دولت صفویه و واقعهٔ کشته شدن نادر شاه وتجزیهٔ مملکت پس از وی وپیدا شدن مدعیان بسیار برای تاج وتخت سلطنت ایران چون آزادخان افغان وفتحعلی‌خان افشار وعلی‌مردانخان بختیاری و کریمخان زند ومحمد حسن خان قاجار وغیره و روی کار آمدن چندین سلسله و انقراض آنها قسمتی ازحوادث و رویدادهای خوش وناخوشی است که در این قرن روی داده است.

بهمان نسبت که حوادث و وقایع این قرن نسبت بقرون گذشته بیشتر است کتابهای تاریخی هم که دراین عهد برای ثبت وضبط این اتفاقات وحوادث تألیف وتصنیف گردیده نسبت بگذشته فزون‌تر وعدهٔ کتب تاریخ مدوّنه دراین دوره بیشتر ازپیش است که غالب آنها بحال نسخهٔ خطی درگوشه‌های کتابخانهای عمومی وخصوصی ضبط و از نظر عموم دور مانده است.

دورهٔ پادشاهی سلاطین صفویّه وتاریخ زمان حکومت آنان خود دورهٔ ممتازی است که کتابهای مختصر ومفصّل بسیاری برای ضبط تاریخ و وقایع سلطنت هریك

Marfat.com

از پادشاهان آن سلسله تألیف شده که نسبة برای آن دوره مهمّ وذکر نام همهٔ آن کتب در اینجا لازم نیست.

برای اواخر سلاطین صفویّه و دوران هرج ومرج مملکت وتسلّط افاغنه برایران بهترین تاریخ کتاب زبدة التواریخ محمد محسن بن عبدالکریم مستوفی آستان قدس رضوی است که آنرا بنام رضاقلی میرزا پسر نادرشاه تألیف کرده. مؤلف که در اواخر دورهٔ سلطنت شاه سلطان حسین صفوی در شهر اصفهان پایتخت کشور مقیم و خود جزو کارکنان دولت بوده وقایع وحوادث آن اوقات را که بچشم خویش دیده ویا ازمردم ثقه که درآن وقایع شرکت داشته‌اند شنیده درکتاب خود نقل کرده‌است.

دیگر دو کتاب درّهٔ نادری وجهانگشای نادری تألیف میرزا مهدیخان استرابادی منشی نادرشاه است که کتاب دوم شامل قسمتی از حوادث آخر سلطنت شاه سلطان حسین صفوی و رویدادهای زمان نادرشاه و اعقاب اوست که بواسطهٔ طبع ونشر مکرر این دو کتاب نیازی بتوصیف آندو نیست[۲].

دیگر کتاب رستم التواریخ تألیف محمد هاشم الحسینی الموسوی ملقّب بآصف فرزند امیر محمد حسن خوش حکایت پور امیر شمس الدین محمد کارخانه آقاسی سلطانی از اهل اصفهان است.

مؤلف در این کتاب اوضاع پادشاهی سلطان حسین صفوی و درباریان او و فتنهٔ افغان و وضع اجتماعی آن دوره رابخوبی نشان داده و جزئیات وقایع را تاسال ۱۱۹۹ بعد از فوت علی مراد خان زند بیان کرده است. وبا آنکه بیشتر مطالب آن بافسانه و حکایت شبیه است معهذا فوائدی در آن هست که کتابهای تاریخ آن عهد و آن دوره فاقد آنست.

امیرمحمدحسن خوش حکایت پدر مؤلف وقایعی را که خود دیده و همچنین آنچه را که ازپدر وعم خویش شنیده برای فرزند بیان و اوآنها را برشتهٔ تحریر درآورده‌است[۳]

۱- نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ضبط است
۲- این دو کتاب اخیراً بنفقهٔ انجمن آثار ملی تجدید طبع شده است
۳- نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ ملی ملک موجود است

Marfat.com

علاوه بر کتبی که نام آن برده شد چند کتاب دیگر درآن دوران تألیف شده که شامل وقایع وحوادث پس ازنادرشاه تا اوایل قاجاریه است وبیشتر بنام تاریخ زندیه شهرت یافته .و ازتمام آنها مهمتروجالب تر دو کتابست که ذیلاوصف می‌شود .

یکی همین کتاب حاضر بنام «مجمل التواریخ بعد نادریه» تألیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانه است . و دیگر مجمع التواریخ خلیل میرزا نوهٔ میر سیدمحمدمتولی ملقب به شاه سلیمان می‌باشد .

برای پی‌بردن بارزش و اهمیت کتاب اوّلی(یعنی نسخهٔ حاضر) که مؤلف وقایع تاریخی ایران را از کشته شدن نادرشاه شروع و پس از شرح حال و ذکر پادشاهی چند نفر از خاندان وی حوادث دوران فرمان روائی کریمخان را بتفصیل آورده و از کتاب دومی مهمتر می‌باشد پس از شرح حال مؤلف و خاندان وی بتوصیف آن خواهد پرداخت

نام مؤلف چنانکه خود در اول کتاب (ص ۲) آورده ابوالحسن و نام پدرش محمدامین و از سادات گلستانهٔ اصفهانست .

وآنچه امیرخان کوهمره‌ای در حواشی خود (ص ۳٤٤) نوشته که او اهل گلستانهٔ کرمانشاهانست خالی از صحت است . وچنانکه دربعد خواهیم گفت گلستانه نام خاندان بزرگی از سادات اصفهان است .

مؤلف در احوال میرزا محمدتقی گلستانه عموی خود(ص ۱۳۳) گوید«میرزای معزی الیه از سادات گلستانه و ابآعن جد دخیل امورات وزارت و غیره از جانب پادشاهان بودند»

سید احمد بن علی الداودی الحسنی در کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب دربارهٔ سادات گلستانه گوید .

«شرفشاه بن عباد بن ابی‌الفتوح محمد بن ابی الفضل الحسین بن ابوالحسین علی بن حسین البصری . این شخص معروف بگلستانه است . و اورا اعقابی است در اصفهان که صاحب جاه وجلال وریاست وتقدّم اند .

Marfat.com

و از جملهٔ سادات گلستانه سید جلیل شرف‌الدین حیدربن محمدبن حیدربن اسماعیل بن علی‌بن حسن بن علی‌بن شرف شاه مذکور است که او را در اصفهان ملاقات کردم و در آنجا در ربیع‌الاول ۷۷۹ درگذشت. او را اولاد و اعقابی است.

و دیگرسید عالم فاضل مصنّف جلیل مجدالدین عبّادبن احمدبن اسماعیل بن علی‌بن الحسن بن شرف شاه‌است که درعهد سلطنت الجایتو محمدبن ارغون قضاء اصفهان داشت. و از او پسری باز ماند بنام یحیی. ویحیی را پسری بود عالم فاضل بنام مجدالدین عباد که پس از سنهٔ ۷۹۰ درگذشت. از او دو فرزند یک پسربنام نظام‌الدین ابوالفتح و یک دختربنام همایون باقی‌ماند. وسادات گلستانه از اولاد زیدبن الحسن باشند[1].»

محمد قاسم‌بن حسن المختاری العبیدلی در رسالهٔ اسدیه در انساب سادات علویه که آنرا بنام ابوالعلی اسدالله الحسینی المرعشی در زمان شاه طهماسب اول تالیف نموده نسب سادات گلستانه را چنین یاد کرده[2]:

«شرفشاه‌بن عبادالله‌بن ابی‌الفتوح محمدبن ابوالفضل حسین بن علی‌بن حسین بن علی‌بن حسین الرئیس ابن علی‌بن حسن بن حسین البصری» وبعد گوید «و اورا گلستانه می‌خوانند ونسل او در اصفهانست و ریاست داشته بزرگ وصاحب جاه بوده‌اند.

و بجهت شرافت و بزرگی بلقب گلستانه در عصر پادشاه ملقب شده‌اند. و باین لقب باقی مانده‌اند. سادات گلستانه. منهم سید خلیل الله قاضی اصفهان انتهی

و از همین خاندانست رکن‌الدین محمود گلستانه که طبع خوشی داشته و گاهی شعری می‌سروده‌است. اشعار زیر در جنگی بدو نسبت داده شده بود[3].

یاد باد آنکه ما جوان بودیم — بر خور از وصل دوستان بودیم
یاد باد آنکه هرشبی تا روز — در بر یار مهربان بودیم
بربساط نشاط در همه وقت — خوشتر از هر که در جهان بودیم
وز غم روزگار پر فتنه — دایم‌الدهر در امان بودیم

۱- عمدة‌الطالب چاپ بیروت‌ص ۶۵
۲- رسالهٔ اسدیه در انساب سادات علویه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملک
۳- جنگ متعلق بکتابخانهٔ آقای پارسای تونسر کنونی

Marfat.com

درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی کتابی بنام «انیس الوحدة وجلیس الخلوة» ضبط است که بروش کتاب ربیع الابرار زمخشری بفارسی تألیف شده و نام مؤلف در مقدمه محمودبن محمودبن علی الحسینی گلستانه یاد گردیده که احتمال دارد همان رکن الدین محمود (یا پدر ویاپسر او) باشد و در این کتاب مولف شعر بسیاری از اشعار خود بمناسبت مقام اورده است. از جمله این چند بیت است که ایرادمی شود.

پیدا نکنیم سرّ دلبر　　گر در سر سرّ رود سر
در سینهٔ من بماند رازش　　چون مهره که ماند درششدر
هرگز نبرد رهی بسویش　　مرغ طلب اربیفکند پر
نه فکربنزد اوست ره جوی　　نه فعل بنزد اوست رهبر
وین طرفه که دردلست رازش　　واگه نه از اونه دل نه دلبر

ونیز از همین ساداتست میرزا جعفر گلستانه متخلص بمرتاض که نصرت در تذکرهٔ خود نامی از او برده وچند شعری بنام او ذکر کرده است[1].

در وقایع السنین خاتون آبادی (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی) نام یکی دیگر از این سادات بنام علاءالدین محمدبن شاه ابو تراب گلستانه ذکر و نوشته شده «تاریخ فوتش در ۲۷ شهر شوال. ۱۱۰ درسن شصت ونه سالگی بود»

حجة الاسلام آقا شیخ محمد محسن مشهوربآقا بزرگ طهرانی نزیل نجف اشرف صاحب کتاب الذریعة پس از انتشار چاپ اول این کتاب (مجمل التواریخ گلستانه) ضمن نامهٔ که بنگارنده مرقوم فرموده راجع بمعرفی سادات گلستانه و مؤلف کتاب شرحی مستوفی و ممتع نگاشته بودند که از نامهٔ مذکور آنچه مربوط بموضوع است برای مزید فایده در اینجا بعین عبارت نقل می شود.

«ابوالحسن گلستانه از دودمان شریف وخانوادهٔ منیف وبیشتر از اجدادش از اهل علم وفضل بوده اند. ازجمله سید علامه میرعلاءالدین (محمد) گلستانه شارح نهج البلاغه و اسماءالحسنی است که درحدود هزار وصدو ده دراصفهان وفات کرده و از بزرگان عصر علامهٔ مجلسی . وهمشیرهٔ ایشان درحبالهٔ نکاح مرحوم مجلسی

---

۱ - تذکره نصرت نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار

Marfat.com

بوده. وسرحوم اردبیلی او را درجامع الرواة ترجمه ومدح بسیار نموده. من جمله آنکه دومرتبه منصب صدارت را سلطان بوی عرضه داشت و او ازشدّت ورع وتقوی قبول نکرد. وشیخ علی حزین که درسال ۱۱۰۳ در اصفهان متولد شده در سوانح خود (ص۱۶) نوشته که «من درحال صغرسن او را درك نمودم درغایت تقوی بود. و با والد مرحوم اختصاص تمام داشت. بعبادت و افاده بسر می‌برد لیکن اولاد او بمناصب دیوانی آلوده شدند. و ایشان را آن عزت و احترام نماند.»

از میرعلاءالدین مذکور دو پسر بوجود آمد. اول میرمحمد باقر گلستانه که او نیز از علماء اعلام و ازمشایخ اجازات و ازملا محمد سراب مجاز است و بعالم جلیل شیخ محمدبن محمد زمان الکاشانی اجازه داده است.

وپسر دیگر میرزا علاءالدین محمد. میر کمال الدین محمد است که از او سه پسرمخلف شده یکی میرمحمدامین پدر میرزا ابوالحسن گلستانه مؤلّف مجمل التواریخ دیگری میر محمد تقی وسوم میر محمد اسحاق که اینها همه داخل خدمات دولتی شدند چنانچه در این کتاب بعض از احوال ایشان ظاهر می‌شود. ونسب آنها منتهی می‌شود بمیرابوالفضل که او ملقب بگلستانه بوده و از احفاد جناب زیدبن الحسن المجتبی علیه‌السلام است.

پس همهٔ اینها از سادات اجلاء حسنی و از بیت علم وشرف‌اند.

و از احفاد میرمحمد تقی در اصفهان مرحوم حاجی میرزا محمد مهدی گلستانه عالم جلیل اصفهان که نزدیک به ۱۳۴۰ هجری بعد از عمر طویل برحمت الهی پیوست. وآن مرحوم پسر حاج میرمحمد صادق بن میرمحمد کاظم بن میرمحمد صادق بن میر جعفربن میر محمد تقی بن کمال الدین بن علاءالدین گلستانه است چنانچه تمام این نسب را بخط حاج میرمحمد صادق مذکور درآخر قرآن شریفی که بخط خوب خود آن مرحوم درچهارم محرم ۱۲۸۶ نوشته است حقیر مشاهده کردم. و مظنون آنست که از اولاد همین میرمحمد تقی باشد مرحوم حاج میرمحمد مهدی گلستانه نزیل طهران که درمحلهٔ قنات آباد بوظایف امام جماعت و وعظ وغیرهما مشغول

Marfat.com

بود وبمرض وبای ۱۳۲۲ فوت کرد .و در زاویه مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه السلام دفن شد .و کتابخانهٔ نفیسی داشت . منها کتاب شرح نهج البلاغهٔ جدش آقامیرعلاء الدین گلستانه که آنها بعد از فوت آن مرحوم منتقل شد باقا زاده‌اش سید فاضل جلیل میرزا محمدتقی گلستانه . ودیگر ازحال ایشان اطلاعی ندارم ونسب ایشان چنین است .

میرزا محمد تقی بن حاج میرزا مهدی نزیل طهران ابن الحاج میرزا محمدرضا ابن الحاج میرزا محمد تقی گلستانه»

این بود قسمتی از نامهٔ صاحب الذریعه راجع بنسب گلستانه .

این مطلب نا گفته نماند که دانشمند معظم گلستانه را از اولاد زیدبن الحسن المجتبی و از سادات حسنی دانسته‌اند و همین هم درست است . ولی در کتاب روضات الجنات خوانساری که نامی از علاءالدین محمد برده شده و نیز در کتاب انیس الوحدة و دیگر مآخذ همه جا حسینی بجای «حسنی» آمده .

از آنچه نوشته شد معلوم گردید که مؤلف اصلاً از اهل اصفهان و مقیم و باشندهٔ کرمانشاهان و از خانوادهٔ محترم ایرانی است که جمعی از این خاندان در دوران پادشاهی نادرشاه در خدمت آن سلطان با اقتدار مصدر کارهای مهم بوده‌اند .

یکی از اعمام مولّف میرزا محمد تقی گلستانه است که در طی کتاب حاضر نام او بسیار دیده می‌شود . او مدتی از طرف نادرشاه حکومت کرمانشاهان داشته و درسال ۱۱۵٤ موقع حملهٔ نادرشاه بداغستان بمنصب مستوفی الممالکی سرافراز وبعد از چندی از جانب آن سلطان بحکومت قلمرو علیشکر مشهور بهمدان منصوب گردیده و درسنهٔ ۱۱۶۰ ازجانب نادرشاه «میرزا باشی» عراق شده وباپنجهزار افغان و غیره بدان سامان رفته است[1] .و در آغاز پادشاهی علیشاه بحفاظت توپخانه وقورخانهٔ قلعهٔ کرمانشاهان مأمور شده[2] وبعد که علیشاه امیرخان پسر یاربیک خان توپچی باشی را بحفاظت و نگهداری قلعه و توپخانه فرستاده و بمیرزا تقی فرمان داده است که همدست و دستیار امیرخان باشد این امر سبب رنجش وی از علیشاه شده وبا آنکه

۱- صفحهٔ ۱۱ و صفحهٔ ۱۳۳ ۲- صفحه ۲۱ و ۲۳

Marfat.com

پانزده

نخست از طرفداران جدی وی بوده ازو برگشته و از ابراهیم‌خان که در اصفهان بر برادر یاغی‌شده بود جانبداری‌نموده. وتمام‌اسلحه ومهمّاتی که نادرشاه در زمان پادشاهی خود درقلعهٔ کرمانشاهان جمع کرده بود باختیار او گذاشته. وبواسطهٔ همین حسن خدمت‌ازطرف ابراهیم‌شاه بلقب وکیل‌الدوله سرافراز گردیده است[1] واوتاچند سال در قلعهٔ کرمانشاهان با عبدالعلی‌خان میش‌مست در حفاظت‌قلعه کوشیده و در برابر کریمخان وخوانین کلهر و زنگنه ایستادگی و قلعه را نگهداری نموده است. تاآنکه پس از چند سال پایداری چون راه کمک و امداد را ازهرسو برخود مسدود دیده باتفاق عبدالعلی‌خان باردوی سردار زند رفته وتسلیم شده[2] و در جنگی که کریمخان را با آزادخان افغان روی داد و منجر بشکست خان زند شد میرزا محمد تقی وعبدالعلی‌خان که در چادری حبس نظر بودند بآزادخان پیوستند[3] وآزادخان میرزا را بحکومت کرمانشاه منصوب و اورا بآنجافرستاده‌و اودر آنجا بدست اکراد کشته شده است[4]

دیگری از اعمام وی میر محمد اسحاق است که در ایام دولت نادری ابتدا ملتزم رکاب بوده وبعد حسب‌الامر نادری بخدمت قوچه‌بیک حاکم دزفول ودورق پیوسته وچندی بخدمت سررشته داری لشکر مشغول بوده. سپس‌ازخدمات دولتی متنفرشده وازکارهای‌دولتی‌دست برداشته‌وبه بنگاله رفته است و درسال ۱۱۶۹ که مولف به بنگاله‌واردشده‌وی‌مبتلا بمرض‌سل بوده که درهمان‌اوقات‌درگذشته‌است[5].

از برادران مولّف یکی میرمرتضی است که ابتدا در دفترخانهٔ همایون در سررشته‌داری استیفای عراق مشغول خدمت بوده و در ایام دولت نادرشاه بضبط اموال لطفعلی‌بیک پسر بابا علی بیک کوسه احمدلوی افشار که دسته‌هایش نور بوده مأمور شده و اوچون از این‌مأموریت ناراحت بوده‌پس ازرفتن ازهمدان‌بخراسان موقع را مناسب‌فرار از ایران دانسته و ازخراسان بهندوستان رفته است[6]. و در آنجا

۱- صفحهٔ ۳۱ ۲- صفحهٔ ۲۶۶ ۳- صفحهٔ ۲۷۳ ۴- صفحهٔ ۳۱۳
۵- صفحهٔ ۲ و ۳ ۶- صفحهٔ ۳

Marfat.com

شرف ملازمت پادشاه هندوستان را دریافته و از طرف پادشاه بحکومت امواله که در چند منزلی دهلی است سرافراز شده است[1]

دو برادر دیگر مؤلّف یکی بنام سید محمدخان و دیگری بنام سید صدرالدین محمدخان هردو پیوسته بامولّف درخدمت میرزا محمد تقی بسرمی‌برده و درکارها دستیار عمو بوده‌اند. وهنگام کشته‌شدن میرزا محمد تقی بدست اکراد این دو برادر هم گرفتار و محبوس اکراد شده[2] ولی همان شب خویش را از بند خلاص کرده وخود را بزهاب رسانیده وبا مؤلّف کتاب که‌درآنوقت درعتبات عالیات بسرمی‌برده هرسه متوجه هندوستان شده‌اند. وبطوریکه مؤلف می گوید: «در اواخر سال هزار یکصد وشصت ونه باتفاق برادران سید محمدخان وسید صدرالدین محمدخان در عنفوان شباب روانهٔ هندوستان گردیده[3]»

و باز درجای دیگراز برادرش میرسید محمد چنین خبرمی‌دهد«دراین ایام که سنه ۱۱۹۰. (ظ: ۱۱۹۵) هجریست میر سید محمد در سرشدآباد بنگاله می‌باشد.[4]»

واماشرح حال ابوالحسن گلستانه مؤلف کتاب آنچه ازاحوال اودرطی این کتاب معلوم می‌شود این است که: او نیز مانند سایر برادران درخدمت عم بزرگوارش میرزامحمد تقی بوده. و در دولت ابراهیم‌شاه که‌عمویش بلقب وکیل‌الدوله سرافراز شد وی وزارت کرمانشاهان یافته و بدان جانب رهسپار گردیده.[5]

و در وقتی که میرزامحمد تقی ازکردستان عازم کرمانشاهان بود و بتحریک سبحان وردیخان که از میرزا دل خوشی نداشت آدینه‌خان زند و احمد کلکه سرراه برمیرزا گرفته واموال او را بغارت بردند ابوالحسن وسید محمدخان برادرکوچکش هم درآن گیرو دارحاضر بوده‌اند.

ونیز هنگام ورود کریمخان بکرمانشاهان ابوالحسن که درآن هنگام درمحال هارون آباد از بلوکات کرمانشاهان بود بابیست نفر از بزرگان وکدخدایان کلهر باردوی سردارزندرفته دریک فرسنگی شهربملاقات‌خان نائل‌آمد. ومدت بیست‌وپنج

۱- صفحهٔ ۳ ۲- صفحهٔ ۳۱۳ ۳- صفحه ۳ ٤ - صفحهٔ ۳۱ ٥- صفحهٔ ۱۳۹

Marfat.com

روز در اردوی‌وی بسر برده وچون‌قلعهٔ کرمانشاهان‌را میرزا محمدتقی وعبدالعلیخان بخان زند تسلیم نکردند خان نسبت بابوالحسن مظنون شده وتصور کرده است که ازجانب عم‌خود بجاسوسی آمده. از این‌جهت‌بی‌مهری نسبت باونموده و بعداز رفع سوءظن اورا مرخص کرده‌است.

وباز درموقعی که کریمخان بار دیگر بکرمانشاهان وارد شده وی ازطرف‌عم مأموریت یافته که ازخان عفو گناهان اورا بخواهد تاطریق طاعت وعبودیت پیش گیرد. واودراین مأموریت‌توفیق یافته وکریمخان ازتقصیرات میرزا محمد تقی در گذشته وباو امان‌داده و میرزاوعبدالعلی خان قلعه‌را تسلیم کرده‌وبخان‌پیوسته‌اند. ودرآخراسر که‌میرزا ازطرف آزادخان‌بحکومت کرمانشاهان منصوب گردیده‌ابوالحسن هم درخدمت عمو بدانجا وارد وبعداز آنکه آثار نفاق و دورنگی از رؤساء اکراد نسبت‌بعمومشاهده کرده سعی‌نموده که‌میرزارا واداردخودرا بزهاب‌بکشدوازشراکراد رهائی یابد. ولی چون میرزا با نظر برادر زاده موافقت نکرده او ازعمو اجازت خواسته که بزیارت عتبات عالیات رود. وقبل از کشته شدن عمو بعراق رفته وپس‌ازواقعهٔ‌عمو ورسیدن‌برادرانش بعراق باتفاق‌آندو رهسپارهندوستان شده است.

ازاشاراتی که مؤلف درمقدمهٔ کتاب کرده معلوم می‌شود که بعداً مؤلف در هندوستان بوضعیت دشواری افتاده و بواسطهٔ مرگ عمو و سختیها و ناهمواریهای روزگار ازآمیزش بامردم آن کشور خودداری کرده و عزلت اختیار نموده و در سال ۱۱۹۶ بدرخواست‌برادرکوچکش میرسیدمحمدخان بتألیف این کتاب‌پرداخته‌است[1]

تاریخ تألیف کتاب

ارنست‌بیر گوید: این کتاب را مؤلف باید زودتراز سال ۱۱۹۶ که دیباچه گفته شروع کرده باشد زیرا در ذکر وقایع افغانستان بعداز مرگ احمد شاه درانی که در ۱۱۸۵ اتفاق‌افتاده گفته‌است«وتاحالات تحریر که‌مطابق یکهزارو یکصدو نودوپنج هجریست تیمورشاه‌در کابل برسریر فرمانفرمائی متمکن ...»[2] ودر جای

۱- صفحه ٤ ۲- صفحه ۱۲۹

Marfat.com

دیگر دراحوال برادرش نوشته‌است«دراین ایام که سنهٔ ۱۱۹۰«ظ۱۱۹۰» هجریست میرسید محمد در مرشدآباد بنگاله است[1] پس این قسمت را باید درسال ۱۱۹۰ نوشته باشد.

ونیز درخاتمه گوید : «علیمرادخان زند . . . و تاحال تحریر که اوائل سنهٔ ۱۱۹۶ هجریست در دور شیراز می‌باشد وصادقخان وابوالفتح خان رابا مردمان شهر درمحاصره دارد[2]» وباین عبارت کتاب خاتمه می‌یابد. پس دراوایل سال ۱۱۹۶ کتاب راتمام کرده وحال آنکه درمقدمه گوید«دراواسط سال۱۱۹۶ شروع کردم[3]»وتصور میرود این مقدمه رابعدازاتمام کتاب یعنی اواسط ۱۱۹۶ نوشته .واشتباهاً تألیف کتاب را همان تاریخ تصور کرده است. پس تألیف این کتاب باید درسالهای ۱۱۹۵ - ۱۱۹۶ باشد .

مآخذ کتاب

ارنست بیر را درمقدمهٔ تاریخ زندیهٔ ابن عبدالکریم راجع بمآخذ این کتاب بحث مفید وجالبی است که ذکر آن برای پی‌بردن بارزش واهمیت این کتاب بسیار سودمند ومفید است وی گوید:

درباب منابع این کتاب مؤلف درمقدمه گفته : دراین موضوع کتابی نبود . واین تألیف ازوقایعی که خودمشاهده بوده ویادرهنگام اقامت درایران آنراشنیده ویابعد بواسطهٔ نامه‌های (خطوط) مردم بمن رسیده جمع کرده[4]. وحقیقة هم گویا غیر از تألیفات میرزا مهدیخان منشی تاریخ دیگری در دست نداشته . وباید گفتهٔ او را باور داشت واعتماد بدان کرد. ولیکن سه فصل ازتاریخ جهانگشای نادری را بی سروصدا اقتباس کرده وبااخبار دیگری که دیده ویا شنیده بهم آمیخته. وبا مهارت کاملی درعبارات تاریخ خود داخل کرده و این استفاده را تا آخر یعنی تا خلع شدن ابراهیم شاه نموده است.

پیش ازتحقیق مآخذ این کتاب بهتر است بمجمع التواریخ خلیل میرزا عطف

۱- صفحه ۲۱۳ ۲- صفحه ۳۴۳ ۳-صفحهٔ ٤ ٤-صفحهٔ ٥ و ٦

Marfat.com

توجهی شود. شرح این کتاب درفهرست پرچ[1] مفصلاً ذکر شده و دراینجا ذکرش لازم نیست[2].

کتاب خلیل میرزا بااین کتاب بسیار مطابق و مثل این است که یکی از دیگری برداشته شده است. ولیکن بدلیل سبقت زمان که تألیف این کتاب پیش از مجمع التواریخ بوده گلستانه مسلماً از کتاب خلیل میرزا استفاده نکرده. و همچنین معلوم نیست که خلیل میرزا هم ازاین کتاب اقتباسی کرده ومطلبی از آن برداشته باشد. چه دراین صورت ضمن منابع خویش ازاین کتاب نامی می برد. وچنانکه منابع دیگر را ذکر کرده ازیاد این کتاب غفلت نمی کرد. وجای بسی شگفتی است که باآنکه مجمع التواریخ خلیل میرزا یازده سال بعداز کتاب گلستانه تألیف شده وی هم این کتاب را ندیده است. شاید یکی ازموجبات آنکه کتاب گلستانه بنظر خلیل میرزا نرسیده آنست که درآن زمان هنوز نسخ آن منتشر نشده و کم بوده است.

پس از آنجا که بیشتر مطالب این دو کتاب با یکدیگر موافق است چنین میتوان حدس زد که هردو کتاب یک مأخذ مشترک داشته اند. و چون در هردو پادشاهی میرسید محمدمتولّی که شرح حالش در کتب تاریخ دیگر یافت نمیشود بتفصیل ذکر شده است گمان میرود که اخبار خانوادگی وی که بقول خلیل میرزا ازمآخذ او بوده مورد استفادهٔ گلستانه نیز واقع شده است.

وبحکم مشابهتی که درعبارت آن دو کتابست ودرمواردی نیز جمله های آن دو باهم موافقند مسلماً این مآخذ مکتوب بوده وازافواه مردم گرفته نشده است.

وچنانکه سلطان هاشم میرزا در تذکرهٔ آل داود دراحوال برادر خود نوشته داود میرزا پس ازگرفتاری پدرش ازمشهد بهندوستان گریخته ودر سالهای ۱۱۹۵-۱۱۹۶ که گلستانه مشغول تألیف کتاب خود بوده داود میرزا درمرشدآباد زندگی می کرده پس ممکن است که گلستانه قسمتی از مطالب تاریخ خود را که سلطنت

۱- Pertsch

۲- ارنست پیر درمقدمهٔ خود برتاریخ زندیه بمقدار یک ورق بشرح ابواب وفصول این کتاب پرداخته است وچون کتاب مرقوم باهتمام سادروان مرحوم اقبال آشتیانی بطبع رسیده دراینجا لزومی در ذکر آن ندید و برای اختصار انداخته شد.

Marfat.com

میرسید محمد وعزل وسیل کشیدن اوباشد ازنوشته های میرزا داود گرفته که بعداً هم خلیل میرزا ازهمان منبع استفاده کرده است.

ونیز ممکن است که تاریخ محمد علی فاضل که خلیل میرزا آنرا از مآخذ عمدهٔ خود شمرده مأخذ هردو کتاب باشد. ولی افسوس که آن کتاب در دسترس نیست که بامطالعه ودقّت درآن حدسی که زده شده تقویت یابد.

ودرنوشته های داود میرزا هم تااطلاعات دیگری بدست نیاید تصور فرضی که درفوق گفته شد مرجح است[1].

کتاب دیگری که درمرتبهٔ سوم ازدو کتاب نامبرده باید شمرد ودراینجا ذکر نام آن لازم است تذکرهٔ آل داود است که بنام زبور آل داود هم خوانده شده این کتاب تألیف سلطان هاشم میرزا پسر شاه سلیمان دوم وعموی خلیل میرزا است. که قسمت دوم آن قطعاً ازکتاب مجمع التواریخ خلیل میرزا گرفته شده واین کتاب ازمآخذ اوبوده است.

سلطان هاشم میرزا مؤلف زبور آل داود چنانکه درشرح احوال خود در آن کتاب می‌نویسد «درشب شنبه بیستم صفر ۱۱۶۰ درمشهد مقدس متولد و در روز شنبه پنجم شهر جمادی الاولی ۱۱۸۳ بهمراه برادرش قاسم میرزا (متولد ۲۸ صفر ۱۱۵۴ ومتوفی روز پنجشنبه غره شعبان ۱۲۰۷) ازمشهد بعراق واز اصفهان بشیراز رفته ومورد نوازش کریمخان زند قرار گرفته وبعدازآن گاه دراصفهان وگاه درشیراز بسرمی برده ودراصفهان بزراعت وفلاحت مشغول بوده وکتاب زبور آل داود را درهمان اوقات تألیف ودر ۱۲۱۸ ازآن فراغت یافته است. ولی پس از این تاریخ باز درکتاب خود اصلاحاتی نموده ومطالبی برآن افزوده وچنانکه ازخود کتاب بر می‌آید مؤلف تاسال ۱۲۲۸ درقید حیات بوده[2] است. وریو[3] هم راجع باین کتاب درج ۱ ص ۱۹۱ فهرست نسخ فارسی موزهٔ بریطانی شرح کافی نوشته است.

۱- مقدمهٔ تاریخ زندیه ابن عبدالکریم.

۲- تذکرهٔ آل داود نسخهٔ خطی کتابخانهٔ سای ملک

۳- Rieu

Marfat.com

چنانکه ریوسی نویسد «نسخه‌ای ازاین کتاب توسط دکترسپرنگر از کتابخانهٔ انجمن آسیائی بنگال و کلکته برای او استنساخ شده. نسخهٔ کلکته ۱۲۶ صفحهٔ وزیری ۱۴ سطری بخط شکستهٔ آمیزواضح است که در ۲۲ ذیقعدهٔ ۱۲۲۷ تمام شده‌است. این نسخه بواسطهٔ یک خط دیگری که تفصیل سرگذشت آنرا دارد جالب است. بموجب این نوشته نسخهٔ مذکور را خلیل میرزا مؤلف مجمع التواریخ درسال ۱۲۲۷ بشاهزاده ابوالفتح محمد شاه ازاولاد صفویه که دربنگاله زندگی می کرده وی خواسته تاریخ خاندان خودرا بداند داده وشاهزاده هم آنرا خوانده وحواشی برآن نوشته است.»

شرح حال این شاهزاده که پسر شاه‌سلطان حسین ثانی یعنی نوهٔ شاه‌طهماسب دوم است در کتاب فوائدالصفویهٔ ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی آمده و ضمن حواشی این کتاب هم «ص ۴۷۷» از کتاب مزبور نقل شده است.

این نکته نیز ناگفته نماند که صاحب فوائدالصفویة مجمع التواریخ خلیل میرزا و کتاب شیخ علی حزین که خلیل میرزا آنرا درجزو منابع خود ذکر کرده ازمآخذ خود شمرده است.

شاهزاده ابوالفتح درحاشیهٔ نسخهٔ خطی کلکته بموافق بودن آن بامطالب فوائدالصفویه اشاره کرده از این رو ارتباط سه کتاب مجمع التواریخ خلیل میرزا و فوائدالصفویهٔ ابوالحسن قزوینی و تذکرهٔ آل داود تألیف سلطان هاشم میرزا معلوم می گردد.

دراینکه سلطان هاشم میرزا کتاب مجمع التواریخ برادر زادهٔ خود را دیده و این کتاب یکی ازمآخذ اوبوده شکی نیست. چه گذشته ازمطابقت بعضی وقایع که درآن دو ذکر شده مانند سلطنت میرسید محمد مشهور بشاه سلیمان ثانی و شرح حال وی تاآخر عمر که درهردو (بااندك اختلافی) یکی است. مؤلف تذکرهٔ آل داود در سواردی مطالب کتاب برادرزادهٔ خودرا انتقاد کرده است. وبقول عم اوخلیل میرزا در ۱۲۱۶ پس از زیارت مشهد مقدس برای دیدن اقوام وارد اصفهان شده وسپس

Marfat.com

دراین تاریخ که سلطان هاشم میرزا دراصفهان میزیسته اورا ملاقات نموده است. وچون کتاب خلیل‌میرزا در۱۲۰۸ تمام شده است پس باید هاشم میرزا آنرا دراین موقع دیده باشد.

خلیل میرزا درمجمع‌التواریخ تفصیل وقایع ایران را از زمان سلطنت سلطان حسین میرزا شروع وتفصیل وقایع را تاسیل کشیدن شاه سلیمان دوم آورده وبعد از آن وقایع خراسان‌را مختصراً ذکر وبتفصیل اخبار خانوادهٔ‌خود می‌پردازد ودرخاتمه تاریخ کریمخان‌زند راسختصراً ایرادمی کند. وهاشم‌میرزا کتاب خودرا بذکرانساب اجدادخود اختصاص داده‌واز میرزا ابوالمحسن مرعشی جداعلای‌خود شروع نموده وشرح مفصلی ازحالات جد خود میرزا محمد داود حسینی متولی و پدر و اعمام و برادران خود درتألیف خود آورده است.

وگلستانه قسمتی ازمطالب کتاب مجمع‌التواریخ وتذکرهٔ آل داود که‌مربوط بوقایع سلطنت میرسید محمد مشهور بشاه سلیمان ثانی است باهمان تفصیل آورده و پس از شرح مفصل تاریخ وقایع خراسان وذکر سلطنت شاهرخشاه و دو پسرش نصرالله میرزا و نادرمیرزا بذکر وقایع سلطنت احمد شاه درانی ابدالی پرداخته وهجوم افاغنه را بخراسان و هند ذکر کرده وقهراً قسمتی از وقایع ورویدادهای هندوستان را که مربوط بجنگهای احمد شاه و حملهٔ او بهنداست و همچنین بخشی ازتاریخ افغانستان را از آنانکه وقایع را بچشم دیده و خود درآن حوادث شرکت داشته‌اند گرفته‌واستفاده کرده‌وبرای‌بقیه تاریخ خراسان ناچار اخبار رابهمین ترتیب که گفته شد کسب نموده است.

پس از آن بتاریخ غرب ایران بعد از نادرشاه پرداخته است و این قسمت کتاب اوست که بسیار مهم وجالب می‌باشدچه‌شخصاًخود دراین وقایع‌دخیل بوده وبیشتر آنچه ذکرکرده حوادثی می باشد که بچشم خود مشاهده نموده است و با آنکه خود ازمخالفین زندیه بوده رویدادها و واقعه‌ها را طوری نقل کرده که آثار صحت‌ودرستی ازآن‌ظاهرونمودارومی‌نماید که‌ازحدّ‌بی‌طرفی‌خارج نشده‌است. چه بسیار دیده می‌شود که‌رشادت وایستادگی وموفقیت کریمخان‌را درمعارك وحروب‌تصدیق

132975

Marfat.com

می‌نماید. ومعلوم است که وقایع را چنانکه دیده وشنیده توصیف کرده است.

برای مقایسه وتحقیق بسیاری ازاخبار مطالعهٔ تاریخ گیتی گشای میرزاصادق نامی بسیار مفید است. وقتی هردو مؤلّف واقعه‌ای را ذکر می کنند با هم جز در مواردی اندك موافقت دارند. ونمی‌توان گفت میرزا صادق نامی ازاین کتاب استفاده کرده ومطالب خودرا ازآن گرفته وتوافق وتشابه آنها ازاین لحاظ باشد. چه مسلماً صادق‌نامی مطالب خودرا ازمنابع زندیه گرفته درصورتی که گلستانه ازجملهٔ مخالفین آنها است.

بیر این دوتاریخ را بایکدیگر مقایسه نموده راجع بگیتی گشا گوید: تاریخ متکلف پرازعبارت پردازی است. و اغلب مطالب تاریخ در مقابل زینت کلام و عبارات مصنوع ازمیان می‌رود. وهمان اندازه که کتاب نامی متکلف است کتاب گلستانه ساده وپرمعنی است. وبرای اثبات برتری این کتاب بر گیتی گشای نامی واقعه‌ای ازهردو کتاب برای مثال ذکر کرده گوید میرزا صادق نامی درگیتی گشا آورده که «کریمخان محمد حسن خان قاجار را ازنهاوند تااسترآباد تعقیب کرد ودرآنجا اورا محاصره نمود. وبعد بواسطهٔ شکستها وقحطی وتلفات مجبور بفرار بتهران شد». بدین ترتیب بدون تفصیل تنها بذکر سنوات ووقایع اکتفا کرده است.

لیکن گلستانه این واقعه را چنین نقل کرده است که «کریمخان مدّتی قلعهٔ استراباد را درمحاصره افکند تاآنکه روزی محمد حسن خان باو خبر فرستاد که طالع جنگ روز دیگر درمیدان معین خواهد شد. وروز دیگر هم واقعاً چنانکه گفته بود شد. چه قاجاریه فردای آن روز ازدروازه های شهر بیرون آمده وبر زندیه حمله‌بردند وبالاخره خودرا شکست خورده وانمود کرده فرار کردند. لشکر زندیه [illegible] جری شده درپی آنها رفتند. ناگاه‌تر کمن ها که محمد حسن خان ازآنها کمک خواسته وشب پیش رسیده ودر کمین گاهها مخفی بودند ازکمین خارج شده وقاجاریه‌فراری هم برگشته زندیه را درمیان گرفتند ودرنتیجه زندیه شکست خوردند و کریمخان بزحمت باپنج نفر سوارجان بدربرده بطهران فرار کرد[1]».

۱- مجمل التواریخ صفحهٔ ۲۱۲

Marfat.com

این تفصیل وتوصیف تاریخ گلستانه را ازتألیفات درجهٔ اول قرار می‌دهد و دربین سورّخان ایران کمتر کسی ازاین لحاظ بپایهٔ وی میرسد .و باملاحظهٔ کتب تاریخ آن دورهٔ ایران که بیشتر سورخان جزبتلقین صاحب نامان که باسم آنها کتاب نوشته می‌شده چیزی ننگاشته وصفت بندگی واسیری درآنها ظاهر و هویداست . و در واقع تألیف آنها جزمشتی مطالب خالی از حقیقت و الفاظ چاپلوسی و توصیف بی‌جا چیز دیگری نیست این کتاب که صفت آزادگی وحریّت درآن نمایان وآبدا درآن توصیف دوراز حقیقت والفاظ وعبارات تملق‌آمیز دیده نمی‌شود هرقدر واهمیت آن می‌افزاید . مخصوصاً درقسمت دوم که این معنی درآن زیادتر جلوه گر است . ولی باهمهٔ ارزش واهمیت این بخش نباید ارزش قسمت اول را نیز ازنظر دور داشت وبنظر بی‌اهمیتی درآن نگریست .

این نکته نیز درخور توجه است که واقعات تاریخی که دراین کتاب مؤلف باشرح وتفصیل تمام آورده بیشتر حوادثی است که عنگام اقامتش درایران رخ داده وخود شاهد وناظر قضایا ووقایع بوده وازجزئیات آنها آگاهی داشته است .

واما وقایعی که هنگام نبودن او درایران پیش آمده چون بدرستی از آنها اطلاع نداشته بااشارهٔ اجمالی از آنها گذشته و باختصار پرداخته است . و تقریباً حوادث بیست وپنج ساله را درچندصفحه پیش نیاورده است .وچون این اخبار راچنانکه خود گوید بوسیلهٔ نامه‌ها بدست آورده دراین قسمت او را چند اشتباه تاریخی روی داده که ازجمله تاریخ فوت کریمخان زند و فرار صادقخان پس از جنگ باکسان زکیخان برشت وکمک خواستن ازهدایت‌الله‌خان رشتی و آمدن باصفهان و رفتن زکیخان بدان شهر برای دفع صادقخان . و واگذاری سرداری عراق از جانب صادقخان بعلی‌مرادخان است که امیرخان کوهمره‌ای بدان اشتباهات متوجّه شده ودر ذیل براین کتاب بدانها اشاره کرده است .

سبک نگارش کتاب چنانکه ملاحظه می‌شود بسیار ساده وروان است واگر باروش واسلوب نویسندگی آن زمان و کتب مؤلفهٔ آن عصر مقایسه شود معلوم

Marfat.com

می گردد که بکلی خارج از آن اسلوب وروش است. ولیکن گلستانه گاهی که بتقلید ازکتاب جهانگشا بعبارت پردازی پرداخته انشاء اوناخوش و ناپسند وگاه پیچیده وناسفهوم شده است. وشاید اختیار شیوهٔ ساده‌نویسی درنگارش این کتاب ازآنجهت بوده که مؤلّف چون در زمرهٔ فضلا ونویسندگان نبوده و در شیوهٔ نویسندگی دستی نداشته این کمی مایهٔ اوسوجب خوش بختی کتاب شده که کمتر دستخوش عبارات متکلّف وناهنجار معمول آن زمان گشته است.

مؤلّف چون مدّتی درهند اقامت داشته‌واین کتاب را درآنجا گردآورده لهذا تألیف اواز تأثیر نفوذ هندی و زبان واملای آن سامان برکنار نمانده. مثلاً بجای «خود» دراغلب «خودها» بکار برده ـ مانند ازملاقات خودها.

وهمچنین بجای «جماعت» «جماعه» استعمال کرده است. و کلمات هندی مانند جوکی، ناکاره، هرکاره، آدمان، و ریکا وترکیباتی ازقبیل: جلوریز، سامعه افروز، مقابل کوب، گرگ یراق، بی‌استقلال، دل‌آسا، گرم عنان، عجبت نشان، رخصت شده، اعتراضی شده، و امثال اینها بسیار درعبارات این کتاب مشاهده می‌شود که همه ازنفوذ زبان هندیست.

ناشرکتاب (مجمل گلستانه) اوسکار من در خاتمهٔ مقدمهٔ چاپ دوم کتاب گوید: «احتمال اینکه یک‌نفرایرانی خالص که درایران ودرخانوادهٔ ایرانی پرورش ونشوونما یافته وسالها ازعمرخودرا درآن کشور گذرانیده ودرآخر عمر چند سالی بهند افتاده و دراین مدّت اندك محیط هند چنان دراو اثر کرده باشد که زبان او بگردد ونگارش اوتغییریابد بسیاربعید است. واگرآنهارا ازتصرّف کتاب ونویسندگان آن بدانیم بقبول نزدیکتر است.»

کلمات ترکی دراین کتاب کمتر از معمول زمان داشته می شده که [illegible] مخصوص اصطلاحاتست.

نام این کتاب چنانکه مؤلف درابتدای کتاب ذکر کرده «مجمل التواریخ بعد نادریه» است، چه وقایعی را که پس از کشته شدن نادرشاه درایران بوقوع پیوسته

Marfat.com

نوشته است. وباآنکه نام آنرا «مجمل التواریخ» گذاشته معهذا بیشتر وقایع را که خود ناظر آن بوده بتفصیل تمام یاد کرده وحتی ازجزئیات آن صرف نظرنکرده است. مثلا درباب خاندان افشاریه و شرح حال علیشاه و ابراهیم‌شاه اگرچه از سلطنت آنان در کتاب جهانگشا ذکری شده لیکن در این کتاب گلستانه جزئیات سلطنت آندو را بتفصیل اورده است. وهمچنین ازعهد پادشاهی شاهرخشاه ودوپسرش نصرالله‌میرزا ونادرمیرزا آنچه دراینجا گفته شده درتواریخ دیگرنیامده است.

ونیز وقایع غرب ایران را وجنگهائی که کریمخان باعلی‌مردانخان بختیاری و آزادخان افغان ومحمدحسن خان قاجارنموده سورّخان دیگر کمتر باین تفصیل نگاشته‌اند. وعلاوه برشرح حال خاندان افشاریه و تاریخ کریمخان زند شرح وقایع و حوادثی که درافغانستان دراین مدّت روی داده وابتدای دولت احمدشاه درّانی و لشگر - کشی های اوبخراسان وهند همه‌را باتفصیل تمام تاآخر سلطنت تیمورشاه آورده‌است. وهمچنین قسمتی از تاریخ هند که با لشکرکشی پادشاه درّانی بدان‌مملکت ارتباط داردبا شرح و بسط تمام یاد کرده که این قسمت هم نیز بسیار مهّم است.

* * *

قسمت کوچک دیگر این کتاب یعنی ذیل زین‌العابدین کوهمره‌ای ملّقب بامیر برای شرح حال خاندان زندّیه نیز خالی از اهمّیت نیست. چه نویسندهٔ آن چنانکه از خود نسخه بدست می‌آید از مردم فارس و از امراء کوهمره و خود وپدر و جدّش در وقایع شیراز دخیل. و درقضایای آن سامان شاهد وناظر بوده‌اند. و در مجلسی که از بزرگان فارس در شیراز برای کمک وهمراهی با لطفعلی‌خان زند در منزل حاج محمد ابراهیم‌خان شیرازی تشکیل یافته وی ازجملهٔ حضّار آن مجلس بوده است[1]

درحدود سال ۱۲۰۰ هجری نسخهٔ مجمل التواریخ (متعلق بکتابخانهٔ آقای مؤیدثابتی که بعداً وصف آن بیاید) بملکیّت امیرخان کوهمره‌ای درآمده و وی تاریخ

۱- ص ۳۵۳.

Marfat.com

مرگ کریمخان (که در نسخهٔ مزبور سال ۱۱۹۱ است) وبعضی از واقعات را که در آخر کتاب مخالف باواقع دیده وغلط دانسته است درحواشی صفحات آخر کتاب اصلاح کرده و واقعات را بطور اختصار خود برشتهٔ تحریر آورده و هنگام محاصرهٔ شیرازبوسیلهٔ محمد حسن خان قاجار بسال ۱۲۰۳ مطالب خویش راپایان داده‌است.

جای تأسف است که این قسمت از نسخه را سوریانه خورده وچند جای دیگر آنهم بواسطهٔ پارگی از میان رفته است.

نسخ این کتاب

نسخهٔ کتاب «مجمل التواریخ بعدنادریه» بسیار کمیاب ودر کتابخانهای ایران تا آنجا که نگارنده تجسس کرد ظاهراً جز نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ دانشمند محترم جناب آقای مؤیدثابتی (نماینده سابق مجلس شورای ملی ومجلس سنا) نسخهٔ دیگری نباشد.

این نسخه بخط نستعلیق هندی و دارای ۳۸۰ صفحهٔ هفده سطری است. تاریخ کتابت ندارد ولیکن مسلّم است که تحریر آن در زمان حیات مؤلّف بوده، چه چنانکه ظاهر است پس از چهار یا پنج سال بعد از تألیف یعنی در حدود سال ۱۲۰۰ هجری نسخهٔ مزبور بدست امیرخان کوهمره‌ای افتاده و او بخط خویش در صفحات آخرنسخه حواشی که درآخر کتاب (ص ۳۴۴-۳۵۴) طبع شده نوشته است. نسخه تمام وکامل است جز اینکه یک ورق (۳۲۲-۳۲۴) از نسخهٔ حاضر افتاده است. و در چاپ اول موضع اسقاط شده را چون نسخهٔ دیگری در دست نداشت از کتاب گلشن مراد تکمیل نمود.

و در همه جا مراد از نسخهٔ اصل در چاپ حاضرهمین نسخه است.

نسخهٔ دیگر نسخهٔ کتابخانهٔ ملی برلین (شماره ۲۱۳) است که در چاپ حاضر از آن نیز استفاده شد. این نسخه بقطع (۲۱ × ۱۶) و دارای ۵۶۲ صفحه (۲۸۱ ورق) و هرصفحه ۱۳ سطر بخط نستعلیق هندیست. تاریخ تحریر ندارد - و لیکن چنین می‌نماید که پس از تحریر نسخهٔ اول باتصرفی از طرف مؤلف در اوائل قرن سیزدهم نوشته شده باشد. نسخه بسیار مغلوط وپیداست که اغلاط آن بیشتر از کاتب و نویسنده

Marfat.com

نسخه است. جز بعضی اغلاط که چون هر دو نسخه موافقند ظاهر آنست که سهوالقلم مؤلف باشد.

و از این نسخه ومقابله آن با نسخه اصل پیداست که مؤلّف در نسخهٔ اصل تجدید نظر کرده‌وبعضی عبارات را تغییر داده و زیاد وکم نموده وقسمتی که راجع بسوانح حالات عمویش میرزا محمدتقی گلستانه که در نسخهٔ اساس نیست (صفحهٔ ۱۳۲-۱۴۴ وصفحهٔ ۳۰۳-۳۱۴ چاپ حاضر) دراین نسخه برآن افزوده است.

ازاین نسخه همه جا بحرف «پ»نشان داده شده است. (گراورصفحهٔ مقابل)

چنانکه در پیش اشاره شد مؤلف را درشیوهٔ نویسندگی دستی نبوده ومهارتی در آن‌فن نداشته باآنکه درچند جای کتاب ازخود شعری نقل کرده است ولی‌سستی اشعارش‌مایگی اورا دراین‌فن نیزمی‌رساند. علاوه براین درکتاب اغلاط بسیاری‌دیده می‌شود که این نیز نظرما را تأیید می کند. مثلاهمه‌جا کلمهٔ نهیب را بجای‌نهب بکار برده ولاچار بجای ناچار ومصرعه بجای مصراع که در این موارد با ذکرمتن اصلی همه جا کلمه اصلاح و صحیح آن بکار برده شد.

ولی در بعضی موارد مانند تحایف درجمع تحفه وکوایف در جمع کیفیت و زراین در جمع زرینه وصحافه بجای صحفه وتقاریر وعمالان و امثال آنرا چون زیاد نبود ویک دو مورد بیش استعمال نشده بود بهمان صورت که در نسخ خطی آمده بود آورد وتغییری در آن نداد.

و درجائی که دو نسخه مختلف و در یکی کلمه یا عبارت درست بکار برده شده وصحیح بود و در دیگری غلط، صحیح را درمتن قرار داد وغلط را برای نشان دادن‌اصل نسخه در حاشیه گذاشت تا متن هردو نسخه معلوم شود.

چاپهای این کتاب

قسمتی از اوائل این کتاب (قسمت شرق ایران که راجع بخاندان افشاریه است) دو مرتبه بوسیلهٔ اوسکارمن مستشرق آلمانی درچاپخانهٔ لیدن بچاپ رسیده چاپ اول آن از ابتدای کتاب تا صفحه ۱۲۹ چاپ حاضر در ۱۵۹ صفحه

Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلواة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین بعد از حمد و
ثنای خالق قهار و یگانه مختار و نعت جناب سید ابرار و خاتم الانبیاء الاخیار و منقبت حیدر کرار
و ائمه اطهار صلواة الله سلام علیه و علیهم اجمعین و صحابه کبار رضوان الله علیهم الی یوم الدین
بر پیشگاه خاطر قدسی مظاهر سخن سرایان محفل ارباب سیر و نکته سنجان رموز افراد
دفاتر اصحاب صدق و کذب خبر مخفی و مستور نماند که بعد از وقوع قتل پادشاه جم جاه
فریدون فر ظل الله الخاقان الاعظم ابو السیف السلطان نادر پادشاه دین پناه
ممالک ایران فردوس نشان که مفصل احوال آن شاه عظیم الشان در تاریخ نادری

[illegible]
که از شوکت و سطوت [illegible]
و بی تمکین [illegible] هر یک بلاد و مملکتی [illegible]
و علم استقلال و رایت جاه و جلال افراشته با یکدیگر بنای اتفاق
را بر خصومت و نفاق نهاده شور و غوغای جداگانه در انفس و آفاق
انداختند و هر کدام در محل اختیار خود کوس لمن الملکی نواخته کمیت
شجاعت و سمند خودرایی در میدان تهور جولان داده سنگ
دماء عباد نقد جانها را در سوق بی پروایی با متاع فنا و فساد بی محابا
سودا نموده طالبان دیهیم و سرایر از برنا و پیر با جمعیت قلیل و کثیر در قتل
برادران ایمانی رنگینی و سرخی دست ارا از حسن تدبیر شمرده از کشش و
کوشش و قلع و قمع همدیگر تقصیر نکرده اند و از سبب ازدیاد فتنه و فساد و
وقوع آشوب و انقلاب مرد خیال ساکنان هر مملکت و بلاد در شدت حیرت
و اضطراب افتاده که بحر سپهر داری و فضل رب الارباب گشایشی از

Marfat.com

و سرداران را که در ارک می بودند از رفتن به نزد آنها منع نموده
هر کرا می یافت بقتل می رسانید آخر الامر جمیع سرداران را به لطایف
الحیل از ارک برآورده و برادران و اقوام و سرداران نامی را بقتل
رسانیده سوای ابوالفتح خان احدی از خوانین از صغیر و کبیر باقی
نماند بعد از قتل سرداران خود داخل ارک شده ابوالفتح خان را
برای نام سریر آرای فرمانفرمائی گردانیده و باختیار خود هر چه
بخاطرش میگذشت میکرد و ابوالفتح خان را در هیچ امر اختیاری نبود
صادق خان که از بصره با لشکر برگشته بیک منزلی شیراز رسید حضرت غوث
کریم خان و قتل خوانین و برادران را شنید لشکریان که همراه او بودند
بسبب بودن متعلقان در شیراز از خوف زکیخان اکثر متفرق شده داخل
شیراز بمتعلقان خود ملحق گشتند صادق خان لاچار شده بسمت رشت
با معدودی فرار نموده خود را به هدایت خان رشتی که صاحب جمعیت
و حاکم آن دیار بود رسانیده لشکری فراهم آورده آهنگ اصفهان

نمود زکیخان از آمدن او مطلع شده ابوالفتح خان را برداشته با
لشکر از شیراز بیرون آمد و بعزم حرب صادق خان روانه اصفهان
گردید در یک منزلی چند نفر از سرداران با ابوالفتح خان ساخته غافل
زکیخان را بقتل رسانیدند صادق خان بدون نزاع با لشکر خود بخدمت
ابوالفتح خان آمده باتفاق بشیراز برگردیدند و صادق خان و علیمردان خان
زند را سردار عراق نموده باصفهان فرستاد و علیمردان خان زند
را سردار عراق نموده باصفهان فرستاد و علیمراد خان در اصفهان
خود را ساخته بنای سرکشی گذاشت و لشکر عراق را با خود متفق گردانیده
برای گرفتن صادق خان روانه شیراز گردید و تا حالت تحریر که اوایل
سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری است در دور شیراز میباشد و
صادق خان و ابوالفتح خان را با مردمان شهر در محاصره دارد

والسلام علی من اتبع الهدی

Marfat.com

بسال ۱۸۹۱ میلادی، وچاپ دوم‌آن باز همان قسمت‌بسال ۱۸۹۶ میلادی از روی نسخهٔ کتابخانهٔ ملی برلین طبع شده است.

وبقیه که بخش مهم وجالب آنست ظاهراً تا سال ۱۳۲۰ شمسی کـه چاپ اول این کتاب انجام یافت بچاپ نرسیده وبحال نسخهٔ خطی باقی مانده بود. درآن تاریخ چون‌نگارنده این‌سطور باهمّیت کتاب پی‌برد وبرای روشن شدن‌تاریخ کشور چاپ آنرا سودمند دید با نداشتن وسیلهٔ کافی کوشش بسیار کرد تا بتأیید خداوند متعال بدین خدمت توفیق یافت وآنرا بزیور طبع آراست.

لیکن چون در آن موقع نسخهٔ کتاب منحصر وجز قسمتی از آن که در اروپا بچاپ رسیده نسخهٔ دیگری کـه تصحیح آنرا تسهیل نماید در دست نداشت ناچار بکتابهای تاریخ آن عهد بخصوص تواریخ زندیه‌آنچه دست رسی بدان یافت‌مراجعه نمود ویادداشتهای بسیاری از هریک برداشت و مطالب کتاب و نامهای خاص را بدین وسیله تصحیح و با اطمینان و اعتماد بدرستی آنها برای چاپ حاضر ساخت. وآن قسمتی را کـه نسخهٔ چاپی آن موجود بود اختلاف نسخ را ثبت کرد و هرجا ناگزیر از تغییر وتصرفی درمتن اصل پیش‌آمد برای‌آنکه صورت نسخهٔ اصل محفوظ ماند عین آنرا در زیر صفحه نوشت.

ولی در چاپ حاضر چون نسخهٔ عکسی مجمل‌التواریخ خطی کتابخانهٔ برلین را در دست داشت نسخهٔ اصل را با این نسخه مقابل کرد و اختلاف نسخهٔ عکسی را در زیر صفحات آورد.

* * *

پس از اتمام چاپ کتاب صرف نظر کردن از تمام یادداشتها یا برداشتهای و اندکی از آنرا کهمطلب سودمندی‌درآن دید یا روایتی‌مخالف با روایت کتابه ویا توضیحی و تصحیحی در واقعهٔ تاریخی مشاهده کرد و یا آنرا برای تعیین سال واقعه‌ای‌مفید دانست‌بیشتراز کتابهای‌مختلف‌خطی که دسترس‌عموم‌است انتخاب وبایکدیگر تلفیق وبآخر کتاب ضمیمه نمود باشد که بعضی از خوانندگان را سودمند افتد.

Marfat.com

این نکته نا گفته نماند که برای رعایت اختصار همه جا عین عبارت کتاب نقل نشده بلکه هرجا عبارتی متکلّف و پیچیده ویا مفصّل بودآنرا ساده و مختصر نموده با ذکر نام کتاب ایراد کرد. وهرگاه که مطلبی را نا گزیر در دو موضع باید تکرار سی کرد سعی نمود که باختلاف روایت ذکرنماید که تکرارلغو وبی فایده نباشد.

برای اصلاح کتاب در چاپ اول علاوه بر کتابهای تاریخ معروف چاپی از قبیل روضة الصفای ناصری هدایت ، ومطلع الشمس اعتماد السلطنه وجهانگشای نادری و درهٔ نادری میرزا مهدیخان استرابادی، و گیتی گشای میرزا صادق نامی ،وترجمهٔ تاریخ سرجان ملکم ، وسوانح و وقایع افغانستان تألیف اعتمادالسلطنه ، و تاریخ عبدالکریم بخارائی چاپ شفر ، وتاریخ زندیه ابن عبدالکریم علی رضای شیرازی تصحیح ارنست بیر ، و تاریخ هند ، و سراج التواریخ امیر حبیب الله خان پادشاه افغانستان ، و تاریخ سلطانی تألیف سلطان محمدخان درّانی متخلص بخالص ، و آتشکدهٔ آذر بیکدلی، وماثر رحیمی ملا عبدالباقی نهاوندی چاپ کلکته و ماثرالامرا و کتابچهٔ موقوفات آستان قدس رضوی، وحدیقة العالم تألیف مرتضی حسین مخاطب بالله یار عثمانی بلگرامی چاپ هند ، وبعضی از احکام وفرامینی که از آن زمان در دست داشت از کتابهای خطی زیر نیز استفاده نمود.

۱- ترجمهٔ تاریخ شاه درّانی شامل وقایع پادشاهی احمد شاه ابدالی سلطان افغانستان تا سلطنت شاه شجاع بن تیمور شاه ترجمهٔ سیدحسین شیرازی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی.

۲- فهرست التواریخ تألیف رضاقلیخان هدایت نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آقای مؤید ثابتی.

۳- شجرهٔ طیبه در شرح حال سلسلهٔ رضویهٔ تألیف مرحوم میرزا محمد باقر رضوی مدرس آستان قدس رضوی طاب ثراه والد نگارنده.

٤- زینة التواریخ تألیف میرزا محمد رضای مستوفی تبریزی و عبدالکریم بن

Marfat.com

علیرضاالشریف شهاوری که بسال ۱۳۱۸ تاریخ ایران را از ابتدا تاآخر زندیه جمع کرده‌اند. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی.

۵- تاریخ عرفا تألیف محمد شفیع حسینی قزوینی، قسمت عمدهٔ این کتاب شرح اشعار مثنوی مولوی است و در آخر آن شرح حال عده‌ای از عرفا می‌باشد. و آنرا درسال ۱۱۸۵ باتمام رسانده است. نسخهٔ خطی متعلق بنگارنده.

۶- محافل المؤمنین این کتاب نیز تألیف محمد شفیع حسینی قزوینی است و کتاب در واقع ذیلی است بر کتاب مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری برهمان روش و اسلوب. مؤلف نام عده‌ای از بزرگان و علماء شیعه که از کتاب مجالس المؤمنین قاضی نورالله فوت شده و یا بعد از او بوده‌اند در این کتاب یاد کرده است.

این نسخه بخط فضل الله پسر مؤلف است و در آن وقت که نگارنده از آن استفاده کرد نسخهٔ متعلق بمرحوم حاج ناظم دفتر شهابی کارمند ادارهٔ آستان قدس رضوی بود و اینک در جزو کتب کتابخانهٔ آستان قدس مضبوط است.

۷- ذیل وقایع السنین خاتون آبادی - خاتون آبادی که در آخر صفویه ومعاصر شاه سلطان حسین صفوی بوده وقایع گذشته و زمان خودرا در این نسخه یادداشت کرده که راجع بتاریخ صفویه و اوضاع آن دوره حاوی مطالب سودمند است. وپس از او کسان دیگری که مالک این نسخه شده‌اند وقایعی که در دورهٔ افشاریه و زندیه روی داده برآن افزوده‌اند، ومقصود از ذیل همین یادداشتهای بعدی که بدان اضافه شده می‌باشد. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی.

۸- تاریخ گلشن مراد در تاریخ زندیه تألیف ابوالحسن بن معزالدین محمد الغفاری الکاشانی المستوفی. وی چنانکه درتألیف خویش ذکر کرده پدرش معزالدین محمد از مردم کاشان و از جانب کریمخان مدتی حاکم آن شهر بوده و در سال ۱۱۷۱ که اصفهان و عراق بدست محمد حسن خان مسخر گشته کاشان نیز بوسیلهٔ صفر علی آقای قاجار مفتوح ومعزالدین محمد دستگیر شده است.

Marfat.com

مؤلّف در آغاز جوانی میل و افری بنقاشی داشته وبعد بکار دبیری پرداخته و در سلک دبیران زندیه در آمده است.

تألیف کتاب گلشن مراد را در سال ۱۱۹۸ آغاز وبماه شعبان ۱۲۰۳ بکشته شدن جعفرخان زند در شهر کاشان بانجام رسانیده است، و در سال ۱۲۰۶ نیز در آن تجدید نظری کرده است. و آنچه از این کتاب در حواشی نقل شده ازروی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملک است.

و در چاپ حاضر علاوه بر کتابهای چاپی و خطی که در چاپ اول از آنها مستفید شده بود از کتابهای زیر نیز در حواشی بهرهٔ بسیار برد و استفاده کرد.

۱- کتاب روضة‌الصفویه تألیف ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی که آنرا بنام ابوالفتح سلطان محمد میرزای صفوی فرزند سلطان حسین میرزای ثانی (که اندك مدّتی نام پادشاهی بر او گذاشته شد وپس ازشکست از کریمخان مکحول گردید) ساخته و در هندوستان باوتقدیم کرده است.

این کتاب مشتمل برمقدمهٔ وپنج مقاله وخاتمه است که در مقالات پنجگانه احوال سلاطین صفویه و افاغنهٔ غلزه‌ای و افشاریه وافاغنهٔ ابدالی و زندیه وقاجاریه را ذکر کرده. تاریخ تألیف کتاب اگرچه سال ۱۲۱۱ است ولیکن پس از این تاریخ یعنی درسال ۱۲۱۸ شرح حالی از سلطان محمد میرزا که کتاب را باو تقدیم کرده بدان افزوده است.

خاتمهٔ کتاب را مؤلّف بذکر چگونگی احوال خود وتألیف کتاب اختصاص داده و در پایان کتاب گوید «من این کتاب را که خلاصهٔ تاریخ سیصد ساله ایرانست (۹۰۵-۱۲۱۱) بی‌غرضانه وخالی از تعصب درعرصهٔ یک هفته فراهم کردم»

۲- کتاب تذکرهٔ آل داود یازبورآل داود تألیف هاشم میرزا که توصیف کتاب در خلال مطالب پیش گذشت. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملک.

۳- رستم‌التواریخ تألیف محمد هاشم‌الحسینی ملقب بآصف نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملک.

Marfat.com

٤- زبدة التواریخ محمدمحسن مستوفی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی

٥- تاریخ مشهد تألیف نگارنده نسخهٔ خطی.

٦- تکملهٔ امل الآمل تألیف شیخ عبدالنبی قزوینی و اجازات سید عبدالله جزائری نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آقای دکتر جلال محدث.

وچند کتاب چاپی وخطی دیگر که در ذیل صفحات نام آنها ذکر شده‌است.

* * *

قسمت مهم مطالب این مقدمه ازمقالهٔ ارنست بیر ناشر تاریخ زندیهٔ علیرضا بن عبدالکریم شیرازی و از مقدمهٔ اوسکارمن ناشر همین کتاب (مجمل التواریخ) اخذ و اقتباس شده است که دانشمند بزرگوار جناب آقای دکتر رضازادهٔ شفق استاد دانشگاه وسناتور محترم مقدمهٔ ناشر را ازآلمانی بفارسی (برای چاپ اول کتاب) لطفاً ترجمه نمودند نگارنده وظیفه دارد که مجدداً از ایشان سپاس گزاری نماید.

امید است که این خدمت بی‌ارزش مورد قبول اهل دانش وفضل گردد.

(طهران ۲۲ خرداد ۱۳٤٤)

مدرس رضوی

Marfat.com

علائم و رموزی که در این کتاب بکار برده شده است

اصل ـ نشان نسخهٔ اساس متعلق بکتابخانهٔ آقای مؤیّد ثابتی است

پ : نشان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ برلین است

ج : مراد تاریخ جهانگشای نادری است

ز : مقصود کتاب زینة‌التواریخ است

م : علامت کتاب محافل‌المؤمنین است

گ : نشان تاریخ گیتی گشای میرزا صاق ناسی است

( ) آنچه درمیان پرانتز است مخصوص نسخهٔ پ است ودرنسخهٔ اصل نیست

[ ] آنچه میان دو قلابست نشان آنست که در نسخهٔ پ نیست

« » کلمات وعباراتی که درمیان این علامت گذاشته شده نشان آنست که در هیچیک از دو نسخهٔ خطی نیست وبرای تمامی عبارت افزوده شده مانند «شد» «گردید» و امثال آن.

Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلوة و السلام علی خیرخلقه محمّدوآله اجمعین

بعداز حمد وثنای خالق قهّار و یگانهٔ مختار ونعت جناب سیّد ابرار وخاتم الانبیاء الاخیار ومنقبت حیدر کرّار وائمهٔ اطهار صلوات الله علیه[1] وعلیهم اجمعین و صحابهٔ کبار رضوان الله علیهم الی یوم الدین بر پیشگاه خاطر قدسی مظاهر سخن سرایان محفل ارباب سیر ونکته سنجان رموز افراد دفاتر اصحاب صدق و کذب خبرمخفی ومستور نماند که بعد از وقوع قتل پادشاه جمجاه فریدون فرخال الله الخاقان الاعظم ابوالسیف السلطان نادر پادشاه دین پناه ممالک ایران فردوس نشان له مفصل احوال آنشاه عظیم الشأن در تاریخ نادری مذکور ومسطور است نامداران با عزّ و وتمکین وصاحب اقتداران جلادت قرین که ازشوکت وسطوت نادری مدام غمگین ومانند بیدلرزان و هراسان و بی تمکین بودند عریک بلاد و مملکتی را بزوربازوی خودسری متصرّف و علم استقلال و رایت جاه و جلال افراشته با یکدیگر بنای اتّفاق را برخصومت و نفاق نهاده شور وغوغای جدالانه درانفس و آفاق انداخته وهر کدام در محل اختیار خود لوس لمن الملکی نواخته نهیت شجاعت و همت خودرائی در میدان تهوّر جولان داده بسفک دماء عباد الله جانها را در عوض بی‌پروائی با متاع فنا و فساد بی‌محابا سودا نموده طالبان [illegible] وبپیر باجمعیّت قلیل و کثیر در قتل برادران ایمانی ونکبتی دستی [illegible] تدبیر شمرده از کشش و کوشش و قلع و قمع همدیگر [illegible] سبب ازدیاد فتنه و فساد و وقوع آشوب و انقلاب سر و خبال[2] ما کان در مملکت وبلاد در ششدر حیرت و اضطراب افتاده که بجز سپهداری و فضل رب الارباب آسایشی

---

۱ – پ: صلوات الله سلام علیه ۲ کذا

Marfat.com

از بستگی ها از هیچ باب متصوّر نبود[1] درآن اوان این معتکف غمخانهٔ ایّام وزمانه ابن **محمدامین ابوالحسن گلستانه** درقلعهٔ کرمانشاهان در خدمت میرزا محمد تقی عمّ نامدار که صاحب اختیار واقتدار در آن مملکت ودیار بود حاضر وبجمیع امورات ناظر و از احوالات واخبارات ولایات دور ونزدیک کمابیش واقف و مخبر می بود واز مکر و حیلهٔ سپهر دون دراحتراز واز قضای فلک شعبده باز التجابدرگاه خداوند کارساز داشت که قضیهٔ جانسوز وواقعهٔ هائلهٔ غم اندوز عمّ والامقام که ازفتنه انگیزی جماعت اکراد شقاوت انجام وتزویر آن فرقهٔ کاذب القول والکلام اتفاق افتاد. از سنوح این امر مرغ دل از حسرت جدائی درتابهٔ[2] غم بریان وتن بیجان[3] مانندماهی دور افتاده از آب در خاك غم تپان[4] وخون دل از چشمه سار عیون روان و رشک جیحون وعمّان گردید وقبل از وقوع قتل نادرشاه بچندین سال مرحمت و غفران پناه عمویم[5] میرمحمد اسحاق طاب ثراه[6] که ملتزم[7] رکاب نادرشاه بودحسب الرقم قضا شیم بافوجه خان حاکم ولایت دزفول ودورق در رتق وفتق امورات ومعاملات شریک وسررشتهٔ لشکر ظفر اثرآن هردو ولایت بدون شرکت غیر باو متعلّق و مقرّر بود. ازظلم وستم وبی اعتدالی شاه ترکمانی نژاد[8] که دربارهٔ قاطبهٔ عباد آناً فآناً در تزاید واشتداد بود خود را ازآن خدمات عزل وبسواحل هند کشیده ازآنجا رهگرای بنگاله گردیده ومدّتها گذشته که ازحیات وسمات ایشان اطلاعی حاصل نگردیده وازطرف زندگی بالمره مأیوس بود. وبرادر (سببی) موسوم بمیرمرتضی خان که در دفترخانهٔ همایون درسررشتهٔ استیفای عراق مقرّر بود شاه ستم گستر برای استرداد مال ومتاع وزر وزیورلطفعلیخان ولد باباعلی بیک کوسه احمدلوی افشار که دیدهای اورا ازبینائی عاطل نموده بود ازگماشتگان وگرك یراقان آن خان عالی شان که بسمت خراسان و هندوستان برای بیع وشرا رفته بودند او را از همدان[9] باستعجال بچاپاری

۱- پ : منصورند
۲- پ : نابه
۳- پ : پیچان
٤- پ : طپان
٥- پ : عموی ام
٦- پ : طناب براه
۷- پ : مستلزم
۸- پ ، درپاره
۹- پ : همدمان

Marfat.com

سرّخص وروانه فرمود که اموال اورا بحیطهٔ ضبط درآورده و گماشتگان او را مقیّد ومحبوس بدرگاه آسمان جاه بیاورد .میرعدیم‌النظیر که‌از ملاحظهٔ دار و گیر خلایق ازغیرت مانند صورت تصویر و از قرب‌حضور دائمی دلتنگ وناگزیر و پیوسته طایر روحش بفکر گریز درپرواز و از بودن درآن لشکر در احتراز می بود این خدمت را محض اقبال وپیش آمد احوال دانسته همان وقت رهگرای خراسان وازآنجا بسمت هندوستان روانه گردید. در ورود بدهلی که بشاه جهان آباد مشهور است بمعرفت امیرخان مشهور بعمدة‌الملک بملازمت پادشاه هندوستان‌مشرّف ودر سلک‌ملازمان حضور منسلک و بعد چندی که جوهر ذاتی بر صفحهٔ کاردانی ظاهر و باهر گردید شاه انجم سپاه اورا بحکومت امواله که درچند منزل دهلی است سرافراز فرمود واز این مقدّمات‌مطلقا خبری‌نرسیده واز جانب اوهم یأس[1] کلی هم رسانیده بوددراین اوقات که واقعهٔ اتفاقیّه عم عالی مقام که علاوه‌برجمیع دلدورات وآلام بود اتّفاق افتاد بعزم سکونت مملکت روم ترک مکان آباء واجداد خویش و قوم نموده روانهٔ آن مرز و بوم گردید و درورود بخطهٔ بغداد خبر رسید که میر محمد اسحق در مرشدآباد بنگاله درقیدحیات‌ودرخدمت[2] نوّاب‌مهابت‌جنگ‌می باشد ومیرمرتضی‌خان دربلدهٔ لکهنو در رفاقت‌نوّاب‌شجاع الدوله‌بهادر درکمال تقرّب میگذراند ازاستماع این اخبارات ترک همهٔ‌خیالات نموده وبعزم قدمبوس عمّ ستوده‌صفات وبرادرعالی درجات دراواخر سال هزارویکصد وشصت ونه هجری مطابق تخاقوی ئیل ترلی باتّفاق برادران کامکار سعادتمندان اقبال نشان سید محمد خان و سید صدرالدین محمدخان درعنفوان شباب روانهٔ هندوستان گردید درورود بمرشدآباد قبض [illegible] خدمت باسعادت جناب عمویم گردیده ایشان را علیل وضعیف دید. معلوم نمود که ازمدّتی است‌وجودش[3] بمرض سل ودق گرفتار وحکمای حاذق عالیمقدار از معالجهٔ آن آزار بعجز خود اقرار نموده‌اند بعد شش ماه که یوما فیوما مرض دراشتدادوضعف نقاهت ازدیاد پذیرفت داعی حق رالبیک[4] اجابت گفته‌بجوار رحمت ایزدی‌پیوست.

۱- پ، پاس ۲- پ، وازخدمت ۳ پ: وجود ٤ پ: بیك

Marfat.com

کثرت کدورات وآلام وقلّت و کمی ایّام باعث عدم ربط و اتّحاد با مخادیم عظام وبزرگان ذوی‌العزّ والاحترام گردیده معتکف‌بیت الاحزان غمکدهٔ حیرانی گردید دراین بین چند کس ازعزیزان باشعور وبزرگان پرغرور وهمسایگان نزدیک ودور برای دفع مایقال گاهی باستفسار احوال کثیرالاختلال محرّک سلسلهٔ یکجهتی واتّحاد گشته ازملاقات خود مرا[1] مسرور میفرمودند. لمؤلّفه.

با وجود کدورت بسیار — که بغم گشته توأم این دل زار
بعد چندی ز قسمت ازلی — شد تأهّل سلاسل افکار[2]
عیش ونوش[3] ممالک ایران — ز سلوک و ضوابط و رفتار
همگی محو گشت از خاطر — آشنا شد بساکنان دیار

چون حالت ورفتار این غریق لجّهٔ افکار خلاف روش و کردار ساکنان این دیار که فی‌الحقیقة روشن دلان بزم خود ستائی درگفتار و سرو خوشخرام جویبار رعنائی دراطوار وقدر ناشناسان ارباب عزّت[4] وافتخارمیباشندبود عدم موافقت سبب ترک ارتباط ومصادقت گردیده راه آمد وشد مسدود و کنج انزوای قناعت که‌سرمایهٔ سبکباری و عافیت است برخود اختیار نموده . در این اوان که اواسط[5] سال یکهزار ویکصد ونود وشش هجری است روزی برادر عزیز ارجمند سعادت نشان سید محمّد خان ازراه دلجوئی بتبیان این مقال رطب‌اللسان گردید که دراین جزوزمان که منشیان تیز کلک دوران خط فراموشی.ونسیان برصفحهٔ آمال‌مطالب اهل روزگار کشیده‌اند ومستوفیان قضا بامر قدر سررشتهٔ عبادرا از دفتر توجّه محووبجای کلمهٔ سفرده که بقانون اهل سیاق مبنی برجمعیّت‌لفظ من ذلک که بصیغهٔ[6] خرج مقرّراست نوشته‌اند واز رهگذر معاش که‌راه‌تردّدوتلاش[7] ازجمیع جهات‌مسدود. کشتی‌احوال خلایق دربحر تفکّر تباهی وسفینهٔ دلها غریق لجهٔ اضطراب نامتناهی است و ایام بیکاری واوقات دراین گوشه نشینی ببطالت و کدورت صرف میشود . اگر بجهت

۱ــ پ : خودها ۲ــ کذا ۳ــ پ : توش
٤ــ پ : غیرت ٥ــ پ : اوسط ٦ــ پ : بضعه ۷ــپ: وتالاش

Marfat.com

رفع کدورات وفراموشی بعضی ازسوانحات اوقات را بامری مصروف وخودرامشغول سازند یحتمل که جنود نامعدود هموم غلبهٔ عساکر غموم ازترك تازی‌لشکرقیامت اثرسلطان اقلیم ممالک قلم مغلوب ومعدوم وبالاخره بدانچه مشیّت ازلی قرارگرفته مفهوم و معلوم گردد . اقل‌الخلیقه استفسار نمود که کدام شغل و عمل هموم را بفرح بدل میتوان کرد ویا آمد[1] مشغولی بآن امر سبب فراموشی بعضی از غموم میگردد هرگاه چیزی[2] بخاطر رسیده باشد بیان‌نماید . برادر مبادی آداب[3] درجواب گفت که وقایع ایام بعد نادرشاه که درمملکت ایران اتّفاق افتاده دراکثرآنها خود بوده واطلاع کافی[4] دارند اگر بتسوید آن پردازند هرآینه تاریخی خواهدشد که ازمطالعهٔ آن طالبان مشغوف گردند و نظر باینکه تا حال تاریخی که مشتمل براحوال اهل ایران‌وسوانحات بعد ایام نادرشاه باشدبنظر نرسیده است‌البته‌مستحسن طبع ناظران خواهد گردید وازاوقاتیکه بتفکّر وبیکاری بگذرداولی واحسن است. گفتم که قریب ده سال بعد قتل نادرشاه درایران بودیم و ازاکثر مراتب اتّفاقیه اطلاع حاصل است بتحریر صادرات آن ایام پرداختن وباقی احوالات‌الی یومنا‌هذا که درمملکت هند وبنگاله بوده وخود مطلع نیست موقوف ومبنهم گذاشتن خلاف ضابطهٔ[5] تسطیر وتسوید است‌بلی اقدام نمودن باین امورات درصورت تحقیقات‌لازمه ازمخبران صادق القول که کذب‌را درآن دخلی و تصرّفی نباشد و مصروف داشتن اوقات شبانه روز درایام فیروز منحصر وموقوف است بوجود وتکلیف‌عالیجاه صاحب شوکت ذی جاهی که قدردان وفهیم وشایق وکریم وطالب چنین تاریخی وصاحب نفس سلیم باشد چون دراین بلاد وجود چنین عظیم‌الشأنی که باین صفات موصوف باشد حکم عنقا دارد صرف[6] نمودن اوقات دراین امربیجا در حقیقت خوش نمائی خواهد بود .برادر سعادتمند طوطی شکرخای ناطقه را بگفتار اورده بتصدیق این مقال گویا گردید که فی‌الواقع[7] وجودچنین شخصی که عظیم‌الشان وتامداروموصوف

١- کذا ٢- پ:خبری ٣- پ:منادی آداب ٤- پ : واطلاع گاهی
٥- پ : خلاصهٔ ضابطه ٦- پ : وصرف ٧- پ : فی‌الواقعه

Marfat.com

ومشهور باین صفات بوده ودراین امورات ونکات اصرار[1] داشته باشد بالفعل در این مملکت معدوم ونایاب است ومدّعا از اظهار و تکرار این مراتب در گفتار آن است که بودن درملک غریب باختیار بدون مشغله در این روزگار خارج روّیهٔ اعتبار واقتدار و بهرصورت اختیار نمودن امری وشغلی در نظر اخیار لازمهٔ دانائی ووقار وممدوح اولوا الابصار خواهد بود واز بیکاری درجمع مراتب بیکاری بهتر.

غرض نقشی است کزما بازماند که هستی را نمی بینم بقائی

ازآن تقاریر دلپذیر برادر عدیم النظیر که مبنی براستحضار احوال سروران صاحب تدبیر بعد نادرشاه بود بلبل طبع درگلشن خاطر بنغمه سرائی برآمده مسئول برادر رابعزّ اجابت مقرون وازوقایعی که خود درآنجا بوده و مطّلع بود شروع نمود وسابقی اخبارات را ازاشخاص صادق القول وخطوط مردمان ثقه ای که اعتماد رامیشایست تحقیق نموده اجمالاً درسلک تحریر کشیده وموسوم گردانیداورا **بهمجمل التواریخ** بعد نادریه امید ازناظران ومطالعه کنندگان این فن آنست که اگرغلطی و سهوی شده باشد بذیل عفو عاطفت پوشیده درصحت آن کوشند واخباری[2] که موجب خطوط وازمردمان ثقه استماع شده واجمالا بسلک تحریر کشیده در کم و زیاد آن براین کثیرالتقصیر ایراد نگیرندوبالله التوفیق وعلیه التکلان .[3]

۱- پ : اسرار ۲- پ : واخباراتی

۳- این مقدمه در نسخهٔ خطی متعلق بجناب آقای مؤید ثابتی نیست وفقط در نسخهٔ (کتابخانهٔ ملی آلمان) است که ازروی آن دومرتبه این کتاب در آلمان بچاپ رسیده است .

Marfat.com

در بیان مجملی از احوال اواخر نادرشاه و سبب قتل او بدست اهل ایـران وسوانح ایام بعد دورنادریه [1] بطریق اجمال

«الحمدلله رب‌العالمین والصلوة والسلام علی خیرخلقه محمد وآله اجمعین بعد ازحمد قادر مختار ونعت سید ابرار ومنقبت‌حیدرکرّار وائمهٔ اخیار صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین معروض میدارد که[2]» برمستمعان‌نکته سنج «و» دانایان[3] محفل دانائی ویکه تازان میدان حقایق و وقایع رزم خلافت[4] و دارائی مخفی و مستور نخواهد بود که مردم ایران پادشاه جم‌جاه را ظل‌الله و اوامر و نواهی حضرتش را بجان ومال خود نافذ دانسته درطریق جانسپاری و متابعت و فرمان برداری گوی سبقت درمیدان نیکنامی ازسایر همگنان درعرصهٔ جهان ربوده‌اندباین جهت‌ازازمنهٔ سابقه متوطنین اماکن بعیده‌اهالی ایران را موسوم ومشهور بپادشاه پرست کرده‌اند ودرصدور (و) وقوع ازپادشاه خلاف[5] ضابطه ومعدلت وجهانداری ازقبیل[6] ظلم‌وجور وتکالیف شاقه بر کافهٔ‌مخلوقات‌حضرت باری که ودایع بدایع آفریدگارعزّشانه‌اند[7] شیرصولتان بیشهٔ معارك شجاعت ونامداری وپلنگ خصلتان کوه‌گرد هامون نورد آسمان غیرت ایرانی الجاء واضطراراً در دفع ورفع او[8] کوشیده بمضمون بیت‌مشهور اورا بقتل رسانیده‌اند .

(بیت)

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو زجو

---

۱ – پ : وقایع ایام بعد نادریه ۲ این سه‌سطر در نسخهٔ چاپی در اول مقدمه بااختلاف بعضی کلمات موجود است ودر دو نسخهٔ خطی نیست ۳ پ : او ادان

٤ کذا د – پ : خلافی ٦ پ : ازقتل

۷ – پ : آفریدگاراند عزشأنه ۸ یعنی نادرشاه

Marfat.com

وانتشار خبرقتل او درآن ایام که سامعه افروز خاص وعام هردیار نزدیک ودور شده بسبب عدم استحضار زبان طعن عوام دراز و باعتقاد آنها چنین امری منافی فرمان برداری و متابعت و انقیاد است لهذا بجهت دفع مایقال ، احوال کثیرالاختلال اواخر ایام نادرشاه که شاهد حال و گواه این مقال است رقم زد کلک عنبرین مثال‌می گردد که مدّعیان ناواقف مهرسکوت برلب‌نهاده بطعن سنان زبان دلهای متابعین که اصحاب‌الدین‌اند نخراشند .

توضیح وتبیین‌قتل نادرشاه‌بوجه‌اجمال

ازبدو حال نادرشاه تازمانی[1] که ازسفر خوارزم برگشته عازم داغستان شد دراسر سلطنت وجهانداری یگانه واز راه ورسم معدلت و عاجز نوازی فرزانه (و در سلوك) باقاطبهٔ ایرانی‌نادر زمانه بود واهالی ایران‌نیز ازخرد وبزرگ‌وترك‌وتاجیک فدویانه نقد جانرا در راه او می‌باختند بعد ازآنکه داغستان مسیر کوکبهٔ خلافت مصیرشد بنابر استیلای و ساوس و توّهمات چند قرة‌العین خود رضاقلی میرزا را که فرزند مهین (و) ولیعهد وارشد اولاد «او»بود ازنظر انداخته دیدهٔ‌جهان بین او را ازروشنائی عاطل ساخت ازغم این معنی تغییر[2] دراحوال او راه یافته آشفته مزاج گشت وبا عموم اهل ایران بناء بدسلوکی گذاشته ورق حسن سلوك را برگردانید اهالی‌ایران برفساد ضمیراومطّلع شده[3]ازچندجا طغیان نموده بنای‌مخالفت‌وخودسری گذاشتند از آنجمله اهالی فارس و بنادر عموماً باتقی‌خان شیرازی که در آن اوان برتبهٔ[4] ایالت دل فارس وعمان‌سرافراز بود اّتفاق نموده کلب علی (خان) کوسه احمدلوی سردار که خالوی شاهزادگان بود بقتل رسانیده لوای مخالفت افراشتند وهمچنین اهالی شیروان حیدرخان‌افشار حاکم خودرا (مقتول) وولد سرخای‌لزگی را[5] بشیروان آورده در آن ناحیه بنای فساد گذاشتند و اهالی تبریز سام میرزا نام

۱– پ : تاهنگامیکه ۲–پ : تغیر ۳– ب : گشته

٤– پ : مرتبه ٥– ج : محمدولد سرخای لکزیه را

Marfat.com

مجهول‌النسب را بسلطنت برداشتندوقاجاریه استراباد باترکمانیه متّفق شده‌سرکشی آغاز نمودند ظهوراین امورات (بیشتر) سبب شدّت مزاج نادری گشته حرکاتش از نظم طبیعی افتاده وراه مروّت بسته باب ابواب گشاده باین طریق که عمّال ممالک را درمحکمهٔ حساب حاضر میکردند وبی‌اندیشهٔ روز حساب درمقام مؤاخذهٔ ایام‌اخذ وعمل درآمده بدون اینکه از جانب احدی تقریر حکایتی یا ادعا[1] وشکایتی واقع شود ازپا برفلک کشیده از ناخن بدرمیکردندتاآن بیگناهان بیدست‌وپا گشته هرکدام ده الف وبیست الف که هرالفی پنج هزار تومان (باشد) از دست چوب با قلمهای شکسته برپاهای خود مینوشتند این دفعه ضرب (و) تعذیب برایشان شدید تر میگردید[2] تا دستیاران و اعوان خود را بقلم دهند ایشان نیز ناچار آنچه از خویش و بیگانه و همشهری و همخانه[3] و آشنای دور و نزدیک و ترک و تاجیک را که دیده و نادیده اسمش را شنیده بودند شریک خود بقلم میدادند و فقیری که نقیری[4] در بساط نداشت واز برای دیناری در هم بود الفها باو رسد[5] میرسانیدند اگر احدی درمقام انکار برآمده از قبول آن گردن مبپیچید فی‌الفور طناب بگردنش میپیچیدند. پس بایست از خوف جان درصدد تسلیم و رضا معترف بگناهان نکردهٔ خود باشد بعد از قبول. علی‌الحساب گوش و بینی آنها قطع و چشمهای ایشانرا کور کرده محصلان شدید برای تحصیل آن وجوه بی‌وجه روانه میساختند محصلان نیز ناچار درشهر بهرکس دوچار میگشتند دره آویخته زر مطالبه میکردند و اکثر بیگناهان نقد جان را بعلاوهٔ مال تسلیم مینمودند باز نجاتی برای ایشان میسر نبوده این حواله از ورثهٔ ایشان بهمسایه و از همسایه بمحله و از محله بمملکت دور دست بست [سرایت] میکرد الحق کسی این دور تسلسل را نمیدانست که بچه معنی است هیهات این وجوه محال از کجا بوصول ومطلوب بادشاه چگونه بحصول می‌پیوست.

۱- اصل: وحکایتی بادعاء - پ: حکایتی یا ادعای ۲ ج: میکردند

۳- پ: همخوابه ٤ پ: نقیری ٥ ج: رصد

Marfat.com

مصرع

ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است

معهذا از این تعذیبات بهیچگونه اطفای حرارت نادری نگشته نائرهٔ بیداد را بحدّی اشتداد داد که چند نفرهندو و ارمنی و مسلمان را در میدان نقش جهان اصفهان آتش افروخته سوختند و در دهم شهر محرم سنه (۱۱۶۰)[۱] که از اصفهان حرکت کرده بجانب خراسان میآمد بهر مملکت که وارد میشد کلّه مناری از رؤس رؤساء وضعفای بیگناه ترتیب میداد دراین اثنا اهالی سیستان نیز سر از اطاعت باز زده بعلی قلی خان برادر زادهٔ نادرشاه و طهماسب خان جلایر سردار کابل که مأمور تنبیه آن جماعت وبسبب یکصد پنجاه الف وجه ابواب که باسم هردو مخلصان تعیین شده[۲] و آنها هم بغی اختیار نموده بودند پیوسته متفق شدند. و اکراد خبوشان درمقام طغیان برآمده بیکبارگی بنای سرکشی گذاشتند. شاه نامدار سپهر اقتدار از انتشار اخبار سرکشی جماعت اکراد و ترکمانیه و قاجار و بغی اهل سیستان و فساد سرکردگان بعضی دیار بالمرّة از خرد بیگانه و از غم طغیان علی‌قلی‌خان برادرزاده دیوانه شده کشتی حوصله‌اش بگرداب بلا وسفینهٔ دلش درغرقاب اضطراب افتاده [برخاطر خود محصد[۳] گرد که نصرالله میرزا وامام قلی‌میرزا وغیره شاهزاده‌ها رابقلعهٔ کلات بفرستد و مردم ایران را هرکس نامی ورسمی داشته باشد از پادرآرد چنانچه حکم فرمود که بعّمالان هردیار که درحضور قید میباشد بعضی را ازجان هلاك وبعضی راازچشم نابینا کردند و برخی دیگر رامحصلان شدید همراه داده باوطان آنها رخصت کردند که درآنجا برده باقی زر ابواب از آنها وصول نمایند. میرزا محمد تقی عموی

۱- در نسخه ، پ تاریخ باین‌صورت نوشته شده : سنه۱۱

۲- پ ، محصلان تعین شده . ج : و صد الف باسم علی قلیخان و بنجاه الف باسم طهماسب‌خان ابواب نوشتند و محصلان بتحصیل این‌وجه مأمور

۳- درنسخه پ چنین است : ممصد

Marfat.com

راقمی که بعد از این احوال ایشان در مقام خود ذکر خواهد شد میرزا باشی عراق مقرّر فرمود با پنجهزار سوار افغان وغیره رخصت فرمودند. نصرالله میرزا وامام‌قلی میرزا وغیره شاهزاده‌ها را در قلعهٔ کلات فرستاد که درآنجا باشند، نشود که کسی با آنهاشازش کرده فساد دیگر برپا کنند. غرض هر روز در خیالی میبود که فرقهٔ قزلباشیه‌را نیست و نابود نماید بعد از چندی[۱] سرکردگان اوزبک و افغان را که معتمد علیه او بودند در خفیه بنزد خود طلبیده بنا گذاشت که فردا سرکردگان نامی و بهادران فرقهٔ قزلباشیه را ببهانهٔ در معرض باز خواست آورده درحضورخود بقتل رساند[۲] وباقی لشگریان (و) سرکردگان که‌اطلاعی‌از این ماجرا ندارند[۳] لشکر فریقین غافل برآنها تاخت آورده همگی‌را از صغیر و کبیر طعمهٔ شمشیر آبدار نموده مال واسباب و دولت آنها [را] متصرّف شده سر آنها را بحضور برسانند[۴] و قبل از انتشاراین خبر بمسامع اهل فساد و شرّ خود با خاصان معتمد و فرقهٔ افغان واوزبک بجمعیت روانهٔ قلعهٔ کلات که سه منزلی لشکر قیامت اثر و از عجایب جهان است گردیده بعد از ورود بآن قلعهٔ خدا آفرین بخاطر جمع بتدبیر امور مفسدین و اعدای ایران و متمردین پردازند. باین امرعزم خودرا جزم و منتظر وقت مقرّر بودند چون وقوع این امرعظیم منافی خواهش رب کریم بود شخصی از حضار مجلس[۴] مصلحت را غیرت دامن گیر شده آخر روز خود را بمحمد قلی خان کشیکچی باشی رسانیده و این خبر وحقیقت[۵] را گوش زد او نمود محمد قلیخان عم عثمان وقت نه اول شب بود بلستور (معهود) بکشیکخانه رفته این راز را با چند نفر از سرداران معتمد در میان آورده با یکدیگر مشورت نمودند که امشب علاج شاه شهید فردا مفسدین خطیر برپا خواهد شد وازاین‌زمان این بدنامی براهل ایران تا روز قیام باقی خواهد ماند

علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد

۱- قسمت میان قلاب از نسخهٔ اصل افتاده است ۲- پ: رسانند

۳- پ: نداشتند ٤- پ: مجلس ٥- پ: در جزو حقیقت

Marfat.com

دلاوران شجاعت بنیان که برق شمشیر کج خارا شکاف‌شان در روز مصاف زینت بخش افسر و دیهیم پادشاهان سکندر شأن و خواقین ذوالاقتدار عالی‌مکان و در کشیکخانه پابداسان خاموشی کشیده بودند سراز گریبان خمول برآورده افسوس‌کنان گفتند که جان متاعیست نایاب که بتدبیر خرد رموزدان بنقد جواهر گرانبهای عالم امکان در بازار کاینات دست یاب نگردد و ازبدو حال الی‌الان در جمیع[1] معارك سربازانه جان شیرین را در کف دست گرفته بطعن سنان جانستان و ضرب گلولهٔ بی‌ایمان[2] و برق شمشیر دشمنان سودا کرده سرخ رو بوده‌ایم و بجز اطاعت و فرمان‌برداری وانقیاد امری که منافی‌خواهش شاهی بوده باشد بخاطر نگذشته است الحال که خاطر[3] شاهی بشمشیر افغان و اوزبك بقتل ما بیجهت تعلّق گرفته اولی و انسب آن است که داخل سراپرده شده بپاداش این کنگاش سر او را از قلعهٔ بدن جدا کرده بسزاش رسانیم و معتمدان او که جماعت اوزبك و افغان‌اند علی‌الصباح برسر ایشان رفته همگی‌را بدیار عدم فرستیم. القصّه باین سخن همگی دلاوران متّفق گشته همانشب که شب یکشنبه یازدهم شهر[4] جمادی‌الثانی سال یکهزارویکصد و شصت هجری بود درمنزل فتح آباد دو فرسخی‌خبوشان محمدخان قاجار ایروانی و موسی بیك ایرلوی[4] افشار خلخالی[5] وقوجه بیك[6] گوند و زلوی افشار اروسی ومحمد صالح خان قرقلوی‌ابیوردی باهفتاد نفرجوانان‌داوطلب نیم‌شب بسمت سراپرده‌روانه و تا رسیدن بپردهٔ زنبوری که اول باب سراپرده است از هیبت وسطوت نادری پای رفتار دلاوران از حرکت بازمانده زمین گیر در راه و نیمه راه ماندند که قدم از قدم برنمیتوانستند داشت سه نفرخود را بپردهٔ زنبوری رسانیده داخل‌سراپرده و خواجه سرائی که‌قاپوچی باشی‌حرم‌بود ایشان‌را دیده خواست که‌فریاد کند که‌یکی‌ازجوانان خود را باو رسانیده بحلق او چسبید و گفت اگر حرفی‌خواهی زد کشته میشوی بگو

۱- اصل وپ : جمع ۲- پ : بی امان ۳ - پ : بخاطر ٤- اصل : ابرلوی ٥- ج : افشار طارمی ٦- پ : و فوجه بیك

Marfat.com

شاه درکدام خیمه‌است خواجهٔ مذکور از دیدن اجل معلّق بعجزآمده محل خوابگاه شاه را باشاره نمود همانوقت حلق اورا فشرده جان بقابض ارواح سپرده. وآن شب‌شاه آسمانجاه درخیمه‌ای که جوکی دختر[۱] محمد حسین‌خان بودآرام کرده بود. احوال روزانه‌آنکه نادرشاه در همان روز درکمال اضطراب بخلاف عادت مقرّر چندین بار بحرم داخل‌شده و بیرون‌آمده در یکجا قرار وآرام نمیگرفت و مردمان حضور همگی درحیرت‌وتعجّب و احدی را یارای تحقیق این‌مراتب نبود. حسن‌علی‌بیک معیّر-الممالک که از جملهٔ دولتخواهان و از ابتدای ظهور دولت نادری الی‌الان بخیر-خواهی موسوم و معتمد علیه و امورات مخفیه نظر باعتماد و اعتبار او جناب شاهی ازاو پوشیده نمیداشت‌چون حالت او را تباه ومضطرب دید جرأت نموده سبب‌وحشت و تفکّرمزاج را پرسید شاه جم جاه اورا نزدیک طلبیده فرمود ای خواجهٔ دیرینه بتو میگویم این را سخنی دار و با حدی اظهار مکن:

پیش‌از ظهوراین دولت خدا داد در اوایل حال‌باباعلی بیک نوشته احمدلو حاکم‌ابیورد که ما را برای امری باصفهان فرستاده بود با چند نفر که همراه بودند بهمین منزل وارد [شد] و بهمین مکان که حالا سرابردهٔ سلطانی برپاست خیمهٔ کوچکی که همراه بود استاده کرده[۲] شب آن روز درعالم رؤیا شخصی‌مرا بنزدخود خوانده گفت همراه من بیا که حضرت ترا میطلبند[۳] من بموجب گفتهٔ او همراه رفتم در صحرا مکان مرتفعی بنظر آمد که دوازده شخص‌عظیم‌الشان که نور روی انسان آن صحرا را روشن کرده بوده درآن بالا نشسته‌اند آن شخص مرا بسوی بزرگان برده عرض کرد که حاضراست. ازآن دوازده بزرگ یکی (که) از همه بزرگتر بود بطرف راست خود از آن بزرگان کرده فرمود که آن شمشیررا بیاور و آن بزرگ بموجب فرموده شمشیر را حاضر کرد ومرا بپیش طلبید و شمشیر [مذکور] را بکمر من بست و فرمود که ریاست ایران [را] بتو دادیم با عبادالله روشه سلوک را مسلوک دار و مرا مرخص

۱ــ پ: درخیمه که نسب‌دختر (غیرمقرواست) ۲ــ پ: ایستاده کرده ۳- پ: می‌طلبد

Marfat.com

فرمود . من از خواب بیدار شدم و این خواب را برای احدی نقل نکردم تا آنکه باصفهان رفته و معاودت بنزد بابا علی بیک کرده روز بروز پیش‌آمد احوال خود را دیده کارها بروفق مدّعا شد. تا آنکه باین دولت خداداد رسیدم. و شب گذشته در خواب دیدم (که) همان شخص که در آن ایام مرا بخدمت آن دوازده بزرگ برده بود حاضرشد و مرا عنفاً[1] در کمال شدّت کشان کشان بخدمت آن بزرگان برده رو-بروی استاده[2] کرد آن بزرگی که شمشیز بکمرمن بسته بود از دیدن من روی خود را درهم کشیده فرمود که شمشیر راازکمر این ناقابل بگشا که لایق این کارنیست. هر چند من خواستم که شمشیر را ندهم مفید نیفتاد جبراً ازکمرمن وا کرده مرا از نزدخود بیرون کردند. از وقتیکه ازخواب بیدار شده‌ام قرار وآرام ازمن سلب[3] شده نمیدانم چه خواهد شد اگر تا دوسه روز خود را بقلعهٔ کلات برسانم که دراین بین امری واقع نشود این همه کدورات بفرح[4] وسرور مبدّل خواهدشد. معتمدالممالک عرض کرد که ازاین خواب متوحّش نباید شد والحمدلله دشمنان را حالت مقابله ومجادله با غازیان شیرشکار نیست وخود[5] از ترس دلاوران و یکّه‌تازان لشگر ظفر اثر در بستر آسایش خواب و آرام ندارند[6] و قلعهٔ کلات هم نزدیک است از هیچ رهگذر مخاطره وتشویشی نمیباشد. شاه درجواب گفت آنچه من میدانم تو ودیگری نمیداند این را گفته مضطرب بحرم داخل شد[7] در آن وقت لشگر سلطان نوم در ملک وجود اوتاخت آورده بی‌اختیار بربالین استراحت افتاد. و آنشب جوکی دختر محمدحسین خان که یکی از ازواج (و) خوابگاه در مکان او مقرّر بود[8] شاه را خواب اینقدر بی-حواس کرده بود که لباس از تن برنیاورده کلاه نادری که چهار جیقه براو نصب بود ازسر برداشته برزمین گذاشت و بدختر محمد حسین خان خطاب کرده گفت که خواب برمن چندان غلبه کرده است که عنان اختیار هوش را ازکف ربوده و خوابیدن را

١ـ پ : اعتفار ٢ـپ:ایستاده ٣ـ پ ، صلب ٤ـاصل: بفروح

٥ـ پ و اصل : و خودها ٦ـ پ : ندارد ٧ـ پ : بحرم خانه شد

٨ـ عبارت پریشان است

Marfat.com

برخود خوب نمیدانم اینقدر که چشم من گرم شود زود مرا بیدار کن بعد ازاین مکالمه چشم جهان بین را برهم گذاشته بحصار امن [بی هوشی] متحصّن گردید.

بیت

چو شه خوابید درّی این چنین سفت قضا هم خنده زد هم آفرین گفت

در آن وقت محمد صالح خان افشار ابیوردی که یکه تاز عرصهٔ دلاوری بود مانند اجل معلقی نزدیک رسید. دختر محمد حسین خان سپاهی او را دیده مرتعش و دستی بپای شاه رسانید. شاه سراسیمه از جا جسته هم آنزمان مشیر قدر بر زبان و دبیر[1] قضا آیهٔ [کریمهٔ] **یا و یلنا من بعثنا من مرقدنا** را بگوش هوش او خوانده از خواب غفلتش برخیزانید. چشم او بر صالح خان افتاد زبان بدشنام گشوده شمشیر را از غلاف کشید و از جا برخاسته بسوی اجل دوید نه پای او بطناب خیمه بند شده برو در افتاد محمد حسین خان پیش آمده شمشیر بکتف او نواخته نه بکست او از بدن جدا شده بخاك مذلت افتاد لراقمه[2].

دستی که دست چرخ بدی زیرسنگ او آخر ز ضرب دست یلی بر زمین فتاد

شاه را از افتادن دست در ارکان وجود شکست بیم رسیده بعجز درآمد صالح خان را بعد از زدن ضرب از سطوت شاهی دست او از کار و پای او از رفتار مانده زمین دوز بود که محمدبیک قاجار افشار[3] رسیده شاه را بخون غلطان و صالح خان را بحال خود گرفتار (و حیران) دید بجلدی پیش آمده سری نه از بزرگی و عظمت و رفعت هم شأن آسمان و در محوطهٔ امکان نمیگنجید بریده و در دامان بنیان و از سراپرده برون آمده بمحمد قلیخان (رسانید. محمدقلی خان) بجهت احمای [illegible] بتفنگچیان زحل نشان (تاکید نمود) که کسی را از محل نشستن [illegible] بیرون رفتن و داخل شدن ندهند اگر کسی بنظر آید بضرب گلوله جانسوز از پای درآورند

۱ــ پ : قدر زمان و پیر ۲ــ درپ و اصل افزوده: فرد

۳ــ ظ : محمد خان قاجار ایروانی

Marfat.com

که تاطلوع صبح[1] این خبر انتشار نیابد که برسرلشگر افاغنه و اوزبک[2] بیخبر تاخت آورده (که) توطئه مکنون ضمیر (شبانهٔ) آنها ازاینطرف بسهولت بالعکس بعمل آید. چون این امر عظیم در مشیّت ایزدی تعلّق نگرفته و تأخیری در قلع و قمع آنها بود لهذا تدبیر دلاوران وشیر صولتان محفل مشورت با تقدیر موافقت نکرده خبر قتل شاه سامعه افروزسرداران وسپاه جماعت[3] مذکوره گردید. هرچند صدق و کذب برایشان معلوم نبود لکن روّیهٔ حزم را از دست نداده شباشب سنگین بار را ریخته و اسباب خوب و اسرای سرغوب را حمل شتران و بار برداران کرده بسمت قندهار روانه و خود[4] بجمعیّت خود که قریب سی هزارسوار جرّار بودند برای تحقیق این امربانتظار فرداشب را بروز کردند. در دمیدن صبح صادق دلاوران رأی دوشینه را با طمع تبدیل کرده درفکر خزانه وجواهر خانه افتاده منع محمّد قلیخان و سرکردگان عنان داری توسن خواهش ایشان نکرده فرقه‌ای خودرا بسراپرده وجمعی بخزانه ودسته‌ای بقپچی-خانه رسانیده بنهب[5] وغارت مشغول گردیدند. و محمدقلی خان باستصواب سرداران سرشاه را بصحابت معتمدی بخدمت علی قلی خان فرستاده. و جماعت[3] افاغنه کسی را فرستاده که تحقیق این مراتب نموده بایشان اطلاع دهد بعد از استماع خبر (باز) متقاعد نشده من حیث المجموع باجمعیت سواره بنزدیک سراپرده آمده قتل شاه برآنها محقّق گشته از ترس شمشیر کج یلان قزلباش کرّ وفرّی بعمل آورده بطرف قندهار با احمد خان ابدالی که یساول حضور نادری و از بزرگزادگان افغان بود توسن گریز راسهمیز زده بدر رفتند ولشکرقزلباش[6] بفکر غارت اسباب کارخانهٔ پادشاهی افتاده جمعی [دیگر] یکدیگررا برهنه نموده هر فرقه‌ای بطرف اوطان خود سرکب خودسری (را) جلوه داده جلوریز مرحله پیما گشتند الغرض قریب بچهار ساعت از روز مذکور گذشته بود که اثری از خیمه و خرگاه و اثاثهٔ پادشاهی برجا نمانده تمامی متفرّق و معدوم

---

١ ـ پ : تا صبح طلوع نکند ٢- پ: اوزبیک ٣- پ : جماعه

٤- اصل : خودها ٥- اصل - به نهیب ٦- پ : قزلباشیه

Marfat.com

و مفاد کریمهٔ **کل من علیها فان** بظهور پیوست و فردوسی نادرشاه نادرشاه‌نامه[۱] باین ابیات اختتام رسانیده :

نظم[۲]

سر شب سر قتل و تاراج داشت — سحرگه نه تن‌سر نه‌سرتاج داشت
بیک گردش چرخ نیلوفری — نه نادر بجا ماند و نه[۳] نادری

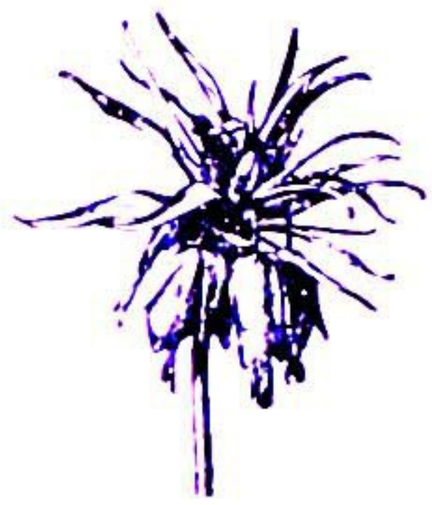

۱- پ و اصل ـ و فردوسی نادرشاه نامه در نامهٔ نادرشاهی
۲- پ : بیت ۳- پ : نی

Marfat.com

دربیان سلطنت علیشاه وانجام کاراو

شخصی که سحمد قلیخان و سرداران باسر شاه بخدمت علیقلی خان که در هرات می‌بود فرستاده بودند رسیده سر را از نظر گذرانیده چون علیقلی خان یکران مراد را درزیر دو ران دید مسارعت ورزیده وارد مشهد مقدّس «شد» و(نوّاب) میرسید سحمد متولّی‌روضهٔ مقدّسه ابن میرزا داود « را » که از طرف والدهٔ ما جده شاهزاده و درآنوقت‌در مشهد مقدّس بود نوازش فرموده بدستور در خدمت تولیت و صدارت کل ممالک محروسه‌مقرّر و سهراب خان غلام خود را با طایفهٔ بختیاری و جمعی دیگر بر سر کلات که از غرائب امکنهٔ روی زمین و جبال‌محیط آن مکان وسیع‌البنیان در رفعت و بلندی سر بسپهر برین کشیده که طایر تیزپر گلستان جهان رسیدن بقلهٔ آن جبال را امر محال میداند و وسعت فزای[1] آن هیجده فرسخ است(که هرفرسخی بحساب اهل هندوستان دوونیم کوس است)«فرستاده» نهرهای جاری و چشمه های روان و آسیاهای متعدّد در آن میباشد و بسبب وسعت مکان سکان آنجا را زراعت کردن شاید ونادرشاه در ایام سلطنت سنگ تراشان چابکدست فرهاد رقم را از جمیع ممالک محروسه احضار و بتراشیدن و هموار نمودن بلند و پست‌آن کوه آسمان‌شکوه‌مقرّر[داشت] و جمعی دیگر از ملازمان حضور را برایشان گماشته که دقیقه‌ای‌آنها رابیکار نگذاشته روز سرّه‌حقیقت کار رابعرض رسانند چنانچه[2]پنج سال متوالی مأمورین بخدمت‌مقرّر قیام نموده (اطراف) کوه را بحدّی‌صاف و هموار نموده بودند که کار پردازان شخصی را میفرستادند که از سرکوه آرد بربدن کوه بریزند[3] که اگر ناهمواری معلوم شود هموار نمایند و دروقت ریختن همهٔ آن‌آرد برزمین میریخت که یک مثقال از آن بکوه نمی‌چسبید واگر احدی از چهار طرف

۱– در دو نسخه خطی و نسخه چاپی چنین است وظاهر: فضای

۲– ظ : چنانکه ۳– ظ – بریزد

Marfat.com

جائی پیدا میکرد که کسی ناخنی بند تواند کرد پنج تومان از سرکار شاهی باوانعام میدادند و مایحتاج آن حصن حصین و قلعهٔ خدا آفرین را نادرشاه از جمیع اشیاء از آذوقه و ضروریات و آنچه بخیال برسد از هرچیز صد هزار بمرور ایام در آن مکان جمع نموده که بهیچ چیز ببیرون احتیاج نباشد حتی صد هزار دستهٔ سوزن وصد هزار نیزهٔ قلم و صد هزار دستهٔ کاغذ از هرقسم مهیا بود. وهمچنین آنچه ازاسباب پادشاهی ازجنس مأکول وملبوس ومشروب وسرانجام قلعه داری وخزانه وجواهر وطلاونقره وتحایف هندوستان وفرنگ وروم وسایر بلاد که درایام سلطنت بتصرّف آورده بود درقلعهٔ موصوف گذاشته وبرای هرجنس مستحفظان جدا مقرّر کرده که بمحافظت قیام نمایند. ونصرالله میرزا وسایر شاهزادگان را بالواحق چندی قبل ازاین بقلعهٔ موصوف فرستاده که درآنجا باشند. وفی الواقع[1] اگر لشکر روی زمین خواسته باشند که آن حصن حصین را بزور بازوی مردی ودلیری بگیرند امریست محال. بهرصورت درورود لشکر علیقلی خان بنزدیک قلعه ازاتفاقات مستحفظین برجی ازبروج[2] کلات نردبانی درخارج حصار گذاشته [ازآنجا آب برای خود می‌آوردند غافل شده نردبان را درهمان مکان گذاشته] ازنشیب وفراز اقبال بی‌خبر بود[ند] که مأمورین پی باین معنی برده[3] علی الغفله بپای مردی معارج همت برشرفات مقصود صعود[4] نموده داخل قلعهٔ کلات وآن حصن حصین وقلعهٔ خدا آفرین را که ازغرایب امکنهٔ روی زمین است تصرّف نموده نصرالله میرزا وامام قلی میرزا پسران نادرشاه و[نوهٔ او] شاهرخ میرزا هریک براسبی سوار وبجانب مرو فرار (نمودند)[5] کاظم میرزای برادر علی قلیخان که در

۱- پ: وفی الواقعه ۲- گ: ازبروج حوالی دروازهٔ سرچم

۳- پ: نبرده ۴- اصل: مصعود

۵- گ: نصرالله میرزا جماعتی بیموقع برفراز کوه دید علامت رایت سفیدی در شرفات آن حصن فلک شکوه مشاهده کرد بردخول لشکر بیگانه متیقن و براحتراق کوکب طالع نادری متفطن شده لاعلاج غلامان و منسوبان خود را جمع آورده متوجه مدافعه گردید درعرض راه یکی ازغلامان میرزا را هدف تیر بلا ساخته تفنگی بجانب او انداخت نصرالله میرزا را یقین شد که تیر بلارا هدف و تیغ قضارا سپرو بجز تسلیم اوچارهٔ دیگر نیست امام‌قلی میرزا برادر وشاهرخ میرزا برادر زادهٔ خودرا برداشته روی براه فرار گذاشت.

Marfat.com

آنوقت در کلات‌می‌بود[۱] تاخارج کلات بتعاقب[۲] شاهزادگان‌پرداخته چون‌بایشان نرسیده بود مراجعت نمود ودوست محمد (چهچهه‌ای)[۳] که‌توپچی نصرالله‌میرزا[۴] بود [آنها را] تعاقب (نموده) وباسام‌قلی میرزا ولد نادر شاه و[نوهٔ او] شاهرخ میرزا رسیده [آنها را] ازسه[۵] فرسخی برگردانیده وقربانعلی نام خویش خود را[۶] متعاقب نصرالله میرزا فرستاد [وقربانعلی درمکان حوض سنگ بنصرالله میرزا دوچار شده] نصرالله میرزا شمشیر کاری بقربانعلی زده اورا ازاسب انداخته خود بدر رفت. جمعی ازقراولان (سروی) درراه بنصرالله میرزا[۷] برخورده اورا گرفته بکلات آوردندرضاقلی‌میرزا رابا پانزده[۸] نفر ازاولاد واحفاد [و] خرد وبزرگ که درکلات‌بودند حسب‌الحکم علی‌قلی‌خان بزاویهٔ عدم فرستاده نصرالله میرزا واسام قلی میرزا [راباشاهرخ میرزا] بارض اقدس آوردند و برادران را درمشهد مقدّس علی‌قلی خان مقتول و شاهرخ میرزا که درآن اوان چهارده ساله بود مخفی درارك مشهد مقدس‌محبوس ساخته خبرقتل او را منتشر ساختند. منظور علیقلی خان اینکه [اگر در پادشاهی استقلال یابد شاهزاده را برطرف کند] واگر (اهالی ایران) [پادشاهی او را قبول نکردند «و» ازاولاد خاقان‌مغفور] شاه سلطان حسین خواسته باشند شاهرخ میرزا [را] برای سروری دردست‌داشته باشد. بعد ازانجام کار شاهزادگان دیده و دل را فروغ وفراغ بخشیده دربیست وهفتم جمادی الثانی آنسال درارض اقدس جلوس کرده خودرا علیشاه ملقب بعادلشاه کرده سکه وخطبه (بنام خود) جاری ساخت. ودرآن تاریخ پانزده کرور (از) نقد سکوك که هر کروری پانصد هزار تومان باشد درخزاین کلات موجود بود سوای‌جواهر خانه وباقی تحایف ونفایس که‌فزون ازحساب وقیاس محاسبان وهم واندیشه بود علی شاه تمامی نقود واسباب واثواب وجواهر خانهٔ نادری را ازکلات‌حمل ونقل مشهد مقدّس نموده دست‌تبذیرواسراف

۱– پ : نمی‌بود ۲– پ : متعاقب ۳– پ : جهجه

٤– اصل – نصرالله محمدمیرزا ٥– م – ازنه فرسخی ٦–م– قربانعلی‌قوشچی

۷– پ : بحضرت میرزا ۸– م – باشانزده نفر

Marfat.com

گشوده بی‌مصرف[1] بوضیع وشریف برافشاند نقرهٔ خام را ببهای شلغم پخته و گوهر شاهوار رابجای‌سنگ وسفال بخرج داده حسن‌علی بیک‌سعیرالممالک راباسهراب خان غلام نظام‌بخش کارخانهٔ‌سلطنت‌ساخته‌وخود بعیش‌وعشرت‌پرداخت. وابراهیم‌خان برادر خودراکه ازو کوچکتر واز برادران دیگر بزرگتر بود سردار وصاحب اختیار [کل] عراق واصفهان نموده رخصت فرمود [و] امیرخان ولد یاربیک‌خان توپچی باشی (توپخانهٔ نادری) را باخزانه و لشکر بجهت حفاظت‌توپخانه(وقورخانه‌ای که در) قلعهٔ کرمانشاهان (می‌بود) ازمشهدمقدّس‌مأمور (فرمود و در آن اوان اختیار آنملک وقلعه وتوپخانه در دست میرزا محمد تقی بود. امیرخان خلعت لایق و رقم شاهی بدین مضمون که بدستور سابق مختار و با امیرخان متّفق بوده در هرامور[2] موافق باشند حاصل نموده همراه برد) ودراین بین[3] تمام ایلات ازافشاریه و(سایر) طوایف عراق وآذربایجان وجماعت بختیاری که نادرشاه کوچانیده درمحل خراسان سکنا[4] داده‌بود فرصت یافته کوچیده روانهٔ‌اوطان خود شدند. واز اراد خبوشان‌بعداز آنکه مطایای حرص و آز را گرانبار[5] نفایس نمودند روی از علیشاه برتافته و بنای مخالفت گذاشتند. علیشاه برسرخبوشان رفته ایشان رامطیع ساخت وبسبب‌شدت‌قحط وغلای خراسان ازآنجا عازم مازندران ودر ورود بدارالمرز محمد حسن خان قاجار ولد فتحعلیخان که بعد از قتل‌پدر دوازده سال[از]سرحلهٔ‌زندگانی راطی کرده (و) ملتزم[6] رکاب نادری بود و از نادرشاه مخوف شده از لشکرگریخته بدست قبچاق بنزدیک بکنج‌خان سرکرده وصاحب اختیار جماعت[7] سموت رفته در آنجا می‌بود از ورود علیشاه بمازندران مطّلع شده خود را بخدمت علیشاه رسانیده مورد نوازشات بی‌اندازه وبخلعت پوشاک خاص وعطای صندوق مروارید و درهٔ[8] شاهی اختصاص

۱- پ : بی‌مضرت ۲ ط : امر ۳ ب : در آن اوقات

٤ - س : سکنی ٥ اصل ؛ متاع حرص و آز را اکثر ابار تصحیح متن از روی نسخهٔ چاپی است ٦ اصل : مستلزم ۷ اصل : جماعه

۸- پ ؛ صدق مروارید دوز

Marfat.com

یافته برتبهٔ بلند سرداری وصاحب اختیاری کل مازندران سرافراز گردید .

محمد علی خان شامبیاتی که یکی از سرکردگان عظیم الشأن و با محمد حسن خان معاند بود از گرمی نوازشات و التفات شاهانه داغ رشک بردل حسد نهاده برای دفع محمد حسن خان تمهیدی برانگیخته درجزو بعلیشاه عرض نمود که محمد حسن [خان] ولد فتحعلی خان است وفتحعلیخان رانادرشاه دراوایل حال پیش ازتقرّر امر سلطنت بقتل رسانیده است ومحمد حسن خان درصغر سن که ملازم رکاب شاهی بود از (لشگر) او گریخته بدشت قبچاق رفته وجماعت یموت و کوکلان را که دوتیرهٔ عظیم‌اند بابعضی ازقاجاریه باخود متفق ساخته چندین مرتبه باجناب نادری درمقام مخاصمه ومجادله برآمده چون منشیان کارخانهٔ تقدیر توقیع رفیع فتح وظفررا بنام نامی نادری درمعارك جهان برصفحهٔ هستی ثبت نموده بودند تاب مقاومت نیاورده **بمضمون الفرار ممالایطاق من سنن المرسلین** فرار رابرقرار[1] اختیار می‌نمود الحال که ازتاییدات [اقبال] قاآنی بدون سعی و کوشش و کشش مانند (صید) اجل گرفته بپای خود بدام افتاده اورا رها کردن و مطلق العنان ساختن از ضابطهٔ حزم ورویهٔ عزم دور وخلاف امر سلطنت[2] وجهانداری است بمضمون **اقتل[3] الموذی قبل الایذاء** عمل نمودن بصلاح وصواب اقرب وانسب خواهد بود . علی شاه سخن اورا مقرون بصدق انگاشته بقتل او مصمم شد . شخصی از پیشخدمتهای حضورشاهی همانوقت این ماجرا را گوشزد محمد حسن خان نمود خان موصوف بمجرّد استماع ماندن درلشگررا صلاح ندانسته اول شب ازلشگر برآمده خود را بکنار آب گرگان رسانیده ازآب گذشته بدشت قبچاق بمیان جماعت[4] یموت رسانید .[5] منهیان[6] لشگر این خبر را بعرض علی شاه رسانیدند نزدیک صبح علیشاه با دوازده هزار سوار جرّار خونخوار یکه گزین ازعقب خان موصوف ایلغار نمود محمد حسن خان و جماعت مزبوره ازعروج اقبال بی‌خبر واین معنی پیرامون خاطر ایشان نمیگذشت که علیشاه

۱- اصل : قرار برفرار ۲- پ:سلطنه ۳- اصل وپ : قتل

٤- اصل : جماعه ٥- اصل : رسید ٦- پ : مبنیان ؟

132975

Marfat.com

باغوای معاندین **فی‌قلوبهم‌مرض** متوجه این دشت پرخطر گشته با جماعت موصوف (که) **یأجوج ومأجوج‌مفسدون فی‌الارض**اند معرکه آرا گردد علی‌الغفله علیشاه باسپاه نصرت پناه بسروقت آنها رسیده فرصت مقابله ومجادله نداده اکثری را طعمهٔ شمشیر آبدار وسلک جمعیتشان[۱] را بنات النعش وار از هم پاشیده دواب و اغنام واموال واثواب ونسوان‌زیاده ازحدّ بتصرّف غازیان‌نصرت نشان درآمده الحق‌چنین دست‌برد نمایانی ازهیچ پادشاهی ودرهیچ ایامی اتفاق نیفتاده بود. محمدحسن خان[۲] و جماعت مذکوره بسمت دشت فرار و سلطان علیشاه ارادهٔ تعاقب آن طایفهٔ دیو خصلت نمود محمد علیخان شامبیاتی وسرکردگان دیگر که درحضور بودندبعرض رسانیدند که تعاقب نمودن این طایفهٔ شیطان صورت دراین دشت بی فائده وبی‌اثر وسوای ندامت و پشیمانی ثمری نخواهد بخشید و بسبب بی آبی یکنفر بسلامت نخواهد ماند .

همین مرحله‌است‌این بیابان دور که گمشد دراولشگرسلم وتور[۳]

ازسخنان سرگردکان سلطان علیشاه متقاعد شده بمازندران معاودت نمود در ورود بدارالمرز پی در پی خبر طغیان و خود سری ابراهیم خان و بقتل رسانیدن سهراب خان را چاپاران بعرض رسانیدند روز دیگر خبر رسید که ابراهیم خان پنجهزار سپاه افغان بسرکردگی محمدخان افشار و سرکردگان دیگر بکرمانشاهان فرستاده که قلعه و توپخانه و امیرخان توپچی باشی رااز روی صلح باجنگ بدست آورده قلعهٔ مذکور رابتصرّف درآورند. توضیح این مقال آنکه سلطان علیشاه از[۴] مشهد(مقدّس) امیرخان ولد باربیکجان[۵] توپچی باشی عرب میش مست را که در رکاب بود قامت قابلیتش رابخلاع فاخره زینت بخشیده بعلاوهٔ منصب توپچی باشیگری بحکومت کرمانشاهان سرافراز وهشت هزار سوار از رکاب و پنجاه هزار تومان زرمسکوك ازخزانه با او همراه نموده[۶] روانه کرمانشاهان که سرحد ایران

۱- پ : جمعیت آنها ۲- دراساس و پ بجای محمدحسن‌خان ، محمدحسین‌خان است
۳- دراصل - و - پ - مذور ٤ اصل : که از
٥- پ : باربیکخان ٦ اصل دراینجا افزوده : بجهت توپخانه

Marfat.com

وبخاك روم متّصل است نموده كه توپخانهٔ نادری رادر قلعهٔ كرمانشاهان كه‌زیاده[1] ازهزار وپانصد توپ كلان ونیم كلان وكوچك وبادلیخ[2] وبقرب[3] ششصد خمپاره[4] كلان كه شصت من تبریز گلولهٔ هرخمپاره است وجبا خانه وقورخانه و شش هزار خروار باروت كه هر خروار یكصد من تبریز است و اسباب یورش و سایر سرانجام قلعه گیری وغیره كه‌نادرشاه برای سفرمملكت روم مهیا كرده ودرآن‌قلعه بسبب‌قرب جوار گذاشته بود متوجّه شده وبترمیم قلعه‌وعراده‌های[5] توپ وسایر امورات‌پرداخته مترصّد حكم مجدّد باشد. امیرخان[6] موصوف حسب‌الحكم باسرانجام وخزانه ولشكر وارد كرمانشاهان ونشیمن رادر قلعهٔ‌مذكور مقرّر كرده بخدمت مأموره قیام داشت (ومیرزا محمد تقی برای اجرای امور ملكی درشهر قیام مینمود. ابراهیم‌خان‌برادر سلطان علیشاه كه ازمشهد مقدس بسرداری عراق ازحضور شاهی رخصت انصراف یافته درورود باصفهان‌بسبب قتل شاهزادگان كه بنی‌اعمام اوبودندازسلطان‌علیشاه[7] بسیارسخوف‌و هراسان«می بود»ازتقرّرسرداری عراق‌وبیرون‌آمدن‌ازمشهدمقدس‌راحیات دوباره‌تصوّر كرده‌باستعجال‌تمام‌خود راباصفهان‌رسانیده«درجزوبنای سازش باسرداران گذاشت‌وجمعی‌را باخودمتفق كرده‌علم‌خودسری وطغیان‌افراشت سلطان علیشاه‌ازفساد ضمیراومطلع شده‌بمشورت واستصواب حسنعلی بیك معیّرالممالك كه درآنوقت‌دخیل امورات‌سلطنت‌بودسهراب خان‌غلام‌را كه‌وكیل الدوله بود برای آوردن‌ابراهیم‌خان روانهٔ‌اصفهان «كرد» درورود خان موصوف‌باصفهان‌درظاهرقبول رفتن بخدمت‌سلطان علیشاه نموده روزی كه سهراب‌خان درحمام بود جمعی راغافل برسراوفرستاده او را

۱- اصل ، وزیاده
۲- پ : بادلج
۳- پ : وبقریب
٤- اصل : خام خمپاره
٥- پ : بترمیم قلعه وغیره‌غراره‌های ٦- اصل : چون امیرخان
۷- پ : ازبرادر

Marfat.com

بقتل رسانیدند[۱]» وهمانوقت[۲] محمد خان افشار (را با هشت هزار سوار قزلباش و افغان بکرمانشاهان فرستاد که بجنگ یا صلح امیرخان وسیرزا محمد تقی را با خود متّفق کرده توپخانه وقلعه را بتصرّف خودآورند محمدخان افشار) با قشون فرستادهٔ ابراهیم خان بکرمانشاهان رسید. امیر خان سبب آمدن محمدخان را دریافت نموده لشکر متعینه قلعه‌و فوج پادشاهی را باستعداد تمام بادوازده‌ضرب توپ جلو برداشته از قلعه برآمده نزدیک شهر کرمانشاهان صفوف قتال و جدال آراسته لشکر خود را هشت تیپ نموده وخوددر قلب قرار گرفت. چرخچیان (از دو طرف) بمیدان داری مشغول وصدای توپ و تفنگ عرصهٔ میدان را فرو گرفته محمد خان خود با پنجنفر سوار از عقب تپه‌ای که در پشت لشکر امیر خان اتفاق افتاده بود رفته غافل خود را نمودار کرده فوج امیرخان را بخاطر رسید که فوج محمد خان عقب فوج را گرفته کار مشکل [خواهد] شد همگی بطرف محمد خان متوجّه شدند چرخچیان فریقین که در معرکهٔ قتال بنوك سنان جانستان یکدیگر را از خانهٔ زین جدا نموده بخاك هلاك می‌افکندند ازحرکت محمد خان مطلع شده این حرکت باعث تقویت فوج ابراهیم خان و دل شکستگی قوشون امیرخان گردید قراولان محمد خان امیر لیر شده بیکبار تاخت برقراولان امیرخان آورده آنها را از پیش برداشته داخل تب[۳] نمودند و لشکریان دیگر یکبار بر فوج قلعه یورش آورده هرچند گلولهٔ توپ و تفنگ از چهار طرف برای سدّ راه ایشان میانجی شده ریزش نمود بجائی نرسید در حملهٔ

۱- پ : در جزو با سر کردگان بنای سازش گذاشت جمعی را با خود همداستان کرده علم خودسری وطغیان افراشت سلطان علیشاه برمفاد ضمیرش مطلع گشته در باب دفع فساداو با میرالممالك باب مشورت گشاده‌حسن‌علی بیك میرالممالك چون سهرابخان را در کارخانهٔ سلطنت مخل کار خود میدانست برای آوردن ابراهیم خان او را تجویز و شاه والاجاه سهرابخان را برای آوردن برادر باصفهان فرستاد در ورود او باصفهان ابراهیم خان لازمهٔ سلوك مسلوك داشته در ظاهر برای رفتن بخدمت برادر قبول نموده و باطناً بقتل او مصمم و منتظر فرصت میبود تا روزی که‌سهرابخان را تنها در حمام یافته غافل جمعی را فرستاده او را در حمام مقتول ساخته ۲- دراین بین ۳- پ : به

Marfat.com

اول پای ثبات قلمعگیان لغزش نموده سلک جمعیّت آنها از هم پاشیده فرار و تا پای خندق قرار نگرفتند لشگر ابراهیم خان توپخانه را تصرّف نموده مظفّر ومنصور گشته چون این مقدّمه در بیرون شهر اتّفاق افتادلشکریان از منع سرداران متقاعد[1] نشده جلو ریز بشهر داخل شده بعضی از سکنهٔ شهر ومتردّدین را نهب[2] وغارت نمود معاودت به بونه[3] خود نمودند و بیست روز دیگر در آن مکان برای تسخیر قلعه و بدست آوردن امیرخان توقّف نمودند چون [که] تسلط این امر را در حوصلهٔ خود ندیده نزد ابراهیم خان مراجعت نمودند. بعد از رفتن آنها سرداران و خوانین قلعه [باتّفاق] بنزد امیرخان آمده او را تکلیف رفتن بخدمت ابراهیم خان نمودند امیرخان دریافت نمود که اگر در رفتن ابا نماید او را گرفته مقیّد و محبوس خواهند برد ناچار[4] قبول نموده (با میرزا محمد تقی مصلحت کرده قلعه و غیره را بایشان سپرد و دست عبدالعلیخان را گرفته بدست ایشان داد) از طرف خود عبدالعلی خان بنی عم خود را نایب و باهزار نفر تفنگچی پیاده وپانصد سوار در قلعه گذاشته وخود باتّفاق سر کردگان ولشکریان از قلعه برآمده روانهٔ خدمت ابراهیم خان شدند سر کردگان برای ظهور حسن خدمت در یک منزلی امیرخان را گرفته محبوس وبنزد ابراهیم خان موصوف بردند. ابراهیم خان او را از قید خلاص نموده وبخدمت توپچی باشیگری بدستور مقرّر و در نزدخود نگاه داشت و از ترس سلطان علیشاه دریکجا قرارگرفته بسمت آذربایجان گریخت. در آنوقت امیراصلانخان عمه زادهٔ نادرشاه که ازشجاعان روزگار وبجلادت وتهور مشهور ومعروف و در خصم افکنی ثانی رستم وحسب الحکم حضرت نادری سرداری کل آذربایجان باو تعلق[5] داشت و سی هزار قوشون مستعد کاردیدهٔ جنگ آزموده در رکاب او و در کمال استقلال وجاه وجلال در شهر تبریز بحکمرانی اشتغال داشت ابراهیم خان از باب استیمان برآمده یکنفر از معتمدان خود را بچاپاری بنزد او فرستاده وحقیقت احوال خود را باو اطلاع داده درخواست نمود

۱- پ : متعاقد ۲- اصل و پ : نهیب ۳- بنه «بضم اول وفتح ثانی» بار واسباب ورخوت مکان ومنزل را گویندودراین کتاب همه جااین کلمه با واو نوشته شده است
۴- پ : لاچار ۵ - اصل : متعلق

Marfat.com

که اگر در این وقت از طرف آن عالیجاه که بجای عمّ خود میدانم استمداد واعانت و دستگیری نشود مرا تاب مقاومت با غازیان سلطان علیشاه [نیست] وملجاء دیگر ندارم . امیر اصلانخان فرستادهٔ او را رخصت نموده پیغام داد که خاطرخود راجمع دارند که ببدرقهٔ لطف الهی با دریای لشگر خونخوار خود را رسانیده دفع شرّ اشرار خواهم کرد .وسرداران لشگر خود را طلبیده بکوچ امر فرموده باستعجال ایلغار کرده بابراهیم خان ملحق گردید وسلطان‌علیشاه از استماع این اخبار[1] موحش برای تنبیه ابراهیم خان و سایر مفسدان از مازندران با هفتاد وپنج هزار سوار جرار و توپخانهٔ بسیار کوچیده[2] بعد از طی مراحل مابین سلطانیه و زنجان[3] تلاقی فریقین اتّفاق افتاد[4] و از طرفین صفوف قتال وجدال آراسته ابراهیم خان نقشی نه شفیعای آبرو [که صاحب تسخیر و در علم تکسیر[5]] بی‌نظیر در اصفهان در ابتدای خود سری و طغیان برای فتح [وغلبهٔ برخصم] باو داده بود که در روز جنگ برسر علم بسته[و] روبروی مخالف نگاه دارد[6] بموجب تعلیم نقش مذکور را برسر علم نصب نموده بمقابل لشکر علیشاه [وا] داشت بمجرد این عمل نصف لشکر[بدون جنگ وجدال بطرف ابراهیم‌خان مایل ورفته ملحق شدند و باقی‌لشکر[خود بخود متفرق و سلطان علیشاه با چند نفر از غلامان که همراه بودند در مقام منع و برگردانیدن آنها برآمده سودی نبخشیده فائده‌ای برآن مترتّب نکردیده غضب بر و مستولی شده با چند نفر

۱ـ اصل، پ: اخبارات ۲ـ در کتاب محافل المؤمنین است که : صالح خان افشار قرقلو از جانب ابراهیم میرزا در هزار جریب قزوین بود چون خبر ورود علیشاه باهل قزوین رسید جمعی کثیراز افغان و اوزبك (لشکریان) صالح خان راملعمهٔ شمشیر و خنجر نموده صالح خان با ده هزار نفر از افغان و اوزبك با علیشاه مقابله نموده اهل قزوین بنهٔ صالح خان را تاخت نمودند چون صالح خان خبر بنه را شنیدند مراجعت بعد از شکست صالح خان علیشاه وارد قزوین گردید مضمون من اعان ظالما فقد سلطه الله علیه جمعی از عمال و کدخدایان قزوین را بسعایت امامقلی بیك نسقچی باشی‌از تیغ بیدریغ گذرانید و از آنجا روانه ابهر و زنجان گردید ۳ـ اصل‌وپ سلطان و زنجانیه

۴ـ م ، علیشاه با شصت هزار نفر و ابراهیم شاه با بیست وسی هزار نفر در محل موسوم بسمان‌ارخی تلاقی‌واقع شد ۵ـ اصل :تکثیر ۶ـ پ : نگارند دارنده

Marfat.com

غلام که همراه[او] بودند هی‌برتکاور زده خود را بمیان آن لشگرخونخوار انداخته هرجوان زرپوش راکه‌در نظر می‌آورد شمشیر درکار او میکرد که مانند خیاراو را دو نیمه کرده بکار دیگری میپرداخت‌تا آنکه‌بیست نفر جوان [۱] نامی را بقتل‌رسانیده و با همان غلامان‌از میان لشگربیرون آمده بسمت طهران گریخت . ابراهیم خان و امیر اصلانخان جمیع‌اسباب و اثاثهٔ پادشاهی‌رابا توپخانه وخزانه‌بدست‌اورده‌متصرف وپنجهزار سوار جرّار کینه خواه برای گرفتن سلطان علیشاه متعاقب فرستادند سواران مذکور درطهران بشاه بی‌سپاه رسیده او را گرفته مقیّد وبلشگر ابراهیم خان‌آوردند .

ابراهیم خان در خیمهٔ خلوت او را دو سه روز مقیّد داشته بعد جرّاح باشی را شب فرستاده دیدهٔ جهان بین‌او را از حدقه برآورد . سلطان علیشاه جوانی‌بود بیست وپنج ساله درکمال شجاعت وسخاوت و نهایت صباحت منظر [۲] و زور بازوی او بمرتبه‌ای بود که مجمعهٔ [۳] مسی را مانند کاغذ برهم پیچیده ومثل کرباس خام از هم میدرید ومکرّر دیده‌اند که گلهای قالی را بدو انگشت بدون رنج وتعب کنده بدور می‌افکند وهرصبح که درسینی [۴] طلا یا نقره ناشتا برای اومی‌آوردند خود با سردمان درگفتگو بود و دست او درسینی [۴] بحرکت ، تا تمام سینی [۴] را ریزه ریزه کرده غلامان [او] برداشته حوالهٔ زرگرخانه میگردند که باز بسازند و در زرگرخانه چند نفر بساختن همین امر مأمور بودند . چون ابراهیم خان ازطرف شاه مذکور خاطر جمع نموده امیر اصلانخان را با جمعیت روانهٔ تبریز و خود با استعداد تمام روانهٔ همدان شد چون درمقابل اودیگری نبود بفکر خودسازی‌افتاده ازامیراصلانخان که‌درآذربایجان (کمال) تسلط و اقتدارکامل داشت مخوف و متوهم بود و میدانست که با اقتدار امیر اصلانخان تدابیر (ناقصهٔ) اوکاری نخواهدساخت و بهیچ امری [۵] ازوپیشرفت نمی‌شود لهذا بفکر دفع امیر موصوف افتاده‌عازم آذربایجان گردید . بعد از حرکت از همدان امیر اصلانخان نظر بجلادت و جمعیت خود ابراهیم خان را بنظر نیاورده او هم از تبریز بعزم گرفتن و برهم زدن ابراهیم خان حرکت و در حوالی مراغه سه

---

۱ - پ : از جوانان ۲- اصل : صاحب منظر ۳- ظ : مجموعه- وآن بمعنی‌سینی است ٤- اصل : سمنی ٥- پ : اثری ؟

Marfat.com

منزلی تبریز [۱] تلاقی فریقین شده ابراهیم[خان] نقشی که سابقاً شفیعا داده بود[که روز جنگ با سلطان علیشاه بر علم نصب کرده بود مجدداً] بر سر علم بسته مقابل امیر اصلانخان آمده قوشون امیر اصلانخان بمجرد دیدن علم جمعی کثیر از لشکر جدا شده بقوشون ابراهیم خان ملحق و امیر اصلانخان بعد از وقوع این امرشکست خورده برهنمائی کاظم خان قراچه داغی خود را بکوهستان قراچه داغ [۲] کشیده ودرآنجا [۳] کاظم خان اورابیهانهٔ ضیافت طلبیده دستگیر کرده بنزد ابراهیم خان آورد. و ابراهیم خان او را باسارو خان برادرش بقتل رسانیده و بعد از این اقتدار کلی بهم رسانیده جمعیت بی نهایت انعقادداده چنانچه عدت لشکریانش [۴] بیکصد وبیست هزار کس میرسید مدت ششماه در تبریز [۵] بود که خبرآمدن شاهرخشاه رسید. چون شمع دولت علیشاهی [۶] ازظهورصبح کاذب شوکت [۷] ابراهیم خانی سربکریبان نیستی کشیده چراغ ابراهیم خان آغاز خانه روشنی کرده و ذوالجناب بخشش عم صباحی [۸] مانند ستارهٔ سحری بنیاد درخشیدن نمود حسین بیک [۹] برادرخود را سردار وصاحب اختیارخراسان کرده باتفاق[علیقلی خان] . قدیمی [۱۰] خودومحمدرضا خان قراچورلو [۱۱] بخراسان فرستادوشهرت داد که پادشاهی[یارت] واستخلاص معتمق بحضرت شاهرخی است و او را بغیر از خدمت و انقیاد وتمکین [۱۲] انحضرت درامر سلطنت منظوردیگر نیست شاهزاده بسمت عراق توجه نموده اورنگ سلطنت را بجلوس همایون زینت بخشد [۱۳] مقصودش اینکه در لباس این تلبیس خزاین مشهد مقدس را نقل عراق

۱ـ اصل : به تبریز ۲ـ اصل : قراچه داغی ۳ـ اصل : ودر انجاء
۴ـ پ : لشکرهایش ۵ـ اصل : طبریز ۶ـ پ : عالی شاهی
۷ـ اصل ، شکوك ۸ـ اصل ، صاحبی ۹ـ پ : حسین میرزا
۱۰ـ ظاهراً کلمه‌ای مانند نوکر و جاکر و امثال آن از اینجا افتاده است
۱۱ـ اصل : قراچوربو ـ و قراچور بمعنی شمشیر و شمشیر دراز است و قراجوری بمعنی شمشیر وشمشیر دار وشمشیر زن هرسه آمده چنانکه در «برهان» است وقراچوربو که در نسخه اصل است ظاهرا غلط ـ و قراچوراو چنانکه در نسخهٔ ـ پ است نام طایفهٔ ایست ۱۲ـ اصل : متمکن ۱۳ـ اصل : بخشید

Marfat.com

نموده وقلوب اهل خراسان را بجانب خود مایل ساخته دُر یتیم صدف جهانبانی را باین وسیله بدست آورده نابود سازد . خوانین [وسرداران] اکراد و رؤساء وعموم اهالی خراسان بعداز ورود حسین بیک جواب دادند که نهضت آنحضرت [۱] بجانب عراق لزومی ندارد و درخراسان جلوس واقع خواهد شد [۲] اگرابراهیم خان برعقیدهٔ خود صادق است طریق موافقت سپرد [وبرکاب شاهی خود حاضر شود]

[دربیان] جلوس شاهرخ شاه برتخت سلطنت ووقایع آن ایام

پس همگی باین معنی همداستان شده شاهرخ را از ارگ برآوردندشاهزاده ازقبول امر سلطنت تحاشی کرده در مقام ابا [۳] و امتناع برآمد خوانین [در] روضهٔ رضیّهٔ رضویه جمعیت نموده عهد وپیمان را بقسم مؤکّد ساخته بیعت دادند شاهرخ شاه مقلّد امر پادشاهی گشته در هشتم شهرشوال سنهٔ ۱۱۶۱ درارض [اقدس] میمنت مأنوس برتخت سلطنت موروثی جلوس نموده وسلطان اعظم تاریخ [جلوس] آمد [۴]

در بیان سلطنت ابراهیم خان ومآل کار او

ابراهیم خان بعدازاستماع این خبر درهفدهم ذیحجهٔ آنسال در تبریز بمخالفت برخاسته برو سادهٔ [۵] سلطنت نشست وبنقدقلب سکهٔ شاهی بنام خودزد . چون برادرش مانند نسیم در افشاندن زر وسیم باد دستی کرده بعطای آلاف والوف هربی سروپای تنکمایه را صاحب سرمایه ساخت و این را کرم نامید . ابراهیم خان بساط دیگر گسترده سفال [هر] تنکٔ ظرف را چینی جودخوان احسان واسم خانی وصدرنشین پشت بام رعونت و حکمرانی ساخته صاحب منزلت وپایه ساخت و این را تألیف قلوب اسم گذاشت

۱- پ حضرت شاهرخی ۲- اصل وپ: واقع شد ۳- اصل : ایام

٤- پ: سنه (۱۱٦۱)- تاریخ جلوس شاهرخشاه درنسخهٔ اصل ۱۱٦۰ و در نسخهٔ پ ۱۱٦۱ است و نسخهٔ اصل مسلماً غلط و صحیح (۱۱٦۱) است که در متن اصلاح شده و«سلطان اعظم» هم که مادهٔ تاریخ است مطابق ۱۱٦۱ میباشد

٦- اصل : برخاسته در بلدهٔ ساوه بتخت

Marfat.com

بیت

چون علم هر بی اصولی[1] مالک پیرایه شد همچو منبر هر جمادی بود صاحب پایه شد

از آذربایجان با جمعیّت موفور بعزم معارضه عازم خراسان گشته مهدی خان افشار را با سی هزار سوار در تبریز گذاشته بسرداری کلّ آذربایجان و بحکومت آن دیار برقرار و میرسید محمّد متولی روضهٔ (مقدّسهٔ) مشهد مقدّس را با پانجهزار سوار بدارالمؤمنین قم بجهت سدّ رودخانهٔ قریب شهر که همهٔ اوقات باعث خرابی[2] صحن مقدّسهٔ معصومیه وبلدهٔ طیبه میگردید و (وترسیم) حصن شهر و ارگ و دریافت محاسبه از عمّال عراق مأمور و روانه نمود (وسیرزا محمد تقی رابخدمت وکیل الدوله مقرّر و این را قم را بخدمت وزارت کرمانشاهان سرافراز فرمود ورقم بیکلربیگی گری بنام عبدالله خان مع خلعت لایق مرحمت نموده رخصت بجانب کرمانشاهان فرمود) بعد چند یوم[3] خود هم در کمال استعداد از تبریز حرکت و بدارالمؤمنین قم وارد و سلطان علیشاه [را] با متعلّقان حرم وبونه و اغرق لشکر[4] وچند ضرب توپ واسباب کارخانه جات در شهر قم گذاشته وجمعی از لشکر قزلباشیه و افغان و اوزبک که عدّه آنها بسی وپنجهزار سوار میرسید بجهت حراست درآنمکان مقرّر نموده، وخود بسمت خراسان روانه گردید[5] و امیرخان توپچی باشی با توپخانه همه جا یکمنزل از لشکر درپیش می بود[6] درورود بمنزل سرخه[7] سمنان امیرخان توپخانه را در آنمکان چیده با لشکر متعیّنه وتوپخانه بدستور مقرّر بحفاظت وحراست می پرداخت وجماعت[8] افغان و اوزبک بدستور [مقرّر] ایام نادرشاه بسبب اعتماد وسلوك ابراهیم شاه دست تطاول ازآستین جلادت برآورده با عجزه وعیال قزلباشیه در خفیه بجبر[9] وتعدّی سلوك مینمودند. خوانین و سردارای لشکر قزلباشیه از این معنی ناخوش و از سلوك ابراهیم شاه باین دو فرقه متوحّش وبانتشار خبر اراجیف

۱- پ : هروصولی ۲- پ : حیرانی ؟ ۳- پ - ایام
۴- اصل : وقدری لشکر ۵- پ : خود رهگرای خراسان گردید
۶- پ : می بودند ۷- اصل : سرحد ۸- اصل : جماعه
۹- پ . بجزو

Marfat.com

آمدن جناب شاهرخی را بالشگر خراسان بسمع جماعت[1] افغان واوزبک رسانیدند. از استماع این خبر امیرخان ولشکریان وعملهٔ توپخانه بسبب عداوت با جماعت[1] افغان‌وظهور حسن خدمت‌خود بدرگاه شاهرخی‌با ابراهیم شاه بنا را برنفاق گذاشته مستعدّ حرب گردیدند. ابراهیم شاه که یکمنزل ازتوپخانه درعقب بود [باسپاه‌خون آشام درکمال‌شوکت واقتدار با جاه وجلال بنزدیک توپخانه] رسید. فرقهٔ قزلباش با سرداران خود در یکطرف وجماعت[1] افغان و اوزبک با [همهٔ] سرکردگان‌خود ازطرف دیگر و ابراهیم شاه خود درمیان دستهٔ افاغنه جلوکشیده وبا سرداران در تکلّم بود که امیرخان توپچیان جلادت نشان را بشلیک توپخانه امر نمود توپچیان بفرمودهٔ امیرخان توپها را باستقبال لشکر افغان واوزبک راهنمائی کرده ماشه هارا بسرگوشی خزانه با توپ آشنا کردند مضمون مصرع[2] مشهور که[3]

حرف سرگوشی جهانی را بآتش میزند

فی‌الفور بوضوح پیوسته ارکان وجود جیوش بحر خروش افغان از غرّش صدا وگلولهٔ توپ جانسوز توپچیان متزلزل و درجوش آمده مفاد آیهٔ کریمهٔ[4] **رعدوبرق یجعلون اصابعهم فی آذانهم من‌الصواعق حذرالموت[والله محیط بالکافرین]** بظهور[5] رسید لشکر قزلباش که از سلوک فریقین بد معاش چنین روزی را تلاش داشتند هرفرقه‌ای با سردار خود کنکاش نموده سرافقت ابراهیم شاه را برطاق‌نسیان گذاشته عازم اوطان خود گردیدند ابراهیم شاه[6] با جماعت[1] اوزبک و افغان از برگشتن لشکر قزلباش و جرأت وجلادت امیرخان و توپچیان بخیال جلوهٔ کوکبهٔ شاهرخی وفوج خراسان‌افتاده مضطرب‌شده عطف عنان‌بجانب دارالمؤمنین قم کرده توسن بی‌اقتداری را در کمال احتیاط مهمیز گریز کرده‌برگشتند[7] الله یارخان‌افغان

۱- اصل جماعه ۲- در نسخه اصل‌درهمه جای‌این کتاب بجای‌مصرع «مصر ع» نوشته شده است ۳- در اصل ، کلمهٔ مصرع در اینجا تکرار شده است

٤- سورهٔ بقره آیه ۱۸-واول آیه‌این‌است:او کصیب‌من‌السماءفیه‌ظلمات‌و ٥-در اصل : ازشان آنجماعت بظهور ٦- اصل :ابراهیم خان شاه ۷- اصل وپ : برگشت

Marfat.com

وشاهین خان وجماعت [1] ایشان که قبل ازاین ابراهیم شاه برای محافظت کارخانجات وخزانه واسباب وبونه در قم گذاشته بود ازاستماع برگشتن جماعت قزلباش وعداوت جبلّی درخفیه بآزار وسفک دماء عجزه ومساکین می پرداختند. و درظهور این معنی اهالی قم حقیقت را دریافته بمیرسید محمّد متولّی که درآنوقت درقم می بود عرض نموده. میرعدیم النظیر مردمان را استمالت نموده [2] و جماعت قزلباشیّه را بمحافظت شهر امر نموده وپیغام بالله یار خان وسرداران افغان کرد که بودن شما در شهرمناسب نیست فرقهٔ قزلباش از شما ناخوش و درصدد اذیّت (شما) میباشند با جماعت خود در بیرون شهر بودن اولی وانسب ودرصورت عدول از این امر مفسدهٔ عظیم رامهیّا باشید. الله یارخان و شاهین خان بجواب درشت تکلّم نموده گفتند که ما دست از جواهرخانه و کارخانجات بادشاهی برنخواهیم داشت و مستعدّ قتال و جدال می باشیم. جماعت قزلباش از شنیدن این سخن برسر پرخاش آمده بیکبار برسر آن جماعت حق ناشناس [3] تاخت آورده عقد جمعیّت آنها را از هم پاشیده الله یارخان وسرکردگان افغان خود را بدروازهٔ شهررسانیده بتلاش بسیار خودرا از شهربیرون انداخته جان مفتی بدر بردند. میرسید محمّد باستحکام سنگر وحراست لشکریان راامر فرموده بعد از پنج روز ابراهیم شاه باعطاخان وعطا مرادخان اوزبک وشهبازخان و بورله خان [وآزادخان] افغان با جمعیّت چهل هزار سوار وارد دو فرسخی شهر و معتمدی از سرکردگان افغان را برسم رسالت با مکتوب حقایق اسلوب بشهر بنزد میرسید محمّد فرستاده در مکتوب مندرج نموده که جماعت [1] قزلباش نظر بسلوکی که با عمّ نامدارم کرده‌اند با ما نیز طریق نفاق پیش گرفته از راه نمک بحرامی بنا را برمخالفت گذاشته بدون جهت متفرّق و جماعت افغان و اوزبک بنحویکه در خدمت عمّم [4] درکمال صدق وعقیدت می بودند [الحال] هم بدستور این شیوهٔ مرضیّه (را) مرعی داشته درخدمت (ما) شرط موافقت ومرافقت بعمل آورده ومی آورند. چون

---

۱ اصل: جماعه ۲ـ پ: فرمود ۳ اصل: ناحق شناس
۴ اصل: عم

Marfat.com

ملازمان ازخاندان علیهٔ عالیه‌اند اصلح آنست که‌از ملاقات خود ما را مسرورنموده بصوا بدید و صلاح [1] یکدیگر بتمشیت امور مملکت و رعیّت و لشکری پردازیم . سرداران قزلباشیّه وریش سفیدان واهالی قم بعداز اطلاع برمضمون مکتوب‌بعرض جناب میرسید محمّدرسانیدند که در این وقت تشریف بردن آنجناب صلاح نیست هرگاه ابراهیم شاه خود بتنهائی بدون لشکر افغان بشهر آمده ملاقات کند اولی وانسب خواهدبود . میرسید محمّد جواب مکتوب را باین مضمون نوشته فرستاد که «فرمان قضا جریان که از مصدر جاه وجلال باسم این بندهٔ درگاه سبحان عزّصدور یافته بود بمطالعهٔ آن مفتخر و سرافرازگردید پیش از ورود موکب اقدس کیفیّت برهمخوردگی جماعت [2] قزلباش شایع و گوشزد خاص و عام گشته و این مراتب البته برپیشگاه خاطراقدس‌ظاهر است که فرقهٔ قزلباشیه‌را با جماعت [2] افاغنه وازبک خصومت ازسابق وحال درکمال ملال میباشد چنانچه سلوك این طایفه (بحقیقت) نمک نشناس‌با سلسلهٔ علیهٔ (عالیهٔ) صفویّه‌حق‌شناس‌اظهرمن‌الشمس است‌ورعایت ومروّت وسلوك بندگان نادری درایّام سلطنت باایّنجماعت ودلشکستگی‌قزلباشیّه و زوال دولت قاهرهٔ شاهنشاهی ابین‌من‌الامس [3] است با وجود این احوال بندگان اقدس نیز بدستورعمّ والاگهر این شیوهٔ ناپسندیده را مرعی داشته از اعانت این جماعت [2] که باعث زوال دولت است دقیقه‌ای فوت وفروگذاشت نفرموده‌اند

مصرع [4]

یک آب زین دو فرقه بیک جو [5] نمیرود

هرگاه بندگان اقدس را خدمت وجانفشانی قزلباش مرغوب و مطلوب باشد خود بدولت باچند نفرازغلامان‌رونق افزای شهروفریقین رکابی را رخصت انصراف بشهر زور داده که باعث اطمینان کلّی واطاعت وانقیاد اهل عراق و درجانفشانی

۱- پ : بصلاح‌وصوابدید ۲- اصل‌وپ، جماعه ۳- اصل: ابین‌من‌الابین

٤- اصل : مصرعه ٥- درنسخهٔ‌اصل «جر» است و در پ : «جو» است وجر بمعنی شکاف وشکاف زمین باشد

Marfat.com

بهیچ نوع قصورنخواهند کرد. بعد چندی لشکر افغان و اوزبک را که اعتماد برآنها دارند بجهت تنبیه وتأدیب احمد خان درّانی که بلدهٔ قندهار وهرات وغوریان را متصرّف است مقرّر فرمایند درصورت اطاعت وفرمان برداری حسن خدمتگذاری آنها برقزلباشیّه بیشتر از پیشتر ظاهر گردیده وبرپیشگاه خاطراقدس نیز رعایت آنها لازم وجماعت [1] قزلباش را مس بعد جای گفتگو نخواهد بود چون بسبب منع اهالی شهر و لشکر این عاجز از آستان بوسی (درگاه خلایق پناه) متصرّ میباشد منتظر قدوم میمنت لزوم (اقدس) است که زینت بخش شهر گردیده لشکریان و رعایا را درظلّ ماهچهٔ لوای فلک سا جا داده برتق وفتق امور سلطنت وسملکت پردازند. از شنیدن (این) جواب ابراهیم شاه [را] دود ناخوش از روزنهٔ دماغ سرزده جماعت [1] افغان و اوزبک را بنهب [2] و غارت شهر حکم [3] نمود فریقین با لشکر آهنگ شهر نموده سیرسید محمّد (و) جماعت [1] قزلباش با اهالی قم بدفع آنها مشغول وبا بلات [4] اطراف وجوانب حقیقت را نوشته استمداد نمودند. وآن جماعت [1] بی عاقبت درکندو کوب [5] ورفت و روب آنساحت دلپذیر تقصیر نکرده چند نفر از عجزه وبسما کین بیرون شهر را نهب [2] وغارت نموده بعداز شش روز پنج [6] هزار نفر از فرقهٔ قزلباش بعزم شبیخون از راه کوچه باغات از شهر بیرون آمده [7] خود را (مانند شیر) بلشکر مخالف زده جمعی راطعمهٔ شمشیر آبدار نموده وفتنهٔ عظیم برپا کرده معاودت بمکان خود نمودند. ازین حرکت خوف برجماعت [1] مذکوره (عارض شده). آزاد خان افغان که یکی از سرداران [افاغنه] بود باپانزده هزارنفر سوار ازابراهیم شاه جدا شده عرضه ای نشته

۱- اصل : وپ : جماعه ۲- در بیشتر مواضع این کتاب در نسخهٔ اصل و ب بجای کلمهٔ نهب که بمعنی غارت است نهیب استعمال شده وچون غلط بودن آن مسلم بود در همه جا متن اصلاح گردید ۳ پ : امر

۴- اصل : بایلاف ۵- در برهان قاطع است که کند و کوب بفتح اول وضم کاف بر وزن نغز و خوب کنایه از تشویش و بیقراری باشد، ولیکن در این جا این معنی چندان مناسب نیست واگر آنرا بهمان معنی مصدری ومرخم کندن و کوبیدن بدانیم مناسب تر است ۶- اصل : پنجاه ۷- پ : از شهر بر آمده

Marfat.com

برخدمت گذاری [1] وتبرّا از فرقهٔ مذکور وتوسّل بجناب میرسید محمّد وفرقهٔ قزلباشیّه (نموده) نوشته بشهر فرستاد. ایشان درجواب نوشتند که «عریضهٔ مرسوله رسید درصورت صدق مقال که سرافقت (با) قزلباشیّه [2] وبودن در ملک ایران آن عالیجاه را منظور ومطلوب است لازم چنان است که دوستی وموافقت را بااین جماعت بی‌عاقبت [3] برطاق نسیان گذاشته درکمال خاطر جمعی واطمینان با جمعیّت خود بسمت قزوین وساوه رفته درآن مکان دلپذیر چندی توقّف نموده مترصّد امرتقدیر باشند ومن بعد (آنچه) از پردهٔ غیب بمنصّهٔ ظهور آید بآن عالیجاه نوشته وصلاح کار درهرچه باشد ازاطلاع آن مسرور خواهند شد». آزاد خان مصلحت کار خود را در اطاعت دیده همان وقت با جمعیّت خود بسمت ساوه مرحله [پیما] گردید وباقی سرداران دیگر که بودند متزلزل گشته راه قندهار پیش گرفته متفرق «شدند» وابراهیم شاه بامعدودی عطف عنان کرده بقلعهٔ قلاپور که [مابین ساوه وقزوین باشد] دراختیار [4] سلیم خان [5] که وکیل الدوله او بود تحصن جسته اهل قلعه [او را] مقید ساختهٔ [6] چگونگی را بدربار شاهرخی عرضه داشتند. (از حضورحضرت شاهی) [چند] کس برای آوردن او وسلطان علیشاه مأمور گشته بفرمان شاهرخی اوّل او را کور کرده درعرض راه هلاك ساخته نعش او را بارض اقدس بردند. وسلطان علیشاه را نیز در روز ورود [بارض اقدس] بقصاص خون شاهزادگان با دیدهٔ نابینا از پی برادران باسر شاهرخشاه فرستادند.

[سعدی]

جهان ای برادر نماند بکس — دل اندر جهان آفرین بند وبس
مکن تکیه بر ملک دنیا وپشت — که اوچون توبسیارپرورد و کشت

۱- ظ: گزاری ۲- پ، قزلباش ۳- پ: بی‌عافیت
٤- اصل: اخسام ٥- : سلیم خان قرق لوی افشار
٦- گ: ودر محلی موسوم بقله برمن توابع خمسهٔ عراق ماه دولتش قرین محاق وبدست پناه خان قله بری دستگیر- ز: درقله برخمسهٔ عراق بدست پناه خان قله بری افتاد.

Marfat.com

دربیان رفتن میر سید محمد باکارخانجات بخراسان و صادرات آن ایام

میرسید محمد[1] خلف الصدق میرزا داود [و] متولّی روضهٔ رضیهٔ رضویّهٔ امام الجنّ والانس سلطان الاولیا امام ثامن (ضامن) علی بن موسی[2] الرضا علیه التحیّه والثناء و از بطن ثمرهٔ شجرهٔ سرادق سلطنت و جهانبانی نوّاب عالیهٔ شهربانو سلطان بیگم بنت سلطان ابن سلطان والخاقان ابن الخاقان السلطان شاه سلیمان الصفوی بهادرخان نوّرالله مرقده که بعد ازوالدماجد ودر ایام نادرشاه بدستور بامر تولیت آستانهٔ مقدسهٔ متبرّکه اشتغال وجبهه سای آستان ملایک پاسبان بود [3] کسه قتل نادرشاه بوقوع رسیده در تسلّط (سلطان) علیشاه ایشان را همراه گرفته بعد از شکست او و استقلال ابراهیم شاه و ورود بدارالسلطنهٔ تبریز ابراهیم شاه پنجهزار سوار همراه نموده بجهت سدّ رودخانه وبعضی امورات بدارالمؤمنین قم فرستاد. بعد از شکست ابراهیم شاه و برهم خوردگی قزلباش وفرار جماعت افغان اهالی قم وسرکردگان قزلباشیّه که در قم بودند همگی بدولتخانهٔ میر سید محمد آمده از جناب ایشان تقلّد امر سلطنت را درخواست واستدعا نموده گفتند :

| فرد |

آن مطلبی که می‌طلبیدیم سالها | پرسید راه خانه وخود بردرآمده]

از سالهاست که در این آرزو بوده ومیباشیم لله الحمد بفر تز فراوان گرفتند بامت رفاه رعایا وبرایا گردد وعرایض خوانین از قلمرو علیشکر (لله الحمد بهمدان مسمّی است) وسرکردگان جماعت خلجیّه وایلات عراق نیز بمضمون مسطور [4] مسبوق اصرار در قبول این امر (نمودند). جناب میرسیدمحمد سربکریبان خویشتن فرو

۱- ز: میرسید محمد صدر متولی مشهد مقدس خلف میرزا داود که دختر زادهٔ شاه سلیمان صفوی وبشرف مصاهرت خال خویش شاه سلطانحسین مشرف بود

۲- اصل : موسوی ۳- اصل : وجبهه سائی آستان ... می‌نمود

۴- اصل : منطور ۵ اصل و پ : اسراد

Marfat.com

تأمل فرمودند که خدمت[فرّاشی]آستان ملایک‌پاسبان سلطان‌الاتقیا را ازپادشاهی کلّ دنیا بهتر میدانم و مرا داعیهٔ این امر نیست.در جواب گفتند که کار و بار و امور مملکت بدون پادشاهی و سلطنت نمیشود و الحمدلله امروز در عراق از شما[1] بهتر برای این‌امر نیست که حسباً ونسباً باین‌امرسزاوار ولایق و از دیگران‌احقند. در بین این گفتگو برزوبیک مین باشی غلامان (سرکارشاهرخشاه) از خراسان با مکتوب محبّت اسلوب جناب شاهرخ (شاه) و مهر سرکار فیض آثار سلطان الاتقیا وارد.مضمون مکتوب آنکه «ملازمان آن ابوی مکان اگر از راه شفقت رهگرای و [عازم] خراسان شوند سلطنت را رونق تازه و اینجانب را سرور بی‌اندازه حاصل خواهد شدوسوای‌ذات والاصفات که بزرك‌خود[2] میدانم دیگری را دخیل امورات سلطنت کردن منافی ضابطهٔ جهانداری(وخلافت) وخلاف‌رویه معدلت وفرمانروائی است لازم چنانست که در ورود برزوبیک‌غلام سرکارخاصهٔ شریفه باستعجال‌مرحله پیمای این صوب گشته از ملاقات خود اینجانب را مسرور و نظام بخش امورات سلطنت گردند که بدون وجود شریف اجرای این‌امر عظیم براین بندهٔ درگاه‌خداوند کریم شاق وناگوار .مترصّد ومنتظر ملاقات میباشد». منظور شاهرخ [شاه] اینکه درلباس این تلبیس او را بدست‌آورده در نزد خود نگاهدارد که اگر اهالی‌عراق و آذربایجان و فارس بسلطنت او رضا شده اطاعت نمایند میر سید محمّد را بدستور آبا و اجداد بتولیت روضهٔ رضویّه مقرّر نماید و اگر اهالی ایران نیز سر از اطاعت باززده بنای مخالفت بگذارند.ومنظور آنها تقرّر امر سلطنت بمیر سید محمد باشد پیش از وقت او را بقتل برساند. میر سید محمّداز اطلاع بمضمون‌مکتوب‌شاهرخی باهالی قم و [همهٔ] سرداران قزلباشیّه جواب داد که مرا هرگز تمنّا و خواهش سلطنت نبوده ونیست.شاهرخشاه که از طرف والده با من قرابت قریبه دارد والحال در مملکت خراسان مقلّدامر سلطنت میباشد[برمن لازم است که کارخانجات‌ابراهیم شاهی که در قم میباشد] برداشته و بخراسان برده بایشان تسلیم (کرده) و خود

۱ـ پ : جناب شاهی ۲ـ پ ، خو

Marfat.com

معتکف آستان ملایک طواف جناب امام هشتم روحی فداه وعلیه التحیّه والثناء بوده جبهه سای [۱] عتبهٔ عالیهٔ فیض درجه مادام الحیات [۲] باشد. بعدازاین گفتگو کارخانجات واثاثهٔ ابراهیم شاهی را برداشته ازراه کاشان (ونتنز) روانه و وارد دارالعبادهٔ یزد «گردید» وبجهت لاغری دواب کارخانجات بیست روز در آن (مکان) مقام نموده خطوط باصفهان وهمدان و غیر «آندو از» بلاد عراق بجهت بار برداری کارخانجات نوشته فرستاد در عرصهٔ قلیل از بلاد مسطوره بقدر نه هزار اشتر و استر ویابو فراهم آمده از آنجا کوچ نموده منزل بمنزل [۳] طیّ مراحل نموده واردفیض آباد دومنزلی مشهد مقدّس «شد» وحقیقت ورود خودوآوردن کارخانجات را بخدمت پادشاهی عرض و اعلام نموده. شاهرخ شاه در جواب نوشت که: از ورود آن ابوی بمکان فیض آباد مبتهج و مسرور گردید. چندروز قبل از این عریضهٔ یکی از خوانین اکراد بحضور اقدس رسیده مضمون اینکه: جماعت ایلات متفرّقه از روانه شدن کارخانجات وخزانه از بلدهٔ قم مطّلع شده جمعی از اشرار ومفسدین وقطاع الطریق [۴] هنگامه جو ازجماعت مذکوره با هم اتّفاق کرده از راه راز وقوشخانه مصمم آمدن برسر راه آن عالیشان میباشند [۵]. لازم آنست که در کمال حزم ونهایت احتیاط بتأنّی تمام بشهر درآیند بنوعی که اشرار رو سیاه را سفینهٔ مطلب در بحر حیرت غوطه ور گشته از کردهٔ خود نادم [۶] گردند». ورقمی دیگر بخلاف این مضمون نوشته بود که در ورود رقم مطاع بوته وتوپخانه و کارخانجات را بسعادت قلیخان (ومحمدحسنخان خافی [۷]) ومحمدحسنخان قرائی ومحب علیخان ولد فتحعلیخان و فریدون خان غلام (سرکار) خاصهٔ شریفه وسایر خوانین سپرده وخود باستعجال [تمام] بحضور اقدس رسیده مراتب ضروریه را مطّلع شوند. (نوّاب) میرسیدمحمّد ازاطلاع بمضامین ارقام که نقیضین [۸] بود متفکر ومشوّش شده چون چاره‌ای بجزرفتن در خدمت شاهرخشاه ندید متوکّلاً علی الله

۱- اصل: جبه سای پ: جبهه سائی ۲- اصل: مادامه الحیوه
۳- اصل: ازمنزل ٤- پ: قطاع الطریقان ٥- اصل: آن عالیجاه میباشد
٦- پ: ناخرم ۷- ظ: خوافی ۸- اصل: نفی حنین

Marfat.com

حسب الامر کارخانجات وغیره را بخوانین مرقومه سپرده وخود راجریده با چند سوار بمشهد مقدّس رسانیده از عتبه بوسی جناب امام الاتقیاء علی بن موسی الرضا[1] علیه السلام قبض یاب ، وشاهرخشاه از ورود ایشان مطّلع شده برای رفع شبهه بآستانهٔ مقدّسه آمده و در عمارات سرکار فیض آثار حضرت با ایشان ملاقات کرده [و] اظهارسرور نموده برفتن چهار باغ تکلیف نمود و(منظورش اینکه درهمان روز کار او را باتمام رساند) .درورود[2] بآن مکان از اوضاع سرداران وحضرت شاهرخی بوی نفاق واذیّت بمشام جناب میر سید [محمد رسید] .شاهرخ شاه دریافت این معنی نموده (که جناب سیّد برصافی الضمیر او مطّلع گردیده برای رفع شبهه) توطئهٔ آنروز را بوقت[3] دیگر انداخته بسلوك ظاهری پرداخت بعد از اکل طعام میر سید محمّد از شاهرخشاه رخصت شده[4] بدولتخانهٔ خود رفت. دوستان برای ملاقات آمده از بعضی احبّاهم معلوم کرد[5] که حضرت شاهرخی درمقام حیله مصمم اذیّت میباشد. ایشان جمعی از دوستان اهل عراق و با او موافقت داشتند بجهت محافظت با خود رفیق کرده و از اهل خراسان نیز بدستور قریب بهزار نفر از جوانان (از) همه فرقه در جزو فراهم آورده در دولتخانهٔ خود بحفاظت و حراست میپرداختند[6]. شبی پنجاه نفر از غلامان خود را شاهرخشاه بتبدیل لباس برای نابود کردن جناب سیّد مقرّر نموده بدولتخانهٔ ایشان فرستاد نیمی از شب گذشته بود که چند نفر از غلامان مذکور از سمّر آب داخل شده ونیمه ای در فکر داخل شدن بودند که خواجه سرایان مطلع شده ده کس از آنها را گرفته باقی فرار نمودند .درطلوع صبح جناب میرسید محمّد مقیّدانرا بنزد خود طلبیده سبب آمدن آنها را باین مکان تحقیق نموده آن بیدولتان حقیقت رابیان واقع ظاهر نکرده هریکی بخلاف دیگری سخن میگفتند[7] چون معلوم بود که گرفتاران از جملهٔ غلامان سرکار شاهی وسبب آمدن ایشان چیست هردو

١- اصل : موسوی الرضا ٢- اصل : وبر ورود ٣- اصل : بروقت
٤- ظ : رخصت یافته ٥- پ ، گردید ٦- اصل : وپ: نمیپرداخت
٧- ب : می گفت

Marfat.com

کس را با معتمدی بخدمت شاهرخ فرستاده پیغام داد که این عاجز را خود بدولت از عراق طلبیده وبموجب حکم اقدس کارخانجات (وخزانه) و توبخانه را برداشته و بحضور رسانیده و امری از این (عاجز) سر نزده که مورد باز خواست و عتاب [1] حضرت شاهرخی [2] باشد این نوع سلوك از روّیهٔ بزرگی دور و ازانصاف ومروّت بعید مینماید مستدعی است که از راه مرحمت این عاصی [3] را با متعلّقان رخصت فرموده که خود را [4] بعتبات عالیات عرش درجات رسانیده بدعا گوئی دوام دولت قاهره اشتغال نماید. شاه علیجاه از فرستادن غلامان وپیغام برهم شده غلامان را در معرض باز-خواست آورده یوزباشی غلامان بعرض رسانید که حسب الحکم اقدس بجهت امری که مقرّر فرموده بودند رفته بودیم ما را چه حدّ که بدون حکم مرتکب چنین امری شویم بمجرّد استماع این سخن یوزباشی مذکور را با یکنفر غلام دیگر از غلامان همانوقت بقتل رسانیده درجواب پیغام ایشان فرمود که سخنان مردمان مفسد صاحب غرض را بخاطر نرسانند [5] که ما را بجز دوستی با آن عالیمقام چیزی دیگر مطمع (نظر) نیست.

بعد از چند روز درشب بهبودخان اتکی را شاه جمجاه در خلوت طلبیده بوعدهٔ وکالت سلطنت او را ترغیب بقتل سیّد معزی الیه نموده خان موصوف از قبول این امر اباوامتناع نموده عرض کرد که وقوع این امر بدون جهت منافی روّیه خلافت و دارائی وخلاف ضابطهٔ معدلت وجهانداری است که خود [6] بدولت سیّد جلیل القدر را بعهد و پیمان از عراق طلبیده (هرگاه) بدون جرم و خطا محرّك قتل آن بیگناه گردند (وقوع) این حرکت سبب یأس (و برهمی جمیع) [illegible] سرداران دولتخواه [7] خواهد گردید. چون بنده را بجز دولتخواهی منظوری نیست جرأت نموده عرض نمود. شاه والاجاه از استماع این سخنان متبسم شده گفت دولتخواهان

۱- اصل : عطاب ۲- پ : شاهی ۳- پ : عاجز
٤- پ - افزوده : بامتعلقان ٥- اصل : برسانیده
٦- پ : که خو ۷- : پ: دولتخواهان

Marfat.com

را چنین [۱] لازم است که آنچه صلاح دولت‌دانند بعرض رسانند ومارا غرض امتحان بود بایداین راز را مخفی‌داشته‌باحدی ابراز ننمایند وخان‌مذکور را سرخّص‌فرموده. روز دیگر که جمیع امرای عظام وسرکردگان با احترم در دربار شاهنشاهی‌مجتمع وحاضر بودند شاه والاجاه بهبودخان را طلبیده خطاب فرمود که‌بعرض اقدس‌رسیده است که جماعت [۲] اوزبکیه تاخت و تاراج [۳] محالات بعیدهٔ خراسان را پیش نهاد خاطر نموده وباین خیال محال جمعی با یکدیگر همداستان شده‌اند که (از) سمت حیات شادمان ازدریای‌آمویه گذشته‌مکنون ضمیر خودرا بعمل آرند[چون]ماروچاق و اتک محل سکنای تو وطایفهٔ تاتاریه ونزدیک بسرزمین اوزبکیه است جماعت تاتارالوس خود را برداشته درآن مکان مستقیم وهرگاه جماعت مذکوره ارادهٔفساد نمایند در تنبیه آنها کوشیده حقیقت را هر روزه بعرض اقدس رساند .خان موصوف انگشت قبول بردیده نهاده عرض کرد که سیورسات ومواجب این طایفه هنوزمقرّر نشده از هرجا که حکم اقدس شود گرفته وبلشکر داده حسب‌الحکم بندگان اقدس بعمل آرد [۴] جناب شاهی را این سخن پسند طبع غیور نیفتاد وحکم [۵] بحبس خان مذکور فرمود اوراآورده درکشیکخانه نشانیدند .از صدور این‌امر امرای‌عظام‌بعرض (اقدس) رسانیدند که جناب نادری وجمیع پادشاهان‌را این ضابطه بوده که‌هرکس (را) باسری مقرّر ومامور میفرمودند پیش از روانه شدن سیورسات و علیق‌الدواب جهت آنها معین و مقرّر بود .بهبود خان موافق ضابطه عرض و درخواست نموده در اینصورت حبس خان موصوف که سرداریست عظیم الشأن و هنوز امور سلطنت انتظام کّلی‌نیافته‌صلاح‌دولت‌نیست وباعث‌خلل [۶] سلطنت‌و دل‌شکستگی دولتخواهان وجان نثاران است .شاه ذیجاه فرمود که اگر شماها دولتخواه دودمان ما هستیدباید آنچه از مصدر جاه وجلال حکم بفرمائیم بدون عذر بعمل آرید و درصورت تخلّف نمک بحرام اوجاق گردون رواق خواهید بود .همگی عرض کردند که آنچه حکم

۱- پ : همین ۲- پ : جماعیه ؟ ۳- پ ، وتاز
٤- اصل : آرند ٥- پ : نیفتادحکم ٦- پ ، تحلل - ظ : اختلال امر

Marfat.com

فومودہ و خواهند فرمود کسی را مجال عدول وسرکشی از امر اقدس نیست .فرمود که اگرسخنان شما مقرون بصدق است میر سید محمد متولّی که مخلّ سلطنت‌است رفته او را بقتل رسانید [کـه] تا خلوص عقیدت شما برپیشگاه خاطر اقدس ظاهر شده رونقی در امور سلطنت پدیدآید . امرا و سرکردگان ازین سخن برهم [1] پیچیده از در [بار] شاهی برآمده بهبودخان را ازکشیکخانه برآورده سن حیث‌المجموع رو بدولت سرای‌جناب(سیادت مآب) میر سید محمد کردند .چون‌خبرآمدن امرا باجمعیت بسمع جناب (سیّد) رسید متوهّم شده بخاطر گذرانید که که شاهرخ شاه امرا رابرای قتل ایشان فرستاده است توکلّ برجناب اقدس الهی کرده‌با معدودی که درخدمت ایشان بودندمستعدّ قتال گشته دروازۀ دولتخانه را بسته وبربامها برآمده [2] بحفاظت مشغول گشتند .

دربیان جلوس جنـاب میرسید محمد ملقب بشاه سلیمان وحقیقت احوال او [3]

در ورودامرا بدر دولتخانه مردمان درصددمنع برآمده امرا دریافتند که جناب میر جلیل‌القدر خوف‌نموده‌اند .میرعلم‌خان‌خزیمه‌وبهبودخان تاتار سروی واحمدخان بیات وجعفرخان کرد و امیرخان‌توپچی باشی میش مست و خوانین اتراکیه واکراد وافشارّیه که مجموع [4] شانزده‌نفر بودند عریضه‌ای متضمن بقسمهای [5] مغلظه‌نوشته فرستادند که ما را سوای ملازمت ومراتبی [6] چند که بعرض رسانیدن آن لازم است غرض [7] دیگر نیست واگر امر شود همگی‌بدون‌سلاح بخدمت مشرّف شده چگونگی را بعرض رسانیم .جناب سید هرشانزده کس را بدون سلاح (و شمشیر به) نزد خود طلبید [8] امرا [9] (همین که) بحضور رسیدند بدأب [10] وقانون پادشاهی کورنش نموده مبارکباد سلطنت [11] داده‌همگی‌زمین (را بلب) ادب بوسیده ایستادند سید عالیشان

۱- اصل : درهم ۲ـ پ : بسته و در بامها مردمان ۳ـ اصل : آن
٤ـ اصل : مجموعه ٥ـ اصل : متضمن با قسمتهای
٦ـ پ : مراتبتی ۷ـ پ : غرضی ۸ـ پ ، طلب داشته
۹ـ اصل : و امرا ۱۰ـ پ بدواب ۱۱ـ اصل : سلطنه

Marfat.com

در جواب ایشان فرمودند که مرا «هیچ» گاهی داعیهٔ امر سلطنت نبوده و خود را آلودهٔ دنیای دون کردن اراده نیست. ازهمهٔ امرا درخواست این است که مرا بامتعلّقان اعانت نموده روانهٔ عتبات عالیات نمایند که بمجاورت آن [1] آستان ملایک آشیان عرش بنیان باقی عمر را بگذرانم. هر کرا قابل ولایق این امردانند باو تکلیف نمایند جمیع امرا عرض نمودند که چون شاهرخ شاه بسبب والدهٔ ماجده بسلسلهٔ علیهٔ صفویّه میرسد این دولتخواهان از این جهت او رابسلطنت برداشته مقلّد خدمتکاری وجانسپاری [2] گردیدیم .از روزی که تخت سلطنت را بوجودخودزینت داده حرکاتی که از او ظاهر شده ومیشود همگی خلاف روّیه فرمانروائی و باعث خرابی مملکت ورعایا وتسلّط دشمنانست وبجز بندگان [سید] که سزاوار این امراند دیگری رالایق نمیدانیم .و در این گفتگوهامردمان دیگر هم دو دو وسه سه (آمده) خودرا باندرون دولتخانه رسانیده باین سخنان با سرداران همداستان گردیدند [3] وجناب سیّد ازقبول نمودن ابا واستناع مینمودوسرداران اصرار [4] کرده گفتند که ما را بجز خلع شاهرخشاه الحال خیال وفکر دیگر نیست وتقلّد این امر درحوصلهٔ دیگری گنجایش نداردیکی از امرا بطویله رفته اسبی را بزیر زین کشیده‌آورده وهمگی امرا باتّفاق سید را [5] سوار کرده وخود [6] درجلو افتاده‌روانهٔ چهار باغ که دارالسلطنه است گشتند [7] ولشکریان از اطراف وجوانب مطّلع شده بامرا پیوسته و سکنهٔ شهر هم بدستور خود را شریک نموده داخل [عمارات] چهار باغ «گردیدند» و بنواختن کوس و کورك [8] و کرنا امر شد .وتوپچیان قلعه وعملهٔ جزایر خانه را با توپهای جلو رکابی بشلیک مأمور نمودند. از غوغای مردمان وآواز شادیانه وشلیک توپخانه و جزایر خانه حضرت شاهرخی متوحّش وبی استقلال گردیده بحرم سرا گریخت بتوهمّ [9] اینکه پنج نفر از برادران کوچك سلطانعلیشاه که در حرم میباشند مبادا که سرداران قزلباشیه یکی از

۱- پ : این ۲- پ : جانفشانی ۳- پ : گشتند
٤- اصل و پ: اسرار ٥- پ : اورا ٦- اصل و پ : خودها
۷- پ: گردیدند ۸- پ : کور که ۹- اصل : از توهم

Marfat.com

آنها را برسریر سلطنت متمکّن سازند با خواجه سرایان رسن در گلوی آن بیگناهان انداخته بخفه‌نمودن امر فرمود. این خبر (را) علی‌العجله خادمان محل بسمع شریف سیّد جلیل‌القدر رسانیدندبرای منع ومزاحم شدن قتل آن بیچارگان بسعادت قلیخان کشیکچی‌باشی [قرقلو وقربانعلی خان جزایرچی‌باشی]وصفی قلیخان قرقلو که قرابت قریبه با شاهرخ شاه داشتند [1] حکم فرمودند که درکمال استعجال رفته داخل حرم شوند وآن مظلومانرا ازشّر آنظالم نجات دهند. تا رسیدن خوانین بمکان مرقومه هر پنج نفر را ریسمان در گلوانداخته خفه کرده بودند بزودی ریسمانرا از گلوی [2] آنها بازکرده دو نفر از آنها که یکی حسن میرزا و دیگری حسین میرزا بود رمقی در تن آنها باقی بوداطبابمعالجه پرداخته بحال آمدند وسه نفر دیگر برحمت ایزدی پیوستند واین مراتب را بخدمت [بندگان] سیّد عرض و درخواست قتل شاهرخ شاه «را» نمودند. این معنی درجه قبول نیافته‌محمد رضا بیک مین باشی را با دویست نفر [3] برای چوکی حرم‌وشاهرخشاه‌مقرّر وبمحمد رضابیک حکم فرمودند که سوای پنجنفر خواجه سرایان‌احدی از ذکور و اناث را«اجازه» داخل شدن وبیرون آمدن ندهند. و دراطراف حرم‌درکمال‌حزم واحتیاط جزایرچیان را قدغن‌وتأکید نمایند که شب و روزدر کشیک‌خود مقیّد باشند. وچون وقوع این امرخطیرسلطنت در بیستم (شهر) محرم‌الحرام حسب‌الخواهش امرای عظام اتّفاق افتاده وهنوز منجمین ساعت سعد [4] بجهت جلوس استخراج نکرده بودند ورأی بندگان سیّد جلیل‌الشأن چنین [5] بود که در روز نوروز(فیروز) که اوّل بهاروایام‌اعتدال‌هواوموسم سرسبزی‌اشجار وروئیدن گلها [6] ولاله‌هاست جلوس فرموده تخت سلطنت وفرمانروائی را بوجود شریف خود زیب و زینت بخشند [7] خوانین عظام وسرکردگان ذوی‌العزّ والاحترام بسبب طول ایّام مصلحت ومناسب ندانسته حسب‌النجویز منجمان پنجم شهر صفر (المظفر)

۱- پ : داشت ۲ اصل. گلوهای- پ : رسمان ها را از گلوئی
۳- اصل - پ . با دوصدنفر ٤- اصل - پ : سعید ٥- پ . القدر ابن
٦- پ : گل ۷- پ : بخشد

Marfat.com

را ساعت جلوس مقرّر نموده بجمیع کارخانجات سرکار شاهی برای سرانجام اسباب ضروریّه قدغن و تأکید شد بعداز انقضای شهر محرم‌الحرام بنهج مقرّر در پنجم‌شهر صفر ۱۱۶۳ مطابق یونت‌ئیل [۱] در عمارت مشهوربالیاس‌خانی [۲] بعد از یک‌ساعت که از طلوع صبح گذشته بود روز سه شنبه با جاه و جلال درکمال عظمت و شأن رونق بخش آن‌مکان فرحت بنیان و برتخت طاوس متمکّن گشته نقارهای بشارت و شادمانی بنوازش درآوردند وبدستورپادشاهان صفویه‌امراوسرداران بتهنیت‌ومبارکباد رطب‌اللسان گشته [وتاج شاهی برفرق آنجناب گذاشته] خطبه خوانده شده و ملقب بشاه سلیمان وسکّه بنام نامی ایشان جاری گردید. بعد تقرّر این امر عظمی حضرت شاهی بعزم عتبه بوسی آستان ملایک پاسبان سلطان الاولیا امام هشتم علیه‌التحیة والثنا پیاده با امرا و سرکردگان مرحله پیما گردیدند [۳] میرزا محمد امین موسوی نایب متولی سرکار فیض آثار از عزم جناب شاهی مطّلع شده با ناظر و سرکشیکان وعمله طوق وعلم شریف سرکار (حضرت) را برداشته باستقبال آمدند. حضرت‌شاهی از دیدن شقّه علم [۴] کورنش بجا آورده سر [سعز] شده علم مقدّس را بدوش افتخار نهاده تا بدروازهٔ مقدّس [۵] رسیده عتبهٔ دارالحفاظ را بلب ادب بوسیده داخل روضهٔ مقدّس«شده» زیارت‌نموده ضریح سرّصع که نادرشاه‌برای مقبرهٔ خود در ایام سلطنت ساخته بود آورده نیازسرکار«سلطان»سلاطین [۶]نموده معاودت بمقرّ سلطنت فرمودند [۷] روز دیگر بتفویض خدمات پرداخته [۸] اوّلا سلطان داود میرزا خلف اکبر خود را بتولیت روضهٔ رضویّه‌مقرّرومیرزا شمس‌الدین‌محمدموسوی را بنیابت تولیت‌وخدمت صدارت را بنوّاب میرزا مقیم‌و امیرعلم خان [۹] (خزیمه‌رابوکالت مطلق واحمدخان بیات را خدمت قورچی باشیگری و امیر خان عرب را بخدمت توپچی باشیگری و

۱- اصل :۱۱۶۲مطابق لونت‌ئیل ۲- پ : بالیاس‌خان ۳- پ : گردید
٤- : اصل : علم شقه ٥- پ : تابدار ایستاده
٦- اصل : نظر سرکار سلاطین سجدگاه ـ پ : نیازسرکار سلاطین سجده گاه
۷- پ : نموده ۸- پ : پرداختند ۹- اصل :امیر الم خان

Marfat.com

مهدیقلیخان چوله بخدمت تفنگچی آقاسی گری و امیر محراب خان) عرب را بخدمت نظارت و کارخانجات شاهی مأمور و ایشک آقاسی باشیگری مجلس خلد سرشت را بعلاوهٔ بیگلربگی «گری» وسرداری استراباد بمحمد حسن خان [۱] قاجار مقرّر و تفویض و همچنین جمیع خدمات را فرداً فرد بهریک فراخور مرتبه مقرّر و بحکام عراق وآذربایجان وفارس وعمّال [۲] ولایات نزدیک و دور ارقام مطاع [۳] (متضمّن) بر کیفیّت جلوس و اجرای امورات با کافهٔ مخلوقات برفق ومدارا [۴] وحسن سلوك شرف صدور یافت. ویرلیغ بلیغ بنام احمد خان افغان سدوزه‌ای که احوال آن بعد ازین مذکور خواهد شد نوشته بمصحوب کرمخان افغان ومحمدصالح بیکافشار شرف صدور [۵] یافت مضمون [اینکه]

«چون منشیان کارخانهٔ قضا توقیع رفیع سلطنت وفرمانفرمائی ممالک ایرانرا بنام [۶] نامی نوّاب همایون ما در دفاتر تقدیر باسر قدر ثبت نموده [و] بحکم [آیهٔ] **تعزّ من تشاء وتذلّ من تشاء بیدك الخیر انك علی کل شیٔ قدیر** برتخت موروثی جلوس فرموده بجمیع ممالك محروسه حکام وعمّال مقرّر وفرمان مطاع [۳] لازم الاتّباع [عزّ] صدور یافت که بحفاظت ملك و خاطر جوئی رعایا و برایا پرداخته روز بروز حسن خدمات را برپیشگاه خاطر اقدس ظاهر سازند. جماعت ابدالی وغلزه‌ای که از بدو سلطنت اجداد [۷] عالی مقام پیوسته مقلّد اطاعت وبندگی وانقیاد بوده مورد نوازشات گردیده‌اند درسرکشی وخودسری وطغیان فرقهٔ غلزه‌ای که در اواخر سلطنت خاقان مغفور بعمل آمده وبسزای کردار خود رسیده‌اند اظهر من الشمس است آنعالیجاه را لازم چنانست که بنهج سابق طریق سلامت پیش گرفته داروغگان و مستحفظان خود را از سرحدّ قندهار الی هرات که در تصرّف دارند. بنزد خود طلبیده قلاع وبلدان وقصبات را بتصرّف گماشتگان عالیجاه مقرّب الخاقان بهبودخان سپهسالار خراسان داده ومطالب خود را بعرض رسانیده مقرون بانجاح دانند.

۱- اصل وپ: حسین خان ۲- پ، عمالان ۳ پ. متاع
٤- اصل. بروفق ومدارا ـ. بروفق ومدار ٥- اصل. ورود
٦- اصل. بنامی ۷- اصل. احباو

Marfat.com

احمد خان که بخار پندار[1] کاخ دماغ اورافروگرفته‌و درقندهار علم استقلال برافراشته برمسند فرمان روائی تکیه زده بودازمضمون رقم‌مطاع دیک قهر او بجوش آمده صالح بیک را مقتول وکرمخانرا حبس نموده چاپار بنزد تیمورخان ولد خود که حاکم هرات بود فرستاده برای انضباط قلعهٔ هرات تأکید وبحراست ونگهبانی آن مکان تقیّد نمود

از استماع این حرکت [تهیهٔ] تنبیه‌آنجماعت برذمهٔ همّت‌والا نهمت (شاهی) لازم آمده ارقام قضا فرجام بجمیع حکّام ولایات از مصدر جاه وجلال شرف صدور یافت که بندگان اقدس را عزم تسخیر قندهار وغوریان وتنبیه‌جماعت افغان‌پیشنهاد خاطرگردیده‌باید که بحصول اطلاع برمضمون رقم‌مطاع[2] باجمعیّت خود درمشهد مقدّس برکاب‌ظفر انتساب حاضرشده موردنوازشات گردند وتخلّف را موردبازخواست عظیم‌دانند .بعداز این بهبودخان را باامیرخان توپچی‌باشی وامیر معصوم خان‌برادر امیرعلم خان خزیمه با توپخانهٔ عظیم وبیست هزارسواروجزایرچیان بجهت‌تسخیر قلعهٔ‌هرات مقرّر و ارقام‌بنام درویشعلیخان هزاره وعتابخان تایمنی‌وصادفخان فراهی صدور یافت که باجمعیّت خودببهبودخان و امیرخان ملحق شده بموجب حکم‌بعمل آرند مأمورین با توپخانه وسپاه از راه فراه روانه شده الوس تاتار را نیز با خودمتفق کرده در ورود بظاهر هرات تیمورخان.از ورود لشکر مطلع شده با جمعیّت خود بمقابله آمده [و] حرب صعب درمیان فریقین اتفاق افتاد لشکر افغان (را) پای ثبات از پیش بدر رفته منهزم وبقلعه گریخته تحصن اختیار نمودند لشکر قزلباشیه قلعه را محاصره نموده از غرّش (صدای) توپهای خارا شکاف زلزله در برج و باروی‌حصار انداخته‌محصورین متزلزل گشته‌فرقهٔ‌قزلباش که‌ازسابق در قلعه‌میبودند و از تحمیلات[3] افاغنه ناخوش بودند[4] در جزو پیغام بنزد بهبودخان و امیرخان

۱- پ : پند ۲- پ . متاع
۳- پ : تکمیلات ؛ ٤- اصل ، می‌بودند

Marfat.com

فرستاده متکّفل گرفتن تیمورخان گردیدند. خوانین موصوف صلاح چنین دانستند که سیبهٔ [1] [سمت] دروازهٔ کرشک را موقوف و بردارند که چون جماعت افغان را خوف غاریان غلبه کرده از همان دروازه راه گریز داشته باشند [و] اگر در صدد قتل جماعت مذکوره برآیند جمعی از جماعت قزلباشیه که در قندهار در خدمت احمدخان میباشند البته باین سبب ازدست احمدخان بقتل خواهند رسید. حسب الصلاح سیبهٔ [1] دروازهٔ کرشک را ببهانهٔ ساختن جواله [2] برداشتند. جماعت افغان وتیمورخان را ازساختن جواله [2] خوف زیاده شده فرصت را غنیمت شمرده با پنجهزار سوار وپیاده شب از همان دروازه راه فرار رابسمت قندهار پیمودند. کدخدایان و ریش سفیدان قلعه از گریختن تیمورخان وافاغنه مطّلع شده بوقت دمیدن صبح از قلعه برآمده بخدمت خوانین عظام فیض یاب گشته بی تقصیری متوطّنان [3] قلعه را ظاهر نموده بعفوجرایم وبخشش جان ومال مستدعی گشتند. درخواست کدخدایان درجهٔ قبول یافته ابراهیم‌خان نایب جزایر [چی] باشی سرکارشاهی را با پنجهزار جزایرچی ونسقچیان برای حفاظت وحراست اهل قلعه مأمور و روز دیگر خوانین وسرکردگان با جمعیّت قلیل داخل قلعه [4] گردیده روّیه سلوك رامسلوك داشته حقیقت را بدربار پادشاهی معروض داشتند. عرایض که بنظر انور رسید مورد تحسین وآفرین وبخلاع فاخره خوانین عظام وسرکردگان گرام را سرافراز و ممتاز فرموده [بورود] موکب همایون مستظهر و امیدوار گردانیدند. وفرمان قضا جریان باسم جعفرخان ولد ملک‌محمود خان و میر کوچک ومیرقنبراصداریافت که با جمعیّت خود روانهٔ دارالسلطنهٔ هرات وببهبودخان وامیرخان ملحق شده منتظر ورود موکب والا باشند. ومجدداً ارقام مطاع [5] بحکام وسرکردگان بلاد [6] شرف نفاذ یافت که با جمعیّت سواره وپیاده خود در دارالسلطنهٔ هرات بمعسکرظفرانتساب ملحق گردند. وحضرت شاهی عزم شکار نموده امیرعلم خان

۱- اصل : سیه ۲- پ : حواله ۳- پ : متوطنین
٤- اصل : قلع ٥- پ ، مطلع ٦- اصل : هر بلاد - پ : در بلاد

Marfat.com

وکیل الدوله را بجهت انصرام و اجرای امورات در شهر گذاشته خود از مشهد مقدّس برآمده بسمت رادکان که مکان با کیفیّت بود نزول اجلال فرموده بعیش وکامرانی مشغول گردیدند. امیر علم خان که درشهر بجهت اجرای امورات مانده بود محمد رضابیک ایشک آقاسی باشی سابق را که شاه والا جاه با جمعی دیگربرای محافظت وحراست شاهرخ شاه وخادمان حرم مقرّر فرموده بودند بنزد خود طلبیده حسین خان قرائی وامیرمحراب خان ناظر سرکارشاهی را که دو [۱] روز قبل ازاین با یکدیگر درکور نمودن شاهرخشاه مشورت نموده بودند بدون اطلاع محمد رضا بیک برای امر مقرّر فرستاد. [در] ورود مأمورین بدر دولتخانه مستحفظان سبب آمدن [را] استفسار نمودند امیر محرابخان کهٔ قرابت قریبه با حضرت [۲] شاهرخی داشت در جواب گفت که از حضور بندگان شاهرخی بپرسیدن [۳] امری چند که از حضرت شاهرخی پرسیده شود مأموریم. پس دو نفر از خواجه سرایان (که همراه) آمده بودند و میر محرابخان و (حسین خان) و دو نفر دیگر باندرون [۴] حرم رفته شاهرخشاه را انداخته دیدهٔ جهان بین او را از بینائی عاطل ساخته معاودت نمودند. محمد رضا بیک چون بمکان مقرّر (خود) رسیده حقیقت کوری شاهرخ شاه [۵] [را] شنید از غضب پادشاهی متوحّش شده سرانجام خود را گذاشته باچند نفرازهمراهیان بسمت هرات توسن گریز را مهمیز زده بدر رفت. حضرت شاهی از استماع این خبر درکمال استعجال عطف عنان بشهر فرموده تا سه یوم از خلوتخانه برنیامدند وامیر علم خان را منع دربار [۶] فرمودندوپیغام دادند که ما راارادهٔ سلطنت ایران نبود جاروب کشی آستان ملایک پاسبان و تولیت درگاه آسمان جاه سلطان الاولیا که بهتر از پادشاهی دنیا است این بندهٔ درگاه اختیار نموده و از مابقی امورات محترز بودسبب استدعای خوانین وآن عالیجاه وسرداران بشروطی که فیمابین تکرار ومذکور شده است

۱- اصل : در ۲- اصل : بحضرت ۳- پ ، رسیدن
۴ - پ: تابدرون ۵ - پ: شاهرخی ۶ - ظ ، منع از ورود بدربار

Marfat.com

که یکی از شروط مذکوره بقتل نرسانیدن وناقص نکردن شاهرخشاه بود که الحال نقض عهدومیثاق کرده خودسر [1] مرتکب چنین امری عظیم گشته از بازخواست منتقم حقیقی هم اندیشه نکردید در اینصورت بقول وفعل [2] وعهد شما اعتبار نه واعتماد نشاید و از این حرکت معلوم نیست که باما چه سلوك خواهید کرد ومنظورچیست. چنانکه [3] در روزی که تکلیف این امرخطیر را نموده از ما استدعای قتل شاهرخشاه نموده بودند که ما قبول نکرده و از اوامر سلطنت اباء واستناع نموده درخواست نمودیم که اعانت کرده ما را با متعلّقان بعتبات عالیات عرش درجات برسانند که بقیّه عمر را در آن آستان عرش نشان بآستانه بوسی (امیر) مؤمنان ومولای متقیان امام المشارق والمغارب مظهر العجایب ومظهرالغرایب علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام بگذارند قبول (و) اعانت نکرده بسوگند غلاظ وشداد ترفیه حال عبادالله را دست آویز وپیشنهادخاطرما کرده درلباس این تلبیس برتخت موروثی متمکّن گردانیدند که آنچه منظور خاطرها باشد بدون حکم پادشاهی (خود) متکفّل شده بعمل آرند. «درچنین حال سلطنت را چه وقری وفرمانروائی (را) کدام سطوت و اعتباری بجا مانده [4]» «فی الواقع اگر شما را منظور نابود کردن ماست آنچه مرکوز خاطرهاست الحال بعمل آرند والا [5]» بنحوی که سابقاً درخواست نموده بودیم اعانت نموده ما را با متعلقان بآستانهٔ [6] جدّم برسانند و امر سلطنت را بهر کس خواسته باشند واگذارند. از استماع این سخنان جمیع امرا و سرکردگان وسپاه بحضور آمده (و) سرها برهنه نموده عرض نمودند که (چون) این بندگان ابآعن جد صوفی و فدوی سلسلهٔ علیهٔ صفویّه بوده وهستیم از تشریف آوردن بندگان شاهی بارض اقدس معلوم شد که شاهرخشاه با وجود عدم دخل [7] در امر سلطنت درصدد ایذاء واذیّت جانی بندگان

۱- پ : خود نیز ۲- اصل : وفعال ۳- اصل و پ : چنانچه
٤- پ : دراینصورت چنین سلطنتی چه اعتباردارد ٥- فقط در نسخهٔ چاپی است
٦- پ : بآستانه بوسی ۷ - اصل : عدم دخلیت . پ : قابلیت و اهلیت

Marfat.com

اقدس برآمده وباین فدویان تکلیف ابن‌امر شنیع می‌نمود .چون صدور این امرعظیم بقوّهٔ[1] این دولتخواهان قدیم نبود بفرسودهٔ [او] عمل نکرده او را ازسلطنت خلع نمودیم .وهرگاه بقتل او اقدام میشدخاین ونمک بحرام‌اوجاق گردون‌رواق بودیم. و درصحیح بودن او سفاسد عظیمه مترتّب ومخلّ سلطنت وبهیچ نوع امورسلطنت را انتظامی نبود باین‌جت[2] این جرأت که محض خیر خواهی دولت ابد مدّت است نموده‌ایم .هرگاه ارادهٔ بندگان شاهی در قتل این فدویان تعلّق گرفته است بجز[3] اطاعت و انقیاد منظوری نه وسرپیچی از حکم اقدس را مقدور نداریم .جناب شاهی باز در مقام اباء وامتناع برآمده خوانین هم در[آن] مقام جوابهای عجز آمیزبعرض میرسانیدند .آخرالامرحضرت شاهی فرمودند که هرگاه در این امر اصرار[4]میفرمایند ما شرفخان[5] ولداسیراصلانخان را از امروز بوکالت سلطنت مقرّروصالح خان بیات که بیگلربگی فارس‌است بقورچی‌باشیگری برقرار نمودیم[6] تا آمدن صالح خان حاجی سیف‌الدین‌خان اجرای‌امر مقرّره‌میکرده‌باشد .وخدمت‌تفنگچی‌آقاسی گری‌رابجعفرخان کرد وخدمت دیوان بیگی گری‌سرکار عظمت مدار شاهی را بمحمد حسین‌خان کرد زعفران‌لو[7] تفویض و امرای معزول را بدون حکم از آمدن حضور منع فرمودند و خوانین منصوب باموورات مقرّره سرگرم و مقرّر[8] گردیده .امرای معزول حسب‌الامر انزوا اختیار نمودند .بعد از هفت روز حضرت شاهی را اطاعت امرای معزول مقبول افتاده باحضار ایشان امر فرمود و بدستور پیش امیر علم خان را باز برتبهٔ وکالت[9] علیهٔ عالیهٔ سلطنت سرافراز و خوانین دیگر را نیزبخدماتی که پیشترمقرّر بودندشرف استیازبخشیدند .بعدازاین‌مقدّمات شاه عالیجاه[10] بفکرسفر قندهار افتاده‌لشکرخراسان

۱- اصل وپ : بالقوه ۲- اصل - پ : لهذا باین جهات
۳- پ : و بجز ٤- پ‌واصل: اسرار ٥- اصل ، باشرفخان-پ: اشرفخان
٦- پ : فرمودیم ۷- پ : قرامانلو ۸- پ : ومقید
۹- پ : مرتبه بوکالت ۱۰- ب : والا جاه

Marfat.com

را بجمع آوری مشغول و با استعجال لشکرهای عراق وآذربایجان و فارس را بحضور طلبیده [1] دراین بین امیرمحراب خان عرب ناظر سرکار پادشاهی که ازچندی «پیش» مریض بود جهان فانی را وداع نموده بسرای جاودانی شتافت. حضرت شاهی نظر بقرابت قریبه‌ای که امیرمحرابخان باامیرعلم خان داشت پاس خاطرنموده [2] امیرعلم خان را با جمیع امرا وخوانین بجهت تجهیز [3] وتکفین وتشییع جنازهٔ او رخصت فرمود. بعد از روانه شدن (امرا) امیر علم خان از حضور شاهی مرخّص شده بمیدان [4] دولتخانه که رسید جمعی کثیر که زیاده بر دو هزار [سوار و] پیاده بودند در جلو خانه [5] مستعدّ ومتوحّش دید. از یوسف علیخان جلایر که آنهم در آنجا بود پرسید که این سواران وپیادگان کیستند وبرای چه استاده‌اند استاده یوسف علیخان مذکور گفت که قبل از این رقم مطاع [6] شاهی بنام زال خان برادرم برای فرستادن نوکران اویماق جلایر شرف صدور یافته بود حسب الحکم اقدس زالخان نوکران اویماق جلایر را آورده بجهت دیدن سان حاضر میباشند. امیرعلم خان چون مردی هوشیار و ذی هوش بود از تقریرات مشوّش او دریافت نفاق کرده [7] دریافت نمود که البته او را منظوری خواهد بود از همانجا مراجعت نموده حقیقت این مراتب را بعرض شاهی رسانیده گفت چون این بندهٔ دولتخواه و امرا [8] را مأمور تجهیز [3] و تکفین امیر محراب خان فرموده‌اندواز ناصیهٔ یوسف علیخان آثار خیانت استنباط نموده است اگرخان موصوف استدعای دیدن سان [9] نمایدبندگان اقدس دیدن سان [9] امروز را بفردا مقرّر وخود بدولت در خلوت باشند تا فردا که همهٔ امرا وخوانین حاضر خواهند شد اگر ارادهٔ فاسدی داشته باشد بسزای خود خواهد رسید. بعد از اظهار این مقدمات رخصت [10] شده رهگرای خدمت مأموره گردید یوسف علیخان و زالخان جلایر با جمعی دیگر

۱- پ : طلب فرمودند ۲- کذا فی الاصل ۳ پ : تجهز
٤ - پ : در میدان ٥ - اصل : در خلوتخانه ٦- پ : مطلع
۷- پ : تقاضا کرده ۸- اصل ، و امرای ۹ - : پ : شان
۱۰- در این کتاب مکرر - «رخصت» بجای مرخص استعمال شده

Marfat.com

(از خوانین) در جزو بنای خیانت گذاشته با هم متّفق شده بودند . تبیین این مقال (آنکه) صبیهٔ میرزا خان سلطان که زوجهٔ شاهرخشاه بود بدفعات رقعجات نوشته در جزو بمعرفت خواجه سرایان نادرشاهی که درخدمت اوسیبودند بنزد یوسف‌علیخان جلایر فرستاده مضمون اینکه «ای‌رای نمک‌بحرام که حضرت‌شاهرخی را خلع وبگوشه‌ای نشانیده دیگر (ی) را بر تخت سلطنت‌متمکن گردانیده معیوبی چشم شاهرخ شاه را در السنه و افواه شهرت داده‌اند محض کذب‌وغلط (است)وحضرت‌شاهرخی باچشم بینا موجود وحاضر است. آنعالیجاه چرا حمیّت اویماقی و ایلیت [1] را ازدست داده با ای‌رای نمک‌بحرام دراین امر شریک شده همداستان گشته‌اند. زنان ایلات را ازآن عالیجاه حمیّت وغیرت بیشتر خواهد بود ، اگر اختیار این‌امورات با اطفال خردسال می‌بود هرآینه همگی کشتن را برخود گواراتر ازین بی‌غیرتی دانسته باین اقدام می‌نمودند. آن عالیجاه بعد از این با این بی غیرتی در میان ایلات ایران چه قسم‌دم از ایلیت [2] خواهندزد و درکدام‌مجلس ومحفل هدف‌تیر ملامت و بی‌حمیّتی نخواهند [3] شد. الحال هم کار چندان ازدست نرفته‌اگر فی‌الجمله غیرت را بکار برند (از) ننگ وعار خود را برآورده مختار(کار) کارخانهٔ‌سلطنت خواهند گردید. والا من بعد خود را درزمرهٔ ایلات نشمرده در فرقهٔ نامردان وبی‌غیرتان محسوب خواهید [4] بود»

ونوشتجات دیگر بقربان علیخان جزایرچی باشی قرقلو و بکندی بیک افشار جارچی باشی (و)قاجارافشار [5] وفریدونخان نایب قلر [6] آقاسی‌وقاسمخان نسقچی‌باشی وکریمخان‌بربر قورباشی‌یساول [7] وعلی یارخان چوله توپچی‌باشی جلوسرکارخاصهٔ شریفه ومنصورخان سلیسپر [8] چنداول باشی بمضامین غیرت‌آمیزدر خفیه‌نوشته فرستاده

۱- پ : اوباقی وایلیت ۲- پ : اهلیت

۳- پ ، نخواهد ٤- پ : خواهد ٥- اصل : وبکند بیك جارچی‌باشی قاجار افشار ٦- پ ، قوللر ۷- پ . و حاسم خان نسقچی باشی و کریمخان تر ترلوقوریساول باشی ۸- پ · سمیل‌او

Marfat.com

بود خوانین مذکور که اکثری در نزدیکی دولتخانه بودند وبند وبست دولتخانهٔ شاهی درید اختیار آنها بود. درجزو با یکدیگر متّفق شده جماعت همیشه کیشک که شش هزار نفر بودند آنها را هم با خود متّفق کرده [1] وقتی که حضرت شاهی بگفتهٔ امیر علم خان وکیل الدوله دیدن سان نوکران آوردهٔ زالخان جلایر را آنروز موقوف نموده وخودبخلوت تشریف بردند. و امیر علم‌خان و امرابکار تجهیز وتکفین امیر محرابخان مشغول بودند. یوسف علیخان جلایر اینوقت را فرصت شمرده همان سواران وپیادگان جلایر را بتدریج دو دو سه سه از دروازهای چهار باغ داخل نموده با مردمان اندرون که متّفق بودند جزایرچیان را برسر بامها فرستاده و دروازها را از اندرون بسته وخود با سرداران دیگر آمده حضرت شاهی را ازخلوتخانه بیرون کشیده دیدهٔ حق بین او را از حدقه برآورده شاهرخ شاه را از اندرون برآورده باسید آنکه بموجب نوشتهٔ صبیهٔ میرزا خان سلطان، شاهرخ [شاه] چشم دار را برسریر سلطنت بنشانند. چون دیدند که دیدهٔ او [2] ازحیثیّت نور عاطل و از دیدن بی‌بهره [3] (است) ازکردهٔ خود [4] نادم وپشیمان گشته متأسف ومحزون وآن مفسدهٔ فتّانه بل زاده قطامه [5] را طعن ولعن نموده ناچار [6] شاهرخ شاه نابینا را شهرت بینائی داده بر تخت سلطنت نشانیده نقاره‌های بشارت بنوازش در آورده بشلیک توپ و تفنگ و جزایر [7] زلزله درارض اقدس انداختند. وکیل الدوله وامرا که در آستانهٔ مقدّسه بتجهیز [8] وتکفین امیر محراب خان مشغول بودند از آواز توپ وتفنگ ونقاره خانه مضطرب شده رو بدر دولت سرای سلطانی [9] نهادند وجماعت بیات و اعراب واکراد و نخی ولالوی [10] که زیاده برپنجهزار [11] بودند بدر دولت سرا جمع شده با وکیل الدوله

۱- اصل. با خود گرفته ۲- پ، دیده‌اش ۳- اصل : بی بهره
٤- اصل : خودها ٥- پ، قطانه ٦- پ : لاچار
۷- اصل : وجزایرچیان ۸- پ : بتجهز ۹- پ : شاهی
۱۰- پ : واکراد نخی ولالوی ومروی ۱۱- پ : پنجاه هزار

Marfat.com

متّفق شده از چهار طرف چهار باغ را محاصره نمودند و امرای اندرون با یوسف علیخان توپها را باسرای بیرون بسته جمعی ازلشکریانرا برخاك هلاك افکنده لشکریان را از صدمهٔ توپ وجزایر بی استقلال [۱] کرده دور نشانیدند.[۲] یوسف علیخان بامیر علم خان وبهبودخان [۳] پیغام نمود که شما شاهرخ شاه را از سلطنت بی‌دخل وشهرت کورکردن او را در خراسان وعراق وآذربایجان و فارس داده بخاطر خواه [۴] خود دیگریرا برسریر سلطنت متمکّن گردانیده او را گوشه نشین کرده بودید. چون حافظ حقیقی حضرت ایشان را از [شرّ] اشرار در حفظ و حمایت خود (نگاه) داشته چشم جهان بین او را هم از شرّ اعدا نگاهداشت.[۵] صدور این معنی برغیرت [۶] نامداران اویماق نگنجیده در فرصت [وقت] می‌بودند تاآنکه امروز گل مقصود در گلشن تمنّا شکفته پادشاه شمارا گرفته دیدهٔ او را از بینائی عاطل وشاهرخ شاه را با چشم روشن از گوشهٔ انزوا برآورده برسریر فرمانروائی [۷] وسلطنت نشانیدیم الحال جنگ وجدال شما بی فائده وباپادشاه مخاصمه کردن بی‌صورت وثمری بجز ندامت وخجالت نخواهد داشت. باید بدستور سابق کمر باطاعت وبندگی بسته از کردهٔ خود نادم و بدربار سپهر مدار حاضر شوید بعفو جرائم سایل وامیدواربوده وبندهٔ درگاه آسمان جاه[را] متعهد ومتکفّل این امر دانند که شاه جمجاه درصددانتقام برنیامده بلکه (درصورت متابعت) بر مراتب ایشان افزاید [۸]

۱- در این کتاب بی استقلال بمعنی مضطرب و امثال آن استعمال شده است

۲- پ : دو نشانیدند

۳- کلمهٔ بهبود خان ظاهرا در اینجا زائد واشتباهی است از مؤلف یا کاتب نسخه چه از مطالب گذشته و آینده معلوم میشود که بهبود خان در این موقع با دو سه نفر از امراء دیگرمأمور گرفتن هرات از کسان احمد شاه درانی ودراین وقت درمشهد نبوده است مگر آنکه بهبودخان نام امیر دیگری غیر از وی باشد

٤- پ : خواهی ٥- پ : محفوظ داشت ٦- پ : عزت

۷- پ : فرمان فرمائی ۸- پ : افزایند

Marfat.com

فرد[1]

من آنچه شرط صلاح است با شما گفتم

همان کنید که بهتر بود شما را حال

امیر علم خان وسرداران از شنیدن این سخنان از روی غضب گفتند که بهتر آنست که اوّل بدفع تو نمک بحرام پرداخته بعد انتقام از شاهرخشاه بکشیم سوای این منظوری نداریم. بعد ازاین گفتگو بیکبار امرا و سرداران ولشکریان یورش بحصار چهار باغ انداخته. محصورین و یوسف علیخان که توپخانه‌شاهی در اختیار آنها بود از چهارطرف شلیک توپ و تفنگ و جزایر و بادلیخ [2] توپچیانرا امر نمودند از صدای های‌وهوی دلیران عرصهٔ میدان وغرّش توپ و بادلیخ [2] و جزایر وتفنگ جهان برآشوب گردیده وجمعی کثیر از دلیران بضرب توپ وتفنگ جهان را وداع وبسرای آخرت شتافته نزدیک بود که دلاوران داخل حصار گشته دمار از محصوران ویوسف علیخان برآورند که زنگی سیاه فام لیل بمیانجیگری قدم درمیان نهاده از پردهٔ ظلمت چشم (بصیرت) دلاوران را بسته بی‌نیل مقصود برگشته انتقام را موقوف بوقت [3] دیگر داشته هرفرقه‌ای با سردارخود روانهٔاوطان خود گردیدند. یوسف علیخان [بی ایمان] بعد از رفتن سرداران شاه سلیمان و متعلّقانش را ازچهار باغ برآورده بارك داخل نموده مستحفظان شدید برای حراست ومنع آمد و شد مقرّر وخود را وکیل‌الدوله‌نامیده‌مختار کارخانهٔ سلطنت گردید. ازخبر جلوس‌شاهرخشاه امرائی که باعث خلع او شده بودند خائف و هراسان گشته خبر خلع و کوری شاه سلیمان که گوشزد خاص وعام گردید بهبودخان بیگلربگی هرات وامیرخان توپچی باشی که منتظر ورود موکب شاه سلیمانی بودند از استماع این خبر متوحّش شده بسبب شرکت در خلع شاهرخشاه با امرا آمدن بارض اقدس را صلاح حال خود

۱- پ : نظم ۲- پ : با دلج ۳- پ : بروقت

Marfat.com

ندانسته عریضه‌ای مشتمل براطاعت وانقیاد وخدمتگزاری‌وسپردن دارالسلطنهٔ هرات نوشته بصحابت چاپار بقندهار بنزد احمد شاه دّرانی فرستادند.

(یوسف علیخان که‌سرداران‌را دور وخود را مختار در امرسلطنت دید جمعیّت بسیاری از اکراد فراهم‌آورده همه روزه بسخنان بیهودهٔ چرب وشیرین خاطرحضرت شاهرخی را بآمدن نامداران عراق وفارس وآذربایجان قرین سرور مینمود و بانتقام کشیدن از امیر علم خان و سردارانیکه او را از سلطنت خلع و کور نموده بودند امیدوار و زرسواجب قشون را از حضرت شاهی طلب می‌نمود. چون درآنوقت زری موجود نبودوخزانهٔ نادری همه بتاراج حوادث‌رفته بودحضرت شاهی‌جوابی نفرمود. یوسف علیخان که چشم برجواهرات باقی ماندهٔ جواهرخانهٔ نادری دوخته و از این تدبیرات غرضش همان بود عرض کرد که چون الحال درخزانه زر نیست‌جواهرات بی‌مصرف [1] افتاده است بسپاه باید داد که کارسلطنت را از سپاه رونق [2] ولشکریان را متابعت وانقیاد در دادن زر است. شاه‌والاجاه‌خان‌مذکوررا مختار نمود که هرچه مناسب داند بعمل آورد. یوسف علیخان با چند نفر از سرداران متّفق شده هر روزه بجواهرخانه رفته جواهرات قیمتی را جدا کرده درمیان توبره کرده بخانهای خود میفرستادند. بعد از چند روز که همهٔ جواهرات خوب را چیده از جواهر خانه بیرون بردند وچیزی دیگر که مرغوب باشد نبود بهانهٔ آوردن فوج و سرانجام سفر عراق روانهٔ قلعهٔ کلات که محل سکنای‌اوبود گردیده دیگر بمشهد مقدّس‌معاودت ننمود و درآنجا بعیش وعشرت می گذرانید) [3]

در (بیان) مجملی از احوال احمد شاه افغان درّانی وآمدن او برسر قلعهٔ هرات و سوانح آن ایام [4]

احمدخان ولدزمان‌خان ابدالی‌سدوزه‌ای‌قبل ازایّام سلطنت‌نادرشاه‌دردارالسلطنهٔ

۱ـ پ : بمصرف نسخهٔ اصل افتاده است
۲ـ پ : رونقی
۳ـ این چند سطر میان پرانتز از
٤ـ اصل : آن ولایت

Marfat.com

هرات متوطّن و [زمان خان] رئیس قوم خودبود. در ایّام تسلّط محمود و اشرف باصفهان درهرات هم انقلاب روی داده ذوالفقارخان ابدالی زمان خان را بقتل آورده علم ریاست برافراشت. احمد خان ولد او از خوف ذوالفقار خان گریخته بقندهار رفت [و] در میان فرقهٔ غلزه‌ای اوقات میگذرانید. درهنگامی که نادرشاه قلع وقمع جماعت غلزه‌ای وتسخیر قلعهٔ قندهار را پیشنهادنهاد خاطر کرده باعساکرنصرت مآثربنزدیک قندهار رسید چون عبدالغنی خان و رحیم‌خان افغان ابدالی وسایر سرکردگان افغان با لشکرجرّار[1] دررکاب نصرت انتساب بودند جماعت غلزه‌ای از احمد خان بسبب سرداران ابدالی بد مظّنه شده او را مقیّد نگاهداشته که مبادا بخیال فاسده افتاده خلل درکار نماید. بعد از جنگ وجدال بسیار که فتح قلعهٔ قندهار نصیب اولیای دولت قاهره نادری گردید احمد خان محبوس را سرکردگان افغان از حبس برآورده حقیقت حال او را بعرض رسانیدند. نادرشاه احمد خان رابرتبهٔ صحبت یساولی سرافراز و درحضور بحاضر بودن امر[2] فرمود. چندین[3] سال که در رکاب نادری بود بافرقهٔ ابدالی طرح دوستی وآشنائی انداخته بسبب تناسب ذاتی با یکدیگر آمد و شدی میکردند تا دراواخر که نادرشاه عزم سفر خراسان نموده یکمنزلی خبوشان که مخیم سرادقات جاه وجلال گردید درویشی عاقبت اندیشی با کلاه پشمی در سر باحمدخان برخورده بی‌اندیشهٔ سطوت نادری باو گفت که در ناصیه وجبههٔ[4] تو آثار پادشاهی بنظر من میآید یک توپ کرباس بده تا برای تو خیمه‌ای چند با سرا پرده دوخته و وردی[5] بخوانم که دراین زودی سریر آرای تخت سلطنت گردی. احمد خان سخن او را حمل برطمع یکتوپ کرباس نموده توپی کرباس باو داد. درویش مذکور همانجا ازهمان[6] کرباس ده خیمه بسیار کوچک [مثال اطفال] و سرا پرده‌ای بدستور

۱- اصل افزوده: سایر ۲- پ: مامور ۳- پ و اصل: چندی

۴- اصل- جیه - پ: ناحیه وجهه ۵- اصل: درودی ۶- اصل: همونجادرهمان

Marfat.com

سرا پردهٔ پادشاهان بریده و بدست خود دوخت وهمه جا همراه و درپهلوی(خیمهٔ) خان موصوف خیمه‌های کوچک را مثل اطفال برپا [1] کرده و بخواندن اوراد مشغول میبود . اتفاقاً بعد از سه روز قتل نادرشاه بوقوع پیوست .لشکر افغان و اوزبک که از قزلباش مخوف و بعد از قتل [نادر] شاه رهگرای قندهار گردیدند . احمد خان موصوف هم همراه بود سه منزل که از محل قتلگاه طیّ کردند همه جا درویش مذکور با لشکر مسطور همراه وبخواندن دعا ودر منازل بایستاده کردن خیمه‌های طفلانه اشتغال داشت .سرکردگان افغان با یکدیگر مشورت نمودند که ما را دراین راه دور و دراز شاخصی [2] که بامر ونهی او باشیم ضرور وبدون سردار رسیدن بقندهار با جمعیّت از شرّ قزلباش امر محال و بسیار مشکل است . و در تقرّر سردار دست وپای میزنیم تا برسیدن بمنزل مقصود هرچه پیش آید [3] جمیع سرداران ولشکریان باین امر متّفق شده قرعهٔ این کار را بنام احمد خان زدند . همگی یکجا شده خان موصوف را بسرداری قبول و دستهٔ علفی را چیده آورده وبجای جیقه [4] برسر اونصب کرده ملّقب باحمد شاه و از آنجا روانهٔ قندهار گردیدند [5] . و در ورود بقندهار محمد تقی خان شیرازی که حسب‌الحکم نادری با توکّل خان حاکم کابل وغیره که مأمور [6] گرفتن خزانهٔ کابل ولاهور وپنجاب وسایرامکنه بودند با خزانه وپیشکش حکّام و عمّال امکنهٔ مذکور که عازم رکاب نادری و از قتل شاهی اطلاعی نداشتند یکروز قبل از ورود احمد شاه ولشکر افغان چمن قندهار را منزل نموده بودند .احمد شاه از حقیقت مطّلع شده تاخت برسرآنها آورده خزانهٔ نادری را بتصرّف آورده افیال و اسباب آنها را نیزمتصرّف ومحمد تقی خان را بمحبّت و دل‌آسادر نزد خودنگاهداشته قتل نادرشاه را ظاهر نمود . از اطلاع این معنی محمد تقیخان با چند نفر ازجماعت قزلباشیّه خدمت احمد شاه را قبول نموده حسب‌الفرمودهٔ احمد شاه قزلباش متفرّق

١- اصل : مثل طفلان برسروپا ٢- پ : شخصی ٣- پ : آمد
٤- پ جیغه ٥- پ: گردند ٦- اصل: بامور

Marfat.com

راکه در سمت کابل ولاهور وغیر این امکنه [1] بودند نزد خود خوانده بنوکری احمد شاه دلالت و استمالت نموده جمعیّتی فراهم آورده وبا احمدشاه بقندهار رفت. سردمان قندهار از حقیقت احوال احمد شاه اطلاع یافته بگرفتن او در خفیه مصمم گشتند و در ظاهر با جمعیّت خود هرکس باستقبال برآمدند. و در وقت ملاقات با احمد شاه یکی از سرداران افغان که رتق وفتق امورات ومهمات قندهار باو محول بود (ببهانه‌ای) احمد شاه او را در مقام بازخواست‌آورده بزیر پای‌فیل انداخته‌فیل او را مضمحل نموده. و دو نفردیگر از اعاظم‌آن‌فرقه را بقتل رسانیده با جمعیت‌شایان داخل قندهار شده سکّه وخطبه بنام خود جاری ساخت. و روز بروز رعب او دردل مردمان دور و نزدیک افتاده کار او بالا گرفت و از ایلات یوسف‌زه‌ای وعمرزه‌ای وسدوزه‌ای وسایرطوایف که‌در کوهستان‌وصحرا [2] بودند ازفرقهٔ غلزه‌ای وابدالی فراهم آورده‌با [3] فرقهٔ قزلباش که قلیلی‌بودندعدّت لشکریانش از چهل هزارمتجاوزبود عزم تسخیر ولایات هندوستان نموده بعضی از محالات‌غزنین را تاخت وتاراج کرده که در این‌بین‌عریضهٔ بهبودخان وامیرخان‌ازهرات باورسید. وحقیقت «حال» شاهرخشاه وخلع شاه سلیمان و نفاق‌قزلباشیه رادریافته فسخ ارادهٔ بلاد هندوستان نموده[مصمم سفر خراسان گردید کوچ برکوچ مراحل طی نموده] با لشکر جرّار وارد محال هرات وفرمان باسم بهبود خان و امیرخان نوشته بحضور طلبید. فرقهٔ قزلباشیه از رفتن خوانین بنزد احمد شاه مطّلع شده بگرفتن خوانین متّفق گردیدند [4]. خوانین‌مذکور از این اراده پشیمان شده با لشکریان بحفاظت بروج وقلعه‌پرداخته جواب احمدشاه [را] حواله بتوب‌وتفنگ نمودند. احمد شاه بغضب‌آمده یورش بقلعه برده دلاوران محصور بضرب توب وتفنگ جمعی کثیر [از] لشکر افغان را بخاک هلاک انداخته

۱- اصل و پ: وغیره امکنه ۲- پ : کوهستانات وصحراها
۳- اصل : باز ٤- پ : بایکدیگر همداستان گشتند

Marfat.com

بوادی عدم فرستادند . احمد شاه آنروز بی‌نیل مقصود برگشته با سرداران فوج‌خود کنگاش کرده همگی متّفق‌اللفظ گفتند که‌اگر قلعهٔ هرات را گذاشته‌برویم درهیچ‌جا سرخ رو[1] نخواهیم شد تا جان در بدن و رمق در تن داریم میکوشیم

[حافظ]

دست از طلب نداریم تا کام ما[2] برآید
یا جان[3] رسد بجانان یا جان ز تن برآید

همگی باین معنی همداستان گشته روز دیگر بدستور روز پیش معرکهٔ جنگ وجدال آراسته یورش بقلعه برده جمعی دیگر در معرض‌فنادستگیر قضا گردیده‌بسرای آخرت شتافتند . القصّه مدّت نه ماه متوالی نیران قتال وجدال اشتعال داشت چهرهٔ مقصود در آینهٔ مطلوب بهیچ نوع رخ ننموده و همه‌روزه جمعی‌بسرای فانی‌میشتافتند . احمد شاه وسرداران افاغنه مجدداً با یکدیگر تجدید عهد کرده جوّالها و نردبانها ترتیب داده‌مصمّم‌یورش گردیدند مشروط‌آنکه تا[د] دروازهٔ قلعه از گلولهٔ‌سربستهٔ توب وتفنگ که نمونهٔ **(رعد و برق)** وفرمان قضا جریان واجب‌الاذعان حضرت ملک الموت علیه‌السلام که بامر ملک علاّم در آنها مستتر[4] است هرکرا دریابد دیگری را عنان اختیار از دست نرفته بخواندن کلمهٔ **(اناالله وانااليه راجعون)** متکلّم و دقیقه‌ای مکث را جایز ندانسته بمردی‌درآن ساعت مسارعت ورزیده قدم جلادت پیشتر گذاشته از یک لمحه‌ای درنگ درعرصهٔ جنگ محترز باشد تا شاهد مطلوب درآغوش‌آید . وتا قلعه مفتوح نگردد احدی ارادهٔ بازگشتن نکند . همه سرداران افغان واحمدشاه ولشکریان رضا بقضا داده بفاتحه خواندن مشغول‌شده .[5] محصورین از خیالات افاغنه مطّلع شده بیش از پیش بفکر خود افتاده درمحافظت بروج وسدّ راه آنجماعت سعی موفور بعمل آوردند . روز دیگر که صبحگاهان توب اژدر دهان

١- اصل : سرخرد
٢- پ : ندازم ناکام من
٣- پ : یا تن
٤- پ : مشترك
٥- پ : فاتحه خواندند

Marfat.com

گلولهٔ آتش بار سهر را از دهن در انداخت و عرصهٔ جهانرا از سیاهی سپاه ظلمت پرداخت. افواج بحر امواج افغان بدستور خود عدّه بسته سگی را کشته بسمت قلعه انداخته بعد از خود کشی یورش بقلعه انداخته. دلاوران قلعه لشکر خیره سر افغانرا هدف گلولهٔ توب وتفنگ کرده جمعی کثیررا بخاك هلاك انداخته بسرای عدم فرستادند. جماعت افغان نظر بعهد وپیمان دوشینه التفات بمقتولان نکرده پای جلادت پیشتر گذاشته افتان وخیزان از گلوله رس توب وتفنگ گذشته نیمجان خود را بخاك ربز قلعه رسانیدند. محصورین بدفع آنها پرداخته ازشرارهٔ اخگر باروت و انداختن قاروره خرمن هستی جمعی دیگر را بآتش سوخته بباد فنا دادند. تا غروب آفتاب فریقین پای قرار فشرده در گیر و دار بودند. در هنگام شام حسب الحکم (احمد) شاه یکنفر از دلیران افغان برای گذرانیدن پیغام آواز بر کشیده گفت که شاه ما میفرماید: که ما بگفته وطلب شما باینجا آمده‌ایم این همه کشش و کوشش ازچیست. الحال که کار باینجا رسید نه شما را طاقت بیرون آمدن نه ما را فرصت بر گشتن هست جنگ را موقوف کرده بسرداران خود این پیغام را رسانیده جواب باصواب بدهند که شاه ما منتظر جواب است وتایکنفر از لشکر افغان باقیست از قلعه دست بردار نخواهیم بود. امیرخان وبهبودخان از شنیدن این پیغام متفکّر شده با یکدیگر گفتند که نه ماهست که هر روزه در جنگ وجدال میباشیم و مکرّر از شاهرخشاه استمداد کرده کومک طلبیده‌ایم نفرستاده. وآذوقه هم در قلعه باتمام رسیده و کومک افغان همه روزه‌میرسد چون خود درخواست آمدن احمد شاه کرده بودیم و او نظر باین پیغام طالب صلح میباشد حالا مصلحت درصلح است که دلاوران را طاقت قلعه داری بدون آذوقه نیست این وقت را غنیمت دانسته پیغام صلح باحمد شاه دادند. دلاوران دست از جنگ کشیده بفکر صلح غافل از خود شده جماعت افغان که دلاوران را غافل دیدند از طرف دیگر نردبانها را بر بدن قلعه گذاشته بالا رفته خودرا باندرون برج رسانیدند. آواز گیر و دار بلند شده سرداران قلعه که در فکر صلح فردا بودند

Marfat.com

خود را بادلاوران بآنطرف رسانیده جماعت افغان را از برجها بیرون کرده بدفع آنها مشغول بودند که از آنطرف افغان بدروازهٔ [1] قلعه چسبیده از نردبانها بالا آمده‌جنگ درگرفت. چند نفر افغان خود را بدروازه رسانیده در تاریکی شب که مردم مشغول جنگ بودند دروازه را واکرده لشکر افغان داخل گشته جمعی که بحفاظت دروازه مأمور [2] (بودند) بقتل رسانیده همگی لشکر بقلعه داخل وتا طلوع صبح نایرهٔ قتال وجدال بحدی اشتعال داشت که دوست و دشمن یکدیگر را نشناخته بتیغ وتیر و خنجر خونریز ترك وتارك هم را شکافته خاك آن مکان وسیع البنیان رنگین تر از لالهٔ حمراء و از ضرب دست یلان وثبات قدم دلاوران‌حکم عقیق یمن بهم رسانیده. ومریخ فلك‌ازهیبت خونریزی‌تهمتنان بامان [3] آمده مانند سمك سینه برزمین گذاشت. وصدای های وهوی دلیران ونالهٔ زخمداران و فریاد ضعیفان‌بگوش گردون میرسید قیامت عجیبی آشکارا گردید که بهرام [4] فلك انگشت تحیر بدندان گرفت. احمد شاه درآنی که در بیرون قلعه بود [معتمدی‌را مجدداً بنزدسرداران قلعه فرستاده بعهد] وپیمان طالب صلح گردید. چون از طرفین جمعی کثیر بقتل رسیده و باقی دلاوران فریقین راکه قریب دو روز ویک شب بود بدم‌آبی لب ترنکرده دایم در زدوخورد بودند دست ازکار وپای از رفتار مانده رضا بصلح دادند. بهبود خان و امیر خان بنزد (احمد) شاه آمده بعذرکردهای خود متقبل [5] رفاقت [ونوکری گردیدندلشکر افغان که دراندرون قلعه] بودند از رفتن خوانین بنزداحمد شاه مطلع شده فرصت‌یافته بنهب وغارت شهرپرداختندآن شهر را نمونهٔ شهر ری‌ساخته‌بمکان خود برگشتند. احمد شاه چند روز در آنجا مقام نمود بهبود خان و امیر خان را ظاهراً رعایت کرده باطناً در حبس نظر میداشت.

بعد ازاینکه لشکریانرا افاقه‌ای‌حاصل‌شد بارادهٔ تسخیرارض‌اقدس کمربسته

۱- پ : بدر ۲- اصل : معمور ۳- اصل : بابان
٤- اصل : بحرام ٥- اصل : بتقبیل

Marfat.com

چون جلادت وتهوّر محصورین را در این عرض (عریض) [1] که قلعه را درمحاصره داشت مشاهده کرده بود از ایلات قندهار وسایر طوایف که در تحت اختیار داشت در ایّام محاصره کومک وایلجاری طلبیده بود . در این اوقات قریب دوازده هزار نفر سوار وپیاده تازه از افغانان رسیده بمعسکر شاه درّانی داخل وشاه مذکور بکوکبهٔ تمام روانهٔ ارض اقدس گردید. بعد از طیّ مراحل وارد محال جام و لنکر و بتهیّه قوشون ودیدن سان مشغول گشت .

در بیان احوال و استقلال امیرعلم خان خزیمه و قتل او بدست جعفرخان وجماعت اکراد

امیر علم خان ولد اسمعیل خان خزیمه که بعد ازفوت والد همیشه ازطفولیت ملتزم [2] رکاب نادرشاه و تربیت یافتهٔ آن ظل الله و بوفور عقل و کیاست موصوف و بتدبیر وتهوّر بین الامم مشهور آفاق و از جمیع سرکردگان خراسان درسرتبه وجمعیّت طاق بودسبق ذکر یافت که در چند روزه عهد شاه سلیمان و کیل الدوله وبرتق وفتق مهمات و امورات [سلطنت] میپرداخت . چون در غیبت او یوسف علیخان جلایر و زال خان برادرش مصدر حرکت قبیح گردیده در جزو با سرداران دیگراتفاق کرده شاه سلیمان را گرفته از سلطنت خلع و دیدهٔ او را از بینائی عاطل ساخته شاهرخشاه معیوب را برسریر سلطنت متمکن گردانید .امیرعلم خان را این مراتب برطبع ناگوار آمده همیشه در مقام انتقام میبود [3] .(در این اوقات با جمعیت بسمت قلعهٔ کلات رفته با یوسف علیخان و برادرش مقابل گشته) کاربجدال کشید آخرالامر یوسف علیخان و[4]

۱ـ کذا فی الاصل ۲ـ اصل : مستلزم ـ پ : متلزم

۳ـ اصل : در مقام انتقام بر آمده ٤ـ چند سطر ذیل که در نسخهٔ اصل است باآنچه که درصفحهٔ ٥٨ از نسخهٔ پ نقل و افزود چون مکرّر می‌نمود از متن برداشته‌شد: که بعد از تقرر امر سلطنت بحضرت شاهرخی خود را و کیل السلطنه نامیده در عرصهٔ

بقیهٔ پاورقی درصفحه بعد

Marfat.com

زالخان وچند [1] نفر از اقوام [او را] در نزدیکی کلات گرفته مقیّدو محبوس بارض اقدس آورده حسب‌الصلاح سر کردگان قوشون خود آنها را بقتل رسانیده ازارض فیض بنیان با جمعیّت خودبرآمده بفکر خود سری افتاده علم‌استقلال برافراشت. چون شاهرخشاه را بعلّت بی‌چشمی‌اختیاری در امر سلطنت نبود و از امرا هم بسبب‌نفاق شاهزادگان که یکی موسوم بنصرالله میرزا و دیگری مسمّی بنادر میرزا که اولاد اکبر و وسط شاهرخشاه بودنداحدی مطیع‌ومنقادنگردیده‌ازسلطنت بجز ناسی مذکور نبود . امیر علم خان بجمعیّتی موفور را از فرقهٔ‌نخی ولالوی وخزیمه وسایرایلات با خود داشت . جماعت اکراد و ایلات دیگر که مطیع او نبودند کس بنزد آنها فرستاده بمتابعت خود دلالت و استمالت نمود. بعضی ازسرداران اکراد باطاعت او درآمده باقی که سر کشی نموده کار بجنگ وجدال کشید امیرموصوف بر سرآنهارفته بجبر وعنف‌برآنهامسلط [2]شده واکثری‌را نهب وغارت کرده وچند نفر از سر کردگان اکراد را چشم کنده و همشیرهٔ دولیخان کرد شادلّلو [3] را بحبالهٔ نکاح خود آورده هرکجا صاحب اختیاری و اقتداری در خراسان بود همگی از راه اکراه بار اطاعت امیر انجم‌سپاه را بردوش کشیده منتظرفرصت وقت‌میبودند. وامیر موصوف هم‌اکثری از سرداران گردنکش را معیوب ومقتول نموده بعزم تسخیر نیشابور و تنبیه جماعت بیات که از ایلات مشهوراند روانه و درورود بنزدیک نیشابورکس فرستاده مردم آنجا را باطاعت خود دعوت نمود. خلق نیشابور فرستادهٔ او را جواب داده بی‌نیل

قلیل بمطایای حرص (اصل :حرس) و آزجواهرخانهٔ‌اندوختهٔ نادری‌را بعوض مواجب‌لشکر اکراد از جواهرخانه با چند نفر ازمحرمان رفته بدفعات برآورده قلیلی بسرداران دیگر داده تتمه را خودمتصرف وبعد چندی که جواهرات قیمتی درجواهرخانه‌نمانده ببهانه‌ای با جمعیت و زال خان برادرش روانهٔ کلات وازآنجا بسرامیرعلم‌خان خود را رسانیده بالشکر جرار حرب صعب اتفاق افتاد امیرعلمخان او را شکست داده او را با برادرش . . .

۱- پ: وزالخان‌راباچند ۲- اصل متسلط ۳-اصل : شادرپور- پ: شادرلو

Marfat.com

مقصود برگردانیدند. امیر علم‌خان لشکر را مأمور بیورش و درگرفتن [قلعهٔ] نیشابور جدّ و جهد بلیغ کار میفرمود. مردم قلعه هم تحصّن اختیار نموده بامر قلعه داری ومحافظت بروج قیام داشتند که خبر ورود احمد شاه درّانی با لشکر قیامت اثر به [مقام] جام ولنگر رسید. امیرعلم خان دست از محاصرهٔ قلعه نیشابور کشیده بفکررزم (احمد)شاه‌افتاد سان‌لشکر خود را دیده بیست وپنجهزار جوان‌جنگ دیده رزم‌آزموده نیزه دار خنجرگذار که هریک رستم زال را بنظر(در) نمی‌آوردند لشگر نویسان‌فرد آنرا بنظرخان عالیشان [1]رسانیدند. بعد ازملاحظهٔ فرد [پنج نفر سردار را با] پنجهزار سوار خونخوار مقدّمة الجیش لشکر مقرّر نموده بنای کوچ را بفردا گذاشت. امرای کرد و سرداران ایلات که همه از امیر عدیم‌النظیر آزرده خاطر ودر کمین فرصت و چنین وقتی را از خدامیخواستند بنارابرنفاق گذاشته بترك وفاق همداستان گردیدند. [وبکشیدن انتقام از امیر عالیمقام یکدل و یکجهت گشتند] چون ایذاء [2] و تعدی و نهب وقتل [وغارت] دربارهٔ عباد از سر لشکان عالم کون و فساد منافی خواهش آفریدگار ومحرّك سلسلهٔ غضب‌خداوند جبّار و باعث تخریب بنیاددولت‌پادشاهان وخوانین ذوی‌الاقتدار است بد سلوکی امیر عالیشأن با سرداران و ایلات خراسان سلسله جنبان‌دریای غضب خالق انس و جان گشته تدبیرسرداران باتقدیر موافقت کرده صبحگاهان که کوکبهٔ زرّین‌مهر خاوری‌در عرصهٔ جهان آغاز جلوه‌گری کرد امیر بی‌خبر از تقدیر ماهچهٔ لوای استقلال را بسمت جام [3] و لنگر در حرکت آورده با لشکر نفاق اثر روانه گردید. در بین راه سرداران نفاق پیشهٔ بی‌اندیشه عریك‌با جمعیّت خود باوطان خود برگشته امیر با قلیل جمعیّتی‌مانده چون روزخودرا سیاه و بخت را واژگون دید از اندیشهٔ تضرّر ا فراد خونخوار بی‌قرار گردیده خودرابقلعهٔ

۱- پ :عالیمکان ۲- اصل ابزاء

۳- اصل ، وجام

Marfat.com

تون که بسیار مستحکم و در تصرّف داشت رسانیده بونه وآغرق[1] وحرم را باامیر معصوم خان برادر خود در آنجا گذاشته دوستی دولیخان کرد شادللو[2] را سپر حفظ پنداشته با جمعیّت قلیلی که همراه داشت بنزد دولیخان موصوف رفته بجمع آوری قشون مشغول گردید. که بعد ازجمعیّت بمقاتلهٔ[3] احمد شاه بپردازد .سرداران اکراد از حقیقت مطّلع شده کس بنزد دولیخان فرستاده پیغام دادند که خونی ما را درنزد خود نگاهداشتن خلاف ضابطهٔ ایلیّت وخارج قاعدهٔ غیر تست اگر ایلیّت منظوراست بدون مکر وخدعه امیر را بنزد ما فرست[4] والاآمادهٔ جنگ باش .دولیخان موصوف چون تاب مقاومت ایلات را نداشت ونگاهداشتن امیر را در حوصلهٔ خود ندیداورا بسمت اسفراز[5] که مردم آنجا باو موافقت داشتند فرستاد. جماعت اکراد پی‌باین معنی برده فی‌الفور همگی سوارشده قلیل راهی‌باقی بود که امیر داخل اسفراز[5]شود که جماعت اکرادباو رسیده‌از چهار طرف سدّ راه گردیده بجدّ وجهد بسیار اورا گرفته مقیّد ومحبوس وبمشهد مقدّس بخدمت شاهرخشاه برند. حضرت‌شاهی چون او را بمنشأ[6] کوری خود میدانست اوّل او را کور کرده «وبعد» بجعفر خان کرد که‌امیر موصوف درایام اختیار او را کور کرده بود سپرد که بهر عقوبتی خواسته باشد او را بکشد. جعفرخان مذکور بعوض خون چشم خود اورا در زیر چوب بقصاص رسانید.

در بیان آمدن احمد شاه درّانی برسر نیشابور و محاصره نمودن قلعه وبی‌نیل مقصود برگشتن بهرات

از اینطرف چون احمد شاه درّانی‌اوضاع سلطنت وحکمرانی [ممالک ایرانرا] بمختل و امراء وسرکرد گانرا با یکدیگر درمقام نفاق دید باهفتاد هزار سوارجرّار خونخوار ازمقام جام ولنگر حرکت نموده‌باکوکبهٔ فرعونی وارد ارض[7] تون وقلعه

۱- پ : اغراق ۲- اصل : شادرپور - پ : شادرلو ۳- اصل : بمقابله
٤- پ : بفرست ٥- پ : اسقرار ٦- اصل : منشای ۷- اصل : عرض

Marfat.com

را محاصره نموده آن سرزمین را مخیّم سرادق جلال نمود. امیر معصوم خان رادر امیر علم خان با قلیل جمعیّتی که داشت بمحافظت قلعه پرداخته بانتظار کومک از طرف برادر های وهوی میکرد که خبر قتل برادرش رسیده گریبان بیطاقتی [1] را چاك زده از رسیدن کومک مأیوس وبسبب قلّت لشکر وعدم معاونان راغب صلح گردید. شاه درّانی او را خاطر جمع نموده بنزد خود طلب داشت. امیر موصوف بخدمت شاه درّانی آمده کلید قلعه را بنظر او رسانید. شاه موصوف اوّل بضبط اموال پرداخته بعد از استرداد نقود وجواهر وسایر اسباب یکطرف آن قلعه را که در متانت واستحکام ثانی اثنین سدّ اسکندر [2] بود خراب نمود و از آنجا در کمال خرّمی [3] و سرور بعزم تسخیر نیشابور با لشکر مغرور کوچیده وارد نیشابور و لشکر (را) بمحاصرهٔ قلعه مأمور نمود. جعفرخان بیات که در آن اوقات بموجب حکم شاهرخی بحکومت آن دیار مقرّر بود و در قلعه با دو هزار سوار می‌بود از در مدافعه برآمده فیمابین هر روز نائرهٔ قتال و جدال اشتعال داشت. وشاه درّانی لشکر را مأمور [4] بیورش کرد. از یورشهای پی در پی جمعی کثیر از لشکر افغان از برنا وپیر هدف گلوله وتیر گشته مطلقا کاری از پیش نبردند. و از توپهای جلو که همراه داشتند رخنه در اساس دیوار وبروج قلعه بهم نرسید [5] شاه افغان که سرمست بادهٔ غرور بود چند ضرب توپ جلو را حکم بشکستن کرده درعرصهٔ قلیل توپ بسیار بزرگ قلعه کوب استادان توپ ریزریخته وسوار برعرّاده و بسمت شمالی نیشابور که در [آنجا] ارگ واقع [6] است (توپ را بسته) وبضرب گلولهٔ توپ (قلعه کوب برج را) خراب نموده بازمین هموار وبرابر کرده ارادهٔ یورش نمود که جعفر خان با دلاوران محصور رخنه را از سنگ و گلوخ و قالی (و کلیم) بسته وخود در دم رخنه مانند سدّ اسکندر سدّ راه شدند. در آنوقت روز باخر رسیده [بود] یورش را موقوف بفردا نمودند. جعفرخان ومحصورین چون یک سمت قلعه را

۱- اصل: بیطاقطی ۲- پ: ثانی‌اثنی سد اسکندر ۳- اصل‌وپ : خورمی
٤- اصل - پ : معمور ٥- اصل : بهم رسید ٦- پ : واقعه

Marfat.com

صحرا و دشمن را خیره سر وبی‌پروا دیده‌بخیال یورش فردای‌افغانان تدبیری‌اندیشیده در دل شب جمیع‌اهل قلعه‌را از صغیر و کبیر بکندن وحفر چاه درمیان خندق‌مأمور و هرپنج نفر یک چاه برذمهٔ خود گرفتند که پیش از صبح باتمام رسانند. چنانچه پیش از دمیدن [۱] صبح (صادق) یکصد وهفتاد وهشت چاه باتمام رسیده وسرچاهها را بخس وخاشاك پوشیده همگی برسررخنه وبروج‌رفته مستعدّ ومهیای قتال گشتند

[مثنوی]

چو روز دگر مهرهٔ آتشین — برآمد ز حلقوم توب زمین
شرارش همه کوه وهامون گرفت — شعاعش‌زمین تا بگردون[۲] گرفت

در سرزدن آفتاب عالمتاب لشکر افغان مانندمور و ملخ اطراف قلعه را گرفته توب قلعه کوبی را برخنه بسته بضرب گلوله رخنه را هموار نموده بیکبار یورش آوردند ومحصورین با تیغهای آخته سررخنه وبروج را گرفته و تفنگچیان بروج داد مردی وسردانگی داده از لشکر دیو صورت [شیطان سیرت] افغان زیاده از دو هزار کس‌را هدف [۳] گلولهٔ صاعقه بار نموده لشکر افغان خیرگی را از حدّ گذرانیده‌خود را بخندق رسانیده جمعی کثیر در چاهها سرنگون رنج و عنا گردیده در سر رخنه با محصورین جنگ درگرفت. دلاوران غضنفرشان بامیدواری‌ومعاونت خالق انس وجان تیغهای فولاد سیاه جوهر خراسانی را میل چشم افغان ساخته سرو تارك پرجوش و سینهٔ باخروش آنها را بضرب بازوی دلاوری برهم خراشیده بخلعت یاقوتی[یسفك‌الدماء] سر و بر ایشان را رنگین و بریختن خون آن جماعت خود را تسکین کرده رخنه را از دست ندادند تا بوقت عصر طرفین داد مردی داده جماعت افغان غلبه کرده برج نزدیک رخنه را بتصرف آورده علم استیلا بربرج افراشته نقارهٔ بشارت بنوازش درآوردند . احمد شاه ازگرفتن برج بشعف آمده زنبورکچیانرا با دو صد نفرشتران

۱- اصل : رسیدن ۲- اصل : را نگر چون ۳- پ : صرف

Marfat.com

زنبورك بکومک فرستاده که رخنه را از دست دلاوران گرفته بقلعه داخل شوند. زنبورکچیان شترانرا خوابانیده بشلیک زنبورك چند کس ازدلاوران محصور که در سر رخنه‌بودند بدرجهٔ شهادت رسانیدند. وبجعفرخان‌حاکم ایشان نیز گلولهٔ زنبورك رسیده از پای درآمد وقطراتی‌از خون‌او درآن وقت که گلوله باو رسید [۱] برسر و روی عباس قلیخان ولد حسن خان بیات که درآن ایّام هیجده سال از مرحلهٔ زندگانی طیّ کرده و در آن وقت بفریضهٔ عصر قیام داشت پاشید. خان جلادت نشان از کشته شدن جعفرخان وچیرگی [۲] لشکر افغان استقلال [را] از دست نداده فریضه را باتمام رسانیده بجائی که جعفر خان قیام داشت در آنجا استاده دلاوران رستم نشانرا بریختن خون‌افغان تحریک وتحریص کرده بیست کس از بهادران که درسر رخنه بودند [۳] برای گرفتن برجی که جماعت‌افغان‌بتصرّف درآورده بودند مأمورنمود. بهادران حسب‌الامر خان نصرت قرین دامن یلی بر کمر پردلی استوار کرده‌باشمشیر های برهنه مانند برق لامع خود را بر فراز برج رسانیده از آن جوانان تانه کس [۴] بضرب گلولهٔ‌افغان از پای‌درآمده جان بجان‌آفرین‌سپردند و یازده کس که ازسپرداری حفظ الهی برسر برج رسیدند [۵] با افغانان برج مقابل شده چند نفر را غرق خون و علمدار را با بقیّه افغانان از برج سرنگون[و] بخندق ریخته برج را از وجود افاغنه خالی و بتصرّف خود در آوردند. از ملاحظهٔ تهوّر وشجاعت و جلادت دلاوران شوکت افغان برهم شکسته در سررخنه هم جمعی کثیر از آن طایفه طعمهٔ شمشیر آبدار[گشته] پای قرار ابدالیان ازجا بدر رفته بی‌ثبات وبفکررسیدن سپاه [سیه] فام شام گروفرّی میکردند تا آنکه آفتاب عالمتاب سربچاه [سار] مغرب کشیده در پردهٔ حجاب مستور گردید. آن جماعت[بی‌عاقبت] با اینهمه جمعیّت و اسباب [سوای

۱-پ: دروقت‌رسیدن گلوله‌باو ۲-پ: وخیرگی ۳-اصل: از بهادران‌رخنه را

٤- پ: رسانیده نه کس از آن جوانان ٥- اصل: بر سر بروج

Marfat.com

خذلان [1] و روسیاهی روز] طرفی نبسته سفاد کریمهٔ **کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله** بوضوح پیوسته خایب وخاسر زخمی‌و نالان کشتگان خود را گذاشته بی‌نیل مقصود با خاطرپریشان در کمال خذلان [1] برگشتندو ازخوف تعاقب وشبیخون دلاوران (قلعه) کوچیده چهار فرسخ ازقلعهٔ نیشابورفاصله (از) شهر کهنه مقام‌نمودند (محصورین بعد از بر گشتن لشکر ابدالی از قلعه برآمده یراق و سلاح مقتولین را بتصرّف خود در آورده‌نیمه‌جانی‌را که از لشکرافغان در میان خندق وبیرون دیدند بقتل رسانیده داخل قلعه گردیدند) و چون (لشکر افغان) بستگان خود را بحساب درآوردندآنچه درسر رخنه بقتل‌رسیده وجمعی که در چاه خندق بغرقاب نیستی‌افتاده ومقتولان یورش که از گلولهٔ تفنگچیان‌بروج بسرای عدم‌شتافته بودند قریب دوازده هزار بقلم آمد . احمد شاه وافغانان‌بماتم [2] مقتولان الف داغها برسینه کشیده بعداز خاطر جمعی از تعاقب نمودن بهادران قلعه شخصی را بنزد عباسقلیخان حاکم‌قلعهٔ نیشابور فرستاده درخواست برداشتن نعش مقتولین که در خندق ومیدان افتاده بود نمودند . خان جلادت‌نشان درخواست‌ایشانرا بعز [3] انجاح مقرون وببردن‌مقتولان امر نمود .جماعت مذکور در آنروز بقدر مقدور نعش مقتولین را برده بخاك سپرده‌و توب‌های بزرگ را شکسته حمل شتران نموده و از آنجا کوچیده روانهٔ سمت هرات گردیدند .در ورودبدارالسلطنهٔ هرات (احمد شاه) بفکرجمع‌آوری قشون‌افتاده‌جمعیّتی ازنو فراهم آورده در همان سال بسند و بلوچستان رفته برآنها ظفر یافته آنجاها را بتصرّف خود درآورده شوکت واقتدار اوزیاده از پیشتر گردید .مجدداً بعزم تسخیر خراسان وکینه جوئی دلاوران آندیار با لشکر خونخوار بعد از نوروز فیروز عطف عنان کرده‌رهگرای خراسان گردید .در ورود ببلوك‌جام‌ولنگر رعایای آنجا راباطاعت درآورده کوچ بر کوچ وارد سرزمین اقدس وبمحاصرهٔ مشهد مقدّس لشکریانرا مأمور نمود . شاهرخشاه بسبب قلّت اعوان وکثرت فوج افغان از مقابلهٔ آن بحر بیکران

۱- اصل : خزلان ۲- اصل : تمام ۳- اصل : بعجز

Marfat.com

عاجز [گردیده] وتحصّن اختیارنموده بسدّ دروازه‌ها ومحافظت‌بروج امر فرمود .شاه درّانی‌چون‌تسخیر قلعهٔ مشهد را درحوصلهٔ[۳] امکان ندیده‌تسلّط خود را بارض‌فیض بنیان امر محال تصوّر نمود[از راه‌دخل‌دوستی که لازمه وجبلّی ذات افغانی‌است] تمهیدی بخاطر او رسیده بحضرت شاهرخ شاه پیغام نمود که مرا شوق عتبه بوسی سلطان الاولیا سیدالاتقیا امام ثامن علی‌بن موسی‌الرّضا علیه‌التحیّه‌والثناء دامن گیر شده کشان کشان تابا ینجاآورده‌والحال بسبب‌شوروشرّ طرفین که‌بی‌موقع اتّفاق‌افتاده از این فیض کبری محروم واز [ملاقات] جناب شاهی مأیوس است اگر از لطف حضرت شاهی باین عطیّه عظمی برسد باعث استحکام دوستی ورفع[۱] ضرر از بندگان جناب ایزدی خواهد بود . حضرت شاهرخی نظر به‌بی سرانجامی[۲] وعدم استطاعت قلعه داری مصلحت وقت را در ملاقات دیده جوابداد که دراینصورت که مرکوز خاطر (آن شاه والاجاه) زیارت امام انام است اوّل مارا ملاقات آن زبدهٔ آفاق ضرور ولازم است بعد ملاقات بشرف‌عتبه بوسی درگاه سلاطین سجد گاه[۳] فائض شدن اولی وانسب است . روز دیگر حضرت شاهی با چند[۴] نفر از غلامان دولتخواه بعزم ملاقات شاه افغان از مشهد مقدّس برآمده داخل لشکر وخبر آمدن او بشاه درّانی رسیده‌تادر بارگاه باستقبال حضرت شاه شتافته مصافحه بعمل آمده هردو در یک‌مسند بایکدیگر نشسته پیمان را بایمان مؤکد ساخته روز دیگر باتّفاق‌سوار شده داخل مشهد مقدس گردیدند . احمد شاه جبهه سای قبلهٔ درگاه‌آسمان جاه گردیده‌سرافتخار باوج سما رسانیده . ازآنجا بدولت سرای سلطنت آمده باشاهرخشاه دوستانه متکلّم گردیده گفت که چون امرای خراسان باحضرت شاهی نمک بحرامی کرده وسلطنت را خوار[۵] ومرتبهٔ اطاعت وفرمانفرمائی[۶] را بی‌مقدار وهریک بهیانه‌ای بدیارخود رفته وسلطنت‌رابی‌رونق گذاشته‌اند .نورمحمدخان افغان رابرای نظام امورات وتنبیه‌سرکشان

۱- پ ، دفع ۲- پ : بربی سرانجامی ۳ ظ : درگاهی که سجدگاه سلاطین میباشد ٤ - اصل : باحضرت شاه‌چند ٥ - اصل ، خار
٦- پ : وفرمانروائی

Marfat.com

سرحدات خراسان بنیابت سلطنت مقرّر فرمایند که درخدمتگذاری وجانفشانی حاضر ودردولت خواهی قاصرنخواهد بود. حضرت شاهی قبول این معنی کرده نورمحمدخان موصوف را بنیابت مقرّروخود بالشگرجرّار بعزم کینه‌جوئی وتسخیر نیشابوررروانه گردید.

دربیان رفتن شاه افغان برسرنیشابور وتسخیر [آن] ارض فرحت بنیان وصادرات آن ایام[1]

چون درسنهٔ ماضیه که امیر علم خان نیشابور را محاصره نموده بود زراعات آن دیار را پایمال سمّ ستوران لشکر واز جنس غلّه چیزی عاید صاحبان زراعت نگردیده وبعد از محاصرهٔ امیر علم خان که شاه درّانی آنجا را مدّتی درمحاصره داشت ودر روز یورش مغلوب گردیده بهرات عطف عنان نموده بدستور زراعات و محصولات نزدیک آن بلاد را درّایام محاصره‌چرا گاه دواب لشکر [کینه خواه] افغان وبلاد دور را بقدرضرورت بمصرف سیورسات غازیان رسانیده زیادتی را پایمال حوادث گردانیده [بود ساکنان آن دیار را فرصت زراعت نشده که شاه درّانی باز بالشکر خونخوار رسیده قلعه را محاصره واز چهار طرف راهها را براهل قلعه‌مسدود نمود] (از این جهت) چون در قلعهٔ نیشابور آذوقه کمیاب ودر محاصره‌حال‌ساکنان آنجا غریق لجهٔ اضطراب گردیده عباسقلیخان صاحب اختیار (آنجا که) مردمانرا بی‌استقلال دید [مصلحت وقت را در صلح واطاعت دیده] بوساطت شاه‌قلیخان وزیر بتسلیم کردن قلعه راضی گردید. مشروط «براینکه» هرگاه شاه درّانی بقید قسم جان ومال اهل قلعه راچشم پوشی نموده ببخشد وبکینهٔ دیرینه انتقام‌نکشد(همگی مطیع ومنقاد خواهیم شد). وزیر مذکور بشاه‌مغرور این مراتب رافهمانیده‌درخواست عباسقلی‌خان را مستدعی گشت. شاه افغان نظر بصدمات سال پیش استدعای وزیر را مقرون بانجاح داشته (گفت) که‌ازسر خون وقتل ایشان‌درگذشتم[باید]مردمان قلعه ازاناث وذکور در مسجد جامع جمع شده‌هیچ چیز از مال[2] واجناس[وزرّینه] همراه نبرند.(و) درظهور خلاف امر مسطور اگر همه یک سوزن باشد خود راقتیل سیوف غازیان غیوردانند. [وعباسقلیخان را با متعلقان مأمور بماندن رباط و سایر

۱- اصل: ارض پرسرور وصدور آن ایام ۲- اصل: جزمال

Marfat.com

متوطنین] از رعایا وبرایا که بندگان حضرت (رب) العالمین بودند بتخلیهٔ آن شهر ودر رفتن مسجد جامع بآه و ناله همقرین ساخته اموال و اسباب و دواب و زراین[1] نامحصور بحیطهٔ ضبط در آورده بتخریب شهر وبروج فرمان داده‌در قلیل آیاسی‌چنان آتش ظلم وعدوان افروخته گشت که بنیاد آن مکان فرحت بنیان باب رسیده معهذا اطفای [نایرهٔ] حرارت شاه‌درّانی [هنوز] نشده‌سوای‌مسجد جامع جای‌آباد نگذاشتند. وزمین شهر را تمام از بیل و کلنگ کنده زراین[1] ودفاین مدفونه آن بیچارگان رادر هرجا بود برآورده متصرّف وزمین را آب انداخته‌بجهت برآمدن [خصیل] هیجده روز را مقام کرده ضعفاء وعجزهٔ بسیاری را مقتول و اطفال و نساء ایشان را اسیر صاعقه سرپنجهٔ تدبیر افاغنه[2] نموده آتشی در آن نواحی وسرزمین [افروخت] که نائرهٔ‌آن تابچرخ اثیر[3] رسید.

دربیان تسلط شاه درّانی بشهر سبزوار وقتل و غارت آن مکان بسیف افاغنه ستم شعار

واز آنجا علم استقلال احمد شاه[4] بسمت سبزوار در حرکت آورده تا ورود بآن مکان شرافت بنیان عنان توسن بیداد را جائی نکشید چون اهالی آنجا اکثرسادات وجمعی زهّاد وعبّاد وبرخی صلحاء واتقیاء وباقی‌رعایا که همگی از امر جدال‌وقتال ناشی وعاری‌بودند. شاه‌انجم سپاه[5] تیغ [ظلم و] بیداد را آخته‌خلق بسیاری‌ازسادات عظام وعلماء و صلحاء اتقیای ذوی‌العزّ والاحترام را شربت شهادت‌چشانیده‌ازنهب وقتل وغارت [وجور وستم که عادت آن جماعت بی‌عاقبت است] بریزش آب‌شمشیر نیزدرقتل بندگان خداوندعزیز داری کردند که‌طوفان‌نوح علیه‌السلام بگردش نمی‌رسید. ازارتکاب وصدور این امورات عظیم‌وقتل سادات وعلمای‌واجب‌التکریم باد نخوت

۱- جمع زرّینه برزراین درست بنظر نمیاید ۲- دراصل افزوده : کلبا کبیرا
۳- اصل : اسیر ٤- اصل، علم‌ضلالت‌شیم ظلم‌توام را ٥- اصل:جورپناه

Marfat.com

وغرور (زیاده) درکاخ دماغ آن شاه [کینه خواه] جای گیر ومستقیم گردیده بفکر تسخیر طبرستان که عبارت از دارالمرز مازندان استافتاد .واز این غافل که باشیران بیشهٔ شجاعت ونامداری بروباه بازی شغالان دشت هیجا سرپنجه زدن و باهزبران عرصهٔ تهوّر وجلادت بعنف‌عف‌سگان هرزه سرس‌دست یازی کردن‌خیال‌خام‌پختن‌است

سعدی[1]

هرکه با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین[2] خود را رنجه کرد

شاه پسند خان افغان که سپهسالار لشگر خونخوار بود بتسخیر طبرستان از خدمت شاه درّانی رخصت شده وبا سی هزار سوار جرّاری که گزین افغان بودند روانهٔ طبرستان گردیدند[3] .

دربیان فرستادن شاه‌درّانی‌لشکربتسخیرمازندران‌ومغلوب‌گشتن‌ازتأیید قادرمنّان ازحملات دلاوران نصرت نشان طبرستان

درآن ایّام محمد حسنخان ولد فتحعلی‌خان قاجارکه احوال اوبیشتر رقم‌زدهٔ کلک گهربار گردیده در استراباد فرمانفرما ودر دارالمرزبانفراده مختار بود .بمجرّد استماع[4] آمدن شاه پسند خان افغان عیسی خان کرد وحسنخان لنگ قاجار رابادو- هزارسوار جرّار باستقبال لشکرافغان[5] بایلغار فرستاد پیش‌تازان نصرت نشان(که سیصد سوار بودند) در دشت سزینان گردسم ستوران را میل چشم آن گروه[6] کرده بطور قزاقی که لازمهٔ معرکه آرائی فرقهٔ قاجار) است [بی درنگ] باسی‌هزارسوار [تیره روز] طرح جنگ ریخته بضرب تیرهای دلدوز وطعن سنانهای جگر سوزتاورود سرداران و لشکر فیروز پای ثبات و قرارافشرده [و] خصم قوی بنیاد را بروز خود

۱- پ : بیت ۲- پ : مسکین ۳- پ : شاه مذکور از روی غرور شاه پسندخان افغان که یکی از معتمدان بود باهزارسوار جرّار برای تسخیرمازندران فرستاد ٤- پ : سماع ٥- دراصل افزوده: بدکردار ٦- دراصل‌افزوده، کج بنیان

Marfat.com

نشانیدند. بعد از رسیدن حسن خان وعیسی خان صفوف قتال وجدال از طرفین آراسته گشته سرکردگان (نامدار) قاجار سواران خود را در یمین و یسار بمقابلهٔ لشکر جرّار[1] واداشته وسعدودی از دلاوران غضنفر فرو بهادران اژدر در[2] راچرخچی مقرّر[3] وخود مانند بدر فی وسط النهار باسیصد سوار در قلب لشکر قرار گرفتند. شاه پسند خان سردار افاغنه از قلّت خصم قوی پنجه[4] وکثرت اعوان خود بخود بالیده بی اندیشه از راه غرور ششهزار سوار برداشته از یکطرف جلوریز خود را بر میمنه زده دلاوران ایران[5] باوجود قلّت داد مردی ومردانگی می‌دادند. سردار مذکور[6] باقی لشگر را کمس فرستاده باسب اندازی میسره امر وتحریص نمود. آن جماعت [کم فرصت] بیکبار همگی از جای درآمده جلوریز بر میسره تاخت آوردند از کثرت وغلبهٔ خصم دلاوران بیکجا قرار نگرفته متفرّق گشتند. لشگر افغان توسن جلادت را بتعاقب دلاوران مهمیز زده بجست وخیز درآوردند. حسن خان وعیسی خان را از مشاهدهٔ این حال تاب نمانده نظر بکثرت اعدا وقلّت خود نکرده مانند شعلهٔ سوزان | دست جلادت از آستین شجاعت برآورده باسیصد سوار رستم نژاد | خود را برقلب لشکر افغان[7] زده بضرب سیف آتشبار دمار از نهاد آن فرقهٔ غدّار[8] برآورده جمعی را طعمهٔ شمشیر آبدار و برخی را بقید کمند اسار گرفتار[9] ساخته باستمداد جنود غیبی ولطیفهٔ لاریبی وسعی وتردّد نمایان دلاوران ظفر توامان نسیم فتح برپرچم علم آن دوسردار ذیشان وزیده برلشکر افغان ظفر یافته از ضرب دست یلان پای ثبات وقرار ابدالیان از جای بدر رفته بی اختیار فرار برقرار اختیار نمودند. مانند | خیل | زاغ | نانهم

۱- اصل : بمقابلهٔ خصم قبیح اطوار ۲ پ : اژدها در

۳- اصل : چرخچی ساخته مقرّر ٤ پ : فوج قاجار

٥- پ : قاجار ٦ اصل : تبه روزگار افغان ۷ اصل : آن سیاه شقاوت بنیاد

۸- پ ، جرّار ۹ - اصل : گرفته

Marfat.com

جراد منتشر متفرّق وتوسن گریزرا بسمت‌لشکر احمدشاه که‌در سبزوار بودمهمیززده [مانندروباه‌خانه گم کرده] ازپیش بدررفتند. متهوّران‌شجاعت‌پیشهٔ(قاجاریه)تاچهار فرسخ تعاقب نموده‌سر واختر مه‌بیشمار و کسیب[1] بسیار از آن لشکر [تبه روزگار] دلاوران ظفر شعار گرفته بمکان خود معاودت نموده حقیقت رویداد را بعرض محمد حسن[2] خان‌رسانیده منتظر حکم مجدّدی‌بودند. بقیةالسیف‌لشکر شکست‌خوردهٔافغان باشاه پسند خان خود را بنزد احمد شاه رسانیده تهوّر وجلادت وخیرگی خصم را بذروهٔ[3] عرض رسانیدند.شاه‌درّانی بتوّهم تعاقب نمودن محمد حسنخان (بعد ازاین فتح نمایان) مضطرب گردیده از سبزوار کوچیده روانهٔ هرات گردیده در ورود شهر هرات عباسقلی خان را طلبیده میخواست‌بقتل برساند. شاه قلیخان وزیر در صدد منع برآمده درظاهر قتل او را موقوف نموده بخوردن قهوه‌ای او را مسموم‌نمود. چون حیات او باقی‌و در اجل او تاخیر بود حافظ حقیقی او را نگاهداشته ضرری‌باونرسید. خان مسطور دریافت این مراتب کرده خودرا علیلٌ بقلم داده برادر خودرابوساطت وزیر در نزد شاه‌درّانی گذاشته استدعاء ترّخص[4] بمشهد مقدّس نمود. بعد ازورود بارض اقدس چند روز توّقف نموده نیم شبی از مشهد برآمده خود رابارض نیشابور رسانیده بجمع‌آوری مردمان نزدیک و دور وتعمیر آن بلده پرداخته بدستورسابق رایت شوکت و اقتدار افراشت. شاه درّانی از هرات حرکت کرده[5] روانهٔ قندهار و در ورود بآن مکان بتهیّه وسامان لشکرپرداخته از ایلات واحشامات[6] دورونزدیک ایلجاری[7] وچریک طلبیده‌بعد از خود سازی(مجددا بسبب سرکشی اهل‌بلوچستان ونصیرخان حاکم آن بلاد بسمت بلوچستان رایت اقتدار[8] برافراشته امکنه و بلاد

۱- پ : رکیب ۲- اصل و پ : حسین ۳- اصل : بزروهٔ

٤- پ : مرخص ٥- پ : نموده ٦- کذا ۷- پ : اینجاری

۸- اصل : علم خذلان‌شیم

Marfat.com

آنجا را عنفاً بتصرّف درآورده از آنجا علم استقلال[۱] بطرف سند جلوه داده لشکر را بتاخت وتاز و نهب وغارت امر نمود. وغلام شاه صاحب اختیار آن ملک که اهالی آن ولایت او را پیر و مرشد و پادشاه خود میدانستند از باب استیمان درآمده زر معتدّ بهی داخل خزانهٔ آن شاه ذی جاه کرده شرّ او را از (خودو) بلاد واسکنهٔ متعلقهٔ خود[۲] رفع نموده شاه مذکور از آنجا عطف عنان بسوی[۳] ملتان و دیزجات[۴] و بنگشات نمود (بعد از اطاعت اهالی آن ملک) خزانهٔ معقولی بدست آورده اقتدار کلّی بهمرسانیده سان لشکر را دیده قریب بهشتاد هزار سوار وپیاده بمعرض حساب درآمد. از آنجا کوچ بر کوچ وارد غزنین وبعزم تسخیر هندوستان رهگرای کابل گردید. بعد از جنگ و جدال و تسلّط بآن ولایت (وناصر خان حاکم وصوبه دار آن مملکت) روانهٔ جلال آباد واز آنجا به پیشاور واتک ولاهور آمده آن سرزمین را بقیام خیام رنگین تزیین داده برفتن دهلی که بشاه‌جهان آباد مشهوراست مصمم گشت.

[دربیان] رفتن شاه درّانی بسمت دهلی و شکست خوردن او وبی‌نیل مقصود برگشتن

شاه درّانی بامحمد تقی‌خان شیرازی وسایر سرکردگان افغان لنگاش ومشورت کرده از لاهور (بالشکر نامحصور) [بفرّ فرعونی] بعزم تسخیر ممالک هند بسمت سهرند روانه گردید. ودر آن اوان میمونشان فرمانفرمای ممالک محروسهٔ هندوستان پادشاه جمجاه انجم سپاه محمد شاه غازی که از سلسلهٔ علیهٔ تیموریّه است در دارالخلافهٔ دهلی زینت بخش اورنگ سلطنت و جهان بانی بود که خبر حرکت احمد شاه درّانی ولشکر افغان بذروهٔ عرض اعلیان جاه وجلال خلافت رسید. چون

۱- اصل : رایت اقتدار ۲- اصل : از بلاد خود وامکنهٔ متعلقه

۳- پ : بجانب ٤- اصل : ودیرجان

Marfat.com

حضرت خلافت پناهی بسبب ناخوشی مزاج حسب‌التجویز حکمای حاذق بخوردن دوا اشتغال داشت. امرای قوی بنیان و خوانین عظیم‌الشان وسرداران جلادت نشان که در ظلّ لوای آسمان سای ابدبنیان بودند بحضور طلبیده بزبان الهام بیان تدبیر دفع اشرار افغان را کرّة بعد اخری از هریک پرسید. نوّاب وزیرالممالک قمرالدین خان تورانی ونوّاب ابوالمنصورخان (مشهور به) صفدرجنگ ایرانی همشیره زادهٔ سعادتخان مشهور ببرهان الملک که درآنوقت به [منصب] میرآتشی که عبارت از توبچی باشی است مقرّر بود. وخوانین و امرا و منصب داران و سرکردگان دیگر که بعزم آستان بوسی رسیده بودند بعضی که ضرب دست دلاوران وتهوّر وجلادت یلان ایرانی را دیده وشنیده ومیدانستند وبسبب ناخوشی مزاج پادشاه که از رفتن این سفر متعذّر و مقابل شدن سپاه آرام‌طلب هندوستان بدون وجود پادشاه ثریامکان باجماعت افغان حکم بستن (راه) سیلاب بخس وخاشاك دارد. جواب را برأی ثابت وصایب پادشاه گذاشته مهر سکوت برلب نهاده خاموش ماندند. خوانین دیگر که همیشه بتوسن غرور سوار وبرق شمشیر جانسوز شیرشکاران نامداران ایرانی را در روز مصاف ندیده بودند فتح را بکثرت لشکر وشکست را قلّت عسکر تصوّر نموده متهورانه[1] یکی از خوانین (هندوستان) پاپیش گذاشته بعرض رسانید که احمدابدالی درکدام شمار وقطار میباشد که جهان‌پناه در باب دفع او این همه تکرار میفرمایند. بهریک از غلامان و فدویان (جان) نثار ارشاد و حکم فرمایند رفته لشکر او را مقتول و احمد را دست و پا بسته و پالهنک بگردن انداخته کشان کشان بدرگاه آسمان جاه حاضر خواهد ساخت. نظر باین گفتگو امرای دیگر هم هریک سخنی گفتند. حضرت خلافت پناهی شاهزاده والاگهر را [که] احمد شاه [نام داشت] باین سفر مأمور و وزیرالممالک که قریب سی هزار سوار از تورانی و هندوستانی

۱- اصل: تهورانه

Marfat.com

وکابلی درتحت اختیار داشت‌ونوّاب (صفدر جنگ) ابوالمنصور خان که ده‌دوازده هزارسوار از دلاوران ایرانی وبیست و پنجهزارسوار هندوستانی و سایر فرقه ملازم و همراه او بود[ند] (وسرداران دیگرکه هر یک صاحب ده هزارو پانزده هزار بودند) باراجهٔ ایسری سنگ هندوی راجپوت که مالک پنجاه هزارسوار راجپواتیه وصاحب شمشیرتر از جمیع فرقهٔ سپاه هندوستان بود [و] سرداران مسلمان و هندو که ذکر همه بطول می‌انجامد همه را بجنگ شاه درّانی باجمعیّت خود مأمور و شاهزاده را بسید صلابتخان ابرانی که ازامرای‌معتبر ونسبت خویشی بپادشاه داشت سپرده مرخص فرمود. خوانین‌عظیم‌الشأن‌ازپادشاه دارا نشان رخصت یافته‌دررکاب شاهزاده سکندرشأن با زیاده بردوصدهزار سوار ودوهزار ضرب توپ دوردم‌بکوکبهٔ دارا وجمّ ازشهر دهلی برآمده رایات‌نصرت توام را بسمت سهرند جلوه‌گرگردانیده با خدم و حشم ره‌نورد مقصد گردیدند. قمرالدین خان وزیرالممالک خزانه و حرم واسباب‌زیادتی را بایکنفر ازخواجه‌های‌معتبر خود بسهرند فرستاد که درقلعهٔ سهرند بوده ازضرر محفوظ باشند. وخواجهٔ مذکور را باهزار سوار وپیاده بپاسبانی‌وحفاظت امر نمود. شاه درّانی ازروزحرکت ازلاهور بجمیع سرداران‌خودقدغن[1] نموده بود که هرکس ازمردم هندی[2] را درلشکر یا درصحرا ببینند او رابقتل برسانند[3] که خبر لشکر افغان بمردمان هندوستان نرسدچنانچه[4] هرکارهای وزیر وخوانین که‌برای تحقیق‌خبرمی‌آمدند بقتل رسیده کسی‌برنمی‌گشت. نوّاب‌ابوالمنصورخان‌دریافت این مراتب کرده‌ده‌نفرسوار از[5] جوانان ایرانی (را) طلبیده‌برفتن‌سهرند[6] مأمور وبخواجه‌ای که مستحفظ خزانه وحرم قمرالدین خان‌بود نوشته فرستاد که اگر ازآمدن احمدشاه ولشکر افغان بآنجا خبر رسیده باشد اطلاع دهد. وفوج پادشاهی لوچیده از راه

۱- اصل : قدغا ۲- پ : هندوستانی ۳- پ : رسانید ٤- ظ: چنانکه
٥- اصل : که‌از ٦- اصل: بسهرندرفتن

Marfat.com

مجهی واره[1] روانه وبیک منزلی سهرند وارد وآن سرزمین مضرب خیام فلک احتشام گردید. فرستادگان نوّاب ابوالمنصورخان که بجهت خبر رفته بودند بسهرند رسیده قلعه رامحفوظ وخواجه [گماشتهٔ] قمرالدین خان را بحفاظت وحراست مستعدّ دیده نوشته را باو داده زبانی هم مستفسر احوال گشتند. بعدازاطلاع بر مضمون خواجهٔ مذکور عریضه‌ای متضمن اینکه تاحال ازآمدن ابدالی هیچ خبری نرسیده است هروقت خبر برسد بعرض میرساند نوشته بفرستادگان تسلیم نموده وخود با مردمان دربروج قلعه بخدمت مأموره پرداخت. فرستادگان شب ازقلعه برآمده دربیرون حصاربانتظار صبح بفاصلهٔ یک گروه ماندند. در بیرون آمدن آفتاب صدای زنبورك بگوش ایشان رسیده متفحّص شده قراولان لشکر ابدالی را بنظر درآوردند که مانند شیر گرسنه که جویای شکار باشد بهرطرف تک‌وپوی نمودند. لمحه‌ای درآنجا توقّف نمودند که حقیقت را خوب دریافته روانهٔ مقصد گردند که رایات جاه وجلال افغانی نمودار وپیش روی سواری[2] احمد شاه درّانی وزنبورکچیان زحل نشان سوار اشتران وشلیک کنان بدأب وقانون شاهان درکمال جبروت[3] وشان تانزدیک بسهرند[4] آمده فوجی رابیورش قلعه مأمور نمود[5]. دلاوران ابوالمنصور خانی خود رابگوشه‌ای کشیده ملاحظه میکردند که فوج مأمور یورش بیکبار تکاور انگیز گشته خود را بدراوزهٔ قلعه رسانیده دروازه را بزور بازوی دلاوری شکسته داخل قلعه و بروج را بتصرّف آورده بنهب وغارت اهل قلعه دست تعدّی گشوده خزانه و حرم وسرانجام[6] قمرالدین خان را متصرّف شده وخانهای کاهی رعایا را ازاندرون وبیرون آتش زده جمعی ازسردمان قتیل سیف وسنان وبسیاری ازنسوان بقیداسارد رآمده بسته کمند فتراك دلاوران افغان گردیدند.

فرستادگان ابوالمنصور خان بعداز وقوع این مقدّمه برگشته حقیقت را آنچه دیده

۱- پ : ماچهیواره ۲- ظ : سواران ۳- پ : جرئت

٤- اصل : تایك گروهی سهرند ٥- پ : ساخت ٦- اصل: وسردار

Marfat.com

بودند بعرض رسانیدند. نوّاب ابوالمنصورخان از استماع تسلطّ افغان برقلعهٔسهرند وقتل وغارت وبتصرّف آوردن خزانه وحرم نوّاب قمرالدین خان بسیار ناخوش شده آورندگان[خبر رابنزد قمرالدین خانفرستاد که‌آنچه‌دیده‌اند ظاهرسازندفرستادگان] آنچه دیده بودند بعرض وزیرالممالک رسانیدند. وزیرالممالک ازشنیدن این مقال رو (را) بر هم کشیده گفت این سخنان کذب محض است هنوز آمدن ابدالی بتحقیق نپیوسته است. نوّاب ابوالمنصورخان چرا اینقدر بی‌استقلال گردیده است که‌چنین سخنان[1] دروغ را باور می‌نماید هر کاره‌های ما زیاده بر[2] صد نفر برای تحقیق آمدن [ابدالی] رفته‌اند تا حال یکنفر ازآنها برنگشته و اگرحرکت او اصلی میداشت هر کاره‌ها بتواتر خبر میرسانیدند. نوّاب ابوالمنصور خان از استماع این مزخرفات[3] برهم شده پیغام داد که نوّاب وزیرالممالک که منتظر خبرهای دروغ هر کاره ها می‌باشند وخبر راست واقعی را حمل بر کذب میفرمایند معلوم میشود که حقیقت اسبان تازی نژاد هامون نورد وجلادت دلاوران شیرافکن ایرانی ازخاطرشریف محو شده است اگر چه ندیده‌اند گویا شنیده‌اند[4] ازاینجا تا سهرند ده‌دوازده کوس بیش نیست تحقیق فرمودن‌چنین دروغی لازم است. نوّاب وزیر چند نفر هرکاره رابرای رسانیدن خبر باستعجال روانهٔ سهرند نمود. احمد شاه درّانی بعداز قتل وغارت قلعهٔ سهرند بونه وآغرق[5] خود را بحصار شالامار با سنگین بار لشکر فرستاده و چهارهزار سوار برای محافظت درآنجا مقرّر وخودازراه لودیانه بسمت شاهجهان‌آباد ده‌شارع عام است بدأب و قانون شاهانه روانه گردید. و فوج پادشاهی وسرداران از راه مچهی‌واره[6] آمده با یکدیگر اتفاق ملاقات نشد. فرستادهٔ نوّاب وزیرالممالک که

۱- اصل: که‌سخنان این‌چنین ۲- پ: از ۳- پ، خبر مز خرفات

٤- اصل، اگرچه دیده‌اند گویا نشنیده‌اند ٥- پ: اغراق ٦- پ: ماچهی‌واره

Marfat.com

بجهت تحقیق خبر بسهرند رفته بود برگردیده حقیقت قتل وغارت وسایر مراتب را که دیده و شنیده بود با خبر رفتن شاه درّانی بسمت شاهجهان آباد عرض نمود. همگی سرداران و امرا و لشکریان هندوستان از رفتن افغان بدهلی مضطرب و بی‌استقلال شده نزدیک بود که بدون جنگ وجدال متفرّق شوند. نوّاب ابوالمنصور خان سرداران لشکر هندوستان را دل‌آسانموده با نوّاب وزیرالممالک مشورت‌ورفتن بسمت دهلی بتعاقب شاه درّانی را بصلاح اقرب دانسته از همان مکان امرا و لشکریان را مأمور بکوچ والویهٔ شیر پیکر وآسمان سای را ازعقب شاه‌افغان‌شقه گشا وبجانب‌شاهجهان‌آباد مرحله‌پیما گردیدند. شاه‌درّانی هم خبر [ورود] جنودمسعود را شنیده فسخ رفتن دهلی نموده‌عطف عنان بطرف معسکر[1](پادشاه) هندوستان کرده از آمدورفت‌فریقین تلاقی‌عسکرین در سه فرسخی سهرند اتفاق‌افتاد. طرفین بساختن سورچل که عبارت‌ازسنگر است‌پرداخته سرداران‌لشکر پادشاه هند سنگرهای‌مستحکم دراطراف خود ساخته وتوپهای ثعبان دم‌صف‌شکن‌وا محاذی لشکر خصم [قوی‌پنجه سوده پشت‌برستم] چیده بصدای غرّش توب خلقه کوب در جنگ گشتند. توبچیان (لشکر) افغانی که هفت عرّاده توب(کوچک‌جلو) همراه داشتند باب صلح را بسته دیده بسرگوشی فتیلهٔ ساشه عقدهٔ دل‌توب را گشوده بهر گلوله‌ای‌پیغام[2] تازه‌بگوش (هوش) دلاوران هندوستانی‌رسانیده جمعی‌ازانسان‌وحیوان‌رابسفر آخرت‌می‌فرستادند. (چند روز بهمین عنوان گذشت) .نوّاب ابوالمنصورخان که درطرف دست راست با دلاوران ایرانی قیام داشت بخدمت نوّاب وزیرالممالک پیغام فرستاد که بااین همه سرانجام و کثرت‌لشکر خون‌آشام درسنگر خود را محافظت نمودن باعث‌دلیری‌خصم‌و خوف غازیان وامتداد[3] ایام زیاده سبب پریشانی دلیرانست‌قراولان ویکه‌تازان شاه افغان ازچهارطرف بسدّ طریق مأمور[4] ومشغولند که آذوقه بلشکر پادشاهی نمیرسد

۱- پ : بامعسکر ۲- پ : پیام ۳- اصل ، احتدام
٤- اصل ، معمور

Marfat.com

[و] از خوف دلاوران افغان احدی را مجال نیست که ازسنگر پا[1] بیرون تواند گذاشت درین صورت صلاح درآن است که دلیران وبهادران بانام وننگ را بطرح ریزی جنگ مأمور وخود معاون آنها باشند و در این امر تأخیر نفرمایند. نوّاب معزی الیه که از ترس گلولهٔ توب تهخانه بجهت خود از حفاران کنده[2] و درآنجا مقیم بود این پیغام را شنیده جواب داد که نوّاب ابوالمنصورخان چرا اینقدر[3] جلدی مینماید دراین امورات تأمل وتدبیر[می] باید. نوّاب برهان الملک بسبب جلدی که ازوبظهور رسید پادشاهی را برباد داد [الحال] لشگر ابدالی را با توپخانهٔ پادشاهی و کثرت افواج قاهرهٔ سلطانی مجال ستیزه نیست بلکه درکارگریزاند ما بالهای جات[4] نوشتهایم که دزدان خود را بفرستد که اسبهای لشکر ابدالی را تماماً دزدیده که آنها را پای گریختن نباشد آنوقت دلاوران همگی را بقتل خواهند رسانید که یکنفر از آنها (زنده) بدرنرود. نوّاب ابوالمنصور خان ازشنیدن این لاطایلات بفرستادهٔ وزیرالممالک بدرشتی جواب داد که بندگان نوّاب وزیرخوب تدبیر کردهاند هرچند زودتر بوقوع آید بهتراست. ضرب دست (یلان) افغانی وتهوّر دلاوران درّانی درین زودی ضیابخش دیدهٔ تدبیرسپاه هندوستانی خواهد شد. القصه تاده دوازدهروزبهمین گفتگوها گذشت ودرتوباندازی روز بآخر میرسید. روز دیگر که هندوی تیره روی شب از انجم و کوکب سنگ فتنه را ازدهن فرو ریخت وآفتاب زرد گوش از افق تیغ کشیده بدامن چرخ نیلی آویخت آندو دریای لشکر ازسنگرها برآمده دربرابر یکدیگر صف قتال وجدال آراستهراجه ایسری سنکهه[5] راجپوت که سردار پنجاه هزار سوار (بود) و رستم وزال را بخاطر نمیآورد بخدمت نوّاب ابوالمنصور خان پیغام نمود که بیست من زعفران امروز ما را ضروراست که جامهای خود رابآن رنگ کرده دامنها را بر یکدیگر بسته بمیدان

۱- پ ، ازسنگرها ۲- پ : کننده ۳- پ : با اینهمه
۴- پ : بالهاجات ۵- پ : سنگ

Marfat.com

میرویم وخاك درکاسهٔ سردشمن کرده تایکنفر از ما که را چپوتیه‌ایم زنده است از میدان برنخواهیم گشت . حقیقت این مقال آنست که جماعت مذکوره را ضابطه چنانست که در روز جنگ جامهای خود را رنگ کرده دامن ها را بر یکدیگر بسته قتیل معرکهٔ‌سردانگی[1] گشته برنمیگردند .وباصطلاح آن‌فرقه لباس زرد که روزجنگ می‌پوشند کیسریه بانه می‌نامند [ومجدداً راجهٔ مذکور کس فرستاده][2] درخواست نموده که فرقهٔ ایرانی که درخدمت می‌باشند [چون درلباس‌وسواری باجماعت‌افغان شبیه وشناخته‌نمیشوند] بهمه حکم بفرمائید که علامتی یانشانی درکلاه‌خودنصب نمایند که ایشان ازافغان شناخته شوند که‌از دلاوران راجپوتیه(ضرری‌بآنهانرسد و) دلاوران راجپوتیه شرط کرده‌اند که از لشکر افغان احدی را زنده نگذارند مبادا درآنوقت نشناخته بخیال لشکر افغان از راجپوتیه ضرری بمردمان ایرانی برسد . نوّاب والاجاه چون ازحقیقت احوال وخودستائی و کذب ولاف مردمان هندوستان واقف بود تبسم نموده جواب داد که اگر پیشتر درخواست زعفران میکردند ازبلاد ایران و جایهای دیگر می‌طلبیدیم الحال اینّ همه زعفران وجود ندارد فکردیگر بکنند . شاه درّانی بعداز صف آرائی توپچیان خود رابتوپ اندازی‌امر و ازین طرف نوّاب ابوالمنصورخان با جمعیّت دلاوران ایرانی وباقی‌سپاه خود ازفرقهٔ هندوستانی دردست راست قرار گرفته وسیرمنو ولد قمرالدین خان با سپاه تورانی وسایرفرق[3] از ملازمان تحت اختیارخود دردست چپ وشاهزادهٔ عظیم‌الشأن با امیران[4] وخوانین وسید صلابتخان ودلاوران[5] با صلابت هندوستان وسپاه بی‌پایان پادشاهی در قلب لشگر بگشودن شقه‌های علم اژدهاپیکر که با چرخ اخضر برابری میکرد مانندسدّ اسکندری[6] محسود چشم خصم (بداختر) گردیده وسایرسرکردگان وخوانین درعقب

۱- پ : مرده‌رنگی ۲- پ : افزوده : باین‌جهت که ۳- اصل : فرقه
٤- اصل : باامیر خان ۵- پ: ودلاورخان ٦- پ : مانند اسکندر

Marfat.com

قول شاهزادهٔوالاگهر مستعدّ حرب و قتال ومحرّك ضابطه و قانون جدال‌می‌بودند. ابتدا گلولهٔ توپ بعزم‌چرخچی گری قدم درمیدان رزم گذاشته بصدای رعدآسا تزلزل در ارکان خصم‌بی‌پروا افکنده درددلی‌خالی کرد. شاه درّانی محمدتقی‌خان‌شیرازی را باسه‌هزار نفرسوارقزلباش [یکه‌سوار] ایرانی درمقابل‌میرسنو که عدّت لشکرش بسی هزار میرسید واداشته و محاذی قول شاهزاده فوجی را مانند کوه آهنین مأمور بصف بندی وخود با دلاوران یکه‌تاز جرّار افغان با جمعیّت سی هزار سواررو بروی ابوالمنصورخان آمده زنبورکچی باشی را امرنمود که شتران زنبورك که هفتصد نفر بودند پیش روی نوّاب صفدرجنگ زانوی آنها را بسته طرح جنگ‌اندازند. نوّاب قمرالدین خان وزیرالممالك که بجهت حفظ گلولهٔ توپ مستور[ته] خانهٔ خمول ومترصّد گرفتاری شاه درّانی گاهی مشغول قیام واکثر[1] از راه سهو درسجود بود همانا صورت فنای خود را درآئینهٔ ضمیر مجسم دیده پیش از دخول وقت بتعمیر[2] خوابگاه پرداخته منتظر امر قضا می‌بود که گلوله‌ای‌از گلولهای توپ لشکر افغان خیره‌سر[3] بامر فرمانفرمائی قدر برآمده مانند دود بر سپهر اخضر عروج و ببال امتیاز بپرواز آمد. (چون) حضرت وزارت پناه که بجهت ملاقات چشم بر راه (قضا) بود بقوّت کمند جاذبهٔ شوق مسارعت نمود (اورا) بنزد خود طلبیده بطرف خود کشید ازملاحظهٔ این دلسوزی گلوله (که در پرواز بود) با سر پرشوق به[4] ملاقات وزیر عدیم النظیر بامرتقدیر بیک چشم برهم زدن آن راه دور را طیّ کرده مانند مصیبت زدگان سر برهنه و نالان وبزبان بیزبانی از پیر و جوان جویای مکان وزیرالممالك هندوستان و پرسان پرسان برق سان خود را نزدیک ته خانهٔ آن عالیمکان رسانیده ارادهٔدخول داشت که دیوار مقابل ته‌خانه که بسرّ کوبی بلند پروازان قباحت‌انجام

---

۱ - پ : واگر ۲ پ : پیغمبر ۳ اصل : بداختر

٤- اصل : سربر بشوق

Marfat.com

درآن ایام صورت اختتام یافته سدّ راه وسانع دخول[او] گشته سرپرشور اورا ببغل گرفته بسبب بلند پروازی بیجائی [۱] که کرده بود بر زمینش زد آن مرحله پیما از بدسلوکی حریف پا درهوا سرخورده از خجالت بر زمین فرو رفت و بشوق قدم بوس حضرت آصف جاه جستن کرده در ته خانه ملاقات نموده بغل گیر و وزیر بی‌تدبیر را روانهٔ دیار نیستی و خود را بدست لشکریان اسیر گردانید **(لاحول ولا قوة الا بالله)** .

مصرع [۲]

تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد

[مثنوی]

قضا شخصی است بنج انگشت دارد چو خواهد از کسی کامی برآرد [۳]
دو برچشمش نهد آنگه دو برگوش یکی بر لب نهد گوید که خاموش

واز ابیات مشهور است

[بیت]

چو تیره شود مرد را روزگار همانکش کند کو نیاید بکار

غرض درهمین [۴] گیرودار خبرقتل وزیرالممالک انتشار یافت. دلاوران محمدتقیخان شیرازی از طرف دست چپ بسمت میرمنو حمله ورگردیده بحملات نمایان آن گروه قوی بنیان را ازجا کنده تا بنزدیکی سنگر جمعی کثیر را طعمهٔ شمشیر آبدار و رمح آتشبار نموده راجه ایسری‌سنکهه راجپوت را تاب نمانده خود با تمام فرقهٔ‌راجپوتیه که‌عدّت‌آنها از سی هزارمتجاوزبود [که] بعزم برنگشتن ازمیدان کین دامن جامه های خود را رنگین و بیکدیگر بسته بودند [۵] پای جلادت در کمال تمکین بمیدان رزم

---

۱ – پ : سحابتی ۲ – اصل : مصرعه ۳ – پ : آید
٤ – پ : عین ۵ – در نسخهٔ پ دراین‌موضع بمقدار یك سطر مکرر شده

Marfat.com

گذاشته دلیرانه با بهادران درآویختند. شاه درّانی فرقه‌ای از دلاوران افغانی را بکومک غضنفر نژادان [ایرانی] مأمورنمود. تارسیدن کومک بدلاوران محمد تقی خانی[1] هژبران معرکهٔ نبرد بتوفیق خالق فرد متهوّرانه آن گروه تبه روزگار را[2] ببارقهٔ تیغ آبدار وسیف آتش بار ونوك سنان افعی مدار ازپیش برداشته بسیاری ازآن کافران راروانهٔ دارالبوار (نموده) یکه تازان افغان هم ازیکطرف بقتل آن فرقهٔ مترش[3] بد کیش کوتاهی نکرده بضرب بلارك افغانی تشویش درارکان وجود آن غدّاران عاقبت نااندیش انداخته دلهای آنهارا ریش ساخته در اسفل السافلین با یزید لعین همدوش گردانیدند. بقیة‌السیف که بشرط برنگشتن از میدان رزم دربزم گفتگو کرده بودند پای ثبات و قرار ایشان ازضرب دلاوران ازپیش بدر رفته مانند ماده شغالان از حملات شیران گریزان شده جمعی خود را بسنگر میرمنو انداخته و فرقه‌ای [داخل] قول شاهزاده گردیدند. دلاوران نصرت نشان هم از تعاقب دست برنداشته داخل سنگر میرمنو شده [بقتل و غارت پرداختند. میرمنو] بطمع خدمت وزارت پای جلادت افشرده کرّ وفرّی بعمل آورده دانست که بجز زیان ودادن نقد جان درآن میدان تصوّر سودی[4] امکان ندارد پای تهوّررا بعقب گذاشته پس نشست. بهادران محمد تقیخانی وفرستادگان شاه درّانی که سنگر را از خصم خالی دیدند بنهب و غارت دست تعدّی گشوده چهکره هائی که مملوّاز بان بود ازرسیدن شراری اخگر بیکبار آتش گرفته چندین هزاربان درآن مکان بجولان درآمده ازآتش او باروت توپخانه هم شعله ور گشته زیاده برهزارنفر ازغازیان ایرانی وافغان را سوخته دلاوران ایرانی بشهدای کربلا ملحق وشجاعت پناهان افغانی بخدمت خایفهٔ اوّل وثانی شتافته فیضیاب نهانی گشتند، شاهزاده دارا نشان از خونریزی بهادران مخوف و هراسان شده با جمعیّت خود و

---

۱ - پ : خان ۲- اصل: شجاعت پژوه را ۳ - کذا فی الاصل وپ
٤ - اصل وپ : سود تصوری

Marfat.com

سرکردگان دیگر که از غیوری هل من مبارزی را فراموش کرده حیرت[1] زدگان معرکهٔ سیف و سنان بودند شتابان خود را بابوالمنصور خان رسانیده زبان طعن بر گریختگان ومقتولان گشودند .وجمعی کثیر ازلشکر پادشاهی با سرکردگان خوداز هندو ومسلمان تکاورگریز را مهمیززده بجانب شاهجهان آباد بجست وخیزدرآورده که تادهلی جائی‌عنان توسن فرار را نکشیدند .شاه درّانی با جمعیّت خود که در مقابل ابوالمنصور خان (صفدر جنگ) بود زنبورکچیان را بشلیک امر و خود باجمعیّت مهیّا و مستعدّ حرب استاد . زنبورکچیان شتران زنبورك را پیش‌دوانیده مکان بلندی راکه [در] مدّ نظرکرده بودند شتران را خوابانیده وزانوهای آنها را بسته بشلیک زنبورك وصدای کرنا غلغله بساکنان غبرا افکندند . نوّاب شجاعت مآب بهادران ویلان ایرانی را تحریک حرب‌وجماعت هندوستانی(را) ازاین‌تصوّر محال منع وخود برحوضهٔ[2] فیل سوارگردید. غضنفر نژادان ایرانی دست شجاعت ازآستین جلادت برآورده قریب یکهزار وهفتصد سوار ازخانهٔ زین خود را بر زمین افکنده[3] دامن یلی‌برکمر پردلی استوار وجزایرهای‌اژدرد‌مان آتشبار را برسردست قرار داده بیک شلیک دودازنهادزنبورکچیان برآورده اکثری را هدف گلولهٔ جزایرنموده وشلیک‌کنان داخل شتران زنبورك گشته مابقی زنبورکچیان ازشرگلولهٔ جزایرتاب مقاومت نیاورده فرار نمودند .دلاوران هفتصد نفرشتر زنبورك را بتصرّف آورده (با زنبورك) بلشکر خود فرستاده‌پای‌جلادت را پیشترگذاشتند. شاه درّانی ازوقوع این مقدّمه لشکر افغان را بیورش امر نمود مبارزان افغان با شمشیرهای آخته جلو ریز حمله‌ورگردیدند .ایرانیان‌بضرب گلولهٔ جزایر وتوپچیان بخالی کردن توپهای پی‌درپی شکست در ارکان وجود آن لشکر انداخته بسیاری را از دلاوران افغان

۱- پ : چرت ۲- پ : حوضله ۳- پ : گرفته

Marfat.com

بیباك بخاك هلاك انداخته بسرای سهمناك آخرت فرستادند (و) بقیةالسیف تاب مقاومت نیاورده بی نیل مقصود برگشتند. از طلوع صبح تا بوقت مغرب نیران قتال و جدال اشتعال داشت تا آنکه سپاه شام پردهٔ ظلام بررخ چرخ نیلی فام کشید. ابوالمنصور خان ازهمانجا[1] پیشتر نرفته دلاوران پیش جنگ را هم بماندن مکانی که بودند امر فرمود. شاه درّانی [حایب وخاسر] شباشب بسهرند رفته [و] از آنجا بشالامار و اسباب وبونه وآغرق[2] را که درحصار شالامار گذاشته بود از خوف تعاقب بهادران لشکر ابوالمنصورخان حمل دواب نموده عطف عنان بجانب قندهار نموده دربین راه خبر سرکشی وطغیان لقمان خان برادر زاده‌اش که درقندهار بنیابت خود مقرّر کرده بود سامعه افروز او گردید. تبیین این مقال اینکه روزیکه شاه درّانی بعزم تسخیر هندوستان علم استقلال برافراشته روانه میشد لقمان خان برادر زادهٔ خود را بنیابت «سلطنت» مقرّرودر قندهار او را دخیل امورات نموده برسند فرمانفرمائی متمکن گردانیده خود رهگرای مقصد گردید. بعد چندی که داخل خاك هندوستان شده ازسجل اختیار خود دورافتاد متجنده و اوباش بعضی ایلات که در بیغولهای گمنامی خزیده ومترصدّ فرصت بودند در نزد لقمان خان مذکور جمع شده دخل کلی درمزاج اوبهمرسانیده‌او را بخود سری اغوانمودند. خان‌موصوف‌هم که از مدّتها دردل نرد این مدّعا می‌باخت سکنون ضمیر خود را بروز داده باغوای عوام کالانعام لوای خود رائی را بعزل عمال وصاحب داران شاه درّانی افراشته جمعی را بیابان گرد وادی حیرانی ومتجندّه‌رادخیل امورسلطانی کرده سر لوحه ساغر بادهٔ نخوت وغرور وبخواهش خود منافی رای شاه درّانی برتق وفتق امورمی پرداخت. وازاین مراتب ببخبر که :

نه‌هر که چهره بر افروخت دلبری داند نه‌هر که آینه سازد سکندری داند

۱- پ : همان مکان ۲ پ : واغراق

Marfat.com

نه هر که‌طرف کله کج نهاد[1] وتند[2] نشست کلاهداری[3] و آئین سروری داند

این خبر دردوسنزلی سهرند که بجانب قندهار [میرفت] بشاه درّانی رسید باستعجال بالشکری متوّجه قندهار گردید. مفسدان هنگامه‌طلب واوباشان شرارت مشرب بمجرّد استماع از انصراف شاه درّانی درهمانشب متفرّق گردیده باوطان خود رفتند. لقمان خان از فرار معاونان مأیوس گشته دست استیمان بدامن اعانت سرکرد گانی که با او بظاهر دم از وفاق میزدند زده جواب بجز نفاق چیزی دستیاب نگردیده بالضروره ازسرمستی وغفلت هشیار گشته دانست که این کار از قلّت اعوان بی‌نام ونشان بدون تقدیر وخواهش خالق انس وجان بی‌بنیان بجزدادن نقد جان خلاصی امکان ندارد مضطرب گردید. و بذیل استشفاع اعتصام نموده شفیعان[4] برای عفو جرایم بدرگاه شاه افغان فرستاد. چون طایفهٔ سدوزه‌ای را ضابطه وقراردادی هست که از ذات خود صاحب تقصیر را خود بقتل نمیرسانند شاه درّانی خان سرمست بادهٔ غرور را طلبیده از نیابت خلع و بحبس نظر نگاهداشته درظاهر ازو بازخواست نکرد بعداز دوسه‌روز درخفیفه اورا بیکی ازدلاوران ایرانی داده‌درشب بقصاص رسانید.

در بیان احوال حضرت شاهرخ شاه واهل خراسان و بقتل رسیدن فریدون خان غلام و[صادرات] آن ایام

در اوانی که‌لشکر احمد شاه درّانی از فوج قاجاریه محمد حسن خان‌شکست خورده وارد سبزوار وازآنجا شاه درّانی بعزم سفر قندهار کمیت گریز را جولان‌داده وارد هرات ونورمحمد خان افغان راکه بخدمت نیابت سلطنت درمشهد مقدّس در

۱- اصل وپ : شکست ۲- پ : راست ۳- اصل : سپاه‌داری
۴- اصل : شفیعای

Marfat.com

خدمت حضرت شاهرخی مقرّر کرده بود ازمشهد طلبیده واسیرخان قرائی که از ایل برلاسیه خراسان ومحل سکنای او دولت‌آباد بود نظر بخدمات شایسته‌ای که سابق ازو بسبب شاه درّانی بعمل آمده اورا برتبهٔ سرداری خراسان ممتازومحولات[1] واطراف مشهدمقدّس را هم باوسپرده وخود بالشکر افغان بسمت قندهار روانه گردید. حضرت شاهرخی بعداز رفتن نورمحمدخان افغان فریدون خان غلام سرکار خود را بنیابت خود مقرّر ونظام بخش امور سلطنت گردانید. خان موصوف حسب الحکم بخدمت مذکوره قیام واقدام مینمود. اسیرخان قرائی که ازنفاق سرداران خراسان مطلع و حضرت شاهی را عاجز وبی‌معاون وارض فیض بنیان را ازوجود دلاوران خالی‌دید بطمع تسخیرمشهد مقدّس زیارت روضهٔ رضویّه را بهانه کرده با جمعی ازهمراهان خود وفرقهٔ افغانان درّانی از محل سکنای خود حرکت وبجانب ارض اقدس روانه ودرورود بدر دروازه باذن حضرت‌شاهی باسردمان همراهی داخل شهر وبنحویکه باسردمان خود تمهید نموده بود دروازه را دراختیار خود آورده جمعی را هم بر سر بروج فرستاده سه‌چهاربرج را در اختیار آوردند. ازتصرّف نمودن دروازه و چند برج وعدم‌لشکردرشهراستیلای خود رادارض اقدس یقیناًتصوّرنموده‌بنارا بر بی‌اعتدالی گذاشته برمردمان‌شهردست اندازی نمود. ازاین حرکت حضرت شاهرخی‌را غضب مستولی گشته میرحسین خان افشار واحدالعین وفریدون‌خان‌نایب‌السلطنه را باخراج خان موصوف وهمراهیان اومقرّر فرمود. حسب الحکم‌خوانین باجماعت غلامان و چندنفرازفرقهٔ افشاریه‌باتیغهای‌آخته ازدروازهٔ چهارباغ برآمده درمیان‌خیابان عرّاس ازجماعت افغان را دیدند بقتل رسانیدند. وفرقهٔ قرائی رابگرفتن اسب وسلاح قناعت کرده دستگیر مینمودند. ومردمان‌شهر هم جمعیّت نموده بروج ودروازه رااز دست امیرخان عنفا بضرب شمشیر وچماق استردادنموده ازشهر بیرون کردند. خان‌موصوف

۱- اصل : مهولات

Marfat.com

بی‌نیل مقصود بسمت دولت‌آباد محل سکنای خود فرار وفریدون خان‌بدستوردخیل امورات کلیّ وجزئی حضرت شاهرخی‌وبا مردمان‌شهر رویهٔ سلوك راسرعی‌میداشت. شاهزادگان عالی‌مکان نصرالله میرزا ونادرمیرزا که خلفان حضرت شاهرخشاه و در صغرسن بامر تدریس مشغول‌ودر امورات کلی‌وجزئی بموجب حکم شاهی‌باسترضای فریدونخان روزگار میگذرانیدند. بعد چندی که برادران را این مراتب‌بخاطرعالی گران وبطبع غیور ناموافق بود(بایکدیگر) باب مشاورت گشاده باستصواب یکدیگر بقتل فریدونخان‌مصمم وچندنفر ازغلامان‌را هم در این‌امر باخود متفق‌وهمداستان کردند روز دیگر غلامان را مکمّل ومسلح[1] درکناری پائین‌دالان[2]خلوت وحرمسرا بصورت اخفا واداشته ازجانب حضرت شاهرخی کس بطلب اوفرستادند. وحضرت شاهی را اکثر اوقات محل‌نشیمن درمکان‌شاهزادگان‌وبرای امورات مخفیه‌ضروریّه بهمانجا فریدونخان را منفردطلبداشته احکام ضروریه را باو میفرمود.خان موصوف بهمین خیال بخاطر جمعی تمام بادوسه‌نفر ازآدمان خود روانهٔ دربارحضرت‌شاهرخی ودرورود بآنمکان نصرالله میرزا باغلامان براو تاخته همانوقت بدون تأمل بقتلش رسانیدند. فرقهٔ غلامان گرجیه وغیره که خان مقتول‌راسردار وبزرگ‌خودمیدانستند ازقیل وقال مردمان قتل اورا باورنکرده بخیال حبس او افتاده همگی جمعیّت‌نموده بارادهٔ [آنکه] او را ازحبس بوآرند مستعدّ حرب گردیدند.بعد از تحقیق که قتل خان مذکور معلوم ایشان گردید جمعیّت‌آنها ازیکدیگر پاشیده هریک بمکان خود رفتند. خواجگانی که درحرم آمد وشد داشتند ماجرای قتل فریدونخان را بحضرت شاهرخی عرض و ازحقیقت جمعیّت‌غلامان آگاه گردانیدند.حضرت شاهی درکمال غضب ازحرمسرا برآمده باوجود بیچشمی نصرالله میرزارا چشمنمائی معقولی کرده

۱- پ : مصلح ۲- پ : مابین دلاوران

Marfat.com

ویکنفر ازغلامان قاتل فریدونخان را بروز خودنشانیده چشمهای اورا کنده داخل حرمسرا گردید. نصرالله میرزا بعداز این مقدمه خود متوجّه امورات گردیده بدون شرکت غیر بغیابت پدربزرگوار برتق‌وفتق معاملات میپرداخت. چون حضرت‌شاهی را با نادر میرزا محبت بیش‌از نصرالله میرزا بود سکنون ضمیرش این بود که نادر میرزا را دخیل امورات سلطنت گرداند لیکن بسبب تهوّر و جلادت نصرالله میرزا این امر درعهدهٔ تعویق مانده ونصرالله میرزا بخطاب ولینعمتی در مملکت خراسان بین‌الناس مشهور و معروف گردید. حضرت شاهی را تمهیدی بخاطر رسیده نصرالله میرزا را درخلوت طلبیده فرمود که‌ما را مظنه این بود که سرداران خراسان همگی اتفاق کرده‌سلطنت را رونقی‌خواهدرسید چنانچه[1] که قبل‌ازاین که جمعیت سرداران منعقد گردید باقیماندهٔ خزانه‌وجواهرخانهٔ[2] جناب نادری‌را سرداران مذکوربموجب خواهش خود آنچه خواستند کردند که هیچ چیز باقی نگذاشتند وهمگی با وطان خود رفته سلطنت را بی رونق وبجز نامی از فرمانفرمانی نمانده. دراین‌صورت‌ما را چنین بخاطر رسیده‌است که بدون اعانت کریمخان‌زند که درعراق میباشداسرسلطنت درخراسان بهیچ‌نوع صورتی نگیرد باید خود متوجّه‌عراق شده با کریمخان‌ملاقات کرده فوجی ازو گرفته وزود خود را برسانی که امید قوی است که سلطنت رارونقی بهم برسد [و] بعدازاین آنچه‌مناسب باشد بعمل خواهد آمد. غرضش این‌بود که نصرالله میرزا راکه صاحب داعیه وعزم است باین‌بهانه روانهٔ عراق نماید ونادر میرزا را دخیل امورات گرداند که سوای این تمهید نوعی دیگر تسلط نادرمیرزا صورتی نخواهد گرفت. نصرالله میرزا قبول رفتن‌عراق کرده ازخدمت حضرت‌شاهی مرخّص وصندوقچهٔ مملوّ از جواهر قیمتی که دست آزاد خراسان باو نرسیده بود همراه خود برداشته باصد[3] نفر ازغلامان رهگرای عراق گردید. درسرحدّ نیشابور

۱- پ : چند ۲- اصل : ومنزل ۳- پ : باچند

Marfat.com

سردمان عباسقلی خان حاکم آنجا شب بر سر او ریخته صندوقچه را با بعضی از اشیای دیگر غارت نمودند. نصرالله میرزا (برسر این مقدمه گفتگوئی نکرده وفسخ اراده نکرد وروانهٔ عراق گردید حکام سرحدّات عراق ازآمدن نصرالله میرزا) مطّلع شده حقیقت را بدربار عظمت مدار کریمخان[1] عرض کرده وسنتظر حکم میبودند که بهرنوع حکم صادر شود بعمل آرند. ازبندگان سکندرشان احکام وفرامین بسرحدات خود بجمیع خوانین وسرکردگان شرف صدور یافت که [ازسرحد خراسان الی شیراز] هرکس ازحدّ وحدود خود استقبال نموده نذورات وپیشکهای لایق گذرانیده بدأب ودستور پادشاهان با نصرالله میرزا سلوك مرعی دارند. نصرالله میرزا [را از] همه جا استقبال آمده حکام هردیار **علی قدر مراتبهم** پیشکش وهدایا گذرانیده از سرحد خود بمحل اختیار دیگری میرسانیدند. بهمین دستور داخل بخاك فارس وخوانین زندّیه و سایر اویماقات و ایلات وسرکردگان بموجب حکم بندگان کریمخان که حقیقت احوال اوبعدازین رقمزدهٔ کلک عنبرین سلکّ میگردد تا تنگ الله اکبر استقبال نموده بآئین شاهانه داخل دارالعلم شیراز وبدولتخانهٔ کریمخانی نزول اجلال فرمود. حضرت کریمخان تا دربارگاه استقبال نموده دربک مسند[2] نصرالله میرزا رابا خود نشانیده لازمهٔ سلوك مسلوك داشته[3] مکان علیحده بجهت خوابگاه و نشیمن ایشان مقرّر ودرتعظیم وتکریم ومهمانداری قصوری نمیفرمود. بعدازچندروز حضرت میرزا لب بعرض مدّعا گشوده حقیقت سلوك سرداران و فرقهٔ اکراد و ایلات خراسان و بی اختیاری حضرت شاهرخی در ارض فیض بنیان و آمدن خود را برای امداد بخدمت ذی شوکت[4] ایشان بمعرض بیان (در) آورد. بندگان کریمخان قبول فرستادن لشکر درخدمت حضرت نصرالله میرزا بخراسان نموده بفکر کارسازی و تدارك قشون افتاد

۱- پ : کریمخانی ۲- اصل : منزل ۳- پ : داشتند
۴- پ : وبی شوکت

Marfat.com

درین بین خطی از جانب[حضرت] شاهرخی به[خدمت] کریمخان رسید مضمون[۱] [آنکه]: نصرالله سفیه[۲] وجاهل که ازراه مکر و خدعه فریدونخان غلام و للهٔ خودرا بی تقصیر و بی‌جهت بقتل رسانیده بحسب اتفاق رهگرای خدمت آن زبدهٔ آفاق بدون اطلاع گردیده که مابین اهل خراسان وعراق بانی مفسده و نفاق گردد هرگاه درخواست لشکر و کومک داشته باشد مقرون بانجاح نفرمایند که از خوانین و سرداران خراسان احدی را ادعای سرکشی و کسی را مجال نافرمانی با ما نیست. بندگان کریمخان راز[۳] در پردهٔ خفاداشته بنصرالله میرزا اظهار نفرمود. روزی نصرالله میرزا مجدداً باظهارمطلب پیشین پرداخته برای رفتن بخراسان که حضرت شاهرخی منتظر است گفتگو نموده بندگان کریمخان همان نوشتهٔ حضرت شاهی را که درنزد منشیان سرکار خود سپرده‌بود طلبیده بنصرالله میرزا نمود. حضرت میرزا ازمضمون مکتوب مطلع شده خجالت بسیاری کشیده بی‌نیل مقصود بسمت خراسان با صد نفر ازآدمان خودسرحله پیما گردید. و حضرت‌شاهرخی بعد از روانه‌نمودن نصرالله میرزا بسمت عراق نادرمیرزا ولد کوچک خود را صاحب اختیار مشهد مقدّس نموده در مسند فرمان فرمائی‌او را متمکن گردانید. ونادرمیرزابرتق و فتق مهمّات‌میپرداخت که نصرالله‌میرزا از شیراز برگشته همه‌جاباستعجال طیّ مراحل نموده خودرابمشهد مقدّس رسانیده داخل شهر گردید. نادرمیرزا از ورود نصرالله میرزا متوحّش شده ازدروازهٔ دیگر بسمت چناران فرار نموده نصرالله میرزا در مسند فرمانفرمائی متمکن گردید.

چون جعفرخان کرد که درچناران سکنا داشت نهری که مأخذ او ازچناران [و] در شهر وخیابان همیشه‌جاری بود سدّ نموده‌بطرف زراعات خود انداخته‌حکّام مشهد مقدّس چندین دفعه اراده کردند که آنرا بدستور سابق بشهر بیاورند بسبب

۱- پ : بمضمون ۲- اصل : سفله ۳- پ : خط را

Marfat.com

قلت اعوان[۱] و جمعیّت و کثرت اکراد و جعفرخان میسّر نمیگردید. نصرالله‌میرزا کس بنزد جعفرخان بطلب آب فرستاد. ولدان نقد علیخان برادر جعفرخان در این باب تعلّل ورزیده آبی بروی کار نیامد. نصرالله‌میرزا خود سوار شده با چند نفر از غلامان تا سر آب رفته مستحفظان را فراری و آب را بسمت مشهد مقدّس جاری نمود در[۲] معاودت ولدان نقدعلی‌خان با جمعی از اکراد بعزم مدافعه پیش آمده نصرالله‌میرزا کمیت جلادت راجولان داده با قلّت اعوان خودرا بآنجماعت زده چند نفر را[۳] زخمی نموده آنهارا شکست داده تا نزدیک قلعه دوانیده بمشهد مقدّس بر گشت. وجمعیّتی با خود فراهم آورده باذن حضرت شاهرخی عازم تسخیر نیشابور گردید. عباسقلیخان ولد حسنخان[۴] بیات که حاکم نیشابور و نهایت استقلال داشت از ارادهٔ او مطلع گردیده جنگ میدان را با نصرالله میرزا صلاح حال خود ندیده تحصّن اختیارنموده نصرالله میرزا بمحاصرهٔ نیشابور پرداخت. حضرت شاهرخی باز فرصت یافته نادرمیرزا را طلبیده بدستور پیش[۵] راتق و فاتق امورات گردانیده قدغن نمود که اگر نصرالله میرزا بمشهد مقدّس آید دروازه را برای دخول[۶] او باز نکنند و اگر بجنگ پیش آید مردمان بروج و [باره] و مستحفظان دروازه بدفع او پردازند. نصرالله‌میرزا ازتمهیدات شاهی مطلّع شده دست از محاصره برداشته باستعجال روانهٔ مشهد گردید. جمعیّتی که با خود داشت همگی پراکنده و باوطان خود رفتند با جمعی از غلامان بطرق رسیده ابواب شهر را بر روی خود مسدود دید ناچار[۶] آنروز و آنشب را در بیرون شهر در کمال حیرانی گذرانیده مردم شهر مشهد از این احوالات مطلّع گشته بسبب ظلم و تعدّی بسیار که از نادرمیرزا بوقوع میرسید طالب نصرالله میرزا گشته بهجوم عام دروازه را از مستحفظان بضرب چماق و چوب و سنگ گرفته صغیر و کبیر پیاده از

۱ـ اصل : اوان ۲ـ اصل : از ۳ـ اصل : آنهارا

٤ - پ : حسن قلیخان ٥ـ پ : سابق ٦ـ پ : لاچار

Marfat.com

شهر برآمده تا طرق رفته نصرالله میرزا راملاقات کرده بشهر آوردند. حضرت شاهرخی مخوف[1] شده پناه بروضهٔ [**رضویهٔ امام الجن والانس علیه‌الصلوات و اکمل التحیات** برده نادر میرزا از سمت ارگ بجانب نیشابور فرار نمود. نصرالله میرزا بعتبه بوسی روضهٔ] رضویهٔ سلطان الاولیا علیه‌التحیة و الثنا مشرف گردیده بعد از عتبه بوسی بخدمت والدخود رفته پای اورا بوسیده خاطرجمع نموده داخل چهارباغ گردانید، وخود تاچند[2] روز تدارك دیده بجانب کردستان روانه شد.

[در] بیان‌رفتن احمد شاه درّانی کرّت سیوم بهندوستان و حرب نمودن با جماعت مرهته و مغلوب گشتن آنفرقهٔ بی نام و ننگ بامر ملک با فرهنگ

قبل ازاین رقمزد بیان گردیده که شاه درّانی بعد از شکست از دلاوران نوّاب صفدر جنگ که وارد قندهارگردید لقمان خان برادرزاده‌اش را بسبب بغی و سرکشی بقتل رسانیده بفکر تدارك وسرانجام لشکر افتاده مجدداً ازفرقهٔ قزلباشیه[3] ایرانی و تورانی و افغان و کابلی دوازده هزارسوار دیگر ملازم نموده اسب‌وآلات حرب همگی را بقدر ضرورت مهیا و لشکریان (دیگر) را هم بهمین دستور بعد از دیدن سان هرکس را هرچه از آلات‌حرب از اسب و شمشیر و تفنگ وغیره درکار بود تدارك درده روز وشب بهمین شغل میپرداخت. دراین بین خبر فوت محمدشاه و استقلال احمد شاه بر سریر سلطنت‌رسید. و بعد از چندی لیفیّت برغم خورد لی احمد شاه با نوّاب صفدر جنگ باغوای غازی‌الدینخان مشهور بعمادالملك[4] وحرب صفدرجنگ با احمدشاه درشاه جهان آباد ورفتن نوّاب صفدرجنگ بطرف صوبهٔ‌خود

۱- اصل : مخفوف ۲- پ : وخود بعد چند ۳ پ : قزلباش

۵- اصل : بعمادالممالك

Marfat.com

و آزار شقاقلوس بهمرسانیدن و بهمان آزار دنیای فانی را وداع نمودن و اختلال[1] اوضاع هندوستان سامعه افروز شاه درّانی گردید . از شنیدن این اخبارات مسرور شده مصمم رفتن بهندوستان گردید . نوّاب عمادالملک بعد از فوت نوّاب صفدر جنگ بفکر خودسری افتاده احمد شاه و نوّاب قدسیه والدهٔ ماجدهٔ اورا که مدخلیّت[2] تامی در امور سلطنت داشت هر دو را بقید آورده دیدهٔ جهان بین ایشان را ازنور عاطل ساخت. یکنفر از شاهزادگان تیموریّه را برای نام بر آورده سریر آرای سلطنت وبخطاب عالم گیری مشهور آفاق گردانید. و بجز نام سلطنت عالم گیر را در هیچ امر دخلی نبود. شاه درّانی با لشکر قیامت اثر کوچ بر کوچ از قندهار قطع منازل نموده بنزدیکی دهلی رسید. عمادالملک عالمگیر را برداشته باستقبال شاه درّانی شتافته بعداز ملاقات عالم گیر خود هم ملاقات نموده وشاه درّانی داخل شهرشاه جهان آباد گردید. بعد از چند روز که شهر را غارت و نهب[3] نموده پادشاه بیگم صبیه محمد شاه مغفور را بجهت خود خواستگاری نمود و صبیهٔ عالم گیر را بازدواج تیمور شاه ولد خود در آورده عالم گیر را بدستور سابق[4] دخیل امر سلطنت و عمادالملک را وزیرالممالک مقرّر و خود با لشکر عطف عنان بجانب قندهار (نمود). در ورود بقندهار چون امر سلطنت ایران [را برهم] و نفاق دلاوران خراسان را بایکدیگر بمرتبهٔ اتم دانست و[اینکه] حضرت شاهرخی را با شاهزادگان بدون جمعیّت که در مشهد مقدّس متمکّن بودند وقت را فرصت دانسته مصمم رفتن خراسان گردید که خط عالمگیر رسیده متضمّن برآنکه عمادالملک بفکر قتل ما اوفتاده اگرحضرت شاهی خود بدولت تشریف فرمای اینصوب[4] شوند یحتمل که از دست این ظالم مستخلص[5] شویم و الاّ نجاتی برای ما و فرزندان ما نخواهد بود. از شنیدن این مضمون شاه درّانی فسخ ارادهٔ خراسان نموده علم استقلال بجانب هندوستان افراشت.

۱ـ پ : و ازاختلال ۲ـ اصل: مدخلتی ۳ـ اصل: نهیت ـ پ: نهیب
٤ـ پ : این سمت ٥ـ اصل : متخلص

Marfat.com

از فرستادن این خط عمادالملک از حقیقت مطّلع شده پیش از رسیدن شاه درّانی عالم گیر را با چند نفر از اعوان بقتل رسانیده جهنکو رای سرهته را با هشتاد هزار سوار سرهته طلبیده بارادهٔ حرب شاه درّانی با خودرفیق ساخته شاهزاد گان تیموریه را از ذکور و اناث از قلعهٔ شاهجهان آبادبر آورده بنزد کامکارخان بلوچ فرستاد . و و خود با جهنکو رای سرهته وجمعیت خود در پارجمنا[1] قرار گرفت .شاه درّانی بعد ازدریافت حقیقت‌از خط عالم گیر با لشکر جرّار خونخوار روانهٔ دهلی (شد) ودرورود بنزدیکی شاهجهان آباد عمادالملک از ورود لشکر افغان مطلع شده با جهنکو رای (سرهته) مشورت آمدن بر حرب شاه درّانی نموده میخواستند که از دریا پار شوند پیتهل رای[2] که سردارکلان و سپهسالار لشکر جهنکورای بود و در پارجمنا دائره داشت[3] بحسب اتفاق با فوج شاه درّانی که برای تعیین مکان و دیدن‌لشکر خصم آمده بودند حرب اتفاق افتاد وگلوله به پیتهل رای[2] مذکور رسیده لشکر اومتفرّق (شده) و از این خبر جهنکورای مشوّش شده صرفه در جنک ندیده‌بسمت دکن[4] با لشکر خود گریخت .عمادالملک هم تاب [مقاومت] نیاورده با لشکر خود داخل‌شهر شده منظورش اینکه‌شاهزاده [را] که بعد از کشتن عالمگیر برای‌تقلّد امرسلطنت مقرّر کرده بود همراه گرفته‌خودرا بمأمنی رسانیده و لشکر دکن[4] را [که]طلبیده [بود] بعد ازرسیدن آنها با شاه درّانی مقابل‌شود . شاه درّانی بعد از داخل شدن عمادالملک (بشهر از مکان‌خود حرکت کرده ونزدیکی شهر رامضرب خیام‌نصرت انجام نمود .عمادالملک نیز [بیشتر] مشوّش شده‌خود بتنهائی از شهر برآمده‌بسمت قلاع سورج‌مل جاتهه[5] گریخت شاه درّانی با لشکرداخل شهر شده بعد از چند روز خبر رسید که جهنکورای که بسمت دکن[4] گریخته بود بابنهاؤ ووسواس راو[6] (خلف

۱- پ : بارخیا ۲ اصل : پتیتهل‌رای ۳ پ: ودر پار دریامی بود

٤- پ : دکهن ٥ اصل : مل‌جاب کریج ٦ پ : بابها و دربسواس

Marfat.com

ارشد پندت پردهان بالاجی‌راو و پیشوا وسداشیو پندت عمه زادهٔ بالاجی‌راو مذکور مشهور به بهاوجی) [فرزند رعنا] وملهارراو و اپاجی و (سایر) سرکردگان مرهته که زیاده‌برسه‌لک‌سوار جرّار [اند] بایکهزار وسیصد ضرب توب‌و چهل هزار کاردی‌بسر-کردگی ابراهیم خان کاردی می آیند. و نجیب‌الدوله افغان یوسف زئی[1] باپانزده هزارسوار افغان[2] که باشندهٔ هندوستان بود از ورود شاه درّانی بنزدیکی دهلی بخدمت شاه‌درّانی‌آمده‌ملازم رکاب میبود. از استماع آمدن لشکر مرهته‌شاه‌درّانی [از نجیب‌الدوله[3]] پرسید که بچه طریق با این جماعت حرب باید کرد. نجیب‌الدوله بعرض رسانید که این جماعت با سرانجام بسیار ولشکر بی‌شمار میآیند الحال مقابل شدن‌وحرب (با) این جماعت را چندوقت در عهدهٔ تعویق بایدانداخت و سردمان معتمد رادر قلعهٔ شاه جهان آباد برای محافظت شهر و قلعه گذاشته وخود بدولت پاردریا را مضرب خیام نصرت انجام مقرّر فرموده و احکام بنام سرداران روهیله و افغان که در هندوستان‌سکنا دارندانی حضور شرف صدور یابد که‌باجمعیّت و لشکر خود برکاب ظفرانتساب‌حاضر گردند و سرا رخصت فرمایند که رفته نوّاب شجاع الدوله (خلف‌الصدق نوّاب صفدر جنگ هم) بهر قسم باشد رضامند کرده بخدمت بیاورم. بعد از رسیدن [نوّاب] معزی‌الیه و جمعیّت روهیله هرقسم‌صلاح باشد در قلع وقمع‌این فرقهٔ کفره باید کوشید. شاه درّانی رای اورا پسندیده یعقوب[4] علیخان و بلندخان افغانرا بادوهزار نفر در قلعه بمحافظت شهرمامور و نجیب‌الدوله را برای آوردن نوّاب شجاع الدوله فرستاد (و احکام برای نواب[5] شجاع الدوله) وسعدالله خان پسرعلی محمدخان روهیله[6] و (جمیع) سرداران روهیله[6] و احمدخان بنگش شرف صدور یافت که‌با جمعیّت و توپخانه برکاب حاضر شوند. و خبر رفتن

۱- اصل: و نجیب خان روهیله ۲- اصل: روهیله ۳- اصل: نجیب‌خان

٤- اصل: یاقوب د- پ: واحکام بنام ٦- پ: رهیله

Marfat.com

نجیب‌الدوله برای آوردن نوّاب شجاع الدوله در میان جماعت روهیله [انتشاریافت. سرداران روهیله] که دوندیخان و قطب شاه و حافظ رحمت خان و سعدالله خان باشند با سرکردگان دیگر همگی با جمعیّت خود و توپخانه که عدّت[1] ایشان از یکصد و چهل هزار سوار و پیاده زیاده بود بخدمت شاه درّانی حاضر شده ملازمت نمودند. احمد خان بنگش هم با (جمعیت) بیست هزارسوار (و پیاده) و توبخانه وسرانجام ازمکان خود روانه و فیضیاب حضور شاهی گردید . و نجیب‌الدوله بخدمت [نوّاب] شجاع الدوله رسیده از طرف شاه درّانی پیغام‌رسانید که چون مقدّمهٔ کفر و اسلام درمیان است دراین وقت خودداری نمودن دور از روّیه دین داری و خلاف خوشنودی جناب اقدس باری است و برجمیع اهل‌اسلام بموجب شریعت حضرت خیرالانام دفاع[2] این کفره ظلام لازم بل واجب است و هرکه خود را از این حرب‌معاف نماید[3] بی شبهه‌از دین اسلام[4] خارج ودرشریعت غرّای سیدالمرسلین شرمسار خواهد بود. نوّاب شجاع الدوله از این پیغام نصیحت انجام متقاعد شده پنجهزارسوار قزلباش ایرانی که ملازم رکاب او بودند با چهار هزارسوار هندوستانی وتوبخانه همراه برداشته بخدمت‌شاه‌درّانی شتافت. حضرت شاهی جمیع سرکردگان افغان را باستقبال نوّاب معزی‌الیه[5] فرستاده باعزاز تمام داخل لشکر افغان‌و بخدمت شاه درّانی فیضیاب گردید. شاه والاجاه کمال‌محبت[6] و نهایت سلوك بعمل آورده بخطاب فرزند خانی اورا نواخت . قبل از ورود نوّاب موصوف و حافظ رحمت‌خان و سرکردگان روهیله[7] و نجیب‌الدوله لشکر سرعته بشاهجهان آباد رسیده قلعه را محاصره نمودند تا یکماه سردمان شاهی و اهل شهر قلعه را محافظت نموده بزد و خورد مشغول بودند . بعضوب[8] علیخان وسردمان شاه

۱- اصل درعدت ۲ پ ، اوقاع ۳ پ : جنگ‌معاف دارد ٤ پ، اسلامیه
٥- پ : معزالیه ٦ پ، شفقت ۷ اصل ، رویله ۸ اصل ، یاعوب

Marfat.com

درّانی که درقلعه بودند بسبب بی آذوقگی وطغیان دریا که[1] کشتیها هم در اختیار لشکر مرهّته بود صرفه درماندن [در] قلعه ندیده پیغام بسردار مرهته دارند که ما دست‌از قلعه داری بر میداریم و قلعه را بشما واسیگذاریم. بشرط آنکه‌قسم‌خورده [ما را امان بدهید تا ماازقلعه بر آمده بخدمت شاه خود برویم سردار مرهته‌قسم خورده] قبول نمود که ایشان را صحیحاً سالماً بنزد شاه بفرستد . یعقوب علیخان خاطر جمع کرده با جمعیت خود بموجب گفتهٔ سردار مرهته‌بخانهٔ نوّاب علی‌مردان خان که در کنار دریا واقع است رفته‌سردار مذکوربرای ملاقات او رفته‌و اوراضیافت نموده رخصت کرد[2]. یعقوب علیخان در پارچمنا بخدمت شاه رسیده حقیقت را بعرض رسانید. شاه بر او اعتراض [بسیار] کرده میخواست‌اورا بقتل برساند چون‌مقدّمهٔ جنگ در پیش بود بقتل او نپرداخته او را معاف نموده و بها و سورس راو[3] سردار مرهته ناروشنکر که معتمد او[4] بود باجمعیت بسیار درقلعهٔ دهلی گذاشته و اورا قلعه‌دار مقرّر و خود روانهٔ سمت لاهور گردید . در نزدیک سهرندچاهی بود که معبد کلان فرقهٔ هنود و عالمگیر ماضی آنچاه را مسدود نموده بود . درورود بآن‌مکان چاه مذکور را پیدا نموده وخاروخاشاك اورا دورنموده بضابطهٔ خودغسل نموده و این را بفال میمون دانسته و از آنجا باز بسمت شاهجهان آباد بارادهٔحرب شاه درّانی معاودت نمودند. وبسبب طغیان آب که عبور ازآن بدون کشتی متعذّر بوده جمیع کشتیهادراختیارمرهته بود. شاه درّانی برای گذشتن از دریاراهی‌نمییافت سرداران افغان و روهیله و نوّاب شجاع الدوله همگی در این فکر بودند که بدون کشتی از دریا بچه نوع عبور نمایند که شاه درّانی را تدبیری بخاطر رسیده بجمیع سرداران‌حکم فرمود که هرقدرفیل درلشکر باشد همگی‌را حاضر سازند. حسب‌الحکم

١- پ : رودخانهٔ جمنا ٢- پ : رخصت‌نمود ٣- پ ، و بهاؤ وبسواس راو

٤- پ : ناروسنگر که معتمد ایشان

Marfat.com

یکهزار وپانصد فیل از جمیع[۱] لشکر فراهم‌آمده بعرض رسانیدند. شاه والاجاه بیست هزار سوار ایرانی و افغانرا حکم فرمود که همگی سلاح و آلات حرب‌را بار فیلان نموده خود هم بسواری فیلان‌از دریا عبورنمایند. و کشتیها که‌دراختیار[سرداران] مرهته است از آنها گرفته باینطرف‌دریا بیاورند که لشکریان بسهولت از دریاعبور نمایند. بموجب فرموده سواران سلاح جنگ را بارکرده خود هم بمعاونت افیال[۲] از دریا عبور نموده برمستحفظان کشتیها تاخته پاره‌ای را علوفهٔ شمشیر آبدار نموده بقیةالسیف فرار نموده بلشکر مرهته ملحق گردیدند. دلاوران ایرانی جمیع کشتیها را بحیطهٔ ضبط آورده بخدمت حضرت شاهی فرستادند.شاه و لشکریان همگی عبور نموده چهارگروهی لشکر مرهته را مضرب خیام نصرت انجام نموده محسود چشم خصم بد اختر گردیدند. سرداران مرهته از عبور لشکر شاه درّانی مطلع شده جمع کثیر برای ممانعت مقرّر نموده در مقابلهٔ فریقین دلاوران طرفین با یکدیگر بخصم افکنی داد مردی داده واز هیچ طرف کاری نساخته بمقرّ خود بازگشتند. وازچهار طرف دلاوران ایرانی و افغان حسب‌الحکم شاه درّانی راهها را مسدود نموده که از هیچ طرف آذوقه بجماعت مرهته که در دور خود سنگری عظیم ساخته و توپهای کلان را چیده بودند نمیرسید. وفرقهٔ مذکوره بخاطر جمع در سنگر خود بودند و مطلقا شاه درّانی را با این جمعیّت‌بخاطر نمی‌آوردند وبیگفتند هروقت خواسته‌باشیم ازسنگر بر آمده شاه درّانی‌را باهمه جمعیّت او علوفهٔ شمشیر آبدار نموده یکی از ایشانرا زنده نخواهیم گذاشت که بملک‌خود بروند. و چون شاه درّانی از عمده‌طرف سدّ آمدن آذوقه‌نموده بود و چند ماه‌بهمین دستور گذشت که آذوقه‌بآن جماعت‌نرسید و آدم و اسب بسیاری بسبب بی آذوقگی بمعرض تلف در آمدند و کار بر جماعت

۱- پ : جمع ۲- پ : بآن طرف‌عبور نمایندحسب‌الامر شاهی سواران‌مذکور با آلات‌حرب سوار فیلان را

Marfat.com

سرهنّه [بسیار] تنگ شدآنوقت همگی کمر بعزم «رزم» شاه‌درّانی بسته توبخانه را پیش انداخته مجموع لشکرسوار شده‌ازسنگر برآمدند. و از اینطرف هم‌شاه‌والاجاه و نواب شجاع الدوله بهادر ونجیب‌الدوله[1] و سرداران روهیله و افغان مستعدّ حرب شده هر کس با جمعیّت و توبخانهٔ خود درمکانی معین بامر شاه درّانی قرارگرفتند. لشکر هنود مانند سیلاب گل‌آلود باتیغهای آخته در و دشت را فراگرفته زیاده بردو هزار وچهارصد فیل سوارکه همه سردار و هریک خودرا در روز جنگ بصد سوار برابر میگرفتنددر عماریهای[2] زردوزی‌درکمال وقار قرارگرفته‌ولشکر خودراتحریک بحرب مینمودند. شاه درّانی افواج هندوستانی[3] را بمقابل آنها فرستاده ولشکر خود را در عقب مقرّر فرمود که هرگاه احدی ازلشکر هندوستانی ازحرب روی گرداند اورا طعمهٔ شمشیر آبدار نمایند وخود با فرقهٔ قزلباشیه و دستهٔ غلامان دریک سمت قرارگرفت. لشکر نرهته بهمان دستورکه مذکور شد من حیث‌المجموع رو بلشکر روهیله آورده آنها را از جاکندند. نوّاب شجاع الدوله بهادر را تاب نمانده مانند اجل معلّق از یک سمت با جمعیت خود یورش بر سر ابراهیم‌خان [کاردی] وفرقهٔ کاردیان آورده ازگلولهٔ توب و تفنگ پروا نکرده بضرب گلولهٔ جزایر دمار از نهاد آن جماعت کفار برآورده داخل توبخانهٔ آنها گردید. وازاینطرف شاه درّانی توبچیان قدر انداز را بخالی کردن توبهای پی در پی برعماریهای[2] فیلان کوه توان و لشکر کفار ضلالت پیشکان[4] امر فرمود قریب بسه‌هزار توپ که ازسپاه درّانی‌وسرداران روهیله و احمدخان بنگش و نوّاب شجاع الدوله و سایر سرداران بود بیکبار آتش افشانی آغاز نموده از غریدن صدای رعد آسای توبهای اژدردم تزلزل در ارکان وجود [هنود] تبه روزان روسیاهان[5] خذلان شیم راه یافته هر گلولهٔ سربسته‌ای که

۱- پ : نجیب‌خان ۲- پ : انباریهای ۳- پ : هندوستانی و افاغنه
۴- پ : توامان ۵- اصل : روز سیاه

Marfat.com

از دهن توب جدا میشد پیک اجلی بود که ندای، **ارجعی** بگوش جان سرداران شقاوت بنیان سرهته رسانیده هریک را فرداً فرد بدخول سقر رهنمون و سریر آرای اورنگ فرقهٔ **اولئک اصحاب النارهم فیها خالدون** می گردانید چنانچه بحسب تقدیر جمیع سرداران سرهته کفره از تدبیرشاه صافی ضمیر هدف گلولهٔ توب رعدصریر و لشکریان طعمهٔ شمشیر آبدار غازیان دلیر گردیده ابراهیم خان کاردی خود دستگیر و باقی کاردیان قتیل تیغ بیدریغ دلاوران شجاع الدوله و از یورش فرقهٔ قزلباش و دستهٔ غلامان که ازسمت دیگر تاخت برآن لشکر آوردند پای ثبات و قرار آنها از پیش بدر رفته شکست خورده روبفرار نهادند. دلاوران ایرانی و افغان و روهیله حسب الحکم شاه درّانی تا بیست فرسخ آنها را تعاقب نموده سر و اخترسه بیشمار ازآنها گرفته قریب بصد هزار نفر از آن جماعت مقتول سیف غازیان نصرت نشان و هیجده هزار نفر زنده دستگیر سرپنجهٔ تقدیر گردیدند (و من جملهٔ مقتولین چهارصد فیل سوار که باصطلاح سرهته آنها را راوت میگویند که یکه بهادر است بودند) و تمام اسباب وتوپخانه و افیال و خزانه و دواب و مایحتاج آنها نصیب غازیان و بحیطهٔ ضبط شاه فیروزی نشان درآمد معدودی از بقیةالسیف زخمی و نالان خودرا بدکن[1] رسانیده شاه درّانی از این فتح نمایان که ابتدا شجاع الدوله مصدر ومنشا[2] بودبسیار از شجاع الدوله ممنون ومسرور[3] شده اورا به | خطاب | رستم هند| وستان | ملقب نمود[4]. [و] ابراهیم خان کاردی را که درقید دلاوران شجاع الدوله برد او را طلبیده بمعرض بازخواست درآورده فرمود که تو خود را مسلمان دانسته[5] بقوت کفر چرا کردی و بحرب اسلام آمدی او درجواب[6] بمعاذیر لاطائل جواب میگفت. شاه درّانی را غضب مستولی شده آتشی عظیم افروخته اورا سوخت و بقدر ده هزار

۱- پ : دکهن ۲- اصل : منشای ۳- پ: مسرور و مشعوف ٤ پ : او را برستم هند خطاب نمود ٥- پ : که تو باوجود مسلمان بودن ٦- پ : در مقابل

Marfat.com

نفر از اسرای سرهته را شجاع الدوله شفاعت نموده حضرت شاهی بخاطر داشت نوّاب معزی الیه جان بخشی آنها نموده مرخص فرمود. و خود باستقلال بعد ازاین مقدمات داخل شاه جهان آباد [شده] و بعد از یک ماه عطف عنان بجانب قندهار نموده رهگرای آن صوب گردید.

دربیان رفتن احمد شاه درّانی بار سیوم بخراسان بعزم تسخیر آن ارض فیض مکان[1] وحرب با دلاوران جلادت نشان آنجا[2]

(و صادرات آن ایام)

بعد از فتح جماعت سرهته کفره که احمد شاه درّانی بفر فرعونی و دبدبهٔ کیکاوسی[3] از شاهجهان آباد عطف عنان بسمت قندهار نموده بعد از طیّ مراحل که وارد محل مقصود گردید لشکریان ایلات و اویماقات را باوطان خود مرخّص نمود که بخانهای خود رفته از رنج سفر و مشقت راه آسایش یافته و بعد از نوروز فیروز سلطانی رهگرای حضور و برکاب حاضر شوند. لشکریان حسب الحکم هرفرقه‌ای بمحل سکنای خود روانه گردیدند. و شاه ذیجاه که همیشه طایر خیالش در فضای تسخیر ممالک ایران ابدبنیان[4] که سجده گاه خوانین ذوی الاقتدار و نمونه‌ای از ریاض **جنات تجری من تحتها الانهار** و مکان[5] قیام رستم نژادان غیور [و] نامدار است در پرواز و پیک اندیشه اش بفرمانفرمائی و تسلط هریک از بلاد آن مملکت فردوس بنیاد با قایل تقدیر در راز ونیاز. از عدم وقوع این امر محال بی استقلال و دائماً در سوز و گداز میبود. در این اوقات که با نیل مقصود از هندوستان معاودت ومالک خزانهٔ قارونی و جنود فرعونی خودرا دیده نظر بخالی بودن اورنگ سلطنت ازوجود

۱- پ : بنیان ۲- پ : آن مکان ۳- پ : بفر فریدونی ودبدبه کاوسی

٤- پ : تبیان ٥- پ : و مقام

Marfat.com

پادشاه جمجاه ظل‌الله و بی اتفاقی دلاوران خراسان وعراق و فارس و آذربایجان که هریک در مکان وسکنا (وسقناق) خود با یکدیگر درمقام نفاق و این مراتب بین‌الامم مشهورآفاق بود بتصوّر شوکت و اقتدار افغانی وسایر فرق مستظهر گشته مصمم تسخیر بلاد ایران و علم استقلال بسمت خراسان افراشت. وباصد هزارلشگر جرّار از دارالقرار قندهار کوچیده در شش‌فرسخی نزول اجلال و آن مکان‌را سخیّم سرادق جاه وجلال نمود. لیکن این مراتب را در نیافته که هرگاه صعوهٔ ضعیف گم نام بتصوّر خیالات خام صید کردن شهباز بلند پرواز را بخاطر گذرانند هر آئینه از زبانهٔ شعلهٔ غضب شهبازی‌پروبالش سوخته باندك [حرکت] چنگلی در بین‌القدمین جمیع اعضایش درهم شکند. واگر روباه مکار فریب بنیان بمعاونت شغالان دشت خذلان بارادهٔ حرب شیر ژیان‌رطب‌اللسان گردد در زمان بیک سیلی غضنفری ازپای درآمده بسرای عدم شتابد. آری هرچند که تخت سلطنت‌از وجود حضرت قدر قدرت شاهی خالی، وبی‌نام‌ونشان و اتفاق دلاوران‌عمکی در یکجا ودریک مکان‌نباشد[1]. هر بیابان گرد برهنه پای [را] نسزد که بکثرت و جمعیت خود فریفته و مغرور گشته دم ازگردن فرازی و سروری زند. [فرد]

هر بیشه گمان مبر که خالی‌است شاید که پلنگ خفته باشد

و هرکم حسب خفیف‌النسب[2] راکجا رسد که بخیال تمکن اورنگ سلطنت وسریر آرائی تخت معدلت فرق خود را بدیهیم و افسر صاحب قرانی زینت داده مانند اراجیف بطلب این مطلب بهرسو دود وچنانچه میرزا علی اکبر [بعرودی آذربایجان خود] اشعاری چند بنظم درآورده و ملحق به بیت فردوسی نموده این دوبیت از آن اشعار است که مرقوم میگردد خطاب بچرخ کرده میگوید:

۱- پ: وبی‌نام ونشان و نامداران‌عرصهٔ جنك را با یکدیگر در اتفاق درنگ باشد.

۲- اصل: النصب - پ: النصیب

Marfat.com

[مثنوی]

بابن زمانی جهانی دهی[1] بهفت آسمان قرص نانی دهی[1]
تو از بطن زرقانهٔ[2] نابکار چو احمد خری را کنی شهریار
که تخت کیان را کند آرزو تفو بر تو ای چرخ گردون تفو

بهر تقدیر مضمون ضمیرش اینکه چون دو دفعه دیگر بخراسان رفته وقلیلی از سردمان گم‌نام که سرداران صاحب [عزم] و الاحترام[3] بسبب بی رتبگی آنها را از جا و مقام‌خارج نموده باو پیوسته بودند این دفعه هم جمعی ازسردمان‌خراسان را از راه[4]سلوك با خودمتفق کرده‌بمرافقت‌حضرت شاهرخی بتسخیر عراق‌وآذربایجان و فارس بپردازد. چون صدور این امور [و] وقوع این مراتب پرفتور که از ضابطهٔ عقل دور و از قوه[4] بفعل آمدن را شاه مذکور و سرداران افغان پرشور غرور محض و محض غرور میدانستند پیش‌آمدن احوال را درهمان منزل از دیوان‌لسان‌الغیب خواجه حافظ شیرازی تفأل نموده غزلی که بملاحظه شاه افغان در آمده این یک بیت از آن غزل است که نوشته میشود. [بیت]

ز بنفشه تاب دارم که ز زلف او زند دم
تو سیاه کم بهابین که چه در دماغ دارد

شاه موصوف بعد از مطالعه خواندن این غزل را موقوف نموده غزلی دیگر برای سرور سرداران افغانی خواند که این بیت از آن غزل است.

[مقطع]

عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

۱- اصل : دی
۲- پ : زرفانه
۳- اصل : بالاحترام
4- پ : قول

Marfat.com

از شنیدن این غزل سرداران افغانی مبارکباد فتح ایران و بغداد را بشاه مزوّر پناه داده از آن منزل کوچیده بعد از طی مراحل وارد هرات گردید.

دربیان احوال نصرالله‌میرزا و خوانین اکراد و ورود[1] احمدشاه درّانی (بمقام جام‌ولنگرو معاودت او بمشهد مقدّس وحرب علی مردانخان با فرقهٔ افغان نابکار) [ومحاصره نمودن ارض فیض بنیانرا و حقایق وکوایف[2] آن اوان]

قبل از اینکه نصرالله میرزا برای جمع آوری لشکر از فرقهٔ اکراد از مشهد مقدّس عازم کردستان گردد[3] خبر ورود او بدو فرسخی چناران بسمع سرداران و دلاوران کردستان رسید. خوانین اکراد که بنا بر بی اتفاقی شیوهٔ مذمومهٔ نفاق رادر پیش گرفته و در خلع حضرت شاهرخی [و سلطنت سلیمانشاه ده] جواهرات قیمتی سرکار نادری را از جواهر خانه متصرّف شده بودند از خوف نصرالله‌میرزا وتسلط[4] او که بتهوروجلادت موصوف ومقابل کوبی نداشت چند نفر از سرداران مذکور بیکجا جمع شده مشورت نمودند که الحال صلاح در این است که قلیلی از جواهرات کم‌قیمت رابرداشته حضرت میرزا را استقبال و باو از باب اطاعت وانقیاد برآمده جواهرات را تسلیم ودرصورت تسلّط زیانی نکرده جوابی توانیم گفت. وعرگاه دیگری بحسب تقدیر در مملکت خراسان استیلا یابد درصورت [مؤاخذه] بر ردّ جواهرات[5] دلیلی داشته باشیم. همگی را این صلاح پسند خاطر افتاده جعفر خان و نقدعلیخان با پنج ششهزار سوار حرکت و روانهٔ خدمت حضرت میرزا (و در دوفرسخی چناران بفیض رکاب بوسی رسیده جواهرات مذکور را از نظر گذرانیده و در رکاب میرزا) وارد چناران

۱- پ : در بیان رفتن نصرالله میرزا بکردستان و خبر ورود
۲- ظ ، کیفیات
۳- اصل ، گردید
٤- پ : ازخوف تسلط نصرالله میرزا
٥- اصل : او از جواهرات

Marfat.com

گردیدند. یکروز بعد از ورودحضرت میرزا از نقد علیخان پرسید که این جواهرات از کجا بدست شما آمده. خان مذکور بعرض رسانید که در ایام خلع حضرت شاهی و جلوس شاه سلیمان فرقهٔ اوباش اکراد از جواهرخانه بر آورده بودند این غلامان مطلع شده از آنها گرفته در نزد خود نگاهداشته بودیم چون مال سرکار بود بنظر انور رسانیدیم. حضرت میرزا هرچندمطلع بود که جمیع جواهرات گرانبهای جواهرخانهٔ نادری را نقد علیخان و جعفرخان و یوسف علیخان جلایر بخانهای خود برده وبرای رفع مظنّه این قلیل جواهر کم بها را آورده‌اند که در السنه و افواه شهرت کند که آنچه برده بودند خود آورده گذرانیدند. لیکن چون تسلط کاملی نداشت مصلحة دیگر سخنی نگفته خاموش ماند. از ورود بچناران وسلوك نقدعلیخان وجعفرخان و محمد حسین خان زعفران لو مشهور بایل‌خانی و رضا قلیخان ولد محمد رضاخان کهنپکلو و دولیخان شادللو[1] وچند نفردیگر از خوانین کرد بملازمت حضرت میرزائی با جمعیت خود شتافته پیشکشها گذرانیده ودر رکاب میرزا روانهٔ رادکان[2] (گردیدند) و شاه وردیخان [حاکم آنجا نیز] ملازمت ننموده پیشکش گذرانید وازآنجا بمحال[3] قوچان مشهور بخبوشان وارد گردیدند. الله وردیخان ولد محمد حسینخان حاکم آنجا[4] بسبب غرور از استقبال تعلل ورزیده [باستقبال نیامد و] در ورود بقوچان چون جمعیت بسیاری از اکراد در رکاب حضرت میرزائی فراهم آمده رونقی درکار او بهمرسیده بود [ناچار] بملازمت حضرت میرزائی شتافت[5]. چون حضرت میرزا ازسلوك الله وردیخان ناخوش شده بود بحبس او امر فرمود. حسب الحکم خان موصوف را گرفته کنده و دوشاخه نمودند. خوانین اکراد ازوقوع این امر مخوف وهراسان شده ارادهٔ بازگشتن باوطان خودداشتند که خبر ورود احمد شاه درّانی بهرات گوشزد

۱- پ: شادرلو ۲- پ: روانه مکان شاه وردیخان حاکم رادکان - اصل: را تکان ۳- اصل: بسمت ٤- پ: قوجان ٥- اصل: ناچار ملازمت نمود

Marfat.com

خاص وعام گردید. حضرت میرزا نظر زمانه سازی وصلاح وقت الله وردیخان را از حبس برآورده در مقام دلجوئی سرکردگان رستم نژاد برآمده مجدداً خبر ورود شاه درّانی بمقام جام و لنگر رسید. شاهزاده عالی مقام عطف عنان از آن مکان بسمت چناران نموده که از آنجا روانهٔ ارض فیض بنیان گردد. در ورود بچناران سرکردگان اکراد هریک با جمعیّت خود معاودت بمکان سکنای خود نموده شاهزاده با فرقهٔ غلامان وارد مشهد مقدّس وحقیقت «حال» (اکراد) رابعرض حضرت شاهی رسانید. شاهرخشاه با نصرالله میرزا مصلحت نموده که نادر میرزا راباید بسمت عراق بنزد کریمخان زند فرستاد که رفته اورا ملاقات کرده ولشکری جرّار[1] باسرداری ذوی الاقتدار ازو گرفته با خود بیاورد که رفع شرّ [لشکر] افغان نابکار بغیر از استمداد ومعاونت حضرت کریمخانی که تهمتن روزگار و سرکوب وگردن شکن سرکشان گردن فراز است صورتی دیگر بنظر نمی‌آید. چنانچه همانوقت نادر میرزا [را برفتن عراق مأمور ونادر میرزا] حسب الحکم[2] از مشهد مقدّس برآمده بعزم رفتن عراق روانه و در ورود بطبس که سرحدّ خراسان وعراق است علی مردان خان زنگوئی [اورا] ملازمت نموده از اراده ومکنون ضمیر نادر میرزا مطّلع شده مانع رفتن او بعراق گردید. وعرض نمود که نهضت حضرت میرزا بعراق برای امداد، محض[3] بدنامی و سرشکستگی سرداران ونامداران این بلاد است. همانوقت بجمیع اطراف و جوانب خطوط نوشته خوانین ذی شوکت با جمعیّت (را) بحرب افغان تحریک نموده بجمع آوری لشکر مشغول گردید. از آنجانب احمد شاه از مقام جام ولنگر کوچیده وطیّ مراحل نموده[4] بمحل موسوم بحلوائی که نزدیک مشهد است مضرب خیام نموده حکم بساختن سنگر نمود. وحضرت شاهرخی ازفساد ضمیر شاه درّانی مطّلع شده که مصمّم بر گرفتن شهر است

۱- پ او را بطمع لشکری ۲- پ : الامر

۳- اصل : ومحض ٤- اصل : کوچیده آمده

Marfat.com

وتا شهر مفتوح نشود از همانجا حرکت نخواهد کرد . بنصرالله میرزا حکم فرمود که دروازه‌ها را خاکریز کرده یک دروازه‌را یرای آمد ورفت بگذارند [و] سردسان وغلامان را برای حفاظت بروج‌وخبرداری‌تقید نمود .حسب‌الامر نصرالله میرزابعمل آورده وهر روز باقلیل‌سوار و پیاده وتفنگچی از قلعه برآمده ازیکطرف خود را بسنگر احمد شاه زده جمعی را مقتول وزخمی وقبل از آنکه لشکر افاغنه بجهت دفع شرّ او سلک جمعیّت خود را یکجا منعقد سازند باستعجال خود را بدروازه میرسانید . بهمین نوع مدّتی با لشکر شاه درّانی که یکصد و بیست هزارسوار بودند با هزار نفر پیاده و پانصد سوار زد وخورد کرده جمع [1] کثیری از آن لشکر را زخمی و بقتل رسانید . یک روز قریب دوهزار(کس)ازلشکرافغان‌بباغی که نزدیک شهربودرفته وبخرابی باغ مذکوردست اندازگردیدند .نصرالله‌میرزا اطلاع یافته پانصد نفر پیاده‌را برداشته‌وخود هم پیاده‌ازشهربیرون‌رفته‌وسیصدسوارراد رنزدیکی‌خندق‌درپسقو[2] گذاشته که‌بوقت ضرورت حاضر باشند [و] خودرا باپیاده‌هاباطراف‌باغ رسانیده(پیادگان‌را) بشلیک تفنگ امر نمود . تفنکچیان زحل نشان بیکبارشلیک نموده جماعت افغان متوحّش بطرف سنگر متوجّه گردیدند که تفنکچیان آنها را از هرطرف هدف گلوله نموده جمعی را مانند برگ درختان برزمین ریختند تتمه روبفرار نهاده .سوران پسقو[2] برایشان تاخته اکثری را بنوك سنان جان ستان از پای درآورده وبرخی را طعمهٔ شمشیر آبدار نموده بقیةالسیف خود را بسنگررسانیده از تهوّر وجلادت‌نصرالله میرزا با قلیل سواروپیاده لشکر افغان مخوف شده دیگر از سنگر بیرون نیامدند. آن روز هشتصد نفر از آن جماعت بقتل رسید. و در این وقت خبر جمعیّت نادر میرزا وعلیمردان‌خان زنکوئی وسایر سرکردگان‌وحرکت ایشان ازطبس بسمع شاه‌درّانی رسید .شاه‌مذکورچهارده[3] هزار نفربسرکردگی‌رسولخان قوللر آقاسی‌بمقابل‌نادرمیرزا

۱- پ : جمعی ۲- پ : یسقو ۳- پ : چهار

Marfat.com

فرستاد و در نزدیکی محولات گوناباد تلاقی فریقین شده نسیم فتح و ظفر برپرچم علم دلاوران [نادر میرزا] وزیده‌لشکر افغان را از پیش برداشته نهصد و پنجاه‌وپنج نفر با رسول‌خان‌سردار طعمهٔ شمشیر غازیان شیر شکار گردیده‌رایت افغانی نگونسار ومابقی[۱] راه فرار اختیار[نمودند] .ومحمد رضاخان ولدعبدالعلیخان‌عرب‌میش‌مست که در آن لشکر شرارت آثار که‌برای اصلاح امورآن دیارآمده استقرار داشت مقتول و[بقیةالسیف]خودرا باحمد شاه رسانیده حقیقت را بعرض رسانیدند .احمد شاه‌متوحّش شده جهان خان را با هشت هزار سوار ونصیرخان بلوچ را با شش هزار پیاده بحرب [نادر] میرزا وعلی مردان خان فرستاد .علیمردان‌خان‌بعدازفتح وارد ترشیزوبتدارك سفر مشهد بحرب شاه درّانی مشغول جمع آوری سپاه گردید . دربن بین خبررسیدن جهان خان ونصیر خان وهشت هزار سوار افغان بشش‌فرسخی‌سلطان آباد که‌محل سکنای عبدالعلی‌خانست (رسید) .علیمردان‌خان فرصت استمداداز سرکردگان‌اکراد وسایر بلاد نیافته با جمعیت خود از سلطان آباد حرکت[و] بقلعهٔ‌بالا مکان که‌چهار فرسخی‌لشکر افغان‌بود وارد گردید .افاغنه‌مطّلع‌شده مخوف و بسبب کم‌آبی همانشب از آن مکان کوچیده دو فرسنگ بعقب رفته از خوف علیمردانخان در اطراف خود سنگری‌ساخته جهازات‌اشتران‌رابجهت محافظت‌بربالای‌آن گذاشته‌در پناه[۲] اوخزیدند. علیمردان خان همان شب جمعی رابقلعه سوسوم بکردوی فرستاده علی‌الصباح بانادر میرزا کوچیده بقلعهٔ مذکور وارد وطرح جنگ انداخته لشکر افاغنه صرفه در جنگ میدان ندیده از ترس ضرب دست دلاوران سنگر را مأمن خود مقرّر وهمگی مستعدّ حرب نشسته بمیدان جنگ[۳] برنیامدند .علیمردانخان از توهّم جماعت افغان مطّلع گشته روّیه حزم و احتیاط را از دست داده دلیرانه با جمعیّت خود [پیاده] یورش برسر سنگرآورده‌خود را بنزدیک سنگر رسانیده که بیکبار لشکر بلوچ و افغان‌بشلیک

---

۱ – : اصل : مابقا ۲ – اصل : درمیان پناه ۳ – : پ : حرب

Marfat.com

زنبورك وتفنگ‌دست گشاده‌مانند تگرگ گلوله بردلاوران باریدن گرفتند. علیمردانخان با ششصد نفر از غازیان بضرب گلوله مقتول ولشکریان که خود را بی‌سردار دیده با نادر میرزا فرار نموده معاودت بقلعه کردوی نمودند. ولشکر افاغنه ازسنگربرآمده قلعهٔ مذکور را محصور. و در شب دوّم نادر میرزا با غلامان خود از قلعه برآمده عازم سلطان‌آباد گردید. افاغنه مطّلع شده سدراه وبرای گرفتن میرزا جدّ وجهدنمودند. حضرت میرزا که از چهار جانب راه را برخود مسدود دید متهوّرانه خود را بسپاه افغان زده دو نفر را به [ضرب] تیغ آبدار از اسب غلطانیده با چند نفر از غلامان از میان سپاه افغان بیرون آمده خود را بسلطان آباد رسانید. دو روز قبل‌از جنگ وشکست وقتل علیمردان خان نوشتهٔ شاه قلیخان وزیر شاه درّانی بعلی مردانخان رسیده بود: مضمون اینکه دو روز حرب راموقوف دارید که که‌آنچه خواهش‌شماست شاه درّانی بعمل آورده حکومت تون [1] وطبس وقاین [2] وگوناباد وسایر بلاد متعلقهٔ بشما تفویض گشته نزاع از جانبین برخواهد خاست. و در این باب بجهانخان و نصیر خان هم نوشته شد که حرب را موقوف داشته بموجب فرمان شاهی مترصّد مراجعت باشند. بعد ازنوشتن این‌خطوط‌وزیربا تدبیر بعرض احمد شاه‌رسانید که تمام مملکت خراسان باین دولت در اطاعت وانقیاد رابسته مستعدّ حرب وجدال‌میباشند ومدّتی است که بندگان شاهی با سرانجام دارائی وارد این دیارگردیده و مشهد مقدّس را محصور دارند هنوز فتح البابی نشده بعلاوه آنکه رسولخان قوللر آقاسی با جمعی کثیر در جنگ علیمردان خان در معرکهٔ جدال‌قتیل گردیده‌هرگاه سرداران ونامداران‌خراسان با یکدیگر اتّفاق کرده بمقابله پردازند کار بسیار مشکل‌ورسیدن قلیلی از این لشکر بقندهار از ضرب وستم [دست] مردان کارزار این مملکت ودیار بنظر نمی‌آید. و دراین اوقات هم آذوقه ورسد هم بلشکر نمیرسد وبرودت هوا هم

۱ــ اصل و پ : طون ۲ــ اصل : غیان ــ پ ــ غاین

Marfat.com

غازیان را بی‌دست وپا کرده صلاح دراین است که بانصرالله میرزا وعلیمردان‌خان بهر نوع مصلحت دانند صلح کرده ولایات متعلقهٔ هریک را باو واگذاشته امسال بهرات وقندهار مراجعت کرده بعد از نوروز فیروز با تدارك شایان مراجعت نموده بتمشیت وتسخیر این ملك پردازند. احمد شاه تدبیر وزیر را پسندیده فرمان باسم جهانخان ونصیرخان نوشته که بهرنوع دانید[1] با علیمردانخان صلح نموده مراجعت وبرکاب حاضر شوند. ومقرّر نمود که اسبهای خاصه را نعلبندی کرده مهیّا باشند که اگر خبر شکست جهانخان ونصیرخان برسد فی‌الفور (بسمت) هرات روانه شوند[2]. وشاهقلیخان را بجهت مصالحه بمشهد مقدّس (بخدمت حضرت شاهرخشاه فرستاد. وزیر مذکور وارد مشهد مقدّس) و بزیارت روضهٔ رضویّه مشرّف و بعد از زیارت بچهارباغ رفته شرف ملازمت [حضرت] شاهرخی دریافته بعرض رسانید که شاه درّانی بجهت زیارت آمده نه از برای جنگ وجدال. و قبل از این مشهد مقدّس را بامنای دولت سپرده‌اند حضرت شاهی چرا درصلح بسته درمقام جدال برآمده‌اند. شاهرخشاه فرمود که مارا هم باشاه درّانی جنگی نمیباشد. نصرالله میرزا که گرم وسرد روزگاررا ندیده است نظر بسلوك شمابنارا برحرب گذاشته‌است شمارفته اورارضامند کرده شاه درّانی‌برای زیارت تشریف بیاورند. شاه قلیخان بخدمت حضرت میرزائی آمده عرض مدّعا نمود. حضرت میرزا فرمودند که اگرغرض‌شاه درّانی‌زیارت کردن است خود با چندنفراز مخصوصان تشریف‌آورده فیض‌یاب گردند. شاهقلیخان بعرض رسانید که شاه درّانی‌از سه ماه‌است که وارد این ملك گردیده و از جانب حضرت شاهی کسی سبقت بملاقات نکرده الحال چگونه خاطر جمع خواهند بود که خود بتنهائی‌تشریف بیاورند. حضرت میرزا جواب‌این راموقوف برملاقات حضرت‌شاهرخی والدخود گذاشته. بعداز ملاقات‌خودبا والدبزرگوار صلاح دربن دیدند که شاهقلیخان

۱- پ: دانند ۲- پ: می‌شوند

Marfat.com

دوست محمد خان ولد [۱] خود را باچند نفر [از معتبرین] افغان در مشهد [۲] گذاشته وخود [در رکاب حضرت شاهرخی بعزم ملاقات شاه درّانی رفته بعد از ملاقات و معاودت حضرت شاهی دوست محمد خان و افاغنه که در مشهد مانده‌اند روانهٔ خدمت شاه درّانی شوند چنانچه بعدازمصلحت حقیقت را بوزیر گفته دوست‌محمدخان ولدخود را باچند نفر افغان در شهر گذاشته] وخودبا حضرت شاهی‌از مشهد برآمده روانهٔ اردوی احمد شاه گردیدند. احمد شاه از آمدن حضرت شاهرخی مطلّع شده تا در بارگاه باستقبال آمده حضرت شاهی را باعزاز داخل بارگاه نموده‌در یک مسند با یکدیگر نشسته طرح دوستی ومواخات [۳] بعمل آورده برای استحکام مودّت شاه درّانی صبیهٔ رضیهٔ [۴] حضرت شاهی را بجهت تیمور شاه ولد خود خواستگاری نموده تحایف و هدایای بسیار از نظر شاهرخشاه گذرانیده. شاه ذیجاه روانهٔ مشهد مقدّس وبعد از ورود دوست محمد خان [و افاغنه را مرخص نموده بنزد احمد شاه فرستاد درورود دوست محمد خان] وخوانین افغان باردوی احمد شاهی خبر قتل علیمردانخان و هزیمت نادرمیرزا در لشکر افغان انتشار یافت. شاه درّانی از استماع این خبر مسرور شده ششهزار سوار بتسخیر قلعهٔ گلستانه من مضافات مشهد مقدّس که‌تمام سکنهٔ آنجا سادات عالیمقام ذوی‌الاحترام بودند فرستاد. اهالی آن قلعه از فرستادن لشکر بی‌خبر بخاطر جمع درمکانهای خود بودند که لشکر افاغنه رسیده بدون جنگ و جدال داخل قلعهٔ مذکور گردیده جمعی از سادات را مقتول وبرخی را اسیر کرده [۵] واموال و اسباب اهالی آنجا را نهب و غارت و اسرا را بنزد [۶] احمد شاه آوردند. قزلباشیه که در اردو بودند اسرارا خریداری کرده روانهٔ مشهد مقدّس نمودند و جهانخان ونصیرخان بعد از رفتن نادرمیرزابسلطان‌آباد از منزل خود کوچیده وارد

۱- اصل : ولدان ۲- پ : در شهر ۳- پ : ومواخذات
۴- پ : مرضیه ۵- پ : دستگیر ۶- پ : که بنزد

Marfat.com

سلطان آباد و نادر میرزا و عبدالعلیخان که در قلعه بودند باسر قلعه‌داری پرداخته لشکر افغان قلعهٔ مذکوره را محاصره نموده جوانان ودلاوران جمعی‌از قلعه برآمده درمیان باغات یا افاغنه طرح جنگ انداختند. جمعی‌از لشکر افغانرا طعمهٔشمشیر آبدار نموده لشکر افغان از خیر گی دلاوران متوهّم شده نیم فرسنگ از باغات‌دور رفته اطراف خودرا بسنگر مستحکم نموده در فکر حرب بودند که فرمان شاه درّانی رسید که‌با نادر میرزاصلح نموده و از همانجا بر گردند. جهانخان‌ونصیرخان‌بموجب حکم احمد شاهی[1] از درصلح برآمده مضمون‌فرمان را گوشزد نادر میرزاوعبدالعلی خان کرده مصمم مراجعت گردیدند. عبدالعلیخان چند رأس اسب [برای پیشکش شاه درّانی فرستاد جهانخان‌ونصیرخان را هم] چهار رأس اسب [2] داده لشکرافغان ازآنجا کوچیده روانهٔ اردوی شاه‌درّانی گردیدند [3] (بعد از ورود بلشکر) احمد شاه برای انجام‌امروصلت مجدداً شاهقلیخان‌را بمشهدمقدّس (بخدمت حضرت شاهرخشاه) باچندزنجیر فیل‌وتحایف بسیاربرای‌نصرالله میرزا همراه وزیرفرستاد [4] وبخطاب‌فرزندی حضرت (نصرالله) میرزارا درخطوط یادنموده. بعد از ورودشاهقیلخان‌بخدمت‌حضرت شاهرخی وگذرانیدن هدایا بخدمت حضرت میرزائی درخواست اسب سواری‌نصرالله میرزا که موسوم بغریب وعدیل او درملک خراسان نبود بجهت احمد شاه نمود. نصرالله میرزا اسب مذکور رابحضور [خود] طلبیده تسلیم وزیر نمود وزیربرخاسته جلو اسب را گرفته کرنشی بجا آورده همان ساعت روانهٔ حضور شاه درّانی گردید. احمد شاه از دیدن اسب [بسیار] مشعوف شده خیمهٔ علیحده‌ای بجهت‌اسب نزدیک [5] سراپرده‌ایستاده کرده بعد از دو روز علیاجناب لوعزشاد بیگم بنت حضرت شاهرخی‌را بعقد تیمور شاه برآورده‌سر کردگان افاغنه باروسا وبزرگان لشکر(افغانی

۱-پ : احمد شاه ۲- پ ، بسرداران‌افغان ۳- پ : افزوده: وبرای‌جهانخان ونصیرخان‌هم چهاررأس اسب فرستاد ٤- اصل : همراه داده ٥- پ : نزدیکی

Marfat.com

باعزاز تمام هودج زرنگارشاهزاده را بلشکرگاه رسانیده. احمد شاه وبقیّه سپاه استقبال نموده‌بآئین شاهان بمکان مقرّر فرودآوردند. بعد از اتمام امر عروسی[1] سرکردگان افغان بخدمت شاه درّانی آمده بعرض رسانیدند که الحال ماندن درخراسان بسبب سرکشی دلاوران این مملکت بجز زیان سودی نخواهد بخشید رفتن بقندهار صلاح دولتست و اگر تأخیری دراین امر واقع شود[2] کار بفساد خواهد کشید و امری پیشرفت نخواهد شد. شاه درّانی از گفتگوی سرداران ازخواب غفلت بیدار شده وبجهت مصلحت وقت خاموش ماند. و از مدّتها بود که بآزار جذام مبتلا و دراین اوقات آزار مذکور شدّت نموده رضا ببرگشتن بسمت هرات وقندهار گردید. وافاغنه ازشدّت آزار او بسیار مخوف [وهراسان] وهمان ساعت عطف عنان بجانب هرات نمود. ودر ورود بهرات چند روز در آنجا مقام نموده آزار اوبحدّی شدّت نمود که کرم درد ماغ او افتاده که‌در وقت اکل کرم از دماغ بدهن او می‌افتاد از این سبب[3] بپشت افتاده دیگری بقاشق آش وطعام بحلق او میریخت آخرالامر کار او بجائی رسید که سخن او را کسی نفهمید مگر یاقوت خان خواجه سرا که بخدمت قوللر آقاسی گری سرافراز بود و در اواخر او هم‌سخن او را نمیفهمید. احمد شاه عاجز ومضطرشده هرسخنی را بدست خود می‌نوشت، یاقوت خان دریافت کرده اجرا می‌نمود. افاغنه شاه مذکور را باینحال برداشته روانهٔ قندهار گردیدند. در ورود بقندهار شاه درّانی احوال خود را دگرگون دیده باسر وصیّت پرداخت. هرات و توابع آنرا به تیمور شاه واگذاشته او را (روانهٔ هرات نمود) وقندهار رابولد دوم خود سلیمان شاه نام‌زد نمود. کابل را بولد دیگر که پرویز نام داشت[داده] واسکندر شاه را ولیعهد [خود مقرّر نموده برادران دیگر را بخدمت او مأمور وجهانخان را با سی‌هزار کس لشکر با ولیعهد] واورا بسمت پنجاب مأمور فرمود وخود ازقندهار کوچیده درسه منزلی قندهار که محل سکنای

۱- پ : طوی ۲- اصل و پ :شد ۳- اصل : باعث

Marfat.com

ایلات افغان‌وخوش‌آب وهوا میباشد نزول وآزار [او] زیاده شدت کرده در اواخر ماه جمیدی‌الثانی سنه ۱۱۸۵ دنیای فانی‌را وداع نموده بسرای آخرت شتافت. امرا وامنای دولت احمد شاهی ازخوف ایلات افغان درصورت اطلّاع آنها و نهب و تاراج اساسهٔ سلطنت این خبررا مخفی داشته محافه[1]ساخته ونعش‌را درمیان محافه گذاشته بدستورایّام حیات موافق قاعده وقانون سلطنت ازآن مکان کوچیده روانهٔ قندهار گردیدند. دختر شاهقلیخان وزیر که زوجهٔ شاه سلیمان بود ازفوت شاه درّانی مطلّع‌شده باستعجال‌قاصدی بقندهار بنزد زوج خود سلیمان‌شاه فرستاده اورا ازفوت پدرش اطلاع داد وباونوشت که پیش از اطلّاع برادران وسرداران دیگر بند وبست سلطنت‌را باید کرد. و نعش راآورده در یکمنزلی قندهار حقیقت را ظاهر نمودند. سلیمانشاه‌سیاه‌پوش‌شده نعش‌رابشهرآورده‌درباغچه‌ای که نزدیک دولتخانهٔ شاهی بود مدفون نموده وخود برتخت سلطنت جلوس کرد[2]. چون‌خبر جلوس او به تیمورشاه رسید لشکر اطراف‌هرات‌را فراهم‌آورده روانهٔ قندهار گردید. سلیمان‌شاه از ارادهٔ او مطلّع‌شده با شاهقلیخان وزیر مشورت وچندقاطر را اشرفی حمل نموده بسمت قلات که مکان سکنای جماعت غلجه‌ی است‌بصحابت دوست محمدخان‌ولد وزیر فرستاد که هرقدر لشکر بیشترشود بزودی‌سرانجام نموده خودرا بقندهاربرساند. وولد دیگر وزیر که شیربمحمدخان نام‌داشت بسمت بلوچستان بنزد نصیرخان بلوچ بجهت کومک وامداد فرستاد. وعبدالله‌خان دیوان‌بیگی که از روسای افغان و از شاه‌سلیمان رنجیده خاطر بود بوقت عصر از قندهار بدون اطّلاع برآمده بمیان ایل خود رفت. جماعت‌ابدالی که‌از سلیمانشاه (مذکور)بسبب تشیّع او|و|قتل جمعی ازافاغنه که در ایّام احمد شاه ازو بوقوع رسیده بود متوحّش و باعث رفتن عبدالله‌خان که رئیس ایشان بود یک‌یک و دو دو از قندهار برآمده خودرا بمیان

۱- - پ : نمود

Marfat.com

ایل بخانهای خود میرسانیدند. سلیمان‌شاه از حرکات آنها مطلّع شده برخوردارخان را بمحافظت شهر ومنع رفتن مردمان مأمور نمود واختیار دروازهٔ شهررا ببرخوردارخان واگذاشت. خان موصوف بحراست پرداخت وخبر آمدن تیمور شاه انتشار یافت. دوست محمدخان از استماع این خبر مضطرب شده قبل از جمعیّت فرقهٔ غلزه‌ای روانهٔ قندهار گردید. درعرض راه بمیان ایل [عبدالله‌خان رسیده درآنجافرودآمد]. عبدالله‌خان درظاهر باو ازراه مواسات[1] برآمده درخفیه جمعی را تعیین نموده که اگر ارادهٔ رفتن کند اورا بیرون رفتن ازمیان‌خیل ندهند. وخبر قید[2] دوست محمدخان در قندهار انتشاریافت‌والدهٔ او بیقراری واضطراب نموده‌وزیررا برفتن بایل عبدالله‌خان ترغیب‌نمود. خان موصوف مصمّم رفتن گردیده سلیمان‌شاه‌درصدد منع برآمده مفید نیفتاد. وزیرمذکورولدان‌خودرا که [یکی]شکرالله‌خان ودیگری‌آزادخان‌نام‌داشت بادونفر از همشیره زاده‌ها همراه گرفته بسمت ایل روانه و بخیمهٔ عبدالله [خان] وارد گردید. عبدالله‌خان هر پنج نفررا گرفته حبس‌وعریضه‌ای بتیمورشاه نوشته[و] گرفتن وزیر وولدان اورا اطلاع داده بعد خودهم محبوسین را همراه برداشته‌روانهٔ لشکر تیمورشاه گردیده درمنزل سیاه [آب] من مضافات فراه بلشکر تیمورشاه‌رسیده وزیر و محبوسین را بنظر او رسانید. همانوقت وزیررا با محبوسین بقتل رسانیده با لشکر بسمت قندهار مرحله‌پیما گردید. بعد از قتل وزیر و فرزندان وهمشیره‌زاده‌ها تیمورشاه[3] روانهٔ قندهار گردید. سلیمانشاه از وقوع قتل وزیر و فرزندان و میل جماعت افاغنه بانطرف بی استقلال وخائف گردیده کلام‌الله را وسیلهٔ نجات خود نموده حمایل و باستقلال برادر از قندهار برآمده در دوفرسخی با تیمورشاه ملاقات نموده قرآن‌را بهر دو دست گرفته بجهت عفو جرایم شفیع نمود. تیمورشاه قرآن را گرفته بوسیده بر سر گذاشت و برادر را در برگرفته[4] دلجوئی بسیار نموده باتفاق روانهٔ قندهار گردیدند. همه‌جا[5] تیمورشاه درپیش وسلیمانشاه درعقب باین

۱-پ: مواشات ۲-اصل، فرار ۳- پ، وامیرتیمورشاه ٤- پ: برکشیده ٥- پ، همانجا

Marfat.com

نهج وارد [قلعهٔ] قندهار [واهل قندهار] همگی علی قدر مراتبهم پیشکشها گذرانیده مورد نوازشات گردیدند . برخوردارخان [که] ازخوانین مشهور افغان وازشرارت و بد نفسی او ابلیس لعین از ترس در زاویهٔ گم‌نامی مخفی ومستور (می)بود . اگر بذکر احوال اوپردازد بطول می‌انجامد . یکفقره از رفتار و گفتار او مسطور میگردد که درآنروز که سلیمانشاه باستقبال تیمورشاه ازقندهار روانه شد آن ملعون درشهر بود اتفاقاً تابوت مرده‌ای را که از کوچه‌ای که خانهٔ او بود بجهت دفن می‌بردند . برخوردارمذکور مطّلع گردیده برسرراه آمده عنفاً تابوت را برزمین زده روی سردهٔ بیچاره را گشوده وکارد ازکمر کشیده گوش وبینی مرده را بریده خطاب باونمود که ای مرده وقتیکه بنزد مردگان دیگر رسیدی بگو که خبردار باشید که برخوردار از عقب خواهدآمد وسزای همه را خواهدداد . بهر تقدیرخان ملعنت نشان درایّام احمدشاه بضبط ونسق لشکر مأمور و دراین اوان ازطرف سلیمانشاه به‌بند وبست قلعهٔ قندهار مقرّروسلطنت سلیمانشاه منظورش بود . از ورود تیمورشاه بقندهار ونتیجهٔ (بر)عکس [خواهش] «او» متزلزل ومخوف گشته خودرا بمقبرهٔ احمدشاه رسانیده ریسمانی درگردن ومیخ ریسمان را نزدیک لحد کوبیده نشست . بعد از دوروز که تیمورشاه برای فاتحه و زیارت قبر احمد شاه آمد برخوردار را دید که [مانند میمون] عنترآن بداختر[1] درسر قبر پدر بامید عفو جرایم میخ دوز ومضطر[2] گردیده شاه مذکور خط نسیان بر صفحهٔ عصیان او کشیده اورادل‌آسا (نموده) وباخود همراه گرفته بمکان خود معاودت وفرمانی بعنوان[3] نصیرخان بلوچ که درنزدیکی قندهار سکنا داشت مبنی برجلوس خود [و] طلب شیرمحمدخان ولدوزیر نوشته باخلعت فرستاد . وفرمانی دیگربجهانخان که درپیشاور خدمت اسکندرشاه بود باین مضمون مسطور مرقوم گردید که: برادر کامکار و ولیعهد نامدار اسکندر شاه را برداشته وزود خودرا بحضور رسانند وشقه[3]

۱-پ : که عنران بداختر مانندمیمون ۲- پ، ومصدر ۳-پ، وفرمان بنام ۳- ط ،نوشته

Marfat.com

علیحده‌ای هم باسکندرشاه مبنی برطلب نوشته ارسال داشت. نصیرخان درفرستادن شیرمحمدخان تعلّل ورزیده وجهان‌خان بمضمون فرمان اطاعت نموده بااسکندرشاه از پیشاور برآمده وارد کابل وپرویز ولد اصغر احمدشاه که درآنجا بود همراه گرفته روانهٔ خدمت تیمورشاه ودرقندهار برکاب تیموری رسید. شاه موصوف برادران را احترام و [جهانخان وسرداران را بقدر مرتبه نوازش نمود. چند روز بعد بهانه‌ای نموده] جهانخان را محبوس وزمانخان برادرش را چوب بسیاری زده مبلغی بعنوان جریمه از جهانخان وبرادرش گرفته جهانخان را حسب الاستدعای خوانین (افغان) ازحبس برآورده بقید نظر میداشت. بعد از فراغ از مقدّمات ازقندهار کوچیده روانهٔ کابل و در ورود بآنجا سر [انجام] احمد شاهی آنچه بود بحیطهٔ ضبط درآورده وخواجه‌سرائی « را » که در ایّام احمدشاه صاحب اختیار کابل وللّه پرویز بود چوب بسیاری زده اموال اوراهم گرفته با برادران بدستور ایّام پدر بنابرسلوك گذاشته همگی را درحرم سرای جاداده بوقت اکل طعام همه برادران را بنزد خودطلبیده اسکندرشاه را باخود و سلیمانشاه و پرویز را بایکدیگر را کل شریک. ودیگران را بدستور سابق باولدان لقمانخان که ازعهد احمدشاه درحرمسرا می‌بودند ردیف نموده وهنگام سواری بدستور پادشاهان خود درپیش واسکندر که ولیعهد بود ازعقب وسلیمان وسایر برادران بعد از اسکندر میرفتند. بعد چندی برخوردارخان وپیردوست خان را باجمعی ازسپاه بسمت بلخ فرستاد. درنزدیک قندهار[1] از قبادخان اوزبك شکست خورده لشکر متفرّق وسرداران فرارنموده بلشکر تیمورشاه ملحق گردیدند. قبادخان نظر باین فتح نمایان مصمم کابل وارادهٔ حرب تیمورشاه نمود از طالع تیمورشاهی (یکی) از خویشان او که از و نقار خاطری داشت درشب اورا بقتل رسانید. از انتشار خبرقتل او مجدداً تیمورشاه برخوردارخان را باجمعی ازسپاه قزلباش وافغان بسمت بلخ فرستاد

۱- ظ، بلخ

Marfat.com

چون مقابل کوبی نداشت خان موصوف شهر بلخ واطراف او را بحیطهٔ تسخیرآورده چند رأس اسب بلخی وقریب سیصدنفر غلامان قلماقی بخدمت تیمورشاه‌فرستاد . چون درآنوقت زمستان شدّت داشت بجائی حرکت نکرده دربلخ قشلاق‌نموده بعد ازنوروز سلطانی بموجب میعاد که زرمحالات مستأجری داخل خزانهٔ تیموری نگردید فرمانی باسم شیخ عبداللطیف‌خان که درآن اوان برتبهٔ وزارت سرافرازبود صدوریافت که از عمال و مستأجران زرسرکاررا بوصول رسانیده‌انفاذ خزانه نماید . وزارت پناه حسب‌الحکم بهمه‌جامحصّلان تعیین نمود برای رسانیدن زربعبدالخالق خان سدوزه‌ای که شکارپور را بشش لک اجاره نموده وتاآن زمان دیناری انفاذ خزانه نکرده بود محصّل فرستاد . عبدالخالق‌خان (مذکور) برادر خودرا برای تحصیل فرستاده بود درجواب وزارت پناه گفت که تاحال زرنرسیده است هروقت رسید[1] بخزانه عاید خواهد شد . شیخ عبداللطیف‌خان برای تأکید چند نفر دیگر بر عبدالخالق‌خان محصل تعیین «نموده» فرستاد . خان‌موصوف چون زر موجودنداشت ازخوف محصلان شباشب با یکنفر پیشخدمت بسمت قندهار روانه شد . تیمورشاه از فرار اومطلع گشته جمعی‌را برای گرفتن اوفرستاد . سواران تلاش بسیاری کرده اورا نیافتند برگشته بعرض رسانیدند . عبدالخالق[2] مذکور بمیان ایل غلیجه‌ای رفته‌شب‌را درآنجابسربرده روز دیگرازآنجا روانه شده خودرا بجماعت ابدالی‌رسانیده بعد ازملاقات باسرداران وصاحب اختیاران ایل [مذکور] لب بشکوه و شکایت تیمورشاه گشود . قاطبهٔ سرداران[3] ایلات که‌از تیمورشاه ناخوش بودند عبدالخالق [خان] مذکور را بسرداری خود اختیار وبخطاب شاهی موسوم و بابیست‌هزارسوار جرّار افغان روانهٔ قندهار و درورود آنجا قندهاررا محصور نموده همایونشاه ولد تیمورشاه که درسن ده سالگی و ازجانب پدر نایب بود باولد میرهرازخان

۱- پ ، هروقت خواهدرسید ۲- اصل:وعبدالخالق ۳- پ ، سرداران وقاطبه

Marfat.com

علی کوردانی[1] که نایب همایون [شاه] بود بدست‌آورده قندهاررامتصرّف‌وسرانجام احمدشاهی هرچه بود بحیطه ضبط‌آورده واز تجارآنجا پنج شش لک روپیه گرفته بجماعت افغان[2] تقسیم وبهرات وسند وبلوچستان وایلات غلیجه‌ای مبنی براستقرار پادشاهی خود واطاعت‌آنها بسلطنت وبغی ازتیمورشاه نوشته فرستاد. وبرادرخودرا [درقندهار حاکم نموده و خود] بالشکر ازقندهار برآمده روانهٔ کابل گردید. از استماع این خبر تیمورشاه مضطرب واسرا وسرداران‌اطراف کابل وجلال‌آبادوپیشاور را فرمان نوشته احضارنمود. احدی اطاعت فرمان‌نکرده جواب‌هم ننوشتند. تیمورشاه جعفرخان کابلی و صادقخان ولد ولی محمدخان جوان شیررا بایکهزار سوار بجهت محافظت قلعهٔ غزنین مأمور و برخوردارخان که دربلخ بود بالشکر احضارنمود. و سرداران که درلشکر تیمورشاه بودند هریک را رأئی جدا وبخواهش خودرویّهٔ نفاق‌را پیشنهاد خاطر کرده منتظر ورود عبدالخالق‌خان بودند. والدهٔ تیمورشاه که احوال سرداران ولشکر[3] را مختل دید عبدالله‌خان ماسیزه‌ای که درایّام احمدشاه صاحب جمعیّت ورتبه[4] وبخدمت دیوان‌بیگی گری مقرّر بود درحرم بنزدخودطلبیده دست تیمورشاه‌را گرفته بدست اوداد. وچادر خودرا برسر اوافکند و گفت این پسرشاه درّانی‌را بتوسپردم. اگرچه درمیان‌افغان چادر برسرکسی انداختن علامت دخیل شدنست [لیکن] چون ولد عبدالله‌خان وجمعی ازایل[5] او درلشکر عبدالخالق‌بودند فائده‌ای ازاین گفتگو ودخیل‌شدن مترتّب‌نگردید. تیمورشاه زیاده مضطرب گشته بوقت عصر خوانین وسرکردگان‌قزلباشیه‌را بنزدخودطلبیده بزبان عجز بیان واظهار واستمداد واعانت ازایشان نمود. خوانین گفتند که‌ما قریب بیست سال است که با فرقهٔ افغان‌درقندهار و کابل بسربرده‌ایم هرچند عداوت این فرقه باما ازقدیم الایام

---

۱ - پ: کوزه ۲ - پ: افاغنه ۳ - اصل: وشهر ٤ - پ: ومرتبه ٥ - پ: اوایل

Marfat.com

میباشدلکن الحال درظاهر بسبب یکی[1] بودن ومعاملات فی‌الجمله دوستی بهمرسیده اگر حالا ماباابن جماعت حرب کنیم دوصورت است یافتح خواهدشد یاشکست . درصورت فتح کردن پادشاه بسبب هم قومی باز ایشان‌را مراعات و راتق و فاتق مهمّات سلطنت کرده جماعت قزلباش را نخواهند پرسید . و این جماعت هریک از سرداران قزلباشیّه را ببهانه‌ای بقتل میرسانند . [و] درصورت شکست این جماعت تمامی اهالی ایران که دراین بلاد میباشند همه‌را قتل وغارت خواهندنمود . تیمور شاه قسم یادنمود که هرگاه دراین وقت فرقهٔ قزلباش باسن یاری و اعانت نمایند و فتح ازجانب‌مابشود قتل‌افغان‌را باختیار شما واگذاشته هرکس ازقزلباش که‌سری از افغان بنزد سن بیاورد پنجاه تومان میدهم وسلوك بسیار خواهم کرد . خوانین‌و سرداران‌نظر باضطرار وعجز وقسم ووعده‌های‌اوقبول حرب افغان نمودند . تیمورشاه سان لشکر قزلباشیّه رادیده قریب بشش هزارسوار بقلم‌آمد . سرداران مذکور بعرض رسانیدند که‌الحال توقّف دراین حرب جایزنیست باید توکّل برآفرینندهٔ جزووکل کرده بحرب شتافت هرچه خواهش الهی است خواهد شد . تیمورشاه همانوقت سوارشده با جمعیّت‌خودوتوپخانه‌آهنگ حرب عبدالخالق نمود . عبدالخالق‌خان در ورود بغزنین سردم قلعه‌دروازه‌را گشوده غزنین رابتصرّف اودادندعبدالخالق [خان] جعفرخان وصادقخان‌را طلبیده دلداری وباعزارسوار درنزد خود نگاشت . روزدیگر عبدالخالق‌خان‌را اسهال قوی عارض گردیده که او را بیحال وناتوان نمود . اراده داشت که دوسه‌یوم درغزنین توقّف نماید جماعت افاغنه قبول‌نکرده قسم یادنمودند که تا دروازهٔ کابل درجائی سکث‌ننمایند . عبدالخالق را سوار عماری[2] قبل کرده روانهٔ کابل گردیدند . درعرض راه قراولان یکدیگررا دیده خبر بسرداران خود[3] رسانیدند . برخوردارخان که از بلخ آمده بود درشش‌فرسخی لشکر تیمورشاه‌بالشکر

---

۱. پ، یکجا ۲. پ ، انباری ۳. اصل ، بعرض شاه

Marfat.com

خود فرودآمده درآمدن تعلّل می‌ورزیدند. وخوانین قزلباشیه از کثرت لشکرافاغنه که بیست وپنج هزار سواربودند ازفتح مأیوس وتوکّل برخدا کرده مستعدّشهادت میبودند که لشکر عبدالخالق خان ازدربند [که] مشهور بشش گاو [بود] نمایان گردید. تیمورشاه باسرداران قزلباشیّه دهنهٔ دربند را گرفته توپخانه‌را بطرف‌دست راست وزنبورکخانه‌را درطرف چپ قرارداده سواررا دروسط نگاهداشته چهارصد نفر غلامان قلماق ترك‌را بحرب افغان مأمورنمود. غلامان‌مذکور در دهنهٔ دربند طرح جنگ انداخته بکمانداری مشغول شدند. جماعت افغان که‌قزلباشیه‌را مستعدّحرب دیدند لشکر خودرا سه‌تیپ کرده یکدسته درمیان و دودسته ازدوطرف دامن کوه‌را گرفته جمعی‌را بحرب غلامان قلماق فرستاده باغلامان‌درآویختند. تیمورشاه توپچیان را با زنبورکچیان [مأموربکمانداری] فرمود. [توپچیان‌ازطرف‌راست وزنبورکچیان] که‌از طرف چپ تزلزل درارکان وجود افاغنه انداخته از ضرب گلوله، تیپ طرف (دست) راست‌را متفرّق وپای‌ثبات‌آنها ازجا[1] بدررفته‌ازفراز کوه‌سیل بنشیب کردند. تیمورشاه شیخ عبداللطیف‌خان‌را با دوهزارسوار بکومك‌غلامان فرستاد. درورود تیپ‌لشکر افغان از فراز بنشیب[به‌تیپ وسط‌لشکر افاغنه] لشکر قزلباشیه‌بیکبارگی[2] ازجا برآمده با تیغهای آخته بلشکر افغان حمله‌ور گردیده بایکدیگر درآویختند. جماعت افاغنه خیرگی را از حدّ گذرانیده نزدیک بود که غلامان قلماقی را ازجا بردارند که دلاوران قزلباشیه مانندبرق برآنها تاخته شمشیرکج صاعقه کردارربابر ایشان حکم ساخته جمعی‌را مقتول وبخاك هلاك انداخته. هرچند افاغنه دلیرانه میکوشیدند لکن ازضرب دست یلان پای ثبات آنها لغزیده شکست فاحش خورده روبفرار وجلو ریز بسمت قندهار مهمیز برتکاورگریز زده بدررفتند. ودلیران قزلباشیّه دوفرسنگ (که‌عبارت ازپنج کروه‌باشد)آنهارا تعاقب نموده‌دوهزار نفر ازآنجماعت‌را

۱- اصل: ازهم ۲- پ: بیکبار

Marfat.com

مقتول وهشت صد نفرزنده دستگیر وبخدمت تیمورشاه مراجعت نمودند شاه موصوف تحسین و آفرین بسیار بدلاوران قزلباشیّه نموده آنچه دستگیر شده بودند بجماعت قزلباشیّه‌امر بگردن زدن نمودحسب‌الحکم بعمل آوردند .و زراعات جماعت‌غلیچه‌ای وسیاه خیمه‌های خانواری آنفرقه که درعرض راه کابل و غزنین واقع بود جماعت قزلباشیّه را بتخریب وپایمالی آنها حکم نمود . چنانچه بموجب حکم آنهم بعمل آمد. برخوردار خان که قبل از وقوع حرب در شش‌فرسنگی با سپاه مقام [۱] ودرآمدن تعلل میورزید بعد از شکست فوج افغان از منزل سنگ سفید بعزم ملازمت تیمورشاه کوچیده در عرض راه بتیمور شاه رسیده ملازمت نموده چندان منظور نظر عاطفت نگردید .پیشکشهائی که ازبلخ آورده بود گذرانیده داخل سرکار شد .وشیرمحمدخان ولد شاهقلی خان وزیرکه در ایل بلوچ میبود از خروج عبدالخالق مطلع گردیده با جمعی آهنگ قندهار ودو روز بعد از ورود بقندهار که خبرشکست او انتشاریافت برادرعبدالخالق راکه درقندهار بود [۲] گرفتهو همایونشاه ولدتیمورشاه نه‌درحبس اوبود ازحبس برآورده‌وشادیانه فتح بنام تیمورشاه بنوازش درآورده‌عریضه‌ای‌مشتمل براظهار این‌مطالب و ظهورخدمت خود نوشته‌بخدمت‌شاه مذکور فرستاد .(و) همایونشاه هم حقیقت را نوشته مرسول داشت .خدمت شیرمحمد خان درجهٔ قبول یافته عفو جرایم او شد وقلاع وقصباتی که دراین برهمخوردگی از ید تصرّف بیرون رفته بود مجدداً بحیطهٔ تصرّف آمده از آنجا کوچیده بالشکر باستقلال تمام روانهٔ کابل وتاحال‌تحریر که مطابق سنهٔ [۱۱۹۵] یکهزارویکصد ونود وپنج هجری‌است تیمورشاه درکابل برسریر فرمان فرمائی متمکّن‌وقندهار وبلخ وبلوچستان وپیشاور وغزنین وسائرممالک متصرّفه احمد شاهی درید اختیاروزیاده برهشتاد هزار سوار (وپیاده) با توپخانه وسرانجام پادشاهی در رکاب او می‌باشد [۳]

۱- پ : قیام داشت ۲- اصل و پ: برادر عبدالخالق که درقندهار بود او را
۳- نسخهٔ چاپ برلن در اینجا باتمام میرسد

Marfat.com

در بیان مجملی از وقایع اهالی عراق و آذربایجان و فارس ونامدارانی که بعد از حضرت نادری برتبهٔ سروری رسیده علم استقلال برافراشته‌اند [بطریق اجمال]

بعدازقتل جناب نادری سرکردگان ونامداران [و] خوانین عظیم‌الشأن هر امکنه وبلدان چون تخت سلطنت را از وجود پادشاه‌ظل‌الله خالی دیده بعضی [را] بخارپندار وغرور درکاخ دماغ راه یافته بتصوّر فرمانفرمائی طبل خودرائی زده از شاهراه صواب انحرف وتوسن سفاهت وفساد رادر میدان نفاق جولان داده بجز خرابی مملکت و ویرانی رعیت و زیان خود طرفی نبسته‌اند.

از آنجمله میرحسنخان خراسانی که مدّتها داروغهٔ بازار اردوی کیوان شکوه نادری و در اواخر برتبهٔ حکومت وبیگلربیگی گری دارالسلطنهٔ اصفهان حسب‌الحکم حضرت نادری سرفراز بود. از استماع خبر قتل نادر شاه باستصواب جمعی از **عوام کالانعام** ومعاونت برخی از متجنده و اوباش بد معاش خسران انجام بخیال محال امر سلطنت وحکمرانی افتاده علم استقلال بخودسری افراشت. اهالی واعیان دارالسلطنه برفساد ضمیرش مطّلع گشته بعداز قیل وقال عدمش را بر وجود ترجیح وسقّم دانسته[1] در همانسال خط نسیان برصفحهٔ هستی او کشیده در ازدحام[2] عام بخنجر خون آشام[3] چند نفر از الواط بی‌سرانجام بقتل رسیده بسرای آخرت شتافت.

و در الکاء قلمرو علیشکر موسوم بهمدان که از بلاد مشهورهٔ عراق است سرافراز بیک خدابنده‌لو که از ایلات همدان و در عهدنادری مین‌باشی وهزارسوار در تحت اختیار داشت وحسب‌الامر[4] حضرت نادری درآنوقت در همدان [و] بامر ملازم گیری اشتغال داشت او راهم خیال حکمرانی درکاخ دماغ راه یافته با ایلات

۱- پ : ترجیح داده ۲- : اصل‌وپ: اژدهام ۳ - پ : خون ریز
٤- : پ ، الحکم

Marfat.com

شاهی سون و[قوشون] متّفق وهم‌قسم گردیده سه هزار سوار از فرقهٔ مذکوره باخود همداستان و از محالات دور و نزدیک هم جمعیّتی[1] فراهم آورده بعزم تسخیر بلاد عراق علم نفاق افراشته با خوانین وسرکردگان ایلات قراگوزلو باب وفاق را بسته بتحکّم و خودسری ابواب نزاع گشاده مدّت هفت ماه کمیت خواهش را در میدان بی‌اتّفاقی جولان داده کاری از پیش نبرد. آخرالامر بسعی وتدبیر خوانین قراگوزلو وسایر ایلات لشکر اوپراکنده‌وسلک جمعیّت او از هم‌پاشیده مقیّد ومحبوس گردیده بقتل رسید.

و در ناحیهٔ بروجرد کائید کلب علی نام شخصی بی‌نام ونشان در آن اوان با جمعی از متجنّده و اوباش یکدل و یک زبان گشته بتاخت و تاز محالات و نهب و غارت مسافرین دست تعدّی از آستین بی‌قباحتی برآورده لوای شرارت و فساد در میدان بی‌شرمی برپا نموده چند صباحی از راه تهوّر وشجاعت خود را مشهور آفاق گردانید. چنانچه جمعیّت [او] درعرصهٔ قلیل به‌دوازده هزار سوارو پیاده‌رسید. سلیم خان افشار قرقلو که در آن اوان از جانب ابراهیم شاه بسرداری عراق مقرّر بود بالشکر جرّار بعزم تنبیه کائید مذکور وارد آن دیار ولازمهٔ حزم و احتیاط بکار برده کائید موصوف[2] ازراه جهالت وغرور متهوّرانه‌با جمعیّت خود بمقابله پرداخت. بعد ازصف آرائی کلب علی خود [هم] با چند نفر توسن جلادت را در میدان حرب بجولان درآورده از جانب سردار هم جمعی بمیدان آمده حرب صعبی اتّفاق افتاد که‌دوست و دشمن برکائید تحسین و آفرین کردند. نزدیک بآن رسید که پای ثبات و قرار لشکر سردار از جا بدر رود که گلوله‌ای باسب کلب علی رسیده‌با اسب در غلطید. سردار بالشکر خود بیکبار تکاور انگیز گشته تاخت برو ولشکرش آورده کلب علی خود بقید کمندغازیان سردار گرفتار گردیده سپاه او که بر هنه پایان وادی،[3] نادانی

۱- پ : جمعی ۲- پ : مذکور ۳- پ : بیابان

Marfat.com

بودند جمعی قتیل سیف غازیان سردار وبقیّة السیف راه اوطان خود پیمودند. کلب علی مذکور را بنزد سردار برده همانوقت او را گردن زده بسرای عدم فرستادند.

ودر کرمانشاهان حسین خان (بیک) زنگنهٔ حاج که در ایّام نادرشاه چاووش باشی ملتزم[1] رکاب بود وحضرت نادری بسبب اسناد خیانتی که بدو داده بودند هردوچشم او را از حدقه برآورده مطلق العنان کرده بود در آنوقت در کرمانشاهان پا بدامن قناعت پیچیده در گوشه‌ای منزوی بود. ازشنیدن قتل نادری سر ازجیب تفرعن برآورده بعد از افسوس وتأسف ببی چشمی در حالت کوری بنای شورش و فساد گذاشته از ایل حاج جوانان کاری انتخاب نموده وازسایرایلات زنگنه وفرقهٔ (ایلات) وندایلجاری نموده قریب چهارده پانزده هزار سوار و پیاده فراهم آورده (بشهر آمده) بحکمرانی مشغول و اکثر تجار ومسافرین را دزدان فرستاده بنهب وغارت اموال و اسباب آنها را متصرّف میشد. بهمین اکتفا نکرده چند ضرب توب واسباب قلعه گیری سرانجام نمود عازم همدان شد که قلمروعلیشکر را درتحت اختیار خود آورده بتسخیرولایات بعیده پردازد. وبا وجود کوری بخیالات دور ودراز افتاده تااسدآباد یکمنزلی همدان را تاخت و تاز نموده بکرمانشاهان معاودت نمود. مردمان ایلات را بخانهای خود مرخّص نموده که رفته تدارك مسافرت را کرده بخدمت حاضر شوند. وخود هم برای بندوبست ایلات بمیان ایل رفت. (چون میرزا محمد تقی وعبدالعلی خان باهم متفّق بودند و اختیار قلعه بدست عبدالعلی خان بود خان نابینا می‌خواست که اختیار قلعه را هم داشته باشدوبا بودن میرزامحمد تقی پنداشت که این امر صورت نخواهد گرفت. و بعضی خیالهای دیگر هم مکنون خاطر داشت و ایشان رامخلّ پنداشت. بابعضی محرمان خود مشورت کرد تا میرزا محمدتقی خان را از میان برندارم نه‌اختیار قلعه بدست خواهدآمد نه صورت استقلال من قرارواقعی خواهد شد.

۱- اصل : و پ : و مستلزم

Marfat.com

مجملی از احوال میرزا محمد تقی

آنکه میرزای‌معزی الیه از سادات گلستانه‌و اباعن جد دخیل امورات وزارت وغیره از جانب پادشاهان بودند و خود در ایّام نادر شاه ابتدا بوکالت مالیات کرمانشاهان مقرّر و دراوانی که حضرت نادری‌برای تنبیه وتأدیب جماعت لکزیّه در داغستان رونق‌افزای‌آن مرز وبوم بود میرزای مذکور را برتبه مستوفی‌الممالکی سر افراز فرموده بود. بعد از چندی بحکومت قلمرو علیشکر که مشهور بهمدانست مقرّر وبعد از انجام‌امورات همدان‌درایامی که بسمت [۲] کلات علم استقلال‌افراشت او راطلبیده در دارالسلطنه اصفهان قامت قابلیّت او را بخلعت فاخره مزیّن گردانید. و در رکاب شاهی حاضر می‌بود. بعد ازآن که چندمنزل‌رهگرای کلات شدند یکروز «او را» طلبیده حکم فرمودند که شما را در عراق رفتن‌ضرور شدوپنجهزار سوار افغان بسرکردگی اشرف سلطان یوسف زه‌ای و یکهزار سوار سیستانی که در تحت اختیار سرپست خان شاهی‌سون بودتعبنه ودرتحت اختیاراومقرّر وبخطاب میرزاباشی گری سرافراز وبرای تحصیل مالیات کلّ بلاد عراق از حکام صاحب جمع آنجا بتأکند مرخّص فرمود که زرمالواجب سرکار وجوه ابواب‌وسایرمراتب را از حکّام بمعرض وصول رسانیده انفاذ خزانهٔ کلات نماید. میرزای معزی‌الیه مع دستورالعمل که از حضورشاهی سپرده شده بود از حضور شاهی رخصت شده با افواج مذکوره از راه ساوجبلاغ قم روانه‌و واردشهرسنندج که مشهور بکردستان‌و اردلانست گردید. در «آن» ایام سبحان وردی خان ماموئی که والی و بیکلربیکی کردستان بود با اعاظم آن بلاد میرزا را استقبال نموده داخل‌شهر نمود. میرزامحصّلان برای وصول‌مالیات و وجوهات ابواب‌وغیره بر والی‌مذکور تعیین و در تدبیر فرستادن زر بخزانه کلات مقیّد وسرگرم بود که خبر قتل نادرسامعه افروز خاص وعام گردید. اشرف سلطان یوسف زه‌ای و سرداران لشکر افغان همگی بخدمت میرزا آمده بعرض رسانیدند که

۱- نسخهٔ پ : نسبت

Marfat.com

حضرت نادری حیات عاریت‌را گذاشته بسرای باقی‌آخرت شتافت. الحال ارادهٔ میرزا چیست وچه‌باید کرد. میرزا بسبب‌صدمات‌ایّام نادری وتصدیعات روزمره، چند روزه حیات بعد نادرشاه را مغتنم دانسته در جواب گفت که مرا مرکوز خاطر این است که باقی عمر بگوشه نشینی بسر برده بترك هوا و هوس دنیوی«به» عبادت‌وبندگی خالق حقیقی پردازم. سرکردگان گفتند که اسم میرزا در تمام بلاد عراق و سایر ممالك مشهور ومعروفست وتحکّماتی که بموجب حکم نادری برمخالف و موافق از میرزا اتّفاق‌افتاده الحال بسبب‌وقوع قتل‌نادری ازهر گوشه‌آوازمخالفان‌برخاسته از راه راست‌آهنگ عراق خواهندنمود ونخواهند گذاشت که‌میرزا آسوده‌باشند. صلاح در این است که ما را از خود جدا نکرده این وقت بسمت کرمانشاهان که ملك موروثی‌میرزاست وسه منزل است امر بکوچ فرمایند. و از ایلات آنجا لشکری فراهم آورده روباصفهان‌آورند وتمام‌بلادعراق را درتصرّف‌آورده وبهریك ازبلادعراق که رأی صائب اقتضا نماید سکنانمایند که احدی از سرکردگان و سرکشان را یاراچون تو صاحب شوکتی که بوفور عقل و ذکاو تمیز آراسته ومشهور آفاقست و با چنین لشکر جرّار خون ریز مجال آویزه وستیز نیست. من بعد اگر صاحب تخت و تاج کسی بهم برسد که لایق فرمانفرمائی باشد و درآن وقت رأی میرزا بهرچه اقتضا کند معمول میداریم

[مصرع]

صلاح ما همه آنست کان صلاح شماست

میرزا بعد از تأمّل همان جواب سابق را گفته و سرکردگان را باوطان خود رخصت نمود. جماعت مذکوره بی‌نیل مقصود ازخدمت میرزا مرخّص گشته‌باارادهٔ سفر قندهار از سنندج همان روز کوچیده بسمت همدان رهکرا گردیدند. در آن وقت الله‌یارخان‌افغان که یکی‌از سرداران نامی وهشت هزارسوار افغان همراه او درسمت

Marfat.com

قزوین ونواحی آن حسب الحکم نادر شاه‌می‌بود خبر قتل نادری را شنیده باسر کردگان خود رفتن بخدمت میرزا محمد تقی «را» صلاح حال دانسته بلاتوقّف از آنجا کوچیده بسمت کردستان با لشکر روانه شد. در بین راه با اشرف سلطان ملاقات شده معلوم نمود که میرزا محمد تقی داعیه سرداری و ملک گیری را نسیاً منسیا انگاشته گوشه گیری اختیار نموده‌است با یکدیگر در کار خود و رسیدن باوطان باب مشورت گشاده گفتند که الحال مدّعای همه رسیدن بخانه ها و اوطان خوداست و مردم عراق وسایربلاد ایران بسبب ظلم نادر شاه ورعایت بفرقهٔ افغان و اوزبک همگی در مقام انتقام میباشند چنانچه در همدان چند نفر از افغان را بقتل رسانیده در رسیدن بقندهار وطی نمودن این مسافت بعیداز ممانعت معاندان عنید امریست خطیر. آخرالامر بعد از گفتگو های بسیار همقسم گردیده بنا گذاشتند که سکان بلدهٔ همدان که اکثری اهل السوق و تجار ولشکری در آنجا نمی‌باشد بهانه کرده گوشمالی بدهند که در جمیع بلادشهرت کرده باعث خوف مردمان بلاد بعیده گردد که احدی از در ممانعت برنیامده مقضی المرام بقندهار نتتابند. باین قصد ازآنجا کوچیده بیرون شهر همدان رامضرب خیام نموده شخصی را برسالت بشهر فرستادند. فرستاده ظاهر نمود که سرداران افغان می گویند که قاتلان افغانان مقتول رابنزد مابفرستند که بسزای «رسانیده». وفرمایشات نادرشاه را نصف خود بردارند ونصف دیگررا بجهت غازیان مابفرستند. هرگاه تعلّل نمایند وقاتلان را ندهند مادست بردار نخواهیم شد. فرستاده بشهرآمده حقیقت را بکدخدایان از طرف خوانین افغان ظاهر نمود. کدخدایان مذکور که از خیال دیگر آن جماعت غافل وبی لشکروسردار در مقام انتقام بودند با غوای جاهلان وادی بی خبری بفرستادهٔ مذکور سخنان درشت جواب داده می‌خواستند او را بقتل رسانند. او بلطایف الحیل خود را خلاص نموده بنزد خوانین افغان رفته حقیقت را ظاهر نمود. وسرداران فرقهٔ مذکور چون می‌دانستند که در شهر لشکری نمی‌باشد رعایاوتجار و اهل السوق از جنگ وجدال محترزمی‌باشند فی الفور ازآن مکان مستعد حرب شده کوچیده بنزدیک

Marfat.com

شهر خود رارسانیدند .مردمان شهر دوازه‌ها را بسته تحصّن اختیار نمودند .مردمان محلات هریک بمحافظت برج سمت‌خود پرداختند .چندین مرتبه لشکر افغان‌بارادهٔ پورش سوار مرکبان شده بسبب خبرداری مردمان بروج کاری از پیش نبردند تا سه روز بدین منوال گذشت .روز چهارم که اکثری از مردمان بروج که جاهل و از امور حرب‌نا واقف جمعی برای نماز جمعه وبرخی بجهت امورات دیگر از بروج بزیر آمده در شهر متفرّق گردیدند .جماعت افغان پی باین‌معنی برده بیکبار یورش آورده خود را بدروازه رسانیده دروازه‌ویک برج‌را بتصرّف آوردند .وچند نفر از مردم‌بروج را طعمهٔ‌شمشیر آبدار نموده سابقی‌از پیش لشکرافغان گریخته متفرّق گردیدند .لشکر افغان‌دروازه را شکسته‌داخل شهر ودست‌بقتل‌وغارت گشادند .چند نفر از کدخدایان شهر بیکجا شده هرچند خواستند که مردمان شهر را با یکدیگر متّفق کرده بمقابلهٔ لشکر افغان پردازند ممکن و میسر نشد . جمیع لشکر افغان داخل شهر شده تا دو روز بقتل مردمان‌عجزه ومساکین پرداختند .چنانچه لمحه‌ای نیاسودند . الغرض سرزنده‌ای از جوان وپیر وصغیر و کبیر باقی نماند مگر اشخاصی که بتجارت وزیارت وطواف بیت‌اللهالحرام رفته بودند . اموال واسباب آنچه میتوانستند برداشتندواشیاء سنگین وناکاره را یکجا جمع نموده سوختند .بعد از سه روز که دیگر کسی ازسکنه باقی نماند از همدان کوچیده‌راه‌قندهار پیمودند .این خبر که باطراف وجوانب رسید مردمان هربلد بفکر خود افتاده در قلعجات مسکونهٔ خود بهوشیاری می‌بودند .لشکر خونخوار مذکور از راه کاشان رفته کاشان را هم دست اندازی نموده بهرجا که پیش رفت می‌شد از نهب و غارت و قتل قصوری نمی‌نمودند . بعد از قتل و غارت کاشان وقوقه راه قندهار پیش گرفتند .

این خبر بسلطان علیشاه برادرزادهٔ نادرشاه که حقیقت «حال» اوقبل از این سرقوم گردیده است رسید دستهٔ کرد شقاقی را با یکی از سرداران کرد برای تنبیه آن ملاعنه مقرّر وبتاکید فرستاد .سرداران مذکور بایلغارخود رابآن جماعت‌بی‌عافیت

Marfat.com

رسانیده جنگ عظیم از طرفین بوقوع رسیده جوانان کرد با افغان در آویخته بعداز کوشش و کشش بسیار پای ثبات آن فرقه از پیش بدر رفته شکست بلشکر افغان افتاد. هرچند خودداری میکردند بهادران کرد فرصت نداده جمعی کثیر از طرفین طعمه شمشیر آبدار و علم افاغنه بدکردار نگونسار ونسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خان اکراد وزیده‌جماعت افغان فرار برقرار اختیار نمودند. وبقیةالسیف راه قندهار در پیش گرفتند. بهادران لشکر اکراد بتعاقب پرداخته‌جمعی کثیر را هدف گلوله‌و طعمهٔ شمشیر نمودند.

قلیلی از لشکر مذکور از چنگ غازیان خلاصی یافته بقندهار رفتند جمیع سرانجام وخیمه وخرگاه‌ونسوان آن‌جماعت با اموال منهوبه همدان و کاشان بدست غازیان افتاده با فتح وفیروزی معاودت نمودند. و اسرای همدان و سایربلاد که در لشکر افغان بودند ببلادخود رخصت و برکاب سلطان علیشاه خود را رسانیدند. میرزا محمدتقی بعد از مرخّص کردن جماعت افغان خود بارادهٔ‌رفتن بکرمانشاهان مصمّم گردید. سبحان وردی خان والی که از میرزا معزی‌الیه ناخوش «ودر» ظاهر اظهار دوستی مینمود واز اراده میرزا مطلع‌شده در خفیه حکم بجماعت زند کله شیر که درسرحد او میبودند نوشته فرستاد که میرزا محمد تقی ارادهٔ رفتن کرمانشاهان دارد ولشکرافغان‌را رخصت نموده. الحال درنزد او بغیر از غلامان ونوکران نسبی نیست بهرقسم توانید«سرراه» براو گرفته اموال‌ودواب‌اورانهب‌وغارت‌وخودش‌را بقتل برسانید. و در آنچه از اموال زرنقد و دواب بدست آید نصف آنرا بسرکار ما داخل نموده‌ومابقی‌را درمیان‌خود قسمت نمائید. چون این حکم بآدینه خان‌زندواحمدخان مشهور باحمد کلکه رسید خرسند گردیده جمعیت[1] خودرا یکجا کرده منتظر ورود میرزای‌معزی‌الیه‌بودند. ومیرزااز سلوك سبحان‌وردیخان وحرکات واطوار اودریافت خدعه و مکر نموده خطی باین مضمون بسرافرازبیک خدابنده‌لو که درآن ایّام‌در یکی از محالات همدان وباجماعت‌شاهی‌سون متفّق وسکونت داشت و احوال او در

---

۱ – پ : باجمعیت

Marfat.com

اوراق ما سبق رقم زد کلک بیان گردیده است . نوشته فرستاد که دراین ایّام لشکر افغان را مرخّص نموده وارادهٔ رفتن بکرمانشاهان دارم وازمدّتی است ملاقات باآن عالیشان اتفاق نیفتاده اگر درین وقت خود را باجمعیّت بمنزلی رهشت که یک منزلی سنندج است برسانند که بایکدیگر ملاقات کرده و باتّفاق تا بلدهٔ سنقر همراه باشند هر آینه باعث خوشنودی بندهٔ درگاه و ازملاقات آن عالیشان مسرور خواهدشد .

شاطر دریک شب خودرا بنزدیک سرافراز بیک رسانید وزبانی هم آنچه دیده وشنیده بود بعرض او رسانید . همان وقت جواب نوشته فرستاد که بموجب فرموده با جمعیّت خود ولشکرشاهی سون‌دو روز بعد حرکت کرده درمنزل رهشت فیضیاب خدمت خواهم شد . شاطر مذکور که سریع‌السیر تر از برق‌وباد بود پنج منزل را در یک‌روزطیّ کرده جواب خط را رسانید . میرزا همان وقت بمردمان و غلامان خود حکم برکوچ فرمود . درآن وقت‌نجف‌قلی‌بیک‌مأموئی که یکی از بزرگان آن ولایت با سبحان‌وردی‌خان خویش وپرکنه رهشت‌بلو تعلّق داشت و«اورا» با میرزا کمال دوستی‌واتحاد ازسابق بودوبرای‌ملاقات‌آمده‌میرزا رادرجناح حرکت‌دید التماس‌نمود که چون رهشت درسرراه و یک منزل است وخانهٔ من هم درآنجاست اگر بآنجا تشریف بیارندباعث ممنونی‌این دوست واقعی خواهد بود . میرزا باوگفت که‌سراهم اراده همین است وسرافراز بیک را هم طلبیده‌ام که بآنجا آمده ملاقات کند . القصه بونه را برهشت فرستاده وخودهم بدون تأمّل سوارشده‌با نجف‌قلی‌بیک برهشت‌رسیده چند روز منتظرآمدن سرافرازبیک بودند . بعد ازشش روز شاطر سرافراز بیک مذکور وارد وخبر رسانید که سرافرازبیک با لشکر خدابنده‌لو وشاهی‌سون درچهار فرسنگی رهشت رسیده منتظراند که هرچه‌میرزا بفرمایند بعمل‌آرند .میرزا شاطر را انعام داده پیغام نمود که فردا ما از این جا سوارشده در راه ملاقات با یکدیگر خواهیم کردو شاطر مذکور را رخصت نموده باجمعیّت خود بدره‌ای که در نزدیکی رهشت در

Marfat.com

میان کوه واقع بود کشیدند[1]. میرزا خود با پنج‌شش نفر ازغلامان باتفاق نجف قلی‌بیک رهشتی سوار وشاطری برای رسانیدن خبر بنزد سر افراز بیک بتعجیل فرستاد. نجف قلی بیک از راه راست رفتن را منع نمود گفت خبر رسیده که جماعت زندّیه درمیان درّه های کوه بجهت نهب و غارت اموال ملازمان میرزا درصورت[2] خفا با جمعیّت‌بسیار میباشند. وملازمان‌وغلامان میرزا که دراین‌وقت متفرّق وبعضی با قاطران مفرش در پیش وجمعیّتی همراه نیست اگر پیش از رسیدن سرافراز بیک و لشکر در بین راه‌این جماعت مطّلع شوند قباحت خواهد شد. و سرا چنین بخاطر میرسد که رفتن راه راست را موقوف نموده از طرف دست چپ برویم که جماعت زندّیه مطلع نشوند. وسواری بفرستند که حقیقت‌را بسر افراز بیک ظاهر کرده از راه دست چپ سر افراز بیک خود را بمارساند. و از آمدن جماعت مذکوره باین طرف نجف‌قلی‌بیک بیچاره اطلاع نداشت. وسیرزا چون میدانست که آنچه نجف قلی بیک می گوید بی‌غرض و ازراه خیرخواهی و اخلاص است حسب‌الصلاح او غلامان‌را با سرانجام و کارخانجات براه دست چپ مأمور و خود هم با نجف قلی بیک و راقم حروف و سیدمحمدخان برادر کوچک با هشت نفر از غلامان گرجی از همان‌راه‌روانه مقصد گردید. چون ارادهٔ ازلی با تدبیر میرزا تعلّق‌نگرفته بود بعداز طیّ دوفرسنگ که فضا از پستی وبلندی راه بر آورده مکان وسیع که نزدیک دربندی که در میان کوه واقع‌وجماعت زندیه درصورت اختفا درآنجاقیام داشتند رسانید جماعت‌مذکوره رسیدن میرزا رابآن مکان بدون لشکر وجمعیّت فوز عظیم شمرده بیکبارجمع سوار و پیاده از دربند بیرون تاخته بطرف میرزا اسبان را گرم عنان نمودند. میرزا لار- خانجات وقاطران مفرش وسایر اسباب را امر نمود که بدهنهٔ کوه غلامان برسانند و نجف‌قلی‌بیک رابمیان‌آن‌جماعت‌فرستاد که‌مکنون‌خاطر آنها «را»دریافته اطلاع دهد. نجف قلی‌بیک با چند نفر از نوکران خود بمیان آن جماعت رفته در صدد منع آنها

۱- کذا والظاهر: متوجه‌شدند ۲- پ: و درصورت

Marfat.com

بر آمد. جماعت مذکوره قبول نکرده سواران بسیاری بطرف کارخانجات و قاطران، سرکبان را گرم عنان و داخل بونه و اسباب گردیده بنهب و غارت دست گشادند. میرزای معزی‌الیه ایستادن را بی‌حاصل دیده با چند نفر ازغلامان که درآنجا حاضر بودند روبرفرار نهاد. چند نفراز سواران زندّیه بتعاقب پرداختند قریب یک فرسخ همراه آمده از ترس گلولهٔ تفنگ غلامان کاری از پیش نبرده .بی‌نیل مقصود بطرف بونه وفرقهٔ خود برگشتند. جماعت مذکوره جمیع اسباب و اثاثه را متصرّف واز آنجا باوطان خود مراجعت نمودند .میرزا محمدتقی باهمراهیان آن‌روز «و» آن شب تاصبح درمیان کوه و صحراحیران گشته روز دوم بوقت‌عصر وارد بلدهٔ سنقر که بکرمانشاهان متعلق است گردید. سرافرازبیک که از راه راست‌بالشکر شاهی سون مرحله پیما بود ازحقیقت مطّلع گردیده بعد از افسوس بسیار بتعاقب جماعت زندّیه پرداخته ازآنها اثری ندید و از میرزاهم خبری نیافت بمحل سکنای خود معاودت نمود. میرزا که وارد سنقر گردید. کلانتر و کدخدایان آنجابخدمت اوآمده بمیزبانی مشغول گشتند. سرافراز بیک از بودن میرزا در سنقر مطّلع شده کس فرستاده بالتماس بسیار بمکان خود دعوت نمود .حسب‌الخواهش او میرزا بخانهٔ‌او که در دومنزلی بودرفته بقریب یکماه سرافراز بیک مذکور لازمهٔ خدمت بعمل آورد و ده رأس اسب عراقی خوب پیشکش نمود و باظهارخجالت‌رطب‌اللسان‌می‌بود .حسین خان‌زنگنه که‌درکرمانشاهان علم استقلال افراشته بود از حقیقت ورود میرزا مطلع گشته مکتوبی باین مضمون نوشته فرستاد که از مقدّمهٔ آمدن آن عالیشان با وجود وفور عقل‌و ذکا ازشهر سنندج بی معاون وتنها تشریف‌فرمائی این صوب گردند ومخلص را اطلاع نفرمایند که جماعت زندّیه وقت‌مغتنم شمرده وچنین بی اعتدالی وناپاکی از ایشان سرزند که اگر تلافی این نشود تا انقراض عالم این ننگ باقی باشد بهر صورت مخلص منتظر ورود می‌باشد یا خود تشریف فرمای این صوب شوند یا مخلص را بنزد خود

Marfat.com

بطلبند میرزا بر مضمون مکتوب مطلع گشته چون برخباثت ذات و صفات اومطلّع بود درجواب نوشت که آنچه نوشته‌اند فی‌الحقیقه در عالم دوستی بجا و در طریق برادری خوش نماست. چون ازتقدیر چاره نیست چندروزی درین مکان خواهدبود. هرگاه ارادهٔ آن صوب خواهد کرد بآن عالیشان اطلاع خواهدداد. حسین خان مذکور را خیال اینکه بلطایف‌الحیل میرزا را بدست آورده در خفیه کار او باتمام برساند که تا بودن او هیچ نوع کاری از پیش نخواهد برد و دو شمشیر در یک غلاف نگنجد. مجدداً خطی‌مبنی برقسمهاء غلاظ و شداد و اظهار دوستی و اتّحاد واطاعت و انقیاد خود درجمیع امورات نوشته با دونفر ازمعتمدان خود فرستاد. هرچندبرقول و فعل وقسم او اعتباری نبود لیکن شوق ملاقات متعلقان میرزا را دامنگیر شده از مکان سرافرازبیک کوچیده روانه کرمانشان گردید. درورودبشهر حسین خان و جمیع سرکردگان زنگنه وکلهر وکدخدایان شهر برای‌ملاقات‌آمدند. وحسین خان مذکور ظاهراً ابواب دوستی را مفتوح وباطناً در فکر نابودکردن میرزا نرد خیال می‌باخت. میرزا برخیال فاسد اوآگاهی یافته بمضمون اقتل[1] الموذی قبل الایذاء او هم درفکر فنای او می‌بود. درین بین امیرخان ولدیاربیک خان توپچی‌باشی که ازجانب‌سلطان علی‌شاه مأمور ببودن قلعه‌وحفاظت توپخانه‌بود باهشت هزار سوار رکابی به‌بیستون وارد شد. حسین‌خان بودن‌خودرا درشهر صلاح ندانسته باجمعیّت خود بسمت ایلات روانه گردید. میرزا بسبب آشنائی مفرط که‌با امیرخان ووالد[2] او از سابق داشت و رقم وخلعت شاهی نیز همراه آورده بود باستقبال شتافته درچهار فرسنگی با خان موصوف ملاقات کرده و باتفاق واردقلعه گردیدند. و روز بروز دوستی از طرفین در تزاید بود وخان موصوف جمیع امورات را بصلاح و صوابدید میرزا اجرا مینمود. و بعد چندی خبر ورود ابراهیم خان برادرسلطان علی‌شاه که احوال او در اوراق پیش ثبت است باصفهان بسرداری دل عراق رسید. معلوم شد که سلطان علیشاه

۱- پ : قتل ۲- پ : ولد

Marfat.com

امورات عراق را با تعیین حکّام باختیار او گذاشته است. حسین خان براین معنی مطّلع شده مرتضی قلیخان زنگنه نوادهٔ شیخ علیخان وزیرالممالک را همراه گرفته بطمع حکومت کرمانشاهان بسمت اصفهان روانه گردید. در ورود بآن مکان وسیع البنیان از اطوار و حرکات ابراهیم خان دریافت نمود که بنای کارهای او مبنی برخودسری است نه سرداری مشعوف شده با نزدیکان و اهل کاران دولت ابراهیم خان سازش نموده رقم حکومت باسم مرتضی قلیخان صادر نموده وخود مختار کل گردیده ازحضور رخصت حاصل نموده بسمت کرمانشاهان معاودت نمود. وقبل ازبرآمدن از اصفهان این حقیقت را نوشته بنزد سرداران ایلات فرستاد وسواران نوکر باب که درمیان ایلات بودند با پیاده های تفنگچی بنزد خود طلبید که بدون اطلاع امیرخان و میرزا محمدتقی در همدان خودرا بنزداو برساند. چنانچه چهار پنج هزار سوار وپیاده بدفعات رفته در همدان خودرا بمعسکر او و مرتضی قلیخان رسانیدند. چون خوانین مذکور از امیرخان و میرزا محمد تقی مخوف بودند بنارا برسرانجام لشکر و کارسازی گذاشته که باجمعیت شایان روانهٔ کرمانشاهان شوند. چندروز در منزل اشتران که نزدیک همدانست توقف نمودند. امیر خان برحقیقت احوال آنها مطّلع شده هفت هزارسوار برداشته با چهار ضرب توب بسمت اشتران مرحله پیما گردید. حسین خان آگاهی یافته باوجود بی چشمی که دم ازهم چشمی میزد تلاقی را صلاح ندانسته در قلعهٔ اشتران با مرتضی قلیخان تحصّن اختیار نمودند. و امیرخان دو روز آنها را محاصره نموده کاری از پیش نبرد وعطف عنان بجانب قلعه نمود. محصوران این حقیقت را بخدمت ابراهیم خان عرض نموده باصفهان سواریرا بچاپاری فرستادند. دراین ولا عبدالعلی خان ولد خلیل خان پسر امیرخان که از حضور شاهی بر نیابت امیرخان مقرّر شده بودوارد قلعه گردید امیرخان و میرزا محمد تقی از ورود او مسرور و درساختن خرابیهای قلعه وترمیم عرادهای شکسته اوقات مصروف می نمودند. ابراهیم خان از عریضهٔ حسین خان

Marfat.com

و مرتضی قلیخان بر حقیقت احوال امیرخان مطلّع گشته چهارهزارسوار افغان و کرد و بیات که در آن وقت در نزد او حاضر بودند بسرداری محمد خان کرد بر سرامیرخان فرستاد. و کیفیّت و حقیقت این مراتب در اوراق پیش ذکر یافته است که از تلاقی فریقین امیرخان شکست فاحش خورده در قلعه متحصن گردید. محمد خان و لشکرش بیست و یک روز در یک فرسخی شهر مقام نموده بی‌نیل «مقصود» باصفهان بخدمت ابراهیم خان شتافتند. چون بعد از اینکه خبرشکست سلطان علیشاه واستقلال ابراهیم خان شیوع یافت که سرکردگان قلعه بنا را بر بی اتفاقی گذاشته الجاء امیرخان را برفتن خدمت ابراهیم‌شاه ترغیب نموده امیرخان دست عبدالعلیخان را گرفته بمیرزا محمدتقی سپرده وخود با لشکر از قلعه بر آمده روانهٔ خدمت ابراهیم شاه گردید. و در یک منزلی قلعه سرداران لشکر اورا مقیّد ومحبوس نموده بخدمت ابراهیم شاه بردند باقی احوال او در ضمن «حال» ابراهیم شاه و احمدشاه درّانی مذکور است.

بعداز مقدمهٔ امیرخان حسین خان بخاطرجمع در کمال استقلال وارد کرمانشاهان گردیده با میرزا محمدتقی بسلوك ظاهری دم از دوستی میزد و غایبانه در فرصت‌وقت بود که جناب سید سندمیر محمد ابراهیم رضوی قدس سره که همشیره میرزا بایشان منسوب[1] و مجتهد عصر بود از زیارت بیت‌الله‌الحرام معاودت نموده عازم همدان گردید. میرزا راببهانهٔ مشایعت جناب‌سید وقت را مغتنم شمرده باچند نفراز غلامان خود درخدمت سید بعزم مشایعت از شهر برآمده روانه گردید. همه‌جا دومنزل یکی کرده خودرابه نزدیکی همدان رسانید. حسین خان از رفتن اومطلّع شده‌محمدبیک زنگنه مین‌باشی‌را با پانصد نفر سوار باستعجال متعاقب فرستاد که درهر کجاملاقات اتفاق افتد ایشان را مانع شده «اجازه» رفتن ندهد. محمد بیک مذکور دوسه منزل را طیّ کرده بسبب عدم‌ملاقات معاودت نمود. حسین خان افسوس بسیاری کرده و ظاهراً دم از دوستی ایشان میزد که برخلق ظاهر شود که اطوار و کردار او محض

---

۱ – پ : منصوب ؟

Marfat.com

خیرخواهی میرزاست . ومیرزای معزی الیه که بنزدیکی همدان رسید ازآنجا عازم اصفهان ویکمنزل راهم طی کرده بود که خبر ورودسلیم خان قرقلو افشار که از جانب ابراهیم شاه بسرداری عراق مقرّر شده بود و در تنبیه وقتل کاییدکلب علی بروجردی خاطر جمع نموده بود در یکمنزلی رسید . نظر باشنائی و اتّحاد ودوستی سابق که باسردار مذکور فیمابین بوددربین راه ملاقات اتفاق افتاد از حقیقت احوال میرزا سردار کثیرالاقتدارمطّلع شده بصوابدیدیکدیگر کیفیّت خودسری حسین خان زنگنه وایذاء رسانیدن بمترددین و تجار و سایر مراتب را بخدمت ابراهیم شاه عرض نموده و عریضه با چاپاربخدمت شاه مذکور فرستادند . سردار میرزا رااز رفتن باصفهان منع نموده درنزد خود نگاه داشت . بعدازچندروزفرمان شاهی بسردار رسید که هرنوع مناسب داند در قتل وفنای او سعی بلیغ بعمل آردوهمان حکم را بمیرزانشان داده باتفاق روانه کرمانشاهان گردیدند ودر ورود بمنزل بیستون جاسوسان خبرورود سردار «را» بحسین خان که درمیان ایل بود رسانیدند[1] [درین بین سلیم خان سردار که کائید کلب علی را بقتل رسانیده بالشکروارد منزل بیستون وخبر ورود او بحسینخان درمیان ایل رسید] . خان موصوف که درصورت ظاهر و باطن کور بود مغرورانه با پنج شش هزار[سوار] و پیاده ازمیان ایل کوچیده بعزم حرب سلیمخان روانهٔ کرمانشاهان گردید . پیش از ورود او سلیمخان بشهر داخل گردیده خطی بحسین خان نوشت که مرا ابراهیم شاه فرستاده است که شمارا بمسند حکومت نشانیده ازطرف ایشان دخیل امورات گردیده بطرف کردستان بروم بزودی خودرا برسانند که ملاقات کرده سخنان مخفیه را هم مطلع شوند و درامورات سلطنت هم آن عالیجاه دخیل خواهند بود . فرستاده درنزدیکی شهر با حسین خان ملاقات کرده خط را رسانید . خان مذکور حقایق را صدق انگاشته دوستانه وارد شهر و با سردار ملاقات نموده بهمهٔ وجوه خاطر جمع گشته بخانهٔ خود آمده فوج خودرا هم خاطرجمع نموده خودرا راتق وفاتق امرسلطنت

۱- ازصفحه۱۳۲ سطر شانزده یا باینجا از نسخهٔ اصل وچاپ اول این کتاب افتاده واین قسمت فقط در نسخهٔ خطی برلن است.

Marfat.com

تصوّرنمود . سردار مذکورهم آناًفاناً امورات کلی‌وجزئی‌را ازرأی‌اواستمداد می‌نمود منظورش اینکه‌خان موصوف بالمرّه رویّهٔ حزم و احتیاطرا ازدست داده کاربحرب و جدال‌نکشد وخان‌موصوف که درعصرخود عمروعاص وقت وسردم آنجا ازشرارت و بدنفسی‌اوبجان‌آمده[1] و مشیّت الهی‌بدفع او تعلّق گرفته بود از گفتگوهای سردار اطوار و کردار خودرافراموش کرده زمام اختیار راازدست داده حسب‌الصلاح‌سردار سردم ایلات‌را سرخصّ نموده‌باچندنفرازمعتمدان‌درشهرمقام‌نمود .سردار کثیرالاقتدار که تیر تزویر[2] را برهدف‌مدّعا جا گیر دید شبی[که] خان مذکور باهزاران خیال محال درخواب‌غفلت بود جمعی کثیر را نصف‌شب ازچهارطرف خانهٔ او فرستاده که درصورت اخفا درکشیک بوده اگر خان موصوف ارادهٔ فساد یا گریختن داشته‌باشد مانع‌شوند. یکنفررا بدرخانهٔ‌اوفرستاده که اورا از خواب بیدار کرده بگوید که در این وقت فرمانی ازجانب ابراهیم‌شاه رسیده‌یاخود آمده مطلع‌شوند ویاآنکه‌مارابنزد خود بطلبند تا که بایکدیگر مشورت کرده‌آنچه صلاح‌دانند [نوشته] بفرستیم. خان اجل رسیده ازاین پیغام صورت استیصال ابراهیم شاه را بخاطر گذرانیده همانوقت برای ملاقات سردار تنها سوار گردیده روانه شد . پیش از ملاقات باسردارسردمان فرستاده ملاقات او را مناسب ندانسته در نزدیک مسجد جمعه بقتلش[3] رسانیدند.

(سلیم‌خان چند روز دیگرهم درآنجا قیام فرموده عبدالعلیخان ومیرزا محمد تقی را درامور ملکی ومالی دخیل گردانیده خود سمت کردستان کوچ کرده روانه‌شد) ودرایّام سلطنت‌چند روزهٔ‌سلطان علیشاه که بعد از حضرت نادری‌در خراسان‌جلوس وابراهیم‌خان[4] برادر خودرا صاحب‌اختیار عراق‌نموده بود [ورود ابراهیم‌خان وبغی وطغیان] واحوال‌او که در اوراق پیش رقمزد بیان گردید .در روز خروج ازاصفهان بسمت‌آذربایجان ابوالفتح خان بختیاری هفت‌لنگ که صاحب‌جمعیّت بود او رااز

۱- اصل : آمده رسیده -پ: بجان رسیده ۲- پ ، تدبیر ۳-پ، بقتل اورا ٤-پ: شاه

Marfat.com

طرف خود بحکومت دارالسلطنه مقرّر وخود روانهٔ آذربایجان گردید. خان موصوف با جمعیّت موفور بحکمرانی اوقات خودرامصروف وبعداز برهمی «کار» سلطان علی‌شاه که شاهرخشاه در ارض اقدس جلوس نمود مجدداً حسب‌الامر فرمان شاهرخی بحکومت اصفهان سرافرازوروزبروز استقلال اودر تزاید بود تاایّام تسلّط کریمخان زند وعلی مردانخان بختیاری دربلاد عراق در ورود آنها باصفهان علیمردانخان او را بقتل رسانید. توضیح این مقال بعداز این[1] رقمزدهٔ کلک عنبرین میگردد[2].

[و دیگر آنکه] درایّام تسلّط جماعت افاغنه باصفهان وآمدن جنود روسیه بکرمانشاهان وهمدان سرکردگان ونامداران غیور اکثری[3] ازبلاد نزدبک و دور بسبب قلّت جمعیّت خود و کثرت وتسلّط خصم مغرور رویهٔ حزم را از دست‌نداده درمحلّ اختیارخود غزافانه[4] ازدرستیز وآویز برآمده گوی نیکنامی از میدان دلیری ربوده‌اند. یکی از آنهامهدیخان زنداست که با جماعت‌زندیهٔ قوم‌خودقریب هفتصد سوار وپیاده بودند ومحلّ سکنای آن‌ده‌پیری وکه‌ازان وبااین جمعیّت قلیل همیشه باکثرت افواج روسیّه بطریق شبیخون وغزاقی[4] آویخته‌جمعی کثیر ازآن‌طایفه‌رابوادی عدم میفرستاد. و در صورت غلبهٔ خصم خود را بکناری کشیده راه جبال درپیش میگرفت. بهمین دستور بسیاری از لشکر روسیه را طعمهٔ شمشیرآبدار نموده بهیچ نوع جنود مذکور از شرّ او نمی‌آسودند. تا ایّامی که نادرشاه‌لشکرافغان و روم‌را ازایران بیرون کرده بعزم تسخیر بغداد باجنودمسعود حرکت‌نمود. مهدیخان‌زند بدستور پیش بقطاع الطریقی مشغول ودرنهب وغارت وراه تردّد برمسافرین وتجار مسدودنمود. جناب نادری باباخان‌چاوشلورا بگرفتن او وجماعت زندیّه‌مأمورفرمود باباخان از راه چاپلوسی وخدعه مهدیخان‌را بلطف وانعام حضرت نادری‌مستظهر

---

۱ - پ : رسانید حقیقت احوال بعد از این انشاءالله تعالی ۲ - پ : افزوده : در بیان احوال کریمخان زند و علی مردانخان بختیاری و نامداران عراق و سوانح آن ایام
۳- پ : بعضی ٤- پ قزاقانه - قزاقی

Marfat.com

و امیدوار ساخته بنزد خود طلبیده در ورود او خان موصوف بحبس او امر وقریب چهارصدنفر ازجماعت زندیه‌را از راه تدبیر مقتول وبعد از اخذ اموال واسباب‌ونقد وجنس مهدیخان‌راهم بقتل رسانیده بقیةالسیف‌را حسب‌الحکم باخانوار کوچانیده روانهٔ خراسان (نمود) . درآن‌وقت (از سرداران) فرقهٔ مذکور کسی که صاحب نام ونشان‌باشد نبود کریم و شیخه ومحمد و علیویس و اسکندر و ندرخان برادرزادهٔ مهدیخان مذکور (که‌درصغرسن بودند) و [سرپرست طایفهٔ مسطور] ازسبب‌قتل مهدیخان وچهارصدنفرزند[1] بسیارمخوف و درخراسان بی‌نام ونشان وتا ایّام‌سلطنت نادرشاه در زاویهٔ خمول و گمنامی می‌بودند . بعد از قتل حضرت نادری که ایلات هردیار از خراسان روانهٔ اوطان خود گردیدند فرقهٔ زندیه‌هم که قریب سی چهل خانوار بودند کوچیده رویمکان قدیم‌خود که پیری و کمازان بود نهادند . درورود بآنمکان بدستورآبا واجداد بنارا براه‌زنی گذاشته تمامی آنمحال را در اندك زمانی بتصرّف خودآورده ومحالات نزدیک که دزار[2] وتوسرکان‌باشد باخود متّفق‌ساخته وسرداران فرقهٔ مذکور کریم بیک ومحمد و شیخه وعلیویس زندبودند که باتّفاق یکدیگر کار میکردند وهمهٔ سرداران کریم‌بیک‌را بسرداری خود قبول و از گفتهٔ او تخلّف جایز نداشتند .

در الکاء قلمرو علیشکر که بهمدان مشهور و موسوم است مهرعلیخان تکلّو ولد نظر علی سلطان و عبدالغفارخان برادرش با دوازده هزار سوار جرّار در کمال جاه و جلال بفرمانفرمائی علم استقلال افراشته بتسخیر محالات دور ونزدیک اوقات او مصروف واز استماع حرکات جماعت زندیه وتهوّر و شجاعت آنفرقه که آنافآنا باو خبر میرسید بارادهٔ متّفق کردن (فرقهٔ زندیه را) و در سلک لشکریان خود منتظم گردانیدن رقمی باین‌مضمون نوشت که:

حکم عالی شد آنکه عالی قدر کریم‌بیک زند بتوجّهات‌خاطر اعالی مستظهر و

۱- پ : وجماعت زندیه ۱- پ : که شراه

Marfat.com

مستمال بوده بداند که بمدلول[۲] آیهٔ کریمه (**تعزمن تشاء و تذل من تشاء بیدك الخیر انك علی کل شیء قدیر**)[۳] قادر توانا ومدبر کارخانهٔ ارض وسما فردی ازافراد انسانی را که لایق وقابل رتق وفتق اسورات ومهمّات کافهٔ عباداند بجهت ترفیه حال رعایا و برایا برتبهٔ سروری ومرتبهٔ برتری رساند . و دراین اوان مینونشان که ازفضل خالق انس وجان ید تصرّف عالی قوی ودلاوران شیرشکارپلنگ خصلت جری و سپاهیان رزم آزموده ازنفاق بری سر برقبهٔ[۴] اطاعت وانقیاد فرمان عالی گذاشته دشمنان مغلوب واهالی قلمرو علیشکر دست ارادات ازآستین صداقت برآورده بذیل عفو و عاطفت آویخته خدمات آنها مستحسن واز خوان احسان بهره‌مند گردیده‌اند وباید برحصول اطلاع بمضمون رقم عالی آن عالیقدر بلاتوقّف باسرداران زندّیه وجمعیّت باستعجال خودرا بحضور رسانیده مورد نوازشات (گردد) و مستدعیات خود را مقرون بانجاح دانسته درعهده شناسند.

سواریرا مأمور برسانیدن رقم نمود. سوار مذکور رقم را (حسب الامر) بنزد کریم بیک [رسانیده برفتن خدمت مهرعلیخان اورا ترغیب نمود. کریم بیک] وجماعت زندیه را باوجودیکه باوالد او که نظر علی سلطان بود کمال رابطه و دوستی بیشتر [بود] ازمضمون رقم اوناخوش گشته گوش وبینی فرستادهٔ اورابریده بی‌نیل مقصود از نزد خود راندند . فرستاده بخدمت خان عجلت نشان رسیده باگوش و بینی بریده آنچه گذشته بود بیان نمود. خان مذکور را دود ناخوش از روزنهٔ دماغ سرزده سرداری را باپنجهزار سوار بجهت تنبیه وتأدیب کریم بیک و جماعت زندّیه مأمور وقدغن بلیغ بسردار مذکور نمود که کریم بیک را زنده دستگیر کرده بحضور بیاورد که خوداو را بسزا برساند. بعد از روانه‌شدن لشکرجماعت زندّیه مطلّع شده سلک جمعیّت خودرا انعقادداده در ورود لشکر مهرعلیخان بنزدیک محال پیری و کمازان بمقابله پرداخته دست شجاعت ازآستین جلادت برآورده کریم بیک بادوصد

۱-پ: بشفقت ۲-پ: که بمفاد ۳-دراصل بیاض است و آیه از نسخهٔ پ گرفته شد ٤- ظ: بربقه

Marfat.com

نفر سوار وچندنفر از بهاداران زندیه خودرا برقلب لشکر زده مانند شیر گرسنه در حملهٔ اول پای ثبات سردار[1] و لشکریان ازجا بدررفته متفرّق و چند نفر طعمهٔ شمشیرآبدار گشته اسباب واموال آنها باسه ضرب توپ جلو بتصرّف غازیان کریم بیک آمده مقضیّ المرام بمکان خود معاودت وسرداران زندیه دریکجا جمع گشته کریم بیک را (بخطاب) خانی موسوم وعلم استقلال بصوب کزاز[2] برافراشتند. (ودر آن اوان زکریاخان که در ایّام ابراهیم شاه مشیر ووزیربود درقلعهٔ کله متمکّن و کزاز و کمره وچابلق وبروجردرا دریدتصرّف داشت از ارادهٔ لشکر زندیه مطّلع شده مصمم حرب گردید . بعد از جواب وسؤال کار بجدال کشیده چند روز فیمابین نائرهٔ حرب اشتعال داشت بسبب حرکت محمد علیخان از قلعهٔ ولاشجرد کریمخان باب صلح را کشوده که بمحالات متعلقهٔ زکریاخان من بعد متعرّض نشود و زکریاخان هم خصم کریمخان را کومک ننماید.) و علیویس زند که بحسب سن بزرگ قوم و بشجاعت مشهور بود با مردم فراهان هم قسم گشته یکهزار و هفتصد سوار از مردم فراهان را باخود متفّق وهمراه گرفته بصلاح وصواب دید کریمخان با جماعت زندیه برقلعهٔ هفت‌خانی که دراستحکام [ثانی] سدّ اسکندر بود یورش نموده بزور بازوی مردان جلادت نشان قلعه مفتوح و علیویس مقتول گردید . جماعت فراهانی در وقت معاودت بمکان خود بسعایت جمعی ازمفسدین آن دیارلشکرزندیه بتعاقب آنها پرداخته که کدخدایان وبزرگان آن فرقه را قبل از ورود بفراهان بقتل رسانند . جماعت مذکوره پی بخیال فاسدآنها برده تمامی از اسبها پیاده‌شده باتفنگ وجزایر دفع[3] شرّ آن مفسدان را از خود نموده حرب کنان خود را بانجدان که قریه‌ایست ازقراء فراهان رسانیدند. وجماعت مذکوره بی‌نیل مقصود مراجعت وبلشکر خود ملحق گردیدند. و روزی که لشکر مهر علیخان از کریمخان شکست خورده وارد لشکر خود گشته حقیقت‌را بعرض مهرعلیخان رسانیدند خان مذکور اعتراضی

۱-اصل،سرداران ۲- پ : کرار ۳- اصل: دفعه

Marfat.com

شده‌خود باتمامی لشکر بعزم‌حرب کریمخان با توپخانه‌روانه گردید . کریمخان‌هم باجمعیّت خود ازلشکری وچریک بمقابله پرداخته حرب بسیار صعب اتّفاق‌افتاده کربمخان [خود] درآن روز حربی نمود که صدای[1] آفرین از دوست و دشمن بلند گردید . مهرعلیخان باوجود کثرت لشکر وسرانجام تاب مقاومت نیاورده رو بفرار نهاده تا قلعهٔ ولاشجرد بکمنزلی همدان که محل سکنای او بود جائی قرارنگرفت . غازیان کریمخانی بعد از نهب و غارت سرانجام لشکر و تصرّف توپخانه بعزم تسخیر قلعهٔ ولاشجرد علم استقلال افراشته خودرا بنزدیک قلعهٔ مذکور رسانیدند . لشکر مهرعلیخان همگی بعد از شکست متفرّق گردیده دوسه‌هزارنفر زیاده درقلعه با اونبود . غازیان زندّیه قلعه‌را محصور نموده‌مهرعلیخان تحصّن اختیارومردمان او که در قلعه بودند از خوف زندّیه شبها ازقلعه برآمده متفرّق میگردیدند مگر معدودی که باوهمراهی (کرده) بحفاظت بروج می‌پرداختند . مهرعلیخان صورت استیصال خود را درآئینهٔ تفکّردیده‌عبدالغفارخان برادر خود را شب ازقلعه‌بیرون کرده برای کومک و امداد بنزد حسن علیخان که والی و بیگلربیگی (اردلان که در الکاء سنندج مشهور به) سنه و اردلان است[2] وبا بیست هزار لشکر جرّار [از] قزلباش و کرد و افغان قیام و بفرمان‌فرمائی‌آن مملکت و دیار اشتغال داشت فرستاد .وعبدالغفارخان (باستعجال‌خود را بکردستان رسانید) [و با حسنعلیخان ملاقات نموده] حسنعلیخان لازمهٔ سلوك با او مرعی داشته «بعد دوازده یوم او را مرخص و بوعدهٔ قریب که یکماه باشد او را خرسندو»[3] بی‌نیل مقصود معاودت‌بنزد مهرعلیخان نمود . ودرآن ایّام امام‌قلیخان زنگنه ولد محمد رحیم‌بیک که ازلشکر ابراهیم‌شاه در وقت شکست گریخته بود باسیصدنفر سوار و حیدرخان زنگنه جامه بزرگی بعزم ملاقات[4] کردن بزرگان زنگنه و کلهر وایلات وارد بیستون یکمنزلی

۱- اصل: صد ۲- اصل: که ۳ پ : بعد یکماه او را بآمدن خود مستظهر ومستمال ومرخص‌نموده وخان مذکور ٤ پ : موافق

Marfat.com

کرمانشاهان و درآن اوقات حاکم آن بلاد مرتضی قلیخان نوادهٔ شیخ علیخان مشهور بود. وعبدالعلیخان عرب میش مست خراسانی ولد جلیل خان و میرزا محمد تقی گلستانه وکیل وصاحب اختیار کرمانشاهان درقلعهٔ یک فرسخی کرمانشاهان ساختهٔ نادرشاه که توپخانه وقورخانه‌ای که حضرت نادری برای تسخیر ممالکت روم سرانجام نموده و بسبب قرب جوار درقلعهٔ مذکور گذاشته می‌بودند. از استماع ورود امام قلیخان به بیستون مرتضی قلیخان زنگنه ونجف قلیخان ایل بیگی [کل] کلهر و چند نفر از بزرگان چون جلادت وشجاعت وشرارت امام قلیخان را مطلّع بودند با یکدیگر مشورت وکنکاش کرده بدفع اوپیش ازملاقات با طوایف ایلات و ورود بشهر مصمم گشته باشش‌هزار نفر سوار و پیاده از زنگنه و کلهر مرتضی قلیخان و نجف قلیخان ازشهر برآمده روانهٔ منزل بیستون (گردیدند). امام قلیخان از ارادهٔ آنها مطلّع شده از راه خدعه برآمده معتمدی را بنزد خوانین فرستاد که مرا داعیهٔ سرداری وخودسری باوجود بودن شما هرگز بخاطرخطورنکرده برای ملاقات اقوام وعشایر می‌آیم. هرگاه آمدن من بخاطر «شما» گرانست ازهمین مکان برگشته بملک دیگر خواهم رفت. فرستادهٔ مذکور بخدمت خوانین رسیده مراتب مسطوره را معروض داشت. خوانین بایکدیگر گفتند که اگر ما دراین وقت اورا ازآمدن منع کنیم البته بملک دیگر رفته بادشمنان سازش نموده مفسده برپا خواهد کرد. بهتر این است که اورا باخود متفّق کرده درنزد خودنگاه داریم هر گاه حرکت خارجی ازو سرزند چاره ودفع اوآسان است. بفرستادهٔ او گفتند که ما برای استقبال آمده‌ایم نه از برای منع او و اگر غرض ما اتحّاد ویکجهتی نبود با این قلیل مردمی که او همراه دارد چه میتواند کرد. بخاطر جمع آمده باتفاق بشهر میرویم. فرستاده رفته وحقیقت را آنچه دیده وشنیده بود بیان نمود. امام قلیخان باحیدرخان جامه بزرگی ازگفتگوی فرستاده دریافت خدعهٔ خوانین نموده بنا گذاشتند که چون مارا لشکری

Marfat.com

نمیباشد وخوانین مذکور با لشکر و استعداد برسر ماآمده‌والحال باین قسم پیغام فرستاده‌اند ما هم مجدداً کسی‌را فرستاده بوعدهٔ‌ملاقات فردا امشب خوانین‌رابخواب غفلت انداخته پیش ازصبح ازسه‌طرف شبیخون برلشکرآنها زده اگر کاری از پیش رفت بزودی تسلّط برملک خواهیم داشت والاّ خودرا بکناری کشیده فکر دیگر باید کرد. بعد از مشورت‌شخص زبان فهمی‌را فرستاده وعدهٔ‌آمدن فردا نمود. خوانین که سرگرم بادهٔ‌غرور بودند قبول نموده روّیه حزم و احتیاطرا ازدست‌داده اینمعنی [را] بخاطر نگذرانیدند که: مصرع[1]

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

بخاطر جمعی ملاقات فردا خود ولشکریان بخواب غفلت رفته امام قلیخان‌دوساعت از شب باقی‌مانده ازسه‌طرف شبیخون برآن لشکر بیخبر آورده خود را بکنار لشکر رسانیده دست بآلات حرب برده خود را بمیان‌آن لشکر انداخته چند نفررا مقتول و زخمی نمودند. ازهای وهوی دلیران مرتضی قلیخان‌ونجف قلی‌خان ازخواب‌غفلت بیدارشده هریک براسبی سوار ازهرطرف ارادهٔ بیرون رفتن از لشکر نمودند معرکهٔ فساد را مهیّا دیده پنداشتند که لشکر بیگانه است وامام‌قلی‌خان‌را باقلّت اعوان یارای اینگونه حرکت نخواهد بود. وسپاه‌هم بهمین خیال پیش ازطلوع صبح روبفرارآورده مرتضی‌قلیخان وچند نفر از بزرگان زنگنه[2] بقلعه وارد ونجف قلیخان بمیان‌ایل خود که در ایوان وکاوردان چهار منزلی کرمانشاهان است گریخت. امام‌قلیخان بافتح و نصرت جمعیّت خود داخل شهر گردیده بجمیع سرداران زنگنه خطوط نوشته‌آنهارا بنزد خود طلبید. در (عرض) ده روز قریب چهار هزارسوار و پیاده ازایلات‌دور و نزدیک بنزد اوآمده بنای جنگ وجدال باعبدالعلی‌خان ومیرزا تقی [خان] گذاشت. وروز بروز جمعیّت او زیاده و دراستقلال او می‌افزود چنانچه

۱- اصل : مصرعه ۲- اصل : رنکله

Marfat.com

در (عرصهٔ) بیست روز یازده هزار سوار وپیاده از ایلات زنگنه و جماعت وند با او متّفق شده هرروز بااهل قلعه درجنگ وجدال بودو شبهاچپاول برطایفهٔ کلهر که در بیست فرسخی و پانزده فرسخی بودند انداخته دواب و غنایم بسیار تاخت آورده بسپاه میداد و دواب وغنایم اهل قلعه را هم دوسه مرتبه پسقو انداخته در وقت بیرون فرستادن برای چرا درّیکطرف جنگ انداخته اهل قلعه را مشغول حرب میدان کرده ازطرف دیگر ازپسقو برآمده فرصت رسیدن دواب و غنایم «را» بقلعه نداده بغارت میبرد . تا آنکه کار براهل قلعه بسیار تنگ و عرصهٔ جنگ بطول انجامید . خوانین قلعه که بامیرزا محمد تقی درتدابیر امور مشکله همیشه مشورت وبصلاح وصوابدید او کار میکردند (واز گفته و کردهٔ او دسی بیرون نبود) همگی بنزد او رفته بجهت دفع شرّ امام قلیخان از رأی صائب او استمداد وباب مشورت گشادند . میرزامشارالیه درجواب خوانین گفت که اگر چه قلعه درستانت وسرانجام ثانی (اثنین) قلعهٔ کلات واز محصور بودن پروائی نیست لکن چون امام‌قلیخان را داعیهٔ[1] سرداری مکنون ضمیر وبکمال شجاعت وجلادت موصوف و از بزرگان این ملک است و جمیع ایلات زنگنه و کلهر که زیاده برصدهزار خانوار میباشند درعرصهٔ قریب همگی را باخود متّفق ساخته شهر ومحالات را هم الحال در ید تصرّف دارد بسبب قلت آذوغه بعد چندی کار مشکل واختلال کلی باوضاع اهل قلعه راه‌خواهد یافت وبدون استمداد ازلشکر بیکانه در دفع او چیزی بخاطر نمیرسد . باحسنعلی‌خان والی کردستان که صاحب فوج کثیر ودرمتانت رأی وتدبیر یگانهٔ زمانه وهمسایه قریب ودرعراق دراین اوقات بی‌نظیر است او را تطمیع کرده بامداد او دفع خصم قوی بنیاد باید طابید . همگی را این صلاح مستحسن افتاده بموجب گفتهٔ میرزای معزی الیه خطی بحسنعلی خان نوشته و همگی بمهر خود مزّین نموده فرستادند مضمون اینکه .

۱ــ اصل : دائه

Marfat.com

درین ولا امام قلیخان زنگنه باراده های فاسده جمعی از متجنّده و اوباش را باخود متّفق و بعضی ایلات‌را هم‌موافق کرده‌بقلعهٔ پادشاهی که‌توپخانه وجبّه خانه و قورخانه سی باشد راه تردّد مسدود و شهر و محالات راهم در قبضهٔ اختیار آورده بسبب قلّت‌آذوقه کار براهل قلعه تنگ وبالاخره مفاسد او سرایت بمحّل اختیارآن عالیجاه کرده وقتی که استقلال کلی بهمرسانید در دفع او کوشیدن درصورت تسلطّ بسیار مشکل و باعث خرابی مملکت و سفک دماء مؤمنین‌ومسلمین است‌ودرصورت خاموشی[1] واعانت نکردن آن‌عالیجاه باوجود همسایگی وایلیّت بالمآل بجز ندامت و پشیمانی سودی نخواهد داشت . وهرقدر از توپخانه و قورخانه در سرکاران عالیجاه درکار باشد بعد از دفع شرّ امام قلیخان بمعتمدان سرکاروسعت مداربدون عذر داده خواهدشد والسلام . ونوشته «را»بمصحوب معتمدی بنزد والی عالی‌شان فرستاده . حسنعلیخان حقیقت رادریافت کرده درجواب نوشت که نظر بقرب جوار وهمسایگی وایلیّت [و نوشتهٔ آن عالیجاهان عجهت دفع اشرار با بیست] هزارسوار جرّار مارا رسیده دانند .لکن چون‌الحال سریر سلطنت ازوجود ظل‌اللهی خالی‌وبدون دست‌آویز جمعی رؤساء و اعاظم بلاد و سرکردگان آن دیار پیرامون این کار گردیدن بموجب‌ضابطهٔ همسایگی وایلیّت بی‌صورت وخارج ازقاعده‌است برای‌اینکه هرگاه احدی‌از فریقین درچنین‌اوقات‌بقتل رسند هردو فرقه کمرعداوت‌یکدیگربمیان بسته سالهای بسیار[2] و قرنهای بیشمار بسبب استرداد خون‌بقتل ونهب وغارت‌هم میپردازند. بالخصوص ایلات کرمانشاهان وکردستان که هم‌چشم واین قاعده در میان هردو ایل مضبوط وامام قلیخان‌هم ازایل زنگنه است‌هرگاه نوشته‌ای بمهرآن عالیجاهان واعزّه و بزرگان ایلات بنزد این خیرخواه عباد برسد که در آن مرقوم باشد که در قتل و غارت‌این مقدّمه اگر من بعد ایلات را گفتگوئی باشدجواب‌آن

۱- پ : خاموش بودن ۲- پ : دراز

Marfat.com

بر ذمهٔ ایشان و راه گفتگوی بایلات کردستان احدی را نباشد. بعداز رسیدن نوشتهٔ ممهوره بمهرهمگی اعزّه این خیرخواه بالشکر جرّار کردستان وسایر فرق که همراه دارد حسب الخواهش آن عالیجاهان روانهٔ کرمانشاهان وبا امام قلیخان بجهت حرب مقابل خواهد شد والا فلا . در رسیدن این خط مرتضی قلیخان زنگنه‌ومیرزا محمد تقی [خان] گلستانه وعبدالعلیخان عرب میش مست خراسانی وسایر اعزّه وبزرگان بموجب درخواست‌حسنعلیخان [وثیقه‌ای‌نوشته همگی مهر نموده‌فرستادند. حسنعلیخان] بهمین دست‌آویز با بیست و پنج هزار سوار از سنندج کوچیده، بسمت کرمانشاهان‌روانه گردید. درورود بمنزل‌بیلاور که‌بلوکیست‌از بلوکات کرمانشاهان نزول و آن مکان را مضرب خیام نموده و بتدبیر حرب پرداخت . امام قلیخان از ورود او مطلع گشته[1] از راه غرور او را بخاطر نیاورده هزار سوار از لشکر خود انتخاب و همانوقت سوار شده راه بیلاور را درپیش گرفت . سردارانی که از حقیقت نوشتجات اهل قلعه و کثرت فوج حسنعلیخان وسبب آمدن او را میدانستند هرچند اورا گفتند که باین هزار سوار رفتن بحرب چنین نامداریکه باسپاه بسیار آمده و اهل قلعه هم بااو متّفق‌میباشند نامناسب وخلاف ضابطه است اعتنا[2] بگفتهٔ کسی نکرده جواب داد که من باهمین قلیل سوار اورا از هم پاشیده تا کردستان او را تعاقب ودستگیر خواهم نمود . سرداران‌چون از او بسیار مخوف وشجاعت اورا دیده‌بودند گفتند که ماهم از فرمودهٔ شما تخلّف نخواهیم کرد لیکن اینقدر باید توقف کرد که خان موصوف بالشکر از دربند بیلاور بیرون آمده در صحرا با او طرح جنگ ریخته مقابل شویم که او هرگاه از آمدن ما مطلع شودقدم پیشتر نخواهد گذاشت و لشکر او بسیار است جمیع اطراف دربند را گرفته هرگاه ماداخل دربند شویم از بالای کوه ازهمه طرف از گلولهٔ تفنگ ما راعاجز کرده کار بجنگ شمشیر وسنان نخواهدرسید

۱- پ : شده ۲- پ : اعتبار

Marfat.com

از دربند بیرون آمدن مارامشکل [خواهد شد] . امام قلیخان گفتهٔ سرداران را اعتنا[1] نکرده از راه غضب بخشونت تمام دلاوران را بعدم جرأت منسوب و بطعن سنان جانستان زبان ، دلهای ناصحان را خراشیده باوجود قلّت اعوان و متابعان و کثرت خصم قوی پنجهٔ پر خشم بنابر بی اعتنائی[2] رویهٔ احتیاط و حزم که لازمهٔ معرکه آرایان صاحب عزم وضابطهٔ کار پردازان روز رزم است بتهوّر وجلادت خودرطب ـ اللسان وبجانب لشکرحسنعلیخان روان گردید . سرداران مذکور دم‌در خود کشیده زیاده سخنی نتوانستند گفت . خان پرغرور جاهل که بیست و پنج سال از مرحلهٔ زندگانی طیّ کرده‌بود بنزدیک دهنهٔ‌دربند رسید شب‌در همانجا بی‌خیمه وسرانجام بسربرد . چون خبر ورود اوبحسنعلیخان رسید از تهوّر[3] وجلادت اومتحیّرومخوف گشته تمام اطراف کوه را بتفنگچیان او را مانی (که درقدر اندازی مشهوراند) سپرده وخود باسواران درمیان دربند قرار گرفت . ونهر عظیمی که درمیان در بند جاری بود درشب‌جمعی‌را مقرّر نمود که رفته سنگهای بسیاری درمیان نهرمذکور ریخته و آب را برروی زمین میان دربند جاری نمودند که تمام آن زمین گل گشته که اسب تاسینه فرو میرفت. منظورش اینکه‌امام قلیخان ولشکر او را قدرت‌یورش واسب اندازی بسبب گل زمین نباشد . وخود بالشکر مستعدّ حرب و قتال بود . خان جلادت نشان که از غرور شوره زار را از سراب فرق نکرده بود مغرورانه در طلوع صبح سوار شده بی‌محابا باسواران خود داخل دربند گردید. گنج محمدبیک زنگنه یوز باشی را باسلیمان بیک ولد حسین‌خان (بیک) زنگنهٔ حاج که درشجاعت مشهور ودر قانون سپاهگری گوی سبقت از همگنان ربوده بودند هریک راباصدسوار چرخچی مقرّر وصیدی سلطان جلیلوند را امر نمود که از دامنهٔ کوه دربند خود را با سیصد سوار برفراز کوه رسانیده بضرب گلوله دمار از نهاد خصم بداندیش برآورد

۱- پ : اذعان ۲- پ : خصم قوی بنیان اعتنائی نکرده ۳- اصل : تجبر

Marfat.com

وخود با پانصد سوار در یکجا قرار گرفت. چرخچیان توسن جلادت را گرم عنان نموده بمقابلهٔ خصم پرداختند. (و چرخچیان) حسنعلیخان مستعدّ در جای خود که زمین خشک بود ایستاده منتظر فرصت می‌بودند که گنج محمد بیک و سلیمان بیک باسواران خود جلو زیز بزمین نمناک که شب آب نهر را انداخته بودند رسیده و اسبها تا سینه بگل فرو رفت. هرچند جدّ وجهد مینمودند که از آن محل خود را بمکان خشکی برسانند اسبها زیاده بگل می‌نشستند. حسنعلیخان که تدبیر خودرا با تقدیر موافق دید سه هزارسوار از بالای کوه فرستاد که از عقب لشکر امام قلیخان از فرازمیل نشیب کرده دهنهٔ دربند راسدّ نمایند که چون سررشتهٔ ستیز را از دست داده‌اند راه گریز هم نداشته باشند. وچرخچیان خودرا بمقابلهٔ گنج محمد خان و سلیمان بیک فرستاد. صیدی سلطان که ازطرف امام قلیخان مأمور برفتن بالای کوه گردیده بسبب قلّت «مردم» خود و کثرت خصم سلامت روی را پیش نهاد خاطر نموده قبل از رسیدن بفراز کوه از طرف دیگر میل نشیب کرده باسواران خود راه دیار خود گرفته چون برق لامع (ازپیش) بدر رفت. چرخچیان حسنعلیخان که گنج محمد| خان| و سلیمان بیک را با سواران چرخچی زنده زمین گیر عرصهٔ هیجا وشکسته دل ومانند خر در گل فرو رفته دیدند ماشها را بگوش تفنگ آشنا کرده بآتش فشانی مشغول و بضرب گلوله چند نفر را مقتول وزیاده برصد رأس اسب از سواران عجول را دران مکان غلطانیدند. امام قلیخان از دیدن این احوال پریشان حال گشته بیکبار با پانصد سوار از جای برآمده جلوریز برزمین نمناک رسیده خود وسواران واسبها بگل فرو رفته زمین دوز گردیدند. حسنعلیخان از چهار طرف لشکر خود را امر نمود که دور[1] امام قلیخان وسواران او را گرفته نگذارند که احدی بیرون رود. بموجب حکم او لشکریان بعمل آورده. امام قلیخان دید که بهیچ نوع استخلاص خود و سواران ممکن نیست

۱- پ : اطراف

Marfat.com

زدوخورد بسیار نموده مرکب خودرا از گل بیرون آورده قریب سی و پنج نفر سوار دیگر هم بااو از آن مکان برآمده‌بیرون رفتن از دهنهٔ در بندرا مدّ نظر نموده عنان گردانید . بنزدیک دهنهٔ دربند که رسید لشکر خصم را مستعدّ دید که سه‌هزار نفر دهنه را گرفته‌اند که پرنده را مجال بیرون رفتن نیست وراهی دیگر هم نبود که تواند رفت .الجاءً باهمان سواران تیغها را برسر دست علم کرده خود را بمیان آن سه‌هزار سوار زده چند نفر را مقتول وزخمی‌نموده مانند شعلهٔ آتش از میان سواران خودرا بیرون افکنده‌از دربند بیرون‌آمد . گنج‌محمدبیک وسلیمان بیک‌باجمیع‌سرداران وسواران یکجا اسیر کمند تقدیر گردیده اسب و اسلحهٔ همگی را گرفته آنها را زنده بنزد حسنعلیخان بردند . ویکنفر از آن لشکر که همراه امام‌قلیخان رفته بودندسوای صیدی سلطان وچند نفر سواران وامام قلیخان کسی بیرون نرفت ، امام‌قلیخان‌بارادهٔ جمع‌آوری لشکر بشهر کرمانشاهان بوقت شام داخل شد . لشکر او که درشهربودند پیش از ورود بشهر شکست او را شنیده هرکسی راه دیار خود راگرفته بمیان ایل خود رفته بودند . امام قلیخان که احوال را بدین منوال دید درشهر بودن‌راصلاح ندانسته همان شب عزم رفتن بمیان ایلات جماعت وند نموده که تدارك خود را آنجا دیده لشکر از ایلات فراهم‌آورده‌بحرب حسنعلیخان پردازد [ایلات وندسوای ایلات زنگنه و کلهر که چند نفر تیرهٔ عظیم‌اند و بایلات زنگنه متّفق‌ومشهوربه‌وند میباشند بموجب تفصیل ذیل است وجمیع[1] آنها سپاهی و صاحب دولت‌اند و هر فرقهٔ از آنها بخطابی موسوم ودرآخر خطاب وند ملحق است بطریق مرقوم ذیل : احمده وند : داداوند، قلی علی وند ، جلال وند، جلیلوند ، مافی وند ، بهتولی‌وند، قوریه وند ، خلیل وند ، خواجه وند، زبیره‌وند ، نانکلی وند ، بوجول‌وند][2] وبهمین اراده نصف شب از شهر برآمده با معدودی که یکصد و هفتاد سوار بود روانه شد .

۱- اصل : جمع ۲- قسمت بین دوقلاب فقط درنسخهٔ اصل است

Marfat.com

حسنعلی‌خان بعد از فتح خبر بقلعه بنزد عبدالعلی‌خان ومیرزا محمد تقی و مرتضی قلیخان وسایر سرکردگان فرستاده آنشب درهمان منزل مقام نموده‌روز دیگراسیران را مرخص وخود کوچیده‌وبتوب رس قلعه نزول وخوانین قلعه‌باستقبال رفته بعد از ملاقات ، حسنعلی خان را باچند نفراز سرداران اوتکلیف تماشای قلعه (و توپخانه وضیافت نموده باتفاق بقلعه آمدند یک شب درقلعه بسر برده روز دیگر بتماشای قلعه) وتوپخانه وبروج رفته درخواست پنج ضرب توب ازخوانین قلعه نموده‌وازقلعه برآمده بخیمهٔ خود آمد . چون قبل ازاین مهر علیخان تکلّو که از جماعت زندیه شکست خوده ودرقلعهٔ ولاشجرد[1] محصور وعبدالغفارخان برادرخودرا برای کمک وامداد بنزدحسنعلیخان فرستاده واو وعدهٔ فرستادن کومک نموده بود بعد ازاین فتح نمایان بکومک واعانت مهرعلیخان وتنبیه جماعت‌زندیه عازم همدان وعلم‌استقلال بانصوب افراشت . جماعت‌زندیه ازآمدن‌او مطلع شده‌دست‌ازمحاصرهٔ قلعهٔ ولاشجرد برداشته روانهٔ [پیروی و] کمازان که‌محل سکنای آنها بود گردیدند . حسنعلیخان وارد منزل زاغه نزدیک شهر همدان وآن مکان را مضرب خیام نموده مهرعلیخان ازقلعه برآمده ازملاقات خان عالیمکان مسرور واو را بصرافت قلع وقمع فرقهٔ زندیه آورده خود بجمع آوری مردمان لشکر متفرقه پرداخت . حسنعلیخان ازآن منزل کوچیده بسمت پیری [و] کمازان‌روانه شد . کریمخان وجماعت زندیه نسوان و متعلقان خودرا کوچانیده بمقر دور ازخطر رسانیده وخود[2] بادوازده‌هزار سواروپیاده طریق قزاقی را اختیار ودرورود لشکر خصم بمقابله پرداخته بوقت شب غافل از طرفی برآمده دست بردی زده خود را بکناری میکشیدند . بهمین دستور چندین دفعه شبیخون بلشکر خصم زده خان‌موصوف ولشکر او را حیران وهرچند حسنعلیخان جد وجهد وتدبیرات میکرد که‌جماعت مذکوره را درجائی ومکانی بکیر آورد ممکن و

۱- اصل : راشجرد ۲- اصل : خودها

Marfat.com

میسر نشد . چهل و پنج روز بدین منوال گذشت و هیچ فائده‌ای از بودن او در آن مکان مترتب نشد و (دراین بین) از کردستان خبر ورود سلطان سلیم پاشای به‌به رسید که باجمعیت هژده‌هزار[1] سپاه کرد و کرماج باغوای بزرگان وریش سفیدان واهالی شهر سنندج وجمعی دیگر ازایلات کردستان که از حسنعلیخان ناخوش و مخوف ودر استیصال اومیکوشیدند باسلیم پاشای[2] مذکورمتفق وچهار منزلی‌سنندج رسیده مردم آنجا همگی درتزلزل میباشند ازآنجا بی‌نیل مقصود عطف عنان بجانب کردستان نموده باستعجال روانه شد . جماعت زندیه باکریمخان عقب فوج او را گرفته پس ماندگان لشکررا تاخت و تاز و بقتل میرسانیدند . و خان‌مذکور بسبب برهمخوردگی ملک خود در رفتن تعجیل مینمود واعتنابجماعت زندیه [نمیکرد . جماعت زندیه] که عقب سپاه‌زاداشتندنمی‌نمود . دریک‌منزلی‌تری وسرکان که‌لشکر حسنعلیخان از دامنهٔ کوه در رفتن بودند کریمخان با جماعت زندیه (یکروز پیشتر خود را بدربندی که میان دامان کوه واقع وعبور لشکر مذکور از دامنهٔ کوه مسطور بود رسانیده درگوشهٔ دربند پسقونمودهٔ بودند قبل از زوال با هفتاد نفر سوار از دربند بیرون آمده داخل لشکر حسنعلیخان وبضرب سیف وسنان‌جمعی‌ازلشکریان را روانهٔ دیار عدم نموده حرب کنان خود را بخزانهٔ حسنعلیخان که محمول قاطران بود زده دو رأس قاطر محموله زر سفید ویکرأس قاطر که حمل[3] اشرفی بود باچند رأس اسب و پارهٔ اقمشه واجناس ازآن لشکر که ازسلیم پاشا درخوف (وخطر) و وسواس بودند بزور سرپنجهٔ دلاوری ازمیان ربوده و هفت نفر را مقتول و جمعی را بنوك سنان زخمی واز خانهٔ زین بزمین انداخته بمحل موسوم بپیری و کمارزان که مکان ایشان بود معاودت وروز بروز جمعیت واستقلال آنها می افزود .

۱ـ اصل : هرده هزار ۲ـ دراصل سلیمان پاشا بوده و بخط الحاقی سلیم‌پاشا شده است ۳ـ اصل : ازگوشهٔ باهزار سوار برآمده خودرا بآن لشکرزده سه‌رأس قاطر ازقاطران خزانهٔ حسنعلیخان را که مجموعه زرسفید

Marfat.com

دربیان آمدن مهر علیخان بکرمانشاهان و کوری امام‌قلیخان و واقعات آن ایّام بتقدیرملک علاّم[1]

در محصورشدن مهر علیخان در قلعهٔ ولاشجرد[2] از صدمات جماعت زندّیه که حسنعلیخان وارد همدان گردید جماعت زندّیه دست از قلعهٔ ولاشجرد برداشته بفکر کار خود افتادند . مهر علیخان از قلعه برآمده بجمع‌آوری لشکرستفرّقه مشغول [و] مجدداً سپاهی فراهم آورده. مرتضی‌قلیخان کوسه احمد لوی افشار که در آن اوان حسب‌الحکم حضرت شاهرخی[3] بادوهزار سوار از فرقهٔ افشاریّه و غیره وارد همدان گردید با مهرعلیخان متفق شده با سیزده هزار سوار ازهمدان حرکت و صرفه درحرب جماعت زندّیه ندیده عازم کرمانشاهان گردیدند. در ورود بمنزل اسدآباد یکمنزلی همدان سوار مسرعی را با مکتوب مودّت اسلوب مبنی برآمدن خود نزد عبدالعلیخان ومیرزا محمد تقی گلستانه بچاپاری روانهٔ قلعهٔ کرمانشاهان و خود منزل بمنزل کوچیده در ورود بمنزل بیستون شش فرسنگی قلعه مجدداً خبر ورود مهرعلیخان ومرتضی‌قلیخان بالشکر باهل قلعه رسید. خوانین قلعه ولی بیک [قلعه بیگی] و میر جعفربیک وکیل توپخانه را باچند نفر از یوزباشیان باستقبال خوانین با عزّ وشان بمنزل بیستون فرستادند که عدم وقوع استقبال خود را که جزو اعظم استقلال مهرعلیخان ومرتضی‌خان بود بمعاذیر دلپذیر خواسته ازطرف عبدالعلیخان ومیرزا محمد تقی خوانین را تکلیف بشهر کرمانشاهان نمایند که بعد از ورود بشهر خوانین‌قلعه از برای ملاقات‌آمده بمشورت یکدیگر در کار امام قلیخان که درمیان جماعت ایلات وند بجمع آوری لشکر مشغول است‌بنائی بگذارند. فرستادگان در منزل مذکور بخدمت خوانین رسیده‌بعد ازگزارش پیغام باتّفاق‌وارد شهروخوانین درعمارتی که‌نشیمن حکام بودفرودآمده. عبدالعلیخان‌ومیرزامحمدتقی ومرتضی‌قلیخان

۱- اصل، الاعلام - پ: عوام ۲- اصل : راشجرد ۳- پ: ازجانب شاهرخشاه

Marfat.com

زنگنه باچند نفر از قلعه بشهر آمده با خوانین ملاقات نموده بتدبیر دست آوردن امام قلیخان بایکدیگر باب مشورت گشادند . رأی مهر علیخان و مرتضی قلیخان کوسه احمدلو براین بود که لشکر قلعه را با توپخانه همراه گرفته با لشکر خود بسمت جماعت وند رفته . چون هنوز امام قلیخان جمعیّتی فراهم نیاورده ایلات مذکور را از سطوت حضرت شاهرخی و استعداد خود ترسانیده بدون جنگ وجدال امام قلیخان را ازآنها طلب نموده بگیرند . همگی باین رأی متفّق شده گفتند که درصورت عدم استعداد امام قلیخان جماعت ایلات با او کومک و امداد نخواهند کرد یاآنکه او را گرفته خواهند فرستاد یا ازنزد خود رانده بی‌استعداد اوبهرجا رود گرفته میشود . عبدالعلیخان هم قبول نمود که سیصدسوار وچند ضرب توپ همراه لشکر مهرعلیخان بفرستند . میرزا محمدتقی که دراین گفتگوها مطلقاً سخنی نگفته و خاموش بود چون رای همهٔ خوانین را در رفتن متفّق دید بمهرعلیخان خطاب نموده گفت که باین خیال محال بی‌تامّل طیّ صحاری[1] وجبال نمودن خیالی محال[2] و ثمری بجز اختلال اوضاع لشکر وسپاه دراین مقال نخواهد داشت . بجهت‌آنکه جماعت ایلات وند که از بیست هزار خانوار متجاوز و درفنون سپاهیگری وقطاع الطریقی بی عدیل وخود رأی میباشد وتا حال با امام قلیخان هم از راه بی‌اعتنائی متفّق نشده‌اند . بمجرّد اطلاع وخبر رفتن این لشکر بآنسمت با امام قلیخان همداستان و متفّق‌شده بمقابله خواهند پرداخت . روز را بحرب وشب را بدزدی دواب و اشیاء گذرانیده دراندك زمانی این لشکررا مستأصل ونابود خواهند کرد . واز دست امام‌قلیخان که درشجاعت‌وتهوّر وسخاوت‌مشهورومعروفست درصورت‌استقلال بهیچ نوع استخلاص ازشرّ او ممکن ومیسّر نخواهدشد . مرا چنین بخاطر میرسد که شخصی زبان فهم دانائی‌ازطرف همهٔ خوانین بنزد اورفته بهرقسم باشد بوعدهٔ متفق گردیدن درتسخیر

۱- اصل ، مجازی ۲- اصل : خالی مآل - پ: بی‌مآل

Marfat.com

بلاد عراق باهم که هریک بلادی را متصرّف وبدون شرکت‌غیر درمحلّ اختیار خود فرمانفرما و دیگری‌را بمعاونت واستمداد یکدیگر دخل در ملک ندهند و در صورت بی‌اختیاری‌آنوقت‌هم در خیر وشرّ ونفع وضرر شیوهٔ نفاق‌را مرعی نداشته‌باهم اتفاق‌ورزند او را خاطر جمع ومطمئن وترغیب‌آمدن این صوب‌نمایند. خان‌موصوف چون شجاع وصاحب داعیه است یحتمل که قبول کرده از راه سادگی بدون تأمّل عازم این صوب گردد. بعد از ورود باین حدود اسلم شقوق با او مدارات و سلوك است که قلباً ولساناً اورا باخود یکدل ویکجهت کرده تمامی عراق را درید تصرّف آورده دشمنان راسغلوب ومقهور و دوستان‌را خوش‌دل ومسرور سازند. هرگاه تدبیر دیگر بخاطرها رسیده باشد هرچه بهتردانند معمول دارند. خوانین از شنیدن این سخنان مشعوف وحسین چراغ که یکی از معتبرین مهرعلیخان و درسکر و تزویر[1] ثانی[اثنین] ابلیس بود برای‌این‌امر مقرّرو دونفردیگرهمراه اونموده‌بنزداسامقلیخان فرستادند. خان ساده‌لوح که باکدخدایان وریش سفیدان ایلات در فکر و تدبیر جمع‌آوری سپاه وچشم برراه وعدهٔ کاذبهٔ امروز وفردای‌آنجماعت شیاطین دستگاه روز را بشب وشب‌را بروز میرسانید ازورود حسین‌چراغ وگذرانیدن پیغام خوانین که بمنزلهٔ طلای دست افشار بیداغ پنداشت بسخنان کذب امیر حسین چراغ که‌عمرو عاص وقت بود فریفته گشته بلاتأمل حیدرخان جامه بزرگی را که اشرّناس و از مدّتی درخدمت او ومعتمدعلیه بود همراه گرفته هریک‌براسبی سواروبی‌وسواس‌برای ملاقات خوانین بدون‌اسباب ولباس روانه بنزدآنجماعت [خدانشناس] گردید. در ورود بشهر کرمانشاهان[2] خوانین که‌آمدن اورا بیشتر شنیده بودند عملی درمکان تالار که محل نشیمن حکام بود جمعیّت نموده ورق حسن سلوك را برگردانیده هریک بموجب رأی خود خیالی داشتند. عبدالعلیخان ومیرزا محمدتقی که از

۱- پ: وتلبیس ۲ - اصل: بکرمانشاهان شهر

Marfat.com

خیالات مهرعلیخان و سایر سرکردگان مطّلع‌شدند درصدد منع برآمده باستصواب میرزا محمد تقی امام قلیخان‌را کس فرستاده از راه بقلعه برند که بعد آنچه صلاح باشد بعمل‌آرند [خان مذکور را که بطرف قلعه روانه نمودند] دراین وقت‌مرتضی قلیخان کوسه احمدلو که یکی ازسرداران و باسهرعلیخان دم از توافق میزد بآن مجلس وارد و بردن امام‌قلیخان را بقلعه دریافت نموده بخوانین مذکوره از راه ستیزه گفت که چنین دشمن قوی که بسهولت گرفتار گشته نگاهداشتن او بی‌صورت و عدم او بروجود ترجیح دارد هرچند که حالا بیدست و پاست و تنها مانده لیکن[1]: مصرع[2]

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

اگر شماها با او بموجب عهد وپیمان سلوك کرده موافق خواهیدشد در عرصهٔ قلیل برهمه مسلّط شده شیوهٔ نفاق و خودسری را مرعی داشته بتنهائی علم خود رائی و استقلال افراشته عهد وپیمان‌را بطاق نسیان خواهد گذاشت و آنچه صلاح خود داند بعمل خواهد آورد آنوقت پشیمانی و افسوس سودی ندارد . خوانین هرچند در [جواب] بسخنان با صواب متمسّک شده‌بجهت رفع فساد او را فهمانیدند فائده‌ای‌برآن مترتّب نشده اصرارزیاده میکرد . آخرالامر گفت که اگر شما با اوقسم خورده‌اید[3] من درآن باب عهدی نکرده و قسم نخورده‌ام[4] و از جانب حضرت شاهرخی مأمور به‌تنبیه اشرار میباشم اگربگفتهٔ من عمل نخواهید کرد لشکرخودرا برداشته بسمت همدان رفته حقیقت شرارت امام‌قلیخان را با موافقت همهٔ خوانین بعرض شاهرخشاه رسانیده همگی خاین و خاسر خواهند گردید . خوانین ازشرارت

---

١ - پ : بی‌دست و پا و تنهاست لکن ٢ - اصل : مصرعه ٣- پ : یاد کرده‌اید
٤ - اصل : یاد نه آورده‌ام

Marfat.com

او ناخوش وخاموش ماند[ند] (مرتضی‌قلیخان مذکورکه خوانین را خاموش دید آدمان خودرا فرستاده امام‌قلیخان بیچارهٔ ساده‌لوح را از راه قلعه برگردانیده درورود بشهر دیدهٔ او را از بینائی عاطل و او را بقلعه فرستاد . سرکردگان ازین حرکت برهم‌شده عبدالعلیخان‌ومیرزامحمد تقی (خان‌هم)بسیار ناخوش گردیده بقلعه‌رفتند . مرتضی قلیخان بسبب ناخوشی خوانین همانشب با جمعیّت خود روانهٔ‌سمت‌همدان وبعد از چند روز مهرعلیخان(هم) ازکرمانشاهان حرکت و روانهٔ قلعهٔ ولاشجرد مکان خود گردید .

دربیان شکست حسنعلیخان والی کردستان از سلیم‌پاشای به‌به وسوانح آن ایّام

حسن علیخان که ازمنزل پری و کمازان برگشته وجماعت زندّیه با کریمخان زند بطور قزاقان از عقب لشکر او تاخته قدری از خزانه و دواب‌را از لشکر خان موصوف بزور سرپنجهٔ دلاوری بتصرّف خودآورده بمحل سکنای خود برگشتند . حسن علیخان بسبب خبر رسیدن سلیم‌پاشای کرماج به‌به و برهم‌خوردن کردستان متعرّض احوال فرقهٔ زندّیه نشده باستعجال با لشکر خود [را] بمحالات کردستان رسانیده معلوم‌نمود که بعضی از بزرگان سنندج و اردلان بجهت سوء مزاجی که‌از سلوك اوبهم رسانیده‌اند باسلیم‌پاشای مذکور در جزو سازش کرده مستعدّ حرب او میباشند . و بیشتر منشاء فساد محمدعلی‌سلطان حاکم بانه‌و اورامان که از بلوکات عظیم کردستان وچندی قبل ازین والی والاشان او را مقیّد داشته وبسبب‌سرکشی چشمهای او را از حدقه[1] برآورده وبخانهٔ خود رخصت‌نموده بود گردیده است . و

۱- اصل : حدیقه

Marfat.com

چند نفر دیگر از خوانین هم با او اتفاّق کرده‌اند .وسلیم پاشای مذکور که درسرحدّ ایران و روم سکنا دارد واز جانب پاشای بغداد بحکمرانی فرقهٔ کرماج سرافراز میباشد رویّه و ضابطهٔ پاشای [مذکور با هر کس از فرقهٔ مسطور که حاکم قوم خود باشد] این است[1] هرگاه کسی از برادران و بنی اعمام او یا دیگری از فرقهٔ کرماجیه با پاشای بغداد سازش کرده‌او را ازمنصب‌عزل وخود بجای اوفرمانفرمای [قوم] گردد . پاشای معزول اولا با او ازدرستیزوآویزبرآمده درصورت تسلّط دخلی بپاشای منصوب نمیدهد . وهرگاه خود مغلوب شود با مردمان همراهی خود گریخته بخاك ایران داخل [شده] و از سرداران صاحب حکم آنجا استمدادوطلب اعانت کرده پناه میجوید. دراین اوقات که سلیمان پاشای [به به] بنی‌عمّ او که با او از بیشتر سلوکی نداشت با پاشای بغداد سازش کرده او را معزول و خود منصوب گردیده و در ورود بسرحدّ کرماج سلیم‌پاشا برای‌حرب او رفته مغلوب واز آنجا گریخته بسمت کردستان خودرا کشید . اهالی کردستان که از حسن علیخان ناخوش بودند با او متّفق شد او (را) بحرب حسن علیخان ترغیب و تحریص نمودند. وجمعی دیگرهم ازفرقهٔ کرماج که‌حقیقت اتّفاق اهل کردستان‌را باپاشای مذکور شنیدند آنهاهم از اوطان خود با جمعیّت برآمده ملحق بپاشای موصوف گردیده بحرب حسنعلیخان همگی همداستان و در محالات او راسان بتحریک محمد علی سلطان ، پاشای مذکور علم خذلان افراشته مترّصد ورود حسن علی‌خان و با بزرگان اردلان بتهیّه حرب اشتغال داشت . و درآن اوان جمعیّت پاشای مذکور از بیست هزار متجاوز و روز بروز استقلال او در تزاید بود. حسن علیخان والی از بدسلوکی خود نادم و از نفاق خوانین کردستان مخوف (و ترسان) و باجمعیت بمقابلهٔ سلیم‌پاشا پرداخت. در راه جمعی دیگر ازسپاه ازو جداشده بلشکر پاشای

۱- پ : ضابطه اوچنانست

Marfat.com

موصوف پیوستند . خان موصوف چون از همه طرف ابواب چاره را برخود مسدود دید الجاءً با بقیهٔ لشکر خود بمقابله پرداخته بعد از تلاقی فریقین شکست فاحش خورده افواج او متفرّق وخود باچند نفر از غلامان و خاصان ازمیان آن لشکر بدر رفته بسمت ییلاق گریخت. بعد از شکست حسن علیخان اهل کردستان همگی باوطان خود رفته[1] پاشای مذکور که حال‌را بدین منوال دید ازخوف سلیمان پاشای به‌به بنی‌عمّ خود دریکجاقرارنگرفته از اهالی کردستان مخوف و از اعانت سرداران عراق بیدل گردیده باجمعیّت خود بسمت آذربایجان گریخت. وفرقهٔ ماموئی که از بزرگان واعاظم کردستان‌می‌باشند ازمدّتهاست که نسلا بعد نسل بوالی گری آنجا ازجانب پادشاه انجم سپاه ظل‌الله مقرّر ورتق وفتق امورات آنولایت تعلّق بایشان دارد چنانچه در ایّام دولت نادریّه سبحان وردیخان ماموئی که مرد جهان دیده‌و هشتاد سال از مرحلهٔ زندگانی‌را طیّ کرده و با حسن علی‌خان بنی عمّ و برسریر فرمانفرمائی متمکن بود بعد از قتل حضرت نادری حسن علیخان مذکور با اهالی سنندج و اردلان سازش نموده سبحان وردیخان را از حکومت آن ملک بی دخل و خود علم استقلال برآنجا افراشت. سبحان وردیخان‌ازخوف او باچند نفر از غلامان خود گریخته باصفهان رفت که با صاحب سروتی متفّق شده بدفع حسن علی خان پردازد. چون درجمیع بلاد ایران همه‌جا ملوك‌الطوایف و این امر درعهدهٔ‌تعویق ماند مدّتی در [آنجا] بیابان گرد وادی حیرت‌بود که خبراستیلای سلیم پاشای به‌به و استیصال حسن علیخان سامعه افروز او گردید . از اصفهان حرکت نموده وارد همدان و از آنجا بجهت تحقیقات | احوال | اهالی آنجا که شرحیه اراده و خیال می‌باشند قاصدان مسرع بنزد سرداران وصاحب شوکتان کردستان فرستاد . خوانین آمدن او را بهمدان مغتنم‌دانسته عرایض عجزآمیز متضمّن بر عفو تقصیرات خود

۱- پ : برگشتند

Marfat.com

نوشته و او را بآمدن سنندج مستدعی گشتند . سبحان وردیخان هم بلاتأمّل روانه و داخل خاك کردستان گردید . خوانین ومردمان آنجا او را استقبال نموده داخل شهر وبدستور سابق دخیل امر حکومت وحکمرانی گردید . بعد از چندی داعی حق را لبیک اجابت گفته بسرای باقی شتافت . بعد از فوت او اهالی کردستان خسرو خان [پسر زادهٔ او] ولدخان احمدخان (ابن سبحان وردی خان که ملازم رکاب نادرشاه بود ودرایّام نادرشاه ازلشکر گریخته بولایت روم پناه جسته وپادشاه واعیان ممالك روم نگاه داشتن اورا صلاح ندیده وحسب الطلب نادرشاه فرستادن اورا ننگ دودمان عثمانیه دانسته درخفیه اورا مسموم نموده بودند . ودراین اوان) که بیست سال از عمر او گذشته (درشهر سنندج می بوداو را برمسند حکومت وفرمان روائی) نشانیدند[1] .

دربیان احوال کریمخان زند و علیمردانخان بختیاری

و مراتبی که درآن ایّام بوقوع پیوست

(کریمخان وخوانین زندیه) بعد از معاودت حسن علیخان کرد والی کردستان از منزل پیری و کمازان[2] جمعیّت خودرا از پیشتر بیشتر انعقاد [داده] و بفکر ملك گیری توسن جلادت را جولان داده محالات نزدیك را متصرّف وبجاهای دور دست انداز گردیدند . زکریّا خان کله ای راهم باخود متفّق کرده روز بروز [بر] جمعیّت آنها می افزود . و (خوانین) جماعت قراگوزلو که از ایلات معتبر همدان ودرنزدیکی [شهر] سکنی داشتند شهبازخان که یکی ازسرداران فرقهٔ مذکور [بود] بادوهزار سواربنزد کریمخان فرستاده خدمت او را اختیار نمودند . کریم خان سلك جمعیّت خود را منعقد وبارادهٔ تسخیر خوانسار و گلپایگان روانه گردید . علیمردانخان بختیاری

---

۱ - اصل: والی گردانیدند ۲ - پ : اصل افزوده : فرقه زندیه

Marfat.com

چهار لنگ که بعد از قتل نادری تمامی محالات جلیل آباد[1] وبختیاری الی گلپایگان را بخودسری درحوضهٔ تصرّف آورده (بود) از استماع توجّه کریمخان بلاتأمل با جمعیّت خود که زیاده برده هزار سوار و پیاده بود دومنزل یکی کرده درمحال کمره تلاقی فریقین اتفاق افتاد. بعد از صف آرائی که نیران قتال وجدال اشتعال یافت جماعت بختیاری رابخت برگشته فرقهٔ زندیه را بخت یاور وعلم بختیاری نگونسار گردیده . پای ثبات بختیاری بی‌قرار گردیده فراربرقرار اختیار وشکست فاحش بآنها رسیده جمعی مقتول وبرخی بقید کمند اسارگرفتار وسابقی بسمت اوطان خود راه فرار پیش گرفتند. تمامی اموال‌واسباب ودواب‌آنهابتصرّف غازیان زندیه درآمد. بعداز فتح [نمایان] کریمخان داخل کلپایگان (گردیده) واهالی آنجا را خاطر جمع ودل آسا نموده اراده داشت که بتسخیرمحلات دیگر کمیت استقلال را درمیدان(جلادت) جولان دهد که خبر جمعیت مهرعلی‌خان تکلوّ باو رسید که مجدداً لشکری فراهم آورده‌مصمّم نهب وغارت محالات متصرّفه زندیه گردیده است . از آنجا حرکت وسمند یکه ران را در زیر دوران تیزرو ساخته روز چهارم‌خود را بنزدیک و لاشجرد رسانیده و بمقابله پرداخت . مهرعلی‌خان هم‌با لشکر خود بحرب فرقهٔ مذکور پای جلادت افشرده حرب عظیم اتّفاق افتاد. مهرعلی‌خان راازحملات نمایان کریمخان وجماعت زندیه اختیاری نمانده روبفرار نهاد . تمامی اسباب و اثاثه وخیام‌نصیب غازیان نصرت انجام زندیه گردید . کریمخان بتعاقب مهرعلی‌خان نپرداخته روانهٔ همدان و[در ورود بشهر همدان] سرداران بختیاری که‌بقید اسرگرفتار بودندطلبیده اسب و خلعت بآنها داده باوطان خود مرخّص نمود. منظورش اینکه چون فرقهٔ مذکور ازایلات نامی[2] ایران‌می‌باشند بآنها باب صلح راگشاده‌باخود متّفق گرداند. وعلی مردان خان بختیاری بعد از شکست مجدداً از ایل بختیاری ایلجاری نموده

۱- پ: خلیل آباد ۲- پ : عظیم

Marfat.com

باجمعیّت بسیار بگلپایگان آمده قصبهٔ مذکور را باز بتصرّف خود آورده و از آنجا بعزم رزم ابوالفتح خان بختیاری هفت‌لنگ بیگلربیگی اصفهان که سابق ازجانب ابراهیم شان وحال از جانب شاهرخشاه بامر مذکور مقرّر وبسرداری عراق مأمور بود علم استقلال افراشت . ابوالفتح خان از ارادهٔ او مطّلع گشته با فوج انبوه از اصفهان برآمده در مکان مشهور بمورچه خوار بایکدیگر مقابل شده حرب عظیم در پیوست . علی‌مردان‌خان شکست‌فاحش خورده‌بی‌نیل مقصود بگلپایگان مراجعت و بنای سازش با کریمخان گذاشته[1] عالی سلطان هارونی وبالی سلطان برادر عالی(شان وخسرو) سلطان موم‌زائی[2] وحاجی باباخان بختیاری را بسفارت[3] بخدمت کریمخان فرستاده که ابواب صلح را گشاده درجمیع مراتب بایکدیگر متّفق باشند .فرستادگان بخدمت کریمخان دربلدهٔ پنج کسب من محال[4] ملایر شرف اندوز شده‌بعرض‌مطالب رطب‌اللسان گردیدند . کریمخان خود قبل [از این یعنی قبل] از ورودفرستادگان علیمردان‌خان طالب این مدّعا بود ازگذارش پیغام‌مسرور شده‌مطالب آنها رابانجاح مقرون و(فرستادگان‌علی‌مردان‌خان‌را)مخلّع گردانیده رخصت‌انصراف‌ارزانی‌داشت . علی مردان‌خان هم بسیار مشعوف شده مجدداً [علی] صالح خان‌بختیاری چهارلنگ که ذوفنون [عصر خود] بود با چند نفر از خوانین [دیگر] و صد سوار بخدمت کریمخان فرستاده که او را بجنگ ابوالفتح خان حاکم اصفهان تحریک وبتسخیر آن ارض فرحت بنیان تحریص نمایند . علی صالح خان وفرستادگان درمحال ملایر درده‌پیری و کمازان[5] بشرف ملاقات‌خان‌جلادت‌نشان‌رسیده بعرض‌مدّعا پرداختند . خان باعزّ وشان قبول رفتن [خود] باصفهان‌نموده از آنجا کوچیده باهشت‌هزارسوار (وپیاده) بعزم ملاقات علیمردان‌خان روانه ودرگلپایگان از ملاقات یکدیگر مسرور

۱- پ : وبرای سازش بازندیه ۲- پ : موم نمیرزانی ۳- اصل و پ : بحجابت ٤- پ : کیب تیخ من اعمال ٥- پ : پیری کمازان

Marfat.com

شده بعزم حرب ابوالفتح خان باجمعیّت بیست هزار سوار وپیاده تفنگچی ازبختیاری وزند بسمت اصفهان علم استقلال افراشتند . ابوالفتح خان از عزم خوانین عالی‌مکان مطّلع شده باخوانینی که درتحت اختیار او در اصفهان بودند مثل موسی‌خان افشار وسلیم‌خان قرقلوی افشاروصالح خان دربندی‌ومیرمحمدخان عرب‌میش مست خراسانی وسایر سرکردگان آذربایجانی وعراق و فارس که درآنجا حاضر بودند بحرب کریمخان وعلیمردان‌خان عازم گردیده باپنجاه هزار سوار از شهر اصفهان برآمده بیرون شهررا مضرب خیام نمود . روز دیگر از آنجا کوچ کرده بسمت لشکرخصم روانه ودریک منزلی اصفهان (درقریهٔ مشهور کهریز) لشکر فریقین مقابل یکدیگر شده صفوف قتال وجدال آراسته گردید . از هردو طرف دلاوران معرکهٔ رزم را گرم نموده نیران قتال اشتعال یافت، حربی اتّفاق افتاد که ملک در بروج فلک انگشت تحیّر بدندان گرفت . وبهرام خون آشام از خونریزی تهمتنان یکه تاز در تعجّب وسا کنان سما[1] بچشمک زدن و[با متوطنین غبرا] در راز ونیاز بودند[2] کریمخان و جماعت زندیه را درآنروز شجاعت وجلادتی ظاهر گردید که دوست ودشمن لب بتحسین وآفرین گشودند . خصوصاً کریمخان که خودرا بتنهائی چندین دفعه برقلب لشکرابوالفتح خان زده نامداری را از صدر زین بنوك سنان جان‌ستان ربوده بخاك هلاك انداخت . واز دلاوران کسی رامجال نبود که سرراه بروی تواند گرفت . بعد از کوشش و کشش[3] بسیار که ازطرفین بعمل آمده نسیم فتح وظفر برپرچم علم کریمخان وعلیمردانخان وزیده از حملات نمایان فرقهٔ زندیه وبختیاری پای ثبات وقرار دلاوران ابوالفتح خانی ازجا بدر رفته فرار را برقرار اختیار وشکست فاحش خورده علم استقلال آنهانگونسار وابوالفتح خان مانند بخت خود برگشته داخل اصفهان و دروازه رابسته متحصّن گردید . رستم نژادان فتح نصیب شهر را محاصره نموده بعد از پنج روز کریمخان

۱- پ : وباشاه سیارگان ۲- پ : بود ۳- اصل : وکشاکش

Marfat.com

ازطرف خواجو وجلفا وعلیمردان خان از سمت تقچی و باغ قوشخانه یورش بشهر برده مستحفظان بروج را ازجا کنده بنهب وغارت پرداختند . ابوالفتح خان از راه اضطرار الجاء بوساطت یکنفر ازخوانین زندیه بخدمت کریمخان و علیمردان خان شتافته بعد از عفوجرایم باسرداران (وحسنعلی خان معیرالممالک)متفق و بمشورت یکدیگر [بتقرر امرسلطنت واثاثه دارائی پرداخته] قرعهٔسلطنت بنام میرزاابوتراب خلف‌الصدق میرزا مرتضی صدرالصدور که ازطرف والدهٔ ماجده شاهزاده بودزدند . ومیرزای معزی‌الیه را ملقب بشاه‌اسماعیل و برتخت سلطنت متمکن گردانیده سکه و خطبه بنام اوجاری نمودند . کریمخان برتبهٔ سرداری کل عراق وملک گیری مقرر وعلیمردانخان خود را وکیل‌الدوله نامیده تربیت شاه‌اسماعیل رامتکفل وزکریاخان کزازی که درعهد ابراهیم شاه برتبهٔ وزارت سرافرازی داشت او را برتبهٔ وزارت برتری داده وسایر خدمات [هرکسس] موافق رتبه‌نامزد گردید . (گریم خان و علی‌مردانخان بایکدیگرهم قسم گردیدند که بجمیع امورات سلطنت بمشورت هم پردازند . وعلی مرادنخان باپادشاه دراصفهان باشند وکریمخان بتسخیر بلاد عراق وسایر امکنه پردازد و بعدازبندوبست عراق باتفاق برتسخیرفارس «همت» گماشته وازآنجا باتفاق پادشاه رابرداشته بتسخیرخراسان پردازند . بهمین نهج بایکدیگرعهدوپیمان بسته)بعد ازچهل روزپادشاه حسب‌الصلاح علی‌مردانخان کریمخان‌را طلبیده‌قامت قابلیتش را بخلاع فاخره مزین وبملک گیری رخصت فرمود . کریمخان‌بافرقهٔ زندیه ازحضورشاهی رخصت شده بسمت قلمرو علیشکر و قزوین و کرمانشاهان روانه گردید . علی‌مردانخان (کریمخان را دور دیده‌برخلاف عهد و میثاق با) جماعت[1] بختیاری وسایر فرق[2] که درکاب شاهی بودند بعزم تسخیر فارس بالشکرانبوه از اصفهان حرکت‌نموده بسمت شیراز روانه گردید . وشاه اسمعیل راباائاثهٔ پادشاهی

۱ــ اصل : وجماعت ۲- اصل ، فرقه

Marfat.com

همراه برداشته بدستور پادشاهان او را برمسند فرمانفرمائی نشانیده بهمهٔ امورات بدون اطلاع شاهی خود میپرداخت . و شاه مذکور را بجز نام شاهی و چند نفر غلام که در خدمت او مقرّر بودند در هیچ امر اختیاری نبود بهمین دستور شب و روز طیّ مسافت نموده از راه خسروشیرین بیک منزلی[۱] کیفروز[۲] رسید قبل از ورود علی مردانخان و لشکر شاهی محمد صالح خان بیات که حسب الحکم حضرت شاهرخی بحکومت کل فارس وبنادر[۳] عمان وبحرین در شیراز با لشکر فرقهٔ بیات وافشار وسایر فرق متمکّن بود از ارادهٔ علی مردانخان مطّلع شده با لشکرجرّار از شیراز برآمده در کیفروز[۲] بعزم حرب لشکر عراق علم نفاق افراشته سنگر مستحکم در اطراف لشکر ساخته منتظر ورود علی‌مردان خان و در آن مکان قیام داشت . روز دیگر لشکر فریقین از جای خود حرکت در نزدیکی کیفروز[۲] تلاقی عسکرین[۴] اتّفاق افتاد حرب صعب روی نمود دلاوران طرفین داد مردی ومردانگی داده از حملات پی‌درپی محمد صالح خان بیات و لشکر او شکست عظیم بفوج پادشاهی رسیده بسبب رودخانهٔ عظیمی که در سر راه بود فوج شکست خورده بکنارهٔ آب رسیده گذشتن از رودخانه را در حوصلهٔ امکان ندیده استقامت ورزیدند . صالح خان و لشکر او چون حریف را ایستاده وبرقرار ومستعدّ حرب دیدند شکست خصم را مبنی بر حیله وپیش کشیدن انگاشته در جای خود مانده پیشتر نیامدند . در آن وقت روز هم بآخر رسیده سپاه سیاه فام شب بالشکر کوکب (وانجم) رسیده بمیانجیگری قدم در میدان رزم گذاشته مجلس بزم را منعقد گردانید . محمد صالح خان با لشکر بسنگر خود برگشته بطلایه[۵] داری پرداخت و دو روز از هیچ طرف سبقت برحرب یکدیگر نکردند روز سیوم حضرت شاهی وعلی مردانخان باافواج قاهره از رودخانه

۱ـ پ ، بیك فرسخی ۲ـ پ : کنفیروز ۳ـ اصل : وپ : بنادرات

٤ـ پ ، لشکربن ۵ـ اصل وپ : یتلایه

Marfat.com

عبور کرده بالشکر مقابل ونیران قتال اشتعال یافت . تابوقت شام دلاوران طرفین جدال کرده دست از جنگ کشیده بمحل اقامت خود برگشتند . نصف از شب گذشته علیمردان خان دوهزار وپانصد سوار از دلاوران بختیاری و سایر ایلات که در رکاب شاهی بودند انتخاب نموده از لشکر بیرون رفته بطرف کوهی که سمت دست راست پادشاهی بود (خفت نموده) بسقو انداخت . ودر برآمدن آفتاب عالمتاب که دلاوران طرفین قدم در میدان گذاشته مشغول حرب بودند که علی مردانخان باسواران غافل از پسقوی کوه برآمده از عقب تاخت بر لشکر صالح خان آورد تزلزل در ارکان وجود لشکریان انداخته از پیش هم افواج شاهی بیکبار یورش نموده از حملات نمایان دلاوران عراق محمد صالح خان را تاب مقاومت نمانده کمیت گریز را مهمیز زده تا بشهر شیراز جائی عنان نکشید . افواج قاهره شاهی بتعاقب نپرداخته نزدیک حربگاه[1] را مضرب خیام نصرت انجام قراردادند . ازشکست صالح خان مذکور اهالی شیراز از علی مردانخان مخوف گشته همگی درخانهٔ شیخ الاسلام جمعیّت کرده شیخ الاسلام بجهت رفع اذیت نائره فساد وضرر از مسلمانان قاضی وچند نفر از اعیان ورؤسای دارالعلم را باخود متّفق کرده روز دیگر با جمعیّت از شهر برآمده روانهٔ لشکر پادشاهی و بملاقات علی مردانخان رسیده بعفو تقصیرات صالح خان رطب اللسان وبی اختیاری ساکنان دیار ومکان را ظاهر نموده رفاه حال رعایاوبرایا را مسئلت وبدخول شهر مستدعی گردیدند . علی مردان خان بموجب درخواست ایشان قلم عفو برصفایح جرایم صالح خان کشیده مقضّی المرام شیخ الاسلام واعیان را رخصت نموده بشیراز برگردانید . وروز دیگر با موکب شاهی کوچیده سه فرسخی خلعت پوشان را مخیّم سرادقات شاهی گردانید . شیخ الاسلام ورفقا که ازلشکرمعاودت بشیراز نمودند صالح خانرا ازجانب علی مردان خان خاطر جمع نموده همراه گرفته

۱- پ: جنگاه

Marfat.com

مجدداً روانهٔ لشکر و بملاقات خان فیروزی نشان رسیده فیض یاب حضور شاهی گردیده باتّفاق علی‌مردان خان در رکاب اقدس بالشکر قاهره روانهٔ شیراز وداخل شهر گردید . اعیان‌وبزرگان پیشکش ونذورات بحضور گذرانیده وهریک بقدرمرتبهٔ [خود] سرافرازی یافتند . علی مردان خان تمامی فارس و بنادر[1] و کوه کیلویه را بحیطهٔ تسخیرآورده از طرف خود عمال و تحصیلدار بقصبات و قرا[2] مقرّر نموده در کمال استقلال بدون شرکت غیر برتق وفتق امورات سلطنت میپرداخت .

دربیان مخالفت علیمردانخان باکریمخان زند وحرب ایشان در سرچشمهٔ زاینده رود وشکست علیمردانخان بختیاری وفرار او بسمت شوشتر وعربستان [بادیگر سوانح]

(سبق ذکر یافت)[3] که‌علی‌مردانخان و کریمخان بعداز شکست ابوالفتح خان که باصفهان‌مسلّط وقرعهٔ‌سلطنت بنام اسمعیل شاه زدند بایکدیگر چنین‌بنا گذاشته بودند که پادشاه[4] دراصفهان سریر آرای تخت سلطنت بوده علی مردانخان راتق و فاتق امورات باشد و از اصفهان بیرون نروند . و کریمخان بملک گیری پرداخته بعد از تسخیر ممالک‌عراق وآذربایجان و فارس کریمخان باصفهان آمده(باتّفاق) یکدیگر در رکاب شاهی بعزم تسخیر خراسان بپردازند . واین عهد و پیمان را با ایمان مؤکّدساخته . کریمخان‌از اصفهان بافرقهٔ زندّیه کوچیده‌روانهٔ عراق،وطهران وقزوین وهمدان را بدون نزاع بحیطهٔ تسخیردرآورده ایلات آن نواحی عملی‌فلادهٔ انقیادبگردن‌نهاده‌باردوی کریمخان‌پیوستند .وسواران‌نو درباب(ایلات)[را] بخدمت ذی شوکت اوآورده کمر اطاعت وفرمانبرداری برمیان بسته بامر و نهی او بودند .

۱- اصل : وپ : بنادرات ۲- اصل : قرایه ۳- اصل : دراوانی
۴- ب : که باشاه

Marfat.com

مگر دختر حاجی طغان[1] فراهانی که از تهوّر وجلادت (از اوان طفولیّت) خود را بلباس مردانه ملبّس کرده چند نفر از شجاعان رانیز در اختیار خود آورده در قلعهٔ کوچک مختصری[2] قیام داشت وحکام آن دیار بسبب چلادت و تهوّر مردانهٔ او[3] احدی بااو از راه ستیز برنمی‌آمد . در ورود کریمخان بالشکر بآن مکان بعزم تسخیر قلعهٔ آن دختر شیرصولت [شجاعت بنیان] چند روز مقام نموده کس بطلب اوفرستاد وپیغام نمود که اگر از حکم ماتخلّف نموده برکاب حاضر نشوی قلعه را خراب و دست و گردن ترا بسته کشان کشان بلشکر آورده بدار خواهم زد . فرستادگان پیغام گذرانیده آن شرزه شیر راناخوش آمده درجواب گفت که اگر کریمخان ازمردان عالم نشان دارد خود بمیدان آمده من هم بمیدان می‌آیم بایکدیگر دست وپنجه‌نرم کرده اگر برمن مسلّط شود هرچه خواهد بکند. واگر من او را بقوّت‌بازوی مردی عاجز (وزبون) کرده دستهای او را بسته ازمیدان بیرون آورم اگر خواهم میکشم واگر مروّت اقتضا کند بخشیده رخصت میکنم . وهرگاه آمدن میدان را قبول نکند هرچه از دستش برآید تقصیر نکند . کریمخان که ازعزم آن شیرزن‌مطّلع گردید میدان داری را[4] [باآن دختر نیک اختر] صلاح حال خود ندیده‌باب سلوك راگشاده مجدداً پیغام فرستاد که غرض‌ما (ازین) استحان بود که معلوم نمایم که[5] از تهوّر وجلادت [فی الحقیقة آن شجاعت شعار را] نصیبی هست[6] یا آنکه کمیت خوشخرام را درمیدان یکه تازی[7] جلوه داده بخلاف دلاوری[8] بشجاعت خود (را) مشهور آفاق گردانیده است. وچون این عطیّه عظمی بامرخالق ارض‌وسمامخصوص

۱- اصل : طوغان ۲- پ ، درقلعه وسلیه که از قلاع مشهوره است

۳- پ : ومردانگی او ٤- پ : رفتن را ٥- پ : افزوده : آن شجاعت شعار که ٦- پ : نشانی دارد ۷- پ : تنهائی ۸- پ ، افزوده : بیکه- تازی ومعلوم نمایم که فی‌الواقع

Marfat.com

فرقهٔ ذکور بنی‌آدم و عموم زمرهٔ اناث[1] ازین لباس عاری و زاویه نشین محفل مستوری‌اند. آن‌دختر نیک[2] (خود را بشجاعت موسوم ومشهور نموده بدون مقابله ومقاتله) از چه‌رهگذر و کدام سمر دم ازتهوّر میزند. فرستادگان پیغام‌را رسانیدند. از استماع این پیغام آن دختر شیرصولت [سعادت انجام] بخنده آمده بفرستادگان کریمخان گفت هرگاه غرض بندگان ثرّیا مکان[3] سردار عالی مقدار استحان این عاجزهٔ بی‌نام ونشان است صدق و کذب این گفتار از آمدن سردار نامدار بتنهائی در میدان کارزار بکارفرمائی شمشیر آبدار بمنصّهٔ ظهور خواهدپیوست. چون خان تهوّر نشان در شجاعت وسردانگی یگانهٔ آفاق‌اند صلاح چنان است که ابواب این‌سخنان را مسدود ومفتاح تدبیر را فتح الباب توکّل ساخته بلاتأمل استحاناً بمیدان آمده تجربه حاصل وخودرا بیازمایند [فرد] .

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که دراو غشّی باشد

فرستادگان پیغام را رسانیده کریمخان‌مقابل شدن باآن شیر صولت[را] صلاح حال خود ندیده زیاده متعرّض‌او نگردیده واز آنجا بالشکر انبوه کوچیده‌علم‌استقلال بسمت کرمانشاهان برافراشت. درورود بیستون که یکمنزل تا[4] کرمانشاهان است چند نفر ازخوانین ومعتبرین شهر مذکور باستقبال شتافته بلشکر اوملحق گردیدند. درآنوقت راقم حروف در محال هارون آباد که بلوکیست از بلوکات کرمانشاهان ومحلّ سکنای‌جماعت کلهراست توقّف داشت از آمدن سردار موصوف مطلّع گشته با بیست‌نفر از بزرگان و کدخدایان کلهر بعزم ملاقات سردار با اقتدار و دریافت اطوار و کردار وتحقیق امور[5] از محال مذکور حرکت وروانه ودر یک فرسخی شهر

۱- پ : وجماعت اناث ۲- پ : باوجود انائیت ۳- اصل : سربامکان
۴- پ : یک‌منزلی ۵- اصل وپ: تحقیقات امورات

Marfat.com

کرمانشاهان در سواری باسردار ملاقات نموده نهایت تفقّد وتلطّف فرموده درنزد خود نگاهداشت‌وبیرون شهر را مخیّم جاه وجلال‌مقرّر نموده مدّت بیست وپنج‌روز در آنجا بالشکریان قرار گرفته. وراقم(حروف)هم در خدمت او بسر برده ازارادهٔ سردار مذکور که مبنی‌بر بی‌اعتدالی وسفک دماء عباد وتخریب آبادانیها بوده‌مطلّع گردید. وسبب سکث او این بود که چون تسخیرقلعهٔ کرمانشاهان را بهیچ نوع در حوصلهٔ امکان نمی‌دید از راه سلوك وسازش برآمده که بلطایف‌الحیل عبدالعلیخان عرب میش مست ومیرزا محمد تقی گلستانه عم راقم را بدست آورده قلعه وتوپخانه را بتصرّف خودآورد. خان مشارالیه‌ومیرزای‌معزّی‌الیه که‌ازفساد ضمیراومطلّع بودند از قلعه برنیامده ابواب آمد و رفت را مسدود نموده بقلعه‌داری پرداختند. سردار مذکور ازاین حرکت که‌از اهل قلعه[سرزد] از راقم حروف بدمظنّه شده بخاطرش رسیده [بود] که از طرف میرزا محمد تقی بجاسوسی آمده است بظاهر تغییر سلوك نداده باطناً در فکر بدسلوکی بود (که عبدالعلی‌خان ومیرزا محمد تقی چهار رأس اسب باسعدودی بخدمت کریمخان فرستاده اظهار موافقت نمودند وملاقات را بنابر صلاح موقوف بوقت دیگرنمودند. کریمخان هم بهمین قدرمسرورشده عزم کردستان نمود)بعد از تأمّل‌بسیار دریافت‌نمود که‌آنچه‌بخاطر رسیده غلط بوده است‌بدسلوکی را بسلوك مبدل نمود[1] همراه خود گرفته از کرمانشاهان حرکت و بعزم تسخیر[2] سنندج واردلان روانه گردید. واز حرکات وخیالات سردار مذکور وبدمظنگی[او] که راقم مطلع گردید در نزد اوماندن [را] صلاح حال خود ندیده دریکمنزلی سنندج ببهانهٔ نوکر گرفتن ازایلات کرمانشاهان بوعدهٔ یکماه از «نزد» سردارمذکور مرخّص شده که بعد از انقضای مدّت مذکور باده هزار سوار در رکاب او حاضر

۱- پ : اوبسبب سوء مزاجی که از راقم بهم رسانیده بود عذر خواهی کرده بعداز دلجوئی وخاطر داشت ۲- پ : وبسمت

Marfat.com

شود . باین تدبیر از لشکر او برآمده خودرا بکرمانشاهان رسانید . « وبا » مرتضی قلیخان زنگنه که او هم از جانب سردار باسر نوکر گرفتن مأمور و در شهر توقّف داشت ملاقات اتّفاق افتاده بصلاح وصواب دید یکدیگر ازآنجا کوچیده بسمت گیلان وکاوروان روانه گردیدیم . واهالی کردستان که از ورودسردارسطلع گردیدند[1] خسرو سلطان ولدخان احمدخان مأموئی که درآنوقت بوالی گری آنجا علم استقلال افراشته بحکمرانی کردستان سریر آرای عظمت واجلال بود باجمعی از اعیان باستقبال آمده سردار را درکمال استقلال داخل شهر سنندج و[خود] بمیزبانی پرداخت . و چون قبل ازاین رقم زد کلک بیان گردیده [که] حسن علیخان مأموئی که بعدازسبحان وردیخان خود فرمانفرمای کردستان و جمعیّتی معقول از افغان واوزبک واکراد وسایر فرق[2] فراهم آورده [و] بموجب درخواست مهرعلیخان نکلّو برای قلع وقمع کریمخان وفرقهٔ زندّیه بعد از شکست امام‌قلیخان زنگنه از کرمانشاهان بهمدان رفته واز آنجا برسرکریمخان وجماعت‌زندّیه تاخت آورده کاری از پیش نبردوبسبب طغیان اهالی کردستان و متّفق گردیدن با سلیم پاشای (کرد) به‌به بی‌نیل مقصود روانهٔ کردستان و از سلیم پاشا شکست خورده کار او باتمام رسید . کریمخان بهمان عداوت بتخریب کردستان« کمر» همّت بسته وبگفتهٔ جمعی اجامره‌واوباش که‌در لشکر او بهمرسیده ودرمزاج او دخلی کلی بهمرسانیده بودندبنای بی‌اعتدالی گذاشته وچون تسلّط تامی برلشکر نداشت‌وابتدای دولت او بود بنابر خاطرداشت لذاشته لشکریان هربی‌اعتدالی که می کردندمتعرّض نمیشد در چند روزه ایام توقّف‌سردار [درآن دیار] شهر سنندج ومحالات نزدیک را خرابی بسیار رسیده و اهالی آنجا را بسبب نفاق بایکدیگر ضررهای گوناگون حاصل وبعد از خرابیها (ی بسیار) سردار

۱ـ پ : ودر ورود سردار عظیم‌الاقتدار بیك منزلی کردستان اهالی و اعیان با

۲ـ اصل : فرقه

Marfat.com

عظیم‌الشأن ازآن بلده ومکان عطف عنان بجانب همدان نموده کوچ بر کوچ داخل بحال فراهان واز آنجا بمحال پیری و کمازان محل سکنای خود وفرقهٔ زند[ّ]یه‌رسیده بسبب جمع آوری لشکر قلمرو وبند وبست محالات دور ونزدیک دوماه درآنجا مقام نموده جمعی دیگر از خوانین ایل قراگوزلو وخدابنده‌لو وبیات وسایر ایلات‌بخدمت سردار آمده بااومتّفق واوامر ونواهی او رامطیع گردیدند .وسردار را روز بروزاستقلال در تزاید وسرکشان وصاحبان داعیه مغلوب او میگردیدند . چون سردار خود را با شوکت ، و اقبال را رجوع دید با سرداران زند[ّ]یه و سایر خوانین مجلس کنکاش آراسته عهد ومیثاقی که در اصفهان باعلیمردانخان بختیاری شده بود که از اصفهان ارادهٔ بیرون رفتن نکند تامعاودت سردار باصفهان باحضرت‌شاهی درآنجا باشدبعداز رسیدن سردار وبند و بست ممالک عراق با[ّ]تفاق روانهٔ خراسان شوند ، با سرداران ظاهر[1] نموده گفت چون علیمردانخان خلاف عهد بعمل آورده شاه اسمعیل را هم در امورات سلطنت دخلی نداده‌وبرأی خود بجانب فارس رفته [الحال صلاح‌چیست] (سرکردگان «و» یوزباشیان بعرض رسانیدند که) با چنین شخصی بدقول که‌بعهد ومیثاق خود وفا نکند گفتار او ازدرجهٔ اعتبارساقط وازکردار او احتراز لازم (بلکه دفع او واجب) است . (کریمخان با) جمیع [خوانین وسرداران] لشکر[2] بحرب او یکدل ویکزبان گردیدند[3] .

۱- پ : مذکور نمود ۲- اصل افزوده : تصدیق فرمودهٔ او کرده

۳- عبارت درهردو نسخه مشوش است

Marfat.com

دربیان حرکت کریمخان بعزم جنگ علیمردانخان [وآمدن علی مردانخان] ازفارس بجانب عراق وحرب باکریمخان [مذکور] و شکست خوردن علیمردانخان وگریختن اوبعربستان‌وسوانح آن ایام

کریمخان‌مصمّم حرب (علی مردانخان) گردیده سان لشکر را دیده‌سی هزار سوار و پیاده بقلم لشکر نویسان‌درآمده از محال‌پیری و کمازان کوچیده‌روانهٔ‌اصفهان گردید . (در ورود بآن مکان‌فرحت بنیان‌متوسّلان‌علی مردانخان«را»درعرجابودند مقیّد ومحبوس نموده‌اموال واسباب آنها را بحیطهٔ ضبط آورد . وهرقدرنقد وجنس از علی مردانخان در نزد هرکس بود همگی را استرداد وبلشکر تقسیم‌نموده وبتهیّه رفتن بسمت شیراز مشغول گردید) علی‌مردانخان بختیاری که خود با شاه اسماعیل درشیراز متمکّن وجمیع بنادر[1]وبحرین و عمان را بقبضهٔ تصرّف داشت ودرهمه‌جا عاملان وحکام‌ازطرف اودرتحصیل مالیات واجرای امورات‌بودنداز ارادهٔ کریمخان مطلّع وبسبب بدسلوکی علی‌مردانخان رعایاوبرایا وعمال ازجملهٔ تو لبه وشوکت کریمخان مخوف واختلال کلّی درتحصیل مالیات و حکمرانی بهمرسید .چنانکه اکثری ازمحالات بعیده‌تحصیلداران‌وحاکمان‌خودرابی دخل کرده وجواب‌دادند .علی مردانخان که‌احوال(را)بدین‌منوال دیدازمخالفت کریمخان وخوانین‌زندیه‌خشمناک گردیده‌بعزم‌حرب‌فرقهٔ‌مذکور(باشاه‌اسماعیل)ازشیرازحرکت‌وبالشکرقیامت‌اثربختیاری وسرکردگان عراقی‌مرحله پیماوازراه‌راست روانهٔ عراق گردید . وهرروزجمعی ازلشکر او گریخته‌بلشکر کریمخان‌ملحق‌می‌شدند[2] . کریمخان‌بعدازورود باصفهان ارادهٔ‌داشت

۱- اصل : بنادرات ۲- مقدار سه سطر که در پیش راجع بورود کریمخان باصفهان وضبط اموال علی‌مردانخان واز نسخهٔ پ اضافه شد دراین موضع درنسخه اصل بااندك اختلاف درعبارت آمده است .

Marfat.com

که بشیراز رفته باعلی مرادخان بمقابله پردازد که جاسوسان خبرحرکت[1] علی‌مرادخان وشاه اسمعیل را ازشیراز[2] رسانیدند. کریمخان بالشکر(آراسته) از اصفهان برآمده باعلی‌مرادخان درچهارمحال نزدیک(سر)چشمهٔ زاینده‌رود تلاقی فریقین اتفاق افتاده صفوف جدال وقتال آراسته گردید. ازحملات پی‌درپی نمایان (کریمخان‌و) بهادران[3] زندیه جماعت بختیاری [را] بخت برگشته تاب مقاومت نیاورده وفرار برقرار را ختیار و شاه‌اسمعیل و زکریاخان وزیر وجمعی (دیگر) ازلشکریان که درتیپ شاهی بودند بلشکر کریمخان ملحق گردیدند. علی‌مرادخان واسمعیل خان(لر)فیلی‌والی لرستان وبهزادخان وفتاح خان وسایر بزرگان[4] بختیاری بعد از شکست از حربگاه برگشته در ماندن دراوطان خود صلاح ندیده برای آوردن کومک از نزد والی عربستان و جمع آوری لشکر شوشتر وحویزه و خوزستان کمیت گریز را سهمیز زده‌بدر رفتند. تماسی خزاین و توپخانه و خیام و سرانجام جماعت بختیاری نصیب غازیان زندیه گردید. کریمخان که از آمدن شاه اسمعیل مطلع گردیدباخوانین باستقبال‌شتافته وحضرت شاهی را باصفهان آورده برتخت[5] سلطنت متمکن وخود را وکیل‌الدوله نامیده بجمیع ممالک عراق (حکام و) عمال‌از طرف خود مقرر نمود. اکثری(از بلاد عراق وفارس‌مطیع ومنقاد گردیده بعضی) از بلاد بسبب‌مغایرت (مزاج) ومتانت قلاع وحصار بلطایف الحیل گذرانیده بوعدهٔ دادن باج وخراج ازسرمیگردانیدند. کریمخان هم زیاده‌سختگیری نکرده متعرض نشده دارالسلطنهٔ اصفهان رابا توابع وملحقات‌وقزوین و گلپایگان[6] وخوانسار وطهران‌وسایرقصبات [قریبه‌را] بتحصیل‌وجاگیر خودمقرر. وقلمروعلیشکر وفراهان‌وانجدان‌وگزاز وکله وبلوکات متعلقه قلمرو را درتحت‌اختیار شیخ علیخان

۱- پ : ورود ۲- پ : بالشکر بدو منزلی اصفهان ۳- : پ : وفرقه

٤- سرکردکان ٥- پ : برسریر ٦- پ : ومحل بابکان

Marfat.com

زند و برادران او واگذاشت . و کرمانشاهان و لرستان (فیلی) و کردستان را با بلوکات و متعلّقات آنها در ید تصرّف محمدخان داده وخود باشاه اسماعیل در اصفهان باجرای امورسلطنت پرداخته[1] وشیخ علی‌خان را بامحمدخان ببلاد مذکوره مرخّص نمود . در ورودشیخعلی‌خان بهمدان اهالی وایلات آن ولایت بسبب حسن سلوك خان موصوف بنزد او رجوع آورده از امر ونهی او تخلّف نمی‌نمودند . و اوهم باخلق‌الله برفق ومدارا لازمهٔ سلوك ودلجوئی بعمل می‌آورد . و چنانچه‌مردم سکنه ومتوطّنین بلاد متعلقهٔ او ازوراضی وشاکر ومرّفه الحال گردیدند . و محمد خان برادر خود صادق خان را ازجانب خود حاکم کرمانشاهان مقرّر نموده با دو هزار سوار بکرمانشاهان‌فرستاد . صادق‌خان‌مذکور سریر آرای حکومت گردیده‌بسبب‌صغر سن وغرور جوانی و جهالت تعدّی و ظلم را پیشنهاد خاطر نموده بنابر بی اعتدالی گذاشت . اهالی وبزرگان لرستان و کردستان از ظلم وتعدّی او مطلّع‌شده بنارا برمخالفت گذاشتند . مدّتی براین منوال گذشت عبدالعلی خان‌عرب میش مست و میرزا محمدتقی [خان] گلستانه که‌درقلعهٔ کرمانشاهان بودند (بسبب ظلم و تعدّی صادق‌خان باهل بلد وامورات ناشایست) ابواب آمد وشد را با صادقخان مسدود نموده درفکر برهمزنی اوافتادند .

دربیان حال[2] آزادخان افغان وحقیقت اهالی آذربایجان [و واردات آن اوان وسوانح[3]]

درآن اوان آزادخان افغان که بعد از شکست ابراهیم شاه با پانزده [هزار] سوار از لشکر افاغنه جداشده وحسب‌الامر [میر] سید محمد (که) ملقّب‌بشاه‌سلیمان

۱- پ : دراصفهان که مقرسلطنت است قیام نمود ۲- پ : احوال

۳- اصل : سوانحات

Marfat.com

(گردیده بود) [واحوال او دراوراق پیش ثبت است] مأمور شده‌بود که باجمعیّت خود در محالات قزوین وساوجبلاغ[1] بسربردتا ازپردهٔ غیب آنچه بمنصّهٔ ظهور رسد موافق آن بعمل آرد . خان موصوف مدّتی درمحالات مذکور بیابان گرد وادی حیرانی ومنتظر ظهور طلوع خورشید آسمان معدلت وجهان بانی اعنی پادشاه جمجاه ایران پناه ظل‌الله بود چون از مشرق تقدیر وتایید حضرت سبحانی چهرهٔمقصود رخ ننمود و خلق ایران را بایکدیگر درمقام نفاق و جدال دید از خوف بی اعتدالی و خود سری دلاوران باجمعیّت خود را بآذربایجان کشید . سرداران آذربایجان که هریک درمکان خود علم استقلال افراشته (بایکدیگر) درجدال بودندازورود خان موصوف مطّلع گشته ابواب دوستی برروی او گشاده بطرف خود کشیدند. بارادهٔ اینکه چون مرد بیگانه است باستعداد تمام[2] بااو سازش کرده دیگران را بی‌دخل نموده خود بلاد آذربایجان را بدون شرکت غیر متصرّف شوند . چنانچه فتحعلی خان افشار وشهباز خان دنبلی باآزادخان عهدوپیمان نموده بایکدیگر متّفق [گردیدند] وسرداران دیگر را بی‌دخل نموده شهر تبریز وسراغه ومحالات [دیگر] را در حیطهٔ اختیار خود آورده وآزاد خان را بجهت دفع مایقال خطاب سرداری داده و خود خدمت او را اختیار نمودند . وباکاظم خان قراچه داغی و موسی خان افشار وخوانین (افشار وخوانین) دیگر حربهای عظیم اتفاق افتاده وروزبروز استقلال آزادخان زیاده میشد . وبعضی از بلاد آذربایجان (را) هم در تحت تصرّف آورده کوچ ومتعلقان خود [را] باستوّسلان فتحعلی خان وشهباز خان درقلعهٔ ارومیه که از قلاع مشهوره‌ودراستحکام ومتانت شهرهٔ آفاق است گذاشته قلعهٔ مذکوره را محل سکنا مقرّر وهمیشه بادلاوران آذربایجانی درجدال وقتال می‌بود . وبسبب متّفق (بودن) فتحعلیخان افشار وبعضی از خوانین افشاریه باآزاد خان موصوف موسی‌خان هم باچند نفردیگر ازسرکردگان

۱– پ : ساوج بلایج ۲– پ : بیگانهٔ بااستعدادیست

Marfat.com

آذربایجان بنزد او آمده باستقلال او افزود چنانکه عدّهٔ لشکرش از افغان و افشار وسایر طوایف بسی هزار رسید . خان موصوف چون چند نفر از امرای آذربایجان را باخود متّفق دید بخار پندار وغرور درکاخ دماغ او راه یافته بفکر پادشاهی افتاد . وچون مدّتی دربلادعراق بسربرده واز اوضاع واطوارآنجا واقف وبابعضی ازسرکردگان هم ربط داشت بفکر افتاد که قلعهٔ کرمانشاهان را با توپخانه و جبّه‌خانهٔ نادرشاهی بدست آورد تاشاهد مقصود درآغوش آید خطی بعبدالعلیخان وسیرزا محمد تقی باین مضمون نوشته فرستاد که :

چون [ظلم] وتعدّی‌نادرشاه‌دربارهٔاهل ایران‌ازحدّ گذشت وحرکات او که منافی خواهش خداوند کریم بود (نامداران و) دلاوران ایرانی را برطبع غیور (این‌معنی)[1] موافق‌نیامده‌اورابسزارسانیدند . وتا حال که‌مدّتی‌است‌ازقتل او گذشته‌و نامداران ایران‌درعرصهٔ قلیل چندنفرراسریر آرای تخت‌سلطنت کرده[2] وخلع‌نموده‌اند ومعلوم نیست که کار بکجاخواهد کشید . واین خیرخواه عباد باخوانین وسرداران آذربایجان متّفق شده بمحافظت خود وعباد کوشش دارد . ازآنجا که غرض ترفیه حال رعایا وبرایا وقاطبهٔ خلق‌الله است نوشته می‌شود که آن عالیجاهان هم بااین خیرخواه متّفق شده عراق وآذربایجان را دراختیارخود آورده بمحافظت‌ونگاهبانی عجزه ومساکین پردازیم تاهروقت که مدّبرکارخانهٔ ارض وسما صاحب شوکتی‌را رافرمانفرما گرداند[3] همگی بخدمت اوشتافته ازخوان احسان (وفرمان) او بهره‌مند وسرافرازگردیم . درصورت متّفق بودن آن عالیجاهان با این خیرخواه انام کار ها بروفق مدّعا ودشمنان مغلوب خواهند بود .

عبدالعلی‌خان و میرزا محمد تقی از مضمون خط اوبر فساد ضمیرش مطلع گشته درجواب نوشتند که قبل از ورود خط آن سرداربا اقتدار حقیقت خیرخواهی

۱-پ: این‌معنی برطبع‌غیور نامداران‌ودلاوران‌ایرانی ۲- پ: گردانیده۳- پ : کند

Marfat.com

ملازمان آن عظمت مدار که محض خشنودی جناب کردگار است مطّلع شده و از دریافت اینکه غرض بهبودی عجزه ومساکین وهمت والانهمت مصروف خیرخواهی عباد است درادای این حسن نیّت از خداوند جلیل اجر جزیل عاید بندگان آن ثرّیا مکان خواهد گردید . ومتّفق گردیدن درصورتی مطلوب و لازم است که قران سعدین دریک برج ویک درجه اتّفاق افتد که تأثیر ومنافع آن روزبروز بل آناً فاناً بروزگار فرخنده آثار عاید گردد . الحال بسبب بعد مسافت و متعرّض نگردیدن سرداران باشوکت ونگاهبانی قلعه وتوپخانه از غولان تیه[1] جهالت آن امر [یعنی متّفق بودن] چندی درعهدهٔ تعویق خواهد بود[2] هرگاه [من بعد در] صورت نفاق ازسرداران عراق درمرآت ضمیرعکس پذیر گردد . همانوقت بلاتأمل این مراتب را بصحابت پیک بادپای سحری اطلاع داده محرّک سلسلهٔ اتّفاق خواهیم گردید والسلام .

آزاد خان که از مضمون خط مطّلع گردید دریافت نمود که اهل قلعه پی بخیال اوبرده و چنین جوابی نوشته‌اند دیگر متعرّض نگردیده خاموش ماند ودرفکر تسخیر کلّ آذربایجان نرد خیال می‌باخت ببلدان دور ونزدیک کس فرستاده برفاقت خود آنهارا میخواند . چنانچه جماعت گرجیه را تکلیف این امر نموده اظهارخویشی بافرقهٔ تاوات[3] که بزرگ گرجیه ووالی گرجستان می‌باشند نموده[4] [ابواب دوستی گشاده و] فرقهٔ مذکور را از خواهش او ناخوش آمده فرستاده او را جوابهای (درشت داده) بی‌نیل مقصود [از نزد خود] رانده اعتنائی بنوشتن جواب نکردند . آزادخان ازاین معنی [بسیار] ناخوش گشته یکی از [خوانین] آذربایجان را که بقول او اعتماد داشت بنیابت خود در (شهر) تبریز گذاشته وخودباسر کرد گان دیگربعزم مدافعه وحرب باجماعت گرجیّه علم استقلال را بسمت گرجستان افراشت . جماعت

۱- پ : بیشه ۲- پ : تعویق ماند ۳- پ : ناوارث
۴- پ : کرد

Marfat.com

گرجیه هم باجمعیّت خود بمدافعهٔ او برآمده در نزدیکی گرجستان تلاقی فریقین[۱] اتّفاق افتاد . وحرب عظیم رخ نمود . جماعت افغان‌در حملهٔ اول[۲] خیرگی کرده پیش‌آهنگان معرکهٔ جدال فرقهٔ گرجیه را از پیش برداشتند .والی گرجستان که احوال رابدین منوال دید خودرا ازخانهٔ زین سمند برزمین گرفته قریب بدو هزار[۳] سوارگرجیه[۴] هم خودرا ازخانهٔ زین جدا ساخته تفنگها رابرسر دست گرفته شلیک کنان برلشکر افغان‌حمله نموده‌جمعی کثیر راهدف گلوله نموده مانند برگ‌درختان[۵] برزمین ریخته بوادی عدم‌فرستادند . چندین‌دفعه لشکر افاغنه‌یورش برسرآنهاآورده بضرب گلولهٔ جان سوز آنهارامقتول ومتفرّق گردانیدند . سواران گرجیه نیزازیکطرف برلشکر افغان با تیغهای آخته یورش آورده سواران پیش جنگ را ازجا برداشته داخل تیپ کرده پای ثبات آنها را از جا کندند . افاغنه را تاب مقاومت نمانده بنات‌النعش وار بسمت تبریز تکاورگریز را مهمیز زده وبدر رفتند . [اسباب] واثاثه وخیمه‌وخرگاه‌آزادخان [ولشکریان‌نصیب‌نامداران گرجیه گردید .آزادخان [موصوف بحال تباه بالشکر شکست خورده داخل دارالسلطنهٔ تبریز شده باسرداران افشاریه بفکر ساز وسرانجام وجمع‌آوری‌لشکر افتاد . وچند سردار دیگر ازفرقهٔ‌افشار ومقدم را باخودمتّفق کرده وخود را ساخته بعزم تلافی نمودن و تسخیر گرجستان باردیگر ازپیشتر بیشتر لشکری را فراهم آورده بسفرگرجستان مرحله پیما گردید . جماعت گرجیّه هم بمقابله پرداخته صفوف مقاتله و مجادله از طرفین آراسته گردید . بعد از کشش و کوشش بسیار که ازطرفین جمعی کثیر بوادی عدم نشافتند شکست عظیم بفرقهٔ گرجیه رسیده استقامت میدان را درحوصلهٔ خود ندیده بسمت اوطان‌خود گریختند . آزادخان ولشکرش بونه وسرانجام لشکر گرجستان رامتصرّف وچند روز درهمان مقام قیام نموده مجدداً کس بنزد والی فرستاده برتکلیف خویشی واظهار

۱- پ: عسکرین ۲- پ : درحمله اول جماعت افاغنه ۳-اصل: بدههزار
۴- پ : گرجی ۵- پ ، درخت

Marfat.com

سابق پرداخت . والی مذکور که چاره را منحصر دراسترضای او دید ناچار بقبول این معنی تن درداده همشیرهٔ خود را بزوجیت اوداد وخود هم‌الجاءً با اوسلاقات نموده فیمابین روّیه اتّحاد ودوستی انعقادیافت . آزادخان‌ازگرجستان خاطر خودرا جمع نموده معاودت بتبریزنمود وبعضی ازبلاد[1] آذربایجان(را) هم‌بعدازحرب بسیار بحیطهٔ اختیار آورده وبا سرکشان ونامداران بلاد بعیده همه وقت درحرب و قتال واکثر اوقات درتبریز ومحالات بسرمیبرد .

دربیان احوال کاظم خان قراچه داغی

کاظم‌خان قراچه داغی ازامرای‌دولت‌نادرّیه(و)دراّیام نادرشاه‌دراوائل در سلک صحبت یساولان‌انتظام داشت . بسبب خدمات نمایان که‌ازو روزبروز بظهور میرسید و وفور ذهن وحدّت ذکای اوحضرت نادری‌اورا بسرتبهٔ داروغگی‌دفترخانهٔ همایون ازسایر همگنان برتری داده ومحلّ سکنا وخانهٔ اودر محال قراچه داغ و تمامی محالات محلّ مذکور در تحت اختیار اوبود . چون مرد کاردان و شجاع وصاحب فطرت بود نادر شاه ازو بدسظنّه شده‌درآن اوقات که درقلع وقمع جماعت لکزّیه که‌سرداران‌آنها یکی موسوم‌بسرخای‌خان ودیگری موسوم باوسمی‌خان بودند اشتغال داشت درمنزل شکی که محل سکنای جماعت مذکوره واز محالات‌داغستان است . خان موصوف رابی‌سبب بتقصیری منسوب ودر مقام مؤاخذه و باز خواست برآمده وحقوق خدمات سابقه رافراموش وهردو چشم اورا ازحدقه برآورده ازبینائی عاطل ساخت . بعد ازقتل نادرشاه خان موصوف‌باوجود کوری‌جمعیّت‌موفورازایلات آذربایجان و محالات قراچه داغ فراهم آورده علم خودسری و استقلال افراشت چنانکه خوانین وسرکردگان آذربایجان ازو هراس برداشته بسبب نفاق وخودرائی

۱- پ : ازایلات

Marfat.com

باآزادخان افغان متّفق شده حربهای عظیم[1] بااو بوقوع رسیده واز (سبب) موافقت (ومرافقت) خوانین وسرکردگان آن مملکت[2] باآزادخان افغان شوکت کاظم خان برهم شکسته باب قتال وجدال رامسدود ودر مکان خود که در کمال استحکام بود با جمعیّت می‌بود . آخرالامر چون چاره رامنحصر دید با آزادخان طریق موافقت پیموده از باب سلوك برآمده متّفق گردید . وچند نفر ازمعتمدان خودرا بنزد آزادخان فرستاده وخود درمکان [سکونت] ومحلّ اختیار که قراچه داغ بود بحکمرانی متوطّنین [وسکنهٔ] آنجا اشتغال داشت . آزادخان هم (موافقت ظاهری او) را مغتنم شمرده بعد ازین صاح زیاده متعرّض نگردید . وطرفین درخفیه منتظر فرصت وقت وشکست یکدیگر بودندودرظاهربسلوك میگذرانیدند . وروزبروزشوکت وجمعیّت آزادخان درتزایدبود .

چون احمد شاه ابدالی درقندهار سریر آرای اورنگ شاهی [شد] و چندین دفعه بمشهد مقدّس بعزم تسخیر ایران آمده و بی نیل مقصود (شکست خورده) وبقندهار برگشت وصیت پادشاهی او بهندوستان و ایران و سایر ممالک[3] پیچید . آزادخان که از فرقهٔ غلزه‌ای وهم چشم بافرقهٔ ابدالی بود اراده‌اش باین تعلّق گرفت که باخوانین ولشکر آذربایجان بعد ازتسخیر آن بلاد روانهٔ عراق شود[4] [ده سرداران] ولشکرعراق رابا خود متّفق وبخراسان رفته ازآنجا بالشکر خراسان وعراق وآذربایجان بدفع احمد شاه ابدالی پردازد و بعد از تسلط براحمد شاه خود سریر آرای شاهی گردد . چون این امر محال درمشیّت ازلی تعلّق نگرفته بود تسخیر تمامی بلاد آذربایجان اورا میسّر نشده (تابعراق وفارس وخراسان چه رسد لهذا) این امردرعهدهٔ تعویق ماندویا سرداران بلاد بعیدهٔ آذربایجان بحرب وقتال مشغول بود .

۱- پ : صعب ۲- پ : آذربایجان ۳- اصل ، مملکت ٤- پ : شده

Marfat.com

در بیان مجملی از احوال فتحعلی‌خان دربندی

[بادیگر سوانح[1]]

فتحعلیخان ولد حسنعلیخان که (نسبت خودرا بانوشروان میرساند . درایام نادرشاه حسن‌علیخان والد اوحسب‌الحکم نادری برتبهٔ حکومت دربند وقبه[2] اشتغال داشت. بعد ازقتل نادرشاه‌حسین‌خان دربندی‌بنای خودسری گذاشته خودبحکمرانی اهل دربند پرداخت. حسن‌علیخان برای تنبیه اواز قبه حرکت نموده باهشت هزار سوار ودوهزار پیاده بجانب‌دربند رهگرا گردید . حسینخان بمقابله پرداخته درشهر دربند تحصّن اختیار نمود . حسنعلیخان‌سعی موفور درگرفتن شهر بعمل‌آورده کاری ازپیش نبرده بی‌نیل مقصود بقبه معاودت نمود درهمان سفر بمرض موت گرفتار شده دربین راه بسرای آخرت شتافت .فتحعلیخان‌را) [که درایام دولت نادریه درصغرسن وبی‌نام ونشان بود] (سرداران لشکر بجای‌پدر نشانیده باطاعت او کمر انقیادبستند . درآن اوان که خبرفوت حسن‌علیخان بشیروان وسایر بلاد انتشار یافت‌آقا رضی‌خان حاکم شیروان فرصت یافته‌چندجا ازمحل اختیار حسنعلیخان‌راتاخت وتاراج نموده بشیروان برگشت . مردمان غارت‌شده حقیقت تاخت رابعرض فتحعلیخان رسانیدند . خان جلادت نشان‌فی‌الفور بالشکر خود بشیروان‌رفته دربیرون شهر تلاقی‌عسکرین اتفاق افتاده آقا رضی مذکور شکست خورده گرفتار گردید. فتحعلیخان‌او را بقتل رسانیده از طرف خود کسی را حاکم نموده بعد از بند و بست شیروان بعزم تنبیه حسین‌خان دربندی بسمت دربند روانه گردید .در ورود بنزدیکی شهراهالی واعیان ازشهر برآمده خان فیروزی نشان‌راداخل‌شهرنمودند وبعفوجرایم‌حسین‌خان‌مستدعی گشتند . فتحعلیخان‌ازسرقتل او گذشته بحبس‌اوامرفرمود . وبعد ازبندوبست‌آن‌مکان

۱- اصل : سوانحات ۲- پ : قبه

Marfat.com

روانهٔ قبه وحسینخان وبرادرش رامحبوس همراه بردو[۱]) [بعد ازانقراض دولت نادرشاه باجماعت دربندی سازش کرده وجمعیّتی فراهم آورده محالات نزدیک دربند رادراختیار خودآورده وباجماعت لکزّیه داغستان که بعدازحضرت نادری بلادشیروان وشماخی[۲] ومحالات متعلقهٔ آن مملکت رادرحیطهٔ تصرّف آورده بودند بنای دوستی وآمدوشد گذاشت. وسرداران آن جماعت رابطمع ملک گیری باخودمتّفق وهمداستان کرد. سرداران چون خان تهوّر نشان را باخودموافق دیدند دوسه هزار سوار وپیاده ازخود همراه نموده وبمتابعت اوامرنمودند. فتحعلیخان مذکور محالات بعیده را هم بتصرّف درآورده یوماً فیوماً استقلال وشوکت اودر تزاید واز جماعت دربندی وسایر اویماقات فرقهٔ لکزّیه عدّت لشکراو بهیجده هزارسوار وپیاده رسید بنای خودسری گذاشته باسرداران لکزّیه باب مخالفت راگشود. هرچند سرداران مذکور بمنع اوپرداختند مفیدنیفتاده کاربجدال و حرب کشید ازهردو طرف مستعدّ حرب یکدیگر گردیده آتش جدال اشتعال یافت. بعدازکشش وکوشش بسیار فتحعلیخان شکست فاحش خورده بسمت دربند گریخت. سرداران لکزّیه بفکر تسخیر دربندو محالات وبلاد تحت اختیارفتحعلیخان «افتاده» بسرداران اطراف وجوانب حقیقت بدسلوکی وبدعت جماعت مذکوره رانوشته استمداد نمودند. سرداران دربندی محکوم بودن خودرا بجماعت لکزّیه نپسندیده درعرصهٔ قلیل همگی باجمعیّت خود بنزد فتحعلیخان حاضر شده بعهد و پیمان مستعدّ حرب و دفع لشکر لکزّیه گردیدند | (و)[۳] چندین بارحرب[۴] سخت[۵] با یکدیگر کرده آخرالامر نسیم فتح وظفر بر پرچم علم فتحعلیخان وزیده برجماعت لکزّیه فائق آمده لشکرآنها را ازپیش برداشته آنها رابنات النعش وار متفرّق وشهر شیروان و بلدان تحت تصرّف[۶] ایشان را از تصرّف فرقهٔ مذکوره برآورده در اختیار خود آورد وبحکمرانی در بند و شیروان و سایر بلاد آنسمت علم استقلال افراشت.

۱- ازاول فصل تا این موضع درنسخهٔ اصل نیست ۲- اصل : شماقی
۳- پ: افزوده: باجماعت لکزیه ٤- اصل :حربهای ٥-پ: صعب ٦ پ:و بلده متصرفه

Marfat.com

جماعت لکزّیه بعد ازشکست بنای مصالحه باخان فیروزی نشان گذاشته ابواب‌آمد وشد مفتوح وبارسال تحفه‌جات ومکاتبات رفع‌مناقشات از طرفین گردیده و هریک در محلّ سکنای‌خود بسربرده متعرّض احوال یکدیگر نمیشدند . وفتحعلی خان ازهر فرقه‌ای لشکری فراهم آورده قلعجات آن بلاد را تماسی در تصرّف خود آورده و از لشکر لکزّیه هم‌جمعی را حسب‌الصلاح سرداران لکزّیه باخود متّفق دراشکرخود باسر نوکری انتظام داده [ودرسلک لشکریان منسلک گردانید] .

دربیان آمدن علیمردانخان بختیاری واسمعیل‌خان فیلی دفعهٔ دوم ازسمت شوشتر وعربستان بحرب کریمخان زند ومحارباتی که فیمابین آنها اتّفاق افتاده

علیمردانخان بختیاری که باشاه اسمعیل ازشیراز آمده ودر نزدیکی سرچشمهٔ زاینده رود اصفهان از کریمخان زند شکستی خورده با اسمعیل خان والی لرستان وچند نفر ازسرکردگان بختیاری والوار بسمت‌شوشتر گریخت. در ورود بمحال‌شوشتر یکی ازخوانین رابرسالت بنزد والی حویزه فرستاده اورا بملک‌گیری دلالت نمود . وازعرب بنی لام که بتهوّر وشجاعت موصوف‌اند استمداد نموده وازخلق شوشتر هم جمعی را با خود متّفق،(و)درفکرجمع‌آوری لشکربجمیع اطراف کس‌فرستاده-رعرصهٔ هیجده ماه قریب هشت هزار سوار وپیاده [و] تفنگچی ازاهل شوشتر ودزفول و از عرب بنی‌لام ولشکر والی حویزه بااو متّفق گردیدند . [و] دراین مدّت کریمخان زند تماسی فارس (و) عراق را درتصرّف خود آورده شاه اسمعیل را دراصفهان اسم شاهی بروگذاشته قلیل جمعیّتی[1] باو داده وخرجی هم برای او معیّن کرده وبجمیع امورات بدون اطلاع شاه مذکور خود متوجّه میشد وخود را وکیل‌الدوله اشتهار

۱- پ : واهالی ۲- پ : جمعی قلیل

Marfat.com

داده وچون قلعهٔ کرمانشاهان که درتصرّف عبدالعلیخان وسیرزامحمد تقی بود بسبب متانت واستحکام وتوپخانه تسخیر اورا درحوصلهٔ خود ندیده ازراه[1] دوستی برآمده انواع حیله بکار برده که شاید قلعه را بتصرّف [خود] آورد. خان جلیل الشأن و میرزای تعقّل نشان راحیله های او کارگرنیامده لب ازاین مدّعافرو بسته بانتظارفرصت وقت دیگر متعرّض نگردیده[2] ایشان رابحال خودوا گذاشت وسایربلاد عراق وفارس [را] درقبضهٔ اقتدار خود آورد . چون مدّتی برین گذشت واز هیچ طرف فتح البابی بجهت اهل قلعه نشد ازخوف تسلّط کریمخان وامتداد ایّام .اهل قلعه بنای دوستی واتحادبارسال مکاتبات درخفیه بنزد آزادخان افغان که درآذربایجان می بودوعلی-مردانخان بختیاری وسایر خوانین بلاد بعیده که با کریم خان دم از هم چشمی می زدند گذاشتند . و کریمخان در دارالسلطنهٔ اصفهان در کمال استقلال نشسته بحکمرانی وفرمانفرمائی اشتغال داشت . علیمردانخان بختیاری بعد از جمع آوری لشکر از اعراب شوشتر وغیره از ایل بختیاری هم جمعیّتی معقول بنزد او رفته واز ایلات فیلی هم اسمعیل خان فیلی جمعیّت خود را طلبیده از آنجا عازم کرمانشاهان گردید . قبل ازحرکت حقیقت وارادهٔ خود را نوشته بقلعه فرستاد که از احوال[3] متوطّنین آنجا مطلّع گردیده هرگاه اهل قلعه را با خود درحرب کریمخانی متّفق [ویک جهت] یابد بعدازخاطر جمعی وعهد وپیمان بکرمانشاهان آمده باتّفاق اهل قلعه بحرب کریمخان[4] بپردازد . واهل قلعه که مشتاق چنین روزی بودند از رسیدن خطّ مشعوف شده بعهد و پیمان فرستادهٔ او [را] خاطرجمع نموده رخصت نمودند . علیمردانخان ازین معنی بسیار مسرور شده علیمردانخان کوچک بختیاری که یکی ازسرکردگان نامی بود پیشتر ازخود باهزار سوار مقدمةالجیش نموده روانه وخود

۱- پ : ارادهٔ ۲- پ : ندیده ۳- اصل : خوانین

٤- پ : بمدافعه جماعت زندیه

Marfat.com

هم متعاقب روانه گردید . علی مردانخان کوچک [طیّ منازل نموده] چون[1] بتوبرس قلعه رسید عنان کشیده خبر ورود خود راباهل قلعه رسانیده درخواست نمود که بهرجا صلاح باشد فرود آید . اهل قلعه سمت غربی قلعه را برای فرودآمدن لشکر مقرّر نمودند . خان مذکور بالشکر فرودآمده بعد چند روز علیمردانخان واسمعیل خان باسرکردگان لشکر رسیده وخوانین وسرداران بختیاری و فیلی با خوانین ملاقات کرده[2] ازطرفین عهد وپیمان درمیان آمده بعد از خاطر جمعی طرفین بتمهید حرب افتاده پل شاه که یک فرسخی کرمانشاهان ودرسمت راه اصفهان واقع است، مضرب خیام قرار داده بالشکر درآنمقام قیام نمودند . ودو[3] ضرب توپ ازقلعه بیرون فرستاده درکنار آب قراسو برعرّادها سوار واسباب حرب رامهیّاوآماده میساختند . کریمخان زند که ازآمدن علیمردانخان بکرمانشاهان واتّفاق اهل قلعه بااومطلّع گردید لشکری که درنزد خود داشت بالشکر فارس وقلمرو علیشکر و بلاد دیگر همگی را که بسی هزار میرسید بسرداری محمدخان زند باسرداران دیگربحرب علی مردانخان فرستاده وخود باهفتصد (نفر) غلام گرجی وسایر فرق دراصفهان ماند . محمدخان مذکور که بتهوّر وشجاعت طاق ومشهور آفاق واز روّیه حزم وزرم عاری بود بالشکربوالاشجرد نزدیک همدان آمده [و] بوقت شام علیق الدواب بعمل آورده ازآنجا سوار و پنج منزل را دریک شب طیّ نموده طلوع صبح بحاجی آباد چهار فرسخی کرمانشاهان باهفتاد سوار رسیده وتتمهٔ لشکردرعقب مانده نرسیدند . (محمدخان از راه غرور) بارادهٔ اینکه قبل از رسیدن خبر بلشکر علی مردانخان [خود بی خبر رسیده بحملهٔ اوّل لشکر علی مردانخان راازپیش بردارد . قراولان علی مردانخان] که درحاجی آباد بودند مطلّع شده دوسوار خود رابعلی مردانخان رسانیده حقیقت آمدن لشکر بیگانه [را] ظاهر نمودند . درآنوقت اسبان لشکر بختیاری برای چرا بمکانهای دور رفته بودند ودرلشکر

۱- پ : که ۲- پ : نموده ۳- پ : وده

Marfat.com

پانصداسب موجود بود علی‌مردانخان مطلقا مضطرب نشده دراختلاط مشغول‌بود. عبدالعلیخان وسیرزا محمد تقی (وسایر خوانین ازبی اعتنائی[1] علی‌مردانخان و بی - سرانجامی لشکرکه جمیع اسبان آنها بمراتع دور بجهت چرا رفته بودند) مشوّش (خاطر) شده[2] خان موصوف راتحریک سواری نموده وعملهٔ توپخانه را برسرتوپها جابجابتوب‌اندازی‌مقرّرنمودند. علی‌مردانخان واسماعیل خان باسرداران درفکرسواری بودند که کس‌فرستاده‌اسبان راازمرتع بطلبند که گردسوارلشکر زندیه‌ظاهرشد. محمد- خان‌بتنهائی قراولان‌علی‌مردانخان‌را پیش‌انداخته چندنفر[را] زخمی نموده وآنهارا ازپیش برداشته تاکنارآب که لشکر بختیاری قیام داشت دوانیده برگشت. و در نزدیکی سنگری[3] که آنطرف پل بجماعت تفنگچیان شوشتری‌متعلّق‌بود عنان کشیده خطاب باهل سنگر نمود که من محمدخان زندم [که بتنهائی آمده‌ام] اگربهتری خود راخواهید دست از رفاقت علی مردانخان برداشته بنزدمن آئید [و] الّا اوّل بقتل شما پرداخته‌یکنفررا زنده‌نخواهم گذاشت. اهل سنگر چون ازصورت و صفت محمدخان مطلع نبودند گفتهٔ او را حمل برجنون کرده همگی متوجه او شدند که معلوم نمایند کیست وچه مدّعادارد. یک سواری را دیدند که تکیه برنیزه کرده و اهل سنگررا بنزد خود می‌طلبد اورا دشنام دادند. غضب برمحمد خان مستولی شده بی‌احتیاط مطلقا خوف ازاهل سنگر [نکرده] نیزه راحرکت داده بتنهائی تکاور راگرم عنان نموده میخواست خودرا باندرون سنگر برساند که تفنگچیان سنگر اورا هدف گلوله نموده بااسب درغلطانیدند. چندین گلوله باسب اورسیده که دیگرحرکت نکرد و پای چپ محمدخان درهم شکست سردمان سنگر دویدند که او را دستگیر کنند که‌شراره‌ای«به»باروت‌سنگررسیده[آتش گرفت]وسی‌چهل نفراز تفنگچیان[4] سنگر راسوخته هلاك نمود درآن گیرودار کریم بیک زنگنه باسه‌سوار ازلشکر محمد خان

۱- اصل: بی‌اعتباری ۲- پ: گردیده ۳- پ: ودر زیرسنگی ٤- پ: سی‌ودو نفر ازاهل

Marfat.com

که درعقب بودند بسروقت او رسیده محمدخان را در خاك وخون غلطان و اهل سنگررا مستعدّ گرفتن اودیده دفعةخود را ازمرکب [بزیر] افکنده محمد خان را از میان خاك وخون برداشته براسب خود نشانیده وخود براسب دیگر سوار شده او را ازمیدان بمردی بیرون برده از راهی که آمده بودندبر گشتند. لشکر خان شکست نشان که در راه ونیمه راه بودند یک یک ودو دو وپنج پنج که بتلاش وسعی بسیار بامید رسانیدن خود رابخدمت سردار بی‌احتیاط جنون اطوارکه پنج منزل رایکی کرده رسیدند ، سردار راپای شکسته درگریز دیدند .وسرداران و لشکر که درعقب بودند بسبب جلدی سردار آنها هم جدا جدا آن راه دور رادر یک شب طی کرده‌واردمنزل بی‌ستون ودرآنجا بعزم‌ملاقات سردار درصحرا متفرّق وباسب تازی تامنزل حاجی‌آباد سه‌فرسنگی لشکر بختیاری‌جائی عنان‌نکشیدند . وحسب‌الحکم‌محمدخان‌فرّاشان‌بونه وآغرق[1] واسباب لشکررا درحاجی‌آباد گذاشته خیمه های دارائی وزرنگاری واطلس که دراصفهان سرانجام نموده بودند درمنزل مذکور [برسر پا کرده وسواران‌متفرّقه بااسبهای‌ازکار افتاده که چهل فرسنگ راطی کرده بودند درمنزل مذکور] بدون توقّف روانه وبجست‌وجوی سردار [خود] بهرسو اسب میتاختند . علی مردانخان با سواران بختیاری واسمعیل‌خان فیلی بسعی بسیار با سیصد سوار از پل گذشته بپای[2] تپه‌ای که درنزدیکی سنگرشوشتریان بود رفتند .لشکر متفرّقه زندّیه که ازدورگرد سیاه خصم رادیدند خوف وهراس‌بسیاری‌بهم رسانیده قلت و کثرت لشکررااملاحظه نکرده راه کوچهٔ سلامت[3] را پیش گرفته هریک ازطرفی بدر رفتند .علی‌مردانخان که لشکر زندّیه راستفرّق‌ودر گریز دید مهمیز برتکاور زده باسیصد سوار تعاقب نموده لشکر زندّیه که خصم راخیره دیدند اکثری بسبب ناتوانی اسبان پیاده شده اسب را گذاشته پیاده خودرابکوه کشیدند . وقلیلی بدستیاری اسبان توانا[4] خود را باوطان

۱- پ : واغراق ۲- پ : ببالای ۳- پ : کرده راه کوچه ملامت
٤- پ : که اسبان توانا داشتند

Marfat.com

خود رسانیدند. ولشکر علی‌مردانخان ازشکست (لشکر) زندّیه مطلّع شده همگی‌از سنگر خود برآمده پیاده وسوار ازپی لشکر شکست خورده دویدند. در اندك زمانی بمنزل حاجی‌آباد که محل خیمگاه جماعت زندّیه بود رسیده علی‌مردانخان خوددر خیمهٔ محمدخان نزول اجلال نموده وهریك ازسرداران خیمه و اسباب سرداری را متصرّف وباقی سرانجام‌وخیام واشترودواب نصیب‌غازیان بختیاری گردید. ونهصد نفراز لشکر زندّیه بقید اسارگرفتار ومحمدخان بسبب غرور وبی‌پروائی بدون جنگ باپای شکسته بی‌نیل‌مقصود گریخته‌دریک شب خودرا بقلعهٔ پیری‌وکمازان‌رسانید.

دربیان رفتن علی مردان خان [بسمت پیری وکمازان و آمدن] کریمخان[1] [ازاصفهان‌وحرب‌نمودن] وشکست علی‌مردانخان [وگریختن بسمت بغدادوصادرات[2] آن ایام]

بعد ازشکست محمدخان زند علی‌مردانخان چهل روز در کرمانشاهان توقّف نمود. هرچند عبدالعلیخان‌ومیرزا محمدتقی وسایر سرکردگان او را بتعاقب نمودن جماعت زندّیه تحریك وترغیب می‌نمودند (وبی گفتند) که بدون حرب چنین فتح نمایانی ازتفضلات حضرت سبحانی اتّفاق افتاده، چنین دشمن قوی را فرصت دادن دور از روّیه خردمندی وخلاف ضابطهٔ سرداری وملك‌گیری است. هرچند خصم را پروبال شکسته ومتفرّق شده باشد لازمهٔ احتیاط آنست که باین‌شکست‌خاطرجمع نشده یکدم رافرصت نفس کشیدن [بدشمن] ندهند[3].

[فرد]

دشمن چو حقیر گشت و بگریخت ز جنگ
آید روزی که شهسواری کردد

۱ـ پ : جنگ علی مردانخان با کریمخان
۲ـ اصل :وابواب
۳ـ اصل : ندهید

Marfat.com

خان تغافل نشان راپند ناصحان تأثیر نبخشیده ببهانهٔ سرانجام نمودن اسباب وبردن دوازده ضرب توب ومعاذیر بیحاصل باسروز وفردا گذرانیده و تعاقب لشکر شکست‌خورده ننموده. افواج زندّیه بعد ازشکست که باوطان خود رسیدندبسرانجام خود پرداختند. کریمخان هم باجمعیّت قلیل که درنزد او بود از اصفهان برآمده بسمت پیری و کمازان روانه گردید. علیمردانخان بعد ازچهل روزباافواج بحرموّاج واسمعیل خان فیلی وسایر سرکردگان وعبدالعلیخان با توپخانه و سرانجام ازمنزل پل‌شاه حرکت وبعزم قلع وقمع جماعت‌زندّیه رهگرا گردید. وسیرزا محمد تقی‌بجهت حفاظت قلعه وتوپخانه درقلعه مانده بحراست وبند وبست مشغول گردید. جماعت زندّیه که ازحرکت علیمردانخان «مطلّع گردیدند همگی دریکجا جمعیّت خود را منعقد ساخته بانتظار لشکر خصم همه تن گوش گشته حقیقت را بعرض کریمخان رسانیدند ودر ورود علیمردانخان بنزدیکی نهاوند که یک منزلی لشکر زندّیه و از قصبات مشهوره است[1]» ترابخان نهاوندی که از بدایت حال نقد قلب اخلاص کم عیار مغشوش او که ازبوتهٔ یک‌رنگی کریمخانی درنظرهابی‌غش برآمده ودرنهاوند می‌بود ازسطوت وشوکت‌علیمردانخان‌مخوف وتلطّفات گوناگون کریمخان را نسیاً منسیا انگاشته اخلاص و یکرنگی بخدمت علیمردانخان نموده و با جمعیّت خود بلشکر بختیاری شتافته بدست‌بوس علیمردانخان رسیده[2] وبسبب اطلاع براحوال زندّیه وبلدّیت‌آن مکان ومحالات[3] برهنمائی وقلع وقمع دولت کریمخانی باعلی‌مردانخان همداستان گردید. علیمردانخان ازآن مکان کوچیده بمقابل لشکرزندّیه رسیده صفوف قتال وجدال ازطرفین آراسته گردید. چرخچیان از هردو طرف بمیدان

۱- پ : ورورداوبنزدیکی نهاوند سلك‌جمعیت خودرا یکی کرده‌درهمانشب کریمخان هم بلشکرخودملحق گردید ۲- پ : فیضیاب خدمت علی‌مردانخان گردید

۳- پ : و کیفیت آن ولایات که کماهو حقه میدانست

Marfat.com

کین قدم گذاشته دریکدیگر آویختند. تابوقت غروب آفتاب عسکرین با هم تلاش بسیار کرده وغلبه از طرف لشکر علیمردانخان بود که پرده دارشب پردهٔ ظلمت را افکنده هردوفریق دست ازحرب کشیدندوبانتظارفرداسر کینه جویان دربالین استراحت نمیگنجید که آیا فردا فلک کلاه دولت برسرکه نهد و قبای نکبت[1] در برکه کند. ترابخان نهاوندی بعرض علیمردان خان رسانید که خبرحرکت کریمخان ازاصفهان مسموع گردیده پیش از رسیدن اوصلاح دراین است که امشب ازبهادران ویکه تازان لشکر جمعی را مقرّر[2] فرمایند که شبیخون بر لشکر زندّیه زده از پیش بردارند که همه متفرّق شده که کریمخان بآنها ملحق نشود. هرگاه امر شبیخون صورت گیرد بخاطر جمع بدارالسلطنه اصفهان تشریف فرما شوند. علیمردانخان را این سخن پسند خاطر آمده ازبهادران لشکر قریب سه هزار نفر داوطلب در همان شب طلبیده[3] مستعدّ شبیخون گردیده. وهمگی دربیرون خیمهٔ علیمردانخان جمع شده مترصّد حکم بودند. چون فرقهٔ بختیاری را بخت برگشته بود درآنوقت علیمردانخان [را] خواب غفلت ربوده مانند مدهوشان تکیه زده وازخود[4] خبرنداشت. هرچندسرداران انتظارکشیدند که بلکه خودازخواب غفلت برخاسته بهادران داوطلب را برشبیخون رخصت دهد هرگز چشم اواز غلبهٔ خواب ازهم وانشد. دودفعه یکی ازسرداران رفته اورا بیدارساخته رخصت خواست درجواب گفت که حالا وقت نیست. بهمین صورت مردمان تمام شب مسلّح ومکمّل [تمام] درانتظار رخصت بودند له خان بخت برگشته راتا صبح چشم ازخواب غفلت باز نشد [و] دردمیدن صبح ده بیدارشد تعجیل شبانه رابیادآورده سرداران بختیاری راطلب نموده پاره‌ای عتاب وخطاب نموده بابخت خفتهٔ خود بجنگ درآمد. سرداران ده تمام شب بیدار واز دردار خان عظمت مدار دلتنگ درآندیار بودند بگفتار وسخنان معقول جوابهای شافی داده اورا خاموش

۱- پ: کمیت ۲- پ: مقید ۳- پ: انتخاب نموده درهمان شب ٤- پ: خویش

Marfat.com

کردند . وهمانشب کریمخان با معدودی داخل لشکر خود شد و بوقت صبح از طرفین نائرهٔ [جدال و] قتال اشتعال یافت . ازاستماع ورود کریمخان لشکر[1] بختیاری خواب غفلت سردار خودرا حمل برشکست کرده دست ودل ایشان ازکار رفته ناچار[2] دست بآلات حرب برده قراولان ازهردو طرف مقابل یکدیگر شده آتش حرب زبانه کشید . وسرهای دلاوران مانند گوی درمیدان غلطیدن گرفته درآنروز از فرقهٔ عرب بنی‌لام ومردمان همراهی عبدالعلیخان که پیش جنگ بودند تهوّر وجلادتی ازایشان بظهور رسید که دوست ودشمن لب بتحسین وآفرین گشودند . چنانچه میرمحمدخان عرب میش مست همراهی عبدالعلیخان وچند نفر ازدلاوران عرب بنی‌لام باجمعی دیگردرآن میدان بقتل رسانیدند . بعدازسربازی بسیارقراولان [لشکر] کریمخانی[3] را ازپیش برداشته نزدیک بآن رسید که داخل لشکر زندّیه شوند که کریمخان خود مقابل شده سدّ راه شد . وجمعی راتعیین نموده که ازعقب لشکر بختیاری غافل خود رابیونه علیمردانخان رسانیده دست نهب وغارت بگشایند وازچهار طرف جنگ ترازو شد . کریمخان وسرداران زندّیه بیکبار یورش برلشکر علیمردانخان آورده دلاوران ازهردو طرف دست جلادت ازآستین شجاعت برآورده عرصهٔ میدان را ازخون یکدیگر رنگین ومانند بلای مبرم درهم آویختند . ازطرف کریمخان فوجی که مأمور نهب و غارت بونهٔ لشکر بختیاری بودند خودرا ببونه رسانیده دست بقتل وغارت گشودند . ازاین رهگذر جماعت بختیاری راتاب نمانده غریق لجهٔ اضطراب وبا دلهای کباب فوجی بجهت دفع[4] ورفع شرّ «و» فساد زندّیه وکومک مردمان بونه ازلشکر جدا و بسمت بونه جلوریز رفتند . یکه تازان بیش جنگ که ازمقدّمات برهمی بونه مطلّع نبودند ازاین حرکت عکس[5] شکست درآئینهٔ ضمیرشان جلوه نموده سست گردیدند .

۱- پ : لشکری ۲- پ - لاچار ۳- پ : کریمخان

٤- اصل : مدافعه ۵- پ : صورت

Marfat.com

کریمخان فرصت‌غنیمت شمرده بیک حمله‌آنها راازجا کنده داخل تیب علیمردانخان وخان موصوف راهم باتیب ازجا برداشته بتعاقب پرداخت . هرچند علی‌مردانخان بارادهٔ خودداری پای ثبات افشرده لشکررا ترغیب بحرب کرد فائده نکرد شکست فاحش خورده گریخت . علی‌مردانخان کوچک که سردار نامی بود چون احوال را بدین منوال دید تنها خودرا ببونه‌رسانیده درآن گیرودار بخیمهٔ خود آمده ومدخولهٔ خود را برپشت اسب سوار نموده بمردانگی ازمیان لشکر زندّیه بیرون رفته بعلی‌مردانخان ملحق گردید . وعبدالعلی‌خان باسعدودی ازهمراهیان خودبسمت‌قلعه گریخت . وسرداران دیگر هریک‌بطرفی رفته‌متفرّق گردیدند . همگی اسباب‌واثاثه وتوپخانه وشتر واستر لشکربختیاری بتصرّف غازیان زندّیه آمده نقارهای‌شادمانی بنوازش درآورندوعبدالعلی‌خان باپنج نفردر یکشب خودرابقلعهٔ کرمانشاهان‌رسانید . (وابو تراب‌خان نهاوندی که الطاف و عنایات کریمخان را بر طاق نسیان گذاشته بخدمت علی‌مردانخان رفته‌ودرقلع وقمع کریمخان تدبیرات بکار برده بود چون‌تدبیر اوبا تقدیر موافق نشده عکس خواهش اوبوقوع رسید خایف و هراسان گردیده از قلق واضطراب چارهٔ کار خودرا منحصر بشفاعت مهتران طویلهٔ سرکار وکیل الدوله دانسته آن روزدیگر بلاتوّقف‌خودرا بطویله رسانیده‌درسر کمند بست .مهتران‌حقیقت را بجلودار باشی گفتند جلودار باشی بخدمت بندگان و لیل‌الدوله عرض نموده بعفوجرایم اومستدعی گشت . خان مرّوت‌نشان قلم عفوبر صفایح جرایم او کشیده مطلقا درمقام مؤاخذه وباز خواست‌برنیامد وبدستورسابق تلطّفات ونوازشات‌می‌فرمود ودر رکاب وکیل‌الدوله حاضر می‌بود لیکن چندان وقری نداشت)

Marfat.com

محاصره نمودن جماعت زنگنه وکلهرقلعهٔ کرمانشان را حسب‌الامرکریمخان وصادرات آیام محاصره[1]

بعد ازشکست علی‌مردانخان بختیاری عبدالعلی‌خان باپنج[2] نفر از همراهیان خودرا بقلعهٔ کرمانشاهان رسانیده از واهمهٔ تعاقب نمودن وانتقام کشیدن کریمخان ازکمال خوف اراده نمود که بامردمان خود از قلعه برآمده بسمتی بگریزد[3] میرزا محمد تقی وسرکردگان دیگر مانع شده بنارا برقلعه‌داری گذاشتند وبروج وباره [را آراسته] خندق را آب انداخته شب وروز منتظر رسیدن فوج زندیه بودند. کریمخان بعد ازفتح اراده نمود که سرداری ازجماعت زندیه را برای محصور نمودن قلعهٔ کرمانشاهان وتنبیه اهل قلعه بفرستد. جاسوسان خبر رسانیدند که محمد حسنخان ولد فتحعلیخان[4] قاجار باافواج یموت وکوکلان وقاجار که عدهٔ لشکرش بسی هزار کس میرسد دریک منزلی لشکر بکومک علیمردانخان آمده‌است. کریمخان ازاستماع این سخن فرستادن لشکررا بقلعهٔ کرمانشاهان موقوف نموده امرمحاصره را بذمهٔ جماعت زنگنه وکلهر گذاشته[5] خودرا باافواج قاهره بعزم حرب محمدحسنخان ازآن مقام کوچید.

توضیح این مقال آنکه روزی که علی‌مردانخان در درهٔ پیری وکمازان از کریمخان شکست خورد خطی بمحمد حسنخان وسرداران تهوّر نشان دور و نزدیک هرمکان نوشته حقیقت شکست خود و بی اعتدالی کریمخان وفرقهٔ زندیه را اطلاع داده استمداد ازآنها نمود. چون از هیچکس اعانت بظهور نرسید بطرف شوشتر و عربستان مرحله پیما و ازآنجا جمعیتی فراهم آورده وارد کرمانشاهان

۱- پ : تعاقب کریمخان محمد حسن خان قاجار را و رفتن باستر آباد و محاصره نمودن قلعهٔ استرابادوسوانح آن ایام ۲- اصل و پ : سه ۳- پ : بگریزند
٤- پ : شیخ علی‌خان ؟ ٥- اصل و پ : نموده

Marfat.com

وبا عبدالعلی‌خان ومیرزا محمد تقی گلستانه ملاقات نموده باستصواب یکدیگرمجدداً مکتوبی[1] بمحمد حسنخان [قاجار] (بجهت کومک) نوشته فرستادندومضمون‌مکتوب اینکه :

دراین اوان که کریمخان زند بی‌نام ونشان دربعضی ازاماکنه و بلاد عراق بدستیاری وهم مزاجی جمعی ازمتجنّده و[اجامره] واوباش بدمعاش که کاسه‌لیسان خوان نوبدولت رسیدگان و تهیدستان متاع فهم وفراست درمحفل خردمندان و کم ظرفان وادی جهل ونادانی‌وزیان وتنگ مایگان‌دیار خود فروشی بنقصان‌و گمناسان گندم نمای جو فروش که بخود نمائی درالسنه و افواه موصوف و معروف ومشهوراند بخودسری علم تسلّط‌وعدوان افراشته بتخریب بیوت وبسفک‌دماء بندگان خالق انس وجان پرداخته‌بروّیهٔ آبا واجداد وباغوای اکراد بدنهاد کج بنیاد که غولان بادیهٔ ضلالت ونسناسان تیه شقاوت[2] وبلاهت‌وقطّاع الطریقان رهروان‌جادهٔ عافیت‌اند[3] عمل واین رفتار را درسوق خیال‌متاع[4] نفیسه استقلال انگاشته درنهب وقتل وغارت‌اموال ونفوس عبادالله خودرا معاف‌نمیدارد. چون این افعال و کردار منافی خواهش یگانهٔ قهار وخلاف فرموده (واسر) جناب سیدالابرار و ائمهٔ اطهار [علیهم] افضل‌الصلوات والسلام‌است .لهذا برذمّهٔ همّت هریک ازصاحب‌شوکتان بانام ونشان وفرمانفرمایان باعزّوشأن لازم بل واجب است که دردفع اوکوشیده شرّ اورا ازسر مؤمنین ومسلمین رفع [و] بترفیه حال عجزه و مساکین پردازند که سعی درآسایش ورفاه خلایق باعث خشنودی خدا ورسول و در روز **یوم لاینفع مال ولابنون**ساعی این امور مأجور و کردار اومقبول درگاه کبریا ورسول خواهد بود در این اوان سعادت اقتران که این بندهٔ درگاه سبحان بهمراهی جنود غیبی و لطیفهٔ

۱- پ ، وبا اهل‌قلعه ملاقات نموده برصلاح وصوابدید عبدالعلی خان ومیرزامحمد تقی خطی مجدداً ۲- پ : سفاهت ۳ - پ : رهروان زیادت‌اند ٤- اصل:مطاع

Marfat.com

لاریبی باافواج شوشتر وعربستان وجمعیّت بختیاری وفیلی وخوزستان وارد کرمانشاهان وباعالیجاه رفیع پایگاه امیرالامراء العظام عبدالعلیخان عرب میش مست [توپچی - باشی] و(صاحب اختیار توپخانه وقلعه) و عالی‌جاه[1] (رفیع مکان) سلالة السادات العظام الکرام مقرّب الحضرة میرزا محمد تقی گلستانه وکیل و صاحب اختیار کرمانشاهان ملاقات نموده وبقلع وقمع فرقهٔ زندّیه متّفق ویکجهت می‌باشیم لازم چنانست که بندگان ثرّیا مکان آن عالیجاه که از خاندان بزرگ والحمدلله والمنة که بعدل وداد وبتهوّر وشجاعت معروف وترفیه حال رعایا وبرایا همیشه مرکوز خاطر دریا مقاطر بوده ومیباشد دراین رزم شریک شده گوی نیکنامی را در میدان تهوّر ازچوگان شجاعت بربایند که رفع شرّ وفساد این جماعت خدا نشناس ازقاطبهٔ ناس شده متوّطنین عراق وفارس مشکور اعانت آن برگزیدهٔ آفاق ومخلص مرهون احسان واشفاق بیکران خواهدبود. ودرصورت عدم اتّفاق آن یگانهٔ آفاق که مبنی برنفاق وباعث ازدیاد جمعیّت وتجمل کریمخان و فرقهٔ زندّیه و اکراد و اجامره بدکردار است ظن غالب آنست که بمرور ایّام ضرر وشرّ این فرقهٔ خسران انجام بمحل اختیار آن زیبندهٔ دیهیم سروری سرایت نموده که بهیچگونه علاج آن درحیّز امکان نگنجد آنوقت دریغ وافسوس بی‌اثر ونخل ندامت را بجزخجالت ثمری نمیباشد.

بیت

زناپاك زاده ندارید[2] امید که زنگی[3] بشستن نگردد سپید والسلام.

محمد حسنخان که از مضمون مکتوب مطلّع گردید سرداران خود راطلبیده حقیقت نامهٔ علی‌مردانخان رابهمگی اطلاع داده وباحضار فوج کوکلان ویموت فرمان داد. بعد از رسیدن افواج سان لشکر دیده با سی و پنجهزار سوار جرّار از استرآباد کوچ نموده عازم عراق گردید و حقیقت کوچیدن خودرا با افواج

۱- پ : وعالی شان ۲- پ : ندارد ۳- پ : که هندو

Marfat.com

سامعه افروز خان بختیاری نمود . علی‌مردان خان بعد ازشکست محمد خان ازراه غرور بخاطر رسانید که قبل ازورود محمد حسن خان خود بتنهائی مباشر حرب کریمخان گردیدن اولی است ازآنکه عالمیان گویند که باتّفاق فوج قاجاریّه کار از پیش رفته وچنان میدانست که فوج شکست خورده بمجرّد تلاقی همگی گریخته متفرّق خواهد شد وازاین غافل

بیت

چراغی راکه ایزد برفروزد هرآنکس پف کند ریشش بسوزد[1]

در ورود بنهاوند که تراب خان باجمعیّت خود بنزد او آماده خدمت او را اختیار نمود این معنی راهم پیش آمد اقبال خیال کرده تا رسیدن محمد حسنخان توقّف ننموده ازمنزل نهاوند کوچیده بمقابل لشکر زندیه رسید . و محمد حسنخان هم دریکمنزلی رسیده مقابلهٔ علی‌مردانخان را با کریم خان بتنهائی منع نموده که فردا هردو باتّفاق بسامان حرب وقتال پردازند . علی‌مردانخان التفات بسخن او نکرده خود محرّك نائرهٔ حرب وجدال گردیده شکست عظیم خورده بسمت بغداد بااسمعیل خان فیلی گریخت . کریمخان که محمد حسنخان را بالشکر در کمال استعداد درحرب مصمّم دید دانست که باعلی‌مردانخان متّفق بوده بحرب اوآماده است از ملحق نگردیدن ایشان مسرور وخوشدل گشته عدم ملاقات آن دوسردار عظیم الشأن راعلّو طالع وبفال نیکو[2] دانسته ازجنگ گاه بعزم حرب محمد حسنخان حرکت نمود . ومحمد حسنخان ازشکست علی‌مردانخان (بسیار) مکدّر گردیده بعد ازافسوس بسیار حرب با کریمخان را باعث خونریزی وفساد | عظیم | دانسته قتل وغارت طرفین که مسلمین ومؤمنین اند ازبازخواست خداوند کریم درروز حساب اندیشیده فسخ (ارادهٔ) حرب کرده عطف عنان بجانب استرابادنموده ازآن منزل کوچیده بالشکر روانهٔ مقصد

۱ـ پ : نسوزد ؟ ۲ـ پ : نیك

Marfat.com

گردید . کریمخان برگشتن او راحمل برخوف وبیم وتعاقب اورا مفتاح فتح خود وشکست آن خان نامدار (و برازندهٔ سریر ودیهیم) تصوّر کرده تعاقب کنان (باشاه اسمعیل ولشکر جرّار) بمحلّ نزول (لشکر) محمد حسنخان که از آن منزل بسمت استراباد کوچیده بودند رسید . آن مکان را مضرب خیام قرار داده روز دیگر ازآنجا کوچیده ازعقب او روان گردید . بهمین نهج محمد حسنخان یک منزل از پیش و کریمخان از « عقب به » منزلی که او کوچیده بود رسیده منزل می کرد . چون غرض سردار قاجار رفع شرّ وفساد ازطرفین[1] (وخون ریزی مسلمین ومؤمنین رامورد غضب وسخط خداوند جبار می‌دانست) درهیچ جا بمقابله نپرداخت. دربین راه که لشکراو در کوچ بود چند نفر از جماعت کوکلان و یموت بدیهی از دهات عراق رسیده دو رأس گاو وسه چهارمرغ عنفا ازاهل وسکنهٔ آن دیار گرفته مهمیز براسب زده بلشکر ملحق گشتند . محمد حسنخان از این حرکت مطلّع گردیده سرداران فرقه راکه هزار سوار درتحت اختیار داشت بنزد خود طلبیده درمعرض بازخواست درآورده اسب ویراق او وسواران اوکه یکهزار نفر بودند گرفته ازلشکر خود بیرون کرده گفت که شما لایق خدمت ونوکری مانیستید بنزد کریمخان رفته نوکری او را اختیار نمائید .اوهم درمزاج باشما موافقت دارد مارا چنین نوکران درکارنیست آن فرقه پیاده (دور دور) دوسه منزل همراه لشکر رفتند وشفیعیان انگیخته بعد از التماس بسیار[2] بشفاعت سرداران نیکونهاد [خان‌قاجار] آنجماعت کج‌بنیاد را طلبیده اسب ویراق آنها راداده‌بدستور درسلک نوکران منتظم گردانید . درورودباستراباد خود باجماعت قاجاریّه درقلعهٔ استراباد سکونت ورزیده ولشکر یموت وکوکلان وسایر فرق راباوطان آنها که دشت قبچاق و آنطرف رود گرگان بود مرخّص نمود که دروقت ضرورت در رکاب حاضرشوند. [و] خودبافرقهٔ قاجاریّه درقلعه‌تحصّن

۱- اصل : ازطرفین بود ۲- پ : افزوده : خان باعدل وداد

Marfat.com

اختیار نمود . کریم خان باچهل‌وپنجهزار سوار و پیاده بنزدیکی قلعه رسیده‌سه‌طرف قلعه راسنگر بسته ویک طرف که درسمت آب گرگان بود و جای بستن سنگر نبود متعرّض نگردیده تاچند روز دراستحکام سنگر اوقات خود را مصروف وبعد از خاطر جمعی میرزا زکریّاخان کله را برسالت‌بقلعه‌فرستاده درخواست ملاقات‌باخان (حمیده صفات) قاجارنمود .میرزای موصوف بخدمت محمد حسنخان رفته اظهار مافی‌الضمیر نمود . خان (شجاعت نشان) قاجار لازمهٔ سلوك بعمل آورده جوابداد که کریمخان برگشتن مارا حمل بربی‌استعدادی وترس نموده ودلیرانه تابااینجا آمده است وبارادهٔ ملاقات دم از دوستی میزند ازاین خیال خیام دم فرو بستن اولی وباعث خونریزی مسلمانان شدن درشریعت غرّای‌سید بطحا مورد بازخواست جناب کبریاو گرفتاری عذاب روز جزا خواهد بود . همان‌بهترکه ما را ندیده انگاشته ازاین دیار رخت بمحل اختیار خود کشیده‌مسلمانان را در ورطهٔ هلاك نیفکند . میرزا زکریاخان‌چون مرد دانا و گرم وسردروزگار[1] را چشیده بود دانست که تکرار نمودن درامر ملاقات بی‌فایده (وبی‌حاصل) واز قوه‌بفعل‌نخواهد آمد . ازنزد محمد حسنخان‌رخصت‌حاصل وباردوی کریمخان داخل شده ماجرا رابعرض رسانید . سخنان محمد حسنخان بر طبع کریمخان ناگوار[2] آمده باستحکام سنگر [مأمورین را] امر ولشکریان‌رابسرانجام نمودن اسباب قلعه گیری فرمان داد . بعد از چند روز محمد حسنخان معتمدی را بنزد کریمخان فرستاده همان سخنان که بامیرزا زکریّاخان درمیان آورده بود بیان نمود . کریمخان مجدداً زکریّاخان را بادو نفر دیگر بقلعه فرستاده همان مدّعا را تکرار نمود که مارا بجز دوستی وبرادری منظوری نیست و غرض از ملاقات آنست که رشتهٔ محبت ووداد وشیرازهٔ مجموعهٔ یکجهتی الفت‌واتّحاد گردیده قانون‌دوستی بمضراب یگانگی بلند آوازه گشته سامعه افروز عالمیان گردد .ومدّعیان لاف‌و گزاف

۱- پ : زمانه ۲- پ : گران

Marfat.com

رامجال گفتگو نبوده[1] تیغهای آختهٔ خارا شکاف از طرفین در غلاف باشد. دراینصورت برگشتن مابسمت عراق سبب مزید اتّفاق وتسکین قلوب مطمئنه خالی از نفاق خواهد بود. ودرصورت عدم ملاقات مادام‌الحیات عکس این مدّعادرمرآت ضمایر وخاطرها ازطرفین جلوه گر ومتعطّشان زلال چشمه سار حرب وجدال ازآب تیغ فساد وشرّ کام یکدیگر راسیرآب وشاداب نموده خلقی کثیر ازبرنا وپیربجهت سوء تدبیر هدف گلوله وتیر گردیده بوادی عدم خواهند شتافت.

[مصرع[2]]

تایارکراخواهد ومیلش بکه باشد

زکرّیاخان حسب‌الامر مجددا بقلعه‌رفته‌تبلیغ رسالت نمود. محمدحسن‌خان درجواب گفت که اگر فی‌الواقع خواهش کریمخانرا از ملاقات ما غرض التیام دوستی ویگانگی است بدون ملاقات ممکن ومیسراست. اگرچه درمیان سرداران و نامداران عراق وخراسان باعث کم وقری بدنامی است که با وجود استعداددست بالای دست گذاشته وبکشیدن تیغ خونریزاز نیام متعرّض انتقام نگشته بدادن‌باج وخراج که روّیه تهی دستان بی سرانجام است راضی گردد. لیکن بجهت اصرار[3] کریمخان ورفع مناقشه که باعث رفاه خلق‌الله است آقا محمدخان ولد اکبرخودرا باسیصد سوار از قاجار میفرستیم که‌دز خدمت کریمخان‌باشد. و یکصد رأس اسب خوش‌رفتار بعنوان پیشکش برای رفع مایقال میدهم که مردمانرا جای سخن با کریمخان نباشد. ومنسوب کردن‌خودرابحقارت‌در قبول‌نمودن‌باج‌باین قباحت‌نه‌ازراه ترس‌وحماقت است بلکه‌غرض اطفای‌نایرهٔ شرّ وفساد از عسکربن خونخواروتسکین مادهٔ[4]ضرر ازبندگان قادر جبّاراست. زکرّیاخان معاودت باردوی کریم‌خان‌نموده

۱ـ پ : نبود ۲ـ اصل : مصرعه ۳ـ اصل وپ:اسرار

٤ـ پ ، خونخوار ورفع

Marfat.com

حقیقت جواب وسؤال را من اوّله الی آخره بعرض رسانید. (خان شجاعت‌نشان) که رخش جلادترا درمیدان یکه‌تازی جلوه داده وقلعه‌را محصور داشت این سخنان‌را حمل برضعف محمدحسنخان[1] نموده بجز سخن ملاقات بمدّعای دیگر رطب اللسان نگردید. خان‌قاجارازاصرار[2]سرداررزند ناچار[3] شده‌قرآن مجید راشفیع نموده باعتمدی فرستاد که دست ازپرخاش برداشته بقبول سیصد سوار و یکصد اسب منّت برما و بندگان خدا گذاشته عطف‌عنان بجانب عراق نماید. این مسئول هم بعزّ اجابت مقرون نگردید و ازپیشتر بیشتربامر قلعه گیری اهتمام نمود. محمدحسن خان ناچار[3]شده باستحکام قلعه (وبروج) پرداخت. وشب جمعی از بهادران قاجاریّه را ازقلعه بیرون فرستاده درکمینگاه نشانید که دواب لشکر زندّیه هرگاه برای‌آوردن علف ازسنگر برآیند مانع رفتن آنها شده نگذارند که ازنخل مدّعا ثمری‌چینند. بهادران حسب الفرموده (بعمل‌آورده) دواب بسیاری ازلشکر کریمخان بدست‌آورده راه‌آمد وشد را بالمرّه مسدود ساختند. قریب دوماه بدین‌منوال گذشت. کریمخان مقرّرنمود که هرروزسرداری با دستهٔ خود همراه دواب ازسنگر برآمده بحفاظت علف بدواب[4] اهل سنگر برسانند [بهمین دستور] بزد وخورد بسیار قلیل گاهی بدواب میرسید. روزیکه نوبت شیخعلیخان بود بافوج خود دواب را برداشته برای‌آوردن گاه‌ازسنگر بیرون رفته ازیکسمت قلعه روان گردید. دررسیدن محاذی قلعه محمد حسنخان در برجی که در آن کلاه فرنگی ساخته و ناظر لشکر کریمخان و اطراف قلعه بود شیخ علیخانراسواردیده‌ازسردمان‌خود شخصی‌رابنزدشیخ علیخان فرستاده اورابتنهائی برای پیغام‌نمودن[5] بنزد کریمخان طلبید. وبفرستاده گفت که‌بشیخعلیخان بگو که بخاطر جمع‌آمده وسواسی‌بخاطر نرساند. فرستاده‌خودرا بنزد اورسانیده | ازمحمدحسن

۱- پ : برخصم قوی‌بنیان ۲- اصل و پ : اسرار ۳- اصل وپ: لاچار
٤- پ ، علیق‌الدواب ۵- پ : فرستادن.

Marfat.com

خان] پیغام گذرانید . خان موصوف هم از راه تهوّر وشجاعت مطلقاً خوف نکرده بلاتامّل بکنار خندق تنها آمده ایستاد .محمدحسنخان برجرأت و جلادت او تحسین نمود وخطاب باونموده گفت که غرض ازطلبیدن شما این بود که پیغام مرا بکریمخان رسانیده بگوئید که من بجهت دفع شرّ و فساد ونریختن خون عباد تحصّن اختیار نموده درمیان دلاوران وسرداران وگردنکشان به بی‌ننگ‌وعاری خودرااشتهارداده قبول باج وخراج نموده بعلاوه کلام مجید ربّانی را شفیع آورده[1] که بهرصورت خلایق درسهد آسایش پرورش یابند .بهیچ نوع فائده‌ای براین گفتارو کردارمترتّب نگردید . الحال درمیان ما وشما شمشیری باقیست که بدون جلوه برق خرمن سوز(تیغ برّ)ان وآب یاری زبان سنان دلدوز (ی پیکان) بی‌امان رفع مناقشه وانفصال معامله باعدم مجامله[2] باحسن وجه میسر نگردد .(الحال) ته جرعه‌نوشان بادهٔ جام[3](بزم غروررا) که زاویه‌نشینان محفل مستوری‌اند بجز گردش ساغرلبریز تهوّر وجلادت درمیدان یکه‌تازی و شجاعت منظوری دیگرنیست . و کریمخانرا ازاین معنی اطلاع دادن ضرور (است) فردا مستعدّ وآماده حرب باشید . بیت

چو فردا برآید بلند آفتاب من و گرز ومیدان وافراسیاب

دربیان برآمدن محمدحسنخان ازقلعهٔ استراباد وحرب کردن باکریمخان‌زند وگریختن کریمخان شکست خورده بطهران[4]

چون شیخ علیخان ازمحمد حسنخان قاجار[5] سخن حرب شنید بسیار مشعوف شده ازآوردن کاه‌دواب (ملازمان‌خود و اهل‌لشکر) را منع نموده‌بلشکرخود برگشته [حقیقت] جواب وسؤال محمدحسنخان‌را بعرض کریمخان رسانید .واین خبردرتمام

۱- پ ، نموده ۲- پ : مجادله ۳- اصل : جام جلادت ٤- پ : بعزم حرب و شکست‌خوردن کریمخان زند وگریختن بطهران ٥- پ ، ازخان قاجار

Marfat.com

سنگر و مردمان منتشر گردید. همگی بتدارك حرب فردا مستعدّ و فتح خودرا برای‌العین میدیدند. ازآنطرف محمد حسنخان که از (طرف) کریمخان ابواب صلح را مسدود [دید] باحضار لشکر کوکلان و یموت که در روز ورود بقلعهٔ استراباد باوطان خود رخصت نموده بود فرمان داد . سرداران هر دوفرقه که[1] از یلان دشت قبچاق‌واشقیای‌تیه ضلالت ونفاق‌بودند حسب‌الامرسردارخود بلاتأمل باسی‌هزار سوار بعزم حرب سردار پرغرور[2] مرحله پیمای خدمت محمد حسنخان قاجارگردیده کوچیدن‌ازمحلّ سکنای خودرا بعرض رسانیدند. وروّیه ورودلشکررا بقلعهٔ استراباد ومقابلهٔ‌خصم‌را بطوریکه امر کنند ازآن‌سردار ذوی‌الاقتدار درمعرض استفسار برآمدند . محمد حسن خان که یکه‌تاز میدان جلادت و تهمتن معرکهٔ[3] شجاعت و ازصغر سن بترکتازی وحیله‌سازی بین‌الاقران مشهور و معروف بودحقیقت تهوّر و بیباکی کریمخان و شجاعت بی‌نهایت سرداران ویلان زندّیه‌را دریافته دانست که جنگ میدان باعث زیادتی قتل مسلمانان وازطرفین مردمان بسیارطعمهٔ شمشیر آبدار دراین کارزار خواهند گردید. درصورت مقابله صرفه درمجادله ندیده بنارا برخدعه ومکر وحیله گذاشت. وبسرداران ابلیس سرشت نوشت که‌دردل شب درپنهانی شاه سیارگان که زنگی سیاه‌فام ظلام کسوت قیرگون بسر وبر واندام‌خود راست نماید خودرا بنزدیک قلعه رسانیده درآنسمت که خصم دور از حزم را سنگر نمیباشد وجای پستو بسیار است فرقهٔ یموت درپستو قرار گرفته و جماعت کوکلان درصورت خفا مستعدّ بوده و مدد ومعاون اهل پستو باشند که‌اگر خصم ازاحوال پستو مطلع گردیده‌برآنها تازد بدفع‌او پردازند وماخود بافرقهٔ قاجاریّه از قلعه‌برآمده بمقابله پرداخته بعد ازدست‌یازی شکست‌خورده بطرف قلعه توسن بادپای‌را مهمیز زده بصورت شکست‌خوردگان حرب دنان درگریز خواهیم‌شد . چون کریمخان و

۱- اصل افزوده : غیر ۲- پ : سردار باوقار ۳- پ: عرصه

Marfat.com

لشکریان اوطریق حرب قاجاریّه‌را مطلع نیستند شکست را فتح خود تصوّرنموده همهٔ لشکر بعزم گرفتن قلعه وطمع نهب وغارت سیم وزر ازسنگر برآمده بطرف قلعه متوجّه خواهند شد. آنوقت ما فرقهٔ قاجاریّه برگشته بحرب آنهارا مشغول‌میسازیم باید همان زمان جماعت پستو وسعاونان خود را بسنگر خالی این بی‌دولتان[1] رسانیده از چهارطرف‌آن‌لشکررا درمیان گرفته که احدیرا راه گریز نباشد وهیچ کسی را[2] ازآن فوج بقتل نرسانند زنده دستگیر کرده بنزد ما بیاورند. نوشته (را) بنزد سرداران یموت و کوکلان فرستادآنها بموجب حکم بعمل‌آورده درتاریکی شب خودرا بمحل پستوگاه‌رسانیده‌مخفی گشتند. درسرزدن‌آفتاب‌عالمتاب محمدحسنخان دروازهٔ قلعه‌را گشوده با افواج قاجار بیرون آمده بسمت لشکرکریمخان لوای عزم افراخت. اسکندرخان برادرکریم‌خان که‌درشجاعت وجلادت بین‌الامثال ممتاز بود باسیصد سوار مقابل محمد حسن خان آمده از طرفین نائرهٔ جدال اشتعال یافت. دلاوران قاجاریّه بابهادران زندیّه بهم آویخته درروی اسب سراز یکدیگر می‌بریدند چند تن[3] از طرفین مقتول گردیده محمد حسنخان بموجب تمهید شبانه با فرقهٔ قاجاریّه شکست خورده بجانب دروازهٔ قلعه (عطف) عنان وتوسن بادپای را درجنگ وگریز جولان داده‌راه قلعه راپیش گرفتند. اسکندرخان‌بادستهٔ خودبتعاقب پرداخت. کریم‌خان و سردمان لشکر که درسنگر بودند از گریختن سرداران قاجار[4] همه[5] از سنگرها برآمده بعزم تسخیر قلعه [سوار و پیاده]. بسمت دروازهٔ قلعه رهگرا گردیدند[6]. محمد حسن‌خان که تیر تدبیرش بهدف تمهید راست آمد از نزدیک دروازهٔ قلعه برگردیده بااسکندرخان بحرب مشغول گردید. جماعت

۱-پ: لشکر کریمخان ۲- پ: که کسی را راه گریختن بسنگر نباشد واحدی‌را
۳- پ: چند کس ٤ - پ: سردار قاجاریه ٥- پ: افزوده:لشکر ازسواروپیاده
٦ - پ: دروازه دویده سنگرراخالی نمودند

Marfat.com

کوکلان ویموت که درپسقو منتظر همین بودند از بر گشتن محمدحسن خان بیکبار ازپسقو برآمده خودرا بسنگر کریمخان رسانیدند وبونه را بتصرّف[1] وعقب لشکر را گرفته دست بآلات حرب گشودند. لشکر زندّیه راازپیش وپس عاجز نمودند وجای ستیز برآنها نگذاشته راه گریز راهم مسدود وبگرفتن اسب ویراق لشکر عراق بازوی نفاق گشوده جماعت ترکمان وقلماق[2] با فرقهٔ یموت وکوکلان اتفاق کرده ازچهار جانب پشت سپاه زندّیه را گرفته عرصهٔ میدان برآنها تنگ وراه جولان بر راکب ومرکب مسدود کرده اسبان عراقی را پای رفتار تنگ گشته برزمین میخ دوز بدون جنگ جمیع سردمان لشکر اسیر سرپنجهٔ دلاوران قاجارّیه گردیده محمدحسن خان و سرداران بجست وجوی کریمخان بهرطرف کمیت تهوّررا می تاختند. کریم خان که احوال را بدین منوال دید دانست که کار ازدست رفته وتهوّر وشجاعت درین مقام بیجا و بجز گرفتاری وکشته شدن نخل مدّعا ثمری نخواهدداد. بفکر گریز افتاده بهرطرف کمیت جهان پیمارا مهمیززده از کثرت غلبهٔ خصم راه دهلیزی هم نیافته که خودرا بکناری کشد. دراینوقت موسی خان افشار برادر امیرگونه خان که از همراهیان او بود بحسب اتّفاق جنگ کنان بآنمکان رسیدسردار خود را درمعرض فنا و ورطهٔ هلاك دید استقامت ورزیده[3] ازآن مقام هولناك [سردار بی باك را] بیرون کرده با جمعیّت خود بحرب ایستاد. کریمخان خود را ازجنگ گاه بیرون انداخته باپنجنفر از اهل لشکر که پیاده بودند بسمت طهران گریخت و تمامی اموال لشکر از شتر واسب وخیمه وخرگاه وجمیع سرانجام (این سفر) نصیب غازیان نصرت نشان قاجاریّه گردید که فلسی احدی از فوج کریمخانرا بیرون بردن میسّر نشد. چهل وپنجهزار سوار وپیاده اسیر کمند ترکمان یموت [و] کوکلان

۱ـ پ: رسانیده بونه را متصرف ۲. پ، وقالماق

۳. پ: افزوده، کریمخان را

Marfat.com

وقاجار گردید فرقهٔ مذکور همه اسب ویراق اسیران را گرفته وازلباس عریان کرده (در) نزدخوددرحبس نگاهداشتند وفرقهٔقاجاریّه اسیران خودرابعد ازگرفتن اسب و یراق (ازسواران) تکلیف نوکری محمدحسن خان ورفتن اوطان خود بعراق نمودند . (قلیلی ازآنها قبول ماندن کرده مابقی را قلیل خرج داده مرخصّی نمودند . القصّه) فرقهٔ یموت و کوکلان اسرای خودرا مرخصّ نکرده مخفی[1] ازسرداربسمت دشت قبچاق فرستادند . محمدحسن خان ازین حرکت مطّلع شده سرداران آنجماعت را طلبید . وباحضار اسیران فرمان دادوآنچه درلشکرموجود بود که هنوز بدشت نفرستاده بودند حاضر نمودند . خان قاجار[2] همهٔ اسیرانرا ازآنجماعت دیوسیرت[3] (شیطان مسلک) ابوجهل طینت بمبلغ سی و پنجهزارتومان عراقی خریداری (نموده) و قلیل خرج راه بهریک داده باوطان خود رخصت نمود . اسیران مذکورپیاده ازلشکربرآمده خودرا بطهران رسانیدند . (بموجب گفتهٔ سردارخود بمضمون آید وافی هدایهٔ **تعزّ من تشاء وتذلّ من تشاء بیدك الخیر انك علی کل شیء قدیر** چون نسیم فتح و ظفربرپرچم علم خان معدلت نشان سردارذوی الاقتدارقاجاروزید وجمیع لشکر زندّیه ازکبار وصغاربستهٔ فتراك وکمند پرپیچ و خم غازیان یموت و کوکلان و قاجارگردید . شاه اسماعیل باچندنفر از ملازمان و زکریاخان وزیر وجمعی از میرزایان که دریکجا ایستاده بودند بمشورت زکریاخان وزیر روانه بنزد محمدحسن خان گردیدند . خان عالی شان ازآمدن پادشاه مطلّع شده باستقبال شتافت و بملاحظهٔ رایات جاه وجلال شاهی از اسب فرودآمده چندقدم پیاده راه راطی نموده فیض یاب خدمت شاهی گردید . و برای سکونت عمارات اشرف مازندران راکه ساختهٔ و پرداخته پادشاهان عالی نژاد صفویه است مقرّر و حضرت شاه را باز کریاخان ومردمان همراهی درآنجافرودآورده بخدمت گذاری پرداخت . ولوازم وسرانجام سلطنت را مهیّا نموده آناًفاناً در احترام وتعظیم می کوشید . ومرتبهٔ

۱-پ: بدون اطلاع ۲- پ : خان معدلت نشان ۳- اصل : صورت

Marfat.com

ثانی که محمد حسن خان عازم عراق گردید. شاه‌اسمعیل وزکریاخان را همراه برد. در اوانی که خان مذکور روانهٔ آذربایجان شده شاه اسماعیل بدون اطلاع با چند نفر ازخدمهٔ خود روانهٔ اصفهان گردید. وزکریاخان بقلعهٔ کلّه رفت غلامان اوخان موصوف را شب درخواب بقتل رسانیدند. شاه اسماعیل دراصفهان بود بعد ازرفتن آزادخان بسمت ارومیّه و آمدن کریمخان از شیراز و بکرم با او سلوکی نکردند بلکه ملاقات‌هم نکرده بقدر ضرور چیزی مقرّر کردند که باوشان میرسیده باشد و جائی آمد و رفت نکند[1]). کریمخان که پیشتر وارد طهران شده بود در همانجا توقّف نموده بتصوّر آمدن محمد حسن خان بسمت عراق (باخود) نرد خیال می‌باخت که مردمان غارت شده لشکرش بی‌اسب وبی‌یراق ده ده وپنج پنج بدفعات بطهران رسیده‌ودرخدمت او شرط اتّفاق بجاآوردند. چون ازحرکت خان قاجار اثری بظهور نرسید کریم‌خان باستعداد لشکر پرداخته اسب وسرانجام طلبیده درعرصهٔ دوماه خود راساخته ازطهران روانهٔ اصفهان گردید. محمدحسنخان بعد ازاین فتح نمایان از مازندران حرکت نکرد. فرقهٔ یموت وکوکلانرا باوطان خود مرخصّ وخود بافرقهٔ قاجاریّه وترکمان و سایر (سرکردگان و) سرداران‌در استراباد رحل اقامت افکند. هرچند خوانین وسرداران‌اورا بتعاقب‌نمودن کریمخان وتسخیر بلاد عراق تحریص وترغیب نمودند همه‌را جوابداد که الحال ماراغرض ملک‌گیری نیست مکنون[2] خاطر این است که مازندران را بند وبست‌نموده فارغ البال بی‌مقابله وجدال مملکت خودرا محافظت‌نموده بدست آوردن ملک دیگران خیال نکرده‌آسودگی خودولشکررا از درگاه‌قادرمتعال مسئلت مینمائیم. که‌مداخل طبرستان ما را و لشکر مارا کفایت مینماید و زیاده روی که‌لازمه‌اش بی‌انصافی و بی‌عدالتی است که‌پایمال‌شدن عجزه‌ومساکین‌ومورد مواخذهٔ‌اخروی وخسران‌ابدی

۱- قسمت میان‌پرانتز (ازسطر ۱۱ صفحه ۲۱۴ تا این موضع) فقط درنسخه (پ) است ومحل آن در آن نسخه پس‌ازسطر سوم‌همان‌صفحه بود که برای‌درستی مطلب‌جای آن‌عوض‌شد

۲- اصل: مسنون

Marfat.com

است (ازاین‌امر) احتراز لازم بل واجبست. هرگاه دشمنی ازطرفی بملک ما آید بدفع او پرداختن اولی و انسب است. بهمین گفتگو اکتفا کرده پیرامون سخن سرداران نگردید و درقلعهٔ استراباد برسریر فرمانفرمائی متمکن گردید. و کریم‌خان داخل اصفهان شده بتدارك وجمع‌آوری لشکرشکست‌خورده مشغول شد.[1]

دربیان محاصره‌نمودن جماعت زنگنه وکلهر قلعهٔ کرمانشاهان را حسب‌الحکم کریمخان [ونجات ایام محاصره وصادرات آن]

بعد ازشکست خوردن علی مردانخان‌بختیاری که کریم‌خان را فتح باب شد اراده کرد که یکی ازخوانین زندّیه‌را بالشکر بجهت محاصرهٔ قلعهٔ کرمانشاهان بفرستد که رسیدن‌محمد حسن‌خان قاجار مانع فرستادن‌لشکرشده امرمحاصره‌را برذمّهٔ فرقهٔ زنگنه و کلهر که [دو] ایل عظیم‌اند ومحل سکنای ایشان دربلوکات و محالات کرمانشاهان وکثرت هردو فرقه ازهشتاد هزار خانوار متجاوز و ذکورا و اناثا ازاهل قلعه ناخوش وباستقبال آنها رأغب و بهانه جو بودند نمود. سرداران هردوفرقه محاصره نمودن‌قلعه‌را ازخدمت کریم‌خان متعهدشده برذمّهٔ خود گرفتند. و کس فرستاده ازایلات خود سوار وپیادهٔ بسیاری طلبیده بعد پنجاه روز همگی یکجا جمعیّت نموده باسرداران خود غافل‌تاخت باطراف قلعه‌آوردند گاو وگوسفند اهل قلعه که دربیرون برای‌چرا رفته بودند قلیلی را پیش انداخته بردند. محمد حسن‌خان زرقانی که با چندنفر از تفنگچیان قلعه باسر محافظت گوسفندان مأمور بود زخمی‌شده با تفنکچیان مابقی‌را حراست نموده بقلعه رسانید وبهمان زخم بعداز چند روز درگذشت. و هرروزه سواران زنگنه و کلهر بااهل قلعه جنگ انداخته با یکدیگر درمیدان جولان کرده بعد از زدوخورد هریک بمحل سکنای خود معاودت مینمودند. و سرداران هردو گروه درشهر کرمانشاهان با لشکر وقوم خود باسر

۱- پ : باشد

Marfat.com

حصر[1] شب وروز درشورت بوده وجمعیّت آنها از ایلات هرروز می‌رسید تا ششماه باین نهج گذشت وعرصهٔ میدان هرروز از خون دلاوران رنگین می گردید. بعد از انقضای مدّت‌مذکور آذوقهٔ اهل قلعه [باتمام رسید. وسواران‌قلعه نیم فرسنگ از اطراف قلعه] بیشترنتوانستندرفت. وآوردن آذوقه وراه‌آمد وشد متردّدین راماًمورین محاصره از جمیع اطراف منع ومسدود نمودند که پرنده را یارای پروازنبود. سرداران قلعه همگی در یکجا جمع شده بذکر بی‌آذوقگی و دلیری خصم با یکدیگر ترزبان گردیدند. آخرالامر بعد ازگفتگوهای بسیار بنابراین شد که هرکس ازسین باشی [وپانصد باشی] ویوز باشی وقلعه بیگی وسردمان عمده که انبار غلّه داشته باشد همه را یکجا جمع نموده روز سرّه بسواران وتفنگچیان وسپاهیان بی‌سرانجام فراخور احوال قسمت نموده در باب آذوقه اعلی و ادنی یکسان باشند و باسر قلعه داری حسب‌الواقع پرداخته بعد ازاتمام آذوقه تاازپردهٔ غیب آنچه‌رخ نماید موافق‌آن بعمل آرند. همگی بامر رضا[سند] شده بهمین دستورآذوقه‌مستحفظین ببروج وسواران وپیادگان رسانیده بقلعه داری پرداختند. مأمورین محاصره از حال قلعگیان مطلع شده بنا [را] برشدّت محاصره گذاشته روزی دونوبت تاخت بنزدیک قلعه آورده سواران از قلعه بمدافعه ومقابله حرب درمیدان اتّفاق می‌افتاد. چون کثرت جمعیّت اکراد و زنگنه و کلهر بسیار بود وهرروز مدد و کومک هم بآنها می رسید و اهل قلعه که در جنب آنها قلیلی بودندروّیه حزم و احتیاط را از دست نداده پشت‌بقلعه بآنها حرب مینمودند. و اکراد بی وقوف‌از تهوّر و جلادت از توب و تفنگ احتیاط نکرده بی‌باکانه‌یورش برسواران قلعه آورده تاپای خندق‌عنان نمی کشیدند. واهل قلعه از بروج توب وتفنگ وجزایر و خمپاره مانند ستاره ازهرطرف برآنها می‌ریختند مردم بسیاری از آنها هدف گلولهٔ توب وتفنگ گردیده اسب وآدم بایکدیگرغلطیده

۱- ظ : محاصره

Marfat.com

بسرای آخرت میشتافتند. [و] بوقت شام بی‌نیل مقصود بمقام‌خود برگشته سواران وپیادگان قلعه هم داخل قلعه شده تخته پل راکشیده دروازه را مسدود وببروج رفته بحراست‌میپرداختند. مأمورین محاصره از صدمات توب وجزایر وخمپاره‌دلتنگ شده دوسه روز حربرا موقوف و در تسخیر قلعه با هم درشور[1] بودند. بهادران قلعه که سه روز سبقت نکردن زنگنه وکلهر را بحرب معلوم کردند متأمل[2] شده سه‌نفر سوار جلد که موسوم بمأمورین گرد[3] بودند تابنزدیک شهر فرستادند که‌رفته گرد کنند که حقیقت خیال مأمورین محاصره ظاهر کرده شود[4] سواران مذکورازقلعه برآمده مهمیز برگرده گاه اسبان آشنا کرده گرد کنان تانزدیکی شهر رفتند در نزدیکی شهر بچند نفر رعایا برخورده که‌پنج شش رأس عوامل و الاغ را(گندم) بارنموده بشهر می بردند. سواران مذکور را طمع غالب شده و عواملان را با سر نیزه پیش انداخته که بقلعه برسانند که مأمورین مطلّع شده سوار وپیادهٔ بسیار از شهربرآمده عواملان را از آنها گرفته وسواران را از چهارطرف احاطه نموده سعی در گرفتن‌آنها می‌نمودند و آنها هم باسواران شهر جنگ گریز کرده هرچند میخواستند که خود را بقلعه [رسانند] میسر (نمی) شد. تاآنکه یک سوار از جنگ آنها خلاص شده خبر باهل قلعه رسانید سواران قلعه که مستعدّ بودند همانوقت از قلعه برآمده بکومک سواران خود بجانب لشکر زنگنه وکلهر روانه شدند وآن روز روز پنجشنبه نهم شهر محرم‌الحرام سنهٔ ۱۱۶۵ [هجری[5]] و وقت عصر بود که مأمورین را چشم بر سواران قلعه افتاده ازگرفتن آن سواران دست برداشته باسواران قلعه (مقابل شده) بمقابله و مجادله کمیت جلادت را گرم عنان ویورش برسواران قلعه (آوردند).

عبدالعلیخان از خوف قلّت سواران قلعه وکثرت لشکر زنگنه وکلهر که چون از

۱- پ: مشورت ۲- پ: بی‌تأمل ۳- پ: بهاربن کرده
۴- پ: گردد ۵- اصل: ۱۱۱۵ هجری

Marfat.com

قلعه دور رفته بودند (خود هم ازقلعه) با یکصد (و پنجاه)سوار ویکصد(و پنجاه) جزایرچی برآمده خودرا نمودار گردانیدند[1] سوارانی که بیشتر از قلعه رفته بودند. با فرقهٔ کلهر در جنگ و گریز بودند و لشکر کلهر آنها را پیش انداخته بسمت قلعه می‌دوانیدند . امام وردی بیک مین‌باشی ورضا بیک پانصد باشی که در پیش واز خویش خبری نداشتند از رفتن عبدالعلی‌خان قوی دل گشته باجیش خود استقامت ورزیده یکبار برلشکر کلهر تاخت آوردند. از حملات متهوّرانهٔ سواران قلعه لشکر کلهر که ازخوف گلولهٔ توب متفرّق بودند تاب نیاورده پای استقامت آنها ازجای بدر رفته بجنگ گریز افتادند. عبدالعلیخان فرصت‌را غنیمت شمرده جلو ریزازیکطرف تاخت برآنها آورده آن جماعت شکست فاحش خورده داخل شهر و درآنجا هم توقّف نکرده بانجف قلیخان سردارکلهر از شهر بیرون رفته از خوف اهل قلعه تا هارون آباد که شش فرسنگی شهر و محل سکنای جماعت کلهر است جائی عنان نکشیدند و جماعت زنگنه هم باسرداران خود بسمت دیگر گریختند. عبدالعلیخان باجمعیّت خود داخل شهر شده که وقت نماز مغرب رسید از آنجا بفتح و فیروزی بجانب قلعه روانه گردید. درورود بقلعه شادیانهٔ فتح نواخته وسیصد وپنجاه[ضرب] توب کوچک و کلان بیکبار شلیک نموده غلغله دردشت و هامون‌افتاد. وآن شب بامیرزا محمدتقی‌وسرداران دریکجامجلس‌منعقدشده‌بنا گذاشتند که اهل وسکنهٔ[2] شهر را فردا کوچانیده وهر قدر آذوقه دستیاب شودبقلعه داخل نمایند. چنانچه طلوع صبح بهمین امر مشغول شده کدخدایان ومعتبرین شهر را کوچانیده بامتعلقان آنها داخل قلعه نموده و بقدر شش هفت‌ماه[3] هم آذوقه از شهر گرفته بقلعه بردند. روز هفتم که جمعی از سواران وپیاده گان‌برای کوچانیدن بعضی دیگر از سکنهٔ شهررفته

۱- پ : گردانید ۲- اصل : و پ : اهل سکنه

۳- اصل : هفت روز

Marfat.com

بودند . (مردمان) شهر[1] چند نفر را گرفته بقتل رسانیدند وسه چهار کس را هم گرفته درحبس نگاهداشتند . توضیح این مقال آنکه جماعت کلهر و زنگنه که‌از سواران قلعه شکست‌خورده (ومتفرّق) خودرابشهر رسانیدند نجف قلیخان کلهررا که سردار آنها بود و نادرشاه هردو چشم او را از بینائی عاطل کرده [ودر شهر مقام داشت سوار کرده] بطرف ساهی دشت و هارون آباد بدر رفتند . جماعت زنگنه که با عدم حرب شکست خورده و متفرّق‌شده بودند در طرف مشرقی کرمانشاهان‌دریک فرسخی جمع شده حقیقت را بخدمت محمد خان زند که در قلعهٔ پیری [و] کمازان می‌بود عرض نموده بی‌احتیاطی و نادانی جماعت کلهر را واسطهٔ شکست و خود را بی‌تقصیر وبیند وبست مجدد منتظر حکم بودند . محمد خان برآنهااعتراض کرده[2] صادق‌خان برادر کوچک خود را باهزارسوار از نزد خودمرّخص و جماعت زنگنه [وکلهر] را هم در تحت اختیار و فرمان او مقرّر نموده[3] وبصادق خان مذکور سفارش نمود که اوّلاً بااهل قلعه بنا را برسلوك ومدارات گذشته دروقت فرصت عبدالعلیخان وسیرزا محمد تقی را دستگیر کرده قلعه را بتصرّف آورد . خان مذکور باهزار سوار از پیری وکمازان روانهٔ کرمانشاهان گردیده خود را بایلغار بجماعت[4] زنگنه که در بیستون قرار داشتند رسانیده باتّفاق روانهٔ شهر گردیدند[5] و خبر ورود خود را باهل شهر پیغام داده بگرفتن سوار و پیادهٔ اهل قلعه مردمان شهر را تحریص وترغیب نموده مردمان شهر را بسبب‌این پیغام (و خبر رسیدن صادق‌خان سوارانی که در شهر از برای آوردن آذوقه وغیره رفته بودند و جابجا متفرّق‌بودند غافل کرده) دونفر ازسواران قلعه را مقتول[6] وچهار پنج کس را [گرفته] حبس

۱- اصل : در شهر ۲- پ : نکرده ۳- پ : وفرمان‌اوداد

٤- پ : شده وایلغار کنان‌خودرا بلشکر ٥- پ : رسانیده یکجا گردیدند

٦- پ : بی‌سر

Marfat.com

نمودند سواران دیگر خود را از شهر بیرون انداخته بیاران خود ملحق وحقیقت قتل دوسوار و گرفتاری پنج نفر را بعرض سرداران قلعه رسانیدند. عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی که از آمدن صادقخان مطلّع نبودند حرکت اهل شهر را بقتل سواران و گرفتن پیادگان حمل بربی‌اعتدالی فرستادگان کرده مردمان خود را از رفتن شهر منع وسواران را یکجا جمع نموده در بیرون قلعه در نیم فرسخی از اسبان فرودآمده چهار سوار بچهار جانب برای تحقیق اخبار فرستادند. بعد یکساعت سواری که بطرف مشرق رفته بود خبر رسانید که گرد سوار[1] بسیار از طرف بیستون ظاهر میگردد که بتعجیل می‌آیند. عبدالعلیخان سوار دیگر همراه آن سوار فرستاده که [رفته] خبر بتحقیق[2] بیاورند. سواران مذکور رفته خبرآوردند که سردار این سواران برادر کوچک محمد خان صادق خان است که لشکر شکست‌خوردهٔ زنگنه بااو ملحق شده روبشهر می‌آیند. دراین بین گرد سواری ظاهر شد که بسرعت می‌آید همهٔ مردمان متوجّه خبر آن سوار بودند که سوار مذکور رسید واز جانب صادقخان پیغام رسانید که ما از برای حرب شما نیامده‌ایم محمدخان مرا فرستاده است که باشما متحدّ ویکجهت گشته برادرانه برتق وفتق امورات ملکی پردازیم ونوشتهٔ محمدخان که مبنی برقم سازش[3] است باخودآورده‌ام در وقت ملاقات ملاحظه خواهندنمود. سرکاه عبدالعلی (خان) وسیرزا محمد تقی ودوسه نفر ازسرکردگان تصدیع[4] کشیده تشریف بیاورند درسر سواری بایکدیگر ملاقات کرده عهد وپیمان از طرف محمدخان [واز طرف] خود بمیان آمده رفع کدورت گذشته وآینده ازطرفین خواهد گردید. و اگر شما با ما حرب کنید ما از طرف محمدخان مأذون بحرب شما نیستیم. عبدالعلیخان وسیرزامحمد تقی در جواب گفتند که ما را هم غرض بحرب وجدال نیست اگر صادقخان درقول

۱- اصل : سواران ۲- دراصل چنین است ۳- اصل و پ: برقم وسازش
٤- پ : تصدیعه

Marfat.com

خود صادق وراسخ است برای خاطر جمعی اهل قلعه تصدیع کشیده باسرداران معتمد خود رونق افزای قلعه شوند و امشب طعام درقلعه نوش «جان» فرموده که رفع کدورت ازطرفین گردیده بعد از خاطر جمعی فردا تشریف فرمای شهر شوند. سوار مذکور برگشته حقیقت جواب (و) سؤال رابعرض سردار خود رسانید. چون (سرداران) طرفین را از این سخنان غرض مکر و خدعه بودسخنان وپیغامات آنها بیکدیگر مؤثرنیامده صادقخان آمدن قلعه را موقوف براذن محمد خان گذاشته [ملاقات] باسرداران قلعه را بوقت دیگر وعده (نمود). وبااستعدادخود بعزم داخل شدن شهر کمیت خوشخرام را گرم عنان نمود.

دربیان شکست خوردن صادقخان از عبدالعلیخان وگریختن او بسمت پیری وکمازان

صادقخان که مصمم رفتن شهر گردید مجدداً سواری فرستاده پیغام داد که امروز من بشهر میروم بعددو روز باشما ملاقات خواهدشدفرستاده پیغام را گذرانید. سرداران وعبدالعلیخان بامیرزامحمدتقی مشورت نموده که الحال چه باید کرد. میرزا معزّی الیه درجواب گفت که اگر امروز صادقخان داخل شهر شود [تمام] لشکر زنگنه وکلهر را جمع نموده کار برما دشوار وروز بروز استقلال اوازدیاد[1] می‌پذیرد و از هیچ طرف امید یاری ومعاونت (باین زودی) [از هیچکس] بنظرنمی آیدوایّام محاصره بماهها وسالها خواهد کشید و از قلّت آذوقه کار براهل قلعه بسیار تنگ و از تسلّط خصم بی‌پروا بین‌الامثال بی‌نام وننگ خواهیم شد الحال که صادقخان با (چهار) پنج هزار سوار که درجنب کثرت زنگنه وکلهر قلیلی است وبی استقلال وارد گردیده هرگاه بدفع اونپردازند او درکار خود مستقل[2] ودر [کار] محاصره کار

۱- اصل: زیادت ۲- اصل : مستغل

Marfat.com

را برما دشوار خواهد کرد. عبدالعلیخان و سرکردگان دیگر همه سخن میرزای مشارالیه را تصدیق (نموده) وبحرب خان مذکور از آن مکان سوار شده سواری را [عبدالعلیخان] بنزد صادقخان فرستاده پیغام داد که چون آن خان عالیشأن آمدن قلعه را بدون اذن محمد خان مصلحت ومناسب ندانست و طرفین را[1] بنابر اتّحاد و یکجهتی است لازمهٔ دوستی و وداد آنست که ما استقبال نموده[2] از شرف ملاقات مسرور شویم. سوارمذکور پیغام را رسانیده صادقخان و لشکریان برخدعهٔ اهل قلعه پی‌برده بونه واغرق را در پشت قلعهٔ سلطان علی بیک که متّصل شهر است گذاشته ولشکریان (همگی) یکجا جمع شده از خوف عبدالعلیخان و بهادران قلعه داخل شهر نگردیده در وسواس بودند. عبدالعلیخان بعد از فرستادن سوار لشکر قلعه را از سوار و پیاده برداشته بعزم حرب صادقخان باستقبال شتافت. میرزا محمد تقی روانهٔ قلعه گردیده بحفاظت و حراست قلعه پرداخت. عبدالعلیخان پیادگان جزایرچی وتفنگچی را دو دسته نموده از طرف دست چپ (میرسید محمدخان برادر میرزا محمد تقی را که بالفعل دربنگاله می‌باشد و شیر جنگ خطاب دارد با جمعی روانه‌نمود. وامام‌وردی‌بیک‌را باجمعی ازدست) راست روان وخود باسواران بضابطهٔ سرداران درمیان (بتمکین مطلق‌العنان) [روان] گردید. صادقخان هم با سواران از مکان خود حرکت کرده‌پیشتر آمد. و سواران قراول از طرفین آهنگ میدان کرده در وقت تلاقی فریقین قراولان صادقخان میدان راخالی نموده بعقب‌می‌رفتند. قراولان عبدالعلیخان میدان را گرفته پیشتر می‌رفتند بهمین دستور تا نزدیک شهر [بلشکرصادقخان رسیدند. جزایرچیان وتفنگچیان را عبدالعلیخان بمیان باغاتی که در نزدیکی لشکر صادقخان بود فرستاده رخصت حرب را داد و خود بمقابلهٔ سواران صادقخان رفت] صادقخان باجمعیّت خود یک میدان اسب از[3] بونه جدا شده (بودند)

۱-اصل: ازطرفین ۲- پ: که استقلال کرده ۳- پ: ولشکر صادقخان وافواج زنگنه که از

Marfat.com

در نزدیکی باغی که نهر کوچکی درآن جاری بود [با سواران خود] قیام‌نمود[۱] که پیادگان جزایرچی (وغیره که قریب دوصدو پنجاه کس بودند قریب پنجاه سوار از غلامان میرزا محمد تقی که همراه سید محمدخان از طرف دست چپ رفته بودند) از میان باغات جزایرها را [بجانب لشکر صادقخان] شلیک[۲] نمودند. عبدالعلیخان ودلاوران قلعه از شنیدن آوازجزایراسب‌ها را گرم عنان نموده از نهر مذکور گذشته یورش برلشکر صادقخان بردند. لشکر مذکور چون حملات بهادران قلعه را مکرّر دیده و شنیده بودند تاب مقاومت نیاورده بهم پیچیده فرار را برقرار اختیار و بی‌حرب و جدال ننگ و عار را شعار خود کرده مضمون الفرار مما لایطاق را بخاطر رسانیده گریختند. سردمان قلعه برسر بونهٔ آنها رسیده همگی را نهب وغارت نموده جمیع اسباب وسرانجام نصیب غازیان قلعه شده و زنان آنها که با خود آورده بودند بقید اسیری[۳] گرفتار گردیدند. درآنوقت آفتاب (عالمتاب) سربچاه [سار[۴]] مغرب کشیده دلاوران قلعه بافتح و فیروزی باغنایم واسرا معاودت بمحل اقامت خود نمودند. در ورود بدروازهٔ قلعه عبدالعلیخان در همانجا عنان کشیده شیخ الاسلام وقاضی شهررا که بامتعلّقان بعد از شکست جماعت کلهر و زنگنه کوچانیده بقلعه آورده بودند طلبیده زنان لشکر صادقخان که اسیر بهادران قلعه گردیده بودند از مردمان لشکر در همانجا پیش از دخول بقلعه گرفته بآنها سپرد ومدد خرج برای آنها مقرّر نموده تسلیم شیخ الاسلام وقاضی نموده که بمصارف یومیهٔ آنها رسانیده که دست‌لوث غیر دامن عفاف ایشان راملوث‌نگرداند. معتمدان بموجب شریعت غرّا عمل نموده‌اسرارا بانسوان خود دریک مکان بحفاظت نگاهداشتند که بصاحبان آنها برسانند و خود داخل قلعه گردید. متوطّنین قلعه وسردمان شهری زبان بمبارکباد گشوده نقارهای

۱- پ : قیام داشتند ۲- پ : جزایرها راتمام شلیك ۳- اصل : اسیر

٤- اصل : بچهارسار

Marfat.com

شادیانه بنوازش درآورده از آواز شلیک توب وتفنگ گوش فلک مینا رنگ را کر نموده بحفاظت قلعه پرداختند. صادقخان ازخجالت این شکست که بدون حرب اتّفاق افتاده قلق واضطراب بسیار نموده واز بازخواست محمدخان که درآن مخاطرهٔ جان میدانست ترسیده برای عفو جرایم شفیعان انگیخت وخود دریکمنزلی توقّف نموده بانتظار رسیدن خبردر خوف ورجاسی بود. محمدخان ازشکست صادقخان بسیار برهم شده متعرّض اونگردید. وخودبلاتأمل با ده‌هزار سوار جرّار خونخوار بعزم تسخیر قلعه ایلغارکنان رهگرای کرمانشاهان گردید.

دربیان آمدن محمدخان زند بکرمانشاهان ومحاصره نمودن قلعه[را] وصادرات ایّام محاصره

عبدالعلی‌خان ومیرزا محمد تقی وسرداران بعد از شکست صادق خان آمدن محمدخان را تیقن کرده بحفاظت بروج و ضوابط قلعه داری بیشتر از پیشتر کوشیده سه‌ضرب توب بزرگ که دوازده من تبریز وزن گلولهٔ هرتوبی بود روبروی دروازه بیرون خندق روبشهر بعراده‌ها سوار نموده ودربدن هربرجی سه‌ضرب‌توب که‌شش من [وچهارمن وسه‌من وزن] گلولهٔ آنها بود درسرخندق متّصل شیرحاجی برقرار[1] ودراندون قلعه درهر برجی سه‌ضرب توب دوردم برعراده‌ها سوار کرده توپچیان و عراده‌چیان را جابجابرسر توبها مقیّد و جزایرچیان را با تفنگچیان در بروج قسمت نموده هربرجی [را] یکی از نامداران برذمّهٔ خود گرفته در کمال هوشیاری بامر قلعه‌داری پرداختند. محمدخان که از پیری[2] و کمازان حرکت نموده ایلغار کنان مسافت بعیده را بدومنزل طیّ کرده وارد منزل بیستون واز آنجالشکر رابدوقسمت نموده شباشب بسمت قلعه فرستاد که اطراف قلعه درمحل پستوگاه مخفی بوده

۱ـ پ: گلوله آن وزن داشت مقرر وبرذمه توپچیان نمود ۲ـ پ: پری

Marfat.com

خودرا ظاهر ننمایند هرگاه سردسان قلعه دواب خود را برای چرا بوقت صبح که ازقلعه بیرون [می] فرستند فرصت نموده بردواب تاخت آورده مستحفظین دواب را بخم کمند جلادت بقید اسر گرفتار و[1] منتظر ورود موکب سردار باشند . مأمورین بموجب فرموده بعمل آورده درپسقوگاه‌ها که‌دریک فرسخی[2] قلعه‌بودمخفی گشتند . اهل قلعه که همه روزه دواب را برای چرا از قلعه بیرون میفرستادند مقرّر چنان بود که از پسقوگاه‌ها بعد ازخاطرجمعی از نیم‌فرسخی پیشتر نروند درآنروز بحسب اتّفاق سوارانی که مأمور برفتن محل پسقو بودند بسبب‌خاطرجمعی بیرون نرفتند . وبجهت‌ضابطه سه‌خمپاره‌بجاهای نزدیک که گمان‌پسقودرآن‌بود خالی کردند . چون مأمورین پسقو دورتر بودند گلولهٔ خمپاره بآنها ضرری نرسانید وازجای خودحرکت نکردند . مستحفظین که پنجاه پیادهٔ تفنگچی بودند خاطر جمع شده بدستور همه روزه دواب را بیرون برده بچرا سردادند وتفنگها را در زیرسر گذاشته بخواب‌غفلت‌رفتند . همان وقت محمدخان با چند نفر از غلامان بسروقت مردسان پسقو رسیده آنها را بتاخت وغارت دواب اشاره‌نمود . بیکبار مأمورین برسر دواب یورش آورده‌ازهای و-هوی سواران پیادگان از خواب غفلت برخاسته‌باسواران درآویختند . مأمورین‌اعتنا برتفنگچیان نکرده نصف بیشتر دواب را از آنها گرفته و چهار نفر را زخمی نموده لشکر محمدخان هم نمودارگردید . دیده‌بانان قلعه خبربسرداران رسانیدند توپچیان توبهای کلان ماشها را بگوش توبها رسانیده گلوله‌های دوازده منی را بلشکر محمدخان برای کنجکاوی فرستادند ولشکر مذکور که ازخوف همین در صحرا متفرّق وباحتیاط بودند دوسواروسه‌رأس اسب از متفرّقین از ضرب گلوله روانهٔ‌دیار عدم ومابقی برگشته همان دم داخل شهرگردیدند . ودواب منهوبه[3] رامحمدخان بلشکر قسمت نموده باحضارلشکر زنگنه وکلهر وایلات دورونزدیک حکم نوشت

۱ــ پ : اسیر نموده ۲ــ پ : یك فرسنگی ۳ت اصل : مغروقه

Marfat.com

(که سوار و پیاده ایل زود خود را درشهر برسانند) .سرداران قلعه هم بفکر خود افتاده در حفاظت وخودداری زیاده کوشیدند. بعد چند روز محمدخان یکی ازمعتمدان خودرا بنزد عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی برسالت فرستاده پیغام نمود مضمون پیغام اینکه : بندگان سکندرشان کریم خان وکیل الدوله کرمانشاهان و لرستان فیلی و کردستان را بامحالات وبلوکات متعلّقه در تحت اختیار این بندهٔ کردگار واگذاشته .قبض و بسط هرسه مملکت ازجزئی و کلّی محوّل رأی و تدبیر صایب کارآگهان دولت خواه کفایت مشرب که ازطرف اینجانب بهردیار مقرّر است میباشد. آن عالیجاهان که ازبدو ظهور دولت خداداد بنارا برسرکشی وطغیان وارتداد گذاشته‌اند چه خیال کرده‌اند وبا کدام امیدواری باقلّت انصارواعوان دم ازبرابری می‌زنند. اگرباستحکام و متانت قلعه وبسیاری توپخانه می‌نازند انجام این کار را تفکّر[1] نمودن که (بالمآل) محروس از زیان باشد[2] موافق ضابطه‌عقلی[3] ونقلی لازمهٔ خردمندی است که ازآن غافل شده‌اند. ودرصورت سرکشی وعدوان بابندگان کریم خان سوای ندامت وخسران طرفی نخواهند بست که سروسوزون راازسرکشی[4] پای درگل وطاوس تاجدار بوقلمون رنگ باکثرت نشاط از ملاحظهٔ رفتار خویش خجل میباشد. اگردراین‌وقت| که |این بندهٔ درگاه آسمان جاه وارد این سرزمین با سپاه گردیده آن عالیمقداران را منظور برفاه خود وخلق الله باشد اطلاع دهند که ازطرف خود ایشان واهل قلعه را خاطرجمع نموده باب فتنه وفساد را مسدود وابواب آمد وشد وملاقات رامفتوح گرداند. وبعفوجرایم گذشته ازخدمت بندگان و نبیل الدوله مستدعی گشته نائرهٔ غضب جهانسوز وی رابریزش آب فروتنی واطاعت و انقیاد آن عالیجاهان وقلعگیان اطفا نمایند. وهرگاه بدستور سابق درجهل خود شایق ومصر[5]

۱ـ پ : ازتفکر ۲ـ پ : شد ۳ـ پ : اصلی

٤ـ پ : ازکشی ٥ـ پ : ومصر

Marfat.com

باشند. آنچه ملحوظ خاطر است بعمل خواهدآمد وپشیمانی درآنوقت بی‌حاصل است

مصرع

گفتم بشما هرآنچه می‌بایدگفت

(بیت

چو فردا برآید بلند آفتاب من و گرز و میدان افراسیاب)

معتمدمذکور پیغام را رسانید. عبدالعلیخان وسیرزا محمد تقی وسرداران بقول وفعل محمدخان مطمئن نشده جواب دادند که مارا داعیهٔ ملک گیری وسروری در خاطرنیست ازبی اعتدالی بندگان وکیل الدوله وغازیان زندّیه از جهت حفاظت (ناموس) جان ومال پیک خیال را بهرسو دوانیده چاره بجز تحصّن که باعث وزر ووبال و [آخرالامر] منجر[1] بکوشش وکشش وقتال است ندیده[2] لهذا دست توکّل بدامن لطف خداوند جزو وکل زده بپاس آبروی وناموس ازطعنه مردمان ایل والوس احتراز کرده قلعه داری را اختیار واز کردار وگفتار آن سردار ذوی‌الاقتدار که اعتبار را نشاید درکشتن وکشته شدن سرشار میباشیم باقی آنچه ازمشیّت ازلی گذشته است بوقوع خواهد رسید. فرستادهٔ محمدخان برگشته حقیقت سؤال و جواب رابیان نمود. خان موصوف از استماع این سخنان بسیار ناخوش گشته بتدبیر گرفتن قلعه مصمّم گردید واز اهل زنگنه وکلهر سوار وپیادهٔ بسیاری طلبید و راه آمد و شد متردّدین را ازهمه طرف مسدود نمود که بمردم قلعه از هیچ جا خبر نرسد[3] که [بلکه] غافل بخدعه ومکر کاری تواند کرد. یک ماه براین گذشت که دیگر مطلقا جواب و سئوالی نشد و سواران قلعه هم از جای‌خود حرکت نکردند. ومحمدخان [هم] ازشهر بعزم حرب درین مدّت برنیامد تاآنکه تدبیری بخاطرش رسیده سه - چهار هزار سوار (یکه تاز) [شب] درسه‌طرف قلعه در پستو گذاشته و بوقت صبح

۱- اصل ، وپ : متحیز ۲- پ : ندیدیم ۳- اصل : نمی رسید

Marfat.com

خود هم باجمیع لشکر سوار شده در بیرون شهر در پشت دیوارها سواره با جمعیّت خود ایستاد که مردم قلعه پی‌بخیال اونبرده بوقت زوال که مردمان برج[1] بی‌قیل وقال و از محل کشیک خود از (فراز) میل نشیب نموده مانند پیک خیال بهرسو دوان وبرای سودای اطعمه واشربه ببازار ودوکان روان گردندبیکبار باجمیع لشکر یورش بقلعه آورده تاپای خندق جائی عنان نکشند[2] واز آنجا مانند مرغ سبک‌روح ببالای برج پرواز نموده قلعه را مفتوح نماید. محصورین که‌ازارادهٔ او پی‌خبروتمام شب بهوشیاری درمکان خود درکشیک بسربرده و تا نزدیک ظهر هم همگی بدستور مقرّر از یورش وجلادت خصم درخطر بودند. بعد از خاطر جمعی از بروج سراشیب وبملاقات متعلّقان هریک از طرفی رهنوردوادی‌بی‌پروائی گردیدند. محمد خان پیاده‌ای را بنزد مردمان پسقو فرستاده آنها را بیورش امر نمود و خود هم با چهارده هزار سوار وپیاده از محل اقامت خود بیکبار جلوریز ازسه طرف اسب انداز شده از ترس گلولهٔ توپ قلعه جمعیّت لشکر را متفرّق بسوی قلعه دوانیده دیده‌بانان قلعه گرد سواران را دیده خبر رسانیدند. توپچیان‌نارین قلعه که دوازده ضرب توپ دوردم بعهدهٔ آنها مقرّر وازسطوت دارا و جم بی‌پروا با فروختن شعلهٔ اخگر حرب نمونهٔ شرر ولیل ونهار بهم‌نشینی[3] چرخ[4] عراده چون بادام توام بودند واز یک فرسنگی چشم مور را درشب تاریک بضرب گلوله از حدقه بیرون می‌آوردندفتیله‌سوز ماشهارا برآتش خانهٔ[5] توپها آشنا کرده[و] از صدای غرّش توپ اهل قلعه رابر ارادهٔ خصم مطلّع گردانیدند. مردمان بروج و توپچیان لجوج که هریک درجائی و مکانی بودند مانند پنبهٔ محلوج[6] ازجاجسته دوان دوان بمحل کشیک خود روان و

۱- پ : قلعه ۲- پ : نه کشید ۳ پ : ازهمنشینی ٤ اصل:چرغ

۵- اصل : آتش خان - پ ، آتش جان ٦- پ : سینهٔ مخلوج ؟

Marfat.com

ببرجها[1] رفته بحفاظت پرداختند . مأمورین یورش[2] های و هوی کنان از سه طرف اسبان را گرم عنان بجولان درآورده بتیررس قلعه‌رسیدند. توبچیان سمت دروازه توبهای کلان را آتش داده زلزله در ارکان وجود یورش آورندگان انداخته چند سوار [را] بااسب بیکدیگر غلطانیده سابقی از خوف متفرّق و باسب تازی بیجا در صحرا اظهار جلادت وخودنمائی کرده قلعگیان را میترسانیدند. اهل قلعه از ضرب گلوله توب آن لشکر را بی‌دست وپا نموده چند کس دیگر (را) هم بسرای آخرت فرستادند . خصم بداندیش ازاین معامله دل‌ریش گشته پیش آمدن را برخویش نامبارك دانسته و درکمال تشویش پس نشسته از راهی که آمده بودند سواران متفرّقه بنزد محمدخان جمع شده بطرف شهر بر گشتند. بهار سلطان که ازنامداران فرقهٔ زندّیه و بنی عم محمدخان بود باچهارسوار ازطرف غربی قلعه اسب تازان بخدمت محمدخان میرفت که یکی ازتوبچیان اوراهدف گلولهٔ توب کرده‌درعین‌اسب دوانی گلولهٔ توب او را دریافته ازصدر زین بزمین انداخته از هم پاشید. سوارانی که بااو بودند بسروقت او رسیده[3] درحالت نزعش دیده و اسب او را پاشکسته در یکجای ایستاده یافتند از اسبان خود پیاده شده ببرداشتن نعش او مشغول‌بودند. (عبدالعلیخان محمد حسین بیک کشیک آقاسی باشی خودرا باچندسوار ازقلعه بیرون فرستاد که تحقیق احوال مقتول‌نموده‌معاودت نمایند) . سواران قلعه دروازه‌را گشوده چند سوار خودرا بآن سواران رسانیده حقیقت را دریافته متعرّض نگردیده « بقلعه معاودت نمودند بعرض رسانیدند که مقتول بهار سلطان بنی عم محمدخانست[4]» . سواران مذکور نعش بهار سلطان را بریکی از اسبان خود بسته بخدمت محمدخان رسانیدند . [درهمان روز سلطان مذکورحیات عاریت را وداع نموده بسرای‌آخرت

۱- پ : وبهر چهارطرف ۲- اصل : یورشهای ۳- پ : رسیدند و
٤- اصل: متعرض نگردیده روبقلعه نمودند

Marfat.com

شتافت] .خان موصوف وجمیع سرداران لشکر بسیار غمگین وناخوش شده بنابربستن سنگر وشدّت محاصره براهل قلعه گذاشتند. چون در روز وقوع این امر محال بود شبها مخفی بیل‌داران را برای ساختن سنگر مقرّر کرده [روز را موقوف «می» نمودند . محمد خان] پیش از تمهید[1] این مقدمه کسی را بقلعه فرستاده درخواست اسیران[2] لشکر صادق‌خان را از عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی نمود. همانوقت نسوان را از نزد شیخ الاسلام و قاضی طلبیده سپردهٔ فرستادهٔ محمد خان کرده[3] روانهٔ شهر نمودند. [و] مأمورین بساختن سنگردرشبها بکندن زمین مشغول وصبح برمی گشتند. درعرصهٔ یکماه درهفت‌جا نمود سنگر کرده بفاصلهٔ یک میدان تفاوت سنگرها از یکدیگر بود. تاآنکه‌سنگر هشتم را بگلوله رس تفنگ‌رسانیدند. وپیاد گان را درسنگرها مقرّر کرده شب وروز در سنگر می‌بودند. حقیقت‌سنگر اینکه (بقدر) نهری از زمین کنده وخاك را بالا ریخته وپیاد گان در همان نهر که بقدر آدمی کنده بودندمی‌ماندند[4]. وتوبچیان‌قلعه که توب برآنها خالی می کردند گلوله برهمان خاك نرم خورده از طرف دیگر بیرون می‌رفت و در صحرای خالی‌می‌افتاد. ومردمان سنگر درمیان نهر میخوابیدند بهمین دستور زدوخوردی هرروزه میشد. ومحمدخان خود همه (شب) بسنگر آمده مردمان خود را تسلّی داده و بانعامات وعده کرده بمکان‌خودمیرفت. ومردمان سنگر شب‌وروز درسنگرها بامر حصرمشغول بودند. ودر روز[5] از ترس گلولهٔ توب وتفنگ ازسنگرسربیرون نمیتوانستند کرد. چهار ماه بهمین دستور گذشت که از هیچ طرف برنده را طاقت وقوّت پرواز نبود و اذوقهٔ اهل قلعه‌رو بکمی نهاده‌چنانچه‌نمک وتنباکو[6] وجودنداشت‌اگر در نزد کسی بقدر سرقلیان دستی تنباکو بهم میرسید از ده‌شاهی کمتر نمی‌فروخت. اهل قلعه از کمی

۱- اصل: پیش ازرسیدن تمهید ۲- پ ، زنان ۳- پ : سپرداو کرده فرستاده محمدخان را ٤- پ : قیام داشتند ٥- پ: روزها ٦ اصل،تماکو

Marfat.com

آذوقه‌وامتداد ایام و طول محاصره ملول گشته . عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی از مردمان شوشتری که عملهٔ قورخانه بودند دونفر که در شناوری دستی داشتند از دروازهٔ سمت قراسو بیرون کرده‌بنزد علیمردان‌خان بختیاری که‌درآنوقت‌درجمع‌آوری لشکر در جبال لرستان که متّصل بمکان ایل وجماعت بختیاری است بسرمیبرد برای تحقیق احوال وسرگذشت‌امر محاصره واعانت وامدادفرستادند[1] قاصدان‌مذکور خودرا بعلی‌مردانخان رسانیده آنچه دراین مدّت گذشته بود ظاهر واستدعای یاری وکومک نمودند . خان موصوف بااسماعیل‌خان فیلی وسرکردگان دیگر مشورت نموده خطی باین مضمون نوشت که : چون لشکر بختیاری و لرستان ازدلاوران زندّیه چندین دفعه شکست خورده روگردان شده‌اند بدون [آنکه] لشکری‌ازخارج شامل آنها گردد ازحرب زندّیه مخوف و هراسانند . بهرنوع باشد دوماه دیگر خودداری کنند وما واسمعیل‌خان ببغداد نزد مصطفی خان بیگدلی رفته از پاشای بغداد لشکری گرفته باجمعیّت معقول خود را[4] میرسانیم وسواسی بخاطر نرسانید . وسه‌نفر ازالوار لرستان (را) ازجانب‌خود برای‌خاطرجمعی اهل قلعه همراه قاصدان کرده بقدر برداشتن قاصدان تنباکو[2] ونمک برای خوانین قلعه فرستاد .فرستادگان از راه کوه و بیابان خود را بنهر قراسو رسانیده شب خود را بآب انداخته شناکنان بدروازهٔ قلعه رسانیدند .وداخل قلعه شده‌حقیقت رابا فرستادگان علیمردانخان گفته آنچه پیغام داده بود[3] گذرانیدند . فی‌الجمله اهل قلعه را اطمینان حاصل شده بحفاظت وهوشیاری باسر قلعه‌داری پرداختند .یکروز بوقت‌عصر عبدالعلیخان ومیرزا

۱-پ: بمکان ایل بختیاری ومیان ایل لرستان بودفرستادند که تحقیق احوال علی مردانخان نموده محاصرهٔ قلعه راباو اطلاع دهند و بگویند که حالا وقت کومك و اعانت و یاریست بیت: پس از آن که مانباشیم بچه کار خواهی آمد ۲- اصل : تماکو ۳- پ : حقیقت ملاقات وجواب علی‌مردانخان‌راعرض‌نمودند وفرستادگان‌علی مردانخان‌پیام‌بدستورقاصدان

Marfat.com

محمد تقی با سر کردگان قلعه از دروازه بیرون آمده در پشت شیر حاجی خندق قرارگرفته بتقسیم آذوقهٔ سردسان از نزد خود (و) سرداران گفتگومیکردند. راقم حروف که درآنوقت در آنجا حاضر بود بسرداران گفت که این گفتگوها بهیچ کار نخواهد آمد. حالا که لشکر خصم بگلوله رس تفنگسنگر کرده بعد دو روز سنگر را بپای خندق رسانیده داخل قلعه میشوند آذوقه بکار آنها خواهد آمد. آنوقت سوای قتل شدن خود واسیر شدن زنان چیزی دیگر بخاطر نمیرسد. همگی سرداران که درخیال جمع‌آوری آذوقه بودند از این گفتگو برهم شده از روی ملال گفتند که چاره‌ای بخاطر ما نمیرسد اگر چیزی بخاطر شما رسیده باشد اظهار آن لازم‌است که بعد از دریافت بصوابدید یکدیگر بتدبیر آن کوشیم. راقم حروف درجواب این سخن طعنه‌آمیز ایشان گفت که مرا این وقت چنین بخاطر میرسد که چند نفس از دلاوران شجاعت پیشه دامن یلی با کمر پردلی استوار کرده پای پیاده با تیغهای آخته اندیشه از خصم نکرده خودرا بسنگر رسانیده دمار از روزگار اهل سنگر برآورند. هرکرا اجل اورسیده‌پیمانهٔ عمرش پرشده باشد بمردی گو بمیرد. (سردسان) روزی آیند وبروزی (معین) بروند [و] حیات یک روزه بانام و ننگ به از زیستن صدسال درکام‌نهنگ. دلاوران جلادت‌آثار ازاستماع این کلمات مانندطوطی همگی بگفتار آمده بایکدیگر بعزم رفتن سنگر همداستان گردیده هفتاد نفر از دلاوران سوار اسبان شده در اندرون دروازه مسلح ومکمل اوّل بنابر شلیک‌توپ‌وتفنگ گذاشتند. اهل‌سنگرازخوف گلولهٔ توپ سرهای خودرادزدیده درپناه سنگرزمین دوز گردیدند. سواران بجلدی تمام ازدروازهٔ قلعه بیرون آمده از تخته پل گذشته جلوریز خود را بسنگررسانیدند. سنگریان که‌سواران‌قلعه‌رادیدندخوف برداشته ازسنگر بعزم گریختن اززوایای خود برآمدند. ازملاحظهٔ قلّت سواران‌قلعه پای ثبات‌افشرده بکمانداری تفنگ دست گشادند. علی‌بیک نامی که غلام عبدالعلیخان ودرآن سواران داخل بود گلولهٔ تفنگی باو رسید که فی‌الفورجان بقابض ارواح سپرد. بهادران اعتنا

Marfat.com

نکرده داخل پیاد گان گردیده‌چند نفر را بضرب سیف وسنان ازپادرآورده وسجموع[1] آنها رااسیر کمندفتراك کرده[2] داخل‌قلعه گردانیدند. وسواران وقت راغنیمت شمرده بسنگر دوم خود را رسانیده مستحفظان سنگر دوم بدستور سنگر اول همگی اسیر سرپنجهٔ تقدیر وبااسباب واسلحه همگی اسرا رابقلعه رسانیده‌بسنگرسوم کمیت‌جلادت را جولان دادند .ساکنان سنگرمذکور پای‌ثبات افشرده [با]سواران‌قلعه مردانه‌وار کوشیدند .واز قلعه سواران دیگر هم بکومک رفته از دوطرف یورش برسنگرنموده داخل سنگر و بضرب گلولهٔ تفنگ‌جمعی کثیرازاهل سنگر روانهٔ دیارعدم گردیدند. درآنوقت کمر خان زند برادر زادهٔ محمدخان که از شجاعان روزگار بود حقیقت سواران قلعه را دریافته فی‌الفور بالشکر خود وافواج محمدخان بعزم گرفتن سواران قلعه از شهر برآمده‌جلوریز بجانب سنگر ایلغارکنان خودرا رسانید. وجنگ روبرورا موقوف نموده بارادهٔ اینکه عقب سواران قلعه راگرفته راه گریختن را برآنها مسدود (نموده) وهمگی رااسیرسر پنجهٔ تقدیرنماید. سواران‌قلعه‌ازآمدن‌لشکرو کمرخان‌دست ازسنگر برداشته بطرف قلعه عطف عنان. و دلاوران نیزه‌دار[3] در پیشروی سواران بالشکر محمدخان بمیدان داری مشغول وسایر سواران تفنگها رابرسرچنگ گرفته در عقب سواران نیزه‌دار جنگ کنان بطرف قلعه روان گردیدند. هر چند کمر خان جهد نمود که ارادهٔ خود را بعمل آورداز جلدی وچابکی دلاوران قلعه فرصت‌نیافته مانند مار سرودم زده برخودمی‌پیچید .بهمین دستور هردو لشکر مقابل یکدیگرحرب کنان تا دم خندق وشاه برج گوشهٔ‌قلعه‌رسیدند. سواران قلعه درپای خندق‌استقامت ورزیدند. وکمرخان‌بالشکر یک تیرپرتاب درمقابل سواران محاذی شاه‌برج ایستاده منتظر بودند که هروقت سواران قلعه بارادهٔ‌دخول قلعه‌بسمت دروازه‌رو برگردانند[4]

۱- اصل : مجموعه ۲- اصل: گشته ۳- پ : نیزه باز ٤- پ: بارادهٔ دخول دروازه رو برگردانید

Marfat.com

پیش از دخول قلعه در وقت گذشتن از تخته پل خندق مانند اجل معلّق خود را از عقب با لشکر بسروقت سواران رسانیده مانع دخول گردد. [و] هرگاه‌منع پذیر نگردند خود هم دراسر تداخل[۱] بآنها شرکت نموده قلعه را مفتوح نماید. سواران قلعه ازخیرگی و کثرت وقرب لشکر خصم مضطرب[۲] شده [ولی] ضابطهٔ حزم را از دست نداده‌مانندسدّ اسکندر درپای شاه‌برج روبروی خصم ایستاده‌منتظر فرج وفرصت بودند که‌آفتاب(عالمتاب) درخلوتکدهٔ مغرب‌نهان گردید. سپهرمینا رنگ لباس‌سیاه[۳] دربر کرده بکسوت[۴] عباسیان‌ملبس گردید. عبدالعلیخان و میرزامحمدتقی درشیر حاجی قرار داشتندوبسبب استقرارسواران قلعه «که روبروی خصم‌وپشت بردروازه داشتندتوبچیان‌بسبب‌سواران که‌روبروی‌خصم‌ایستاده ودرخالی کردن‌توپ گلوله که اوّل سواران قلعه رامعدوم می‌نمودست ودل آنها ازکار رفته مانند صورت تصویر درکار خود حیران بودند عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی و سرکردگان[۵] چون احوال را بدین منوال دیدند غلبهٔ خصم را تصور کرده دانستند که بمجرّد اراده نمودن سواران بآمدن قلعه لشکر خصم خیره سرفرصت خاریدن سرنداده چون سیلاب ازاثر سواران دویده باسواران داخل قلعه خواهند گردید. و بسبب قلّت سوار وپیادهٔ [قلعه] وکثرت لشکر خصم همهٔ متوطّنین قلعه از ذکور واناث طعمهٔ شمشیرآبدار خواهند گشت. صلاح را درآن دیدند که پیش از غلبهٔ خصم اول سواران خود راکه در برابر لشکر کمرخان زند ایستاده‌اند بضرب للوله توپ و خمپاره از هم پاشیده لشکر خصم را هم از همان ضرب با خاك یکسان نمایند و قورخانه را آتش زده که قلعه و خود وسا کنان آنرا با همه لشکرزند همکی راسوخته

۱- ظ : دخول ۲- پ : مضطر ۳- اصل: لباس سبزرنگ ٤ پ: بکسوت ملبوس ٤- اصل:قلعه کار روبرخصم وپشت بردروازه داشتند از خالی کردن توپ وتفنگ توپچیان رامنع کرده وخودها در بحر حیرت‌شلنگ‌میزدند

Marfat.com

که نه از قلعه نشانی ماند ونه‌از خصم نامی. بهمین عزم بتوپچیان توپهای کلان وکوچک بشلیک نمودن اشاره وامر نمودند که بیکبار شلیک بعمل آمده‌چنان‌زلزلهٔ شد که دوست ودشمن یکدیگر را ازگرد و دودباروت امتیاز نمیکردند. و در خالی کردن توپ‌های کلان که هریک را بیست‌وپنج عدد نارنجک و پول سیاه پر کرده بودند یکی از آن نارنجکها و گلوله‌ها بآدم و اسب سواران قلعه نرسید و ازمیان سواران بیرون رفته بمیان لشکر کمر خان اسب‌وآدم را درهم غلطانیده مانندبرگ درخت جمعی کثیر برزمین فرش گردیدند. در بین این‌شلیک که کمرخان ولشکرش ازضرب توپها در حیرانی و اضطراب بودند و تاریکی و ظلمت شب هم حایل گشته[1] سواران قلعه فرصت کرده بزودی خودرا بدروازه رسانیده داخل قلعه گردیده دروازه را بستندواز بالای برجها لشکر کمرخان را هدف گلولهٔ توپ وتفنگ وخمپاره نموده خلقی بسیار بمعرض تلف درآمدند. کمرخان که بارادهٔ اسیر کردن سواران و مفتوح کردن قلعه اسب تازی بسیار کرده وبجائی نرسیده بعلاوه اینکه «قلعگیان» مردمان دوسنگر رابا اسباب وآلات حرب بهادران قلعه اسیر کرده بقلعه فرستادند واز سنگر سیوم جمعی کثیر را بقتل رسانیده خود[2] بسلامت داخل قلعه گردیدند. خان غیرت نشان را ازاین اتّفاق دریای غضب بجوش آمده برگشتن راعاردانسته وازطعنه و تعرّض همچشمان اندیشید صلاح حال خود را درکشته شدن و نیستی دیده سینهٔ خود را نشانهٔ گلوله‌های پی‌درپی قلعگیان واهل بروج کرده زیاده‌بردو- ساعت درپای خندق نیزهٔ خود را برزمین زده [سواره برنیزه تکیه زده] بطرف‌قلعه وبروج از روی غضب نظاره میکرد وازچهارطرف (او) لشکریانش از ضرب گلوله مانند برگ که از درخت بباد تند فرو ریزد برزمین میریختند. اوسطلقاالتفات بجانب کسی نکرده وازآن مکان حرکت ننمود. هرچندمحمدخان سردارکه‌عم اووصاحب

۱- پ: بود ۲- پ: وازسنگر سیم همه اهل سنگررا بقتل رسانیده خودها

Marfat.com

اختیار این امر بود سردمان عمده از نزد خود درآنشب بنزد او فرستاده ترغیب برگشتن نمود خان مذکور چون پلنگ خشم‌آلود بسخن فرستادگان اعتنا[1] نکرده چشم از نظارهٔ قلعه وبروج برنمی‌داشت . عبدالعلی‌خان ومیرزا محمد تقی‌وسرداران قلعه بجلادت و سردانگی او آفرین کرده توپچیان و خمپاره‌چیان و جزایرچیان را از گلوله اندازی منع نموده کاسهای مهتابی درجمیع بروج روشن نموده که صحراوقلعه مانند روزروشن گردید .وجمیع اهل قلعه بنظاره کمرخان همه تن چشم گردیدندوبعد از دوساعت ونیم که از شب گذشت محمدخان خودرا بصورت لشکریان برآورده و بنزد کمر خان خودرا رسانیده ودست درگردن او کرده وجبین او را بوسیده‌بالتماس بسیار اورا [باخود] بشهربرد . ونعش‌مقتولین‌رادر همان (شب) از حربگاه برداشته بمکانهای خود برده بخاك سپردند . روز دیگر محمدخان جمیع سرداران لشکر و ریش‌سفیدان وخوانین زنگنه‌وکلهررا احضار نموده درباب مفتوح شدن قلعه‌مشورت نمود (و) چون همگی براستحکام قلعه و وفور سرانجام حرب وتوپخانه و خمپاره و مضبوطی محصورین ورأی‌وتدبیر میرزا محمدتقی‌مطلع بودند جواب دادند که‌مفتوح شدن این قلعه یا بکم شدن آذوقه است یاتفاق فیمابین متوطنین وساکنان اهل آن[که]اتفاق افتد وازلشکر بیشمار و یورش بسیار خللی باوضاع متعکفان (که ناسداران روزگارند) راه نخواهد یافت باید از چهار جانب راه آمد و شد از اندرون وبیرون برمحصورین بهرصورت که پیشرفت شود مسدود و دار را برآنها تنگ گردد که بمرورایام ازشدت محاصره عاجز شده خود طالب سازش و صلح گردند . محمدخان سخن سرداران را اذعان نموده سردمان بسیار از جماعت زنگنه و کلهر بسنگرها مقرر نموده وهرسنگری را بنام یکی از سرداران | زنگنه و | زندیه نامزد وباهتمام او واگذاشت .وازطرف‌نهرقراسو که پیشتر سنگر نساخته‌بودند(ازهمانطرف قاصدان آمدوشدباطراف‌ونیزسرداران‌مقتدر که هم چشم کریمخان بودند وباخوانین

Marfat.com

قلعه سراسلات داشتند و) درآنجاهم سنگرمحکمی درکنار آب ساخته [و] پیادگان برای محافظت (در) آنجا گماشت. واوستادان ریخته گررا ازبلادقریبه طلبیده هشت هاون خمپاره که شصت من تبریز وزن گلولهٔ آن بود فرمایش نمود که باستعجال درعرصهٔ بیست روز ساخته وپرداخته در چهار جانب [قلعه] در پشت سنگرها نصب نموده وبوقت صبح و شام که اکثر مردمان در خانها باسر نماز قیام دارند در دو وقت از چهار طرف قلعه گلوله های خمپاره [را] مانند اجل معلّق پی‌درپی از روی [سما] برقلعه وبروج وخانها ریزان باشند. حسب‌الحکم بعد ازاتمام خمپاره ها[را] درشب تار بسنگرها رسانیده [و] در وقت دمیدن صبح صادق بدستور مقرّر بعمل آوردند. در آنروز چون مردمان قلعه از حقیقت خمپاره مطلّع نبودند گلولهٔ خمپاره خرابی بسیاری بخانها رسانیده (واز ذکوروانات بیست وچهار نفر بقتل رسیده) بسرای‌عدم شتافتند. محصورین از افتادن گلولهٔ خمپاره بباروت‌خانه خوف‌نموده و پنجاه ذرع زمین نزدیک دروازهٔ قراسو که سمت شمالی‌قلعه[1] . وسکان سرتفع بود چهار ذرع خاك را از زمین کنده انبانهای باروت را درهمان گود بالای هم چیده [و] خاکی که کنده بودند برروی انبانها ریخته وبقدر هشتاد هزار ازگلولهای خمپاره که در میدان از ایّام نادری ریخته بود آورده پهلوی هم ببالای خاك برای محافظت چیدند که اگر گلولهٔ خمپاره از هوا بآنجا برسد در وقت فرود آمدن بهمان گلولها رسیده بشکند [که] بباروت‌زیانی نرساند. وازمکانهائی که مظنّهٔ افتادن گلوله بود مردمان‌خود را بکناری کشیده نزدیک دیوار قلعه وجاهائی که‌امن‌بود قرار گرفتند. سه‌ماه متوالی بهمین دستور گذشت وبسبب خبرداری محصورین وتدابیرصائبه ایشان چندان ضرری ازگلولهٔ خمپاره نرسید. لیکن ازکمی آذوقه وشدّت محاصره سرداران ومتوطّنین قلعه متوحّش میبودند. یکروز همه درخانهٔ میرزا محمد تقی‌خان‌جمع

۱- پ: خوف نموده سمت شمالی قلعه که متصل نهرقراسو خالی ازخطر

Marfat.com

شده[1] مذکور کردند که چون محمد خان بخاطر جمع در شهر و سنگریان را اعتقاد اینست که از چهار طرف ما را محاصره کرده‌اند (و) کثرت آنها سبب خوف محصورین گشته که سنگرها را بگلوله‌رس تفنگ رسانیده‌اند . و مردمان از اندیشهٔ قرب سنگر وقلّت سوار وپیاده [خود] در خطر افتاده از آمدن بیرون دروازه محترزند بهمین خاطر جمعی که حقیقة واقعی است (مردمان سنگر) درجا ومکانهای خود درکمال غفلت میباشند دراینوقت دست بردی ضرور است . همه سرکردگان باین امر متّفق شده بنا گذاشتند که دروازهٔ سمت مشرق که ازمدّتی است خاکریز شده[2] شب باز نموده وباهستگی سواران از خندق گذشته یورش برسنگر برده بزبان افغانی در ورود بسنگر بایکدیگر تکلّم نمایند که سنگریان بتصوّر لشکر بیگانه خوف نموده از سنگر بیرون روند مردمان قلعه فرصت کرده هاون خمپاره‌ها را[3] از سنگر بقلعه حمل نمایند . واگر توانند ازاهل سنگر هم چند کس دستگیرنموده بقلعه معاودت نمایند . بهمین رویه دویست وپنجاه[4] سواربروش افغان سفید برسر بسته نصف شب که اهل سنگر بخاطرجمع درخواب غفلت بودند از دروازهٔ سمت مشرق باهستگی بیرون رفته درکنار خندق جمع شدند توپچیان از اندرون قلعه بیکبار توپها را شلیک نموده سواران سرکبان راگرم عنان وبسوی سنگر روان گردیدند . اهل سنگر که صدای توپ بی‌وقت شنیده در تزلزل افتاده بگوشهٔ سنگر خزیدند که سواران برسر آنها رسیده بزبان افغانی با یکدیگر گفتگو میکردند . سنگریان بتصوّر لشکریان افغان که درسمت آذربایجان از نزد آزادخان افغان بکومک قلعگیان آمده‌اند از سنگر برآمده درآن شب تار بصحرا متفرّق گشتند . سواران قلعه بکلاه نمدهای کهنه و پا کهنکهای مندرس که درسنگر یافتند قناعت کرده دو خمپاره را که بسیار سنگین وآوردن آنها بقلعه ممکن نشد میخ برآتشخانهٔ آنها کوبیده وپیش از طلوع صبح بر لشکته داخل

---

۱ – پ : میرمحمد تقی جمعیت کرد، ۲ – پ : است ۳ – هاونهای خمپاره را ٤ – پ: دوصدو پنجاه

Marfat.com

قلعه گردیدند. محمدخان که خبر شبیخون زدن اهل قلعه [را] باین تدبیر شنید و گریختن اهل سنگر را دریافت نمود چندنفر از مستحفظین سنگر را گوش وبینی بریده سرداران سنگر راهم تعزیر نموده کوتک بسیاری زده در حفاظت وهوشیاری قدغن بلیغ نمود وآخوندملاعبدالاحدشیخ الاسلام که مرد دانا وعالم وفهیم بود باملامحمد زکی قاضی برسالت بنزد عبدالعلیخان ومیرزا محمدتقی فرستاد مضمون پیغام اینکه: مدت پنج ماه[1] است که لازمهٔ جدّ وجهد درامر قلعه‌داری بعمل آورده وباعث قتل جمعی گردیده‌اند سوای خسروان دوجهانی طرفی [دیگر] نبسته‌اند. اگر پنجسال دیگر بهمین نهج بگذرد تا غازیان زندّیه را جان درتن و رمق در بدن باقی است بدون مفتوح نمودن قلعه باسر[2] دیگر نخواهند [پرداخت]. وطول ایّام محاصره در-صورت مکابرهٔ زیاد باعث شدّت عداوت غازیان عاقبت اندیش زندّیه با صاحبان[3] استشاره است. اگر حالا هم دست ازقلعه‌داری برداشته قلعه را تسلیم اولیای دولت روزافزون نمایند بندهٔ درگاه متعهد جمیع امور آن عالیجاهان و لشکریان وسپاهیان میشود که باعدم ضرر جانی ومالی همیشه باسردسان ومتوسّلان خود باعزّت ووقار باشند. وهرگاه این دفعه از تکلیف این امر ابا وامتناع نمایند بعد ازاین احدی را نخواهد (فرستاد) وبعد چندی مرارت این شرارت را[4] خواهند کشید. خوانین قلعه از استماع این پیغام دو روز رسولان رانگاهداشته با سرداران خود درباب سازش با محمدخان شور[5] نمودند. هیچیک رضابااین امرنداده همه متّفق اللفظ جواب دادند که مابسخنان محمدخان وسورداران او خاطرجمع ومطمئن نیستیم وتا جان داریم میکوشیم اگر کشته شویم بمردی بهتراست از زیستن که بنامردی باشد. عبدالعلیخان ومیرزا محمد تقیخان[6] که سرداران را درقول خود راسخ ومستحکم دیدند روز دیگر رسولان را

۱- پ : هفت ماه ۲- پ : بکار ۳- پ : باصاحب ٤- پ: این سرکشی
۵- پ : مشورت ٦- پ : ومیرمحمدتقی

Marfat.com

(بنزد خود طلبیده) [ازاین مقدّمه] جواب‌دادند که ازاین تکلیف مالایطاق ما و اهل قلعه را سردار عظمت مدار معاف دارند که ما (را با احدی کاری‌نیست) الجاء برسر ناموس خود کشته‌شدن را برخود قبول کرده‌محصور گشته‌ایم. بسبب آنکه چندین دفعه‌اراده نمود که خود بعزم ملاقات‌متصدع[1] خدمت‌شده بعفو گناهان گذشته قلعه و توپخانه‌را تسلیم اولیای دولت کرده گوشه‌نشینی که حصار عافیت و منزل امنیت است اختیار نمائیم. مستحفظین وسواران‌وجزایرچیان و «عملهٔ»توپخانه وعراده‌چیان وسایر فرق که در قلعه میباشند پی باین معنی برده ازدرممانعت‌برآمده بنای فساد گذاشتند. باین‌سبب این امر درعهدهٔ تعویق ماند [و] هروقت این‌معنی (را) بخاطر برسانیم بدستور گذشته همهٔ مردمان قلعه برهم شوریده آتش (فتنه) شعله‌خواهد کشید ومفاسدعظیمه‌بظهور خواهدپیوست. دراینصورت‌متر‌صد ومستعد امر تقدیر میباشیم. رسولان‌حقیقت‌را بعرض محمدخان رسانیدند. خان عالیشان بیشتر از پیشتر باسر محاصره پرداخت. و چون‌دید که از فرستادن رسولان و وعده‌های باعهد وپیمان‌دل قلعگیان‌نرم‌نگردیده[2]. بسامان‌قلعه‌داری روز وشب اوقاترامصروف وبرجمیع سنگرها پیادگان تفنگچی مضاعف نموده چند ضرب توپ کوچک‌هم در محل شب بسنگریکه نزدیک تیر رس قلعه بود فرستاد که توپهارا درمیان سنگر و میان گودجابجا بتفاوت‌محاذی دروازهٔ قلعه بسته واز گلوله‌های‌قلعه محافظت[3]نمایند که توپچیان بضرب گلوله آنها (را)نشکنند[4] وبضرب گلوله دروازهٔ قلعه را درهم شکسته‌یورش بقلعه‌آورند. مردمان حسب‌الفرمان خان تهوّر نشان‌بعمل آورده‌دروازهٔ قلعه‌را هدف گلوله‌نمودندقلعگیان‌دروازه را خاك‌ریز کرده ازآسیب گلولهای‌پی‌درپی نگاه داشتند. چندروز که بدین منوال گذشت اهل قلعه نظر بوعده‌های علیمردان خان بختیاری و دریافت صدق وکذب سخنان و وفاداری او دونفر ازآب بازان

۱- ظ: مصدع ۲- پ: گردیده ۳- پ:حفاظت ٤- پ:بشکنند

Marfat.com

شوشتری را مجددا از راه قراسو نصف‌شب بسمت بغداد فرستادند که رفته با خان بختیاری ملاقات کرده حقیقت را با او بگویند که با قلّت اعوان و کمی آذوقه و لشکر بی‌پایان زندّیه تا حال زدوخورد کرده بانتظار کومک ومعاودت آن خان بر گشته بخت خود وقلعه را محافظت نموده با خصم راه مخالفت پیموده‌ایم. الحال که سنگر خصم تا نزدیک [خندق] رسیده اگر بزودی خود را بموجب وعده برسانند یحتمل که قلعگیانرا بعد از یازده ماه فرجی حاصل شود. وهرگاه درین وقت که کار بسیار تنگ است بازبوعده و وعید بگذرد آمدن بعد ازین حکم نوش‌دارو دارد که (پس ازمرگ) بسهراب دهند. و بحال ما بی‌فایده و بی‌اثر وقلعه در ید تصرّف خصم قوی پنجهٔ بدگوهر خواهد رفت. قاصدان در پنج روز خود را ببغداد رسانیده حقیقت را بتفصیل[1] درخدمت علیمردانخان ظاهر نمودند. خان موصوف دست بردست زده افسوس بسیاری کرد و همانوقت با اسمعیل خان فیلی بنزد مصطفی‌خان شاملوی بیگدلی رفت. حقیقت احوال مصطفی‌خان اینکه نادرشاه در ایّام حیات چندی قبل از کشته‌شدن خان موصوف را با تحف وهدایا بایلچی گری بخدمت سلطان روم فرستاده ودر ورود او ببغداد قتل نادری بوقوع پیوست. باین سبب رفتن او باسلامبول که بقسطنطنیه مشهور است موقوف ودربغداد می‌بود. علیمردانخان رسیدن قاصدان ازقلعهٔ کرماشاهان و کیفیّت محاصرهٔ محمدخان زندرا بنوعی که شنیده بود گزارش نموده [و] گفت که اهل قلعه ازسبب دوستی وسازش باما درسهلکه [و] محاصره افتاده‌اند اگر دراینوقت ازاینطرف یاری و کومک بآنها نکنیم همهٔ متوطّنین قلعه در مقام تلف وقلعه هم بدست دشمن[2] می‌افتد. مصطفی‌خان چون سرد جهان دیده واز اکابر[3] ایران ومدتها درخدمت نادرشاه بسربرده واز جملهٔ معتمدان حضرت نادری [وبرفتن مملکت ایران روز وشب نردخیال می‌باخت] و براحوال نامداران و سرکردگان ایران اطلاع کامل داشت دانست که بدون

۱- پ : مفصل ۲- پ:خصم ۳- اصل‌وپ : اکابران

Marfat.com

دست‌آویز رفتن بایران (بی‌صورت و) لشکر فرستادن بحرب دلاوران (ایران) [که هریک درمحل اختیار خود سام نریمانرا بخاطر نمی‌آوردند] بغیر ندامت و پشیمانی فائده‌ای برآن‌مترتّب نخواهد گردید.[1]

در بیان احوال سلطان حسین میرزای [مجعول] مجهول‌النسب و بامیدواری‌سلطنت ممالک ایران علم استقلال افراشتن باتفاق مصطفی‌خان و علیمردان خان بختیاری و واقعات آن ایّام

چندی قبل از ورود علیمردانخان ببغداد جوانی وارد شده بود در بازارها و کوچها خودرا بفرزندی شاه رضوان آرامگاه شاه‌طهماسب نورالله مرقده شهرت‌داده و این خبر بسمع مصطفی خان ایلچی ومحمد رضا خان قورچی‌باشی ایّام خاقان‌شهید شاه سلطان حسین والد ماجد شاه طهماسب که در ایّام حیات نادرشاه ترک علایق دنیوی نموده و بترخیص حضرت نادری مجاورت آستان عرش بنیان جناب ولایت مآب اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه‌الصلوة والسلام را اختیار ودرآن اوان درآنجا می‌بودرسید. مصطفی‌خان چون مطّلع بود که‌جمیع شاهزادگان ذکوررا محمود عاقبت نامحمود افغان[2] | غلچه‌ای | بدرجهٔ شهادت رسانیده است اعتنا بسخن او نکرده خاموش می‌بود و از پیشترهم بارادهٔ رفتن بایران در تدبیر میبود[3] حسب‌الخواهش او میّسر نمیشد. دراین‌ولا که‌علیمردانخان واسمعیل خان که هردو عظیم‌الشأن وصاحب نام و نشان وایلات بختیاری والوار لرستان که دو ایل عظیم‌اند یکی مشهور بلر کوچک که بختیاری است و دیگر موسوم بلر بزرگ که (فیلی‌است. وجمیع) ایلات لرستان(وبختیاری) | همگی | درحکم وفرمان‌ایشان میباشد وارد گردیدند. و [در] مقدّمات متّفق بودن عبدالعلیخان‌و میرزامحمد تقی

۱- پ : شد ۲- پ: افزوده : علیه‌اللعنه ۳- پ : بایران تدابیر می‌نمود

Marfat.com

وسرداران قلعهٔ کرمانشاهان‌را باعلی‌سردان‌خان ازپیشتر دریافته .ورود علیمردانخان (را) مغتنم‌شمرده بفکر جمع‌آوری لشکر افتاد . و ازشهرت شاهزادگی آن تازه وارد که روز بروز در تزاید بود متفکّر شده درصدد تحقیق برآمد . محمدرضاخان قورچی باشی که مرد دیرینه وازجمیع احوال‌خاندان صفویّه مطلع بود حقیقت صدق‌و کذب گفتارآنجوانرا مصطفی‌خان ازو استفسار نمود . خان مشارالیه گفت که‌ازشاهزادگان کسی برجا نمانده است . وچون این‌شخص خودرابشاهزادگی نسبت‌وشهرت داده‌و میدهد من خود رفته ازو دریافت خواهم[1] کرد . همان‌وقت سوارشده بخانهٔ‌آنجوان رفت بعد از ملاقات پرسید که تو خودراشاهزاده شهرت‌داده وسی‌دهی غرض‌ازچنین دروغ ظاهر صریح چیست و در این مدّت درکجا بودی احوال‌خودرا [براستی] بیان کن . آن شخص که از بی‌اعتنائی محمدرضاخان برهم شده «بود» گفت روزی که محمود جمیع شاهزادگان را بقتل‌رسانید من هشتماهه بودم . خواجه سرائی که از معتمدان سرکار خاقان شهید بود درآنوقت فرصت کرده مرا بایکی از معتمدان خود بطرف رشت فرستاد . و درآنجا معتمد مذکور مراباخود [بغراب] سوار نموده روانهٔ [دیار] اروس شده‌و درورود بآنشهر بطریق مسافران مکانی اختیارنموده شب و روز بمحافظت من میکوشید بعد دوسال معتمد مذکور حقیقت احوال را بپادشاه آنجا که دختر پادشاه و بعد از فوت پدر بدستور آنولایت برسریر فرمانفرمائی متمکّن بود بواسطه یکی از محرمان بعرض رسانید . شاه مذکور مرا بنزدخود طلبیده بعد از دریافت حقیقت در نزد خود نگاه داشته برای تربیت شخصی‌را گماشت که درجمیع امور متوجّه احوال من باشد .وخود کمال رعایت و لطف مینمود بعد(از) چند سال خود توجّه بحال من می‌نمود روز و شب درخدمت او میگذرانیدم یکروز از من احوال پرسید ومرا باسری تکلیف نمود که‌آن امر مکروه طبع من بود . مرا گریه‌دست

۱- اصل : خواهیم

Marfat.com

داد در آنحالت عرض کردم که الحال که دشمنان خاندان ما بسزای اعمال خود رسیده‌اند و تخت سلطنت خالی است اگر معاونت وامداد بفرمایند که ملک‌موروثی بتصرّف درآید نهایت احسان است و این‌نام تا قیامت بین السلاطین مذکوروباقی خواهد بود. وهرگاه اعانت کردن بر پادشاه خورشید کلاه ناگوار باشد رخصت بفرمایند که بدیار دیگر رفته از پادشاه آنجا استمداد کنم. شاه مذکور ازین‌سخن ناخوش شده مراازپیش خود راند. من ازغیرت ماندن آنجارا صلاح ندانسته باهمان معتمد که [اسم اومحمودبیک‌بود ببیرون رفتن از «ملک» روس با یکدیگرمشورت کردیم که سردمان پادشاهی حسب‌الحکم‌آمده مرا با محمود بیک بخدمت پادشاه بردند. لازمهٔ خاطرجوئی بعمل‌آورده فرمود. چون برفتن ملک موروثی عازم میباشی ماترا بآن ملک میرسانیم. پس اشاره بیکی از اهل‌مجلس کردآنشخص دست مرا گرفته‌از مجلس بیرون‌آورده بامحمودبیک سوارغراب نموده وخود هم درآن کشتی نشست و لنگر برداشت بعد ازچندی بکنار رسیده مرا گفت که این مکان بدربند تعلّق دارد خاك ایران‌است. ازین‌پیشتر رفتن مرا حکم نیست چنانچه‌بامحمودبیک مرا ازکشتی برآورده وخود برگشت. من ومحمودبیک خودرا بروّیه سپاهیان آراسته ازآنجا بنزد کاظم خان رفتیم. بسبب بی اعتدالی کاظم خان‌ازآن شهر برآمده[1] و از همه کس [حقیقت] احوال‌را مخفی‌داشتیم‌وبعزم خدمت‌سلطان روم عازم این صوب گردیدیم. درراه محمودبیک[2] همراهی فوت‌شد. الحال که بدینجا رسیدم غرض دلی همین است که ازاینجا بقسطنطنیّه رفته ازسلطان روم استمداد کرده ملک‌موروثی را بتصرف آورم. محمد رضاخان از استماع این احوال لحظه‌ای تأمّل نموده برسید که

۱- پ: باهمان معتمد که خواجه سرا مرا باو سپرده بود و همراه بود از آن شهر برآمده خودرا بایران رسانیدم

۲- پ: چون دریافت احوال‌سرداران ایران‌شدبعزم خدمت سلطان روم عازم این صوب گردیدیم در راه آن معتمد

Marfat.com

معلوم شما هست که والدهٔشما از چه فرقه و از کدام خاندان بود. آنشخص گفت که من ازمحمودبیک شنیدم[1] که میگفت والدهٔ شما صبیّهٔ قهرمانخان‌است. محمد رضا خان از شنیدن اسم قهرمانخان بی‌اختیار گریست و گفت الحال برمن صحّت نسب شمامعلوم‌شد. و درکمال احترام بااو سلوك نموده بمکان خود برگشت. وبامصطفی خان ملاقات نموده گفت که‌سخن این جوان مقرون بصدق است. برای اینکه وقتی (که) محمود جمیع شاهزادگانرا بقتل‌رسانید که احدی ازآنها از دست آن ملعون جان برنشد. مردمان دوراندیش که‌نمك‌خوار اوجاق صفوّیه بودند از تسلطافاغنه و قتل پادشاه و شاهزادگان و انتقال سلطنت ازاین سلسلهٔ علیه بآن جماعت[2] (بی‌شرم بی‌قباحت درسوز و گدازاز راه خوف ازجماعت افغان) در وقت ملاقات یکدیگر از گفتگوی خاندان خاقان [شاه] شهید در احتراز بودند. روزی‌درخانهٔ یکی از دوستان مجلسی منعقد وجمعی ازخیرخواهان یکجا جمع وهمه از راه‌ملالت سرهارا بته انداخته ازاوضاع روزگار مانند پرگار برخود می‌پیچیدند. بعداز زمانی یکی از حضّار که استکتاب سررشتهٔ بیوتات حرم محترم باومتعلّق وازجمیع‌مایحتاج خادمان حرم و از توالد و تناسل شاهزادگان کماهو حقّه‌اطلاع داشت بعدازگریه وافسوس باشخصی که در پهلوی او نشسته بود بسرگوشی سخنی گفت. آنشخص مستمع اندك آوازرا بلندکرده گفت شاید که بعد مدّتی حق بمرکز خودقرارگیرد وخاموش شد. اهل مجلس درصدد تحقیق (امر) برآمدند و بعد از مکابرهٔ بسیار حضار را قسم داده و التماس بکتمان آن نموده گفت که یکی ازشاهزادگان شیرخواره‌را که ازصلب شاهزادهٔ کامیاب عالمیان مآب‌طهماسب میرزا[3] بودمعتمدی ازاین مهلکه بیرون برده و بمأمنی‌رسانیده است. امید قوی است که بعد چندی باز حق بمرکز خود قرارگیرد. حاضرین برای ظهور این‌معنی همگی دست‌بدعابرداشته

۱- پ: من از آن معتمدی که خواجه‌سرای همراه نموده بود شنیدم
۲- اصل: بآن جماعت افغان ۳- اصل: شاه‌طهماسب میرزا - پ: طهماسب میرزا

Marfat.com

آمین گفتند. چنانچه منهم درآن مجلس در دعا شریک ودر گفتگوها نزدیک نشسته بودم الحال از گفتگوی این جوان صدق مقال او بسبب گفتگوی آنمجلس ظاهر میشود. وصحت قول او را بنسبتی که بخود میدهد من صحیح و بی غرض میدانم. واینکه می گوید مادر من صبیهٔ قهرمانخان است اینهم راست خواهد بود. برای اینکه دراصل صبیهٔ قهرمانخان (من) واسطه بودم که طرف طهماسب میرزا با قهرمانخان گفتگو کرده صبیهٔ او را درسلک ازدواج شاهزاده درآورده داخل حرم نمودم. اگر شما را رفتن بملک ایران و دنیاداری مطلوب است دست ازاو برمدارید او را شاخص کرده و بسرداران عراق و فارس وخراسان و آذربایجان حقیقت احوال را اطلاع داده در رکاب او بجانب ایران سرکبانرا گرم عنان سازید. که بهتر ازین دستاویزی بدست نخواهد آمد. مصطفی خان که چنین دست آویزی را ازخدا میخواست سخن محمد رضا خان «را» که خالی ازساختگی بود اذعان نموده باتفاق علیمردانخان واسمعیل خان وچند کس دیگر از عظمای ایران که درآنوقت درآن مکان حاضر بودند بعزم ملاقات شاهزاده مصمم شده پیشتر از رفتن خود کسی را فرستاده آمدن خود را اطلاع دادند. شاهزادهٔ مذکور که چندین بار برای ملاقات مصطفی خان رفته و کمال بی اعتنائی ازو دیده و ازو ناخوش بود بفرستادهٔ او گفت که منظور ازآمدن ایشان چیست اغنیا وصاحبان ثروت را بکلبهٔ فقرا رفتن عار وخارج از رویهٔ اعتبار است اگر تصدیع نکشند اولی است. دراین بین مصطفی خان و خوانین دیگر رسیده با او ملاقات کرده رویه سلوك واحترام [را] مسلوك داشته بنوید جلوس تخت موروثی وجانبازی ایل والوس اورا مسرور (کرده) رخصت شده بمکان خود معاودت نمودند. علیمردانخان قاصدان عبدالعلیخان وسیرزا محمدتقی را بنزد خود طلبیده ازحقیقت این گفتگوآنهارا مطلع ساخته چند روز دیگر آنها را بماندن امر نمود وحقیقت شاهزادهٔ تازه وارد را بجمیع ایل[1] بختیاری اطلاع داده سوار وپیاده بسیاری ببغداد طلبید. اسمعیل خان

۱- اصل : اهل

Marfat.com

فیلی(هم) بدستور از الوار لرستان برای خدمت شاهزاده بتأکید تمام از ایل خود جمعیّت بسیاراز پیاده وسواره طلب داشت. سردمان ایلات‌از پیداشدن شاهزاده‌شکر الهی بجا آورده بشوق قدم بوس و جانفشانی در خدمت او سردمانی که از ایّام برهمخورد گی دولت صفویه درخانه های‌خود نشسته وخدمت‌احدی را اختیارنکرده بودند آنهاهم از مکان خود برخاسته سوار و پیادهٔ بسیاری بسمت بغداد رهگرای گردیدند[1]. مصطفی‌خان بتدارك و سرانجام اسباب‌شاهزادهٔ مذکور پرداخته خیمه واثاثه ومایحتاج‌ضروری‌ازهمه‌چیز مهیّانموده وخود با محمدرضاخان وعلیمردانخان واسمعیل‌خان و سرکردگان مجدداً برای ملاقات شاهزاده رفته در خواست دخول خیمه وسریر آرائی ازونمودند. شاهزاده مذکوردرابتدا ازاین‌امر ابا و امتناع نمود. بعد ازگفتگوهای بسیار او را سوار نموده‌داخل خیمه‌ای که برای او ایستاده کرده بودندنمودند. وهمه‌خوانین بتهنیت‌ومبارکبادلب گشودند. وبدستوروقانون‌پادشاهان بنای‌آمد وشد گذاشتند. و اورا سلطان حسین‌میرزای ثانی خطاب‌داده بعد از تعیین کارخانجات ضروریّه ونظم ونسق امورات متعلقهٔ شاهیه برای عهد ومیثاق او را تکلیف عتبه‌بوسی آستان عرش بنیان امامین الهامین‌وارث علوم الحسنین المدفونین بارض بغداد اعنی[2](امام‌الهام) امام موسی‌الکاظم و امام محمدتقی الجواد علیهم الصلوات والسلام الی یوم‌المعاد[3] نموده باتفاق داخل روضهٔ متبرکه شده بعد از زیارت ودعا (هریک ازخوانین)بتقریر مدعّا(ی‌خود) پرداختند. غرض مصطفی‌خان ومنظور سرکردگان‌این بود که‌اسم‌شاهی براو اطلاق کرده ودرصورت‌تسلّط‌بمملکت ایران خود درجمیع امورات راتق وفاتق‌باشند. وآن‌بیچاره سوای سریرآرائی‌وتمکّن برتخت شاهی درهیچ امری اختیار نداشته باشد. ابتدامصطفی خان حسن‌خدمت و خلوص عقیدت خودرا بیان نموده استدعا نمود که شاهزاده‌قسم یاد کرده شرط کند

۱- پ : گشتند ۲- پ : یعنی ۳- پ : یوم القیام

Marfat.com

که همیشه رعایت سرا منظور داشته بروّیه حال در وقت تسلّط و استقلال (در زمان استقبال) سلوك نموده از گفتهٔ من تخلف ننمایند. سرکردگان دیگر [نیز] بهمین درخواست رطب‌اللسان گشتند. شاهزاده پی‌بغرض آنها برده جوابداد که این شرط دراینوقت بیجا و نامناسب است. هرگاه ارادهٔ شما خالی از ریا ، و غرض دولتخواهی است البته فراخور کردار صاحب اعتبار خواهند گردید. نیك رانیکی و بدرا بد رسد سرکردگان ازاین گفتگوها برهم شده هرکسی بمکان خود مراجعت نموده درتدبیر سفر ایران و کارسازی لشکر مشغول گشتند. (وحاجی لطف علی بیك بیکزاده سجع مهری که برای شاهزاده مذکور گفته بود این است.

بیت

دارد ز شاه مردان فرمان حکمرانی

بر جملهٔ ممالك سلطان حسین ثانی)

علی‌مردانخان بصواب دید مصطفی‌خان جواب خطوط عبدالعلیخان ومیرزا محمد تقی [خان] رانوشته تسلیم قاصدان «کرد» ورقمی هم ازجانب سلطان‌حسین میرزا بخوانین ومتوطنین قلعهٔ کرمانشاهان صادر نموده دو کس ازجماعت بختیاری (را) همراه قاصدان نموده رقم را بآنها سپرد که بموافقت یکدیگر خودرا بقلعه برسانند. قاصدان باستعجال خودرا بقلعه رسانیده زبانی[1] آنچه دیده بودند تقریر نموده ورقم را باخطوط دادند. مضمون رقم اینکه:

یرلیغ بلیغ فرمان همایون شد آنکه عالیجاهان رفیع جایگاهان عبدالعلی خان ومیرزا محمد تقی [خان] ومین باشیان و یوزباشیان و متوطنین قلعهٔ کرمانشاهان بشفقت شاهانه [مستظهر و] مستمال بوده بدانند که چون مدبّر کارخانهٔ ارض و سما و تقدیر[2] قادر توانا از تفضلات مخفیهٔ بی‌منتها ، بندگان همایون ما را از شرّ اعداء محافظت نموده و دراین اوان مینونشان که

۱- پ : زیادتی. ۲- اصل چنین‌است ودر پ : قدیر

Marfat.com

بهمراهی جنود غیبی از بلاد روس بدون معاونت ایل والوس بعزم تسخیرملک[1] موروث وارد خطهٔ بغداد گردید. عالیجاه رفیع جایگاه امیرالامراء العظام قدیمی اوجاق گردون رواق مقرب‌الخاقان مصطفی‌خان بیگدلی ومحمد رضاخان سعدلوقورچی باشی سر کار عالم مدار جدّم طاب ثراه وعلیمردانخان بختیاری واسمعیل خان والی لرستان وسر کرد گان دیگر بعزم قدمبوس فائض و گوی سبقت درجانفشانی از سایر همگنان ربوده سرافتخار وسباهات باوج سماوات رسانیدند. ودولتخواهی ونیکوخدمتی آن عالیجاهان و اهل قلعه را بعرض عاکفان جاه وجلال رسانیده بتحریک گشودن شقّه های اعلام ظفرانجام بسمت ایران ازراه کردستان و کرمانشاهان بندگان اقدس را ترغیب و ترفیه حال اهل قلعه وآن سرزمین را مستدعی گشتند. از آنجا که همواره منظور خاطر معدلت مآثر درآنست که ملک موروث را بتصرّف آورده دولتخواهان وجان نثاران این دولت ابد مدّت را علی قدر مراتبهم نواخته بین الامثال والاقران سرافرازی وامتیاز داده بدرجهٔ اعتبار رسانیم بناء علی هذا ملتمسات ومستدعیات آنها را مقرون بانجاح فرموده. عالیجاهان علیمردانخان بختیاری و اسمعیل خان فیلی را چرخچی باشی ومقدمة الجیش لشکر ظفر اثر مقرّر و لوای اژدها پیکر بعون خالق اکبر بسمت کرمانشاهان شقّه گشاوجلوه گر گردید.

نیت

دشمن آتش پرست باد پیما را بگو

خاك بر سر کن که آب رفته باز آمدبجو

بحصول اطلاع برمضمون رقم مطاع لازم الاتباع آن عالیجاهان وسر کرد گان بااتباع درکمال اطمینان بحفاظت قلعه و توپخانهٔ مبارك پرداخته سوادرقم مطاع را جابجا فرستاده مردمان را از مضمون آیهٔ کریمه (**یا ایّهاالناس قدجاء تکم موعظة**

۱- پ : ممالك

Marfat.com

من ربّکم وشفاء لما فی‌الصدوروهدی ورحمةللمؤمنین)[1] اطلاع داده آنآفاناً منتظر ورود موکب مسعود باشند ودر عهده شناسند.

خوانین واهل قلعه چون برمضمون رقم آگاهی یافتند اظهار بشاشت وسرور نموده‌درحفاظت قلعه بیشترازپیشترپرداختند.

دربیان آتش‌گرفتن[2] باروت خانهٔ [قلعهٔ کرمانشاهان] وتزلزل اهل قلعه وحقیقت[3] آن ایام

چون محمدخان زند (درکرمانشاهان) از چهار جانب سنگر رابنزدیک‌قلعه رسانید شب‌وروز بفکر یورش‌تدبیرات‌مینمود. (چون) فائده‌ای‌برخیال او مترتّب نگردید وحقیقت جمعیّت وارادهٔ شاهزاده ومصطفی‌خان را[4] دریافته همهٔ مراتب را مفصل بخدمت کریمخان عرض وچاپار باصفهان برای اطلاع فرستاد. و خوددرفکر یورش نرد خیال می‌باخت. مردمان قلعه‌هم درخودداری پایداری کرده در جمیع بروج بنای کشیک‌گذاشته هربرجی را بنامداری[5] مقرّر و بهوشیاری درکار خود مستعدّ وآمادهٔ حرب بودند. شخصی از قورخانه که از جماعت‌زنگنه وازمدّتها از ایّام نادری تاآن وقت بصیغهٔ قورخانه چیگری ودر توپخانه نوکر میبود و بسبب مدتها نوکر بودن‌محل اعتماد بود. وبباروت‌خانه اکثر اوقات اورا میفرستادند که بعملهٔ توبخانه وسایر مصارف بدهد. آن ملعون بسبب همقومی‌وایلیّت وخوش‌آمد محمدخان بخاطر شقاوت بنیایش رسید که از مدّت‌پنج ششماه است که محمدخان سعی وکوشش درگرفتن قلعه دارد وبسبب حسن تدبیر نامداران‌این مکان وضرب گلوله‌های توپهای آتش افشان وهوشیاری دلاوران داری از بیش نبرده‌حیرانست

۱- دراصل بقدر سه‌سطرسفید است - قرآن مجید : سوره‌دهم (یونس) آیه ۵۸

۲- پ : آتش زدن یکی ازاهل قلعه ۳- پ : ساکنان قلعه وسوانح

٤- پ : نبودحقیقت‌شاهزاده وجمعیت وآرادهٔاوراهم ٥ پ : هربرجی بذمه نامداری

Marfat.com

اگر درین وقت تدبیری کرده که‌شراره‌ای‌بباروت برسد باعث تخریب بروج و تزلزل [اهل] قلعه گشته بزودی‌قلعه مفتوح میگردد .وازین خدمت‌شایان محمدخان‌سرور وفتح باب شده درسیان امثال واقران مشهور جهان وازیکرنگان [و دولتخواهان] بندگان کریمخان نامیده خواهم شد. همین خیال را دردل نقش بسته منتظرفرصت می‌بود .روزی‌بوقت شام اورا برای آوردن باروت فرستادند آن بی‌ایمان چند نفر از عملهٔ قورخانه راباخود گرفته‌بهمان مکان که چهل خروار باروت برای خرج گذاشته بودند ومکان مذکور را درکمال استحکام ساخته ببالای بام آن دو ذرع دیگر خاك ریخته و گلولهای خمپاره‌های کلان رابالای‌خاك مذکور پهلوی یکدیگربرای حفظ آسیب گلولهٔ خمپارهٔ اهل سنگر چیده بودندرفته. چند انبان باروت بقدرضرورت برآورده وبهمراهیان داده‌وآنها را پیش از خود فرستاد. وخود ببهانهٔ قفل نمودن دروازه برگشته اخگری در پارچهٔ[کهنه]پیچیده و با خود آورده بود ببالای انبان باروت گذاشته بیرون آمده دروازهٔ آن مکان را قفل نموده خود ببالای کنگره شاه برج قلعه که درکنار آب‌قراسو واقع بود نشسته منتظر بود که بعد از آتش گرفتن باروت و خرابی خانها و بروج دریافت احوال قلعگیان نموده خود را بمحمدخان رسانیده مورد نوازشات گردد. وآن شب جمعه بودومکان باروت‌خانهٔ مذکوربفاصله یکصدوهشتاد قدم از بدن وبرج‌سمت شرقی قلعه دور ودر اطراف او بفاصله‌خانهای مردمان وباشندگان می‌بود. و در برج محاذی مکان مذکور امام ویردی‌بیک مین باشی بابیست نفر از اهل خراسان باسرکشیک سرگرم. ومردمان‌دیگر بدستور همه در بروج بحفاظت مشغول بودند.عبدالعلی خان ومیرزا محمد تقی [خان] و دوسه نفر دیگر از سرداران از محل کشیک وبروج خود برای ادای فریضه بخانه‌هارفته بودند. بعد از یکساعت ونیم که آتش پارچه را سوخته‌وبانبان (باروت) رسید اورا هم سوخته بباروت رسیدآتش درگرفت.از زورباروت‌سقف‌آنمکان‌با گلوله‌های‌خمپاره

Marfat.com

از جا کنده شده بهوا رفت و بقدر بیست و یک ذرع هم زمین را کنده برجی که امام وردی بیک مین باشی می‌بود با دوبرج دیگر وسه بدن قلعه با زمین هموار وخندق هم با زمین سنگر برابر گردیداز آوازهولناك باروت‌وبهوا رفتن سقف‌و گلوله‌های خمپاره (وخرابی بروج وبدن وآو از گلولهای خمپاره) که در هوا بریکدیگرخورده‌و بقلعه وبیرونجات می‌افتاد تزلزلی در احوال ساکنان قلعه بهمرسید[1] که گویا قیامت آشکارا گردید. ومردمان ازیکدیگرخبری نداشتند. همه درفکر جان‌خود مانندصورت تصویر از رفتارمانده و مستحفظین [بروج بخیال یورش خصم افتاده ازهمهٔ بروج مستحفظین] بشلیک جزایر وتفنگ دست گشاده وتوپچیان وخمپاره‌چیان نیز بدستور توپهای دروازه وبروج وبدن ونارین قلعه را ازکوچک وبزرگ و خمپاره‌هائی که درجمیع بدنها وبروج بذمه واهتمام آنها مقرّر بود بیکبار از چهار جانب ماشها را برآتشخانه‌ها آشنا کرده چنان زلزله و غلغله برپا شد که اهل سنگر تصوّر نمودند که قلعگیان نقب بزیر سنگر آورده و از باروت پر کرده آتش داده‌اند. بعد از فرو نشستن آتش نقب بهادران قلعه یورش آورده باقیماندگان را از صدمهٔ باروت بقید اسارگرفتار وطعمهٔ شمشیر آبدار خواهند ساخت. از غلبهٔ خوف جمیع اهل سنگر از مقر خود برآمده بصحراوبیابان‌متفرّق گشتند. ومحمدخان که درتالارشهر نشسته و بابرادران ومشیران‌خود درگفتگو بود از شدّت‌لرزش زمین سردار خود برودرافتاد[2] [وبرادرش بدستور بیک‌طرف افتاد] . و چند نفر از اعیان و انصار که درخدمت او ایستاده بودندمعلّق زنان از بالا بزیر افتادند .ودروازه‌های طنبی[3] متصل تالارخود بخود بریکدیگر خورده برهم شکست. واز جمله اشخاصی که معلّق‌افتادند یکی از آنها میرزا رحیم بروجردی که منشی ومشیر محمدخان ودر آنوقت روبرو ایستاده در گفتگو بود وقتی که از بالا بزیر افتاد ازدوجا سراو شکسته مجروح گردید. مردمان از دور ونزدیک خود را بخدمت محمدخان رسانیده همگی در بحر تحیّر غوطه‌ور و

۱ـ پ : وعجب زازله درقلعه شد ۲ـ پ : از شدت یورش زمین از مکان نشیمن‌خود بپهلو درغلطید ۳ ـ اصل : طنابی

Marfat.com

هرکس بخیال خودحدسی می‌زد. محمد خان را بدستوراهل سنگر بخاطر رسید که اهل قلعه نقب از قلعه بشهر زده بخیال‌نابود کردن محمدخان رنگی ریخته‌اند. از جای خود برخاسته بپشت بام تالار رفته[1] بطرف قلعه پیک نظر را دوانیده دید که صدای شلیک توپ وتفنگ گوش فلک را کر کرده. ودرجمیع بروج کاسهای مهتابی میسوزد که قلعه وصحرا مانند روزروشن گردیده‌است. تعجب او زیاده شده‌بسرداران حکم نمود که لشکر را از محلّ سکنا طلبیده درآنطرف تالار سوار و پیاده مستعدّ و بآلات حرب مهیّا باشند تاحقیقت‌دریافت شود. [اما] بانی این هنگامه وفساد یعنی قورخانه‌چی ابلیس نژاد که برای برآمد مراد خود که محض خیال خام بود افتاد وآتش برپارچهٔ کهنه پیچیده برروی انبان باروت[2] گذاشته(و)خود را ازآن معرکه بکناری کشیده بطرف شاه برجی که درکنار آب قراسو واقع و ازآن مکان دور بود شتافت. وببالای‌برج رفته‌سراسیمه بکنگره سوار دو چشم پرخشم را چهار کرده‌بانتظار فنای خلق بحرق وفرو ریختن‌وخرابی بروج وبارهٔ خندق مانند علق برخودمی‌پیچید که آتش بباروت رسیده سقف‌آنمکان را باگلولهٔ خمپاره ازجا برداشته برسر قلعگیان واهل سنگر فرو ریخت. درفرودآمدن گلولهای خمپاره‌قلیلی بمیان قلعه افتاده شش نفر از متردّدین را باامیر عبدالله مظلوم که بمیر پلنگی مشهور بود برسر آنهارسیده بزمین فرو برد که اثری ازآن بیچارگان معلوم نگردید. ودروقت افتادن بروج از صدمهٔ باروت آن مردود درگاه ربّ ودود که کمر بقتل خلق‌الله بسته برج را مأمن خود قرار داده بود ومنتظر بود. ناگاه هوائی از باروت‌باو رسیده ازکنگره‌اش کنده بهوا درطیران آورده وازآنجا معلّق اورا بقعر قراسو فرو برده وبیرون آورده درکنار انداخت. آن‌مطرود[3] از این صدمه بیهوش گشته بعد هوشیاری معلوم نمود که از اینهمه فرازونشیب مطلقا ضرر و آسیب باو نرسیده بحالت‌اصلی میباشد. در کمال

۱- پ : بالارفته ۲- اصل همه‌جا (بارود) است ۳ـ پ : مترود

Marfat.com

بشاشت ریش خود را بدست گرفته برخاست و شقاوت را با سفاهت و قباحت ضمیمه عداوت نموده بخود خطاب کرده این بیت راخواند.

اگر پرسد کسی احوال من، گو که بادنجان بـد آفت ندارد

واز خوشی خنده[کرده چون خرس] ازتله[1] جسته ابتر با رختهای ترآهنگ سنگر نموده از مستحفظین ولشکر اثری نیافت. ازآنجا دوان دوان بعزم رسانیدن این خبر بمحمدخان بجست وخیز درآمده وارد شهر ونزد محمدخان[2] رفته کرنش نموده ایستاد. خان تهوّر نشان که ازاین واقعه هراسان وباسرداران ونامداران ازاین خبر[3] درتحقیق این امر سرگردان ومتحیّر وحیران بود. چشمش برنسناسی افتاد که بسبب حرکت وسکون شبیه بمیمون وبی‌ملاحظه حفظ مراتب با عدم خوف و خطر با لباس تر در برابر ایستاده بدون تکلّم درتبسّم است. پرسید که کیستی و بچنین صورت از کجا می‌آئی. آن بوالفضول نامعقول تدبیر خودرا درلباس ایلیت ودولتخواهی باتتش زدن باروت‌خانهٔ قلعهٔ نادرشاهی بعداوت اهل قلعه از روستائی و سپاهی مغرورانه بیان نموده متوقّع تحسین وآفرین و مترصّد پوشیدن خلعت زری سنگینی بود. محمدخان را ازاستماع این سخنان غضب مستولی گشته گفت ای حرامزادهٔ بی‌سعادت چرا بچنین شقاوتی خودرا دخیل کرده‌ای منشأ فسادوقتل عباد گردیدی. ما کی راضی بودیم که بنامردی بندگان خدا را بدون‌حکم وفرمودهٔ ما باتش بسوزانی وبرسانیدن این خبر مورد احسان ونوازش گردی. اگر حال‌باما سرکشی مینمایند آخرلاعلاج شده خودبنزد ماسی‌آیند وهمه برادران ماسیباشند. توآنچه درده‌ای‌حالا بسزاخواهی رسید ودر این گفتگوهاآناً فاناً غضب او درتزاید ورنگ‌اومتغیّر شده پس بیساولان[4] حکم نمود که بتبرزین آن لعین را از هم پاشیده با سفل‌السافلین رسانند. مأمورین حسب‌الحکم تبرزین‌ها را بلند کرده[5] براودویدند که‌بموجب [حکم] عمل نمایند.

۱- اصل : تلسه ۲- اصل ، وبمحمدخان ۳- پ ، ازبی‌خبران
۴- پ : به نسقچیان ۵- پ : مأمورین شمشیرها را ازعداوت کشیده

Marfat.com

که سرداران زنگنه چند نفر کلام مجید را شفیع آورده بعرض رسانیدند که قتل اورا بروقت دیگر موقوف فرموده در قید شدید نگاه دارند تا حقیقت قلعگیان و کیفیّت باروت‌خانه را دریافت (فرموده) بعد بسزا برسانند. و بعد از اصرار[1] والتماس بسیار محمدخان درخواست[2] سرداران را بعزّ انجاح مقرون وفراشان را فرمود که درازای رسانیدن این خبر ملالت مشحون (آن) مفسد (تبه روزگار) را سرنگون آویخته بضرب پشت تبرزین وچماقهای پی‌پیچ اعضای اورا نرم ولباسش رابخونش رنگین نمایند. مأمورین زحل آئین حسب‌الحکم سردار انصاف قرین آن بخت‌واژگون وطالع‌واژون [را] نمونهٔ **صم بکم عمی فهم لایعقلون**[3] ساخته یکپای او را بکندهٔ گران سزّین و دست اورادر دوشاخه‌محکم (و) بگردنش انداخته نیم‌جان بمحبس خانه‌اش فرستادند. اما قلعگیان که بتصوّر آوردن نقب ازجانب مردان محمدخان در شور وافغان بودند بعد از شلیک توپ های بسیار و جزایر بیشمار که صدای گلولهای خمپارهٔ بالای باروت‌خانه از آسمان موقوف شد وبروشنائی کاسه مهتابیها که ازچهار طرف ملاحظهٔ سنگرها نمودند اثری از مردمان سنگر و خلق لشکر و های و هوی یورش ندیدند. عبدالعلیخان ومیرزا محمد تقی وسرداران یکجا جمع شده برای ملاحظهٔ باروت‌خانه وتحقیق چگونگی این امر بسمت برجی که نزدیک باروت‌خانه وبرذمهٔ امام ویردی بیک مین باشی بود رفتند. بآن برج نرسیده سه‌برج وسه‌بدن طرف شرقی را معدوم و زمین بیرون قلعه وخندق رابا سطح ارض اندرون برابر وهموار وازامام وردی‌بیک وتابینان ومکان باروت‌خانه‌اثر ونشانی نیافتند. وخانهای نزدیک قورخانه [را] ویران وخراب یافته وساکنان آنجارا غریق لطمهٔ تراب ومکان باروت را بقدر بیست گز[4] عمیق وبنای آنخانه رابآب رسیده دیدند. (همه ناظران) وازوقوع اینحال مضطرب وحیران وچون

۱ـ اصل : اسرار- پ : استدعا ۲ـ اصل : دریافت ۳ـ دراصل آیه تمام نیست وفقط صم بکم آمده ٤- پ : بیست ذرع

Marfat.com

تصویر بیجان و خاطرهای پریشان برصورت یکدیگر نگران وبجز غلبه و تسلّط محمدخان چیزی دیگربخاطر ایشان‌خطور نمیکرد . یکی از حاضران که فی‌الجمله درمیان آنها هوشی داشت بسرداران گفت که اینچنین خموش بودن دراین حال‌در مقابل این لشکر قوی بنیان [خونین چنگال ، خسران مآل] که مستعدّ یورش و قتال میباشند از خردمندی دور ودر کیش دلاوران غیور درصورت اختیار پیش از تسلّط خصم بد کردارمقهورشدن نامنظور ودلباختن بخون‌خویش‌بازی کردن‌است .

بیت

اگر تیغ عالم بجنبد زجا　　نبرّد رگی‌تانخواهد خدا

میرزا محمد تقی [خان] هم تصدیق قول اونموده و رأی همگی براین قرار گرفت که رخنهای صدمهٔ باروت رابجل وپلاس مسدود و قلیل تفنگچی در بروج بجهت حفاظت مانده سابقی باسردسان وضیع وشریف ازصغیر و کبیر بدون تکلیف‌در پشت رخنه(ها) باسنان وسیف مستعدّ ایستاده دربورش باحریف مقابل‌شوند . و دو صدنفر تفنگچی در بیرون خندق درمقابل رخنها بکشیک وا داشتند که در وقت یورش سردسان سنگر با اهل لشکر آنها از درممانعت برآمده اهل یورش را تاسد نمودن[1] رخنهابخود مشغول‌سازند . تاآنکه‌مشیّت ازلی بآنچه تعلّق گرفته باشدبعمل آید .وفی‌الفور جوالها[را که‌درانبار] باتوبره‌ها[2] موجود بود برآورده پراز خاك نموده مثل دیوار بررخنها برروی‌هم چیده وضیع وشریف خود مرتکب این امر شده‌تاطلوع صبح همه رخنها (را) بقدر یک ذرع ونیم از زمین بلند کرده از رهگذر یورش که پناهی شد فی‌الجمله‌خاطرجمعی سردسان قلعه رابهم رسید .وتفنگچیان بیرون خندق راهم باندرون(قلعه)طلبیده‌بهوشیاری باسرحفاظت‌وقلعه‌داری‌پرداختند .وبنّایانی که در توپخانه‌نو کرودر آنوقت[3] حاضر بودند بساختن رخنه‌ها مستدعی شده کمر همّت و

۱- پ: تاسر کردن　۲-پ: وتوبره‌ها　۳- اصل: و عملهٔ توپخانه که در آنوقت

Marfat.com

سردانگی برمیان بسته‌شروع بساختن خرابه [های بدن قلعه] کردند. سردمان‌نوکر باب بکومک وحفاظت معماران باتیغهای برّان(مستعدّ)ایستادند. وفرقهٔ روستائی وبازاری وسوداگران‌برسانیدن مصالح بپای کار در نزدمعماران (تردد نمایان‌بعمل آورده‌خشت‌وسرانجام رسانیدندومعماران) بجلدی‌وچابکی درساختن دیواروبروج‌سعی موفورنمودند. محمدخان‌سردار که‌ازحقیقت‌مطلّع شد طلوع صبح دوضرب‌توب بیشتر فرستاد که‌درپشت سنگر محاذی رخنه‌ها بسته معماران‌راهدف گلوله نمایند که‌اهل قلعه از ساختن دیوار دلسرد شده باطاعت‌وانقیاد پیش آیند. وهرگاه دراینوقت هم سرکشی نمایند مردمان لشکررا بیورش امر نمایند وتاقلعه‌مفتوح نگردد بازنگردند. عرّاده‌چیان توبها را بمعماران بسته ازپشت دیوار سنگر بتوب اندازی مشغول ودر وقت خالی شدن توب معماران ومزدوران خودرا بجلدی وچابکی بکناری کشیده بعد از افتادن گلوله باز بکار خود مشغول میگردیدند. توبچیان قلعه آن توبها را بنشان درآورده بضرب گلوله‌ابتدا عرّادهٔ‌آنهارا شکسته ودونفراز توبچیان‌را که‌درسر آن توبها بودند بدستیاری گلوله از جا کنده بسرای عدم فرستادند. وسرتوبها را هم شکستند. از موقوف‌شدن‌توب‌معماران جلدی نموده دریک هفته بدن وبروج‌راباتمام رسانیده خندق راخالی نموده بآب رسانیدند. ودراین‌بین خانهائی که ازصدمهٔ‌باروت خراب شده واهل آن خانها که در زیرخاك مانده وسرده بودند شکافته نعش آنها را از ذکور واثاث از زیر خاك برآورده و سردسانی[1] که در بروج بسرای عدم شتافته بودند هشتادونه[2] نفر بشمار درآمد. وسردمان‌سنگر درهمانشب که باروت‌خانه‌آتش گرفت وبتصوّر نقب زدن اهل قلعه همگی گریختند ودر روز که بازمراجعت‌بسنگر نمودند نعش امام‌وردی‌بیک مین باشی‌را که‌در (هوای باروت از) برج پرانده‌بود[3] بیست قدم ازسنگر دور افتاده مرده یافتند اورا بنزد محمدخان بردند. خان مذکور

۱ــ پ : بامستحفظانی ۲ــ پ : هفتاد ودو ۳ــ اصل: که‌دربروج می‌بود

Marfat.com

امر بدفن او نموده تعجّب بسیار نموده [وبا وجود اینهمه مسافت که از برج تا سنگر دو صدقدم بود و بیست قدم بیرون سنگر مین باشی مذکور از زور باروت در هوا طیران نموده بر زمین افتاده و نعش او صحیح بود که از هیچ جا شکستگی معلوم نمیشد] مردمان دیگر هم تعجب و افسوس بسیاری کرده. مجدداً محمدخان سنگر [را مستحکم] وروزبروز کار برمحصورین بسبب کمی آذوقه تنگ میگردید.[1]

دربیان لشکرکشی شاهزاده ومصطفی‌خان بسمت ایران وآمدن کریمخان بحرب ایشان وشکست‌شاهزاده وگرفتاری مصطفی‌خان باواردات آن ولا[2]

[چون] دراوراق پیش مرقوم قلم شکسته رقم گردید که مصطفی‌خان بیگدلی [همه] اسباب واثاثهٔ شاهی برای سلطان‌حسین میرزابمحض ادّعای اوبشاهزادگی چیده وحقیقت این مراتب راحسب‌الصلاح پاشای بغدادبدربار عظمت مدارقیصری عرض ومعاونت[3] ویاری سلیمان‌پاشای والی بفرمان وحکم پادشاه جمجاه اسلام‌پناه بمتمکن گردانیدن سلطان‌حسین میرزا را برسریر سلطنت ایران ملتمس و مستدعی گردید. امنای دولت دارا شوه عثمانیه ازفرستادن لشکر بایران که باعث فتنه و فساد وسوای خسران مآلی نداشت صلاح ندیده مصطفی‌خان را (بچاپاری بحضور طلبیدند. ونوشتند که زود خود را) بچاپاری بپایه سریر خلافت پناهی رسانیده بعزّ قدم بوس فائز و رخصت حاصل نموده روانهٔ مقصد گردند. منظور خردمندان عاقبت‌اندیش دولت رومیه وصاحب داران تجربه دار پایهٔ سریر سلطنت عثمانیه «از» طلبیدن[4] مصطفی‌خان اینکه اورا دراسلامبول نگاهداشته که این هنگامه موقوف

۱- پ : می کرد ۲- پ : دربیان آمدن کریمخان بکرمانشاهان ومفتوح شدن قلعه وحرب بامصطفی‌خان وسوانح آن ایام ۳- پ : وبمعاودت ٤ اصل: در جواب اظهار

Marfat.com

شده که فتنهٔ خوابیده بیدار نگردد . مصطفی‌خان مدّعا رادریافته ببهانهٔ‌آزاروناسازی احوال برفتن اسلامبول عذر آورده‌وبحصول رخصت‌خود برفتن ایران مجدداًاستدعا نمود .درجواب مصطفی‌خان بیور ولدی خوندکاری بنام سلیمان پاشای والی رسید که درصورت صدق اظهار مصطفی‌خان بشاهزادگی سلطان حسین میرزا و بتحقیق پیوستن این مراتب از مردمان صادق‌القول واقف بی‌غرض شاهزادهٔ مذکور را در کمال اعزاز واحترام باتّفاق مصطفی‌خان از سرحدّ خودتاسرحدّ سنور[1] که سرحد ملک‌ایرانست برسانند .و زنهار زنهار که‌ازحدسنور، بیشترقدم نگذاشته‌تخلّف‌رامورد بازخواست عظیم دانند . تاتاری که بچاپاری رفته بود معاودت نموده فرمان‌حضرت قیصری را رسانید .پاشای موصوف شش هفت‌هزارسوارو پیاده از فرقهٔ‌نیکچری سرون کچدی [باچند نفراز اقوات‌معتبرصاحب‌سیف‌وخنجربموجب درخواست مصطفی‌خان] بلشکر شاهزاده که در بیرون شهر بغداد قیام داشتند فرستاد ، مصطفی خان وعلی‌سردانخان‌وسرکردگان‌دیگرتهیهٔ‌اسباب‌سفرایران‌نموده‌ازبغداد کوچیده باده‌هزار سوار وپیاده از راه کردستان بسمت ایران علم استقلال افراشتند . مصطفی خان بسبب ربط آشنائی سابقه که بآزادخان افغان داشت حقیقت احوال رانوشته ورقمی هم ازشاهزاده بطلب او و لشکر آذربایجان فرستاد که زود خود را بلشکر برکاب اقدس برسانند، لیکن ازحرکات و گفتگوهای نامناسب شاهزادهٔ مذکورکه‌مشابهت تامی باهل‌السوق وفرقهٔ دهاتیان داشت واز رویهٔ نجابت و بزرگی و سرداری که لازمهٔ ذات شاهان و صفات شهریاران عالی مقام است عاری بود مصطفی خان و علیمردانخان و سرکردگان بسیار ناخوش واز کردهٔ خود نادم و بایکدیگر باب مشورت گشوده[2] از خارج در مخفی[3] [بتحقیق] احوال او کسان با هوش بسمت آذربایجان فرستادند . بعد ازتحقیقات لازمه به ثبوت پیوست که‌مادر او ارمنی ودر

۱- پ : ستوره ۲- پ: گشاده ۳ ـ پ :ظ:درخفیه‌ومخفی- ویا درخفا

Marfat.com

قید حیات وپدرش ازفرقهٔ اتراکیه دیهی از دهات آذربایجان[1] که بترکمه مشهورند [میباشد] . وگفتگوهای او همه کذب صریح و نسبت دهقانی براو مسلم است . مصطفی‌خان بانی این امر عظمی و سرداران صاحب لوا از دریافت این مدّعا از تلبیس این مرد بی‌سروپا ملول ودلتنگ وازسرزنش دوست ودشمن با بخت خود درجنگ واز بروز این حقیقت که مشهور روم وایران وفرنگ گردیده پای رفتارشان لنگ. وعجلت‌قطع[2] منازل‌را که بنابرفتار خدنگ‌بود بقیام ودرنگ بدل. وبعد ازچند روز نیم فرسنگ راه طیّ کرده بانتظار ورود آزادخان و لشکر آذربایجان و رسیدن افواج بختیاری وفیلی درصحراها و بیابانها سربر سنگ میزدند .و از خوف وفساد و برهمخوردن لشکر این راز را مخفی داشته از لشکریان وسایر هواخواهان پوشیده داشتند. ودر خفیه بحکمت‌عملی بمسموم کردن[3] آن‌مفتری‌میرزا احمدحکیم اصفهانی را مقرّر. ونسبت‌جنون‌باو داده‌بدواهای‌بارد ومنزجات پی‌درپی‌اورا مریض وفصادان را برای ریختن خون آن مجنون به نیشتر امر وغلامان را بتکلیف خورانیدن خمر وباختن قمار بآن کم وقار تعیین وآمدوشد مردمان را ازنزداو منع نمودند. چنانچه حکیم مذکور همه روزه دوا باو میخورانید و در قتل او حسب‌الحکم ظاهراً ساعی وباطناً ازخوف بازخواست منتقم حقیقی احتراز کرده بدواهای بی‌ضرر بدفع جنون‌غیر واقع میپرداخت. دراین بین‌جمعی کثیر از ایلات بختیاری و فیلی که علیمردانخان واسمعیل‌خان بنوید خدمت‌وجانفشانی‌شاهزاده طلبیده بودند وارد اردو و بملاقات سرداران خود رسیده باظهار قدم بوس شاهزاده یا سرداران[4] رطب‌اللسان گشتند. سرداران ناخوشی مزاج ومداوای حکما را ظاهر نموده بحصول ملازمت بعدازصحت همگی را امیدوار وحقیقت احوال را ازتوهّم برهم خوردن آن فرقهٔ اخلاص شعار

۱- پ : آذربایجانست ۲- اصل : قطعه ۳- اصل : بسموم کردن

٤- پ : وباسرداران خود ملاقات کرده باستدعای ملاقات شاهزاده

Marfat.com

باحدی اظهار نکردند. وهمه‌روزه بعلاج شاهزاده حکیم راتقاضا وخود درکوه‌وصحرا بیابان گرد وادی حیرانی وسر گردانی بودند .وعدم‌قرب آبادانی علّت قلّت آذوقه و پریشانی لشکر گردید . سردسان تازه وارد ایل فیلی و بختیاری که متعطّشان زلال لقای‌شاهزاده وبشوق خدمت وجانفشانی کمر همّت بسته راه دور راطی کرده بودند از دیدن‌این احوال وعدم ملاقات‌باشاهزادهٔ کم اقبال وبی‌تدبیری سرداران ناخردمند باجاه وجلال همدرد وقرین ملال گردیده[1] بعد ازسرگردانیهای بسیاربخاطر رسانیدند که حقیقة [این شخص] شاهزاده نمیباشد. وسرداران‌نظر باخلاص شایان که اهالی ایران بپادشاهان سلسلهٔ علیهٔ صفویه علیهم‌الرحمة والرضوان داشته و دارند برای جمعیّت لشکریان باسم شاهزاده سردسان را فریب داده بنزد خود می‌خوانند که[2] ازاین رهگذر جمعیّتی بهم رسانیده برخصم خودغالب‌آیند. واین‌خیال خام را انجامی نمیباشد .بعد از چندی که درآن لشکر بسربردند مصمّم معاودت باوطان خود گردیده‌در روز کوچ بدون رخصت سرداران صدسوار بیشترو کمتربدفعات راه اوطان خود می‌پیمودند .دراندك زمانی کثرت لشکر بقلّت مبدل و تازه واردان همگی بمحل اقامت خودبرگشتند .امّا کریمخان که آوازهٔ حرکت و روانه شدن شاهزاده رادربغداد واعانت ویاری‌مصطفی‌خان را بدستیاری علیمردانخان واسمعیل خان وپاشای بغداد شنید باستعداد تمام از اصفهان حرکت نموده بسمت همدان علم استقلال افراشت. یکماه قبل از حرکت خود شیخعلی‌خان را با شانزده هزار سوار بکومك محمدخان بکرمانشاهان فرستاد که باتّفاق یکدیگر قلعه‌را بزور[سر] پنجهٔ دلاوری یورش نموده مفتوح نمایند. شیخعلی‌خان حسب‌الحکم باسپاه جرّار وارد بیستون واز آنجا کوچ نموده طاق وسطان را مضرب خیام نموده وبا محمدخان درباب یورش مشورت وبسبب کثرت توبخانه وتهوّر وجلادت اهل قلعه صلاح در

۱- پ : گشته ۲- پ : اگر ۳- ظ : بستان

Marfat.com

یورش ندیده موقوف برسیدن بندگان کریمخان گذاشتند. کریمخان وارد همدان و لشکرآنجارا باتوابع ولواحق بنزدخود طلبیده باچهل ودوهزار سوار وپیاده وجزایرچی ازهمدان برآمده بسمت کرمانشاهان روانه گردید[1]. در ورود بمنزل بیستون تراب خان نهاوندی وعبدالرزاق خان عبدالملکی را با دونفر دیگر روانهٔ قلعه نموده پیغام داد که مدّت چهارده ماه است که بقلعه داری اوقات گذرانیده لازمهٔ مردانگی بعمل آورده‌اند ومردمان بسیار از هردو طرف بقتل رسیده است. الحال که ما خود آمده‌ایم اگر دست از قلعه‌داری کشیده ازباب اطاعت درآیند لازمهٔ سلوك بعمل آورده مال وجان ایشان محفوظ خواهدبود. وهرگاه این وقت هم سرکشی را پیشنهاد خاطر کرده اطاعت ننمایندوسه هزار ازفوج خودرا دراطراف قلعه گذاشته [وخودبجهت تنبیه معاندان رفته بعد از معاودت جمیع امورات را گذاشته] با تمام لشکر باسر محاصره خواهیم پرداخت. وسطلقا یورش نمودن قلعه را بخیال نیاورده اطراف قلعه راماننند نگین انگشتر درمیان گرفته که پرنده راراه پرواز نباشد. تا آنکه طول ایّام سبب کمی آذوقه گردیده خودبخود مستأصل گردند. آنوقت رعایت ومروّت بهیچ نوع ازطرف ماچشمداشت نداشته [باشند]. وندامت وپشیمانی آنزمان رابجز خسران مال وزیان جان تصوّر ننمایند. محصورین که از رسیدن کریمخان به بیستون بیخبر و از رهگذر آذوقه دربحر تفکّر غوطه‌ور وبرسیدن شاهزاده بالشکر همه روزه چشم برراه ومنتظر بودند فرستادگان وکیل الدوله وارد قلعه گردیده حقیقت ورود اورا ببیستون ظاهر نموده پیغام را رسانیدند. و خود هم درمقام نصیحت برآمده از راه دوستی و خیرخواهی اهل قلعه راباطاعت تکلیف نمودند. سرداران ومردمان نو درپیشه همگی درخانهٔ عبدالعلیخان جمعیّت کرده بفرستادگان جواب گفتند که اگرما را از طرف پندگان وکیل الدوله خاطرجمعی می‌بود هرگز تحصّن اختیار نمیکردیم چون قول

۱- پ: علم استقلال افراشت

Marfat.com

وفعل ایشان را اعتباری نیست از راه ناچاری[1] درسر ناموس خود الحال هم بکشته شدن مستعدّ و بتقدیر حیّ قدیر راضی وشاکر میباشیم .واز قلعه‌داری تا رمق درتن داریم دست‌بردار نخواهیم‌شد. عبدالعلیخان ومیرزا محمدتقی هم در این گفتگوها ابتدا بامردمان همداستان بودند بعد ازشور وغوغای بسیار که ازطرف سرداران و نوکر پیشگان بظهور پیوست و عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی با یکدیگر مشورت نمودند این گفتگوها (را درجواب) [بافرستاد گان] کریمخان سبنی‌برفساد کلّی‌دانسته چون از رهگذر امداد واعانت شاهزاده وعلیمردانخان یأس کامل ایشان را حاصل وبسبب عدم آذوقه امر محاصره را مختل وباین‌سخنان لاطایل شرّ [کریمخان‌با] چنین‌شوکتی[2] را از خود زایل کردن بسیار مشگل بود. (پس) مردمان هنگامه طلب را ازشور وغوغا منع نموده بنا گذاشتند که چند نفر از مردمان معتمد صاحب هوش را بهمراهی‌فرستاد گان بخدمت ذی شوکت بند گان کریمخان بجهت‌استدعاء عفو گناهان گذشته بفرستند. وبعداز بخشیدن‌جرایم برای حفظ جان ومال قلعگیان که ضرر وآسیبی با حدی نرسد هرگاه وکیل‌الدوله کلام مجید ربّانی را درمیان گذاشته قسم یاد نمایند محصورین[3] خاطر جمع گردیده خود را برکاب حاضر و قلعه وتوبخانه را[4] بامنای دولت‌بسپارند. بهمین‌صلاح ازطرف‌عبدالعلیخان‌ولی‌بیک قلعه بیگی وجعفر بیک[5] وکیل توبخانهٔ مبارکه وازجانب میرزا محمد تقی را قم حروف برفتن اردوی کیوان‌شکوه مقرّر وباتراب‌خان وعبدالرزاق خان از قلعه برآمده ورهگرای مقصد ودربیستون‌فیضیاب‌خدمت‌وکیل‌الدوله [گردیدیم] . و فرستاد گان عبدالعلیخان ترزبان گردیده بعرض مطالب پرداختند. کریمخان کمال‌تلطّف بعمل آورده فرمود که عبدالعلی‌خان را هیچ تقصیری نیست آنچه (تاحال) اتّفاق افتاده

۱- پ : لاچاری ۲-پ، باشوکتی ۳- اصل ، وپ ؛ محصورین را
٤- پ ، وتوپچیان ٥- دراصل کلمه‌ایست که ممکن است‌جفر،یا جغرخوانده شود

Marfat.com

براهنمائی و گفتهٔ[1] میرزا محمد تقی بوده و اینهمه شرارت درین عرض‌مدّت ازو بعمل آمده . عبدالعلیخان‌راخواهم بخشید که‌او بی‌تقصیر است‌و از میرزا محمدتقی انتقام کشیدن مرکوز[2] که بانی فتنه وفساداوست. ولی بیک استدعا نمود که‌خاطر اهل قلعه وعبدالعلی‌خان وقتی جمع خواهدشد که بندگان وکیل‌الدوله وسرداران زندّیه قسم بکلام‌الله یادبفرمایند. کریمخان همانوقت قران مجید را گواه ساخته قسم یادنمود که چون برما محقّق است که عبدالعلیخان ومردمان‌او بی‌تقصیراندو میرزا محمد تقی بانی فتنه‌وفساد است‌لهذا ما عبدالعلیخان‌و متعلقان‌او را بخشیدیم بجمیع وجوه خاطرجمع‌دارند .امّا میرزا محمدتقی‌رانخواهم بخشید . راقم حروف که ازجانب عمّ خود میرزامحمدتقی مامور بخدمت کریمخان و درآنمجلس حاضربود آهسته بولی‌بیک [گفت] که شما ازطرف‌خودوعبدالعلیخان خاطرجمع‌شده [الاّ] از جانب میرزا محمدتقی‌هم خاطر جمعی ضرور است .ولی بیک مذکور گفت که مارا کاری نیست خاطروکیل‌الدوله از جانب‌میرزا بنوعی کدورت دارد که اگر بعفو گناه او مستدعی شویم یحتمل که از ماهم ناخوش‌شده قضیه برعکس نتیجه‌بخشد شما خود دانید . راقم ازجا برخاسته اندك پیشتر رفته عرض نمود که بندگان وکیل‌الدوله خود میفرمایند که عبدالعلیخان و مردمان او تقصیر ندارند و میرزا محمد تقی بانی‌فسادو صاحب‌تقصیر است. [و] باوجود بی تقصیری‌عبدالعلیخان و مردمان او تقصیر نکرده[3] آنهارا معاف فرمودند. ومیرزا محمدتقی که بگفتهٔارباب غرض صاحب تقصیر و واجب التعزیر است چون در این اوان احترام عتبه بوسی این آستان‌مروّت نشان‌را بردوش هوش انداخته و ازکفتار و کردار خود خجل و شرمسارو از مرحمت خدیو عالم مدار بعفو جرایم امیدوار است بخشیدن گناه او از راه مروّت لازمهٔ شأن سرداران وآئین شاهان وشهریاران‌معدلت‌بنیان‌است . [فرد]

---

۱. پ : شرارت ۲. پ : منظور ۳. در نسخهٔپ بقدر یك سطر مکرر شده‌مکرر شده

Marfat.com

بخشیدن گناه بود لایق شهان بربیگناه منّت‌بخشش‌چه لایق‌است

ازاین گفتگو آثار فرح در چهرهٔ وکیل‌الدوله ظاهرگشته و امرای زندیه همگی‌لب بتحسین گشوده‌تصدیق‌نمودند. بندگان‌ثریّاسکان‌وکیل‌الدوله(باتمکین) فی‌الفور بقرآن‌مجیدتوسّل‌جسته بعفوجرایم میرزا محمدتقی‌قسم یادنمود. [و]قامت همگی را بخلاع فاخره و بالاپوش زرباف‌سنگین تزیین‌داده رخصت فرمود. بعلاوه تراب خان و عبدالرزاق خان و کمرخان‌زند برادر زادهٔ محمدخان‌را فرستادگان عبدالعلیخان درخواست آمدن بقلعه نموده وهمراه گرفته روانه‌شدند. درورود بقلعه کیفیّت گفتگو و تلطّفات وکیل‌الدوله را ظاهرنموده برفتن اردو عبدالعلیخان و سردارانرا ترغیب کردند. ابتدا سرداران از درستیز برآمده برفتن‌خدمت کریمخان راضی نشده بخودسری گفتگوهای‌بیجا نمودند. آخرالامر عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی با چند نفر از معتمدان سوار شده از قلعه برآمده ره نورد خدمت وکیل‌الدوله گردیدند. این‌خبر که در بیستون بکریمخان رسید چند نفر از سرداران زندیه را باستقبال عبدالعلیخان و میرزا محمدتقی فرستاده با عزاز (تمام) آنهارا داخل‌لشکر کرده و خودهم سلوك ومدارات بسیارنمود. روز دیگر چند نفر از نسقچیان‌را مقرّر نمود که در دروازهٔ قلعه نشسته احدی از مردم لشگررا باندرون‌قلعه«اجازه» رفتن ندهند.وسردمان تلعه‌رادروقت کوچیدن‌احدی‌از لشگریان‌ایذاءندهند. هرگاه کسی‌از فرقهٔ لشکر بی‌اندامی نسبت بآنها بعمل‌آرد بسزا برسانند. و مردمان‌عبدالعلیخان را با متعلّقان کوچانیده بسمت اصفهان روانه و مردمان و متعلّقان میرزا محمد تقی‌را کوچانیده بشهر کرمانشاهان بخانهای‌خود ماموربماندن فرمود. وازطرف محمدخان علیمردانخان زند حسب‌الحکم کریمخان بحکومت کرمانشاهان مقرّر و اختیارقلعهٔ و توپخانه را بعلاوهٔ حکومت باو تفویض که درقلعه سکنا نموده باجرای امورات متعلقه پردازد.و عبدالعلیخان و میرزا محمدتقی‌را ماندن درلشگر و همراه بودن‌امر

Marfat.com

نمود . بعد از چندروز ازکرمانشاهان کوچیده بعزم حرب شاهزاده بسمت کردستان علم استقلال افراشت . اما مصطفی‌خان و علیمردانخان که در کوهستان بابادیه گرد وادی حیرانی و بانتظار رسیدن لشکر آذربایجان و آزادخان افغان [بودند] هرروزه بتبدیل‌جا ومکان طرح تازه میریختند که قاصدان ازسمت کرمانشاهان رسیده حقیقت ورود کریمخان (را) بآن ارض شاپور بنیادو اطاعت‌اهل قلعه وتسلیم‌نمودن قلعه و توپخانه‌را بکارکنان آن‌صاحب‌اقتدار و روانه‌شدن‌وکیل‌الدولهٔ عظمت‌مدار با سرداران زندیه تهوّر شعار ولشکر بیرون از شعار بعزم حرب‌شاهزاده تبه‌روزگار بی‌اختیار و سایر مراتب و حقایق‌آندیار بعرض مصطفی‌خان وسرداران رسانیدند. از استماع این اخبار موحش سرداران ولشکریانرا کدورت حاصل گردیده بفکر انجام کارخود افتادند. و آزادخان‌افغان که در آذربایجان بود بموجب طلب شاهزاده و مصطفی‌خان با افواج‌افشار و افغان که از بیست هزار سوار متجاوز بود ازشهرتبریز حرکت نموده از راه کردستان مرحله‌پیما وبدو منزلی معسکر شاهزاده رسیده‌حقیقت ورود خودرا بسبب اطلاع معروض داشت . ومصطفی‌خان و سرداران از این خبر مسرور وشادمان گشته‌اطمینان کلی ایشانرا حاصل‌شد . وبجهت تحقیق‌خبر کریمخان قاصدان‌مسرع فرستاده یکی از سرداران‌را بطلب‌آزادخان ولشکر اوفرستاده که‌بزودی آمده ملحق شوند که خبر ورود وکیل‌الدوله را بچهار فرسنگی قاصدان رسانیدند . سرداران بختیاری وفیلی بامصطفی‌خان بتهیّه حرب پرداخته شاهزاده‌را دریکطرف ایستاده کرده جمعی‌را براو گماشتند که اگر ارادهٔ رفتن لشکر خصم کند مانع آیند . وپنجهزار نفر از فرقهٔ نیکچری که همراه از بغدادآورده بودند چون‌آن فرقه‌بتهوّر و شجاعت درمیان مردم مشهور ومعروف‌اندو درهر قلعه (یاسیبه) که آنجماعت‌باشند بسبب قدراندازی و چابکی غالب شدن خصم برآنها بسیار مشکل و احتمال مغلوب گردیدن دشمن در[بین] یورش بیشتر است . لهذا بهمین خاطر جمعی

Marfat.com

آنهارا ببودن در سنگر امر و پیاده‌های تفنگچی بختیاری و فیلی را از سمت دیگر در سنگر مقرّر و سواران روسی و ایرانی چند تیپ قرارداده که قراولان رسیده خبر لشگر زندّیه را رسانیدند. بلافاصله‌سواران چرخچی وکیل‌الدوله بااحتشام بااعلام نصرت انجام مانند پلنگ خشمگین از قلل جبال میل بنشیب نموده درصحراتوسن بادپای هامون نوردرا بجولان درآوردند. ومتعاقب شیخعلیخان‌زند سردار که مقدمة الجیش بود بافوج خود و چند نفر از سرداران دیگر با جمعیّت متعاقب یکدیگر رسیده دریک فرسخی تیپ‌ها آراسته مقابل لشکر شاهزاده قرار گرفتند. شیخعلیخان ارادهٔ حرب‌داشت که وکیل‌الدوله خودهم با افواج قاهره و جزایرچیان زحل‌نشان بدبدهٔ فغفور وخاقان ازآن بیابان ظاهر گردیده شیخعلیخانرا بحرب امر نمود. خان موصوف که بجلادت موصوف[1] بود با پانصد سوار از غازیان تحت اختیار خود اسبانرا از جا برانگیخته بطرف سنگر نیکچریان [یورش‌بردند. در نزدیکی‌سنگر، نیکچریان] تفنگهای دوردم‌را برسر چنگ گرفته بشلیک تفنگ‌جمعی کثیر ازسواران شیخعلیخانرا هدف گلوله‌نموده‌بسرای‌عدم فرستادند. شیخعلیخان و بهادران‌همراهی روبرنگردانیده شلیک‌خصم‌را بازیچهٔ طفلان‌انگاشته‌سرکبانرا گرم عنان نموده‌داخل سنگر گردیدند. و اهل سنگررابضرب تیغ ازهم پاشیده‌اکثری‌رابوادی‌عدم فرستاده بقیةالسیف تفنگهارا انداخته فرار برقرار اختیار. و علیمردانخان از ملاحظهٔ این احوال شاهزاده را بر اسب کوکوش خود سوار کرده از راه کوهستان[2]بدررفتند. مصطفی‌خان بمادیانی که از سلیمان‌پاشای‌والی‌بغداد بهزار التماس گرفته ومادیان مذکور درمیان اعراب‌مشهور بودسوارگشته‌روبفرار نهاد. درعین گریزیکی‌ازسواران زندّیه بااو دوچارگردیده‌بضرب سنان اورا از مادیان مذکور برزمین انداخته اورا بامادیان بنظر وکیل‌الدوله رسانید. کریمخان بااو خطاب نمود که دراین کبرسن

۱- پ : معروف ۲- پ : کوهستانات

Marfat.com

شخص مجهول‌النسب را شهرت شاهزادگی دادن واینهمه منشأفتنه وفساد گردیدن ترا چه لایق بود. [و] باوجودچنین مادیانی که‌در عرب‌وعجم‌مشهور ومعروف‌است که بادرا طاقت رفتار بااو نیست سوارگشته خود را اسیر سوار غیر معروف کرده باین ذلت گرفتارگشتی. (چون) از حلیه عقل عاری‌ولایق سرداری‌نیستی لازم‌چنان وصلاح درآنست که ترا درسلک ریکایان منتظم گردانیده تلافی‌مافات نمایم. پس یکی از ریکایان حضوررا پیش‌طلبیده امر فرمود که کلاه خودرا بر سر مصطفی‌خان بگذار وچوب ریکائی را بدست او بده. ریکای مذکور حسب الحکم بعمل آورده قریب دوساعت مصطفی‌خان درسلک ریکایان درحضور کریم‌خان چوب ریکائی‌در دست گرفته ایستاده بود. بشفاعت چند نفر از سرداران خان شاهست نشان را بنظرعلیخان زند سپرده که‌درقیدنظر بدارد. و جمیع اسباب‌وسرانجام مصطفی‌خان که از دولت نادرشاه بهمرسیده و بسبب ایلچیگری روم ازدیاد پذیرفته بود با اثاثه و خیمه‌وخرگاه‌ودواب لشکر بتصرّف غازیان‌نصرت‌نشان‌وکیل الدوله کریمخان درآمد.

دربیان حرب کریمخان با آزادخان [افغان و بسبب غرور] سرداران زندیه شکست خوردن کریمخان و رفتن او[1] باصفهان‌وسوانح آن‌اوان[2]

بعد از شکست شاهزاده و گرفتاری مصطفی خان آزادخان افغان بر حقیقت مطلّع‌شده ازخوف کریمخان از آن منزل کوچ کرده‌عازم آذربایجان گردید. منهیان حرکت او [را] بعرض کریمخان رسانیدند. خان دارانشان‌تعاقب‌اورا بر ذمهٔ همّت خود فرض شمرده از آن مکان کوچیده وارد منزلی که آزادخان ازآنجا کوچیده بود گردید. چون خان افغان خبرتعاقب‌نمودن کریمخان‌را دریافت‌نمود ازآن منزل‌هم کوچ نموده شش فرسنگ راه طی کرده شب مقام نموده وبامداد از آنجا کوچیده

۱- پ: و شکست‌یافتن لشکر زندیه ورفتن کریمخان ۲. پ: ایام

Marfat.com

بمنزل[1] دیگر خودرا کشید. کریمخان هم کوچ بر کوچ ازهرمنزلی که آزادخان کوچیده بود همان روز در آن منزل وارد میشد. بهمین روش چهار منزل راه آزادخان طی نموده و ازخوف کریمخان و دلاوران زندیه حیران و ازسرداران آذربایجان که با او درمقام سرکشی ونفاق بودند سفینهٔ دلش درگرداب اضطراب گرفتار و کشتی احوالش درچهار موجهٔ بحر تحیّر غریق لجهٔ افکار و مانند سیماب بی‌قرار بود. با سرداران آذربایجان ونامداران لشکر افغان باب مشورت گشود. فتحعلیخان افشار و شهبازخان دنبلی وسلیم پاشای به‌به و خوانین افغان گفتند که اگرچه مارا طاقت مجادله و قوّت مقابله با لشکر کریمخان نیست بسبب اینکه او خود در تهوّر و شجاعت طاق ودلاوران زندیه درجلادت وسردانگی مشهور آفاق ولشکریانش در روزجنگ بهیئت پلنگ ازگلولهٔ توب وتفنگ پروا نکرده خصم‌را بتنگ‌آورده‌مغلوب و درقتل و غارت درنگ نخواهد نمود. و باین نوع رفتن آذربایجان سرکشان آن مملکت ازهرمکان با کریمخان‌سازش و اتفاق نموده از چهارجانب راه گریز راسدود و متنفسی را زنده نخواهند گذاشت. صلاح درآنست که‌بنای سازش با کریمخان بگذاریم که او متعرّض نشده باصفهان نهضت‌نماید. در اینصورت درآذربایجان معاندان‌را طاقت فساد وسرکشی‌نخواهدبود. آزادخان بگفتهٔ سرداران چند کس از معتمدان را بهمراهی‌قاضی وشیخ الاسلام برای‌اصلاح بخدمت کریمخان فرستاد. و خود با لشکر درآن منزل قیام نمود. فرستادگان داخل اردوی کیوان شکوه و بعزّ قدم‌بوس فایز. وشیخ الاسلام وقاضی بعرض‌رسانیدند که آزادخان مارا فرستاده‌است که بندگان وکیل الدوله‌را از تعاقب‌نمودن غرض‌چیست‌وچرا بقتل عبادالله‌تعجیل میفرمایند. چون دراین‌ایام که تخت سلطنت از وجود پادشاه ظل‌الله خالیست و هرسملکت و دیارسرداران ذی‌شوکت با اقتدار بحفاظت رعایا و برایا که ودایع

۱- پ : بمنزلی

Marfat.com

پرورد گاراند پرداخته .بانتظار ظهور دولت خاقانی وطلوع کوکب فلک عالم افروز دیهیم‌سلطانی‌از افق اقبال کامرانی چشم‌برراه . و وقوع این‌معنی(را) ازدرگاه کبریا مسئلت‌نموده‌اجابتش را عین فضل‌الله‌میدانند . این خیرخواه(عباد) نیز بهمین‌عقیده‌در بلاد آذربایجان باسرداران افشار منتظرامر تقدیر قادر ذوالجلال بود که‌آوازهٔ ورود شاهزادهٔ صفوی نژاد بخطهٔ بغداد سامعه افروز خاص وعام هردیار و بلاد گردید .و بموجب فرمان قضا جریان شاهزاده واجب‌الاحترام این خیر خواه انام بعزم بساط بوسی از آذربایجان با لشکر افغان حرکت نموده وارد این سرزمین گردید . چون ادّعای‌شاهزادگی‌او مقرون‌بکذب ومتحلّی بحلیهٔ‌صدق‌نبوداز بندگان‌وکیل‌الدوله شکست‌خورده فرارنمود .از استماع این‌خبر ازهمان منزل کوچیده بخانهٔ خودسیرود . بندگان سکندرشان وکیل‌الدوله که تعاقب فرموده‌اند ما را طاقت مجادله و مقابلهٔ با بهادران زندّیه نیست . اگر از راه مروّت و اقتضای‌فتوت ما را بخشیده متعرّض احوال نگردند مشکور احسان خواهیم بود باقی مختارند .

کریمخان بفرستادگان‌آزادخان [درجواب] گفت که بخشیدن در صورتی خواهد شد که آزادخان[1] باسرداران خود بحضور آمده قلادهٔ اطاعت و بندگی در گردن افکنده‌امر ونهی‌را مطیع ومنقادباشند . قاضی[وشیخ الاسلام] بعرض رسانیدند[2] که سرداران افغان وقزلباش باین امر رضا نخواهند شد . و آزاد[خان] خودهم سردارعظیم الشأنی است و این ذلّت را برخود گوارا نخواهد کرد .اگر بندگان وکیل‌الدوله برمسلمانان ببخشاید[3] و از این اراده بازآیند باعث خشنودی خالق و رفاه خلایق خواهد بود . کریمخان از راه غرور بسخنان عجز آمیز فرستادگان اعتنا نکرده بجوابهای درشت وخودستائی دلهای آنها را خراشیده بی‌نیل مقصود رخصت نموده امر بکوچ فرمود . (باوجوداینکه‌هنوز خیمه وخرگاه برپانشده بود و

۱- پ: خان‌افغان ۲- پ : رسانید ۳- پ : ببخشد

Marfat.com

چهارده فرسنگ آمده بودند متعاقب لشکر افغان روانه شد. وسرداری را باجمعی سوارن مقرّر فرمودند که بونه را زود برسانند. کسی درعقب نماند «چند» ساعت «از» روز باقی مانده بود بود که سواران پیشتر خبر رسانیدند که لشکرافغان درپشت این تیه مستعدّ جنگ ایستاده اند بونه را حکم فرمود که فرودآیند. و خیمه وخرگاه برپا کنند وخود بمقابله شتافت). فرستادگان خودرا بآزادخان رسانیده حقیقت را بیان نمودند.

آزادخان و سرداران بعد از مشورت الجاءً دل بر حرب نهاده دست از جان شستند. وسوافق ضابطهٔ افغانی عده[1] بسته فاتحه خواندند. ومیمنه ومیسره وقلب و جناح راآراسته. هزار سوار از نامداران افغان را چرخچی [مقرّر] و آزادخان خود در قلب قرارگرفته منتظر امر تقدیر بود که رایات جاه وجلال کریمخان ظاهر گشته. شیخ علیخان با سیصد [نفر] سوار جرّار [بعزم] چرخچی گری قدم بمیدان رزم گذاشت. بندگان وکیل الدوله همهٔ سرداران را هر کدام در جایی با دستهٔ خود[2] تعیین وخود در قلب ایستاده. از هر دوطرف چرخچیان باهم آویخته. شیخ علیخان خودرا متهوّرانه برآن هزار سوار زده آنهارا از پیش برداشت. آزادخان فی الفور هزار سوار دیگر [بکومک] فراریان فرستاده باشیخ علیخان مقابل گردیدند. شیخ علیخان بسبب قلّت دستهٔ خود بنابرجنگ و گریز[3] گذاشته کس بخدمت وکیل الدوله برای کومک فرستاد. وکیل الدوله اسکندرخان برادر [خرد][4] خودرا حکم نمود[5] که بکومک شیخ علیخان برود. اسکندرخان را ناخوش آمده ازجای خود حرکت نکرد. [و] جواب داد که هرگاه شیخ علیخان برگردد من رفته علاج افغانان را می کنم. ازاین سؤال وجواب ونرسیدن کومک بشیخ علیخان جماعت افغان جری شده شیخ علیخان را بعقب دوانیدند. سلیم پاشای به به که مردی جنگ دیده و کارآزموده بود فرصت

۱- پ : وعده ۲- پ : او ۳- پ : بناء جنگ برگریز ٤- اصل : خورد ٥- پ : فرمود

Marfat.com

یافته با ده هزار سوار خودرا به [نزدیک] بونهٔ [1] کریمخان (که هنوز بعضی بارفرود نیاورده بودند وبعضی خیمه برپا کرده و بعضی هنوزنرسیده بودند و برخی بخاطرجمع کمر را وا کرده درسایهٔ درختان نشسته و خوابیده بودند) رسانیده دست بتاراج گشود. [2] مردمان لشکر کریمخان که هریک خود را از راه غرور رستم دستان وسام نریمان می‌شمردند. بخاطر هرکدام میرسید که اگر خود بتنهائی بالشکر افغان مقابل شوند بدون مجادله همگی فرار خواهند نمود. چون این امورات متعلّق بتقدیرات آسمانی است و غرور را درآن دخلی نیست لهذا بمجرّد داخل شدن سلیم پاشای [به به] ببونه وبرگشتن شیخ علیخان تمامی سواران ویکه تازان بدون جنگ وجدال بی‌اختیار اسبان راگرم عنان نموده رو بفرار نهادند (آن وقت یکساعت از روزباقی مانده بود). هرچند کریمخان درصدد منع برآمد فائده‌ای مترتّب نگردید و هرکس بسمتی فرار نمود. وجمیع مال [3] واسباب وخیمه وخرگاه وخزانه و دواب نصیب لشکر افغان گردید. کریمخان با معدودی از اهل لشکر و شیخ علیخان و محمد خان و اسکندرخان و سرداران زندّیه بسمت پیری و کمازان بدر رفتند. در ورود بآن مکان کریمخان اسکندر خان را همراه گرفته راه اصفهان راپیش گرفت. و جمیع سرداران [4] زندّیه رادرقلعه پیری و کمازان گذاشت. وخوانین مذکور بتهیّهٔ قلعه داری پرداختند.

آزادخان بعد ازفتح وتاخت وتاراج بونه (وبرگشتن تعاقب کرده سه‌چهارساعت از شب گذشته داخل خیمهٔ کریمخان گردید. عبدالعلیخان ومیرزا محمدتقی که در سرتوپخانه بودند با جمعیّت کسی را فرستاده احوال ماندن خود و نرفتن همراه کریمخان بخان افغان خبر دادند. از شنیدن این خبر بسیار مشعوف شده یک سردار با پنجاه سوار افغان برای نگهبانی ایشان مقرّر کرد. بعداز اینکه در خیمه فرودآمد ایشان را طلبیده بسیار سلوك وخاطرداری کرد. عبدالعلیخان راهمراه گرفته ومیرزامحمد تقی را بسمت

۱- پ: ببونه ۲ - پ: گشودند ۳ پ: اموال ٤ پ: سرکردگان

Marfat.com

کرمانشاهان رخصت فرمود. واحوال ایشان بعداز این مفصّل در مقام‌خودخواهد آمد. و خود روز بعد) بتعاقب کریمخان پرداخت. در ورود بنزدیک قلعه‌پیری و کمازان[1] معلوم نمود که کریمخان خود باصفهان رفته وجمیع سرداران زندیه در قلعه می‌باشند. معتمدی را بنزد شیخ علیخان ومحمد خان فرستاده پیغام نمود که مرا داعیهٔ حرب (با) شما نبود هرچند عاجزی و فروتنی کردم کریمخان قبول نکرد. ناچار[2] کاربحرب انجامید وفتح ونصرت‌نصیب غازیان افغان (وافشار) گردید. الحال صلاح در آنست که قلعه داری را موقوف نموده با بنده درگاه ملاقات نمایند.

سرداران زندیه با فرستادهٔ آزادخان سخنان درشت گفته جواب دادند. خان افغان‌چند روز بنارا برمحاصره گذاشت بهادران زندیه هم‌از قلعه برآمده بایکه‌تازان افغان در میدان دست یازی کرده برمی گشتند. آزادخان از تهوّر و جلادت زندیه متوهّم شده‌ابواب حیله ومکر را گشوده مجدداً چند نفر (از) سرداران معتبر رابقلعه فرستاده گفتگوی صلح بمیان‌آوردند. و گفتند که غرض آزادخان این است که باشما ملاقات کرده عهد و پیمان درمیان آید. و طرفین از یکدیگر خاطر جمع نموده در جمیع امور با هم متفّق و یکدل بوده بعد از خاطر جمعی آزادخان از همین منزل ومکان رهگرای آذربایجان‌وهمیشه‌ابواب‌مکاتیب در دوستی مفتوح باشد. سرداران زندیه جواب دادند که در این امر ما را اختیاری نمی‌باشد حقیقت این مراتب را ببندگان وکیل‌الدوله اطلاع داده بهرچه رای اواقتضا کند همگی راضی وتابعیم. فرستادگان حقیقت گفتگو را بآزادخان رسانیدند. خان افغان قاضی لشکر خودرا که بقاضی عمر موسوم بود برای فرستادن بقلعه بنزد سرداران زندیه نزد خود طلبید. واین قاضی عمر مردی بود مزوّر که در مکر وحیله صد تخته برسر ابلیس زده و از زبان بازی وخدعه عمرعاص زمان خود بود، او را گفت که میخواهم که ترا بقلعه

۱ــ پ: بقلعه به به ۲- پ: لاچار

Marfat.com

بفرستم بهرنوع باشد سرداران زندیه را رضا کرده برای ملاقات همراه بیاوری. قاضی مذکور گفت این امر در نزد من بسیار آسان وسهلست. بیک و سوسه آنها رابازی داده بخدمت خواهم آورد. همان وقت از (نزد) آزادخان مرخص شده روانهٔ قلعه گردید.

در بیان رفتن قاضی عمر بقلعهٔ پیری وکمازان و سرداران زندیه را بلطایف الحیل از قلعه برآوردن وملاقات نمودن سرداران مذکور باآزادخان و قید وحبس نمودن آزادخان آن نامداران را وخلاص نمودن آن نامداران خود را ازحبس وبقتل رسانیدن علم خان افغانراوسایر واقعات وسوانح [1] آن اوقات [2]

قاضی عمر که واردقلعه گردید جمیع سرداران را از طرف آزادخان بنیکی ستود وگفت که آزادخان درجناح برگشتن بآذربایجان می باشد. و از آمدن باین سرزمین (بسیار) غمگین [3] وپشیمان است. وبشوق ملاقات سرداران زندیه تاحال عطف عنان ننموده، منتظر است که یکبار ملاقات بعمل آورده رشتهٔ دوستی و اتحاد را بعهد ومیثاق استحکام داده روانهٔ دیار خود شود. اگر امروز ملاقات شود فردا بدون مکث کوچ کرده ممنون وشاکر سرداران غیور و از راهی که آمده است برمیگردد. سرداران جوابی نگفتند. محمدخان که بین الامثال والاقران فی الجمله از شعور عاری وبزرگ آن قوم بود گفت: هرگاه آزادخانرا منظوردوستی ویکجهتی است ملاقات نمودن مضایقه نیست. دلاوران دیگر بعدم ملاقات تن زبان گردیدند غرض [4]، آن ملعون زشت بنیاد [5] اعنی [6] قاضی عمر عزازیل نژاد اینقدر گفتگوهای [7] (عجز آمیز بقید قسم های مغلظه درمیان آورد که سرداران سخنان او را صدق انگاشته) محمدخان و شیخ علیخان وسرکردگان فریب او را خورده از سخنان قاضی راضی بملاقات آزادخان

۱- اصل: کوایفات ۲- پ: آمدن سرداران زندیه بنزد آزادخان وحبس نمودن آزادخان ومقید بقلعهٔ ارومیه فرستادن وخلاص گشتن سرداران و باقی سوانحات آن ایام
۳- پ: غمین ٤- پ: القصه ٥- پ: بنیان ٦ پ: یعنی
۷- اصل: تلبیس بکار برد که

Marfat.com

گردیدند. همگی سرکردگان ازقلعه برآمده روانهٔ لشکر آزادخان گردیدند. خان افغان از آمدن سرکردگان مشعوف و مسرور گردیده با سرکردگان ملاقات نموده همگی [را] ابتدا اعزاز و احترام نمود. و ببهانهٔ ملاحظه کردن شمشیرها را از خوانین طلبیده در نزد خود گذاشته بعد ازخاطر جمعی همگی را در قید [نظر] نگاهداشت. نامداران زندیه بر خدعه و مکر او واقف گردیده بجز سلوك [1] علاجی ندیدند. روز دیگر بمطالبهٔ زر و سیم آن مکار لئیم اعنی آزادخان [بی‌بنیاد مسکن [2] جحیم] جمیع تهوّر پیشگان ساده لوح کریم(خان) را در خوف و بیم افکنده بعد از استرداد مال ومنال همگی را درغل وزنجیر کشید. واسباب واشیاء و زر وجواهری که [از] قلعه پریه [3] وشکست کریمخان بدست آورده بود تمامی را با چند کس از معتمدان خود بهمراهی علم خان که بنی‌عمّ او وهفتصد سوار افغان درتحت اختیار داشت بآذربایجان راهی نمود که برده در قلعهٔ ارومیه بحفاظت نگاهدارند. وسرداران [افشار و] افغان هم با فرقهٔ لشکریان اموال و اثقالی که بهمرسانیده بودند باآدمان خود بهمراهی علم خان موصوف بخانهای خود فرستادند. ونامداران زندیه که مجموع پانزده کس [بودند] باکنده و دوشاخه خان افغان بعلم خان سپرده که ایشان را درکمال احتیاط بامتعلّقان آنها بقید شدید [باخود] بارومیه برده در قلعه درحبس نگاهدارند تابرگشتن (ازعراق) آنچه صلاح باشد بعمل آید. حسب الحکم. علم خان با هفتصد سوار خود وسوران متفرّقهٔ افغان وافشاریه که عدّت آنها بچهار هزار سوار و پیاده می‌رسید از منزل پیری و کمازان کوچیده (بسمت آذربایجان راهی گردید. وآزادخان هم از آنجا کوچیده) بفرّ فرعونی بالشکر افغانی وافشار بعزم گرفتن کریم خان باصفهان روانه گردید. کریمخان که درفکرجمع آوری لشکربود از حقیقت مکر وخدعهٔ خان افغان و گرفتاری سرداران مطلّع شده قبل از رسیدن لشکر افغان از اصفهان حرکت نموده با دو هزار سوار

۱- پ : سکونت ـ ظ : سکوت ۲- اصل : مسکنت ۳- اصل: از قلعهٔ سرئیه

Marfat.com

راه شیراز را پیش گرفت. آزادخان وارد اصفهان گردیده ابواب ظلم و تعدّی برعجزه ومساکین گشود. روزی که از منزل پیری و کمازان ارادهٔ کوچ نموده [بود] شخصی از سرکردگان افغانرا بهمدان ونواحی آن حاکم نموده با هزار سوآر جرّار بهمدان فرستاد. این خبر بکریمخان رسیده سیصد سوارهمراه برداشته از راه غیر معمول ایلغار کرده خود را بنزدیک همدان رسانیده شب درصحرابسر برده در دمیدن آفتاب خود را بآن هزار سوار نمودار گردانید. حاکم مذکور از دیدن سواران بخاطر گذرانید که فرستادهٔ آزادخان خواهندبود. سواری را برای تحقیق خبر فرستاد وآنها را بنزد خود خواند. سوار مذکور اسب برداشته داخل آن سواران شده بتحقیق احوال زبان گشود. سواران کریمخان اورا گرفته بخدمت کریمخان آوردند. سوار مذکور ازدیدن کریمخان مضطرب شده حقیقت فرستادن حاکم مذکور را بیان نمود. کریمخان باو گفت که خوف مکن بنزد سردار خود رفته آنچه دیدی بگو و او را مرخص نمود. سوارموصوف از متعرّض نشدن آن بلند اقبال دعاوثنای او بجاآورده خود را بسردار رسانیده کیفیت را ظاهر نمود. سردار[1] مذکور که ازجمله بهادران و درمیان جماعت افغان بجلادت معروف ومشهور بود از قلّت سواران کریمخان بخاطر گذرانید که کریمخان را بااین سواران قلیل اگر استقامت ورزد او را بخم کمند گرفته باصفهان بخدمت آزادخان باید فرستاد. واگر راه گریز را در پیش گیرد تاهرجابرود از تعاقب او دست بردارنخواهم شد که وقتی بهتر از این برای گرفتن کریمخان میسرنمیشود. این مراتب را بسواران خود حالی نموده وبا هزار سوار مهمیز براسبان زده یورش بر کریمخان آوردند. خان شجاعت نشان که یک‌پارا از رکاب برآورده بگردن اسب انداخته، نیزه رابرزمین زده وتکیه بر او کرده[2] ملاحظه مینمود مطلقا از اسب اندازی سواران افغان متأثر نگشته تغییر دراحوال او راه نیافت و مانندسدّ اسکندر درآن‌مکان استاده خیره‌خیره

۱- پ : افغان ۲- پ : براو زده

Marfat.com

در سواران افغان می نگریست که سواران افغان از دو طرف خود را بنزدیک رسانیدند. و سواران کریمخانی هم اسبانرا بجولان در آوردند. آن وقت کریمخان [پارا از گردن اسب جدا کرده در حلقهٔ رکاب جای داد و] نیزه را از زمین کنده مانند برق لامع خود را بآن هزار سوار زده بهر کس که میرسید بیک حملهٔ سنان او رااز اسب انداخته بدیگری میپرداخت. [و] سواران همراهی او [۱] با افغانان مقابل شده سر از یکدیگر در سواری می بریدند. سردار افغان دید که کریمخان بهرطرف کمیت جلادت را جولان میدهد سرد را از مرکب برزمین می اندازد و دیگران مانند شغال از آن شیر بیشهٔ جلادت گریزان می باشند. مهمیز بر گرد گاه تکاور آشنا کرده خودرا بکریمخان رسانید. دست تیغ را بلند کرده که برسر کریمخان فرود آورد که کریمخان او رافرصت فرودآمدن تیغ نداده شمشیری بر کتف او نواخت که دست او را باتیغ و گردن و سر از صندوق سینه جدا ساخته برزمین انداخت. [ودر آن گرمی که تنهٔ او بر روی زمین در حرکت بود با نیزه از زمین کنده برسر سوار دیگر زد که او هم از زین برزمین افتاده گردنش شکست و همانندم بسرای عدم شتافت]. لشکر افغان که سردار را باین قسم کشته دیدند تاب نیاورده راه گریز را پیش گرفتند. سوران کریمخانی [۲] تعاقب نموده چند کس را زنده گرفته بخدمت کریمخان آوردند. خان فتح نشان گوش وبینی آنها را بریده رخصت نمود. وسردسان را از تعاقب نمودن منع نموده از همان (راهی که آمده بود بسمت) شیراز عطف عنان نمود. آزادخان که مصمم رفتن شیراز بود خبر کشته شدن سردار افغان و مقتول گشتن جمعی از همراهیان را از ضرب دست کریمخان شنیده آن وقت رفتن شیراز راموقوف وبهرطرف کسان فرستاده بتجسس احوال کریمخان پرداخت.

و (اما) علم خان (افغان) که [حسب الامر آزاد خان] نامداران زندیه را [۳]

۱- پ : سواران او هم ۲- پ : کریمخان ۳- پ : اما علم‌خان افغان که نامداران زندیه را حسب‌الحکم آزادخان

Marfat.com

باکنده و دو شاخه بامتعلّقان آنها باخود گرفته روانهٔ آذربایجان گردید. یک منزل که از قلعهٔ پیری و کمازان پیمود و خبر کشته شدن سردار افغان که از جمله شجاعان بود استماع نمود. از کریمخان مخوف شده مقرّر نمود که محبوسین زندیه را در فرود آمدن منازل در عقب خیمهٔ او بامتعلّقان آنها نشانیده احدی بنزد آنها آمد وشد ننماید تاورود بقلعهٔ ارومیه بدین منوال باشند. و در وقت کوچ هریک از نامداران را الاغی بجهت سواری بدهند که پیاده بازنجیر و کنده و دوشاخه بمنزل رسیدن مشکل میباشد. [و] موکّلان [گماشته ده] آنها را در میان گرفته باسورانی که اشیاء واجناس مرسولهٔ آزادخان را برسانیدن قلعهٔ ارومیه مأمورند تامنزل همراه آنها باشند.[1] بهمین دستورتا بارومیه آنهارابحفاظت برسانند. [و] بعد از این بندوبست از آن منزل کوچیده بهمین قرار داد سه منزل را طیّ نمودند. در منزل چهارم که مشهور بزاغج بود نامداران زندیه را بنهج مسطور سوار الاغها کرده [و] بسبب همراه بودن زنانه مستحفظین دورتر با آنها همراه بودند. صادقخان برادر کوچک محمدخان که قصیرالقامه و کریه‌المنظر بود او را غلام محمدخان تصوّرنموده برای خدمت محبوسین اورا قیدنکرده بودند پای برهنه ازعقب الاغها می‌آمد. [و] مستحفظین او را براندن الاغهای محبوسین تقید می کردند. خان مذکور که بسبب برهنه‌پائی هردو پای او از خار مجروح شده و آماس کرده بود از راه رفتن عاجز گشته افتان و خیزان گریه کنان میرفت. محمد خان را از این حال دل بروبسوخت او را دلداری داده [و] خود گریست. در ورود بمنزل بدستور معهود محبوسین را در یکطرف خیمهٔ علم خان در برابرآفتاب نشانیده [و] مستحفظین هم دورتر اسبهای خودرا بسته (و) کشیدند. ودر طرف دیگر خیمه صندوق وسفرش هاواجناس مرسولهٔ آزادخان را برروی هم چیده مردم لشکر از افغان وافشار هریک درخیمهٔ خود بسبب گرمی هواومشقّت راه برهنه شده بخواب رفتند. علم خان سردار هم بدستور در خیمهٔ خود بخواب مرگ

۱- اصل : بیاورند

Marfat.com

رفت .ونوکران وخدمتکاران نیز متابعت سردار خود کرده هریک درجائی کمر خود را گشوده باستراحت مشغول شدند . واسبان همگی در زیر زین و در نزدیک خیمه ها بسته بجهت آسایش راه یکه میخ کرده بودند . محمدخان بشیخ علیخان گفت که معلوم نیست که ارادهٔ [آزاد] خان با ماچیست . شیخ علیخان گفت که اراده‌اش این است که همگی را بقتل رسانیده زنان را متصرّف شود واندوختهٔ چند ساله را بمکر و خدعه[1] (وقسم های دروغ) بضبط خود آورد . و همگی مقید سلسلهٔ زنجیر گردیده‌ایم از شومی نفهمی تست که بسخنان کاذبهٔ قاضی حرامزاده فریفته شده خود وما رابا ین بلا گرفتار وبنامردی قتیل سیف خونخوار خصم [بدکرار] ونسوانرا اسیر فتراك افاغنهٔ لجوج مکّار کرده در نظر همگنان بی وقر وشرمسار نمودی .اکنون که چاره بجز رضاوتسلیم نمیباشد بر گذشته افسوس خوردن بیجا وفائده‌ای برآن متصوّر[2] نخواهد شد ، محمدخان گفت که فی الحقیقه از نادانی [خود] باین روز گرفتار شدیم چنین خاموش ماندن و با دست وپای بسته کشته‌شدن بسیار ناگوار است . مرا این وقت چنین بخاطر میرسد که همگی سردمان این لشکر و مستحفظین بسبب صعوبت راه وشدّت گرسی هوا هریک درسکانی کمر وا کرده بخواب غفلت میباشند .وعلم خان سردار این لشکر هم در خواب مرگ است[3] در استخلاص خود باید کوشید که چنین فرصت دیگر بدست نخواهد آمد . همه سرداران[4] از این سخن غم افزا از غیرت سر ها را بزیر انداخته اشك در حلقهٔ چشم آنها بگردش درآمد . محمدخان صادقخان برادر خود را طلبید . آهسته باو گفت که اگر توانی پارچهٔ آهنی یا کاردی بزودی بمن برسان واگر میسر نشود پارچهٔ استخوانی از هر کجا باشد پیدا نموده بیار . صادقخان را چون غلام تصوّر نموده بودند و کنده و دوشاخه نداشت فی الفور پارچهٔ استخوانی را پیدا کرده بنظر محمدخان رسانید . خان مذکور از استخوان میخ

۱- اصل: بگیرد و بخدعه ۲- پ : مترتب ۳- پ : غفلت مرگ است
٤- پ : نامداران

Marfat.com

کنده و دوشاخه (خود) راسست کرده‌استخوان را بشیخ علیخان داد . او هم‌بدستور میخ کندهٔ‌خود را جابجا نموده بدیگری داد .بهمین دستورهمه دلاوران میخ کنده‌ها و دوشاخه‌ها را حرکت داده هریک اسبی (را) که در درخیمه‌ها یکه میخ کرده بودند در نظر آورده بیکبار کنده و دوشاخه را از خود دور کرده از جا برخاسته‌خود را باسبان رسانیده هریک براسبی سوار و نیزه‌ها را که در نزد اسبان برزمین زده بودند ربوده‌اسبان رابجست وخیز درآوردند . شکر علیخان که تیغهٔ شمشیری درمیان جوال‌آرد پنهان نموده بود برآورده‌خودرا بخیمهٔ عالم‌خان سردار رسانید . صفرعلیخان که او هم‌یکجوره طپنچه [1] پر کرده‌خشگه بند و از مستحفظین‌مخفی نموده بود همان وقت برآورده از عقب شکر علیخان بخیمهٔ علمخان خود را رسانید . خان موصوف از آواز پای آنها از خوف جسته‌و اجل معلّق را در بالین خود دید . خواست فریاد کند که شکرعلیخان بیک ضرب شمشیر که بر کتف اونواخت او را از پای درآورد . صفرعلیخان درآن گرمی هردو طپانچه [را] برشکم‌او خالی نموده که فی‌الفوربسرای عدمش‌فرستاد . [و] دلاوران که براسبان سوار گردیده نیزه را برداشته‌دست‌شجاعت‌از آستین جلادت برآورده مانند گرگی که در رمهٔ گوسپند افتد هریک از طرفی خود را نموده بهر کس [که] میرسیدند بضرب سیف وسنان دمار از نهاد او برآورده بیک ضرب بسرای‌عدمش میفرستادند . وفریاد میکردند که وکیل‌الدوله کریمخان بالشکر رسیده علم خان را کشته محبوسین را خلاص نموده و اینک خود هم رسیده تمامی این لشکر را بقتل خواهد رسانید . مردمان و لشکریان که بعضی بیدار و اکثر در خواب بودند از حملات نمایان آن رستم نژادان بتصوّر آمدن کریمخان خوف‌عظیم در دلهای آن‌ها راه یافته چون ماده شغالان از صولت آن شیران چه خوابیده و چه بیدار بسمت [2] کوه وصحرا گریزان گردیدند .وجماعت نسوان زندیه که قریب پنجاه

۱- پ : طپانچه ۲- پ : بشعب

Marfat.com

کس بودند هریک دکنکی بدست گرفته خود را بصندوق‌ها ومفرشهاواشیاء رسانیده بضرب دکنک چند نفر را مجروح نموده سابقی‌بدستور دیگران خودرا بجانب هامون وجبال کشیدند. واستران محوله آن صندوقها واجناس‌را که در همان نزدیکی بسته بودند آن زنان مردنشان از کمند واکرده بقرب هفتاد رأس را از صندوق و مفرش واشیاء حمل نموده دلاوران‌را از حقیقت آگاه گردانیدند. دلاوران همگی بیکجاجمع واستران‌را با نسوان پیش انداخته بمردانگی‌از میان‌آن معرکه خود را بیرون کشیده از راه غیر متعارف بسمت چمچال [1] (که بلوکیست از راه کرمانشاهان) مرحله پیما گردیدند. الحق‌چنان تهوّر وجلادتی که‌ازاین پانزده نامدارکه بستهٔ زنجیر آن‌قوم مکّار بودندو درمیان‌سه (چهار) هزار پیاده‌وسوارخونخوار بقیداسر [2] گرفتار وبی‌اختیار بودند با عدم معاونت واستمداد خویش و تبارکه محض(از) مدد ولطف پروردگار درعرصهٔ کارزار بظهور پیوسته دراین جزو زمان هیچیک از دانایان رموزدان را بخاطر نگذشته و از صاحب شوکتان با نام ونشان اینچنین شجاعتی احدی نشنیده است. القصّه بعد از بیرون‌رفتن نامداران از میان آن‌لشکرکه های‌وهوی مردمان کم شد گریختگان کوه ومتفرّقان هامون که از کریمخان و لشکر او اثری ندیدند بخیمها معاودت نموده. علم‌خان سردار خود را در خیمه مقتول وخوانین زندّیه و صندوقهای اموال و مفرشان اشیاء مرسولهٔ آزادخان واستران محمولهٔ اجناس را در جای خودنیافتند. وجمعی از لشکریان‌مقتول‌وبرخی را زخمی بنظر درآوردند. همگی دربحر حیرت غوطه‌ورگردیده آمدن کریمخان را صدق انگاشته عریضه‌ای مشتمل برآمدن کریمخان وخلاص نمودن محبوسان وبردن اجناس وکشتن علم‌خان وسایر مراتب نوشته خنظله بیک افغان را بایکنفر سوار بچاپاری باصفهان بنزد آزادخان فرستادند. وخوانین زندّیه باستعجال خود را بمحال‌چمچال [2] رسانیدند. در ورودبآن

۱- پ : چمچه مال ۲- پ : اسیری

Marfat.com

مکان جماعت خزل[1] که از فرقهٔ اکراد باشندهٔ آنجا بودند از ورودآنها مطلّع شده بقرب [2] سه هزار سوار وپیاده بخدمت آنها شتافتند. و جماعت دلفان [3] که از ایلات خرّم‌آباد لرستان میباشند از بدسلوکی اسمعیل خان‌از مکان خود کوچیده بنای سکنا در چمچال [4] گذاشته بودند هزارسوار و پیاده از آنجماعت هم بنزد خوانین مذکور رفته امر ونهی آنهارامطیع گردیدند. [و] نامداران بااین جمعیّت کوچیده دونفرشاطر جلد را بسمت شیراز برای تحقیق احوال کریمخان و مخبر ساختن او را از حقیقت استخلاص خودوسایر مراتب فرستاده‌وخود عازم بروجرد [5] گردیدند. در ورود بآن‌بلد سردان آزادخان که‌در آنجا بودند چندنفر رابقتل رسانیدند. و درهرجا که ازسردسان افغان خبرمی‌یافتند گرفته بقتل می‌رسانیدند. و درجمع آوری لشکر بجمیع اطراف کس فرستاده خلاصی خود را بگوش خاص‌وعام رسانیدند. کریمخان که در میان‌اصفهان وشیراز هر روز بتبدیل مکان در جائی با ششصد نفر بسر میبرد از استماع خلاصی سرداران وآمدن آنها ببروجرد [5] ایلغار کنان خود را ببروجرد [5] رسانیده بیاران خود ملحق گردید. ایلات دور و نزدیک از آمدن او مطلّع گردیده فرقه سله [6] و جماعت دلفان [3] وخزل‌وقوم قراگوزلو وخدا بنده‌لو وسایر ایلات (لوحری) بادواب وسواشی وزنانه خودرا بخدمت کریمخان وسرداران رسانیدند. و بدفعات از لشکریان متفرّق دو دو پنج پنج آمده داخل لشکر می‌شدند. آزادخان از این مقدّمات خبر یافته از اصفهان حرکت نموده‌بالشکر خونخوار افغان وافشار عازم ملاقات [بسمت] بروجرد [5] افراشت. کریمخان‌وسرداران زندیه‌از حرکت‌اومطلّع شده بمدافعهٔ حرب او گردیدند. و از بروجرد [5] کوچیده روانهٔ سیلاخور و در ورود بمنزل دوآبه [7] سیلاخور سرداران و بزرگان ایلات را بنزد خود خوانده بنا گذاشت که سوار و پیاده از میان جماعت

۱- اصل : قزل ۲- پ : بقریب ۳ پ : دلفان ٤- پ : چمچه مال
۵- اصل و پ : در هر پنج موضع (بزدجرد) و آن مسلما خطا وصحیح بروجرد است
٦- پ : فرقه سله سله ۷- پ : دو آبه

Marfat.com

نسوان جدا گشته مهیّای حرب باشند. وقبل از رسیدن آزاد خان زنانه و اسباب و مراعی ومواشی جمیع ایلات را بهر سمت که امن باشد فرستاده وخود باخصم بمقاتله پردازند. آن جماعت هریک بعذری تمسک [1] جسته قبول این معنی نکردند. دراین بین خبر ورود لشکر افغان در دو فرسنگی رسید. مردمان ایلات بفکر کار خود [2] افتاده اسباب و گوسفند زنانه وسایر مایحتاج که همراه داشتند در مکان مرتفعی که ازجاده دور بود رسانیده وخود هم باآنها دریکجا قرار گرفتند. کریمخان وسرداران را پاس خاطر آنجماعت دامن گیر شده با زنانه خود را ببالای آن تپه کشیده منتظر امرتقدیر آنشب را بروزرسانیدند. در دمیدن آفتاب عالمتاب لشکر افغان نزدیک رسیده خیمه ها ایستاده کرده مستعدّ قتال وجدال گردیدند. کریمخان وسرداران بازنانه خود دریکطرف استقامت ورزیده هرچند سردمان ایلات را باخود برحرب افغان ترغیب نمودند احدی باین معنی تن در نداده بفکر بیرون کردن گاوو گوسفند واموال وزنانه درتلاش میبودند که لشکر افغان وافشار از چهارطرف راهها را گرفته وجمعی بارادهٔ یورش اسبان را گرم عنان نموده تیغها را از نیام برآوردند. کمرخان برادرزادهٔ محمد خان چون دلیری جماعت افغان را دید وایلات ومردمان خود را در بیرون کردن اموال وغنایم ساعی وبحرب مستعدّ ندید دانست که کار از دست رفته و دمادم لشکر افغان مسلّط شده دمار از نهاد آن جماعت برخواهندآورد. بی اختیار کمیت جلادت را مهمیز زده ازتپه سراشیب و درمیان جاده عنان تکاور را کشیده ایستاد. یکه تازان لشکر افغان که او را دیدند چهارکس از بهادران ازآن جماعت که مرتبهٔ سرداری داشتند از تیپ جدا شده بطرف کمرخان اسبان را رکاب کرده که برهمگنان جلادت خود را ظاهرساخته بزور بازوی مردانگی او را دستگیر نمایند. کمرخان ارادهٔ آنها را دریافته اسب را از جا برانگیخته بجانب [3] سرداران [4] مذکور روان گردید. کریمخان که کمرخان را

۱- اصل: مستمسك ۲- پ: گاووخرخود ۳- اصل: جوانب ٤-پ: سواران

Marfat.com

تنها دید سه چهار نفر از فرقهٔ زندّیه را بکومک او فرستاده هنوز سواران بکمرخان نرسیده‌بودند که یکی از سواران افغان که عمرخان نام داشت و از سواران [دیگر] در پیشی‌سبقت گرفته بامید گرفتن کمرخان‌عنان‌توسن بادپای‌را در هیچ جای‌نکشید. کمرخان هم بهمین دستور زمام عنان جهان پیما را سست کرده در عین دوانیدن اسبان چنان بریکدیگرخوردند که هر کدام بطرفی افتاده سردومرکب درهم غلطیده گردن‌هردوسوار شکسته وسرکبان را مغز پریشان گردید. یکنفر سوار افغان بچلدی پیاده شده وسرکمرخان را از تن جدا کرده بخدمت‌آزادخان رسانید. وسوران زندّیه که ازسوار افغان این حرکت را دیدند یکی از آن‌سواران‌خود را بنعش[1] عمرخان گردن شکسته رسانیده سر او را بریده بخدمت کریمخان رسانید. کریمخان از دیدن این‌معامله بی‌اختیار گریست. وبنامداران‌زندّیه تأکید نمود که شما زنانرا بهرقسم توانید از میان این معرکه‌برآورده بهرسمت توانید بروید. وخود نیزه را برسرچنگ گرفته از تپه‌سرازیر شده‌در آنجا که کمرخان بااسب غلطیده بود رسیده عنان کشیده [ویکپارا از رکاب برآورده بگردن‌اسب انداخته ونیزه را برزمین زده برو تکیه‌زده] (ایستاد و)بطرف لشکر افغان از روی‌غضب میننگریست. آزادخان اشرف خان‌افغان که یکی ازسرداران نامی و بشجاعت ودلاوی موصوف و مشهور بود با ده نفر از شجاعان کار آزموده برای دستگیر کردن کریمخان بتصوّر آنکه یکی از سرداران زندّیه خواهد بود فرستاد. سواران مذکور اسبهارا ازجا برانگیخته‌بجانب او روان گردیدند. آن یکّه سوارعرصهٔ شجاعت وتهوّر مطلقا اندیشه‌بخاطر نگذرانیده مانند سدّ اسکندر درآن مکان پرخطر استقامت ورزید تاآنکه اشرف خان افغان با سواران بفاصلهٔ دوازده قدم‌تا نزدآن سریرآرای مسند[2] دارا وجم رسیدند. اشرف‌خان برسواران دیگر سبقت نموده از میان آنها جدا شده‌نیزه رابدست گرفته مهمیز برتنهی گاه سر کب

۱- اصل : بنزد ۲ - پ : تانزدآن مسند آرای

آشنا نموده بطرف کریمخان نیزه را خوابانید. آن شیر صولت پا را [از گردن اسب برداشته] بحلقهٔ رکاب جا داد و بتیغ آبدار نیزهٔ آن غدّار را قلم کرده نیزه خود برسینهٔ او زد که از چهار آینه زره گذشته از پشت او سربرآورد. وقوّت نموده او را با همان سنان از صدر زین کنده آنچنان برزمین زد که جان بقابض ارواح سپرد. سوار دیگر پیش آمد او را هم بقوّت بازو باسنان جان ستان از زین جدا ساخته برزمین زده بوادی عدم رسانید ونعش او را بالای نعش اشرف خان انداخته رو بسواران دیگر نهاد. یکنفر از آن سواران اسب را جهانیده بمقابل آمد. کریمخان اورا فرصت نداده نیزه برتهیگاه او نواخت که از طرف دیگر سربدر کرد و او را هم از صدر زین در ربوده بیارانش ملحق ساخت. سواران دیگر را طاقت ویاراوجرأت مقابله نمانده پا را برعقب کشیدند. خان توکل نشان زیاده متعرّض آن سواران نشده عطف عنان بجانب متعلّقان نموده خود را بآنها رسانید. آزادخان را از ملاحظهٔ بیداد آن یکه سوار تاب نمانده لشکر خود را بیورش امر نمود. بیکبارهمهٔ لشکریان یورش بآن تپه آورده وسردمان ایلات [کریمخان] زنانهٔ خودرا یکجا کرده حرب کنان خودرابانسوان از لشکر افغان بیرون آورده بجانب اوطان رهگرا گردیدند. کریمخان وفرقهٔ زندّیه هم بسبب همراه بودن زنان بامر جدال نپرداخته نسوان را پیش انداخته درعین گیرودار خودرا ازآن معرکه بکنار کشیدند. کریمخان و اسکندرخان برادرش با متعلّقان بسمتی و محمد خان و شیخعلیخان وسایرخوانین بازنان ومتوسّلان بطرف چمچال[1] وهرسین بدر رفتند. لشکر افاغنه داخل غنایم بیشمار گردیده چند نفر را مقتول وزخمی نموده جمیع آن اسباب واموال را بتصرّف خودآوردند. وبسبب کثرت غنایم و دواب واشیاء که بدون نزاع نصیب آنها گردید بتعاقب[2] گریختگان نپرداختند. آزادخان بفتح و فیروزی بعد از سه روز از آن مکان حرکت نموده بسمت اصفهان کوچ نمود بعد از طیّ منازل وارد

۱- پ : چمچه مال ۲- اصل وپ : متعاقب

Marfat.com

اصفهان گردیدو بجمیع بلادعراق فتحنامه نوشته وعمّال از طرف خود مقرّر نموده فرستاد

[دربیان رفتن کریمخان بقومشه و] حرب کردن با آزادخان افغان وبقتل رسیدن اسکندرخان برادر کریمخان و گریختن کریمخان وتعاقب نمودن فتحعلیخان وبی‌نیل مقصود مراجعت کردن وسوانح دیگر آن زمان[1]

درآن اوان که کریمخان و اسکندرخان با جماعت نسوان از منزل دوابهٔ سیلاخور روبفرار نهادند «و» بارادهٔ رفتن (بسمت) شیراز طیّ مراحل مینمودند از فرقهٔ زندّیه ولشکریان وسایر ایلات بدفعات در بین راه سیصد سوار بآنها ملحق گردیدند. کریمخان فسخ رفتن شیراز نموده زنانه و متعلقانرا در مأمنی گذاشته وخود بنا را برقزاقی گذاشت. ودر یکجاقرار نمی گرفت. وهرجا سراغ افغان می‌نمود تاخت برآنها می‌آورد. مدّت دو ماه در صحراها و جبال بسر برده لحظه‌ای نمی‌آسود. ودر خفا از مردمان دور ونزدیک دراستمدادوجمع آوری لشکر [روز] می گذرانید. وقلیل جمعیّتی بهم رسانیده خود را بقومشه نزدیک اصفهان رسانید. مردمان قومشه را عنفا با خود متّفق و قلعهٔ آنجا را بتصرّف آورد. این خبر بآزادخان رسید فتحعلیخان افشار را باهشت هزار سوار افغان برای گرفتن کریمخان فرستاد. خان موصوف با چهار هزار (سوار) افغان وچهارهزار [سوار] افشار از اصفهان برآمده راه قومشه را درپیش گرفت. درورود بآنجا کریمخان با سه هزار سوار وپیاده که بعضی آلات حرب نداشتند بمقابله پرداخت. اسکندرخان برادر کریمخان با دوصد سوار بمیدان آمد. و از طرف فتحعلیخان هم جمعی باستقبال او شتافته معرکهٔ دار و گیر گرم گردید. اسکندرخان مردمان فتحعلیخان رابعقب دوانیده چند کس را در سواری سر از ملک بدن جدا نمود. وخان افشار بدفعات کومک میفرستادو از اسکندرخان شکست خورده کاری از پیش نبردند

۱ـ پ: حرب کریمخان در قمشه با آزادخان و بقتل رسیدن اسکندر خان و شکست کریمخان وسوانح آن ایام

۲ـ پ: و در مخفی

Marfat.com

فتحعلیخان دست پاچه شده کس بنزد آزادخان فرستاد که اگر خود با لشکر باین صوب رهگرا نگردند کار ازدست میرود. آزادخان باجمیع لشکر از اصفهان برآمده درعین گیرو دار وارد آن دیار گردید. تیپ یمین ویسار آراسته وخود باقول عظیم در قلب لشکر قرار گرفت. اسکندرخان خود را بکریمخان رسانیده عرض نمود که جمعیّت ما سه هزار لجاره است که بعضی سلاح ندارند. ولشکرخصم از چهل هزار متجاوزاست که همه با سرانجام می‌باشند. میدان‌داری بااینجماعت با قلّت لشکر بیصورت است من بتنهائی خود را بمیان تیپ آزادخان میرسانم. اگر خداخواهد آزادخان را ضربی میرسانم. اگر او کشته شدازکثرت لشکر او باکی نیست وفتح از جانب ما خواهد بود. واگر زدن [او] میسر نشودصلاح درآنست که تو حرب را موقوف نموده برگردی وبعد از بهم رسانیدن لشکر واستعدادانتقام کشیدن درهرجا اتفاق افتد کوتاهی نباید کرد. بعد از اتمام این سخن تنگ اسب را [1] احتیاط نموده براسب سوار ونیزهٔ خود را ربوده تیپ آزادخان را در نظر آورده [سرکب را گرم عنان نموده] خود را به [بمیان] تیپ [آزادخان] رسانید. خان افغان ومتابعانرا بخاطررسید که این سوار را کریمخان برای خواستن امان فرستاده‌است. همگی کوچه دادند. اسکندرخان بنزدیک رسیده سواری از سرکردگان افغان که نزدیک آزادخان قرار داشت اورا آزادخان پنداشته نیزه را برتهی گاه او نواخت که از طرف دیگر سر برآورد. سوار مذکور از اسب غلطیده روانهٔ دیار عدم گردید. سواران ازچهار طرف او را درمیان گرفتند. خان موصوف از میان آنجماعت خودرابیرون انداخت. سواران از دیدن آن تهوّروشجاعت کسی بااو مقابل نشده‌او را هدف گلولهٔ تفنگ نمودند. چهار گلوله باو واسبش رسید که نیم جان خود را بکریمخان رسانید. از دور آواز برآورده گفت که من شخصی را در میان تیپ سواران آزادخان از اسب غلطانیدم اگر آزادخان خواهد بود کار برمراد است. [و] اگر دیگریست صرفه در جنگ نیست فکر کار خود بکن. همین سخن

۱- پ : مرکب را

Marfat.com

را گفته از اسب درغلطیده جان‌بجان آفرین تسلیم‌نمود .

کریمخان که این حال را دید گریبان بی‌طاقتی را چاك‌نموده [و] نعش اسکندرخان‌را بخاك سپرد . وبسبب‌غلبهٔ اعدا وقلّت‌لشکر خود برسخن‌اسکندرخان عمل‌نموده با سعدودی عطف عنان نموده بسمت کندمان فرارنمود .آزادخان خودبا لشکر بتعاقب پرداخته تا (ده کرد) دو منزلی کندمان از تعاقب عنان نکشید . کریمخان با سی‌نفر [از] فرقهٔ زندّیه که در آنوقت همراه بودند اهل حرم وزنانهٔ آنجماعت‌را همراه گرفته بسرعت‌روانه گردید .آزادخان‌از ده کردقدم پیشتر نگذاشت . فتحعلیخان افشاربعرض رسانید که چنین دشمن قوی‌را که بااوجمعیّتی نیست بحال خود گذاشتن خلاف روّیهٔسرداری واز قاعدهٔ احتیاط و حزم خارج‌است . خان افغان در جواب خان لجاجت بنیان گفت که چون کوهستان بختیاری نزدیک و محلّ سکنای جماعت مذکوره است‌تعاقب نمودن بیصورت‌است . یحتمل که فرقهٔبختیاری با او ازباب یاری برآیند وچشم زخمی بلشکر برسد .فتحعلیخان بار دیگر درین باب اصرار[1] نموده شاهرخ خان[2] افغان که از جملهٔمبارزان مشهور بود با اومتفّق گشته بتعاقب نمودن مأمورگردیدند .جمعی از بهادران افشار و یکه تازان افغان‌را همراه گرفته بعزم دستگیرکردن کریمخان‌ایلغار کنان مرکبان‌را گرم‌عنان نموده دردربند مرنج[3] بکریمخان‌رسیدند . قبل از رسیدن این سواران کریمخان ازدور دیده دانست که برای گرفتن او آمده‌اند . شکرعلیخان[4] را فرمود که اهل حرم و زنانهٔ سواران همراهی را پیش انداخته ازنهری عظیم که میانهٔ دو کوه واقع است عبور نموده خود را بمامنی برسانند و خود بتنهائی در اینطرف نهر قرار گرفت که با سواران زد وخورد کرده نگذارد که‌ازنهر عبور نمایند تاسواران‌افغان مشغول‌حرب گردند[5] . وفیمابین آنهاوسواران‌همراهی حرم‌ومتعلّقان‌فاصله بعمل آید .شکرعلیخان[4] و همراهیان

۱ـ اصل وپ : اصرار ۲ـ پ : شاهرخ‌شاه‌خان ۳ ـ پ : مرنج
٤ـ پ: شیخعلیخان ٥ـ پ : گردیدند

Marfat.com

متعلّقان‌را پیش‌انداخته یکی از اهل حرم کریمخان طفل شیرخوارهٔ قنداق بسته‌ای درکنارداشت وبدستی عنان کمیت و دردست دیگر آن طفل [شیرخوار] را گرفته ازخوف افتادن آن‌طفل در آن نهر بتأمل میرفت. کریمخان بسبب نزدیک رسیدن دشمنان آن بیگناه را ازکنار آن ضعیفه بنوك سنان ربوده‌درآب انداخت. وجوئی که درمیان [نهر] حفر کرده وپل سنگی برآن ساخته بودند سواران و اهل حرم با متعلّقان‌از آن پل عبور نموده بعداز عبور آنها کریمخان اسب‌رابربالای‌پل‌جهانید. ناگاه دست سرنگ درمیان دوسنگ‌فرورفت. هرچند آن حیوان تلاش‌و سعی مینمود که دست‌را برآورد زیاده مستحکم میشد. دراین وقت فتحعلیخان وسواران بکنارنهر رسیدند. شکرعلیخان زند که دشمن‌رابکریمخان نزدیک دید بجلدی تمام از اسب خود پیاده شده تفنگ چقماقی که دردست داشت قنداق آن راچنان برکفل اسب کریمخان زد که تفنگ‌شکست. و (اسب)ازضرب‌قنداق بقوّتی ازجاجست که‌هردو سنگ‌ازجای خود کنده‌شده‌وازبالای‌پل درآب (افتاد) ودست‌اوراآسیبی‌نرسید. کریمخان ازپل عبور نموده درآنطرف پل عنان کشیده [یکپارا از رکاب‌خالی‌نموده بگردن سرکب انداخته] (ایستاد). وشکرعلیخان[1] وسواران‌را باجماعت نسوان فرمود که شما پیشتر بروید ماهم اگر خدا خواسته است ازعقب‌خواهیم آمد. بموجب فرمودهٔ [کریمخان] شکرعلیخان[1] با متعلّقان‌راهی گردیدند. همان‌زمان‌فتحعلیخان‌وشاهرخ خان باسواران بکنار نهر رسیدند. چشم فتحعلیخان برکریمخان افتاد که تنها در آنطرف نهر ایستاده است‌بشاهرخ خان گفت که تو مکرّر در خدمت آزادخان لاف میزدی که آرزو دارم که کریمخان‌را تنهادرمیدان‌یافته اورا دست وپابسته‌بخدمت تو آورم که سپاهگری وشجاعت من واو ظاهر گردد. الحال که بآرزوی خودرسیدی این‌سوارکه تنها ایستاده‌است کریمخان‌است. اگر درقول‌خود صادقی بمیدان‌اورفته

۱- اصل: شیخعلی‌خان

Marfat.com

شجاعت خودرا ظاهر کن .و کریمخان‌را گرفته بیاور. شاهرخ خان‌مردود چون پلنگ خشم‌آلودهی بر تکاور زده‌ازنهر عبور نمودو تفنگ‌را برسر چنگ درآورد کریمخان [پارا که درگردن اسب انداخته بود برداشته بحلقهٔ رکاب استوار و] سنان‌آبدارا را ربوده آهنگ آن سوار خونخوارنمود .آن مکّار غدّار تفنگی بجانب آن‌نامدار خالی نمود کریمخان «گلولهٔ» تفنگ‌را ازخود رد نموده و رسح افعی شعار را چنان برسینهٔ پر کینهٔ‌آن شقاوت‌آثار نواخت که از زره [و] چهار آئینه گذشته (و) سینه و پشت‌را خراشیده یک وجب ازطرف دیگرسر برآورد .وقوّت‌نموده‌آن لخت کوه‌را چون کاه از زین کنده برزمین زد که‌نقش‌بست . وبجلدی‌از اسب خودپیاده شده برسر کب‌شاهرخ خان سوارگردید .عبیدی بهادر اوزبک که درجلادت خودرا از شاهرخ خان بیشتر میدانست ودرمیان آن سواران بود کمیت تهوّر را جهانیده سنان جان‌ستان را چون مار ارقم حوالهٔ‌آن شیر ژیان نمود .آن یکّه‌تازعرصهٔ دلاوری بشمشیر نیزهٔ او را قلم نموده تیغ را محرّف برکتف او نواخت که برق شمشیر از زیر بغل او چون شعلهٔ جوّاله لامع گردید . سرودست او برخاکدان دهر افتاده نصف تنهٔ او برزمین مانده مانند بید از تند باد اجل لرزان و نگونسار بدیار عدم شتافت . فتحعلیخان و سواران دیگرکه ضرب‌آن دست مردانه‌رادیدند دیگر کسی جرأت‌آمدن‌میدان نکرده‌تفنگ‌ها را برسر چنگ گرفته[1] آن تهمتن نژادرا از راه عناد هدف گلولهٔ بیداد ساختند . حفظ الهی بسپرداری قدم بمیدان کارزار گذاشته آن گلوله‌هارا از آن نامدار ردنمود . در آنوقت آفتاب‌عالمتاب‌درخلوتخانهٔ‌مغرب نهان گردید . وسپاه‌ظلمت‌هجوم‌آورده‌جهان‌را بکسوت عباسیان برآورده لباس سیاه پوشانید . سواران زندیه با حرم و متعلّقان زیاده برنیم‌فرسنگ‌طیّ مسافت نموده‌ازنظر سواران مستور گردیده[2] بودند . کریمخان دیگر متعرّض فتحعلیخان وسواران نگردیده عطف عنان بجانب متعلّقان نموده از

۱- پ : آورده ۲ پ: گشته

Marfat.com

عقب آنها کمیت جهان‌پیمارا گرم عنان نموده ازنظر دشمنان غایب گردیده بیاران خود ملحق گردید . فتحعلیخان که در میان لشکر افشار و اوزبک و افغان‌بسبب بی‌رحمی وظلم و تعدّی مشهور بجاروب‌خان بود چون درنزد آزادخان زبان‌بلاف وگزاف گشوده برای دستگیر کردن کریمخان‌مسافت بعیده‌را طیّ کرده مظنون‌خاطر او بعمل نیامد و دوکس ازسرداران نامی‌هم بقتل رسیدند از خجالت و شرمساری هفده‌روز درآن مکان‌توقّف نموده دهات کندمان‌را قتل وغارت نموده آن‌محالات‌را ویران و با خجلت و انفعال فراوان مراجعت بخدمت‌آزادخان نمود .

در بیان آمدن سرداران بختیاری بنزد نامداران زندیه و ایشان را بمیان دربند بردن وملاقات علیمردانخان‌با آن نامداران ورفتن شیخ علیخان برای آوردن کریمخان و بقتل رسیدن علیمردانخان بختیاری بدست محمدخان‌وسایرواقعات آن‌اوان[1]

چون سبق ذکریافت که‌محمدخان وشیخ علیخان وسرداران زندّیه‌باستعلّقان در دوابهٔ سیلاخور رسیدن بکریمخان‌را در [آن] معرکه متعذّر دیدند بی‌اختیاراز ایلات جدا گشته بسمت چمچال[2] که محل‌اقامت[3] جماعت‌خزل ودلفان بودمرحله پیما گردیدند . درورود بآن سرزمین علیمردانخان بختیاری که در آن اوان درمیان ایل‌چهارلنگ که محل‌سکنای‌آنها درآن نزدیکی است‌سی‌بود . از حقیقت‌سرکردگان زندّیه مطلّع شده علیمردانخان ولدزمانخان را با بهزادخان وفتاح خان با سه‌هزار سوار فرستاد که از راه دوستی ابواب‌یگانگی گشوده‌آنهارابمیان‌ایل بازنانه‌ومتعلّقان بیاورند . هرگاه اباو امتناع نمایند همگی‌را دستگیر و مقید سلسلهٔ زنجیرنموده‌بنزد

---

۱ – پ : دربیان بردن علی مردانخان بختیاری سرداران زندیه را بمیان ایل و کشتن محمد علی‌خان‌را(؟) ورفتن بسمت گیلان و حقایق آن ایام ۲ - پ : چمچه‌مال ۳-اصل‌وپ: استقامت

Marfat.com

او برسانند .سرداران مذکور باسه هزار سوار ایلغار نموده خودرا «بآنها» رسانیدند . نامداران زندّیه که ازین ماجرا غافل وبی‌خبر بودند گرد سواران را دیده پنداشتند که لشکر افغان است . بفکر کوچ افتاده زنان راسوارنموده باقی‌ماندگان را تقیدسواری مینمودند که [همه] سرداران بختیاری لشکر خود را آنطرف واداشته وخود بنزد شیخ علیخان و محمدخان و سرداران زندّیه آمده زبان دوستی بیان را بدلجوئی آن نامداران گشوده گفتند که هرچند نزاع ما وشمادرعالم ایلیّت تاحدّی از طرفین باقی است برطرف نخواهد شد . از ملاحظهٔ تسلّط غیر که بیگانهٔ در دین وقتل ونهب ما و شمارا بحج اکبر قرین میداند . طبع غیور هرگز راضی باین امور نمیشود که دشمنی از راه دورآمده عنان اختیار واقتدار در ید تصرّف آورده مالک جان ومال گردد . و مآل کار ازتسلّط(او)بذّلت و ادبار کشد .چنانچه درمفتوح شدن قلعهٔ بهری و کمازان بمکر وحیلهٔ آزادخان وحبس نمودن نامداران علی‌مردانخان للان بسیار ناخوش و گریان بود . وقتی که خبر استخلاص همگی سرداران باورسید خرّم وخندان گردید . درین وقت که خبر ورود «شما» را باین سرزمین شنید زیاده مشعوف‌شده ماراافرستاد که برادرانه با شما ملاقات کرده باتّفاق بمیان ایل رفته با علیمردانخان ابواب دوستی و اتحادرا گشوده معاملات گذشته‌را نسیا منسیاً انگاشته بایکدیگر متفّق و یکدل شوند .و باستعداد و جمع آوری لشکر پرداخته انتقام خود را از لشکر افغان بکشند . وعراق را«ضبطو»بدون نفاق بایکدیگراتفاق کرده‌دست تسلّط خصم را کوتاه سازند . و من بعد سلوك مخالفانه راازمیان برداشته بموافقت ومؤانست یکدیگر باب اجتماع گشایند . نامداران زندّیه چون چاره را منحصر در رفتن دیدند بدون گفتگو راضی‌شده باسواران بختیاری از راه سلوك برآمده و باتّفاق بجمعیّت بمیان ایل بنزد علیمردانخان روانه گردیدند . درورود بدهنهٔ دربند که ابتدای خاك لرستان و محل سکون طایفهٔ الوار[1] وبختیاری است سواری بجهت خبر بنزد علیمردانخان فرستادند آنروز درهمانجا مقام‌نموده روز دیگر داخل دربند .ودربین راه علیمردانخان واسمعیل

۱- اصل : الیار

Marfat.com

خان باجمعیّت بسیارآمده باناماداران زندّیه ملاقات نموده مکان سکونت جماعت زندّیه را درهمان دربندمعین ولازمهٔ مهمانداری [بعمل آورده. آذوقهٔ هرروزه راسعیّن نموده که بقدرضرورت ، باشندگان آن سرزمین بمهمانان بدون تکلّف برسانند. وبا خوانین زندّیه ابواب آمد و شد گشاده آناً فاناً درسلوك ومحبت می‌افزود. بعد از گفتگوهای دوستانه علی‌مردانخان بمحمدخان گفت که اگر دراینوقت کریمخان هم باینجا می‌آمد همگی باهم متفّق شده لشکر لرستان وبختیاری وزند را یکجا کرده آزادخان را از عراق بیرون‌می کردیم. شیخ علیخان که درجماعت زندّیه بعقل وفهم ودانائی گوی سبقت از همگنان ربوده واز فساد ضمیر فرقهٔ بختیاری نسبت بجماعت زندّیه مطلّع بود ومیدانست که غرض کلی علیمردانخان ازسلوك دراین اوان بدست آوردن کریمخان است که بلطایف الحیل از راه دوستی اوراهم بدست‌آورده همگی را بقتل رساند. برای خلاصی خود تدبیری بخاطرش گذشته بعلیمردانخان گفت که الحال دوستی وبزرگی شما معلوم همه‌شد که فی‌الحقیقة خیرخواه ودرگفتهٔ خود از بدی معرّا می‌باشند. بسبب سخنان ارباب غرض کارما وشما بنفاق کشید. اگر ازاوّل خوبی‌ها وحسن سلوك شما بنوعی که اکنون معلوم گشته‌می‌فهمیدیم هرگز بسخنان اهل غرض اعتنا نکرده پا ازجادهٔ صلاح وصوابدید شما بیرون نمی گذاشتیم. برای خاطر جمع نمودن کریمخان وآوردن اوبن میروم[1] بهرقسم که خاطر او ازطرف شما جمع‌شود اورا خاطر جمع نمودهٔ بدون تأمّل اورامی‌آورم. و دیگری کریمخان راخاطر جمع[2] نمیتواند کرد. علیمردانخان سخن شیخ علیخان را صدق انگاشته اورابرای خاطر جمعی وآوردن کریمخان رخصت نمود. شیخ علیخان بلاتوقّف بسمت اصفهان باچند نفر از برادران و همراهیان خود روانه گردید. خان بختیاری بیشتر از پیشتر بنای سلوك باجماعت زندّیه گذاشته. واکثربا یکدیگر ملاقات کرده بانتظاررسیدن کریمخان وحرب نمودن باآزادخان مشق جنونی میکردند. دوماه بدین منوال گذشت که ازآمدن

۱- اصل : من میرویم ۲- اصل : خاطرجمعی

Marfat.com

کریمخان وشیخ علیخان اثری بظهور نرسید. سرداران بختیاری سخفی بعلیمرداخان در تهیهٔ قتل محمدخان ونامداران زندیه مشورت مینمودند که چون آمدن کریمخان باین مکان از رویه عقل خارج و امکان ندارد. شیخ علیخان زیرکی بکاربرده خودرا خلاص نموده بکریمخان ملحق گردید. نگاهداشتن این] جماعت که هریک آفت دهر و بپای خود بگورستان آمده‌اند بیصورت ومحبت نمودن بآنها بی‌ثمر ودرآستین مار پروردنست. علیمردانخان سخن گویندگان را منظور نکرده جواب داد که این حرکت بسیار نامناسب و ازمردان بعید و قبیح است که با دشمنان عهد و پیمان درمیان آورده بخانهٔ خود بیاورند. و بقول خود عمل نکرده بقتل آنها پردازند. چون ایشان را بخانهٔ خود آورده‌ایم وحقیقة مارا ازاین فرقه قویتر دشمنی نمی‌باشد و در دست ما گرفتارند بخلاف عهدوپیمان درقتل آنها کوشیدن خلاف مروّت و مردانگی است. وسخن ما درنزد دوست ودشمن ازدرجهٔ اعتبار ساقط خواهد بود وگفتگوهای دیگر بمیان آوردند. روز دیگر بدستور گذشته همین مذکور را بطور دیگر گوشزد خان بختیاری نموده سعی وکوشش درقبول نمودن این امر نمودند. ابتدا خان مذکور بمنع آن بیخردان زبان گشوده همگی را بسلوك و مدارات نمودن باآن قوم شجاعت بنیان امر نمود. آنها بسخنان آن خان مروّت نشان متقاعد نگردیده زیاده اصرار[1] نمودند وگفتند مصرع[2]:

مار را[3] بگذار و اینها را بکش

از اصرار[1] آنها خان موصوف خاموش[4] گردیده بعد از ساعتی گفت حالا جای این گفتگوها نیست اگر بتدبیری کریمخان وشیخعلی خان بدست آیند کارآسان خواهد شد آن وقت هرچه صلاح وقت باشد بعمل خواهد آمد. یکی از اهل مشورت که با محمدخان ازسابق دوستی داشت این مراتب را بگوش اورسانیده اووجماعت زندیه را بخبرداری خود هوشیار گردانید. محمدخان بابرادران خود این حقیقت را بیان نمود

---

۱ - اصل: اسرار ۲- اصل: مصرعه ۳- اصل: مارا ٤ - اصل: خاموش

Marfat.com

همگی بفکرافتادند که اگرازاین مکان دردل‌شب ارادهٔ بیرون رفتن نمایندسردمان ایل مطلّع شده‌مانع خواهندشد. درصورت خلاصی ازدست آنها ازدهنهٔ دربند بیرون رفتن بسیار مشکل است. زیرا که تارسیدن بدهنهٔ دربند بسبب بعدمسافت سردمان الوارکه خاکسار آن‌دیاراند باجماعت بختیاری پیش ازرسیدن ایشان اگرده نفرتفنگچی درآنجا بفرستند پنجاه هزار سواررا عاجزکرده بیرون رفتن ازآن دربند میسر نخواهدآمد. وآن نامداران با قلّت‌اعوان در میان کوه حیران شده بضرب گلولهٔ تفنگ همگی‌بسرای عدم‌خواهند شتافت. وبدستور درحرب با علیمردانخان‌پانزده کس با لشکر عظیم بختیاری وفیلی درمیان چنین دربندچه میتوانند کرد. همگی‌قتیل سیف‌وسنان‌خواهند گردید. بهمین تفکّرات‌باخود نرد خیال میباختند. محمدخان چون بیرون رفتن از آن مکان را در حوصلهٔ امکان ندید بنامداران گفت که فکر بسیار باعث دیوانگی وسودا میشود از قراری که معلوم شده است فردا علیمردانخان وسرداران با لشکر بعزم کشتن ما می‌آیند. وسرداران بایکدیگر مقرّرکرده‌اند که بدستوریکه همیشه ملاقات کرده‌اند حالا هم همان روش‌را بعمل‌آورده دربین گفتگوها سخنی مذکور نمایند که برطبع‌ما ناگوار باشد بمضمون اینکه مصرع[۲]

کلوخ انداز را پاداش سنگ است

البته ازطرف ماهم‌ازجواب قاصر نخواهند بود. و ازآنچه گفته‌اندزیاده‌خواهند شنید. همین‌رادست‌آویزکرده مرکوز خاطر خود را بعمل‌آرند. که درمیان همگنان بخلاف عهد و عاجزکشی منسوب و بدنام نگردند. دراین صورت مرا چنین بخاطر میرسد که قبل از ورود آنها باین‌مکان همه دلاوران آلات حرب را دربر و کمرخود محکم[۳] نموده باستقبال خان‌بختیاری وسرداران همراهی همگی از خیمه‌ها برآیند. و در وقت نشستن من در نزد علیمردانخان خواهم نشست. هیچیک ازشما ارادهٔ نشستن نکرده هردونفر از شما درعقب سریکی ازسرداران همراهی علی‌مردانخان‌در

---

۱ - پ : مشور ۲- اصل : مصرعه - پ : این کلمه‌راندارد ۳ - پ : مستحکم

Marfat.com

کمال ادب ایستاده منتظر باشند وقتی که من کلاه خود را برداشتم بدون تأمّل شما هردونفر [دست سرداری را چنبر کرده دستهای] ایشان را ببندید[1] و علیمردانخان را من فکری خواهم کرد. بعد هرچه رود هد بظهور خواهد رسید. وازتقدیرات آسمانی چاره‌ای نیست. همگی قبول این معنی کرده روز دیگر خبر آمدن علیمردانخان [باسه هزار سوار نیزه‌دار و سیصد غلام که همه تفنگ چخماقی داشتند با چهار نفر سردار که حیدرخان ولد علیمردانخان وفتاح خان برادر زادهٔ او وعلیمردانخان] کوچک ولد زمان‌خان وبهزادخان بختیاری بودرسید. همهٔ نامداران زندّیه مکمّل ومسلّح شده بخدمت محمدخان حاضر شدند. محمدخان کسی رابنزد علیمردانخان‌فرستاد که اگر برای ملاقات تشریف می‌آورند باین جمعیّت گاهی نمی‌آمدند. اگرغرض شما ترسانیدن یا کشتن ماست ده‌نفر برای این امر کافی است ازما چه‌برمیاید[2]. و بکدام استعداد باشما برابری میتوانیم کرد. اگرخود باسرداران تشریف بیاورند باعث اطمینان‌قلب این دور افتادگان ازمکان ودیارخواهد بود. فرستاده خودرا بخدمت‌علیمردانخان رسانیده‌پیغام(را) گذرانید. علیمردانخان سواران‌رادرهمانجا گذاشته وخود باچهارنفر ازسرداران که همراه بودند باجمعی ازغلامان‌روانهٔ‌مکان[3] نامداران زندّیه گردید. چون نزدیک رسید محمدخان وجماعت اوهمگی از خیمه برآمده باستقبال شتافتند. بعد ازملاقات علیمردانخان ومحمدخان وهمراهیان باتّفاق داخل [خیمه] گردیده جابجا قرارگرفتند. سرداران زندّیه بموجب گفتهٔ محمدخان در عقب سرکردگان بختیاری ایستادند. علیمردانخان آنهارا تکلیف‌نشستن نمود. محمدخان گفت درخدمت ایستاده‌اند. واز هردری سخن بایکدیگر میگفتند. علیمردانخان ذکر کریمخان رادر میان‌آورد. محمدخان سخن اورا نگذاشت که باتمام برسد. بعلی مردانخان گفت که

۱- پ : سرداری ازآنها رادستگیر نمائید. ۲- پ : چه آید ۳- اصل : مکان ورود

Marfat.com

کریمخان درآمدن ونیامدن مختاراست. مارا براو حکمی‌نیست وماراچه تقصیراست که بقتل ما کمربسته‌آمده‌اید. علیمردانخان ازاستماع این سخن بخنده‌آمده گفت که معلوم میشود که هنوز خریت از توسلب[1] نشده است که نفهمیده چنین سخنان میگوئی. محمدخان گفت‌میخواهی باین گفتگوهاما رافریب داده دروقت فرصت‌بقتل ماپردازی. پیش ازآنکه‌این امراز توظاهرشود ماخون خودرا ازتو میگیریم. این را گفته شمشیری که درکمرخان تکمین نشان بختیاری بود ازغلاف کشیده وبجلدی ریش او را گرفته خود را بروی‌او انداخت. [و]جوانان‌زندّیه که درعقب‌سرداران بختیاری ایستاده‌بودند فی‌الفور دست‌آنها را از عقب چنبر نموده بستند. غلامان که بالای سرعلیمردانخان باتفنگهای چخماقی ایستاده بودند همگی روبفرار نهادند. محمدخان علی‌مردانخان رازیر نموده‌برسینهٔ اوسوار وسراورا ازملک‌بدن جداساخت. وبجوانان زندّیه تقید نمود که هرچهارنفر سردار رابا دست بسته. سوار و سنگین بار را ریخته زنانه ومتعلّقان را ازاین‌معرکه‌بکنارکشند. وپیش ازآنکه جماعت الوار وبختیاری اطراف خبردارگردند خودرا از دربندبیرون اندازند. وخود هم همانوقت سوارگردید. و جوانان شجاعت نشان زنان و متعلّقان را هم آن‌زمان سوار اسبان نموده وهر چهار نفر سرداران بختیاری را بیابوها نشانیده از زیر شکم اسب پاهای آنهارازنجیر(کرده)وپیش انداخته بسمت دهنهٔ دربندایلغارکنار(بدربند)رفتند. وسوارانی که علی‌مردانخان همراه‌آورده [بود]وبموجب درخواست محمدخان دریک‌فرسنگی گذاشته بودقتل‌سردارخودرااز غلامان‌شنیده از همانجا روبگریزنهادند. اسمعیل‌خان فیلی که ازاین ماجرا مطلّع گردید سه هزارسوار وسه‌هزار پیاده تفنگچی که در آنوقت درنزد او حاضر بودند برداشته ایلغارکنان ازسمتی که نزدیک بدهنهٔ دربند بود راه طیّ کرده‌خودرا(بدهنهٔ)دربند رسانیده تفنگچیان را در دهنه گذاشته وخود

۱- اصل : خیریت ازتوصلب

Marfat.com

باسواران ازدور ایستادو کسان‌مسرع [را] از راه کوه فرستاده ایلات رااز این قضیه مطلّع. و امر نمود که سوار وپیاده بسیار از عقب‌آنهاراحیران نموده دستگیرنمایند. که بسبب تفنگچیان مأموره دهنهٔ دربند بیرون رفتن فرقهٔ زندیه بسیار مشکل وهمگی[1] بسته کمند غازیان ارجمندوقتیل سیف‌دلاوران غیرت پسندخواهند گردید. ایلات نزدیک ودور از شنیدن قتل علیمردانخان بشور آمده سوار و پیادهٔ بسیاری بعزم [خونخواری]وخونخواهی سردار خود از دلاوران غیور[2] ازمکان خودبسمت دربند رونهادند. محمدخان با جماعت‌مذکوره بنزدیک دهنه‌رسیدند ودهنه را در دست تفنگچیان بنظر درآوردند که مانندچشم مور راه راسدود نموده‌اند. آه ازنهاد آنها برآمده قتل[3] خود را و اسیر شدن متعلّقان را بالمشافهه دیدند. توکّل برآفرینندهٔ جزو وکلّ کرده جماعت نسوان را ازمیان بیرون(کرده) بیکطرف‌ایستاده کردند. ودستها را برپیش چشم داشته باتیغهای آخته‌بیکبار خود را درمیان آن تفنگچیان انداختند. تفنگچیان تفنگها را شلیک نموده از خوف بهادران تفنگها را انداخته راه فرار اختیار نمودند. هرچند اسمعیل‌خان‌خواست آنها را برگرداندمیسّر نشد. وسواران راهم خوف عارض گردیده سراسیمان‌رابرگردانیده مانند بادازپیش بدر رفتند. در وقت شلیک تفنگچیان یکنفر از نامداران زندیه که موسوم‌بعلی‌مردانخان بود گلوله‌ای باورسیده‌ازاسب درغلطید. و همان‌وقت‌جان بقابض ارواح‌سپرد. (و)دیگر کسی را ازفرقهٔ زندیه ضرری‌نرسید. وزنانه را پیش انداخته از دربند بیرون آمدند. اسمعیل‌خان هم صرفه درتوقف ندیده مهمیز براسب زده مانند گریختگان دیگرراه فرارپیمود. محمدخان حیدرخان وسه‌نفر سرداری که باخود آورده بود آنهارا ازآنجا مرخص نموده وبادلاوران‌زندیه‌راه گیلان (و کاوردان که‌بلوکیست از کرمانشاهان ومتّصل ذهاب که سرحد روم است) پیش گرفته (این خبرها که در کاوردان

۱- اصل : بوده همگی ۲- اصل : ازایلات ازدلاوران غیور ۳- اصل قتل‌شدن

Marfat.com

بحیدرخان رسید که محمدخان علی‌مردانخان را کشته وازسرحدّ بختیاری‌مع متعلّقان بیرون آمده عازم این‌سمت است. چون پیشتر بنابر نوشته حیدرخان درجواب نوشته که میرزا محمد تقی راهرقسم دانند از میان بردارند. آن ملعون چند کس دیگر از ایلات دیگر باخود متفّق کرده‌میرزا رابقتل رسانید. و شخصی رابخدمت محمدخان فرستاده خبر داد که میرزا محمدتقی کشته شده خودرا زود برسانند. خان موصوف) بخیال متفّق نمودن جماعت‌ایلات وند که درگیلان و کاوردان وسایر محالات‌آنجا می‌بودند روانهٔ آنصوب گردید. در ورود بمنزل چم سورك کس بمیان ایلات وند فرستاده آمدن راخود اطلاع دادند. کرمخان جلالوند وصادقخان سلطان عمّ اوبا دوصد سوار بنزد محمدخان آمدند. ازآنجا کوچیده درسرزمین کاوردان که متّصل ذهاب سرحدّ روم است رحل اقامت انداختند. ایلات ساکنان آنجاازقبیل‌جلالوند وسانی[1] و نانکلی[2] و بهتوی و سالاروند و جلیلوند وسایر فرق در اندك زمانی بنزد محمدخان حاضر گردیدند و جمعیّت او بده‌هزار سواروپیاده رسید. کرمخان جلالوند هروقت بنزد محمدخان می‌آمد بطور ایلیت روّیه سلوك راپیش آورده چندان‌بحفظ مراتب نمی‌پرداخت. و محمدخان را اطواراوناخوش مینمود لیکن ظاهر نمیکرد. (وبعد ازچندی وارد کاوردان گردیدند. حیدرخان و غیره سرداران ایلات زنگنه و وکلهر وغیره درنزد اوحاضر شدند) عبدالله پاشای متصرّف زهاب که ازطرف‌پاشای بغداد درزهاب حاکم بودبطمع استرداد زرآب‌خوارکس بخدمت محمدخان‌فرستاده مطالبهٔ زرمعمول نمود. محمدخان را این سخن برخاطرگران آمده مستعدّ تاخت ذهاب گردید. عبدالله پاشا وسردمان اورا ازاین خیال‌محمدخان خوف‌غالب گردیده لشکر خود را جمع نموده واز ایلات باجلان وجاف کومك طلبید. وشب و روز رااز ترس محمدخان وجماعت زندّیه خورد وخواب برآنها حرام گردیده بحفاظت خود

۱- پ : وباقی ۲- اصل:خانکلی

Marfat.com

می‌بودند. دراین بین شش هزار خانوار کرد شقاقی باسرانجام وزنانه وارد منزل گیلان گردیده. بزرگان ایل مذکور (بامحمدخان) ملاقات نموده طرفین را ازیکدیگرخوش آمده رفاقت محمدخان را اختیار نمودند. حقیقت خانوار مذکور اینکه در مملکت خراسان بسبب نفاق سرداران بایکدیگر که همه وقت درجنگ و جدال بودند فرقهٔ شقاقی بازنانه ومتعلّقان بعزم خدمت کریمخان جاومکان خودرا گذاشته باموال ومنال روانهٔ عراق گردیدند. در ورودبسرحدّ عراق شکست کریمخان وتسلّط آزادخان را شنیده بارادهٔ رفاقت آزادخان بسمت اصفهان عازم گردیدند. [و] چند کس ازسرداران ایل مذکور دراصفهان بخدمت آزادخان رسیده بمحض ملاقات اورا قابل رفاقت ندیده ببهانهٔ زیارت ازو مرّخص وبعزم رفتن بمملکت روم بطّی مراحل پرداختند. در ورود بکاوردان که بامحمدخان ملاقات شد اطوار اورا پسندیده رفاقت اورا اختیار نمودند. ومحمدخان راجمعیّت معقول ازایلات وند بهمرسیده طایفهٔ شقاقی هم که بااو متّفق شدند جمعیّت او ازسوار و پیاده ازده هزار[1] زیاده شد. رفتن بسمت شوشتر وعربستان راپیشنهادخاطر گردانید. وازطرف کریمخان [جلالوند] که حفظ مراتب رامرعی نمیداشت ناخوش بود. روزی کریمخان مذکور وصادق سلطان برای ملاقات محمدخان آمده بدستور پیش بنابر بی‌اعتنائی گذاشته درمجلس پای خود (را) درازکرده بامحمدخان درگفتگو بود. وسبب بی‌اعتنائی[2] این بود که خود صاحب ایل وجمعیّت وبواسطه خویشی نجفقلی‌خان کلهر که صاحب سی هزار خانوار و همشیرهٔ او باصادق سلطان عمّ او درآن سال منسوب گشته بود جاه وجلال محمدخان درنظر او عظمی نداشت. [بلکه] شأن خودرا ازاو ارفع همیدانست. محمدخان لهجرات اوبر طبعش ناگوار وازاطوار اوخارخار دردلداشت درآن روزغنان اختیار از دست داده بگرفتن خان تفرعن نشان وسلطان پرغرورغفلت بنیان غلامان را اشاره نمود. غلامان برآنها ریخته

۱- پ : هزارسوار ۲- اصل : اعتنائی

Marfat.com

هردو رابادست‌وپا بسته .حسب‌الحکم مانند گوسپند آنهاراخوابانیده وسرپرشورشان را ازتن جدا ساختند .ویکماه‌دیگر درآن‌مکان‌بسربرده‌عطف‌عنان بسمت کرمانشاهان نمود . وبا جمعیّت ایلات واکراد شقاقی وارد ماهیدشت‌چهار فرسنگی کرمانشاهان گردید . ازآنجا محصلان شدید برای کوچانیدن سکنهٔ‌شهرتعیین[1] نموده خرابی قلعه (را) پیشنهاد خاطر ساخت . (هرچند قبل‌ازآن حیدرخان مردمان شهر و طرف را کوچانیده بود . لکن درقلعه آبادی بود ودرشهر هم مردم عجزه وبعضی اصناف که طاقت حرکت نداشتند مانده بودند . خان مذکور) منظورش‌اینکه شهر وقلعه (را) ازآبادی بمرتبهٔ ویرانی رساند که آمد ورفت خلایق از آنجا موقوف گشته . آزادخان ارادهٔ آمدن بآن سرزمین ننماید . وخود باجمعی از سواران بعزم تخریب قلعه روان گردیدند . و ازایلات پیاده بسیاری بقلعه فرستاد که توبهای کلان و کوچک و خمپاره‌ها راشکسته‌درآب قراسو اندازند . وخود دربیرون‌قلعه‌ایستاده‌مردمان‌بسیاری رابخراب‌نمودن‌بروج‌مقرّرنموده درعرصهٔ‌سه‌یوم‌بروج‌راخراب وجمیع توبهاوخمپاره‌ها را درآب‌انداختند .وخمهای‌باروت‌را که‌دربدن‌قلعه‌درخاك بود بیرون‌آورده‌بر زمین ریختند . ودر هرجاباروت‌یافتند بانبان‌برآوردند وازمحلی که‌باروت‌بود‌مقررنمود که‌باروت‌برزمین بریزند تاشهر .ومردمان (را) ازاطراف (قلعه)دور کرده‌آتش ببباروت‌رسانیدند . همه‌جا باروت شعله کشیده ازبیرون شهرتاقلعه بخط مستقیم‌شعله‌بباروت[قلعه] رسید . وآتش درگرفت که قلعه راباخانها وجبه خانه‌خراب نموده بازمین هموار ساخت .و(اثری) ازقلعه وسرانجام برجا نماند .بعد ازخرابی قلعه وکوچانیدن مردم شهر بعزم تسخیر قلعه والاشجرد از کرمانشاهان حرکت نموده راهی گردید . در ورود بنزدیکی قلعه عبدالغفارخان وآقاسی سلطان وعبدالجبارسلطان برادران مهر[2]علیخان تکلّو که در قلعه بودند بسبب عداوت سابقه باجماعت زندّیه باخویشان ومردمان‌بحفاظت‌خود

۱- اصل : تعیین ۲- پ : میر

Marfat.com

پرداخته. دروازهٔ قلعه را بسته و آب در خندق انداخته همگی دربالا (ی بروج) بکمانداری گلولهٔ تفنگ وجزایر و توب مشغول گردیدند. چندین مرتبه محمدخان کس فرستاده آنها رابنزد خود طلبید. سردم قلعه پیغام جنگ کرده فرستادهٔ اوراجواب گفتند. محمدخان بنای یورش گذاشت وبنجّاران حکم نمود که نردبان های قلعه گیری بسازند. بموجب حکم نردبانها راساخته آوردند. وسردم بسیاری برای یورش مقرّر نمود. وصبح چهارشنبه ازچهارجانب قلعه سردم مأموره یورش بقلعه انداختند. سردمان قلعه هم کوتاهی نکرده بضرب گلوله جمعی کثیررا روانهٔ دیار عدم نمودند. باوجود این مراتب وبرودت هوا که زمین وزمان درآنسال از کثرت برف چادر (سفید) برسر کشیده وانگشتان ازحرکت بازمانده وپاهاراقوّت رفتار نبود ازهردوطرف داد سردی میدادند. محمدخان خودهم پیاده شده با [همه] لشکریان همراهی مینمود. بعد از کشش و کوشش بسیار که جمعی کثیر از سردمان محمدخان هدف گلولهٔ قلعگیان گردیدند مأمورین یورش روبرنگردانیده خودرا بخندق رسانیدند. وخندق را ازجوال کاه وپنبه پر کرده نردبان ها که ساخته بودند ببدن قلعه چسبانیده وازضرب گلولهٔ تفنگ قلعگیان جمعی دیگر روانهٔ دیار عدم گردیده جنگ کنان[1] ازنردبان ها بالا رفتند. دیگر اهل قلعه راتاب نمانده همگی بقید اسارگرفتار. وجمیع سردمان قلعه از صغیر و کبیرفتیل تیغ آبدارگردیدند. وقلعه بتصرّف غازیان محمدخان آمده اموال واسباب ودواب و غنایم بضبط آمده قلعه را خراب و از آنجا عازم شوشتر وعربستان گردید. ومحالات آنجا راهم نهب وغارت [وقتل] نموده خود را با جمعیّت موفور بعد از خرابی بسیار عطف عنان بسمت فارس نموده بخدمت وکیل الدوله کریمخان رسانید. [کریمخان سبب کشته شدن میرزا محمدتقی و کریمخان[2] و صادق سلطان استفسار نموده سبب هائی که درخاطرهای خودقرارداده بودند بعرض رسانیدند].

۱- پ : جنگجویان ۲- پ: کریمخان

Marfat.com

دربیان احوال میرزامحمد تقی گلستانه و مظلوم کشته شدن اواز شرارت حیدرخان جامه بزرگی

بعد ازشکست کریمخان عبدالعلیخان وسیرزامحمد تقی باجمعیّت که درسر توبخانه بودند از جای خود حرکت نکرده در همان مکان قیام و معتمدی رابنزد آزادخان فرستاده نرفتن خود را باکریمخان اطلاع دادند. خان افغان بسیار مسرور شده گفته فرستاد که حالا وقت شام نزدیک و لشکرهم عقب فوج شکست خورده رفته است والاّ من خود آمده ملاقات می کردم. یک سردار افغان رابا پنجاه سوار مقرّر کرد که رفته درخدمت عبدالعلی خان ومیرزامحمد تقی همراه باشد که لشکر افغان برسردمان ایشان دست انداز نتواندشد. ساعتی ازشب گذشته که از همه طرف خاطرجمع شد خود درخیمهٔ کریمخان فرود آمده ایشان رابنزد خویش طلب داشت ولازمهٔ اکرام واحترام بعمل آورده. بعددو روز عبدالعلیخان رادرنزدخود نگاهداشت ومیرزامحمد تقی رابحکومت کرمانشاهان مقرر وپنجهزار سوار افغان ازلشکر همراه نمود که اوامر ونواهی ایشان رامطیع وسنقاد بوده ازفرموده تخلف جایزندارند.

میرزای مذکور رعایت ورفاه عجزه ومساکین راپیشنهاد خاطر نموده ازهمراه بردن فرقهٔ افغان که فی الحقیقة آتش سوزان داشتند وبالاخره با جماعت ایلات کار بفساد می انجامید راضی نشده بندوبست شهررا برذمّهٔ خود نمود که بدون لشکر اعوان آنهارا باطاعت بیارد. ودرصورت سرکشی مردمان ایل حقیقت را اطلاع دهد که موجب صلاح وقت بنوعی که مناسب باشد ازطرف خان افغان بعمل آید.

آزادخان میول اورابعزّ اجابت مقرون وقامت اورا بخلاع فاخره مزیّن ورقمی باین مضمون نوشت. شرح رقم آزادخان اینکه:

Marfat.com

حکم عالی‌شدآنکه عالیجاه رفیع جایگاه مقرّب‌الحضرة محمد تقی‌خان گاستانه بالطاف گوناگون عالی مستظهر ومستمال بوده بداند که: چون کریمخان «و» جماعت زندّیه بعنف وتعدّی برممالک عراق وفارس استیلا یافته. دست بی‌اعتدالی ازآستین قباحت برآورده بسفک دماء عباد وتخریب عجزه ومساکین وبلاد و نهب و غارت مسلمانان پرداختند. و خلق‌الله بسبب ستم و ظلم آن فرقه همیشه در تزلزل و دمی ولحظه‌ای در مهد امن وامان وآسایش نمی‌آسودند. چون این کردار خلاف [1] فرمودهٔ جناب کردگارورسول مختار علیه‌افضل‌الصلوات والسلام وخارج رویّه معدلت دراین جهان ناپایدار غدار است بناء علی هذا مشیّت ازلی بقلع وقمع آن فرقه تعلّق گرفته غازیان‌شیر شکارافغان بمقابله شتافته‌پای استقامت در میدان جلادت افشرده بضرب تیغ خارا شکاف وطعن نوك سنان جان ستان بی‌گزاف از تأیید قادر اسر نون و کاف آن کروه بی‌انصاف را درمیدان کارزار بنات‌النعش وار متفرّق وجمیع اسباب و اثاثه وخیمه وخرگاه‌وخزانه وتوبخانه و دواب بتصرّف‌غازیان نصرت شعاردرآمد. **فحمداً له ثمّ حمداله**

بیت

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا برمنتهای خواهش خود کامران شدم

وهمیشه سرکوزخاطر ومکنون ضمیر عالی در رفاه وآسایش حال رعایا و برایا که دایع بدایع آفریدگاراند ملحوظ میباشد. و کرمانشاهان که سرحدّ بلاد ایران و روم است لازم‌چنانست که شخص معروف ومشخص که بزیور عقل و وفور ذکاء وکثرت فطنت [2] آراسته گوی سبقت از سایر همگنان از میدان سروری و ریاست ربوده باشد درآن بلاد وسرزمین مقرّر فرمائیم که باصلاح امور و رفاه حال عباد پرداخته مترددین و تجّاری [3] که از دردولت عثمانیه وارد می‌شوند از حسن سلوك خود راضی وشاکر دارد. وخیر خواهی دولتین را منظورداشته از ظهور فتنه وفساد احتراز

۱- پ: از اخلاف ۲- پ: فطرت ۳- پ، تجارانی

Marfat.com

نماید. مصداق این مقال از وجنات احوال آن عالیجاه کالشمس فی وسط السماء ظاهر وباهر وهویداست. لهذا از ابتدای ششماهه توشقان ئیل آن عالیجاه را برتبهٔ بیکلربیکی و حکومت کرمانشاهان و بلوکات و جماعت ایلات از زنگنه و کلهر بدستور سابق مقرّر وبرقرار فرمودیم. بحصول اطلاع برمضمون حکم عالی باید باستعجال خودرا بآن سرزمین رسانیده رعایا وبرایا را بدلالت واستمالت باطاعت آورده نوعی حسن سلوك بکار برد که قاطبهٔ خلق الله از آن عالیجاه راضی و متردّدین دولت اسلامیّه عثمانیه شاکر باشند. وهرچه صلاح دولت خدا داد باشد آنعالیجاه را مختار نمودیم که بدون اطلاع وعرض حسب الصلاح معمول دارد. و امورات ضروریّه را در صورت ضرورت بلاهایل بعرض برساند. و بدانچه امر ومقرّر شود بعمل آرد. و درعهده شما می باشد[1] از دریافت مضمون رقم میرزا محمد تقی بنزد خان افغان رفته درخواست نمود که چون این خیرخواه از طفولیّت درامورات پادشاهی دخیل ومربوط بوده ونادرشاه بخدمات بزرگ مرتّب ازقبیل حکومت همدان و کرمانشاهان ومستوفی الممالکی عراق نواخته. در اواخر برتبهٔ میرزاباشیگری سرافراز فرموده که «از» جمیع حکّام عراق مالیات سرکار را گرفته انفاذ خزانهٔ کلات نماید. باوجوداین مراتب درهیچ رقمی از ارقام نادری بخطاب خانی سرافراز نبوده ام. بسبب اینکه رتبهٔ سیادت را ازجمیع این خطابها زیاده می دانم. وخطاب حضرت نادری را هم باین جهت قبول نکرده بودم. چنانچه میرزا طاهر وحید که در عهد شاه سلیمان اعتمادالدوله بود با چنین خدمت عظیم گاهی بخیال چنین خطابی نیفتاده. وهمچنین محمد تقی خان شیرازی که قبل از تقریر حکومت فارس وعمان برتبهٔ مستوفی الممالکی در دفترخانه همایون نادر شاهی مقرّر بوددر دفاتروبین الناس بمیرزا محمد تقی مشهور بود. بعداز آنکه ازمستوفی الممالکی معزول وبرتبهٔ حکومت فارس وعمان که در جنب مستوفی الممالکی پست رتبه بود مقرّر شدآن وقت اورا بخطاب خانی حضرت نادری سرافراز فرمود. ومیزایان دفترخانه

۱- کذا والظاهر: در عهده شناسد

Marfat.com

همایون که با هل قلم مشهوراند. خطاب خانی را دون رتبهٔ خود می دانند. بلکه خوانین را در مرتبهٔ سایرالناس تصوّر می نمایند. باین جهت وجهتهای بسیاری که تقریر آن بطول می انجامد بنده را خطاب خانی منظور نیست. وبهرخدمتی که مقرّر فرمایند بدون خطاب بتقدیم خواهد رسانید.

خان افغان را این[1] تقریرات بسیار مستحسن طبع افتاده گفت ما بموجب ضابطه رقم را نوشته ایم. شما بهرچه بهتر دانید مختارید. ومیرزا را بکرمانشاهان رخصت فرمود. میرزای معزی الیه بعدازطیّ مراحل با غازیان وملازمان خود وارد شهر و مرتضی قلیخان زنگنه وسایر سرکردگان و کدخدایان برای ملاقات آمده حقیقت را دریافت کرده و همگی بررأی و کردار و گفتار او لب بتحسین و آفرین گشاده گفتند که آنچه میرزا صلاح ومناسب دانند از برای رفع شرّ افغان هرچند زودتر بعمل آرند بهتر خواهد بود. وهیچکس را مجال تخلّف از فرموده نیست.

میرزا حسب الصلاح کدخدایان وریش سفیدان مرتضی قلیخان زنگنه که از آباء و اجداد بزرگ قوم خود وهمیشه درمیان فرقهٔ مذکوراز جانب پادشاه جمجاه بحکمرانی اشتغال داشته بمیان ایلات وندّ که بشرارت وناپاکی مشهور ومعروف اند برای تدارك پیشکش و آوردن چند کس از کدخدایان معتبر فرستاد که باین تدبیر رفع شر آزادخان افغان شده وخلق آسوده و مرفّه باشند. مرتضی قلیخان برای انجام این امر باستعجال خود را بجماعت مزبوره رسانیده جمیع کدخدایان و صاحب امتیاز آن ایلات را نزد خود طلبیده تکلیف سرانجام نمودن پیشکش نمود. و بعد از چند روز حیدرخان زنگنه جامه بزرگی که دربدو نفسی وشرارت طاق - باطنا با میرزا نرد نفاق می باخت وکشته شدن حسین خان بیگ را بدست سلیم خان و کور شدن امام قلیخان را بهانه کرده باجمیع کدخدایان وبزرگان ایلات در خفیه گفتگو کرده رأی همگی را از اطاعت خان افغان برگردانیده باخود یکدل و یکجهت گردانید.

۱- پ: از این

Marfat.com

وبا یکدیگر بنا گذاشتند که مرتضی قلیخان را از حقیقت خیال خود مطلع نساخته بجز سخن انقیاد چیزی دیگر مذکور ننمایند. و باتفاق خان مذکور جمیع سرکردگان باجمعیّت خود روانهٔ خدمت میرزا شوند که در آنجا آنچه صلاح باشد بعمل آرند. مکنون ضمیر حیدرخان و کدخدایان اینکه چون بعد نادرشاه میرزا با امیرخان و سلیم‌خان وعبدالعلی‌خان وسایر خوانین یکدل ویکجهت بود وجمیع امورات خوانین مذکور برأی«و»صوابدید میرزا اجرامی‌شد هرضرریکه ازحکّام بآنها میرسید از جانب میرزا تصوّر می‌نمودند. باین‌جهات ازمدتّها که جویای‌فرصت وتسلط نسبت بمیرزا می‌بودندوگاهی‌حسب‌الخواهش آنها بسبب جمعیّت که همیشه در نزد میرزامی‌بود این معنی ازقوّه بفعل‌نمی‌آمد. درین اوقات که بی‌لشکر و جمعیّت تنها بشهر آمده بود وقت را مغتنم دانسته. جمیع کدخدایان وبزرگان ایل‌باتفاق حیدرخان‌بخدمت مرتضی‌قلیخان آمده گفتند که ماهمگی‌دررکاب شما بخدمت میرزا میرویم. سرانجام وپیشکش‌وآنچه بفرماید درشهر خواهیم کرد که درآنجا زودتر وبهتر این کاربانجام خواهد رسید. مرتضی‌قلیخان گفتهٔ آنها را صدق انگاشته باتفاق هشتادنفرازبزرگان ایل وحیدرخان بسمت کرمانشاهان روانه گردیدند.

حیدرخان و سرداران مذکور در خفیه بدون اطلاع مرتضی قلیخان جمعیّت خود را از سوار وپیاده قریب بیست و پنجهزار طلبیده که بتدریج در اوقات مختلف تا نزدیکی‌شهر همگی‌در نزد سرداران‌خود حاضر شوند. ومیرزا محمد تقی که‌بحسب وفور عقل و ذکاو تدبیرگوی سبقت از همگنان عصر خود ربوده و در تمام عراق ضرب‌المثل بود ازجمعیّت ناخوشی‌این‌فرقه نسبت بخویش مطّلع‌وقول وفعل‌وکردار آنها را بی‌اعتبار و نقشی‌برآب میدانست. وهمیشه‌ازشرّ این جماعت محترز. وگاهی بدون جمعیّت ولشکر بهیچ امری دخیل نمی‌شد. درین ایّام که پیمانهٔ عمر او لبریز و از امر قضا که منشیان قدر برصفحهٔ هستی او خط نیستی کشیده بودند بی‌خبر بود

Marfat.com

بناء علی‌هذا بدون اعوان و لشکر تنها قدم درین امر پرخطر گذاشته ضابطهٔ دانائی وحزم را که بی‌ضرر است ازدست داد. که مطلقا خیالات این غولان وادی جهل و سفاهت پیر امن خاطر اونمی گردید. و درکمال خاطر جمعی چندی درشهر و اکثر در قلعه قیام وباموورات متعلّقه می‌پرداخت. ومنتظر ورودمرتضی‌قلیخان و کدخدایان ایلات می‌بود. روزی که رایض یکه سوار قضا گردش خودرا بانتها رسانیده و کمیت تقدیر را در میدان مدّعا گرم‌عنان وبجولان درآورد. وحلقه‌های کمند جاذبهٔ بیداد را بطرف میرزا ازچهار جانب انداخت میرزارا شوق‌رفتن شهر گلوگیر شده باچندنفر از غلامان سوار شده تا شهر جائی عنان نکشید و از این حرکت متحیّر وبخیالات دور و دراز خود را تسکین می‌نمود.

روز دیگر درساعت پنجم یک نفر از غلامان خبر رسانید که لشکر بسیاری در اطراف[1] شهربنظر می‌آید وحقیقت معلوم نمی‌شود. وچون چند روز قبل ازین خبر استخلاص محمدخان و شیخ علیخان و سایر خوانین زندّیه رسیده بود که از حبس خود را خلاص نموده وعلم‌خان بنی‌عمّ آزادخان را بقتل رسانیده واموال واجناس و دوابی که آزاد خان از قلعه پیریه بدست آورده و بقلعه ارومیه میفرستاد برداشته بطرف درّود فرامان وهرسین که بلوکیست‌از بلوکات کرمانشاهان رفته‌اند. وحقیقت احوال آنها دراوراق پیش رقمزد کلک بیان گردیده است. میرزا وسایر کدخدایان بخیال لشکر زندّیه و سرداران از حبس گریخته افتادند. مردمان شهر را تزلزل در ارکان وجودبهمرسید و در فکرچاره جوئی سخنان می گفتند که سه چهار نفس دیگر متواتر خبررسانیدند که مرتضی‌قلیخان‌وحیدرخان‌وسرکردگان ایلات‌اند که باشکر انبوه‌آمده‌اند. وسرکردگان خودبخانهٔ‌عالیجناب میرمحمد ابراهیم که مجتهد عصربود رفته وفوج را در بیرون شهراز چهار طرف ایستاده کرده‌اند که احدی را مجال بیرون

۱- پ : از اطراف

Marfat.com

رفتن نیست. میرزای معزی الیه را که در آنوقت چاره از دست رفته بود پیک خیال را بهر سو میدوانید که ازطرف عالیجناب سیّد پیغام رسید که خوانین وسر کرد گان همگی در اینجا منتظر مقدم شریف می باشند. بموجب فرموده جناب سید، میرزا بدولتخانهٔ سید رفته با جمیع خوانین و کدخدایان ملاقات نموده وسبب جمعیّت و ازدحام [1] وآمدن جمیع سر کرد گان را مستفسر شد. همگی جواب دادند که چون آزادخان وجماعت افغان را باطنا با اهل تشیّع عداوت قلبی بوده وسی باشد. هرچند ظاهراً دم از توافق زده ابواب سلوك ومدارات بگشاید برما یقین است که بموجب صلاح وقت وریاست ظاهر داری می نماید. ورعایت فرقهٔ افغان و اوزبك همیشه پیشنهاد خاطر اوست. لهذا ما رااطاعت وانقیادونو کری اومنظورنیست. وچون میرزا بزرگ وسردارهمه می باشند باید درین امرها با ما موافقت کرده یا متعلقان امروز بمیان ایل تشریف فرما شوند تا حقیقت معاملهٔ زندّیه وافغان یکسر شود و در صورت تسلّط کریمخان کار بمدعا خواهد بود. والا بعدآنچه صلاح خواهد بود بعمل خواهدآمد ودرهیچ صورت موافقت و خدمت آزادخان از ما بعمل نخواهد آمد. وبقرآن مجید همگی قسم یاد نمودند که ازگفته وفرمودهٔ میرزا تخلّف جایز ندارند. وبغیر اطاعت وسازش باافغانان در جمیع امور حاضر باشند.

بعد از طیّ این سخنان حسب الخواهش خوانین مذکور میرزامتعلّقان خود را همانساعت با چند کس از محرمان بمیان ایل مذکور روانه نمود. خوانین مذکور صلاح چنین دانستند که همهٔ مردم شهر را کوچانیده بمیان ایل فرستند که در شهر آبادی نباشد. وچند منزل را ویران نمایند تاراه تردد از همه طرف مسدود باشد که اگر خان افغان ارادهٔ این صوب نماید عدم آذوقه وخرابی شهر وطرق سد راه گردد. وبهمین اراده جمیع مردمان سکنه را کوچانیده بعضی را بمیان ایل فرستادند مابقی بطرف ذهاب وبغداد متفرّق گشتند. وپانزده روز خوانین وسر کرد گان بخرابی شهرو

۱- پ : اژدهام

Marfat.com

طرق پرداخته روز شانزدهم از شهر برآمده باتفاق میرزا بسمت گیلان و کاوروان که محل سکونت ایلات وسرحدروم وایرانست سرحله پیما گردیدند. در ورود بآنجا مرتضی قایخان و کلب علی بیک بیک‌زاده درنزدیکی جائی که از برای میرزا مقرّر شده‌بود خیمه های خودرا ایستاده کرده وسر کرد گان هریک بمحلّ اقامت خود جابجاسا کن گردیدند. وبقدر نیم فرسنگ و کمتر میان ایلات ومیرزا فاصله بود.

راقم حروف که همراه بود و از رویّه و رفتار خوانین مذکور آثار خدعه ومکر دریافت چندین دفعه بخدمت عمّم خود ظاهر نمود وبرفتن ذهاب که سرحد روم و از آن مکان پنج فرسنگ فاصله بود ترغیب وتکلیف نمود. چون قضا دریمین وقدر در یسار بود فائده‌ای براین گفتگوها مرتّب نگردید. راقم بعد از چندی عازم زیارت عتبات عالیات عرش درجات از عم خود رخصت حاصل نموده از همان مکان روانه گردید. تا شش ماه خوانین مذکور ابواب آمد وشد را مفتوح داشته حقیقت را بمحمد خان و سر کرد گان زندّیه اطلاع دادند. محمدخان در مخفی (؟ دنا) حیدرخان را برقتل میرزا ترغیب وتحریض نموده پیغام فرستاده بود که هرچه[1] زودتر بقطع رشتهٔ حیات اوپردازند بنوعی که اومطلع نشود[2] بهتر و کارها بروفق مدّعا خواهد شد. و درصورت تأخیر الحال که میرزای مذکور در میان ایلات بی معاون و کسی با او متفّق نمی‌باشد وبجای دیگرنیز تدابیر او کارگرنیست ومکان سکونت او متصل روم است برای استخلاص خود بتدابیر صائبه پاشای بغداد را با خودمتفّق کرده پادشاه جمجاه ممالک روم را تکلیف تسخیر ملک ایران نموده خود[3] متکفل انجام جمیع امورات خواهد شد. وچون دربغداد وبعضی ازبلاد روم بسبب تشخّص و وفور عقل و ذکاوت میرزا مشهوروبا چند کس از پاشایان ذوالعقول دولت عثمانیه مربوط وبسخاوت بین الامثال والاقران ممتاز و معروف است یحتمل که پاشایان آن مرز وبوم را هم واسطهٔ این امر نموده در اندك زمانی بانی مفاسد عظیمه گردد که تدارك آن ازهیچ

۱- پ : هرچند ۲- پ : شود ۳ پ : خود را

Marfat.com

صاحب اقتداری بعمل نیاید. بهرصورت بهرنوع دانند بعلاج او پردازند. وما وخود را از رهگذر این مخاطره و تشویش فارغ سازند تا ببینیم کار ما با آزادخان بکجا می انجامد. حیدرخان و سرکردگان ازین پیغام مشوّش شده و رأی همگی درقتل و فنای او یکی شده کسی را بنزد او فرستادند که رقمی درین وقت از کریمخان رسیده است میرزا تشریف آورده مضمون رقم را دریافت نموده جواب آنرا آنچه صلاح باشد بنویسند. میرزا از شنیدن این پیغام مکر وخدعهٔ آن جماعت رابرای العین دیده که گاهی چنین اتفاق نشده بود که ازبرای مصلحتی یا امری کسی را فرستاده «اورا» طلب نمایند خودآمده حاضر می شدند. یقین ایشان شد که پرده از روی کار برداشته بفکرفنای او افتاده اند.

مرتضی قلیخان که درهمان نزدیکی بود حقیقت را باو اطلاع داد. خان موصوف بخیمه میرزا آمده وچون از حقیقت خیال آن جماعت بی خبر بود زبان بلاف و گزاف گشوده گفت آنچه میرزا خیال کرده اند مطلقا بخاطر نمی رسد و کسی را حدّ ویارای این معنی نخواهد بود که بغلامان و نوکران میرزاچنین امری بخاطر بگذرانند. و گاهی حیدرخان و سرکردگان را سوای اطاعت وفرمان برداری چیزی دیگر منظور نبوده ونخواهد بود. درین گفتگوها به سطام بیک زنگنه بینی بریده ازطرف حیدرخان مجدداً بطالب میرزا آمده و درکمال بی شرمی وبی حیائی با میرزا مکالمه نموده برفتن نزد حیدرخان محصّلی نمود. مرتضی قلیخان آن حرامزاده رادشنام داده وبمیرزا گفت که من هم با شما می آیم هیچ وسواس بخاطر نرسانند. و درآن وقت اسبان سواری غلامان وغیره «را» بجاها ومکانهای دور برای چرا برده بودند و دو رأس یابوموجود بود. میرزا بگفتهٔ مرتضی قلیخان سوار شده چند نفر از غلامان پیاده همراه رفتند. و سید محمدخان برادر کوچک همراه رفت. دو میدان اسب که از خانها دور شدند حیدرخان[1] وسرکردگان باجمعیت بسیار از سواره وپیاده که ازده هزار زیاده بودند

۱- پ : سواری حیدرخان

Marfat.com

ظاهر گردیدند. مرتضی قلیخان اسب خود را گرم عنان نموده خود را بنزدیک حیدرخان وسواران رسانیده گفت بااین جمعیّت بچه‌ارادهسوار شده‌اید وسطلب چیست. درجواب گفتند که بخدمت میرزا برای ملاقات میرویم غرض دیگر نداریم. دراین گفتگو میرزا هم نزدیک رسیده بدستور پیش همگی آمده با او ملاقات کرده مردم سوار وپیاده جابجا ایستادند. میرزا گفتندامری چندبوقوع آمده است که گاهی بعمل نیامده. حیدرخان همان رسیدن رقم کریمخان و مشورت وجواب آن که اراده بود تمهید نمود. میرزا گفتند امروزمزاج من بحال نیست معاف فرمائید. فردا البته مجلس منعقد خواهد شد. امروزهمینقدر ملاقات شد فرداصبح البته خواهم آمد. ومحمد کریم بیک وغیره سرداران التماس نمودند حال که تااینجا تشریف‌آورده‌اندبخیمه حیدرخان هرگاه‌قدم رنجه‌فرمایند بهتراست. وهمگی درکمال ادب وملاحظه بدستورسابق گفتگو کرده وبسمت خیمهٔ حیدرخان روانه شدند. چنانچه مطلقا درسواری خلاف قاعده‌ای بنظرنرسید. فی‌الجمله اطمینان بهمرسیده اختلاط کنان میرفتند. هنوز بخیمه ها نرسیده بودند وقت مغرب بود که صدای تفنگ بلند شد وسیرزا ازاسب در غلطید. مضمون **اذا جاءالقضاعمی البصر** بوضوح پیوست. و هماندم جان بجهان‌آفرین تسلیم نمود. **اناللهوانااليهراجعون**. بمجرد غلطیدن جمیع مردمان برهم خورده وسیدمحمدخان راکه دراین ایام سنهٔ ۱۹۰ هجری درمرشدآباد می‌باشند گرفته بطرف خیمه های خود برده درحبس نگاه داشتند. ومردمان بسیاربرسر خیمه های میرزا رفته جمیع اسباب و اثاثه را یغما نموده متعلّقان میرزا را خیمهٔ کوچکی و یکدست سرانجام داده بعد ازنهب و غارت سید صدرالدین محمدخان برادر کوچک را که در خیمه بود همراه گرفته بخیمه های خود معاودت نموده ارادهٔ کشتن برادران را باخود مصمّم نمودند. سید محمدخان وبرادرش شب ازقید خود را خلاص نموده بذهاب سرحدّ روم که نزدیک بود رسانیدند. عبدالله‌خان پاشای والی ذهاب ازاستماع این خبر

Marfat.com

بپاشای بغداد خبر قتل میرزا محمدتقی رانوشته واز آنجا فرمان رسیده بود که آنهارا بسرحدّ خود «اجازت» داخل شدن ندهند. بعداز رسیدن سیدمحمدخان وملاقات ودرخواست انتقام نمودن ازعبدالله پاشای مذکور لشکر خودرا آراسته بعزم خونخواهی اظهار حیات نمود. هرچند قدرت براین امر نداشت حیدرخان ظالم باآن جماعت کاذب ماندن آن مکان را صلاح ندانسته همگی کوچیده بقتل مرتضی‌قلیخان عازم گردیدند. مرتضی‌قلیخان دریافته خودرا بذهاب رسانید. وجمیع ایلات ازآن مکان کوچیده و بخدمت محمدخان رفته باو ملحق شدند. چنانچه ذکر آن سابق تحریر یافته) .[1]

دربیان رفتن آزادخان بشیراز وشکست خوردن از محمد علی خشتی ورفتن بآذربایجان وحرب با محمد حسن‌خان قاجار وشکست خوردن و گریختن او بسمت بغداد وصادرات آن اوقات[2]

بعد از شکست کریمخان در قوشه آزادخان باصفهان آمده عمّال و حکام بجمیع بلاد [عراق] تعیین نمود. جمعی‌ازدلاوران زندّیه که بنارا برقزّاقی گذاشته بودند دروقت فرصت کوتاهی نکرده ازحاکم وعمّال آزادخان هرکس را می‌یافتند بقتل اوپرداخته خود را بکناری می کشیدند. چنانچه دراکثر بلادعراق جمعی از مردمان افغان رافرقهٔ زندّیه برهم زده درکوه وصحرا می گشتند. وکریمخان‌خود در شیراز بجمع‌آوری لشکر مشغول بود آزادخان رقمی باعیان وبزرگان فارس در باب فرستادن کریمخان نوشته چهار افغان را بچاپاری بشیراز فرستاد. اهالی شیراز

۱- این‌فصل ازصفحهٔ۳۰۳ سطر۱۹ تااین موضع از نسخهٔاصل افتاده‌است

۲- پ : دربیان رفتن آزادخان افغان بشیراز و شکست خوردن او و رفتن بسمت ارومیه وسوانح آن ایام

Marfat.com

چاپاران را جواب داده با کریمخان بحرب آزادخان یکدل ویکزبان گردیدند. چاپاران از شیرازمعاودت نموده حقیقت رابعرض خان افغان رسانیدند. خان مذکوربقتل شیرازیان کمر بسته بالشکر خونخوار ازاصفهان حرکت نموده بسمت شیرازمرحله پیما گردید. این خبر بکریمخان واهالی شیراز رسید جمیع بزرگان درخدمت کریمخان حاضرشده باتّفاق بروضهٔ متبرکهٔ شاه چراغ رفته عهد و پیمان نمودند که با یکدیگر متفّق بوده از شیوهٔ نفاق تبرّاجویند. وکریمخان روّیهٔ معدلت ورعیّت‌پروری را پیشنهاد خاطر نموده [که] برخلاف گذشته باعبادالله باب سلوك را بقاعده وقانون ملوك‌سلف گشوده از جبر وتعدّی نسبت‌بعجزه ومساکین از بازخواست خالق‌سماوات وارضین إحتراز نموده[1] [قسم خورده] بعد ازاین عهد ومیثاق از روضهٔ متبرّکه بیرون آمده مهیّای حرب گردیدند. و محمدعلیخان خشتی را (که محل سکنای او در خشت و کدخدای قوم خود بود) از آمدن لشکر افغان خبر[2] داده اورا بحفاظت دربند مأمور گردانیدند. محمدعلی مذکور باسه‌چهارهزار پیادهٔ تفنگی گرمسیری آمده دردوطرف دربند درکمرکوه بانتظار لشکر افغان [بود . و لشکر افغان] از تفنگچیان پروا نکرده داخل دربند گردیدند. محمدعلی بجمیع تفنگچیان قدغن نموده بود که تاتمام لشکر افغان داخل دربند نشوند احدی صدای هولناك تفنگ را بگوش افغان نرسانیده[3] بگلولهٔ جانسوز دلهای آنها را نخراشند تاآنها بخاطرجمع ممکنی در دربند درآیند. آنوقت پیغام مبارزان فارس رابرهنمائی گلولهٔ سریع‌السیری وسواس بگوش هوش آن قوم خدانشناس[4] برسانند. آن جماعت بداختر یعنی افغانان خیره‌سر ده‌از خطر کوه و کمر باکی نداشتند از پی‌یکدیگر باسرانجام و نشیب وفراز واستربی‌محابا داخل دربند گردیدند. تفنگچیان‌زحل نشان لشکر افغان راهدف گلوله ساخته‌جمعی

۱- پ : نماینده ۲- پ:اطلاع ۳- پ : بصدای هولناك تفنك گوش افغانان راپرنساخته ٤- پ : آن قوم ناسپاس

Marfat.com

کثیر [را] بدیار عدم فرستادند[1] لشکر افغان بریکدیگر خورده چون راه ستیز را برخود مسدود دیدند بی‌اختیار طریق گریز را پیش گرفتند[2] [و] اسباب‌واموال رابجا گذاشته خودرا ازآن معرکهٔ هولناك بیرون کشیدند. وسعی بسیار و تلاش بی‌اختیار نمودند که برگشته از دربندبیرون روند[میسرنشد. و] از شلیك پی‌درپی تفنگچیان راه نجات را نیافته جمعی‌دیگربا سر کبان راه عدم پیمودند. آخرالامر شکست فاحش بلشکر افغان رسیده بتلاش وجانبازی هر کس خود را ازدربند بیرون انداخت و از شرّ گلوله‌نیم‌جانی بدربرد. وآزادخان‌با گریختگان دربیرون دربند یکجا شده‌ازخوف آمدن کریمخان اسباب‌واموال رابرجا گذاشته‌بسمت‌عراق رهگرا گردیدند. محمدعلی آن همه اموال را بعد از فرار آزادخان ضبط نموده بخدمت کریمخان رسانید. آزادخان خود را بالشکر شکست خورده باصفهان رسانید و بتدارك خیمه و سرانجام وتهیّه [اسباب] حرب‌مشغول گردید. دراین بین خبررفتن[3] محمدحسن خان قاجاربسمت آذربایجان بعزم تسخیر قلعه ارومی[4] که زنانه‌وسرانجام‌آزادخان وسر کردگان‌افغان ولشکریان (آنجا) میبود بگوش خان افغان رسید. بی اختیار لشکر خود رابرداشته برای دفع محمدحسن‌خان روانهٔ‌ارومیه شد. [در ورود بنزدیکی قلعه معلوم شد] که محمد حسن‌خان قلعه را درمحاصره دارد. لشکر افغان را تاب نمانده‌بحرب مصمم شده بالشکر قاجار مقابل گردیدند. بعد ازتیپ‌آرائی طرفین ازعسکرین چرخچیان‌قدم بمیدان کارزار گذاشته حربی عظیم اتّفاق افتاد که ازطرفین جمعی کثیربقتل رسیده. نسیم فتح وظفر برپرچم علم محمد حسن‌خان وزیده لشکر افغان را شکست فاحش رسیده روبفرار نهاده متفرّق گردیدند. آزادخان بامعدودی‌بسمت بغداد گریخت. [و] خان قاجار قلعهٔ ارومیه را بتصرّف خود آورده اموال و اسباب جماعت افغان

۱- پ : شتافتند ۲- پ : گرفته ۳- پ : یافتن
۴- پ : ارومیه

Marfat.com

را تماماً ضبط نموده فتحعلیخان[1] وشهبازخان وسایر سرکردگان آذربایجان بخدمت او شتافته خدمت اورا اختیار نمودند[2]. بعد از بند وبست آن ملک خان فیروزی نشان عطف عنان ازآذربایجان نموده روانهٔ مازندران گردید. (و) کریمخان که بعدازشکست آزادخان از شیراز حرکت نموده و بالشکر فارس باجماعت زندّیه اکثری از بلاد عراق را درتحت اختیار آورده واز حقیقت «رفتن» محمدحسن خان بسمت عراق (مطلّع گردید) شیخ علیخان ومحمدخان زند را با پانزده هزار سوار برای مدافعه برسر راه خان قاجار فرستاد. درمقابلهٔ فریقین خوانین زند شکست خورده شیخعلیخان باجمعی فرار نموده خودرابخدمت کریمخان رسانید. ومحمدخان رادلاوران قاجاریه درمیدان کارزار گرفته او را مقیّد ساخته باخود باسترآباد برده بقتل رسانیدند. کریمخان مجدداً بشیراز رفته آن مکان دلپذیر رامأمن خود مقرّر فرمود.

محمد حسن خان بعداز چندی بعزم تسخیر عراق از استراباد بافوج بحرموج حرکت نموده وارد اصفهان گردید. چون ازصدمات لشکر افغان وافواج کریمخان سکنهٔ اصفهان راخرابی بسیاری رسیده بود و آذوقه کم شده وازاطراف بسبب تعدّی لشکریان راه تردّد برخلق مسدود شده غله بآن شهر وسیع البنیان نمیرسید از لشکر محمد حسن خان بطاب آذوقه ازمردمان اصفهان ضررهای عظیم بآن مسلمانان رسیده جمعی بسبب عدم آذوقه بسرای آخرت شتافتند. خان قاجار عازم شیراز شده بحرب کریمخان بالشکر عظیم ازاصفهان برآمده علم استقلال بجانب شیراز افراخت. کریمخان از ارادهٔ محمد حسن خان مطلّع شده بسبب نفاق مردمان خود مقابل شدن باجماعت قاجاریه را صلاح ندانسته درشهر شیرازبنای تحصّن گذاشت.

۱- پ : قلعچیان ۲- پ : کردند

Marfat.com

دربیان شکست محمدحسن‌خان وبقتل رسیدن او وتسلط کریمخان برعراق و رفتن بآذربایجان وآمدن آزادخان افغان بخدمت کریمخان و سوانح آن ایام[1]

خان قاجار بعزم تسخیر شیراز وحرب کریمخان طیّ مراحل و منازل نموده دوفرسخی شیرازرا مضرب خیّام نموده‌معلوم‌نمود که کریمخان تحصّن اختیارنموده است باسر محاصره مشغول گردید. چون‌ازهیچ رهگذرفتح البابی نشدیکنفرازقاجاریّه رابرسالت بشیرازبنزد کریمخان فرستاد [و] پیغام‌داد که‌ماراه‌دور راطیّ کرده برای ملاقات آمده‌ایم. اکنون‌معلوم‌شد که‌ازصولت‌غازیان قاجار مخوف‌شده بنابر تحصّن گذاشته‌اند. این‌شیوه‌خلاف رویهٔ‌شجاعت ودون‌قاعدهٔ تهوّروجلادت‌است. [و] طول ایّام محاصره باعث‌دلتنگی نامداران وخرابیٔ مسلمانان‌ازطرفین است. برای انفصال این مقدمه واستخلاص لشکریان اگر آن عالی مکان خود ازشهر قدم‌بیرون گذاشته این خیرخواه هم بمیدان آمده بایکدیگر سراپای میدان رابگردیم هرکرا بخت‌یاری وطالع رهبری نماید خصم خودرا بقوّت بازوی مردانگی دست بسته وپالهنگ در گردن انداخته ازمیدان‌رزم‌بدر[خواهد] برد. نام اودرمیان‌دلاوران‌بلند وفرمانفرمائی بنام اومسلّم گردد. فرستادهٔ مذکور که بخدمت کریمخان رسیدادای‌رسالت‌نمود. خان شجاعت بنیان قبول این معنی نموده میدان‌داری رابفرداوعده کرد. و فرستادهٔ

۱- پ : دربیان برهم خوردن لشکر محمد حسن‌خان قاجار و کشته شدن او بدست مردمان خود ورفتن‌شیخ علیخان وزکیخان بمازندران وقتل افاغنه واوزبك بحکم کریمخان ورفتن کریمخان بآذربایجان وتسخیرقلعهٔ ارومیه ومراجعت بشیراز وسوانحی که دراین‌بین روی نمود وارتحال کریمخان ازدارفانی

Marfat.com

خان‌قاجار را رخصت نمود. وفرستادهٔ مذکور حقیقت را بعرض سردار خود رسانید. محمد حسن خان آمدن کریمخان را بتنهائی بمیدان رزم مبنی براصل ندانسته وقری بر گفتهٔ او ننهاد. روز دیگر کریمخان مکمّل ومسلّح شده بموجب وعدهٔ خود سوار شده با یک‌نفر شاطر ازشهر برآمده در مکان مرتفعی که دور از لشکر قاجاریه بود عنان کمیّت را کشیده بانتظار خان‌قاجار [یکپارا از رکاب برآورده بگردن اسب انداخته و] برسنان تکیه کرده ملاحظهٔ لشکر خصم می‌نمود. چون محمد حسن خان بموجب گفتهٔ خود بوعده وفا[1] نکرد کریمخان شاطر خودرا بنزد اوفرستاده پیغام داد که من بموجب درخواست آمده ودر انتظار میباشم. هرچند زودتر ملاقات آن سردار عالی درجات اتّفاق افتد ازیک گردش میدان نزاع از میان برخواهدخاست. وطرفین از محنت جنگ‌وجدال آسوده وسرفه‌الحال میگردند. شاطر مذکور بنزدخان قاجارآمده پیغام را گذرانید. محمد حسن‌خان از گفتهٔ خود پشیمان شده جواب‌داد که‌بروباقای خود بگوکه این حرکت مبنی برسفاهت واحمقی است. و عاقل را ملاقات باسفیه بی‌صورت ومتعذراست. شاطرمذکوراین سخن[2] را بکریمخان رسانید. خان تهوّرنشان معلوم نمود که خان قاجار ازگفتهٔ خودپشیمان گشته تنها عزم ارادهٔ میدان‌حرب نخواهد کرد سری جنبانیده بشهر معاودت نمود.

محمد حسن‌خان بمحاصره مشغول شده بعد چندی چهارصد سوار افغان از لشکر محمد حسن‌خان شباشب بیرون آمده بعزم رفاقت و نوکری کریمخان بسمت شیراز روانه گردیدند. [و] یکسوار راپیش فرستاده که بدروازه‌خود را رسانیده‌احوال را بکشیکچیان ظاهر نماید که حقیقت رابعرض کریمخان برسانند که‌محمدحسن‌خان از دست لشکریان بقتل رسید بداخل شدن شهر رخصت حاصل نمایند. یک نفر از کشیکچیان این خبر را بکریمخان رسانید. خان‌عاقبت اندیش اعتماد برقول انها

۱- پ: بموجب وعده وفابگفتهٔ خود ۲ پ: این خبر

Marfat.com

نکرده جواب داد که اگر آنها درقول خود صادق‌اند درطرف جنوبی شهر که‌لشکر محمد حسن خان را درآنجا (آمدورفت نمی‌باشد شب درآنجا) بگذرانند تافرداحقیقت ظاهر نموده بعدازظهور صدق‌موردنوازشات خواهند گردید. آن‌جماعت‌حسب‌الحکم[1] خود رابطرف جنوبی شهر رسانیده درآنجاقیام‌نمودند. ازرفتن این سواران لشکریان مطلّع گشته بتصوّر شبخون آوردن کریمخان غلغله‌درمیان آنهاافتاد. وآخرالامرکار بفرار انجامید. وبدسلوکی خان قاجار باسرداران ضمیمهٔ این خیال گردیده هرکس براسب خود سوار شده درهمانشب‌بارفقا ودستهٔ خوداه‌اوطان‌خود درپیش گرفتند. محمد حسن‌خان براحوال لشکر وسرکردگان[2] خود واقف شده خود سوار گردیده هرچند سردمان و لشکریان‌راسنع نمود فائده‌ای‌برآن‌مترتب نگردید. [و] خود هم درعقب گریختگان راه‌گریز درپیش گرفت. وجمیع سرانجام واسباب را بجا گذاشته همهٔ لشکر متفرّق گردیدند که تاطلوع صبح نشانی ازلشکر وسواران درآن مکان بنظرنمی‌آمد.

کریمخان ازبالای برج لشکررا بدستور همه روزه ملاحظه نمود بغیرخیمه و اسباب ودواب چیزی‌بنظرش نیامد. شیخ علیخان‌را باهزارسوار فرستاد که این‌حقیقت را دریافت نموده بعرض رساند. خان‌مذکور از شهر برآمده آهسته آهسته ملاحظه پیش وپس نموده در هیچ جا اثری از لشکر قاجاریه ندید. داخل خیمه‌ها گردیده حقیقت راعرض‌نمود. کریمخان خودهم‌باجمعیّت‌قلیل که درنزداوبود ازشهربرآمده تانزدیک خیمه‌هارسیده سردمان را بنهب وغارت امر نموده[3] وسواران بسیاری‌برای خبربهرطرف فرستاد. چون گریختن خان‌قاجار بصحّت پیوست شیخ‌علیخان را با سه هزارسوار بتعاقب گریختگان‌فرستاد. وچهارصدسوارافغان که‌ازلشکرمحمدحسنخان بشب گریخته وبطرف جنوبی شیراز قرارداشتند آنها راهم همراه‌شیخ علیخان نمود.

۱- پ : الامر ۲- پ : وسرداران ۳- پ : فرمود

Marfat.com

وخود بعد از ضبط اموال واسباب لشکر قاجار داخل شهر شیراز شده بتهیّه سامان سفر عراق پرداخت . بعد از چند روز ازشیراز برآمده باده دوازده هزار سوار و پیاده فارسی علم استقلال بجانب طهران افراخت . و محمد حسن خان قاجار که ازسبب برهمخوردگی فوج ناچار شده بسمت استراباد بی‌اختیار فرار نمود . وسردمان لشکر همگی متفرّق وهر کس بطرفی‌وسمتی‌راه اوطان‌خود [را] پیش گرفته سرکبان‌را گرم عنان نمودند . محمدحسن‌خان تنها سرکب رانده درنزدیکی استرابادسرکب او که در تمام مازندران‌وسایربلاد بی‌نظیر بود درمیان نهری‌تاسینه‌بگل فرو رفت . هرچند تلاش بیرون آمدن میکرد زیاده فرومیرفت . دراین بین چند نفر ازفرقهٔ قاجاریه که ازسلوك خان مذکور ناخوش ومنتظر فرصت بودند بسروقت او رسیده‌یکی‌ازسواران مذکور بردیگران سبقت کرده درمیان همان نهرسر او را از تن جدا نموده بفتراك آویخت که بخدمت کریمخان‌برساند که خبر ورودشیخ علیخان | بالشکریان‌نزدیکی اشتهاریافت .سوارمذکورسراورابنزدشیخ علیخان] آورد . همانوقت‌سررابنزد کریمخان که درطهران رونق‌افزا بودفرستاد . کریمخان‌ازدیدن سرمحمدحسنخان بسیارافسوس کرده متأثر ومتألم گردید .وحکمی‌بشیخ علیخان نوشت که باسترابادرفته‌تمام‌دارالمرز رابحیطهٔ تصرّف درآورد .شیخ‌علیخان روانهٔ استراباد گردید . محمدخان گراز دندان قاجار[1] و چند نفراز سرکردگان قاجاریه که مخالف محمد حسن‌خان بودند بنزد شیخ علیخان آمده با او در امورات موافقت کرده شیخ علیخان را داخل استراباد نمودند . که(دراین وقت)ازجانب کریمخان‌رقم حکومت مازندران‌باسم[محمد] خان قاجار رسید . خان موصوف‌شیخ علیخان را بضبط اموال محمدحسن خان‌ترغیب‌نمود چنانچه جمیع اموال ودواب و اسباب بحیطهٔ ضبط آمده بطهران بخدمت کریمخان فرستادند .وحسب‌الطلب شیخ علیخان‌روانهٔ طهران‌شده . محمدخان قاجار برتق وفتق

۱- پ : که ازدیدن قاجار

Marfat.com

امورات دارالمرزپرداخت. کریمخان باستقلال تمام درطهران بجمع آوری لشکرمشغول وارقام بجمیع بلاد فارس وعراق نوشت وازهمه‌جا لشکر طلبید. وازجماعت افغان(در دل) کمال ناخوشی بهمرسانیده‌درفکرقتل آنها باخودنرد خیال می‌باخت. بعدچندی که لشکر ازاطراف وجوانب در طهران در رکاب او حاضر شدند زکی خان (زند) برادر خودرا بحکومت مازندران مقرّر نموده باسه هزار نفر سوار ودوهزار پیاده‌روانهٔ استراباد نمود. زکی‌خان که ظلم وتعدّی‌جبلّی ذات اوبود جمعی کثیر رابتقصیرات ناموّجه بانواع عقوبات‌درمقام مؤاخذه‌برآورده اموال‌آنها رانهب وغارت‌نموده بقتل رسانید. ودر مازندران بی‌اعتدالی‌بسیار ازوبوقوع رسید. وازفرقهٔ افغان قریب بهزار سوار[باخانه کوچ دردارالمرزسکنا داشتند. وسه‌چهار هزار افغان دیگر] با زن و فرزند درطهران‌درخدمت کریمخان‌جمع شده بودند. ودربلاد دیگرهم هزارودوهزار [از] جمعیّت آنهامنعقدبود. چون این‌جماعت خونخوار باعث تخریب سلسلهٔ علیهٔ صفوّیه وبرهم زدن اساس‌سلطنت وظلم‌بسیاری از ایشان بظهور پیوسته وبدسلوکی این خدا نشناسان بانتها[1] رسیده واز بازخواست منتقم حقیقی پروائی نداشتند لهذا بغضب خداوند جبّار گرفتار گردیدند. کریمخان بفکر قلع وقمع آن طایفه بی‌ایمان افتاده چند روز بنوروز فیروز سلطانی باقی بود که ارقام بهربلاد که آن فرقهٔ زشت نهاد قیام داشتندنوشته مخفی ازجمیع خلق فرستاد که در روز نوروز همهٔ آنهارابقتل رسانیده اموال واسرای ایشان راضبط وسرهمه [را از] صغیر وکبیر بحضور بفرستند. وخود سرداران افغان[را] که درطهران‌بودندطلبیده درشب نوروز بآنها حکم نمود که فردا آنچه‌ازمردم افغان‌می‌باشند همگی حاضرشوند که بخلعت(نوروزی‌قامت‌آنهارا بخلاع فاخره زینت خواهم‌داد. آن جماعت بی‌عافیت بطمع گرفتن خلعت از صغیر و کبیر صبح نوروز ازخانها برآمده‌بدربار جمع وبرفتن حضور کریمخان‌بریکدیگرسبقت

۱- اصل: باشتهار

Marfat.com

سی گرفتند. بندگان وکیل الدوله بیش از جمع شدن آنجماعت بدربار معدلت مدار جمعی ازلشکریان راسکمّل ومسلّح درمکانهای مناسب واداشته مقرّر نموده بود که سرداران افغان را ببهانهٔ خلعت بنزد خود طلبیده درحضور بقتل رساند. ومابقی را لشکریان سراز تن جدا کرده سرآنها را بحضور رسانیده اموال واسباب واسرای ایشان راخود متصرّف شوند. وسرداران زندّیه راهم ازاین معنی اطلاع داد. وپیش ازکشیدن شیلان سرداران افغان را بحضورطلبیده وبمجرّد یک اشارهٔ ابرو جمیع سرداران افغان روبرو بقتل رسیده سرآنها را ازتن جدا نموده ولشکریان هم از چهار طرف برآن جماعت ریخته همه آنها را بشمشیر آبدار سراز قلعهٔ بدن جدا نموده سرهارا بحضور رسانیده وخانه واسباب واموال ونساء ایشان بتصرّف غازیان درآمد.

دربین گیرو داریکنفر ازبزرگان افغان خودرا ازآن مهلکه نجات داده بسمت یزد فرارنمود. سرهارا که بشماردرآوردندازآن نه هزار متجاوز بود. سرآن شخص که بسمت یزد گریخته بود چون ازجملهٔ مشاهیر آن قوم بود درمیان سرها بنظر نرسید. کریمخان بتحقیق احوال اوپرداخت ازهرطرف کسان بطلب او روان گشتند. سوارانی که براه یزد رفته بودنددرنزدیکی شهر یزداو رایافته سراورا بریده بخدمت کریمخان آوردند. ودرهمان روز درهربلاد که آن جماعت سکنا داشتند حسب الحکم تمامی را مأمورین بقتل رسانیده همه را بحضور فرستادند. واموال ونساءآنهارابتصرّف درآوردند.

وزکیخان که دراسترآباد بودبعد از رسیدن حکم قتل آن جماعت در روزنوروزجلدی بکار برده قبل ازبندوبست خودبا لشکریان بقتل آن‌ها اقدام نمود. چون جمعیّت آنها هم بجهت دفع اذیت و خودداری پایداری نمودند تاآنکه همگی قتیل سیف وسنان گردیدند. قریب دوصد سوار خود را از میان معرکه بیرون کشیده زدوخورد نموده خودرا بکنارآب گرگان رسانیده اسب‌ها را برآب انداخته چند نفر غریق بحر فناگشته ومابقی از آب عبور نموده خود را بدشت رسانیدند. ودرجمیع بلاد عراق

Marfat.com

وفارس احدی‌از جماعت افغان‌را نام ونشان نماند. بعدازاین‌مقدّمه کریمخان‌بسمت اصفهان علم استقلال افراشت و حکام بجمیع بلاد فارس و عراق مقرّر فرموده بفکر تسخیرآذربایجان افتاد. وسرانجام سفر نموده لشکر عراق وفارس را همراه گرفته و شش‌هزار جزایرچی سرّیخ صلابت دریمین ویسار قرار داده بسمت آذربایجان‌روانه گردید. شهر تبریز ومراغه‌وسلماس‌بدون منازعه‌بتصرّف غازیان نصرت‌نشان‌درآمد. فتحعلیخان افشار وشهبازخان دنبلی وپناه‌خان جوانشیر و امیرگونه‌خان و سرداران دیگر باسی‌هزار سوارافشار وافغان بعزم) حرب کریمخان [از ارومیه بسامان‌شایسته درحرکت آمده بسمت لشکر کریمخان] که درآنوقت در نواحی تبریز سکونت‌داشتند علم استقلال افراشتند. ابراهیم‌خان بغایری‌خراسانی که دررکاب بندگان کریمخان بود از آمدن فتحعلیخان مطلّع گشته خطّی نوشته ومخفی باو پیغام فرستاد که در روزمصاف من ودو کس دیگر ازخوانین باجمعیّت خود بلشکر شما ملحق خواهیم شد. خان افشار ازاین پیغام مسرور شده درجواب نوشت که بعد ازملاقات‌حکومت هرجا راخواسته باشید بعلاوهٔ آن هرچه خاطرخواه‌شما وخوانین‌است تفویض خواهد شد. وقاصدان را باستعجال رخصت‌نمود. فرستادگان مذکور را قراولان درنزدیکی لشکرگرفته و خطوط ازکمرآنهابرآورده باقاصدان بحضور وکیل‌الدوله بردند. چون ازمضمون خط حقیقت را دریافت فرمود قاصدان را فرمود که ازلشکر بیرون برده رخصت نمایند. واین راز راسخفی‌داشته سرداران‌را طلبید واز هریک درطریق حرب مشورت نمود هرکدام بطوری طرح حرب را تقریر نمودند. تقریر ابراهیم‌خان را پسندیده. ابراهیم‌خان‌بسیارمشعوف‌شده همین مراتب‌را[مجدداً] بفتحعلیخان‌نوشته فرستاد. بعدازمراجعت‌قاصدان بطور قاصدان اول‌دستگیر شده بقتل رسیدند. وبندگان ثریا مکان وکیل‌الدوله رایات‌جهان گشا رابحرکت درآورده از آن مکان باستقبال فتحعلیخان‌شتافت. درمیانهٔ خوی‌وسلماس تلاقی عسکرین اتّفاق‌افتاد[و]وکیل‌الدوله

Marfat.com

طرح جنگ بطور دیگر ریخته بعکس مشورت شبانه نظر علیخان وابراهیم‌خان را با دستهٔ آنها در دست راست مقرّروشیخ علیخان‌رابادستهٔ او وقرانوکران‌وسرداران‌دیگر در دست‌چپ قرار داده. وجزایرچیان‌راماننند چهار برج ساخته‌ابراهیم‌خان‌رابانفراده (طلبیده) داخل دستهٔ جزایرچیان نمود. وشیخ علیخان‌را رخصت میدان نموده خود باسیصدسواربمکان‌مرتفعی که مابین‌جزایرچیان‌وقرانوکران‌بودقرار گرفت. فتحعلیخان که ابراهیم‌خان رابموجب نوشتهٔ او در دست چپ میدانست شهبازخان و امیر - گونه‌خان را باچهار هزار سواربآن سمت فرستاد ودستهٔ افاغنه رابکومک آنهاازعقب فرستاد. شهبازخان وامیرگونه‌خان باشیخ علیخان دریکدیگر آویختند. وفتح علیخان منتظر آمدن ابراهیم‌خان بود چون اثری ازنوشتهٔ او بظهور نرسید نوشتهٔ او را حمل برفریب نموده احمدبیک عم شهبازخان[1] راهم متعاقب‌شهبازخان بکومک فرستاد. چون شیخ علیخان باپانصد سوار درمیدان کارزار باپنجهزار سوار مردانه‌وار کوشیده بسبب نرسیدن کومک‌تاب مقابله‌نیاورده اندك بعقب نشست. و از نرسیدن کومک شیخ علیخان رابخاطرگذشت که البته چشم زخمی ببندگان وکیل‌الدوله رسیده‌است بی‌اختیار با دستهٔ خود بطرف تیپ دست راست رونمود. سردمان‌تیپ شکست او را تصوّرنموده‌ازجای‌خودحرکت کرده‌بطرف‌قرانوکران‌روانه گردیدند[2]. قوانوکران‌آن سواران‌راهدف گلوله‌نموده‌جنگ‌درمیان‌خودآنهادر گرفت. نظر علیخان که این‌معامله رادیدیقین نمود که سردار راآفتی رسیده است ازهمانجا بادستهٔ خودراه عراق رابپیش گرفت. همهٔ لشکر برهم شوریده هرکس‌بطرفی باجمعیّت خود بسمت عراق مرحله پیما گردیدند. ندرخان برادرزادهٔ‌مهدیخان‌زند که لشکررامتفرّق دیدحرم کریمخان را که دربونه بود ازآنجا برآورده باقدری‌خزانه‌بجانب عراق روانه گردید. و اجمیع لشکر بریکدیگرخورده. کریمخان‌خودباقلیل‌سوارمانده‌وجزایرچیان که درتحت اختیار

۱- پ : شهبازبیك‌خان ۲- پ : قرانوکران رفتند

Marfat.com

زکی‌خان بودند درجای‌خود استقامت ورزیدند. لشکر فتحعلیخان از فرقهٔ افشار و افغان[1] داخل بونه شده بغارت‌مشغول گردیدند. شهبازخان برسر جزایرچیان آمده زبان بدلداری وخاطرجوئی آنها گشوده بآمدن خدمت فتحعلیخان همگی را ترغیب نمود. زکی‌خان از اسب پیاده شده جواب شهبازخان را بگلولهٔ جزایر ادا نمود. کریمخان هم درآنوقت باقلیل جمعیّت خود داخل جزایرچیان گردیده آنها راخاطر داشت نموده بحرب تحریص نمود. شهبازخان که‌با زارگلوله راگرم‌دید ازدر اشتلم برآمده سه‌اسب او از گلوله درغلطیده جلودار اوهماندم اسب دیگرباو می‌رساند. بار سیوم شهبازخوان مذکور خیرگی کرده تا نزدیک تیپ جزایرچیان رسید که گلولهٔ دیگر براسب اورسیده از پای درآمد. شهبازخان خودرا ازاسب جدا کرده پیاده فرار نمود. یکنفرازجزایرچیان‌خود را باو رسانیده بزور پنجهٔ دلاوری اورا گرفته و بشال سراو دستهای اورا بسته اراده کرد که‌اورا بقتل‌رساند. [چون] شهبازخان نام خود را بیان نمود جزایرچی اورا بادست بسته بخدمت کریمخان آورد. خان مروّت نشان‌از قتل او درگذشته بزکی‌خان سپرد. واسب راسهمیز زده ازمیان جزایرچیان برون‌رفته ببالای تل‌مرتفعی که‌درآن‌نزدیکی‌واقع‌بود بملاحظهٔ‌اطراف پرداخت. قول‌فتحعلیخان را در نزدیکی بنظر آورد که با سه‌چهار هزارسوار یکجا ایستاده است. همانوقت جزایرچیان‌راپیش انداخته‌بطرف‌فتحعلیخان‌روانه گردید. چون تماسی‌لشکرفتحعلیخان باسرداران درتاخت غنایم مشغول وازسردار خود دور بودند. وسه‌هزارسوارحاضر بود. خان افشار ازصدمهٔ گلولهٔ جزایر تاب نیاورده رویفرار نهاد. کریمخان خود بآن قلیل سوار اورا تعاقب نموده داخل بونهٔ فتحعلیخان گردید. درآنجا توقّف نموده و خان افشار تاقلعهٔ ارومیه‌جائی‌عنان نکشید. کریمخان ازاسب فرود آمده‌داخل خیمهٔ فتحعلیخان شد. وچند نفرسوار بعقب‌شیخ علیخان و(سرکردگان)لشکرفراری‌فرستاد.

۱- پ : وافغانان

Marfat.com

خوانین مذکور ازحیات کریمخان واقف شده باستعجال خودرا بخدمت او رسانیدند. ولشکر فتحعلیخان که درتاخت بونه لشکر زندّیه (رفته) بودند وازاین مقدّمه اطلاعی نداشتند غنایم را گرفته داخل بونه میشدند[1] ومردمان کریمخان آنهارا گرفته بعداز استرداد غنایم آنها را بخدمت کریمخان برده فرقهٔ افغان را بتیغ بی‌دریغ (سرازتن جدا ساخته) وافشارّیه رابگرفتن اسب وسلاح[2] راضی شده مرّخص می‌نمودند. سه روز بهمین منوال دربونه قیام نموده روزچهارم بسمت اروسیه علم استقلال افراشت. و رقم فتحنامه بحکام عراق نوشت. وفتح رابنام شیخ علی خان وبعد بنام زکی خان نوشت. زکی خان ازاین معنی ناخوش گشته که شیخ علیخان باوجودیکه دراین مقدمه نبود وپیش ازهمه کس اوفرار نمود نام اورا در رقم پیش ازنام من چرا نوشته‌اند. در کمال ناخوشی باغلامان خود بسمت عراق رهگرا گردید. بندگان وکیل الدوله چند نفر ازسرداران را برای آوردن اوفرستاد راضی بآمدن نشده از ارادهٔ خود برنگشت. کریمخان زیاده متعرّض نشده رقم سرداری عراق بنام اونوشته فرستاد. (وبخاطر گذرانید) که چون خبرشکست بعراق وفارس رسیده مردمان آن بلاد در تزلزل و شورش میباشند. از رسیدن زکی خان ونرسیدن خبر فتح (مبادا) برهمخوردگی شود. لهذا هفت هزارسوار از ایلات قلمرو علیشکررا هم متعینه زکی خان فرمود. ودرعرض راه ابراهیم خان را طلبیده مقدمهٔ سازش اورا بموجب خط اوظاهر کرده بقتل اوامر نمود. ودو کس دیگر ازخوانین که دراین امر بااو متّفق بودند طناب بگردن آن‌ها انداخته خفه نمود. ودر ورود بمنزل شهبازخان رامخلّع نموده بحکومت خوی وسلماس سرافراز فرمود. واحمدبیک عمّ خان موصوف رابرتبهٔ ایلبگی گری فرقهٔ دنبل[3] نواخته مرّخص نمود. وخوانین وسرکردگان آذربایجان درعرض راه باردوی کیوان شکوه ملحق گشته بشرف بساط بوسی مشرف. و هرکدام فراخور احوال خود بین الامثال

۱- پ: نمی‌شدند ۲- پ: ویراق ۳-اصل: دمل - پ: دیلی

Marfat.com

سرافراز میگردیدند. درورود بنزدیکی قلعهٔ ارومیه لشکررا بچهار [تیپ] قسمت نموده ازچهار طرف قلعه سیبها ساخته قلعه را محاصره نموده فتحعلیخان تحصّن اختیار نموده باطراف وجوانب برای کومک قاصدان [را] فرستاد. قراولان قاصدان را باخطوط گرفته بنظر کریمخان رسانیدند. همانوقت مقرّر فرمود که بفاصلهٔ چند قدم برجی ساختند ودیوار کشیده همهٔ بروج را بیکدیگر وصل نموده در میان [هر] دو برج یک دروازه قراردادند. بهمین دستور از چهارجانب قلعه بروج ودیوارساخته شد. دراّیام قلیل در دور قلعهٔ ارومیه شهری کلان درکمال متانت[1] و استحکام مرتب گردید که اگر احدی ازقلعه بیرون می‌آمد[2] دردروازه بگیر می‌آمد. وتفنگچیان از بروج متردّدین قلعه را هدف گلوله مینمودند. وتپهٔ مرتفعی از خاك ترتیب داده وچند ضرب توپ ببالای تپهٔ مذکور کشیدند. واز ضرب گلولهٔ توپها خانهارا خراب نموده اهل قلعه رامضطرب ساختند. وهرشب جمعی ازقلعه خود را بزیرانداخته، اهل[3] سنگر گرفته بخدمت کریمخان می‌بردند. بعداز تحقیقات آنها رامرّخص میفرمود. دراینوقت خبر رسید که ایلات شیطانی که درسرحدّ روم سکنا دارند بمتردّدین ومسافرین راه را مسدود نموده ایذا میرسانند. بندگان وکیل الدوله خدامرادخان زند رابا هفت هزار سوار فرستاده که آنجماعت راقتل وغارت وتنبیه نمایند. حسب الحکم باآن فرقه مقابل گردیده وشکست فاحش بآنها داده قتل بسیاری نموده وغارت و اسیر بسیار از آنها گرفته داخل لشکر کریمخان گردید. نه‌ماه برهمین نهج گذشت وکار بسیار براهل قلعه وفتحعلیخان تنگ گردید. امیر گونه خان عریضه‌ای بخدمت کریمخان نوشته فرستاد که اگر لشکر ازسمت جنوبی بطرف قلعه بفرستند من دروازه‌ها را بازکرده بتصرّف امنای دولت خواهم داد. [کشیکچیان فرستاده را با عریضه نگاهداشته حقیقت را بعرض رسانیدند. خان مروّت نشان اورا بحضور طلبیده ولازمهٔ تلطّف نسبت باوبعمل

۱- اصل وپ: مطانت ۲- پ: می‌آید ۳- پ: مستحفظان

Marfat.com

آورده اورا مرخص فرمود . فتحعلیخان از فرستادن عریضهٔ امیر گونه خان مطلّع گشته[1] (صلاح خود را در رفتن بنزد کریمخان و اطاعت نمودن دیده) [روز دیگر خود] بتنهائی از قلعه برآمده [با دونفر از نوکران خود راه لشکر کریمخان در پیش گرفت] (وخود را بلشکر کریمخان رسانید . و کشیکچیان او را شناخته) خبر[2] آمدن اورا بعرض رسانیدند . (خان مروّت نشان او را بحضور طلبیده) [فتحعلیخان خود هم وارد و باریاب حضور گردیده بعفو جرایم خود رطب اللسان گردید . بندگان وکیل الدوله نهایت شفقت و ملاطفت دربارهٔ او بعمل آورده] در مجلس نشانید [و کمال سلوك مسلوك داشت] . (ولازمه تلطّف نسبت باو بعمل آورده او را مرخص فرمود) خان مذکور[3] که بسیار خوف داشت از توجّهات بندگان و وکیل الدوله مسرور (وشادمان) [شده رخصت حاصل نموده بر] گشته داخل قلعه گردید . [و] روز دیگر باز خان افشار فیضیاب خدمت وکیل الدوله شده[4] استدعا نمود که هرگاه قلعه را از وجود خود زینت افزائی بخشند باعث اطمینان وسرافرازی غلامان خواهد بود . بندگان ثرپا مکان حکم فرمودند که دو محله را برای سکونت لشکر خالی نمایند . بعد اطلاع (دهند) . خان افشار حسب الحکم چند محله را خالی نموده بعرض رسانید . بعد ازشش یوم بندگان وکیل الدوله نسقچیانرا بشهر برای محافظت فرستاد که احدی از لشکریان باهل قلعه تعدی نتوانند کرد وخود بالشکر داخل شهر گردید . فتحعلیخان لازمهٔ خدمت بجا آورده عرض نمود که جماعت یزیدی و شیطانی بنا بر سرکشی گذاشته متردّدین ومسافرین را ایذا می رسانند مجدداً تنبیه این مفسدان لازم است که بعداً سرکشی نتوانند نمود . کریمخان فتحعلیخان را بتنبیه وتعذیب[5] آن اشرار مقرّر وهشت هزار سوار از لشکر خود همراه او نموده فرستاد .

در ایام محاصرهٔ قلعهٔ ارومیه آزادخان افغان [که در شهر زور سر حد روم

۱- پ : گردیده ۲- اصل : از ورود بلشکر خبر ۳- پ ، فتحعلیخان
۴- پ : وکیل با اقتدار گردیده ۵ - پ ، وتأدیب

Marfat.com

در میان جماعت افغان] در کمال حیرانی وپریشانی بسر میبرد چون کریمخانرا صاحب انصاف ومروّت میدانست تنها سوارشده وارد اردوی کیوان شکوه وخود رابکشیکخانه رسانید. یساولان حقیقت را بعرض رسانیدند اورا بحضور طلبید. آزادخان بحضوررفته بعد از کورنش روی خود را بخاك مالید. کریمخان از راه دلجوئی پرسید که تاحال درکجا بودی. آزادخان از راه عجز بعرض رسانید که این سگ در صحرا وبیابانها میگردید حالا بخانهٔ کریم پناه آورده است. کریمخان متألم شده او را دل آسا نمود. وپنجاه نفر از جماعت زندّیه هزاره را با او معین فرمود که همیشه در کشیک او بوده خدمت او را بجاآورند. وخیمه و اسباب و رخوت بقدر ضرورت و آنچه مایحتاج بود از سرکار خود مرحمت فرمود. وسیصد و شصت تومان مدد خرج هم از خزانه برای او مقرّر و برای سواری از طویله بجلوداران حکم شد که اسب میداده باشند. وخان افغانرا احترام مینمود. بعداز فتح قلعهٔ ارومیه که فتحعلیخان را مجدداً برای تنبیه وتعذیب جماعت شیطانی وبزیدی فرستاده و(بسبب سوء)ظنی که ازشیخعلیخان در این سفر بهمرسانیده بود در شب او را طلبیده بدست خود یکچشم او را با کارد کند [۱] وچشم دیگرش را مرادخان زند حسب الحکم باخنجر از حدقه برآورد. ورقمی [بنزد] زکی خان [۲] نوشت که علی محمد خان ولد محمد خانرا که در بروجرد [۳] بنای خود سری وطغیان گذاشته [بود] گرفته هردو چشم او را از حلیه بینائی عاری سازد. وعلیمحمدخان که در صغر سن بسیار شجاع و همشیره زاده زکی خان مذکور بود و زکی خان خود هم ارادهٔ خودسری وطغیان داشت علیمحمد خانرا بنزد خود طلبیده رقم کریمخانرا باو نمود. و اورا باخود متّفق گردانید. وهردو باتفاق با لشکر قلمرو علیشکر وبلاد دیگر که در نزد آنها جمع شده بودند روانهٔ دارالسلطنه اصفهان گردیدند. و در ورود بدارالسلطنه زکی خان بنای ظلم گذاشته از متوطّنین آنجا درعرصهٔ سه روز

۱- اصل و پ : از کارد کنده ۲- پ : بز کیخان ۳- اصل و پ : یزدجرد

Marfat.com

شصت هزار تومان عراقی بضرب چوب گرفت. وجمعی را گوش وبینی ولب بریده هرروز در اذیّت خلق جدوجهدمی نمود. این خبر در ارومیه بسمع بندگان کریمخان رسید. بجهت صلاح وقت این خبر را مخفی داشته کوچ بر کوچ روانهٔ عراق گردید. و کس بطلب فتحعلیخان و قوشون فرستاد که زود در راه باردوی همایون ملحق گردند. فتحعلیخان ایلات شیطانی و یزیدی را تنبیه بلیغ نموده غنایم و اسرای بسیاری از آنها گرفته در منزل خوی بر کاب اقدس رسیده غنایم واسرارا از نظر گذرانید. کریمخان همه (را) بلشکر قسمت نموده و کوچ بر کوچ مراحل ومنازل را طی نموده درعرصهٔ قلیل وارد کاشان گردید. زکی خان از ورود کریمخان مطلّع شده بزرگان اصفهانرا کوچانیده [و] حرم کریمخانرا از آب کرنک گذرانیده بمیان ایل [1] بختیاری فرستاد. وخودهم بعد کوچیده شامل آنها گردید. بندگان کریمخان داخل اصفهان گردیده از حقیقت ظلم وتعدّی زکیخان و بردن اهل حرم وبزرگان اصفهان را با کوچ بسمت [ایل] بختیاری واقف گردید. از اصفهان کوچیده روانهٔ [2] چهارمحال گردید. درورود بچمن کندمان درآن مکان که فتحعلیخان در ایام آزادخان کریمخان را تعاقب نمود [و] کریمخان طفل شیرخوارهٔ خود را بنوك نیزه از بغل مادرش ربوده درآب انداخته (بود) مضرب خیام نصرت انجام نموده. از فتحعلیخان پرسید که میدانی این چه مکان است. خان موصوف را رنگ از رخ پریده متیقّن بقتل خود گردید. وسر را بزیر انداخته خاموش ماند. وچون ظلم بسیاری بعجزه ومساکین ازو صادرشده بود بمکافات عمل خویش گرفتار گردیده حسب الحکم فرّاشان طناب بگردنش انداخته خفه نمودند و [3] بوادی عدمش فرستادند.

چون این خبر بسمع زکیخان رسید از صولت وسطوت کریمخان مخوف گشته خانواری [که] کوچانیده همراه آورده بودبا اشرار (جماعت) بختیاری برداشته باتّفاق

۱- اصل و پ ایل جماعت ۲- پ: داخل ۳ ب: خفه کرده

Marfat.com

علیمحمدخان [1] بسمت‌شوشتر فرارنمود .وجماعت بنی‌جعب که مابین شوشتر ودزفول سکنا داشتند از آمدن زکیخان مطلّع (شده) با جمعیّت سوفوربعزم دست برد بمقابله [آمده] بعد از کشش و کوشش بسیار شکست خورده فرار برقرار اختیار نمودند. و اهالی شوشتر بسبب نفاق که باهم داشتند بنزد زکیخان رفته او را داخل شهر نمودند .ولدان میرزا ابوطالب شوشتری که‌از جمله‌بزرگان وطبع‌آنها راغب بحکومت آن بلاد بود و از بنی‌جعب خوف وهراس‌داشتند چون میرزا ابوطالب والد آنهاهم در دست طایفهٔ‌مذکوره‌بقتل رسیده بود .برای گرفتن‌انتقام‌زکیخان‌را برحرب بنی‌جعب تحریص وترغیب نمودند .خان موصوف علی محمدخان را بالشکر برسرطایفهٔ‌مذکور براهنمائی شفیع‌خان ولد میرزا ابوطالب فرستادوالی‌بنی‌جعب ازآمدن علی‌محمدخان مطلّع گشته ده‌هزار [2] سوار وپیاده که‌همراه داشت برداشته باستقبال شتافت .درحین مقابله علی‌محمدخان قلب سپاه‌را بشفیع‌خان سپرده‌خود با هزار [سوارمقابل ده‌هزار] سوار و پیاده عرب بنی‌جعب گشته درحملهٔ اوّل صف آنها را از یکدیگر شکافته متفرّق گردانید. وبتعاقب آن‌ها پرداخت‌در عین تعاقب چشمش بر والی افتاد که درعین گریختن بحراست لشکر میپردازد .دانست که‌والی همین‌جوان است اوراتعاقب نمود. والی‌چون او را بخودمتوجه دید(او هم)آهنگ (حرب)خصم‌نمود. و نیزه‌ای حوالهٔ علی محمدخان‌نمود. خان مذکورنیزهٔ اورا رد نموده شمشیری برسر اونواخت دو قبه [3] سپر را قلم‌نموده سرتیغ‌بوالی رسید .والی مذکورخود را از شمشیر دزدیده دست برکمربند علیمحمدخان رسانیده [و] بخانهٔ‌زور نشست. علی‌محمدخان‌هم کمر او را گرفته هردوبتلاش درآمدند .آخرالامرهردوبی‌اختیار شده‌از زین برزمین غلطیدند. علی‌محمدخان خودرا برسینهٔ‌والی گرفته. هردو دست اورا با شال‌سرخود بسته‌براسب خود سوار شده. و والی‌رابراسب‌یکی‌ازغلامان سوار نموده‌بلشکرخود آورد .وغنیمت

۱- پ : علی‌مردانخان ۲- پ : وهزار ۳- پ : دو ثلث

Marfat.com

بسیار از لشکر والی‌نصیب لشکر او شده. از آنجا کوچیده بعد از طی مراحل داخل شوشتر گردید. [و] والی را بنزد زکی‌خان برده‌باو سپرد. والی حویزه‌چون این جرأت وجلادت‌را دیدبنای اطاعت گذاشت. کار زکی‌خان رونق گرفته و از اطراف‌وجوانب مردم بسیار بنزد او جمع شدند. شفیع خان بسبب عداوت سابق که‌با والی داشت از زکیخان [درخواست نمود که بخونخواهی‌پدرش او را بقتل رساند. زکی‌خان] او را دوست خود تصوّر نموده بدون اطلاع علی محمد خان والی را بشفیع خان داد. خان موصوف فی‌الفور او را بقتل رسانید. وهمان روز والدهٔ والی با پیشکش بسیار وارد خانهٔ علیمحمدخان شده درخواست نمود که هرگاه‌والی‌را رخصت‌نمایند ایل‌جعبی‌همگی قلادهٔ اطاعت‌بگردن انداخته‌بیست هزار سوار وپیاده حاضرخواهند شد. در این گفتگو خبر قتل والی بگوش‌علیمحمدخان رسید برخاسته بنزد زکیخان رفته [بااوبخشونت گفتگونمود. چون فائده‌نداشت‌وکار ازدست رفته] بود. زکیخان هم ازکردهٔ خودپشیمان شده بجمع‌آوری لشکر مشغول گردید. وبندگان کریمخان بعد از قتل فتحعلیخان کدخدایان بختیاری‌را طلبیده. آنجماعت بالسب و استر بسیار [آمده] فیضیاب خدمت ذی‌شوکت گردیدند و بعفو وتقصیرات مستدعی گشتند. معروضات‌آنها بعزّ انجاح مقرون وازآنجا همگی‌را کوچانیده‌ازسرحداصفهان‌وجرپادقان وکاشان الی خوار و ورامین‌آن فرقه‌را منتشر نمود. بعدازخاطرجمعی ازایل بختیاری از آن مکان کوچیده از راه‌سیلاخور بعزم تنبیه اسمعیل‌خان فیلی و زکی‌خان بسمت خرّم آباد رایت جهان گشا را تحریک داد. ونظر علیخان را با دوازده هزار سوار بطرف شوشتربرای گرفتن زکی‌خان فرستاد. و در آن ایام در چمن سیلاخور آزارجعبی بذات او عارض گردید که سوارشدن شاق و ناگوار بود. تخت روانی برای سواری ساخته شد که شاطران ولشکریان بنوبت تخت رابردوش بمنزل میرسانیدند. و امرا دسته دسته‌پیاده باتخت (روان) میرفتند. در ورود بخاك خرّم‌آباد اسمعیل خان‌فیلی

Marfat.com

بسمت بند علی که سرحد خاك روم است فرار نمود . برادر کوچك او که موسوم بنظر علیخان بود بشرف ملازمت رسیده بحکومت لرستان سرافراز گردید . و چند روز در خرّم آباد مضرب خیام نصرت انجام بود . بعد ازصحّت مزاج خیرات وتصدّق بسیار کرده از خرّم آباد کوچیده بسمت شوشتر روانه شد . این خبر بسمع زکی خان رسیده مردمانی که درنزداوجمعیّت[1] کرده بودند متفرّق و باوطان خود رفتند . علی محمدخان با غلامان خوداز زکیخان جدا شده از راه بختیاری خودرا بدارالمؤمنین قم رسانیده در حرم محترم حضرت معصومه (ع) رفته در بست نشست . ونظر علیخان زند بالشکر بیک منزلی شوشتر رسید . زکیخان خوف نمود که مبادا مردمان لشکر او را گرفته حوالهٔ [2] نظرعلیخان نمایند . بارادهٔ رفتن حویزه و دزفول باقلیل مردمی که همراه داشت از شهر شوشتر برآمده که لشکرنظرعلیخان هم نزدیک رسیدند . زکیخان دانست که بجائی نمی تواند گریخت ناچار [3] شده بنظرعلیخان پیغام داد که مرا راه دهید که من خود بخدمت بندگان وکیل میروم . نظرعلیخان قبول نموده دو هزار سوار مقرّر نمود که بفاصلهٔ نیم فرسنگ همراه زکیخان از دور بروند اگر باردوی کیوان شکوه برود مانع و مزاحم او نگردند . اگر خواسته باشد بطرف دیگربرود او را گرفته بحضور ببرند . زکیخان باچند نفر از غلامان خود بسمت لشکر خیراثر روانه شد . در ورود باردو خود را بطویله رسانیده در سرکمند نشست . میرآخور باشی حقیقت را بعرض رسانید . وکیل الدوله از سرقتل او گذشته آمدن او را بحضور منع فرمود . نظرعلیخان داخل شوشتر گردیده شهررا بآیین بستن امر نمود . واهالی شوشتر شهر را بزیب و زینت تمام آئین بندی نموده در روز ورودسوکب بندگان وکیل الدوله جمیع بزرگان ومتوطّنین آن بلد بعزم استقبال از شهر برآمده بی اختیاری خود را دست پیچ کرده بعفو جرایم مستدعی گشتند . بندگان ثرّیا مکان نظر بمروّت جبلّی قلم عفو برصفایح

۱- پ : جمع ۲- ظ : تحویل ۳- پ : لاچار

Marfat.com

جرایم آنها کشیده داخل شهر گردید. وحکام وسرداران دور ونزدیک همگی درعرصهٔ قلیل برکاب اقدس حاضر و عریضهٔ والی حویزه باپیشکش از حضور انور گذشت. همانوقت رقم استقلال و منشور اقبال بنام او صادر و بایلات آن دیار بدادن ملازم رکابی حکم نوشته شد. حسب الحکم جمیع ایلات ملازمان رکابی را بحضور آوردند. جماعت لیلاوی که بسیار سرکش وبسبب جمعیّت خودمغرور وبهیچ گاهی صاحب شوکتی «را» اطاعت نکرده بودند بدستور سابق برقم مطاع عمل نکرده از فرمان سرپیچیدند. این معنی برطبع غیور وکیل الدوله گران آمده رای جهان آرا بتنبیه وتأدیب آنجماعت دیوصورت شیطان سیرت قرار گرفت. خدا مرادخان زند را با جزایرچیان سریخ صولت ونظرعلیخانرا باده هزار سوار براستیلای [1] آن طایفه تعیین فرمود. آنجماعت از این معنی اطلاع یافته [2] سه سنگر درمیان یکدیگر ترتیب دادند. درسنگر اوّل جوانان شجاع بجهت حرب قرار گرفتند. و درسنگر دوم مال و دواب وغنایم را گذاشته و در سنگر سیوم زنان وطفلان را جای دادند. وآن مکان از غرایب امکنهٔ روی زمین است ومشهور بکوه کلات وسوای یک راه راهی دیگر ندارد. چهار پنج منزل درمیان آن کوه مسطح [3] است وچند کوه درمیان آن واقع است. ویکطرف آن گرمسیر وطرف دیگر ییلاق است. و آنجماعت از آن راه عمداً [دست] برداشته از درمدافعت برنیامدند. (تا) اینکه لشکر را بمیان کوه کشیده از عقب راهها را برآنها بسته از چهار طرف برلشکر تاخت آورده همگی را طعمهٔ شمشیر آبدار نمایند که احدی زنده بیرون نرود. وسنگرها را درمکانهای بسیار صعب ساخته بودند. جزایرچیان وسواران که داخل گردیدند معلوم نمودند که راه فرار برآنها مسدود است. وا گر کسی زنده از این مهلکه خلاص شود از [4] غضب و بازخواست وکیل الدوله جان برنخواهد برد. مردانه وار

۱- پ: برسقناتات ۲- پ: شده ۳- اصل: پنج منزل رامیان آن کوه سطح
۴- اصل پ: واز

Marfat.com

دامنها را بر کمر استوار نموده سینه را سپر گلولهٔ لیلاویان کرده شلیک کنان خودرا از نشیب بفراز کشیدند. جماعت لیلاوی جزایرچیان رابباد گلوله گرفته جمعی را روانهٔ دیار عدم نمودند. آن بهرام صولتان پروانکرده قدم پیشتر گذاشتند. محصوران سنگهای عظیم از کوه بجانب آنها غلطانیده چند کس دیگر را ضایع نمودند. آن دلاوران رو برنگردانیده بالاتر قدم نهادند. بجائی رسیدند که گلولهٔ جماعت [لیلاویان] آنها را[1] نمیگرفت. دست برقضیهٔ شمشیر آبدار رسانیده خود را بسنگر اوّل رسانیده داخل گردیدند. لیلاویان هم کوتاهی نکرده بایکدیگر آویختند وجمعی کثیر ازطرفین بقتل رسید. لیلاویان را تاب استقامت نمانده خود را بسنگر دوم کشیدند. نظرعلیخان سواران را پیاده نموده بیورش امر نمود. وجزایرچیان با لیلاویان در زد وخورد بودند که نظرعلیخان رسید. آنجماعت خودرا بسنگرسوم انداخته. الغرض نظرعلیخان وخدامرادخان کوشش بسیار نموده داخل سنگر سوم گردیدند. وجمعی کثیر از آن طایفه را قتیل تیغ بی‌دریغ نموده وبرخی را دستگیر ونسوان را اسیر نموده آن جماعت را متفرّق گردانیدند. وبقیةالسیف باسان آمده ازباب اطاعت برآمدند. وجمعی از زنان آن طایفه خود را ازکوه بزیر انداخته بدیار عدم پیوستند. نظرعلیخان وخدامرادخان مابقی راامان داده همهٔ ایل را از آنجا کوچانیده باسال ودواب واسیران روانهٔ اردوی باشکوه گشتند. و فیضیاب حضور گردیده حقیقت رابعرض رسانیدند. (بندگان) وکیل الدوله [همهٔ] اشرار آن جماعت را بقتل رسانیده وجوانان کارآمدرا ملازم رکاب وایلات را بسکونت در اطراف شیرازحکم فرمود. و ازآن مکان کوچ برکوچ وارد دارالعلم شیراز گردید. وتمامی بلاد عراق وفارس بحیطه تصرّف آمده وجمیع سرکشان باطاعت درآمدند. و از بلاد آذربایجان تبریز وسراغه وخوی وسلماس وبلاد قریبهٔ آنحدود غاشیهٔ اطاعت وبندگی بردوش افکنده خوانین آن بلاد درشیراز بملازمت رسیدند.

۱– : پ: سقناق آنها را

Marfat.com

وبندگان وکیل الدوله خانه کوچ آنهارا طلبیده همه‌را درشیراز نزدخود نگاهداشت.
وطرح عمارات ومساجد وحمّام ریخته قلعه‌ای دراطراف شهر احداث نمود که دراستحکام
وستانت ثانی اثنین قلعهٔ کلات ودر قلعهٔ شیراز بنا را برعیش واستراحت گذاشت.
وزکیخان را باهیجده هزار سوار برای تسخیر مسقط وبلاد عمّان فرستاد. زکیخان
مذکور ازراه غرور از امام مسقط شکست یافته بی‌نیل مقصود برگشت. خبر شکست
اوکه بوکیل الدوله رسید. فرقهٔ لولیان وجماعت الواطرا باستقبال زکیخان فرستاد.
اورا درکمال خواری بشیراز داخل. واورا غضب نموده لشکری که با او [همراه]
رفته بودند هرکس وارد شیراز گردید حسب الحکم بقتل رسانیدند. و تنبیه امام
مسقط را پیش نهاد خاطر کرده ایلچی بنزد عمر پاشای والی بغداد فرستاده پیغام
نمود که چون تنبیه جماعت مسقطی سرکوز خاطر است ورفتن لشکر از کشتی بطول
می‌انجامد اراده چنان است که فوج از راه خشکی [در] سمت بصره روانه نمائیم.
چون مابین دولتین بنا [بر] صلح ودوستی است بحکام خود بنویسند که ازطرف ما
خاطرجمع بوده از رفتن لشکر از راه بصره بسمت مسقط و عمان خیالی دیگر بخاطر
نرسانند تالشکر ازآنجا عبور نموده بمکان مقصود بروند. عمر پاشا قبول نکرده این
امررا موقوف بحکم پادشاه جمجاه دولت عثمانیه گذاشت. بندگان وکیل الدوله راجواب
او ناخوش آمده. صادقخان برادر خودراباسی هزار سوار وپیاده مأمور برفتن وتسخیر
آن مملکت فرمود. ونظر علیخان را با ده هزار سوار والله قلیخان نوادهٔ شیخ علیخان را
با لشکر زنگنه وکلهر بطرف بغداد تعیین فرمود. صادقخان با لشکر مأموره ازشیراز
برآمده بعزم تسخیر بصره مرحله پیما گردید. درورود بنزدیکی شهر بصره مردمان آن
شهر بنا بر تحصّن گذاشتند. صادقخان لشکریان‌را امر بساختن سنگر نموده شهر را
محاصره نموده. واز اطراف بر راهها مردمان را تعیین نمود که آذوقه احدی ببصره
نرساند. وراه تردد برآیندگان وروندگان مسدود نمود. مدّتی بدین منوال گذشت وچون

Marfat.com

حسب‌الحکم مأمور بیورش نمودن نبود. ششماه در دور بصره با لشکر باسر محاصره اشتغال نمود. ونظر علیخان زند و الله‌قلیخان زنگنه که بمحاصرهٔ بغداد مأمور بودند نزدیکی بغداد را[1] مضرب خیام نموده ولشکر بتاخت‌وتاز محالات میفرستادند. چنانچه لشکر تاکر کوك وموصل رفته غنیمت واسیر بسیاری آورده ومحالات نزدیک را نیز نهب وغارت کردند. بقیةالسیف جای‌ومکان‌خودرا گذاشته باطراف متفرّق گردیدند. وعمر پاشا در قلعهٔ بغداد تحصّن اختیار نموده حقیقت را بدربار قیصری معروض داشت. پادشاه سپهرجاه روم از سمت قارس[2] سرعسکری با فوج کثیر بسمت ایران تعیین[3] نمود واز طرف دیگر پاشای ذوی‌الاقتداری‌را باپاشایان دیگر ولشکر بسیار مقرّر فرمود که بجانب آذربایجان رفته شهر تبریز وآن نواحی را تسخیر نمایند. و برای محافظت بغداد وحرب بالشکر وکیل‌الدوله جمعیّتی موفور با پاشایان غیور ببغداد فرستاد. بندگان سکندرشان‌وکیل‌الدوله ازاین‌مراتب مطّلع گشته سرداری‌را بابیست‌هزار سوار بسمت تبریز مأمور. ورقم بحکّام‌واطراف‌آنجا شرف‌صدوریافت که باتّفاق سردار مذکور بدفع لشکر روم پردازند. ونامداری دیگر را بطرف ایروان با لشکری نمایان مقرّر وبدستور حکّام وسرداران آن حدود را باتّفاق سردار مذکور بدفع لشکر بیگانه امر. و رقمی بنظر علیخان و الله‌قلیخان نوشت که هرگاه کومك بغدادیان [بنزدیک] رسد باستعجال بحضور اطلاع دهند که خود رایت جهانگشارا بآنصوب معطوف دارد. و چاپاران را مرخّص فرمود. و سرداران مأموره بمکانهای مقرّره رهگرا گردیدند. درورود بمنزل مقصود خوانین‌آن بلاد باجمعیت ولشکرخود حسب‌الحکم ملحق بلشکر حضوری شده بمقابلهٔ خصم پرداختند. سرعسکری که از طرف قارس[1] بایروان آمده بود بعد از تلاقی فریقین تاب حملات دلاوران را نیاورده شکست فاحش خورده متفرّق گردیدند. وپاشای مامورهٔ سمت تبریز هم تاب حمله

---

۱ ـ پ : بغداد هردو ۲ - اصل : فارس ۳ - اصل وپ : تعین

Marfat.com

دلاوران نیاورده فرار برقرار اختیار نمود .واز هردوجانب فتح نصیب غازیان نصرت نشان بند گان‌سکندرشان کریمخان شده غنیمت بسیاری‌بدست لشکریان افتاد . وخبر شکست از دوطرف که بلشکر مأمورهٔ[1] بغداد رسید فسخ آمدن بغداد نموده از راهی که آمده بودند بر گشتند .

وکیل‌الدوله علی‌محمدخان ولد محمدخان زند را بکومک صادقخان فرستاده حکم بیورش و گرفتن بصره فرمود . علیمحمدخان خود را ببصره رسانیده باتّفاق صادقخان یورش ببصره برده (سردمان لشکر ایلات) جمعی سردانگی نموده داخل شهر گردیدند . و بنهب و غارت دست گشادند . بزرگان بصره[2] از در عجز برآمده پیشکش (وتقبل بسیاری) گذرانیده قلادهٔ اطاعت وبندگی درگردن افکنده [استدعاء] عفوجرایم‌خود نمودند چون خبر شکست عسکرین وفتح بصره باولیای‌دولت‌عثمانیّه رسید پادشاه والاجاه روم ایلچی بنزد کریمخان فرستاده سبب پرخاش را مستفسر گردید . وکیل‌الدوله ایلچی‌را احترام نموده درنزد خود نگاهداشت . وعبدالله‌بیک کلهررا چاپارایلچی مقرّر نموده باده‌نفر روانهٔ اسلامبول نمود . عبدالله‌بیک مذکور بچاپاری روانه شد .

و دراین اوقات خبر رسید که چهل هزار سوار فرنگی از نزد [پادشاه خورشید کلاه روس مقرّر شده که در کشتیها سوارواز در بند بخشکی فرود آمده بعزم حرب سلطان روم از راه خشکی روانهٔ روم شوند . این خبر بر طبع غیور «کریمخان» گران آمده بفتحعلیخان قبه که در آن ایام در دربند در کمال اقتدار با لشکر بسیار[3] عام استقلال افراشته بود رقم مطاع صادرشد که فرقهٔ مذکور را «اجازهٔ»فرودآمدن ازکشتی‌ها ندهد .واگر لجاجت کنند بسزا برسانند . واگر کومک درکار باشد اطلاع نموده بعرض رساند . یکنفر از یساولان حضور را با رقم مطاع

---

۱ - اصل : معموره ۲ - پ : شهر مذکور ۳ - دراصل افزوده : درآن دیار

Marfat.com

بچاپاری بنزد فتحعلیخان فرستاد . خان مذکور ده هزار تفنگچی از جوانان لزکی مقرّر نمود که درخشکی نزدیک لنگرگاه غراب درجاهای پست منتظر ورود سواران روس بوده بهرنوع درآنوقت حکمی ازاین طرف بآنها برسد حسب‌الحکم بعمل آرند. وخود باسرداران ولشکر بتهیّه حرب مشغول گردید. بعد«از»چند روز خبر رسید که کشتی‌های سولداداں بنزدیک لنگرگاه رسید. ویکنفر فرنگی سولداد ازجانب سردار خود خطی آورده بفتحعلیخان داد. مضمون آنکه حسب‌الحکم پادشاه خود مأمور گشته‌ایم که ازراه خشکی بسمت روم برویم[1] چون بین‌الدولتین از مدّتها است که بنای دوستی مستحکم است و ما را بخلق شما و ایرانیان رجوعی نیست و نزاعی نه. مردمان خودرا تأکید کنند که ازمحلّ اختیار خود درهرجا«آنچه»ما ولشکررا ضرور باشد بقیمت اعلا بدهند ونوعی‌نشود که باعث برهمزدگی وخلل دردوستی‌ها شود. فتحعلیخان که ازمضمون‌مطّلع‌شد جواب نوشت که مارا در[2] این‌امر اختیاری نیست. هرگاه وکیل‌الدوله راضی‌باین‌معنی‌باشد کسی مانع نخواهد شد. الحال این حقیقت را بعرض رسانیده آنچه حکم خواهد[3] فرمود بعمل خواهیم آورد. سولداد مذکور بنزد سردار خود رفته نوشته را رسانید. سردار مذکور اعتنا بنوشته نکرده از کشتی‌ها مردمان خود را با توپخانه وسرانجام بیرون آورده درصحرا خیمها استاده کرده بکار خود در رفتن سفر خشکی تدبیر می‌نمود. وقبل ازورود باین‌مکان] نظر بهم‌مذهبی،مخفی کس بنزد [والی] گرجستان‌فرستاده‌اورا باخودمتفق کرده‌بمختاربودن والی (مذکور) درکل آذربایجان اورا نوید داده وبجهت راهنمائی اورا بنزد خود خوانده بامید آمدن والی مذکور اراده داشت که در آن مکان تارسیدن او از جای خود حرکت ننمایند. وبموجب خط والی ازقبول رفاقت وراهنمائی‌او مسرور می‌بود فتحعلیخان براین معنی واقف گشته تفنگچیان(لکزی) که پیشتر فرستاده بود که درمکانهای پست قیام داشتند آنها را از حرب[3] واقف گردانید. وپیغام داد که ما

---

۱ - اصل : میرویم ۲ - اصل : از ۳ - اصل : حرم

Marfat.com

با لشکر مقابل‌شده طرح جنگ خواهیم انداخت. شما هم دسته دسته[1] شده در عین گیرودار داخل لشکر فرنگی شوید که ما هم برایشان از چهارطرف یورش خواهیم کرد. وسردار سولدادان[2] را بخاطر جمعی والی خوف و هراسی از فتحعلیخان نبود. و بلشکر و توپخانهٔ خود مغرور و پروائی نداشت. فتحعلیخان بنابرشبخون گذاشته لشکر خود را چهارقول نمود نصفی ازشب گذشته بود که خود را بکنار لشکر روس رسانیده بیگبار از چهار جانب[3] مهمیز بر اسبان زده از گلولهٔ توپ و تفنگ رو برنگردانیده. [و] تفنگچیان پیاده ولگزیّه که در پسقو منتظر همین وقت بودند آنها هم ازجای خود حرکت نموده شلیک کنان داخل سنگرفرنگیان گردیدند. وسواران بافتحعلیخان وسرداران دیگر سولدادان[2] را طعمهٔ شمشیر آبدار نموده از نصف شب تا سه ساعت از روز گذشته [جمیع] آن طایفه را بضرب سیف وسنان مقتول ومجروح ومعدودی خودرا ازآن مهلکه نجات داده نیم‌جان بکشتی[4] رسانیده خلاصی یافتند. وتوپخانه (وسرانجام) و [همه] اسباب آنها بضبط غازیان (نصرت) توأمان درآمده حقیقت رویدادرا بعرض کریمخان رسانیدند. این خبر دراسلامبول چون بسمع پادشاه اسلام‌پناه ممالک روم رسید بسیار مشعوف ومسرور شده کورک سمور پوشاک خودرا بایک قبضه شمشیر مرصع ویک رأس اسب خاصه باساز وزین طلا برای فتحعلیخان فرستاده بخطاب فرزندی او را نواخت. وعبدالله‌بیک کلهر را که بندگان کریمخان برای گزارش حقیقت احوال عمر پاشای والی بغداد واظهار ظلم وتعدّی او نسبت بمجاورین و تجار ومتردّدین ایرانی وسؤال وجواب مقدمات بصره بچاپاری فرستاده بود امنای دولت قیصری عمر پاشای ماعون را مغضوب ومعزول نموده. عبدالله‌بیک را مقضی‌المرام رخصت نمودند. ووکیل‌الدوله نظر علیخان و الله‌قلیخانرا که بامر محاصرهٔ بغداد مقرّر بودند بحضورطلبیده. صادقخان‌را که دربصره بحکومت وحکمرانی

۱- پ : دودسته ۲- پ : سولداران ۳ - پ : طرف ٤- پ : بکشتیها

Marfat.com

می گذرانید او را نیز حکم برخاست نوشته فرستادند که لشکر را برداشته روانهٔ شیراز گردد.

و بقرب نود هزار خانوار از ایلات بختیاری و زنگنه و وند و لیلاوی و سایر فرق که سرکش بودند دربیرون‌شهر (شیراز) ومحالات قریبه سکنا داده جوانان آنطایفه را در سلک نوکران جا داده[1] وقریب بیست سال از شهر شیراز قدم بیرون نگذاشته بساختن عمارات و مساجد مشغول. وخوانین آذربایجان و سرکشان بلاد بعیده (را) با متعلقان درشیراز نگاهداشته بارعایا و برایا نهایت سلوك میفرمود. و بحکمرانی وفرمانفرمائی بعیش گذرانیده. دراواخر یکهزار ویکصدونودوسه هجری[2] در شهر شیراز داعی حق را لبیک اجابت گفته بجوار رحمت ایزد پاك[3] بیوست انّا لله وانّا الیه راجعون.

خوانین زندیّه همگی در ارگ قلعهٔ شیراز بعد از فوت کریمخان جمع شده نعش او را بدستور وقانون پادشاهان برداشته تمامی بزرگان و علما وخلق شیراز در جنازهٔ او حاضر شده بعداز غسل و کفن و نماز در نزدیکی شاه‌چراغ او را دفن کردند. وسرداران ونامداران فرقهٔ زندیّه بعداز فراغ[4] ازاین‌مقدمه درارگ جمعیّت نموده ابوالفتح خان خلف اکبر او را جانشین مقرّر کرده بانتظار رسیدن صادقخان ازسفر بصره واختلاف خوانین با یکدیگر چندی این امر درعهدهٔ تعویق ماند، زکیخان که بیرون ارگ میبود ودراین مشورت با صادقخان[5] متّفق نبود بنا را بر مکر وخدعه گذاشته جمعیتی فراهم آورده بسرداران زندیّه پیغام داد که ماندن شما درارگ بی‌صورت است. بیرون آئید[6] که بصلاح یکدیگر بنائی درکارها بگذاریم.

---

۱ - پ: انتظام داده ۲ - اصل: یکهزار و یکصد و نود و یك هجری پ: نودودوهجری ۳- پ: ایزدی ٤- اصل وپ: انفراغ ٥ - پ: وازین‌مشورت باسرداران ٦- پ: که بیرون آیند

Marfat.com

و سردارانی را که[1] در ارگ می بودند [مردمان] را از رفتن بنزد آنها منع نموده هر کرا می‌یافتند بقتل می‌رسانیدند[2] آخر الامر جمیع سرداران‌را بلطایف‌الحیل از ارگ برآورده [همگی] برادران واقوام و سرداران نامی را بقتل رسانیده سوای ابوالفتح خان احدی از خوانین از صغیر و کبیر باقی نماند. بعدازقتل سرداران خود داخل ارگ شده ابوالفتح خان را برای نام ، سریر آرای فرمانفرمائی گردانیده و باختیار خود هرچه‌بخاطرش میگذشت میکرد. وابوالفتح خان‌را درهیچ امر اختیاری نبود. صادقخان که از بصره با لشکر برگشته بیک منزلی شیراز رسید. حقیقت فوت کریمخان و قتل خوانین و برادران را شنید لشکریان که همراه او بودند بسبب بودن متعلّقان خود در شیراز از خوف زکیخان اکثر متفرّق شده داخل شیراز بمتعلّقان‌خود ملحق گشتند. صادقخان ناچار شده بسمت رشت باسعدودی فرارنموده خودرا بهدایت خان رشتی که صاحب جمعیّت وحاکم‌آن دیار بود رسانیده لشکری فراهم آورده آهنگ اصفهان نمود. زکیخان از آمدن او مطلع شد ، باابوالفتح خان ساخته[3] بالشکر از شیراز بیرون‌آمد. وبعزم حرب‌صادقخان روانهٔ اصفهان گردید. در یک منزلی چند نفر از سرداران با ابوالفتح خان ساخته غافل زکیخان را بقتل رسانیدند. [و]صادقخان بدون نزاع بالشکر خود بخدمت ابوالفتح خان‌آمده باتّفاق بشیراز برگردیدند . و صادقخان علی‌مرادخان[4] زند را سردار عراق نموده باصفهان فرستاد. علی‌مرادخان(زند)دراصفهان‌خودراساخته‌بنای‌سرکشی گذاشت. ولشکرعراق را باخود متّفق گردانیده برای گرفتن‌صادقخان روانهٔ شیراز گردید. وتاحال تحریر له اوایل سنهٔ یکهزار ویکصدونودوشش هجری[5] است دردور شیراز میباشد. وصادقخان وابوالفتح خان‌را بامردمان شهر درمحاصره دارد. والسلام علی من‌التبع الهدی.

---

۱ - پ : ومردمان را و سرداران را که ۲ - پ : می‌یافت بقتل می‌رسانید

۳- پ: ابوالفتح‌خان‌را برداشته ٤ - پ: وعلی‌مردانخان ٥ - اصل: نود ودو هجری

Marfat.com

ذیل وحاشیهٔ مرحوم زین‌العابدین کوهمره‌ای ملقب بامیر برمجمل‌التواریخ

چون محرّر این اوراق یعنی مصنف این کتاب که از اهل گلستانهٔ کرمانشاهان بوده چنین مستفاده میگردد که درآغاز[1] استقامت دولت وکیل‌الدوله کریمخان زند بهندوستان آمده وتحریر این اوراق وتسوید این سیاق درسلک هند نموده است لهذا اطلاع کامل از احوال وقایع بعد ازسلطنت کریمخان نداشته اکثر حالات‌را مخالف واقع بیان کرده است. چه تاریخ فوت کریمخان وکیل‌الدوله که دراول سنه۱۱۹۳ ثلاث وتسعین ومائه بعدالالف هجری وقوع یافته دراواخر نود و یک هجری ثبت نموده و واقعات بعداز فوت وکیل‌الدوله نیز اکثرمغشوش. ولیکن احوال سلطنت احمدشاه ابدالی و نهضت او بدفعات عدیده بهندوستان و سانحات آن زمان را بر وجه اصح واتم مرقوم داشته است[2] لهذا بجهت رفع شبهات این واقعات محرّر این فقرات زین‌العابدین کوهمره‌ای‌ملقب ومعروف بامیر بعضی از حالات واقعهٔ بعد فوت وکیل‌الدوله را بطریق اجمال و ایجاز حاشیه‌پرداز گردید:

که بعدازوقوع فوت کریمخان وکیل‌الدوله که درشب سیزدهم صفر۱۱۹۳ سانح شد سرداران زندیه که هریک خود را ثانی رستم دستان میدانستند بهوس حصول سلطنت با یکدیگر بمنازعت آمده هریک فوجی از ایلات وسپاهیان را باخود رفیق ساخته درمقام‌دفع‌ورفع دیگری پرداختند. زکی‌خان که درسفک دماء مشهور جهان بود مبادرت نموده بنام معاضدت و تقویت ابوالفتح خان بن وکیل‌الدوله که وارث السلطنه بود باقی سرداران را که هر یک بصورت مظهر جمال و قدرت ایزدی

۱- عبارت درهم وآشفته است وباید چنین باشد: ازمطالعهٔ کتاب مستفاد میشود که چون محرّر این اوراق . . . . . درآغاز ۲- اصل: اند

Marfat.com

وبشوکت وشجاعت گوی سبقت ازمیدان تهوّر ومناعت ربوده بودند همه‌را بتدبیر وتزویر مقتول وخود بالاستقلال والانفراد بضبط ونسق ملک متوجه گردید. سطوتش بحدی بر مردم مستولی شده بود که حسب الحکم او بازارها ود کاکین را که مملو ازاجناس واقمشه وامتعهٔ قیمتی بود شبها مفتوح داشته بازاریان بخانها رفته میخوابیدند. احدی را جرأت نبود که جعبه‌ای ازاجناس یا پارچه‌ای ازلباس تصرّف تواندنمود. وعلی هذا سایر ضوابط او. وبفاصلهٔ یکماه کمتر صادقخان برادر وکیل الدولهٔ مرحوم که در بصره واز تسخیر آنجا فارغ وبنظم و نسق آن ملک اشتغال داشت. از استماع خبر فوت وکیل الدوله آنجا راکان لم یکن انگاشته بافوج رکابی خود علم عزیمت بجانب شیراز افراشت. وبمجرد ورود بخارج شیراز زکی خان بسرکردگان همراهی اوسفارش نمود که اگر کماکان همرکاب صادقخان خواهید بود زنان وعیالان شمارا که در شهر میباشند بقاطرچیان خواهم بخشود. سرکردگان حفظ ناموس را از مرافقت صادقخان اولی دانسته تماسی بشیراز رفته بحضور زکیخان پیوستند. علی الصباح که یکّه تاز عرصهٔ افلاک سکنهٔ ساحت خاک را نمودار گردید صادقخان بجز معدودی ازنوکران اثری ازهمرکابان ندیده ازخوف دستگیرشدن بجانب کرمان روان. و تاسیستان در هیچ مکان عنان نکشید. اگرچه باوجود رعب وسطوت زکیخان معاونت اواحدی را درحوصلهٔ طاقت نبود. ولیکن بسعی محمدحسینخان حاکم سیستان که ازهمرکابان او وبتنهائی باقی مانده بود تلاش جمع آوری لشکر بعزم نهضت بشیراز مینمود. وچون زکیخان در اول استقلال علیمرادخان زند خواهرزادهٔ خودرا بنظم ونسق عراق روانه وبمجرد خروج او از شیراز و طیّ منزل اوّل از این عمل پشیمان شده مسرعان صرصرنشان بمعاودت علیمرادخان فرستاد. علیمرادخان اعتنا نکرده روانهٔ عراق وبجمع آوری فوج مشغول شده بازکیخان خالوی خود دم از نفاق زد. زکیخان بعزم تنبیه اوعزیمت عراق کرد وابوالفتح خان وارث الملک را درشیراز بفرمانفرمائی

Marfat.com

گذاشت . بعدازطیّ شش‌منزل درصحرای ایزدخواست[1] شب هنگام‌جانعلی‌خان‌سافی که‌بشجاعت وتهوّر مشهور بود بادو کس دیگر قدم جسارت پیش نهاده بخیمهٔ خوابگاه اوداخل وپیکرسطوت اثر اورا بضربات پی‌درپی‌پاره پاره نمود . ومدت‌حکم زکیخان‌سه‌ماه‌بود . صباح آنروز فوج همراهی اوسراجعت‌بشیراز وبحضور وارث‌الدوله ابوالفتح خان شرف اندوز گردیدند . بمجرد وصول خبر قتل زکیخان بصادقخان چون مانعی بجهت خود نمیدیدفوراً ازحدود کرمان وسیستان رهگرای شیرازوداخل شهر گردیده ابوالفتح خانرا ملاقات و اوّل اورا اظهار خلوص کرده بالاخره بسبب اشتغال ابوالفتح بملاهی ولهوولعب وبیخبری‌ازتنظیم‌ملک . سرداران سپاه‌صادقخان رابسلطنت مرجوح[2] دانسته ابوالفتح خانرا نظربند وخود مستقلد حکم وفرمانفرمائی گردیده درشیراز متوقف بعضی ازاولاد خود راکه هریک درمردی وشجاعت گیو نهاد وبرزو نژاد بودند باطراف بتمشیت وتسخیر «بلادفرستاد» . علینقی‌خان که‌یکی ازآنها وازدیگران اشجع وناسزد قلع‌وقمع مادهٔفسهاد علیمرادخان ومتوجه عراق‌میبود بعدازنهضت ازشیراز و ورود بآن‌حدود باعلیمرادخان که هنوز استعداد تام نیافته بود مقابل گردیده سلک جمعیتش را متفرّق ساخته چندی درصفحهٔ عراق گردیده معاودت‌بشیرازنمود . علیمرادخان بکرمانشاهان‌رفته‌ازالله‌قلیخان حاکم کرمانشاهان وسایر سرداران آن بلاد استمدام کرده پس ازچندی که امر عراق را منتظم ساخته بود باشصت هزار سوار جرّار بعزم‌قلع وقمع صادقخان‌از عراق لوای استباق گشود . صادقخان نیز از استماع این‌خبر علی‌نقیخان وحسن‌خان ابنان خود را بافوجی گران باستقبال او روان ودرصحرای کوشک‌زر که پنج منزلی شیراز است تلاقی فئتین شده سرکردگان همراهی علی‌نقیخان بسبب رنجش خاطر ازصادقخان واولاد او که در اواخر این‌زمان بعضی بی‌اعتدالیها ازایشان ظهور یافته بود دراین جنگ سستی

۱– : اصل : ایزد خاص ۲– : ظ . راجح

Marfat.com

نموده. بدین‌سبب شکست برلشکر سرسولهٔ صادقخان افتاده علی‌نقیخان‌و حسن‌خان بافوج شکست خورده تـا اندرون قلعهٔ شیراز در هیچ منزلی عنان باز نکشیدند و علی‌مرادخان بافوج گران متعاقب کوچیده بتواتر کوچها درنصف‌دویم رجب ۱۱۹۵ ظاهرشیراز رامضرب خیام نصرت فرجام نمود ودرعرصهٔ نه‌ماه که مدت محاصره‌بود اکثر روزها دلیران زنّدیه ازطرفین بمیدان‌قتال آمده‌جان وسر را برباد داده دراتلاف یکدیگر میکوشیدند. بالاخره در ربیع‌الاول‌سنهٔ ۱۱۹۶ چون کار براهل قلعه تنگ شده‌بود بعضی ازقلعگیان قلعه‌را بدست داده علیمرادخان برصادقخان و اولاد مسلط واورا اوّل کورکرده اکابر اولاد او را بانواع مقتول ساخته اصاغر اولاد او را نیز اکثر چشمان ازحدقات کنده ازبینائی عاطل‌ساختند. صادقخان بعداز نابیناشدن ریزه الماسی که درانگشتر میداشت‌سائیده بخورد وباینواسطه جان ازدست اعادی بیرون برده بعالم بقارسید. وابوالفتح خان‌بن وکیل‌الدوله بادوبرادر دیگر در مدت حکم صادقخان باصحبت‌خان[1] بقیدنظر بودند. در اینوقت فرج بعد از شدت معکوس یافته بحکم علیمرادخان ازبینائی عاطل گردیدند. واینها همه بیشتر بسعایت اکبرخان‌بن زکیخان سابق‌البیان بود چه‌دراوان توقف علیمرادخان در عراق اکبرخان مذکور درشیراز از صادقخان مخوف گردیده چون در دلاوری وشجاعت اسفندیار را خوار میداشت در نصف روز که تمام مستحفظین مکمّل ومسلح بردروازها حاضر بودند سواره ازقلعهٔ شیراز برآمده ویکی ازمستحفظین را که‌قصد منع داشت بیک‌ضرب کاری «ازلباس» حیات عاری ساخته روانهٔ عراق وبعلیمرادخان که پسرعمهٔ او بود ملحق گردیده بود. بالجمله‌چون‌علیمرادخان صادقخان‌را بعدازآنکه سه‌سال‌ودوماه‌حکمرانی کرده بود بااولاد مقترض گردانید. اهل‌شیراز را بچهل‌هزار تومان جریمه کرده محصلان غلاظ وشداد بوصول وایصال آن تعیین. وصیدمرادخان برادرزادهٔ خودرا

---

۱ – : اصل‌ممکن است چنین خوانده شود : باصحت‌جان

Marfat.com

در شیراز بیگلربیکی فارس مقرّر که بصواب دید و مدارالمهامی حاجی علی‌قلیخان کازرونی امور ضروریه را «تمشیت‌دهندو» خود باافواج قاهره و اعیان فارس روانهٔ عراق گردید. وچون ازجرأت‌وجلادت اکبرخان‌مخوف گردیده‌بود درعرض راه‌بایمای اواکبرخان را اوّل‌بگلولهٔ قرامینا مجروح وبعد ازآن‌درحضور بحکم او جعفرخان‌بن صادقخان که برادر مادری اوبود اکبرخان را گرفته خوابانیده جثهٔ‌خود را که کوه الوند دروزن برابری بااونمینمود براکبرخان انداخته چشمهای‌او را از حدقه کند. وآن‌دلاور زمان‌را بعدازآن‌حال نیز زنده نگذاشتند. وبعداز ورود علیمرادخان بعراق چندی بتسخیر ملکها پرداخته چون درشرب‌خمر مولع وازاعتدال میگذرانید بالاخره باستسقاءمنجر گردید. چنانچهٔ ازمعالجه مرفوع الطمع شده وزیرش میرزا ربیع‌اصفهانی اورا برتخت روان سوار وباافواج رکابی از طهران عزیمت اصفهان نمود. درعرض راه‌ساقی اجل اورا ساغر ممات چشانیده تخت‌روانش نشیمن سلطان فنا گردیده بعالم بقا شتافت. چون میرزا ربیع مردی صاحب فکربود فوت او را بتشویش بی‌اعتدالی سپاه اخفا داشته کماکان نعش اورا هرروزه برهمان تخت‌روان پوشیده اطراف‌روان وهنگام سلام عام‌خود بنزدیک تخت‌روان شده سخنان مصلحت بیان از زبان‌سلطان متوفّی بسرداران اظهار مینمود تامنزل مشهور بمورچه‌خوارکه آخرین منزل است تاباصفهان. هنگام صبح که بدستور هرروز نعش برتخت‌روان و قاطران درزیر آن روان‌وسرداران وسپاهیان هریک عنان‌برعنان درموکب تخت‌روانی درعین‌شادمانی میرفتند. وزیر نیز بحرکات ذهاب وایاب‌در تدبیرات میبود که ناگاه یکی‌از قاطران حملهٔ‌تخت‌روان‌را دست‌خطاشده بسر بزمین‌آمده‌نعش علیمرادخان رابخاك انداخت. ازظهور این حال سپاهیان پرستیز بهم‌برآمده بعزم تاخت‌وتاز اصفهان مهمیزبراسبان زدند. مدّت سه‌شبانه‌روز سکنه‌وعجزهٔ اصفهان گرفتار غارتگران بودند، تاجعفرخان ابن‌صادقخان که در آن اوان بجز او دیگری را قابل حکمرانی نمیدیدند باصفهان

Marfat.com

رسانیدند. غارتچیان ازمنع وحکم جعفرخان دست ازنهب وغارت کشیده بامر ونهی او مطیع گردیدند. مدت حکم علیمرادخان بعدازتسخیر فارس تازمان فوتش که ربیع الاول سال ۱۱۹۹ میبود سه‌سال بود. در عهدحکم او اهالی ممالک محروسهٔ او درکمال آسایش و رفاهیت گذرانیده تجار و اهل حرفه وسپاهی و عمال را علی‌قدر مراتبهم مروّج اشغال واعمال بحدّ کمال بود. واوخود بنفسه شجاع وبامتانت وسخاوت‌می بود. پس از آن جعفرخان برمسند حکمرانی نشسته بجهت تمشیت امور فارس واینکه دارالملک طبقهٔ زندیّه ازاوّل شیراز تعیین یافته بود جعفرخان نیز عزیمت فارس کرده. بعداز چندی حاجی علیقلیخان کازرونی راکه ازعهدی بعید ازنجبای عظمای فارس وبشجاعت ومناعت موصوف بود سردار فوجی معتدّ نموده بتشمیت وانتظام مملکت عراق روانه‌وخود نیز باسپاهی‌انبوه بجانب‌عراق نهضت‌پژوه گردید. ودراین سفرخود بنفس‌نفیس وجثهٔ‌عظیم روانهٔ همدان گردید که‌اسمعیل خان‌بن شجاع الدین خان‌زند که جوانی شجاعت پیوند ودرهمدان جمعیتی فراهم آورده معرکه آرا بود تنبیه وتأدیب نموده مهام آنجارا بروفق‌مرام انجام دهد. بعداز ورودموکب‌عظمت نمود بآن حدود اسمعیل‌خان نیز باجمعیت همراهی بمقابله‌آمده رزمخواه گردید. چون جعفرخان رابسبب عظم‌جثه و کبربطن وثقل پیکر بمجرّد مقابلهٔ خصم بتوهّم شکست وگرفتارشدن خود وعدم قدرت فرار تاب مقاومت درمعرکهٔ قتال نبود واین معنی براسمعیل‌خان نیز وضوح یافته بود. درحملهٔ اول مضمون‌الفرار مما‌لایطاق جعفرخان راسیاق مبارزت‌شده ازمیدان فرار. واسمعیل‌خان از عقب او رانده قدری تعاقب «نموده» وبنه‌واسباب‌اورا تاخت کرده‌مراجعت بهمدان. وجعفرخان باشکست خوردگان بدارالسلطنهٔ اصفهان‌رسید. مقارن آن حال حاجی‌علی‌قلیخان کازرونی در حدود کاشان بافوج همراهی جماعت اعراب جندقی را بعداز مجادله استمالت داده روانهٔ اصفهان‌نموده خود نیز بتعاقب‌عازم بود. ازاستماع شکست‌جعفرخان‌ومعاودت

Marfat.com

باصفهان. رسیدن باصفهان رالازم دیده‌طی‌منازل ننمود. قبل‌ازورود اواعراب‌جندقی که بقسم‌وتعهّد، حاجی‌موصوف آنهارا روانه نموده بود. جعفرخان بمجرد حضور آنها بحضور حکم بقتل سردار آنها فرموده بواقی اعراب را بگرفتن اسلحه واسباب مسامحه‌نموده. حاجی‌علیقلیخان قبل‌از دخول بدارالسلطنه‌درسعدآباد که خارج شهر است ازشنیدن سنوح وصدور آن حکم‌باعراب مذکوره متغیّر وخشمناك بحضوررفته سبب‌آنحال رااستفسار کرده‌بعدازگفتگو متغیرانه معاودت‌بسعدآبادوباآنکه «جمعی‌از» وزراء واعیان دولت و امنای مملکت جعفرخان بنصایح آمدند مفید نیفتاده. هنگام صبح درکمال بی‌اعتنائی ازآنجا کوچیده بافوج همراهی راهی‌فارس گردید. جعفرخان که اکثر «اعتماد» و اطمینان تمسك بوجود حاجی مزبور میداشت. وازاینکه آقامحمدخان‌قاجار بالشکر جرّار که درآن زمان درمازندران مبسوط الید وبرا کثر ولایات عراق وآذربایجان مسلط وقلعهٔ مراغه‌را درمحاصره داشت ازاستماع مفارقت حاجی‌علی‌قلیخان از جعفرخان محاصرهٔ قلعهٔ مذکوره را گذاشته بکوچهای متواتر بقصد جعفرخان علم عزیمت بسمت اصفهان افراشته عنقریب میرسید. جعفرخان را بنا برهمان علل‌عظم جثّه ولوازم آن جای‌توقّف نمانده روانهٔ شیرازگردید. وحاجی علیقلیخان بعداز ورود بکازرون جمعی‌دیگر ازسپاهیان کوهمره... وایلات آن‌حدود ضمیمهٔ فوج همراهی خود کرده‌صحاری‌دشت ارژنه که‌مابین‌شیراز و کازرون وبنزاهت وخضارت‌اشارت‌ازسرا بستان‌ارم‌دارد مخیّم خیام‌مخالفت‌انجام گردانیده دراضمحلال جعفرخان‌میکوشید. علما واعیان فارس از جانب جعفرخان بدلجوئی واستمالت او آمده بلطایف‌الحیل اورا مستمال ومطمئن بشیراز بردند. بعد ازدوماه‌ونیم درهشدهم رمضان ۱۲۰۰ جعفرخان نقض عهد کرده حاجی‌علیقلیخانرا مقید و محصلان شدیده برسرستعلقان اوبگرفتن جریمه‌مقرر وعلی همّت‌خان کلهائی را باجمعی سوار بحکومت کازرون فرستاد. وخود متعاقب بادوازده‌هزار سوار ازشیراز بعزم تمشیت امورلرستان وآن حدود وارد کازرون گردید. ووالد محرّر این‌فقرات‌میرزامحمدعلی کوهمرهٔ‌را که

Marfat.com

درآن اوقات بکلانتری محال کوهمره وجروق که ازجمله محال تصرفی اجداد ایشان که بامراء کوهمره معروفند میباشد منصوب وبامداد .... اهل حاجی قلیخان تردد ورسل رسائل جعفرخان باطراف نموده باآنکه ارقام عدیده ازجعفرخان آمد که ترك رفاقت وامداد حاجی علیقلیخان «نماید» مفید نیفتاده. امورعظیم دیگر که موجب شدت غضب جعفرخان بود معمول میداشت. وزال خان خشتی با کمال عداوت بسبب ظهور امور منکره نسبت بخود که بیان آنها موجب تطویل است درخرابی واستیصال اومی کوشید. بوساطت عهدومیثاق علی همت خان کلیائی از کوهمره بکازرون آورده بمبلغی جریمه بعداز سپردن اموال بسعی وایمای زالخان خشتی کسی از اعادی که در.... مزاج باو میبردند قلیل زهری ریخته مسموم وخانمان اورا مستأصل نمودند.

«جعفرخان» بعدازسه ماه روانهٔ بهبهان وازآنجامعاودت بشیراز نموده. ببعضی توهمات وسعایت برخی ازسعات صیدمرادخان را بااخوان که برادرزادگان علیمرادخان سابق البیان بودند بااولاد علیمرادخان وابراهیم خان بن اسمعیل خان بن شجاع الدین خان که ذکر او درجنگ همدان باجعفرخان سبق بیان یافته تمامی را مقید ودر بروج ارگ درزنجیر ومحبوس داشت. و چون دراول تحریر این عبارات شرط اجمال شده لهذا ازاطناب اجتناب نموده باختتام احوال جعفرخان میپردازد...

مقیدبودن اعداء متصل وقریب اماکن خالی از شروفساد نیست. سرداران محبوسه دربروج ارگ که حاجی علیقلیخان دازرونی نیز دریکی ازآن بروج مقید بود بتحریک حاجی علیقلیخان و راهنمائی ومعاونت چهار کس از غلام بچگان حضوری جعفرخان درصبح پنجشنبه بیست وپنجم ربیع الثانی ۱۲۰۳ دست جلادت از آستین جسارت برآورده برفاقت ومعاضدت وتحریک حاجی علیقلیخان از راه پشت بام بعضی ازآنهاداخل حرمسرای جعفرخان شده اورا مقتول وسر اورا ازبام ارگ بیرون انداختند. ایلات بشورش آمده بایکدیگر قاصد ستیز وآویز گردیدند. بتجویز حاجی علیقلیخان خلعتخانهٔ دیوانخانه را بتاخت آنهابخشیدند. وفتنه فرونشسته. نعش جعفرخان را در

Marfat.com

آستانهٔ متبرکهٔ شاه‌چراغ دفن نمودند. زمان حکمرانی جعفرخان چهارسال ویکماه و عمرش درحدود سی‌وپنجسال تاچهل‌سال بود. بعدازآن صید مرادخان برتخت حکم نشسته مدار تدبیر مهام سلطنت بکف کفایت‌حاجی علی‌قلیخان تفویض نمود. چون دروقت قتل جعفرخان پسرش لطفعلی‌خان بسمت گرمسیرات لار حسب‌الحکم پدر بزگوار بتنظیم آندیار رفته حاضر نبود ازشنیدن این‌خبر ازآنحدود فرار وباوزیر خود میرزا سیدمحمد خراسانی تا ببندر ابوشهر درهیچ جا قرار نگرفته پناه بشیخ ناصرخان عرب آل‌مذکور که از چند پشت دراین دیار استقرار یافته معروف ومعاون سلاطین وحاکم‌ومعتبر ومعتمد اهل‌این‌سرزمین بود برده. درخلال‌این‌احوال شیخ ناصرخانرا مرض موت عارض شده باآنکه ازجعفرخان پدرلطف‌علیخان بیطوریها دیده‌بودولیکن چون رسم اعراب نیست که مستغیثان را ازاغاثت واعانت مأیوس نمایند امداد و معاونت لطف‌علیخانرا بپسراسن ارشد خود شیخ نصرخان وصیت نموده کشتی‌حیاتش شکسته برتختهٔ‌سمات‌نشست. واعیان‌وارکان‌فارس نیز نظربآنکه درطینت‌صیدمرادخان سطوت وصلابت وجود نداشت خواهان لطفعلیخان گردیده عرایض آنها آمدوشد می‌نمود. وشیخ نصرخان ولد شیخ ناصرخان نیز بوصیت پدر معمول‌وبکار انتظام امر لطفعلی‌خان‌ساعی‌ومشغول بودصیدمرادخان بجهت دفع‌مادهٔ‌فساد لطفعلیخان، برادر خود شاه‌مرادخان را بافوجی بسرکردگی علی‌همت‌خان کلیائی روانهٔ بندر ابوشهر ولطفعلی‌خان نیز بسعی شیخ نصرخان. بافوجی که فراهم آمده‌بود بعزم مقابله ازبندر ابوشهر حرکت نمود. چون علی‌همت‌خان را نیز دل بطرف لطفعلیخان بود بمجرد ورود بصحرای دشتستان شاهمرادخان سردار را گرفتار و مقید ساخته بلطفعلی‌خان پیوست. وبهیئت‌مجموعی آهنگ‌شیراز کردند. صیدمرادخان ازشنیدن این‌خبروجسارت شیرازیان درارگ‌متحصن گردیده بعدازآن بدوروز که پنجشنبه‌یازدهم شعبان۱۲۰۳ بود هنگام پسین گاه لطفعلی‌خان باسپاه نصرت‌پناه داخل شیراز گردید. وفردای‌آن روز صیدمرادخان واخوان وبعضی ازاولاد علیمرادخان‌را ازبینائی باطل[1] ومأیوس

۱- ظ : عاطل

Marfat.com

ساخته خود برتخت حکم جلوس نمود مدّت ایالت صید مرادخان سه ماه و سیزده روز بود .

بعد ازتمکّن لطفی‌خان برسریر حکمرانی هواخواهان دولت را نوازشات‌نموده حاجی ابراهیم «خان» شیرازی‌را که دراوّل کدخدای یک‌محلهٔ شیراز بود وبعون عنایت لطفعلی‌خان درعهد جعفرخان تا این زمان منصب کلانتری فارس منسوب باوسیبود بسبب استعداد ماده وکمال دانشمندی و مساعی او در انتقال دولت بلطفعلی‌خان خطاب پدری داده مدار المهام گردید . وبابرادران وخویشان پیوسته مشمول عواطف وبمناصب شایسته بین‌الامثال سربلند بودند . وحاجی علیقلیخان کازرونی باآنکه اعظم قتلهٔ جعفرخان پدر لطفعلی‌خان‌بود ودیگران‌را بدون تحریک او هرگزتوهّم ارتکاب این امرخطیر درضمیرصورت‌پذیرنمیشد . چون روزقبل ازدخول لطفعلی‌خان بدارالملک شیراز تمام اعیان وسرداران فارس باتفاق حاجی ابراهیم‌خان شیرازی مذکور بخانهٔ او آمده بعهد ومیثاق‌وسوگند بقرآن مجید اورا از افساد امر لطفعلی‌خان باز داشته . تمامی‌ایشان‌متعهّد وبسوگند مؤکّد داشتند که هرگاه لطفعلی‌خان‌را باشما بدطوری بخاطررسد باندك ظهور، تمامی ما متّفق‌اللفظ و القلب ترك خدمت او کرده با شما موافق وبا او منافق باشیم چنانچه ؟ محرّر این اوراق نیز یکی‌ازحضّار بود . بعد از وقوع این میثاق باحتیاط اینکه شاید سرداران ایلات بازحاجی‌علیقلیخان را محرّك عدول از این وفاق شده فسادی دراین اتّحاد نمایند ازحاجی‌علیقلیخان ملتمس نقل وتحویل بخانهٔ «حاجی» ابراهیم‌خان گردیدند . وخواهش ایشان تلقّی‌بقبول‌شده روز دویّم ورود و جلوس لطفعلی خان تمامی اعیان فارس حاجی‌علیقلیخان را بخدمت لطفعلی‌خان برده از التفات وعطوفت او را مستمال و کماکان بعزّت و اعتبار برقرار بود . در خلال این احوال خبر نهضت آقا محمدخان قاجار باشصت هزار سوار جرّار خنجرگذار بسمت فارس‌شیوع یافت . لطفعلی‌خان که با صغرسن بشجاعت و جلادت مشهور بود باضیق مجال از ایلات وسپاهیان فارس مساوی بیست هزار سوار وپیاده مبارز قتّال فراهم آورده منتظرالجدال ودرقلعهٔ شیراز که در آن اوان استحکام کاخ

Marfat.com

کیوان بانضباط آن نمیرسید تحصّن ورزید. و در آخر عشر اول ذیقعدهٔ ۱۲۰۳ ظاهر شیراز مضرب خیام‌خان قاجار گردیده صباح سیوم روز که اشعهٔ بارقهٔ خورشید عالم افروز بر سپاه نجوم هجوم آورده از میدان جلوه گری بحصن اختفا متحصّن ساخت لطفعلی‌خان به‌تیاری جنگ پرداخته باسرداران فارس وایلات بآهنگ میدان ومقابلهٔ سپاه‌قاجار نمایان گردیدند. آقامحمدخان سرلشکر قیامت اثر را به‌تیپ‌ارائه مقرّر و از طرفین بعضی بگلوله وبرخی بجولان اسبان میدان رزم را گرم وآراسته داشته یک‌یک ازسواران کمیت جان را بمعرکهٔ فنا روان میداشتند ...

Marfat.com

حواشی و توضیحات

چون مؤلف کتاب (ابوالحسن گلستانه) قسمت اول کتاب خود را بشرح حال خاندان و بازماندگان نادر اختصاص داده وازشرح حال و تاریخ زندگانی و وقایع دورهٔ حیات نادرشاه بخاتمهٔ کارش اکتفا کرده بود واز این جهت کتاب ناقص مینمود نگارنده برای آنکه تاریخ خاندان افشاریه دراین کتاب کامل باشد شرح حال مختصری از دوران زندگانی نادرشاه از کتب مختلف تاریخ فراهم نمود ودراینجا افزود. تااین نقیصه مرتفع وباشد که خوانندگان محترم را سودمند افتد.

نادرشاه افشار

از پادشاهان بزرگ ایران واز ایل قرقلو (یا: قرخلو) یکی ازطوایف افشاراست. و افشاریه یکی از چند طایفه ایست که بخاندان شیخ صفی الدین ارادت ورزیده وبعد هم بمدد آنهاشاه اسمعیل صفوی بسلطنت رسید. جای ومقام ایل افشار ابتدا درنواحی آذربایجان بود. وشاه عباس بزرگ پس ازآنکه شهرهای خراسان را از وجوداوزبک پاك ساخت بخیال افتاد که جمعی از ایلات آذربایجان را که بجلادت و شجاعت موصوف بودند برای دفع فتنهٔ طائفهٔ اوزبک کوچانیده در شهرهای مرزی خراسان سکنی دهد. بدین منظورپس از تسلّط برآذربایجان چهارهزاروپانصدخانوار ازمردم افشاررابخراسان فرستاد ودرنواحی ابیورد جای داد. و پس از تسلّط بارز روم سی هزار خانوار ازاکراد رانیز دوچانیده ودرنواحی قوچان وبجنورد سکنی داد.

افشاریه که درابیورد ودرجز سکنی گرفته بودندچنانکه رسم ایلات وطوایف صحرانشین است تابستان را در ابیورد ییلاق وزمستان را در دستجرد در جز قشلاق می کردند.

درمیان آن جماعت امامقلی بیک مردی عاقل نیکوخلاق و بسیارمهمان دار بود

Marfat.com

ودر۱۰۸۹[1] زوجهٔ او باردار شد وبعد از نه‌ماه ونه‌روز طفلی بدنیا آورد که پدر اورا نادر نام نهاد. چون یک‌ساله‌شد مانند طفلی سه‌ساله می‌نمود واز ایام کودکی بسواری وشکار وتیرانداختن میل وافری داشت چون بسن رشد رسید باباعلی بیک افشار حاکم ابیورد که دراوآثار دلیری وشجاعت دید بخدمت خویشش پذیرفت. ودرهمین اوقات که‌در خدمت حاکم بود چندین مرتبه باترکمانان یموت جنگ کرد ودرتمام معارك پیروز گردید. ووقتی برطایفهٔ یموت فائق شد و یکهزار سر واسیر درجنگ از آنان گرفت و بابیورد آورد. باباعلی بیک او را بااسیران باصفهان بخدمت شاه سلطان‌حسین فرستاد وسلطان اورا باخلاع فاخره نزد باباعلی بیک بازگردانید.

دراین وقت اسامقلی بیک پدرنادر بیمار ودرگذشت واین واقعه درسال ۱۱۲۳ بود[3].

چون درفتوحات مکرّری که نصیب نادر گردید آثار بزرگی ودلیری درهمهٔ آن

۱- درتاریخ تولد نادر اختلاف است بنابگفته میرزا کاظم وزیر درتاریخ عالم‌آرای نادری تولد وی باید در سال ۱۰۹۰ باشد و میرزا مهدیخان منشی در کتاب جهانگشای نادری تولدش را در روزشنبه ۲۸ سال ۱۱۱۰ ضبط کرده ولیکن در بسیاری از کتب تاریخ ایرانی مانند روضة‌الصفا و منتظم ناصری وکلیه مآخذ اروپائی از قبیل دائرة‌المعارف بریتانیکا و فرهنگ لاروس و تاریخ سرجان ملکم و تاریخ نادرشاه تألیف مینورسکی تولد اورا درسال ۱۱۰۰ نوشته‌اند.

ونیز درمحل تولد نادرهم اختلاف است مورخین ایرانی عموماً تولّد اورادردستجرد درجزدانسته‌اند وفریزر درتاریخ خود (ترجمهٔ تاریخ نادرشاه ص۹۲) مولدش راکلات نوشته ودرلغت لاروس محل تولدش مشهد ذکرشده ومسلماً آنچه درتاریخ فریزر ولاروس آمده خطاواشتباهست چه نادر بمحل تولدخود آگاه‌تر ازدیگران بوده واومحل تولدخودرامولودخانه گفته‌است. وچنانکه درجهانگشا ذکرشده نادر درزمان‌سلطنت‌خود درآنجاعمارت‌عالی بنانهاده است. واسماعیل‌میرزای افشاردرتاریخ خودنوشته که‌محل تولد نادررا خود دیده ومشاهده کرده است. وگوید عمارتی که باسر نادر در آنجا ساخته شده بود آثارش هنوز باقی است که روزگار گذشته را بیاد می‌آورد واکنون هم بمولود اوی (بامولود خانه) مشهوراست بنابراین جای تردیدی نیست که محل تولد نادر همان دستجرد است.

۳- عالم آرای نادری

Marfat.com

جنگهاازو پدیداربود . باباعلی‌بیک اراده کرد که بانادرسواصلت کند پس‌مادرنادررا بحبالهٔ ازدواج خویش درآورد که از او دوفرزند آورد یکی فتحعلی‌بیک و دیگری لطفعلی‌بیک . پس از آن دختر خودرا بنادر تزویج کرد . که از اودوپسر بوجودآمد یکی‌رضاقلی‌میرزا که درسال ۱۱۲۵ متولدشد ودیگری در ۱۱۲۸ مسمی‌بمرتضی‌قلی نمود که بعد درسفر قندهار بنصرالله میرزا ملقب گردید[1] .

وباباعلی‌بیک پس ازآن عنان تمام اختیار را بکف کفایت نادرنهاد . وخود درجنگی که بین قزلباش وافغان ابدالی بسرداری اسدالله‌خان پسر زمان خان روی دادوچرخچی‌سپاه‌بود بضرب گلوله ازپای‌درآمد . جسد اورا ازمعرکه بدر برده بارض اقدس آورده مدفون کردند . ومنصورخان مغان‌حاکم ارض‌اقدس بهزارفلاکت‌خود را ازآن ورطه رهانیده بمشهد آمد . واسدالله ابدالی جعفرخان حاکم هرات را امان داده وهرات را تصرف نمود واین درسال ۱۱۲۲ بود .

بعد ازآن فتحعلیخان برای تصرف هرات مأمور شد واونیز درجنگ با افاغنه کشته شد واین‌واقعه در۱۱۲۹ اتفاق افتاد[2] .

درسال ۱۱۳٤ که محمود افغان اصفهان را محاصره کرد شاه سلطان حسین شاهزاده طهماسب‌میرزا را از اصفهان بیرون فرستاد بامید آنکه‌بتواند لشگری‌فراهم کرده وبکمک‌محصوران بشتابد . وشاهزاده بقزوین‌رفت ودرآنجابود که خبراستیلاء افغان وتصرّف پایتخت وتسلیم شاه باورسید . ودرآخر محرم ۱۱۳۵ هجری‌طهماسب میرزا براورنگ سلطنت نشست . افاغنه که درآنوقت ازکار پایتخت فراغتی یافته بودند برای دفع طهماسب میرزا لشگری بقزوین فرستادند . وشاه طهماسب چون

۱- میرزامهدیخان در جهانگشا «ص ۲۸» تولد رضا قلی میرزا را شب یکشنبه ۲۵ جمادی الاولی سال ۱۱۳۱ ضبط کرده وگوید ما در او بعدازپنج‌سال درگذشت ونادردختر دیگر باباعلی‌بیک راگرفت که نصرالله میرزا و امامقلی میرزا گوهر آن درجند .

۲- تاریخ عالم آرای نادری تالیف محمد کاظم وزیر

Marfat.com

درخود قدرت ایستادگی در برابر آنها ندید از قزوین بتبریز رفت وبمقتضای جوانی سرگرم عیش وعشرت گردید .

درهمین اوقات ملک محمود سیستانی که درتون حکومت داشت چون خبر تصّرف اصفهان‌را بدست افاغنه شنید بتصوّر دست یافتن برتخت و تاج ایران بخیال خود سری افتاد و از تون بمشهد آمد شهر را متصّرف گردید . و درهمین وقت شاه طهماسب هم از تبریزمتوجّه مازندران شد .

هنگامی که ملک محمود سیستانی مشهد را متصرف شد نادرقلی هم که هرج و مرج مملکت و بی‌سامانی دولت صفویه را دید جمعی ازمردم افشار واکراد را دور خود جمع کرد وخطهٔ ابیورد ودرجز را درتحت اختیار درآورد . ودرجنگهائی که بامخالفین می‌نمودوبرآنها پیروزمی‌شد مال‌واموال آنهارا که بغارت‌می‌برد بمردم خویش تقسیم می کرد از این جهت عدهٔ کثیری در اطراف او فراهم شدند و اقتدار وشوکتی بهم رسانید .

بعضی از رؤساء افشارکه خود را برتر از نادر می‌پنداشتند و حاضر نبودند از وی اطاعت کنند از ابیورد فرارکرده بملک محمود پناهنده شدند .

ملک محمود که نادر را درخراسان یگانه رقیب خود می‌دید واز قدرت وی هراسان ودرخود هم توانائی جنگ بااورا نمیدید وسائلی انگیخت تانادر را مطمئن نموده اورا بمشهد آورد وکمال محبت ولطف دربارهٔ او نمود ، نادر اگرچه ظاهراً در زمرهٔ ملازمان ملک محمود درآمد وطوق اطاعت اورا برگردن نهاد ولی مقصود اصلی او از آمدن بمشهد و قبول طاعت وی آن بود که غفلةً برملک بتازد و او را ازمیان بردارد وملجأ وپناه دشمنان خود را تباه ونابود سازد . پس از ورود بمشهد با ملک اظهار یکدلی نمود تا اورا مطمئن ساخت ومورد عنایت ملک واقع گردید . وبرای رسیدن بمقصود باجماعتی ازمردم افشار وجلایرکه درخدمتش بودندمواضعه کرد که هنگام گوی بازی و اسب تازی جلو اسب ملک را بگیرد و باتمام کارش

Marfat.com

پردازد .وهمدستانش نیز بخویشان و غلامان ملک آویخته همه را نیست و نابود سازند . پس جهت انجام این امر روزی که‌ملک درمیدان گاوسلوک[1] مشهدسرگرم بازی بود نادر بدهانهٔ اسب ملک دست برد که کار اورا بسازد اتفاقاً جلو دهانه بدستش نیامد ومقصود حاصل نگردید . وملک هم متوجّه آن عمل نشد و هردو پس از انقضاء بازی بشهر بازگشتند .

چون نادر از آن کار نتیجهٔ مطلوب را حاصل نکرد دو نفر از مردم افشار را موسوم بفلیچ خان پاپالو واسامقلی‌بیک امیرلوی افشار که ازترس نادر بملک محمود پناهنده شده بودند بخویش نزدیک کرد وبنام صلح وسلم آنها را بخود رام نمود . وروزی که باملک واتباعش بشکار رفته بودند درقریهٔ یامخانه[2] از توابع مشهد آن دونفر را غفلة از پای درآورد وخود ازترس ملک بابیورد فرارکرد .

ملک محمود پس از وقوع این‌قضیه‌دانست که‌مطیع کردن نادر دیگرممکن نیست بنابراین بقصد دفع او از اکراد یاری خواست . اکراد با وی موافقت نکردند وازجنگ بانادر سر باز زدند پس‌ملک‌محمود درصدد برآمد که اول اکراد را تنبیه کرده ومطیع سازد وبعدبجنگ بانادر پردازد . ازاین‌روی باقوای‌خودمتوجّه قوچان گردید و با آنهاجنگ کرد ودر زیدانلو قلعه[3] آنهارا محصور نمود . درعین حال نادر خودرا بکمک اکراد رسانید وپس از آنکه باعده‌ای از اتباع ملک جنگ کرد وبرآنها پیروزگردید خودرا بقلعه رسانیده وبا ملک ده قلعه‌را درمحاصره‌داشت بجنگ پرداخت .

۱- گاوسلوک نام مزرعه ایست درجانب شرقی مشهد بفاصله یک فرسخ که اکنون متعلق باستان قدس‌رضوی است .

۲- یامخانه نام مزرعه‌ایست در بلوک سرجام جزو حسن آباد متعلق باستان قدس درهشت فرسنگی مشهد ولیکن درسه فرسنگی مشهد چنانکه درجهانکشاست محلی بدین‌نام اکنون‌نیست ممکن است که «نه‌فرسنگی» بوده وبه‌فرسنگی تحریف شده باشد .

۳- زیدانلوقلعه درجانب غربی قوچان درسرراه این‌شهربه‌شیروانست اکنون آباد وپر جمعیت است .

Marfat.com

ملک محمود که حریف را قوی دید. تفنگچیان وتوپخانه را حصار خود قرار داده جنگ و گریز کنان خود را بمشهد رسانید. و نادر پس از تعاقب وی تا چند فرسخی قوچان اکراد را مرخص کرده وخود بابیورد رفت.

درسال ۱۱۳۶ که خبر جلوس ملک محمود بشاه طهماسب رسید رضاقلیخان غلام را برای دفع ملک محمود بخراسان فرستاد و اوپیش از ورود خود قاصدی بنزد نادر ارسال و از او دردفع ملک یاری خواست. نادربی درنگ باعده‌ای که حاضرداشت باطراف مشهدرهسپارشد. ودرسیرکاریز (اکنون آنرامیل کاریزخوانندودرشمال غربی شهربفاصله چهارکیلومترواقع است) باملک روبروگردید وپس از کشته شدن چندتن ازاتباع ملک ملک محمود فرار برقرار اختیارکرده ودرشهر متحصن گردید.

نادر شیرخانهٔ قلعهٔ طوس راکه بقلعهٔ حاج تراب (درسه فرسنگی جانب غربی شهر مشهد نزدیک بشهرطوس وسمت شرقی آن وحالیه خراب وآثار آن نمایان ومردم طوس آنرا هشتراب خوانند) موسوم است محل اردوی خود قرار داد وراه آمد وشد را برملک واتباعش بست. ومردم اطراف چون آثارضعف ملک محمود واستیلای نادر را مشاهده کردند هرروز از اطراف وجوانب دسته دسته بنزد نادر آمده اظهار اطاعت وانقیاد می نمودند.

رضاقلیخان که بقوچان رسید جمعی ازاکراد مخالف نادر باو پیوسته وباو گفتند اگر شهر بدست نادرگشاده شود ترا دیگر شأن وشوکتی نخواهد ماند وممکن است سرداری خراسان بنادرمحوّل گردد. واورا ازهمکاری نادربازداشتند. واوکاظم بیک یکی از خویشان خود را بنزد نادرفرستاد وپیغام داد که ازحملهٔ بشهر خود داری کند. ونادر از این پیغام دلتنگ شده قبل ازرسیدن رضاقلیخان بطرف کلات حرکت کرد.

رضاقلیخان که مردی راحت طلب بود با آنکه مردم شهر مشهد بیاری او برخاسته وشهررا ازکسان ملک محمود انتزاع کرده بودند بواسطه تعلل وی دوباره

Marfat.com

سپاهیان ملک‌شهررا گرفته وبرشهرمسلّطشدند.وپس ازجنگ‌خونینی که بین ملک‌محمود ورضاقلیخان درگرفت بواسطهٔ توپخانهٔ قوی ملک‌محمود رضاقلیخان بی‌حصول مقصود دست‌ازجنگ‌بازداشته بشهر طوس رفت‌وباستراحت‌پرداخت.ودرمدّت توقّف درطوس مردم دسته‌دسته ازدور او متفرّق وخود او ازماندن درآنجا ملول‌شده بجانب‌قوچان رفت.وپس‌ازآنکه وسائل جنگ را مهیّا کرد برای مرتبهٔ دیگر عازم‌مشهد گردید. وچندین جنگ با ملک‌محمود نمود . چون ازگشودن حصار مشهد مأیوس گردید دوباره بقوچان برگشت وبزودی رقم عزلش ازجانب شاه‌طهماسب صادرگردید.

درهمین سال ملک‌محمود برادرزادهٔ خویش ملک اسحاق را بسرکوبی ایل بیات که در نیشابور ساکن بودند فرستاد. و نادر بکمک آنان شتافت وملک‌اسحاق کاری از پیش نبرده در باغی متحصن گردید . ملک محمود که خبر شکست برادرزاده‌اش را شنید ملارفیعای گیلانی را که از علماء بزرگ زمان وساکن ارض اقدس‌بود برای‌اصلاح بنشابور فرستاد.وملاقات ملارفیعا بانادر وامراء بیات موجب اختلاف کلمهٔ آنها شد . چه نادر مایل بود که ملک‌اسحاق را از تنگنای حصار خلاص دهد و امراء بیات و اکراد راضی بصلح نمی‌شدند ودرگرفتاریش کوشش می کردند.چون خبر نفاق واختلاف‌آنها بگوش ملک‌محمود رسید بی‌درنگ متوجّه نیشابور شد . ودرمنزل قدمگاه بین طرفین جنگی رخ داد ازطرفین عدهٔ بسیاری کشته ومجروح گردید. وابراهیم‌بیک برادر نادر نیز زخمی‌شد وعاقبت ملک‌محمود شکست خورده بمشهد برگشت.

اکرادی که در لشکر نادر بودند پس‌ازاینکه غنیمتی بدست آوردند هریک راه خانهٔ خویش پیش گرفته متفرّق شدند . ونادر چون آن حال مشاهده کرد با جمعیت خود بکلات رهسپار گردید . وملک محمود هم دوباره جمعیت‌خونش را آراسته بطرف نیشابور رفت وشهررا متصرّف شد.وپس‌از چند روز توقّف فتحعلیخان بیات حاکم سابق را بحکومت منصوب وخود بمشهد بازگشت .

بقمچ قصبه‌ایست کوهستانی دردهفرسنگی‌شمال‌شهر مشهددرآن‌دوران مردم‌آن

Marfat.com

بسلحشوری معروف بودند ودم ازهواخواهی نادر می‌زدند واز ملک محمود اطاعت نمی کردند .ملک برای تنبیه آنها ملک اسحاق را مأمور تسخیر آن نمود مردم آن ازنادر یاری خواستند . ولی قبل از آنکه نادر بمدد آنها برسد قصبهٔ مزبور بدست سپاهیان ملک محمود افتاد . نادر که قلعه را بتصرّف دشمن دید متوجّه رادکان گردید . وملک محمود که اورا تعاقب می کرد درسحل اشترپی (اشتریی که فعلا بشترپا معروف است قریهٔ معتبریست دردوفرسنگی چناران وده‌فرسخی شمال غربی مشهد، حالیه جزو موقوفات سادات رضوی است) باو رسید وجنگ سختی بین طرفین روی داد ودویست نفر ازاتباع نادر کشته وجمعی اسیر شده بقیّه فرار کردند .ونادر هم بادونفر از کسانش متوجّه کلات گردید .

درسال ۱۳۳۸ که شاه طهماسب باتفاق فتحعلی خان قاجار وشش هزار سپاهی ازراددامغان وجاجرم واسفراین وقوچان متوجّه مشهدشد نیابت سلطنت وامیرالامرائی ایران و کلیّه کارهای پادشاهی بخان قاجار مفوّض بود .شاه حسنعلی خان سعیرالممالک را باستصواب خان قاجار بنزد نادر فرستاد واورا بکمک خود دعوت کرد .

درهمان حال نجفقلی خان شادلو باجماعتی ازاکراد باردوی شاه طهماسب پیوست و باشارهٔ خان قاجار مأمور شد که قبل از رسیدن موکب شاهی بمشهد . باایل خویش آن شهر را درحصار افکند . نجفقلی خان باآنکه مردی جنگجو ودلاور بود ازآنجا که توانائی آن کار را درخود نمی‌دید ازقبول آن امر سر باز زد وسر اعتذار پیش افکند . فتحعلی خان بعرض شاه رسانید که هرگاه ازرئیس طایفه‌ای نافرمانی دیده شود و بسکوت برگذار گردد درپیشرفت کارها بسیار مؤثر خواهد بود . خان شادلو باید پاداشت نافرمانی خود را ببیند . گفتهٔ خان در شاه جوان اثر کرد و بر نجفقلی خان خشم گرفت و بقتلش فرمان داد . و این امر باعث وحشت اکراد گردید . اردوی شاهی هم براکراد حمله کرده جمعی راکشته وبرخی را اسیر نموده وبقیّه اکراد از بیم جان گریخته بنادرقلی که متوجّه اردوی شاهی بود پناهنده شده و با شفاعت نادر موردعفو واقع گردیدند .واین امر سبب شد که اکراد عموماً ازفتحعلی خان

Marfat.com

متوحّش گردیده بنادر بپیوندند. نادرقلی درمنزل قوچان ازجانب شاه‌طهماسب ملقّب بطهماسب‌قلیخان شد[1] ومأمور جنگ باملک‌محمود وتصرّف مشهد گردید.

درسال ۱۱۳۹ نادر باملازمان خویش وعده‌ای ازسپاهیان اردوی شاهی سه روز قبل ازحرکت شاه بجانب مشهد روی‌آورد وپیش‌ازورود خویش قاصدی بمشهد نزد ملک محمود فرستاد واو را باطاعت شاه طهماسب دعوت کرد. وجوابی بروفق مراد باز نیافت ومعلوم گردید که ملک درمخالفت وپایداری دربرابر شاه طهماسب جازم‌است. نادر دردوم صفر این‌سال بظاهرشهر مشهد رسید وازمحاذی ارك ازجانب کوه‌سنگی عبور ودرخواجه ربیع نزول نمود.

درموقع عبور ازکنار شهر اتباع ملک‌محمود ازبرج وبارهٔ شهر بانداختن توپ وتفنگ پیش دستی کردندولشکریان نادرهم درپای‌حصار باسحمودیان جنگ درانداختند وهنگام شب بآرامگاه خود بازگشتند، وچندروز براین منوال طرفین در پای حصار کرّوفری کردند تاآنکه مدّتی گذشت وزمستان پیش‌آمد ومردم اردو بابی‌سامانی و سردی هوا وکمی آذوقه روبرو گردیده وطاقت ماندن برای آنها باقی نماند.

فتحعلی‌خان باوجودآنکه مقام نیابت سلطنت‌داشت وکلیّه‌امور برای ورویّت وی مفوّض بود از تقرّب نادرقلی‌بشاه ناراضی‌بود و نمیخواست تصرّف شهر بوسیله نادر انجام شود ازاین جهت درخفیه با ملک‌محمود مکاتبه کرد واو را بقلعه‌داری

۱- فریزر گوید نادردراروپا بقلیخان‌مشهوراست. ولی عموم مورخین لقب‌اوراطهماسب قلیخان‌نوشته‌اند واین لقبی‌بوده است که شاه‌طهماسب قبل‌از فتح مشهد باو داده وتر کیب آن ازقولی‌ترکی بمعنی غلام وطهماسب امت یعنی‌غلام‌طهماسب. وقولی درمحاوره تخفیف یافته و قلی شده.

بعضی‌دیگر نوشته‌اند پس‌ازفتحی که نادر درخوار ووارامین کرد واشرف‌را شکست داد بخطاب طهماسب‌قلیخان سرافراز گردید واین بیت را سجع مهر خود کرد.

ساید بفلک از ره اقبال رکابم　　طهماسب‌قلیخان شده ازشاه‌خطابم

وازقراین چنین معلوم می‌شود که نادررا باین لقب میلی نبوده واین مهر هم اگر فراهم شده زیاد بکار برده نشده. ومهرهائی که ازنادر قبل‌ازخلع شاه‌طهماسب در فرمانها دیده می‌شود سجعش «نادرعلی‌خان» است.

Marfat.com

وپایداری ترغیب نمود وسرمای زمستان و بی‌سروسامانی لشکررا بهانه کرده از شاه تقاضا نمود که از محاصرهٔ شهر دست باز دارد و باتفاق باسترآباد روند و پس از سپری‌شدن زمستان وموقع بهار باساز وبرگ تمام بمشهد بازآیند.

نادر بااین درخواست مخالفت کرد و آنرا بمصلحت دولت سلطان صفوی ندانست وشاه را از قبول آن باز داشت. وخان قاجار که شاه را موافق خود ندید استدعای مرخصی کردودراین باب اصرارتمام نمود. اماچون موافقت بامرخّصی اودراین موقع موجب وهن وضعف اردو بود شاه دراین باب بانادر وسایر امراء دولت مشورت کرد همگی صلاح چنان دیدند که فتحعلی خان‌را دستگیر کرده درمحلی باز دارند و پس ازتصرّف شهر اورا مرخّص نمایند.

چون این رأی مورد قبول همه واقع شد بفرمان شاه درروز چهاردهم ماه صفر فتحعلی خان وچندنفر ازسران قاجار گرفتار ودرخیمهٔ نادر زندانی‌شدند[1].

درکتاب زبدة‌التواریخ محمدمحسن مستوفی داستان گرفتاری خان قاجار چنین ذکر شده« که روز پنجشنبه هفتم شهر ربیع‌الاول بود که شاه‌طهماسب بتدابیر چند که قبلاً ممهّد شده بود نادر وخان قاجار را بخلوت طلبید و بعنوان مزاح و شوخی بنادر گفت که ندرقلی‌بیک هرگاه بفرمائیم که فتحعلیخان را بگیر میتوانی. نادر عرض کرد که هرگاه بفرمائی البته می گیرم. وفتحعلیخان ایستاده تبسم‌می‌نمود. تاآنکه بشوخی شاه گفت بگیر. ندرقلی‌بیک دفعة فتحعلیخان را گرفته شال کمر خود را باز کرده دستهای اورا بست. آنوقت خان قاجار دریافت که این تدبیر بوده است دست بسته چاره نتوانست. وهرچند عجز والحاح کرد فائده نبخشید واو را درآنحال بچادر میریوسف سلطان سین باشی خوئی بردند.

ودرهمانوقت که خان قاجار را درخلوت دستگیر کردند جعفربیک ومحمدعلی بیک، پسرهای اسکندربیک قاجار عموی فتحعلیخان را نیز باچندنفر دیگر از رؤساء عمدهٔ قاجار گرفته وحبس کردند».

۱- تاریخ جهانگشا ص۹۵

Marfat.com

محمدحسین آقای قاجار معروف بحسین حبوق (کذا) که از سران عمدهٔ این طایفه بود سواره فرار کرد وخود را باسترآباد رسانید وجماعت تراکمه که با خان قاجار بودند نیز فرار کردند[1].

باری عصر همان روز که خان قاجار گرفتار گردید چون خیانت وی بشاه ظاهر شده بود باشاره نادر ورضایت شاه‌مهدیخان قاجار دولو که دشمن خان بود سرش را بریده بحضور شاه‌آورد.

پس از یک هفته سران قاجار که محبوس شده بودند مرخّص شده هریک بفراخور مقام خودبخدمتی گماشته شدند. ومنصب قورچی‌باشی[2] بنادر مفوّض گردید. دراین‌وقت نادر بی‌مزاحمی متکفّل کارهای سلطنتی وراتق وفاتق کلیّه امور و سپهسالار قشون گردید.

ملک محمود وقتی که خبر کشته شدن خان قاجار را شنید بتوهّم آنکه درمیان قشون و شاه تفرقه افتاده از شهر بیرون آمد و رزمی سخت با نادر کرد عاقبت منهزم‌شده بشهر بازگشت. ونادر حلقه‌وار شهررا درحصار گرفت. وپس از دوماه که مردم شهر از طول محاصره بتنگ آمده بودند برطبق وعده‌ای که داده بودنددروازه‌ای‌را درشب گشاده ونادر باسپاهیان خویش وارد وتاچهارباغ متصرّف شد. هرچند درآن شب ملک محمود جلادت و رشادتی فوق‌العاده بظهور رسانید ولیکن از آنهمه کوشش نتیجه‌ای نگرفت وناچار بقلعهٔ ارگ پناهنده گردید وشهر بدست سپاهیان شاهی افتاد.

مهدی نام مشهدی که وکیل امورملک‌محمود بود کشته‌شدوبقیّه سپاهیانش مورد عفو واقع گردیدند وملک‌محمود بلباس درویشی درآمده دریکی ازحجرات صحن مقدس معتکف گردید.

پس‌ازفتح مشهد نادر مایل باقامت شهرمشهد شد وجمعی ازافشاریه ابیورد را بارضاقلی‌میرزا وحرم خویش بمشهد خواست وبرحسب نذری که کرده‌بود مناره‌ای

---

۱ - زبدة‌التواریخ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی.

۲ - قورچی‌باشی ریش‌سفید کلیهٔ ایلات مملکت وعمده‌ترین‌منصب دردولت صفویه بوده است.

Marfat.com

درطرف ایوان عباسی ساخت وایوان امیرعلیشیر ومنارهٔ آنرا زراندود کرد .

نادر برای تنبیه اکراد که بوعدهٔ خود وفا نکرده وکاملاً مطیع نبودند در ۲۲ شعبان همین سال دررکاب شاه‌طهماسب عازم قوچان گردید.

چون مدّتی بود که بین شاه و نادر کدورتی حاصل شده بود شاه که منتظر فرصت بود در شب سردی که برف می‌بارید با میرزا مؤمن قزوینی اعتمادالدوله وحاجی‌محمدرضای جبه‌داراباشی ودوسه‌نفر ازغلامان بدون اطلاع نادر بقلعهٔ قوچان فرارکرد وبااکراد برضد نادر همدست گردید[1].

نادر پس‌از اطلاع ازفرار شاه چند تن ازغلامان شاهی را تنبیه وبازخواست نمود وافراد سپاهی‌را استمالت کرده وبعداز چندین جنگ بااکراد بی‌آنکه نتیجه‌ای بدست آورد بمشهدبازگشت. وکلیّه اثاثهٔ پادشاهی را ضبط و متوجّه امور مملکت گردید.ولیکن پس‌ازچندی درصددبرآمد که بهرنحو شده رفع کدورت ازشاه‌طهماسب نموده واورا بمشهد بازگرداند. برای حصول این‌مقصود میرزاشمس‌الدین‌محمد را که از اعیان مشهد ومتولی روضهٔ رضویه بود بامیرزامحمدحسین مستوفی‌الممالک بقوچان فرستاد و عریضه‌ای مبنی برعذرخواهی از اموری که موجب رنجش خاطر شاهانه شده نمود واظهار خدمتگزاری کرد.

شاه‌طهماسب که‌ازپیشرفت کاررؤساءاکرادمأیوس گردیده وازرسیدن‌خزانه و کمک که انتظار داشت از مازندران برایش برسد ناامید شده بود ودرخود توانائی آنکه بانادر بستیزد نمی‌دید راضی‌باصلاح گردید وآندونفررا بازگردانیده خبرحرکت خودرا بسوی مشهد بنادر داد.

نادر پس‌ازخبرشدن ازحرکت شاه‌طهماسب امر کرد که شهررا آیین بستند و سه‌شبانه‌روزچراغان کرده جشن برپانموده ونقارهٔ شادیانه زدندوشاه‌را براریکه‌سلطنت ستمکّن ساخت.

پس‌ازاین واقعه دوبار دیگر نادر بقوچان لشکرکشید وشاه را درهردومرتبه

---

۱ - جهانگشای نادری چاپ ایران ص ۶۵ و درهٔ نادری صفحه ۶۹.

Marfat.com

باکراه با خود برد تا بالاخره منجر بصلح گردید و دختر سام بیک را بعقد خویش درآورد.

ودرچهارم رجب این سال ملک محمود و برادرزاده‌اش ملک اسحاق بامر نادر کشته شدند مدّت عمر ملک محمود چهل سال وایام دولتش چهارسال وشش ماه بود.

درهفدهم ذی‌حجّه این سال نادر درر کاب شاه‌طهماسب جهت ضبط قاین و تنبیه افاغنهٔ سنگان بیرون رفت وپس از تنبیه آن جماعت وانتظام امور قاین بمشهد بازگشت.

پس ازآن عازم تنبیه افاغنهٔ ابدالی که هرات را تصرّف کرده بودند گردید. و با شاه‌طهماسب قرارداد که شاه ازنیشابور ونادر ازمشهد ساز سپاه کرده ودرسلطان‌آباد ترشیز بهم پیوسته متوجّه هرات گردند. وبنا بقراری که داده شده بود هردو با استعداد تمام درسلطان‌آباد گرد شدند ولی شاه باغوای بعضی از نزدیکان ازرفتن بهرات خودداری کرد ومتوجّه سبزوار گردید. ونادرهم پس ازحرکت شاه برای تهیّه وسامان فتح هرات بمشهد بازگشت[1].

دراین وقت خبررسید که موسی خان افغان بیارجمند را تاخت کرده ومال مردم را بیغما برده. نادر کسی بخدمت شاه‌طهماسب فرستاد واستدعا کرد که ازرفتن بمازندران صرف‌نظر کرده وباتفاق از دشمنی که بوسط مملکت تاخته است جلوگیری نمایند. شاه بتحریک جمعی ازامراء که دراطراف او بودند جوابی بفرستادهٔ نادر نداد ونادر را خائن دولت نامید. ازاین رو نادر درعقب شاه بجانب سبزوار رفت. پس ازجنگ مختصری که باامراء دولت شاهی کرد برآنها غالب شد. دراین هنگام شاه‌طهماسب برای آنکه سپاهیان خودرا جرأت دهد وآنهارا بجنگ وادارد خوداسب بمیدان راند ولیکن دیگران ازبیم نادر اورا پیروی نکردند وشاه تنها درمیان میدان ظاهرشد. نادر که دراین وقت باو نزدیک بود پیاده شد و رکاب شاه را بوسید واو را بچادر خویش برد. امراء شاهی که خود محرّک فتنه بودند از بیم بجانب مازندران گریختند.

---

۱ - جهانگشا ص ۷۲.

Marfat.com

ونادرقلی شاه‌طهماسب را بهمراه چراغ بیک افشار بمشهد فرستاد. وخود متوجّه سوسی‌خان افغان گردید. وچون سوسی‌خان قبل ازاین تاریخ بهرات رفته بود نادرقلی هم بمشهد مراجعت نمود.

دراین وقت تراکمه یموت واکراد دم از خودسری می‌زدند وازطاعت دولت بیرون شده بودند نادر باتفاق شاه بدان صوب عزیمت کرد. وپس ازآنکه آنهارا مجبور باطاعت نمود جمعی ازاکرادرا باکوچ وخانه بمشهد فرستاد وخود باشاه بمشهد باز گشت.

درهمین سال شاه‌طهماسب بمازندران رفت ودرنزدیکی بسطام که رسید نادررا ازمشهد طلب کرد ونادر بشتاب خود را بشاه رسانید وپس از انتظام امور مازندران ابتدا نادر وپس ازچندی شاه مراجعت بمشهد نمودند. چون نادر درآن‌سفر خدمات بزرگی دردفع مخالفین نموده بود مورد نوازش شاه قرارگرفت واو را خطاب پدری (خان‌بابا) داد وجیقه سرصّعی هم بدو مرحمت کرد.

درچهارم شوال ۱۱٤۱ نادر درخدمت شاه باسپاهی گران متوجّه هرات شد ودرکافرقلعه رزمی‌سخت باافاغنه نمود. دراین جنگ زخمی بپای نادررسیدوبالاخره پس از چند جنگ افغانها تاب مقاومت نیاورده امان خواستند ونادر بآنان امان داده از یکدیگر جدا شدند. وشاه ونادر بمشهد بازگشتند ونادر برای استمالت افاغنه چند جامه خلعت برای سرداران ویک قبضه شمشیر برای الله یارخان حاکم هرات هدیه فرستاد.

دراین هنگام اشرف افغان که ازعزیمت شاه‌ونادر بصوب هرات‌مطلع‌شد وآنهارا سرگرم مبارزه‌وکارابدالی‌دید قصدتسخیرخراسان‌نمود وبحدودآن‌ملک درآمدنادرکه این خبر را درورود بمشهد شنید بجمع سپاه وتهیّه حملهٔ باصفهان پرداخت واز راه نیشابور درخدمت شاه در۱۸ صفر سال ۱۱٤۲ متوجّه عراق گردید.

Marfat.com

نادر چندین جنگ با افغانها کرد و در تمام این معارك پیروزی با او بود و شهرهای اصفهان وشیراز و کرمان را متصرّف و افغانها را از ایران بیرون کرد.

شاه طهماسب بپاداشت این خدمات حکومت خراسان ومازندران ویزدو کرمان وسیستان را بنادر واگذار کرد.

نادر بنا بخواهش امراء خراسان که شمشیرآنهاموجب آنهمه فتوحات درخشان برای وی شده بود سکّه‌ای بنام سلطان سریر ارتضا علی‌بن موسی‌الرضا زد.[1]

محمد محسن مستوفی درکتاب زبدة‌التواریخ گوید:

«نادر پس از آنکه عراق و فارس را بگرفت بموجب عهد و پیمانی که در پیش درآستانهٔ مقدسهٔ رضوّیه بین شاه ونادر شده وبمهرشاهی مزّین گردیده بود که پس ازفتح اصفهان و دفع افغان حکومت خراسان ومازندران وکرمان با نادر و اولاد او باشد، دراین هنگام نظر بخدمات و فتوحات او شاه بعهد خویش وفا کرد و امر فرمود که نادر جیقه‌ای راکه قبلا بدو داده بود ده بطرف چپ سرخویش زند بطرف راست زند. وممالك مزبوره هم ازممالك ایران موضوع ومختص وی باشد» چون نادر ازکار افاغنه فراغتی یافت متوّجه ولایات غربی و شمالی ایران و بیرون کردن سپاهیان عثمانی از آن بلاد گردید.

قصبهٔ نهاوند را فوجی ازسربازان عثمانی مرکز خود کرده بودند. نادر ابتدا برای مقابلهٔ با آنها از بروجردمتوّجه نهاوند شد. عثمان پاشا سردار عثمانی بمحض اینکه خبر ورود نادر رابدان حدودشنید بهمدان گریخت ومتجاوز از هزار نفرسپاهی وچندنفر ازپاشایان عرضهٔ شمشیرایرانیان گردیده وعده‌ای زنده دستگیر واسیرشدند. نادر جمعی ازسپاهیان رابکرمانشاهان روان کرد وابن‌شهر نیزبتصرّف سپاهیان نادردرآمد.

پس از آنکه ساحت ولایت نهاوند از وجود سپاهیان عثمانی پاك شد نادر بملایر روی نهاد و درآنجا بامقاومت سخت سپاه عثمانی روبرو گردید. و پس از جنگ خونینی که‌روی داد لشکررومیه بهزیمت شده ودلیران ایران تاتویسرکان وهمدان

۱- جهانگشای نادری ص ۱۱۸ و ۱۱۹

Marfat.com

ایشان‌را تعاقب کردندونادر باپیروزی وارد همدان گردید. وجمیع اسباب واثانه و توپخانهٔ روسیه که درهمدان بجا مانده بود بتصرّف‌ایرانیان درآمد. و اسیرانی‌را که ترکان از عراق وآذربایجان گرفته بودند آزاد کرد. و درغره محرم ۱۱۴۳ هجری از همدان بعزم تسخیر آذربایجان وارد سنندج گردید.[1]

وازسنندج بادلیران خونخوار بیست و دوفرسنگ‌راه را بی‌درنگ طی کرده خود را بکنار رودخانهٔ قزل اوزن که جای تیمور پاشا سر عسکر روم بود رسانید. سپاهیان رومیّه بی‌آنکه در برابر نادر مقاومتی کنند بجانب مراغه رفتند. نادر درپی ایشان رفت ونه فرسنگ ایشان را تعاقب نمودوجمع بسیاری را کشته وعده‌ای را اسیر کرد وتوپخانه و اسباب رومیان‌تماسی بدست ایرانیان‌افتاد ومراغه وچند ولایت دیگر از وجود ترکها پاك گردید.

مصطفی پاشا حاکم‌تبریز بمحض‌اطلاع ازتوجّه نادربدان جانب شهر رارها کرد و راه فرار پیش گرفت. و نادر در بیست وهفتم محرم به تبریز وارد شدوقصد داشت که برای تصرّف نخجوان و ایروان بدان سوی حرکت کند که در غرهٔ صفر قاصدی از مشهد از جانب رضا قلیمیرزا رسید وخبر آمدن افاغنه را باطراف مشهد و وقایعی‌را که روی داده بود معروض داشت. ازاین جهت نادر از رفتن بسوی‌ایروان منصرف گردید. و بیستون خان افشار را بحکومت تبریز منصوب نمود و اموالی را که‌ازسپاهیان عثمانی‌مانده‌بود برلشکریان خودقسمت کردومتوجّه خراسان گردید.[2]

اما قضیه افاغنه وآمدن این جماعت‌باطراف مشهد چنین‌بود که حسین برادر محمود غلیجائی فرمانروای‌قندهار که پیروزیهای پی‌درپی‌نادر را می‌شنیدباخوداندیشید که سبب اصلی اختلال اوضاع ایران پدرش میرویس و برادرش محمود بوده و بی‌شك‌پس ازانتظام‌امورمملکت ایران‌نادرمتوجه اوخواهد شد بهترآنست که علاج واقعه‌را قبل ازوقوع نماید ونادر راپیش ازآنکه سخت قوی گرددازمیان بردارد. باین اندیشه‌پس ازحرکت‌نادربجانب عراق‌حسین ابتدا بابدالیان که‌دشمن دیرینهٔ اوبودند

۱- جهانگشا ص ۱۲٤

۲- جهانگشای نادری ص ۱۱۸.

Marfat.com

طرح دوستی افکند وایشان را بمخالفت با نادر اغوا نمود. و با ذوالفقارخان حاکم فراه همدست گردیدو اورا بجنگ‌الله یارخان حاکم ابدالی هرات روان کرد. ذوالفقارخان پس ازسه ماه جنگ وجدال چیره شد و هرات را تصرف کرد. الله یارخان که تاب مقاومت او را درخود ندید هرات راواگذاشت وبمشهد آمد. ابراهیم خان برادر نادر که دراین وقت ازطرف برادر حاکم مشهد بود او را پذیرائی کرد و شرایط مهمانداری بجای آورد.

افاغنه بسرداری ذوالفقار خان ابدالی پس از انتظام امورهرات متوجه مشهد شده و در خواجه ربیع فرود آمدند.[1]

ابراهیم‌خان خبر ورود افاغنه را بمشهد بعرض نادر رسانید وخود درحصار نشست وتا پانزده روز از حصار شهر بیرون نیامد. و لیکن بعد بتحریک جمعی از جوانان ازشهرخارج گردید و درسمت کوه سنگی باافاغنه در آویخت. در این جنگ عدهٔ بسیاری از سواره و پیادهٔ لشکر ابراهیم‌خان کشته و زخمی شد. وابراهیم‌خان با زحمت بسیار خود را بشهرانداخته متحصن گردید. و این شکست که برای مردم مشهد فاجعهٔ بزرگی بود در سیزدهم محرم ۱۱۴۳ در صحرای الندشت و زرگران اتفاق افتاد.[2]

(الندشت و زرگران هردو از مزارع متصل بشهر مشهدبوده. دالندشت در جهانگشاعلم‌دشت ضبط شده ولی امروزدرقبالجات واجاره خطهای آستان‌قدس الندشت نویسند وحالیه تمام‌این صحراخانه وعمارت شده است. زرگران نیز مزرعهٔ دیگری در یک‌فرسنگی‌سمت‌غربی‌شهر بوده که چون قنات‌آن بایر وخراب شده اراضی‌آن‌جزو مزرعهٔ آبکوه شده است).

پس از وقوع این واقعه رضا قلیمیرزا مراتب را توسط قاصدی بپدرمعروض داشت. جواب رسید که در حصارپایداری نمائید که بزودی خواهم رسید. افاغنه پس از این فتح وپیروزی‌قرا ومزارع اطراف را خراب وویران کرده محصول رعایا را آتش زده وپس از سی ویک روز توقف در اطراف مشهد بهرات باز گشتند[3].

۱- جهانگشا ص ۱۳۲ ۲- جهانگشا ص ۱۳۴ وعالم‌آرا ۳- جهانگشاص ۱۳۶

Marfat.com

نادر در اواخر ربیع‌الثانی این سال بمشهد وارد گردید و اللهیارخان ابدالی را که هنوز در مشهد بود موردسلاطفت قرار داد .وخلعت وخنجر مرصّعی بدواعطا نمود واورامرخّص کرد که بمحل خودبازگشته منتظرورود نادر باشد. و خودبرای تنبیه تراکمه که متعهد شده‌بودند دویست خانواربمشهدآیند و درآنجا سکنی‌نمایند وبتعهد خویش عمل نکرده بودند بقوچان رفت. و درهمین‌احوال ترکمانها امتثال فرمان کرده خانوار معهود را بمشهد فرستادند ونیز قبول کردند که‌عده‌ای ازجوانان خود را برای حملهٔ هرات حاضر سازند از این جهت نادر بمشهد مراجعت کرد.

در رجب این سال نادر فاطمه سلطان بیگم خواهر شاه طهماسب را برای رضا قلی‌میرزا تزویج کرد ومدّت یکهفته درمشهد جشن وچراغانی بود. ودر شب هفدهم این ماه قران سعدین واقع شد [1]

نادرقلی بعد از انقضای جشن وسرور وایام عیش وسور روز یکشنبه پانزدهم شهر صیام از مشهد عازم هرات گردید. و روز چهارم شوال در سه فرسنگی هرات نزول اجلال نمود. ذوالفقارخان‌ابدالی دربرابر سپاهیان نادرصف‌آرائی کردوجنگهای سختی بین‌طرفین روی‌دادوشهرهرات مدّت چهارماه درمحاصرهٔسپاهیان‌ایران‌بود تاآنکه درشب غرّه صفرجمعی‌از اناغنه شهررا رها کرده وفرار کردند. وبقیه مستدعی صدور منشور امان گشتند. نادر استدعای آنان را قبول و اللهیارخان را بحکومت هرات سرافراز و روان داشت. ولیکن اللهیارخان بحصانت حصار شهر مغرور شده با دیگر افاغنهٔآن‌دیاریاگردید وسرکشی‌آغازکرد .وپس ازچندین نبردوجنگ‌بالاخره افاغنه تسلیم وهرات‌مفتوح گردید .واللهیارخان‌ورفقای‌اومشمول امان‌شده‌روانهٔ‌ملتان‌شدند.

وسیرمحمد سلطان حاکم جام بحکومت هرات منصوب و داخل قلعهٔ هرات گردید. وشهر فراه نیز بتصرّف درآمد و افاغنه بکلی منکوب ومخذول شدند [2].

در وقتی که نادر بقصد تنبیه افاغنه عازم خراسان شد شاه طهماسب بفکر افتاد که‌قلعهٔ‌ایروان‌را ازلشکریان عثمانی‌بازگیرد پس درماه‌جمادی‌الاخرهٔسال ۱۱۴۴

۱- جهانگشا ص ۱۴۱ ۲- جهانگشا ص ۱۶۹

Marfat.com

از اصفهان حرکت نمود وبالشکرعلی‌پاشا سرعسکر عثمانی‌حرب کرد. ابتدا ایرانیان پیروز شده و تا پای قلعهٔ ایروان پیش رفتند. ولی بعد شکست فاحشی خورده‌و شاه طهماسب ناچار باصفهان بازگشت. سران‌دولت عثمانی‌چون‌ازجانب نادراندیشناك بودند درصدد مصالحهٔ با شاه برآمده وپس از گفتگوی بسیار صلحی بدین صورت بین طرفین صورت بست که ولایاتی راکه نادر تصرّف کرده بدولت صفویه تعلّق داشته باشد. و شهرهای‌سمت غربی رود ارس بدولت عثمانی متعلّق، و نه‌بلوك از کرمانشاهان تیول احمد پاشا والی بغداد که واسطهٔ عقد مصالحه شده بود باشد و شاه طهماسب صورت صلح نامه رانزد نادر فرستاد.

در وقتی که نادر دراطراف هرات بودحسنعلی‌بیك معیّرالممالك وسیرزا کافی خلفا خبر صلح‌شاه طهماسب وسوادصلح نامهٔ بادولت عثمانی را برای امضاء بحضور نادر آوردند. چون در این مصالحه‌قسمتی از شهرهای ایران بآن دولت واگذارشده بعلاوه ذکری از آزادی اسرای ایرانی نشده بود نادر ازامضای‌آن خودداری کرد. ومحمد آقا نامی را روانهٔ اسلامبول نمود وبدولت عثمانی پیغام داد یا تمامی‌ولایات ایران را رد نمائید یاآمادهٔ جنگ باشید. وپس ازآن‌متوجه مشهد گردیده درپانزدهم ماه رمضان وارد ارض اقدس شد و در پانزدهم ذیقعدهٔ همین سال حسنعلی بیك وسیرزا کافی‌را باملا علی‌اکبر ملا باشی‌وسیرزا ابوالقاسم کاشانی باصفهان روان کرد که بشاه‌طهماسب عرض کنند که این‌مصالحه بمصلحت دولت ایران نیست. وخود بتهیهٔ سرانجام سفر عراق و بغداد مشغول گردید.

درهمین اوقات چند نفراز طرف سرداران روسیه مقیم‌رشت بمشهد آمده وتحفه وپیشکش تقدیم داشته وضمن ارسال مکتوب اظهار کردند که حاضرند ولایات شمالی را واگذار نمایند و درخواست نمودند که از طرف نادر کسی تعیین گردد تا ترتیب تسلیم ولایات داده شود. نادر دو نفر ازسیاولان را مامور استرداد آن ولایات کرد و بدان حدود فرستاد[1]. وقبل از عزیمت بعراق برای انتظام حدود و ثغور خراسان

۱- جهانگشا ص ۱۸۰ وص ۱۸۲

Marfat.com

سفری بابیورد وکلات نمود. وبعد از یک هفته از راه رادکان بازگشت.

ودرغرّه محرم ۱۱٤۵ املاکی برسقاخانهٔ طلای صحن عتیق وحفاظ مقبرهٔ خود وپدر وسادرش وقف نمود.

نادر درهفتم محرم سال ۱۱٤۵ از مشهد حرکت کرد و ازراه نیشابور باصفهان رفت. پس از ورود باصفهان شاه طهماسب را در ربیع الاول این سال از سلطنت خلع و از راه یزد اورا نزد پسرش رضاقلی میرزا فرستاد. وطفل هشت ماههٔ اوشاهزاده عباس میرزا را بشاهی برگزید. وخود زمام امور سلطنت را در دست گرفت و بکار مملکت پرداخت.

و در نیمهٔ اول زمستان عازم بغداد شد. و از بیراهه بزهاب رفت و در اوّل طلوع آفتاب بسپاهیان عثمانی حمله کرد، و پس از متفرّق کردن آنها باطراف بغداد رسید وسواران خود را از رود گذرانیده وبرسربازان عثمانی که دراطراف کاظمین بودند تاخت وپیروز گردید. و احمد پاشا والی بغداد پس ازاین شکست درشهرمتحصّن شد. چون لشکریان نادراطراف بغداد و کاظمین وسامرّه را تصرّف کردند. و مدّت محاصرهٔ بغداد بدرازا کشید و قحطی در شهر پدید گشت لشکریان بغداد تاب نیاورده براحمد پاشا عاصی شدند و هر روز دسته‌ای از شهر فرار کرده باردوی نادر می‌آمدند و نادر می‌فرمود بدانها آذوقه دهند. و چون مردم بغداد از بی قوتی می مردنداحمد پاشا بنادر پیغام داد وتعهّد کرد که تاآخرماه صفر بغداد را تخلیه کند وشهررا بتصرّف اسنای دولت ایران دهد.

در همین اوقات بنادر خبر رسید که ازطرف دولت عثمانی توپال پاشابسرداری عراق وجنگ باایرانیان مأمور شده است. این خبر که ببغداد رسید بغدادیان ازاین خبر شاد شده وشهر را در موعد معین تخلیه نکردند. وعثمان پاشا مشهوربتوپال از جانب موصل درطول شط آهسته آهسته پیش آمد و باایرانیان روبرو شد. ونادرخود باجمعی ازپیادگان لشکربجنگ بااوپرداخت. ولی بواسطه شدت گرما کاری ازپیش نبرد وناچار عقب نشینی کرد.

Marfat.com

پس از این عقب نشینی لشکریانی که گریخته بودند بنادر پیوستند و او آنان را دلگرم ساخت و در ۲۲ ماه صفر بهمدان بازگشت و در مدّت دو ماه تمام مایحتاج سپاه را در همدان آماده کرد و پس از آنکه لشکریان از اطراف جمع شدند روز سه شنبه بیست و دوم ربیع الثانی بجانب کرکوك حرکت کرد و باسرعسکر عثمانی دوباره روبرو شد. در این جنگ بسیاری از سپاهیان نادر کشته شدند. وبعد بسوی سورداش که بفراوانی غله وبسیاری حشم مخصوص بود رفت. وسورداش وقلعهٔ حوالان را تصرّف کرد. پس از آن بسوی آق دربند که قسمتی از سپاه عثمانی در آنجا موضع گرفته بودند حمله برد و در اثنای گیرودار طلیعهٔ سپاه سرعسکر هم از جانب کرکوك آشکار شد. در این جنگ که بشکست سپاهیان عثمانی منجر گردید توپال عثمان پاشا درحال فرار بدست الله یار گرایلی کشته شد. وبیست هزار تن هم از لشکریان ترك بقتل رسیدند. وکرکوك بتصرّف ایرانیان درآمد. نادر بعد از این فتح عازم بغداد گردید. ودر بیست و ششم جمادی الاخره اطراف بغدادرا محل استقرار عسا درخویش قرارداد. احمد پاشا پس از سه روز از درمعذرت درآمد وتعهد کرد که ولایات موردنزاع را تسلیم نماید. وبپاشایان گنجه و ایروان وشروان وتفلیس نوشت که هریك ایالت خود را بامنای دولت نادری بسپارند وخود اسرای ایرانی را آزاد کرد وبیشکشهای لایق تقدیم داشت.

در این وقت خبر طغیان وسرکشی محمدخان بلوچ بنادر رسید ومانع آن گردید که ولایات متصرّفهٔ عثمانیان را بتصرّف درآورد وناچار متوجه فارس گردید.

محمدخان بلوچ درحین استیلاء اشرف بدولت رسیده بود. وپس از تصرّف اصفهان بدست نادر چون چاره‌ای نداشت روی بنادر آورد و امان یافت. و هرچند درظاهر اظهار اطاعت وانقیاد می کرد امّا درباطن راه مخالفت می پوئید. وقتی که نادرمتوجه بغداد شد اوحاکم کوهکیلویه وشوشتر و دزفول بود. نادر او را باردو خواست واودرموقعی که عازم اردو بود همین که ازشکست لشکریان نادرمطلع شد راه نافرمانی پیش گرفت. و در بهبهان آغاز مخالفت کرد.

نادر برای سرکوبی وی در دهم شعبان ۱۱۴۶ عازم شوشتر گردید. وپس از تنبیه

Marfat.com

مردم شوشتر وحویزه ببهبهان رفت. و دربند شولستان باسحمدخان درآویخت و اورا شکست داد. سحمدخان بهرسز گریخت و در ۲۶ شعبان نادر وارد شیراز گردید. و طهماسب‌خان جلایر را باعده‌ای ازلشکریان بتعاقب سحمدخان مأمور کرد. سحمدخان بجزیرهٔ قیس درآمد وشیخ علاق هوله او را دستگیر و نزد طهماسب خان فرستاد. و سردار اورا مقیداباصفهان روان کرد. پس از ورودباصفهان بامر نادر چشم‌محمدخان را از حدیقه درآوردندو او پس‌از چند روز درگذشت وآتش فتنهٔ او خاموش گشت.

و درهمین‌وقت نادرنصرالله میرزا را ازمشهدبشیراز احضار کرد. چون پاشایان دولت عثمانی براثر شنیدن خبرطغیان محمدخان بتعهدات خویش‌عمل نکرده بودند نادراتمام کارمحمدخان رابعهدهٔ طهماسب‌خان‌جلایروا گذار کرد وخود در ۱۶ ذیقعده بازستوّجه شروان شد. وقلعهٔ شماخی‌را بدون مقاومت تصرّف کردو پس ازچند روز به غازی‌قموق رفت وپس از قتل وغارت قموق وانتظام امور شروان و تنبیه‌لکزیه داغستان عازم تسخیر گنجه گردید. و هنوز قلعهٔ گنجه گشاده نشده بود خبر رسید که عبدالله پاشا کویر لواوغلی با لشکر بسیاراز وان متوّجه قارص است. نادرروز سیزدهم ذوالحجهٔ سال ۱۱۴۷ بسوی قارص‌رفت و درغرهٔ محرم بیک فرسنگی‌قارص نزول کرد. وپیشتازان سپاه وی‌تاارزن‌الروم‌پیش رفتند. چون سرعسکرازقلعهٔ قارص بیرون نیامد نادربسوی‌ایروان‌رفت. سرعسکرلشکرخودرا آراسته و ازپی‌نادرروان‌شد. و درچهار فرسخی ایروان نادربوی حمله.بردو پس‌از سه ساعت جنگ وستیزسرانجام لشکر عثمانی منهزم گردید و عبدالله پاشا با بسیاری ازسپاهیان خویش کشته شد، بقیه راه فرار پیش گرفتند. نادر جمعی ازسپاهیان را بدنبال گریختگان فرستاد واین فتح در روز یکشنبه ۲۶ محرم روی داد

پاشایان گنجه‌وتفلیس از درعذرخواهی درآمده ودرهای قلعه‌را گشوده وپاشای ایروان هم‌قلعه‌را تسلیم کرد. و گرجستان تاحدآرپه چای بتصرّف‌ایرانیان درآمد. و سپس‌حسین‌پاشا والی‌ایروان قلعه وشهر وتوپخانه‌را بامرای‌دولت نادرسپرد.

در اواخرهمین سال برحسب امرنادر رضاقلی میرزاباحرم‌نادرمتوّجه‌ایروان‌شد

Marfat.com

و بخدمت پدر رفت [۱]. در سال ۱۱٤۷ پس از فتح گرجستان نادر هـزار خانوار ارامنهٔ آذربایجان را کوچانیده بمشهـد فرستاد. و در بیرون دروازهٔ خیابان سفلی در راسته بازار گوسلوك بجهت آن جماعت خانه ساخته آنها را سکنی داد. ونیز دستور داد کلیسائی برای معبد ارامنه نظیر کلیسای جلفای اصفهان بسازند.

وهمچنین شصت هزارخانوار ازایلات قشقائی وشاهسون و افشار آذربایجان را کوچانیده در شهرهای خراسان جای داد.

درسال ۱۱٤۸ که تمام شهرهای ایران را از افغانها و روسها ودولت عثمانی پس گرفت حکـام و امراء و اعاظم و اعیان و علماء و قضاة ایران را در صحـرای مغان جمع نمود و در روز پنجشنبه ۲٤ شوال بدرخواست آن جماعت تاج خسروی برسر نهاد. که «الخیرفیما وقع» را تاریخ این تاج گذاری یافته‌اند. وایالت خراسان را بپسرش رضاقلـی میرزا تفویض کرد. وطهماسب قلیخان جلایر را پیشکارشاهزاده و صاحب اختیار مملکت خراسان نمود. و در همین سال خود سفری بمشهد نمود.

نادرشاه پس از تاجگذاری باندیشهٔ تسخیرقندهار افتاد وبدان سوی متوجّه گردید. درعرض راه خبرشد که علی مرادی بختیاری در کوهستان بختیاری بسرکشی برخاسته است پس فوجی از لشکریان را بسرکوبی او فرستاد. و علیمرادی را زنده دستگیر کرده بنزد نادر آوردند. و باسر نادر دست وپای او را بریده وچشمهایش را کندند. واو بدانحال درگذشت [۲].

نادر در نهـم مـاه جمادی دوم ۱۱٤۹ باصفهـان رفت. و پس از چهل روز توقّف از راه کرمان بقندهار شد. و در مدّت یکماه باسر وی در بیرون قلعهٔ قندهار شهری بنا کردند وبرجها ساختند وقلعه را محاصره نمودند. وپس از جنگهای خونین عاقبت شهر را متصرّف وحسین خان تسلیم گشت. وشهری که باسر نادرشاه درمحل سرخه شیر ساخته شده بود «نادرآباد» نامیدند. نادرپس از تصرّف شهر قلعهٔ قدیم

۱- جهانگشا ص ۲۵۵

۲- جهانگشا ص ۲۸۰-۲۸۳

Marfat.com

را ویران کرد. وجمعی از افاغنه را کوچانیده بنیشابورجای‌داد. وجمعی را هم درسلک ملازمان رکاب در آورد. و حسین را با اولاد و اقربا وبنی اعمام روانهٔ مازندران نمود ومحل سکنای ایشان را درآن ولایت مقرّر داشت.

درسال ۱۱۴۹ نادر شاه رضاقلی میرزا را مأمور تسخیر بلخ و اندخود و تنبیه علیمرادخان نمود. و طهماسب خان وکیل جلایر بسرداری لشکر وی مأمور شد. رضاقلی میرزا ببلخ رفت. ابتدا والی آنجا آماده رزم گردید ولی بمحض شروع جنگ شکست‌خورده‌ولشکریانش گریختند. ووالی ازدرطاعت درآمدورضاقلی‌میرزااورا بخشید.

وپس از پایان کار بلخ متوجّه بخارا شد و از آمویه گذشت. ابوالفیض‌خان والی بخارا درقلعهٔ قرشی‌متحصّن گردید. رضا قلی‌میرزا عازم قرشی بود که فرمان‌نادر رسید که از رفتن بترکستان خودداری نماید، و او ازحرکت بدانسوی بازایستاد.

نادرشاه در اوائل ورود بقندهار نامه‌ای بمحمّد شاه پادشاه هندوستان نوشت که غزنین‌وکابل از دیرزمان جزوممالک ایران شمرده می‌شده. وسلاطین هندوستان که ازدوستان دیرین ایرانند نباید این دو ولایت را درتصرّف خویش نگاهدارند و درخواست نمود که مقرّر دارند غزنه وکابل بکارداران ایران واگذار شود. چون محمد شاه یکسال سفیر ایران را معطّل کرد و جوابی بنادرشاه نداد. او در اوائل ماه صفر ۱۱۵۱ عازم سفر هند شد. وغزنین را تصرّف کرد و ازآنجا متوجّه کابل گردید. ودرسوم ربیع الاول بحوالی‌قلعه رسید. سردم کابل ابتدا بمقاومت‌پرداختند. ولی پس از آنکه سپاهیان نادرشهر را گلوله باران کردند قلعگیان امان خواستند و روز دوازدهم ربیع‌الاول قلعهٔ کابل تسلیم گردید.

نادرپس ازتسخیر کابل ببهار از توابع جلال‌آباد رفت. درآنجا رضاقلی‌میرزا که ازبلخ احضارشده بود دربیست وچهارم رجب بحضور رسید ونادرنیابت سلطنت واختیارعزل ونصب‌حکام‌وفرماندهان را بوی واگذارگرد. و روز یکشنبه سوم‌شعبان رضا قلیمیرزا را مرخصّ و خودعازم لاهورگردید. و از رودخانه‌های‌پنجاب گذشت وبحدود لاهور رسید.

Marfat.com

زکریاخان حاکم لاهور اظهار اطاعت وانقیاد کرد وایالت لاهور بدوتفویض گشت. پس از ورود نادر بسرهند. جاسوسان خبر آوردند که نظام الملک بامرمحمد شاه باسیصد هزار سپاه دکن درکرنال بیست فرسنگی شاهجهان آباد آمادهٔ نبرد است. و دیگر بار خبر آوردند که برهان الملک نیز با سپاه فراوان به پانی پت سه فرسنگی کرنال آمده است. نادر جمعی ازدلیران ایرانی را مأمور نبرد وجنگ با برهان الملک نمود. وپس از روبرو شدن آندولشکر برهان الملک درخود تاب مقاومت ندید و فرار کرد. وجمعی ازلشکریان او اسیرشدند. نادرشاه روزچهاردهم ذیقعده ازپل رودخانهٔ فیض گذشت و باچندتن از دلیران باطراف اردوی محمد شاه رفت. وپس ازملاحظهٔ اردو و تعیین مواضع حمله بلشکرگاه خویش بازگشت. روز دیگر نادرشاه در برابر سپاهیان هندلشکر خویش را آراست وجنگی سخت درپیوست. در این جنگ که چند ساعت بیش طول نکشید سی هزارتن ازسپاه هند کشته شد. وبرهان الملک وجمعی ازسران سپاه اسیر گردیده وبقیه سپاه گریختند. ومحمدشاه بکرنال فرار کرد. وچون پیروزی نادرشاه را مسلّم دید از درمعذرت درآمد. ونظام الملک را نزد نادرفرستاد وطلب صلح کرد. و روز سیم محمد شاه خلع سلطنت از خود کرد وافسر سروری از سر گرفته با خوانین وبزرگان دولت گرکانی نزد نادر آمد.

نادر او را تا بیرون خیمه استقبال کرد. و در کنار خویش برتخت نشانید. و از وی دلجوئی نمود. باین ترتیب صلح وصفا و دوستی میان آنها برقرار گردید. و روز پنجشنبه اول ذی الحجهٔ سال ۱۱۵۱ عازم شاهجهان آباد شد. ومحمد شاه روز ورود کلید خزانه ها را همگی بنادر داد. و زر وگوهرها ونفائس بسیار تقدیم کرد که ازجملهٔ آنها تخت طاوس معروفست.

در همین ایام نادر دختر محمد شاه را برای نصرالله میرزا خواستکاری کرد و مجلس جشن وعروسی با شکوهی برایش گرفته شد.

نادرشاه پس مدّتی توقّف در هند درصدد بازگشت بایران برآمد. وبدست خود تاج شاهی برسر محمد شاه گذاشت. وخنجر وشمشیر مرصع بر کمر او بست. وبهریک

Marfat.com

از بزرگان و سران لشکر بقدر مرتبه خلعت داد. و روز سه شنبه هشتم ماه صفر سال ۱۱۵۲ با گنجینه‌های جواهر و اموال بسیار از راه پیشاور وخیبر عازم ایران گردید.

و در وقت مراجعت خبر یافت که خدایارخان عباسی حاکم سند نافرمانی آغاز کرده است. نادر بتعقیب او پرداخت و پس از مدّتی لشکریانش او را گرفته و بحضورش آوردند. نادر از تقصیر وی گذشت و او را آزاد کرد ومجدداً حکمرانی آن دیار را بدو داد. و فرزند او را ملازم رکاب گردانید.

درهمین سال که آوازهٔ قتل نادر در هندوستان بمشهد رسید رضاقلی میرزا از بیم آنکه مردم شاه طهماسب مخلوع را دوباره بسلطنت بردارند محمد حسین خان قاجار کهنه‌لو را مأمور کرد تا او وپسرش عباس میرزا را بقتل رسانید[1]

در سال ۱۱۵۲ نادرشاه پس ازفراغ از نظم مهمّات سند از راه بلوچستان بایران بازگشت وبهرات واردشد. وبرحسب فرمان شاهرخ میرزا وامامقلی میرزا باعلی قلیخان برادرزاده‌اش که در این وقت حاکم مشهد بود بجانب اردوی نادر بهرات رفتند و پس از سه ماه توقّف بمشهد بازگشتند.

چون درگذشته ازبکان بخارا و خوارزم بارها بخراسان دست اندازی کرده بودند نادر شاه ارادهٔ تنبیه آنان را نمود. و از راه هرات عازم ترکستان شد. و در بیست وهفتم جمادی الاولی بمنزل کرکی که معبر بخاراست رسید. ازبکان که خود را دربرابر نادرشاه ناتوان دیدند تسلیم شدند. وپس ازعبور از آب آمویه ابوالفیض خان والی بخارا بحضورنادر شاه رسیده. نادر اورا مخلّع ساخت و دوباره اورا بپادشاهی آنجا برگماشت. و بیست هزار تن ازجوانان بخارا وسمرقند را جزو لشکریان خود نموده و بخراسان فرستاد.

پس از اتمام کار بخارا و سمرقند متوجّه خوارزم گردید. ایلبارس خان والی خوارزم که خبر حرکت نادرشاه را بدان صوب شنید خود را آمادهٔ نبرد کرد. و پس از ورود نادر بخارج قلعهٔ هزار اسب با چند هزار سوار صف آرائی نمود. و جنگ

۱- جهانگشا ص ۳٤۰ وفوائدالصفویه

Marfat.com

درپیومست. امالشکریان اوتاب مقاومت نیاورده گریختند. وایلبارس خان با چند نفراز کسان خود در قلعهٔ خانقاه که یکی از پنج قلعهٔ مستحکم خوارزم است متحصّن شد. وپس ازچند روز که قلعه درحصارسپاهیان نادر قرار گرفت. مردم قلعه ایلبارس وکسان او را دستگیر کرده بحضور نادرشاه آوردند وبفرمان شاه کشته شد. بعضی از مورّخان نوشته‌اند که قلعهٔ خانقاه بقهروغلبه بتصرّف ایرانیان درآمد

پس از تسلیم خانقاه نادر شاه متوّجه خیوه گشت ومردم قلعه در پناه حصار جای گرفتند. وسپاهیان نادرشاه قلعه رامحاصره کرده هدف توپهای قلعه کوپ قراردادند. سرانجام مردم آنجا هم تسلیم و نادرشاه آنها را بخشید. و ممالک خوارزم بتمامه بتصرّف نادر درآمد.

نادر چند روز بانتظام امور خوارزم پرداخته وطاهرخان نوادهٔ ولی محمدخان چنگیزی را بحکومت خوارزم منصوب کرد. و درهفدهم رمضان ازراه مرو بکلات آمد. و دراواخر ماه شوال از راه قوچان و رادکان بمشهد وارد گردید. وپس از زیارت آستان قدس رضوی قندیل مرّصع مینا وقفل طلای مرصع بجواهر که جهت فتح هندوستان وترکستان نذر کرده بود تقدیم کرد.

درهمین اوقات فرستادهٔ پادشاه هندوستان باتحف وهدایای بسیار وچند زنجیر فیل بمشهد وارد ومورد عنایت نادرشاه واقع گردیده اجازه بازگشت یافت.

نادرشاه پس ازدوماه توّقف درمشهد حکومت خراسان را بنصرالله میرزا تفویض و در بیست وششم ذیحجهٔ این سال از راه قوچان ومازندران عازم داغستان گردید.

در اوقاتی که نادرشاه در مازندران بود روزی که در مابین زیر آب وبهجان درکنار جنگل حرکت می کرد. شخصی که درجنگل کمین کرده بود از بیست قدمی نادرشاه را هدف گلولهٔ تفنگ ساخت. گلوله زیربازوی شاه را بقدریک انگشت خراشیده برپشت دست چپ آمده وبگردن اسب خورد که فوراً اسب درغلطید. وغلامان وقورچیان آنچه جنگل وبیشه را جستجو کردند کسی را نیافتند. نادرشاه در اواسط ربیع الاول وارد قزوین شد. وبعد از پانزده روز ازقزوین عازم شیروان گردید.

بزرگان لکزیه همگی ابتدا بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند ولی یکی از

Marfat.com

آنهانفاق ورزید وبقیطاق رفت وسر ازفرمان پیچید. ومدّتی دردهنهٔ دربندمقاومت نمود. سرانجام دربرابرلشکرایران‌تاب نیاورده فرارکرد. وفتنه لکزیه خاموش‌شد. وهمهٔ آن ملک بتصرف نادرشاه درآمد. پس ازگذشتن زمستان نادر بهار وتابستان وپائیز را درآنجا گذرانیده بترتیب امور پرداخت وبعد بجانب عراق حرکت کرد.

چون در ایّام توقّف نادردرداغستان اوزبکان خوارزم و آرال بمخالفت برخاسته وطاهرخان والی را درقلعهٔ خیوه کشته بودند درسال ۱۱۵٤ بفرمان نادرشاه‌نصرالله میرزا با لشکری آراسته برای سرکوبی آنان متوجه خوارزم گردید. چون بمرو رسید یاغیان که ازکرده پشیمان شده بودند بعذرخواهی‌نزد او آمدند. نصرالله میرزا از تقصیر آنان درگذشت وبدرخواست ایشان ابوالمحمد پسر ایلبارس راکه درآن سفر همراه بود با بوالغازی موسوم وبسلطنت خوارزم تعیین کرد. وپس ازتنظیم امورآن سامان در ۲۲ جمادی‌الثانیه ۱۱۵۵ بمشهد بازگشت.

در بازگشت نادر از سفر داغستان موقعی که در اطراف طهران اردو زده‌بود و رضا قلی‌میرزا در آنوقت حکومت ری‌داشت چون پاره‌ای حرکات از وی سرزد که نشانهٔ نافرمانی او بود بفرمان نادرشاه او را گرفتند و چشمهای او را کور کردند. ولطفعلی‌خان افشار دائی اورا که موردغضب واقع شده بود نیزازحلیهٔ بینائی‌عاطل ساختند. درهمین سال ازطرف نادرعلیقلی‌خان برادره‌اش بسپهسالاری خوارزم‌معین گردید. و اوازاردوبمشهدآمد. وپس‌از تهیّه وتدارك بطرف‌خوارزم رهسپار گردید.

چون‌نادرشاه برای صلح باسلطان عثمانی‌شرایطی کرده بود. و ازجملهٔ شرایط یکی شناختن مذهب شیعه بعنوان مذهب پنجم ازطرف دولت عثمانی و دیگر اختصاص‌دادن رکنی‌ازارکان مسجدالحرام بائمه شیعه‌بودو بزرگان دولت عثمانی ازقبول رسمیّت مذهب شیعه و دادن‌رکن پنجم سرباز زده بودند. نادرشاه که از این معنی متغیر بودبازبخیال حملهٔ‌بمالک عثمانی افتاد. وپس ازپایان کارداغستان ومراجعت ازآن حدود در ۱۱۵۵ متوجه مقصد گردید.

احمد پاشا حاکم بغداد چند تن از اعیان را تا حوالی سنندج بعذرخواهی

Marfat.com

فرستاد لیکن نادرشاه بدانها جواب رّد داده بازگردانید. پس‌از آن از راه شهر زور متوجه‌قلعهٔ کرکوك شد. خالد پاشا حاکم شهر زور فرار کرد. وسلیم بیک پسر عموی او تسلیم شد.

بعد ازانجام کار شهر زور نادرقلعهٔ کرکوك را محاصره کرد. وپس‌ازجنگهای خونینی که‌روی‌داد قلعگیان امان خواستند. فوجی هم ازلشکریان ایرانی قلعهٔ اربیل راگرفتند. پس از آن نادر متوّجه موصل شد. و در آنجا پس از چندین جنگ با سرداران عثمانی خبردارشد که ویکن محمد پاشاصدراعظم سابق بسرعسکری تعیین وبالشکری بزرگ بقارص رفته‌است. نادرهم متوّجه‌ایروان گردید و درمرادتپّهٔ ایروان اردو زد. سرعسکر نیز از قارص بیرون شد وبچهار فرسنگی اردوی نادر رسید. چند روز آتش‌جنگ بین طرفین شعله‌ور بودعاقبت سرعسکرعثمانی هدف تیری‌واقع ، و در اثر آن درگذشت. ولشکریان عثمانی‌تاب ایستادگی‌در برابر ایرانیان را نیاورده‌روی بفرار نهادند. ونادر پس از فتح بایران بازگشت و ازراه اصفهان‌روانهٔ خراسان‌شد.

درسال ۱۱۵۸ اختیار امورخراسان بامامقلی میرزا واگذارگردید. و درهمین سال علی قلیخان از خوارزم بمشهد بازگشت.

وهم دراین‌سال نصرالله میرزا از راه مازندران و استرابادبمشهد مراجعت کرد ودر۲۳ماه صفرسال ۱۱۵۹ نادرشاه از راه بیابان طبس بمشهد مقدّس‌آمد وعید نوروز را درآنجا بسر برد. و در ۲۰ ربیع‌الاول برای بازدید کلات ازمشهد عازم‌آن مکان شد و ازآن‌جا بعراق رفت.

سبب قتل نادرشاه . نادر پس از بازگشت ازسفر داغستان و کور کردن رضاقلی‌میرزا فرزند ارشد و ولیعهدش که نوردیده و دولتش بودمزاجش از راه صحت منحرف شد وبا مردم بناء بدرفتاری گذاشت. وظلم وستم را بجائی رسانید که دست هیچ‌ستمگری بدان‌نرسیده وخیال هیچ جائری گردآن نگردیده مصادرات بیحدوحصر بربزرگ وکوچک مقرّر کرد. بدین‌سبب دوداز دودمانها و دمار ازخاندانها برآورد. وهنگامی که درسفر اخیرخودازاصفهان بمشهد میآید‌بهرشهر که می‌رسید کله منارهای

Marfat.com

از سرهای مردم بیگناه ترتیب می‌داد.

چیزی که بیشترمایهٔ انزجارونفرت ایرانیان ازنادر گردیداختیار بیگانه برخودی بود که عده‌ای ازسخالفان را از اوزبک وافغان براهل ایران وسرکردگان ایرانی چیره گردانید. وایشان را برسعارج اقتداروتسلّط رسانید که تحمّلش برایرانیان دشواربود. واین رفتارسبب شد که دراطراف مملکت عده‌ای بسرکشی برخیزند وعمال اورابیرون کنند. تاجائی که علی‌قلیخان برادر زاده‌اش که مأمورسرکوبی و تنبیه سیستانیان بود سر ازاطاعت پیچید وسرکشی نمود. وبامردم سیستان همراه گردید ومخالفت‌خود را آشکارا کرد. وبعد چنانکه در اول‌این کتاب بتفصیل ذکرشده امرا وسرکردگان کشیک در دوفرسنگی‌قوچان نادررا بقتل رسانیدند واردوی‌آن‌شهریاربزرگ‌بهم‌خورد.

سورّخان نادر را از بزرگترین پادشاهان ایران دانند و او را بدین صفات و اخلاق یاد کرده‌اند:

نادر مردی پرصلابت ومهابت وبا ارادهٔ آهنین وصاحب رأی صایب وشجاع وغیور ومتعصب وعالی همت وسخی وعادل و زیرك وعاقل و روشن روان ومنصف وبنده نواز ورعیت پرور بود. درسپهسالاری وگلاوری‌روزگارفرزندی چون‌او نپرورده مهابتش چنان بود که دشمن بمحض آنکه چشمش بوی می‌افتاد قلبش می‌طپید و زانویش سست می‌شد وتاب ایستادگی از وی در برابر نادرسلب می‌شد.

نادر درحساب دادن‌وستدن نیز سخت گیر و از ذره‌ای نمی گذشت و درامانت وخیانت وخدمت و سرکشی اغماض و چشم پوشی نداشت. و از روی تحقیق در ابتدای زمامداری مردی عادل و دادگستروسزای اعمال هرکس را بخوبی‌می‌داد. نادر دارای اندامی متناسب وبنیه‌ای قوی وقامتی بلند که از دو ذرع ونیم بیشتر وکمی تنومند با شانه‌ای پهن وبازوئی سطبر و گردنی بلند و میانی باریك و سری بزرگ و صورتی بیضی وچشمانی فراخ و مشگی و رخساری سرخ و ریشی انبوه و نگاهی نافذ و دراز دست و دراز انگشت وبلند آوازه بود. وصدایش چنان قوی‌بود که در وقت سخن گفتن تایک میل صدایش می‌رسید ومثل این بود که شیری‌می‌غرد[1]

۱- رستم‌التواریخ وفوائدالصفویه

Marfat.com

منشیان نادر عبارت بودند از

میرزا مهدیخان منشی الممالک پسر محمد نصیر استرابادی متخلص بکوکب. ومیرزا مؤمن خان ابیوردی. ومیرزا حسین استرابادی مشهور بجوئی. ومیرزاعلی اکبر ترشیزی مستوفی خراسان. ومیرزا بدیع الزمان نیشابوری ومیرزا نظام عراقی.

زوجات نادر- نادرشاه زنان بسیاری در حبالهٔ نکاح داشته. چند تن آنها که در کتب تاریخ نامی ازآنها برده شده عبارتنداز:

۱- دختر اول بابا علی بیک افشار مادر رضا قلی میرزا

۲- دختر دوم بابا علی بیک بنام گوهرشاد مادر نصرالله میرزا وامام قلی میرزا. این زن را نادر در موقعی که ایشک آقاسی بابا علی بیک بود بعقد خویش در آورد و این زن تا پس ازسال ۱۱۶۳ در مشهد زنده بود[1]

۳- راضیه بیگم دختر شاه سلطان حسین میرزا که پس ازتصرف اصفهان اورا بحبالهٔ نکاح خویش در آورد. این زن تا سال ۱۱۹۰ زنده بود و درعتبات عالیات می زیست.

٤- شمس نساء بیگم دختر میرزا محمد علی پسر میرزاداودسرعشی متولی است، میرزا محمد علی در اوایل سلطنت شاه طهماسب ازطرف وی حاکم قزوین بودمحمود افغان آقاسی خان بلوچ را مأمورتصرف قزوین کرد. واوپس ازتصرف شهر و دستگیر کردن میرزامحمدعلی دخترش شمس نساء بیگم رابزنی گرفت. وپس ازآنکه آقاسی خان بامر اشرف کشته شد نادر او را بعقد ازدواج خویش در آورد. و از اوپسری بوجود آمد که بچنگیزخان نامیده شد. وهنوز بسن بلوغ نرسیده بود که بامر علیشاه با سایر برادران کشته شد. و شمس نساء پس از قتل نادر بزوجیت پسر عم خویش میرزا محمد رضا درآمد و از مشهد بعتبات عالیات رفت و در آنجا متوطن گردید.[2]

۵- دختر سام بیک قوچانی وکیل چمشکزك است که نادر در اوایل کار

۱- جهانگشا ص ۲۸۸ و زبورآل داود

۲- زبور آل داود

Marfat.com

خوداورا خواستگاری کرد. و اکراد باین‌وصلت راضی نبودند. و نادرپس از چندین جنگ که با اکراد کرد عاقبت او را بعقد ازدواج خویش در آورد[1]

۶- جوکی (یاشوقی) دختر محمد حسین‌خان قاجار است که شبی که نادر کشته شد در خیمهٔ او و درکنار او بود[2]

۷- دختر ابوالفض‌خان حاکم بخارا است، که بعد از تسلیم ابوالفیض‌خان یک دختر او را برای خویش و دیگری را برای علیقلی‌خان خواستگاری کرد[3]

نقش مهر نادر در دوران زمامداریش در احکام وفرامین بچند صورت دیده می‌شود.

۱- مهریست که پس‌از فتح مشهد وملقب شدنش بطهماسب قلیخان داشته ودرآن مهر این بیت حک شده

سایه بفلک از ره اقبال رکابم طهماسب قلیخان‌شده‌ازشاه‌خطابم

۲- مهریست که با سجع «نادرقلیخان» یا (نادرعلیخان) خوانده می‌شود.

۳- مهرچهارگوشه‌ایست که تاریخ حک آن ۱۱۴۴ واین بیت درآن نقش است:

لافتی الاّ علی لاسیف الا ذوالفقار

نادر عصرم زلطف حق غلام هشت وچهار

۴- مهریست که پس از رسیدن بمقام سلطنت یعنی ازسال ۱۱۴۸ ببعد در فرامین او دیده می‌شودونقش آن این بیت است.

نگین دولت ودین رفته بود چون ازیاد بنام نادرایران قرار داد خدا

۵- ابوالحسن قزوینی در فوائدالصفویه گوید سجع مهر نادر این مصرع بود

مظهر لطف الهی نادر

ولیکن در فرامینی که تاکنون ازنادر دیده شد اثری از این مهر نیافت.

۱- جهانگشا ص۵۶ وص۷۱

۲- مجمل التواریخ ص۱۴

۳- جهانگشا ص ۳۵۲

Marfat.com

ص ۱۲ س ۱۵ ایرلوی افشار: نام طایفه‌ایست که جمعی از آنها در خمسهٔ عراق سکنی دارند[1]

ص ۱۳ س ٦ حسن علی‌بیک معیّرالممالک: از امراء وخوانین دوران سلطنت شاه سلطان حسین صفوی بود و پس از شکست اشرف افغان وقتی که نادر باصفهان وارد می‌شد حسن علی‌بیک معیّرالممالک (در اصل: معیارباشی) باجمعی از امراء دیگر باستقبال آمده نادر را باعزاز تمام وارد اصفهان نمودند.

حسن علیخان که ازامراء معتبر وندمای خاص ومعیّرالممالک بود رأی کامل وتدبیر صائب داشت.[2]

ص ۱۵ س ٦ محمد بیک قاجار افشار - صحیح محمدخان قاجار ایروانی است چنانکه در جهانگشاست.

ص ۱۷ س ۱ و فردوسی نادرشاه شاهنامه باین ابیات اختتام رسانیده.

شرح‌حال این شاعر درکتب تذکره یاد نشده وآقای احمد سهیلی خوانساری در مقدمهٔ شاهنامهٔ نادری که بچاپ‌رسانیده شرح حال او را ازکتاب‌مقالات‌الشعراء تتوی چنین نقل کرده‌اند.

«میرزا محمد علی‌الملقب بفردوسی‌ثانی‌خراسانی‌طوسی. گویند از اولادفردوسی صاحب شاهنامه است‌واللهاعلم. ناظم شاهنامهٔ حالات نادرشاه همراه رکاب‌همایون نادری وارد الکه شد»

ومیرزا کاظم وزیر مروی درکتاب عالم آرای نادری نامی‌ازاو برده و دوبیت ازشاهنامهٔ اورا آورده وچنین گوید.

«پس از شکست نادر شاه ازطوپال پاشا و فرار بسوی ایران در عرض راه اراده کرد که بکرمانشاه بازگردد و درآنجا باز تدارك کارزار دیده باستقبال طوپال رود. چون باغازیان وسپاهیان روانهٔ کرمانشاه گردید در بین راه نظرش برمحمد علی

۱ـ گلشن مراد نسخهٔ خطی

۲ـ عالم آرای نادری ص ۸۸ و ۲۹۰

Marfat.com

فردوسی که بترتیب ونظم وقایع دوران اقتدار نادرشاه مأمور بود افتاد که حیران و سرگردان دربالای تپهٔ ریگی ایستاده وسپاهیان را می‌نگردد. نادر او را طلب کرد وگفت از ناسازگاری روزگار وبی‌مساعدتی طالع جفاکار که در این سفر روی داده چه‌خواهی گفت بدیهة این دو بیت عرض کرد.

از این رفتن و آمدن عار نیست — که جزجزر وسدّ بحرزخّار نیست
شکست صدف تا نشد آشکار — هویدا نشد گوهر شاهوار

نادر او را تحسین وآفرین کرد وسوءد نوازش والطاف گوناگون گردانید[1].»

و چند بیت زیر از شاهنامهٔ اوست که دو بیت آن در این کتاب یاد شده

شبی فوجی از پاسبانان وی — که بودند دایم نگهبان وی
بسوی سرا پرده‌اش تاختند — بشمشیر کین کار وی ساختند
بیک دم زدن نه شهنشاه ماند — نه دیهیم و اورنگ وخرگاه ماند
سرشب سرقتل وتاراج داشت — سحرگه نه تن سرنه سرتاج داشت
بیک گردش چرخ نیلوفری — نه نادر بجا ماند و نه نادری
خبردار گشتند چون لشکری — نهادند بنیاد غارتگری
کند قهر قهّار چون قادری — نماند بجا نادر و نادری
بیک طرفةالعین و اندك زمان — چنین خورد برهم اساسی چنان
شهی کو بنای ستم را نهاد — سرو افسر خویش بر باد داد[2]

ص ۱۸ س ۱ علیقیخان - پدرش ابراهیم‌خان برادر نادرشاه ومادرش دختر توحیدخان سلطان افشار بود[3] نادرشاه دراواخر عمراورا برای دفع فتنهٔ اهالی سیستان بدانجا فرستاد وپیش از واقعهٔ نادرشاه سرداری زابلستان داشت. وچون ازعم خود متوهم بود بمخالفت برخاسته و با لشکرهای زابل وسیستان و هرات و اویماقات

---

۱ عالم آرای نادری ص ۲۳
۲- از شاهنامهٔ نادری بتصحیح آقای سهیلی خوانساری
۳- عالم آرای نادری ج ۱ ص ۴۳

Marfat.com

هزارجات عازم پیکارعم بود که بمنزل جام ولنگراز واقعهٔ عم وچگونگی آن آگاه گشت.

پس از ورود بمشهد محمد قلیخان افشار کشیکچی باشی را از بیم جان خود گرفته بخوانین حرم نادرسپرد تااو را ریز ریز ساختند. ومولانا علی اکبر که ازافاضل زمان و از مصاحبان نادرشاه بود بی گناه بقتل آورد. ونیز لطفعلی خان ولد بابا علی بیک کوسه احمد لوی افشار که از امراء و ارکان دولت نادری بود با پسران دیگر بابا علی بیک خالوهای پسران نادرشاه را بی جرم و گناه با اولاد نادر خرد وبزرگ همگی را کشت.

ونصرالله میرزا و اسماعیل میرزا پسران نادرشاه را که در کلات دستگیر کرده وبمشهد آورده بودند بعد از کور کردن آن دو را نیز بقتل رسانید.

در ۲۷ جمادی الثانیه ۱۱۶۰ در ارض اقدس جلوس نمود وخود را علیشاه وعادلشاه خواند. وبا آنکه بناروا خون بسیاری ریخت وآنرا سبب استحکام اساس پادشاهی خود پنداشت خاطر از رهگذر امور ملکی ورسیدگی بکارهای مهم کشور آسوده داشت. وهمه را بسهراب خان غلام که محل اعتمادش بود سپرد. و خود بعیش وعشرت پرداخت[1]. وپس ازچند ماه برای تنبیه اکراد چمشکزک که سرکشی آغاز کرده و فتنه جوئی می نمودند رهسپار قوچان گردید. پس از سرکوبی آن جماعت بواسطهٔ قحط و تنگی که در آنسامان روی داده بود بمازندران رفت. و متجاوز از هفت ماه در آنجا بسر برد. وخبر سرکشی ابراهیم خان برادر خود را که بسرداری عراق تعیین کرده بود آنجا شنیده سهراب خان غلام خود را بنزد برادر فرستاد که نهانی در کسر شوکت او کوشد.

ابراهیم خان پس از ورود باصفهان سام نام فرستادهٔ اصلان خان را کشت. و با صالح خان قرقلوی افشار ومحمد خان قاجار وموسی خان افشار دشمنداران نادرشاه والله یارخان غلجائی افغان وعطاالله خان اوزبک (که بنا بفرمان نادر بتنبیه سرکشان فارس مأمور و شکست خورده از فارس بنزد ابراهیم خان آمده بودند) و سایر

۱- جهانگشای نادری ص ۴۲۷ و گیتی گشا ص ۱۱ وآتشکدهٔ آذر

Marfat.com

سران سپاه همدست و همداستان شده سهرابخان فرستادهٔ برادر را کشت و مخالفت خود را با علیشاه آشکار کرد. علیشاه وقتی که از کشته شدن سهرابخان آگاه گشت از مازندران بعزم رزم برادر متوجّه عراق گردید. صالح خان قرقلوی افشار که درآنوقت از جانب ابراهیم خان در هزار جریب قزوین بود تاب مقاومت باسپاه علیشاه نیاورده فرار نمود. وعلیشاه وارد قزوین گردیده جمعی ازعمال وکدخدایان قزوین رابسعایت امامقلی بیک نسقچی باشی کشت. و ازآنجاروانهٔ ابهررود وزنجان گردید. ابراهیم خان با امیر اصلانخان قرقلوی افشار که از جانب نادرشاه سردارآذربایجان وبنابربعضی جهات از علیشاه متوهّم بود از در ملاطفت درآمده او را نیز باخود متّفق ساخته وباکمک وهمراهی او وبیست وسی هزار کس متوجّه رزم برادر گردید. وبا علیشاه که شصت هزار نفر سپاهی با او بود در محلی بنام «سمان ارخی» درسلطانیهٔ خمسه مصاف داد. در این رزم تمام سپاه از علیشاه جدا گشته با بنزد ابراهیم خان رفتند ویاباوطان خودباز گشتند. وعلیشاه باسه نفر از برادران ومعدودی ازخواص بتهران فرار کرد.

آذر بیکدلی که خود در این معرکه حاضر بوده گوید «لشکر خراسان بدون کشش وکوشش هوای دیار خود کرده از معرکه روگردان شده بخراسان رفتند» ابراهیم خان عده‌ای بتعاقب علیشاه فرستاد و او را با برادران دستگیر وکور کرد[1]

(حرکت علیشاه از مشهد بقوچان و رفتن او بمازندران و تاریخ گرفتاریش بدرستی معلوم نیست. از ملاحظهٔ بعضی احکام وفرامین که از او صادر شده ونیز از وقفنامه‌ای که ازو درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی محفوظ و تاریخ آن رمضان سال ۱۱۶۰ می‌باشد ظاهراست که وی تا آخر ماه رمضان آنسال درمشهد بوده[2] و بعد از آن تاریخ بقوچان و از آنجا بمازندران رفته. ومتجاوز از هفت ماه در آن استان توقّف کرده ونوروز لوی ئیل سال ۱۱۶۱ (برابر با ۲۰ ربیع الاول) را در مازندران

۱- محافل المؤمنین وجهانگشا ص ۴۳۵ وآتشکدهٔ آذر

۲- کتابچهٔ موقوفات آستان قدس رضوی وتاریخ مشهد تألیف نگارنده

Marfat.com

بسر برده است[1] اگر مدّت فرمانفرمائی‌او (چنانکه در گیتی گشاست) یازده ماه باشد گرفتاری وی باید پس از ماه جمادی‌الاولی سال ۱۱۶۱ باشد. درصورتی که در معجم‌الانساب«ص ۳۸۸» گرفتاری علیشاه دراول ماه شوال ۱۱۶۱ ضبط شده است.)

علیشاه پس از گرفتاری ونابینائی مدّتی در قم بود وپس از شکست‌ابراهیم شاه باسر شاهرخ اورا از قم بمشهدآورده و در همانروز ورودباهل حرمسرای نادری سپردند تابقصاص خون شاهزادگان‌اورا ریز ریز کردند. واین واقعه درجمادی‌الثانیهٔ ۱۱۶۲ روی داد[1].

نقش سکه علیشاه این بیت بوده.

گشت‌رایج بحکم لم یزلی　　سکّهٔ سلطنت بنام علی

و مهر وی مربع تاجدار است که در تاج آن «بسم‌الله» و در مربع زیر آن «بندهٔ شاه ولایت علی» نقش است.

(تاریخ این مهر که باید ۱۱۶۰ ونزدیک تاریخ پادشاهی‌او باشد حکاك آنرا بغلط ۱۱۰۶ حک کرده. این‌مهردر چندحکم وفرمان دیده شد که‌ازجملهٔ آنهاحکمی است که بمیرزا محسن رضوی سرکشیک پنجم آستانه مقدسه داده بود

علیشاه‌را زنان متعددی بوده که از جمله آنها.

یکی‌زیب‌النساء بیکم دخترمیرزا محمدعلی‌بن‌میرزا داود متولی است. این‌زن پس ازکشته شدن علیشاه بحبالهٔ نکاح پسر عم خویش میرزا محمد صادق درآمد و در ۱۱۶۶ درمشهد بلاعقب درگذشت[2]

ودیگردخترابوالفیض‌خان‌پادشاه‌بخارابود که‌نادرشاه‌هنگامی که‌بربخارامسلّط شد وابوالفیض‌خان باطاعت پیش آمد. دختران او را یکی برای خویش ودیگری برای علیقلی‌خان خواستگاری کرد[3]

۱- فارسنامه وگیتی‌گشا ص ۱۱ وجهانگشا ص ۴۳۲

۲- زبور آل داود

۳- جهانگشای نادری ص ۲۵۲

Marfat.com

ص ۱۸ س ٥ میرزا داود . میرزا محمد داود حسینی مرعشی صفوی فرزند عبدالله فرزند محمد شفیع . مادرش عزّ شرف بیگم دختر میمون خان‌والی گرجستان است که از طرف مادر بزبیده بیگم دختر شاه عباس کبیر میرسد . وی در اصفهان شب هفدهم ماه ربیع‌الاول ۱۰٦٥ متولد و مقدمات علوم را آموخت تا بزیور کمال آراسته گردید . و در علوم معقول ومنقول و ریاضی و سیاق ومعما وشعر ماهر شد .

وبعد از مرگ جدّش میرزامحمد شفیع بمنصب استیفاء کل ممالک منصوب گردیدوپس از یازده‌سال بصدارت ممالک ایران معین شدوبعد ازیازده سال در ۱۱۱۰ بمنصب تولیت آستان قدس رضوی سرافراز وبمشهد رفت .ودرسال ۱۱۱۱ ازمشهد باصفهان بر گشت وبا اجازهٔ سلطان بزیارت اعتاب مقدسهٔ‌عراق مشرف شد . وپس‌از بازگشت از عراق تولیت آستانهٔ رضوی بپسرش میرزا عبدالله واگذار شد و خود او دراصفهان بتمشیت امور ملکی مأمور گردید . وسلطان همیشرهٔ خود شهربانو بیگم را در روزشنبه‌نهم ربیع‌الاول ۱۱۲٥ بدوتزویج کرد .و اوبقیه‌عمررادر کمال‌اعزاز واحترام بسرمی‌برد تادرسال ۱۱۳۳ درسن شصت ودوسالگی‌عالم‌فانی را وداع گفت و درتکیهٔ احداثی خود در زمین لسان‌الارض اصفهان مدفون گردید . و از وی ده پسر وچهار دختر باز ماند . وی دارای طبع شعر بوده و اشعاری از وی باقی ومدونست . بعضی نوشته‌اند دیوانش بیست هزار بیت می‌شود (شرح حال میرزا داوددر تذکرهٔ حزین صفحه ۱٥ و تذکرهٔ نصرآبادی ص ۱٤ و تاریخ سلطانی‌و معجم‌الانساب ص ۳۹۱ و زیور آل داود نسخهٔ خطی‌دیده شود)

نسخهٔ دیوان او بنام دیوان داود درکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی‌سپهسالار بشمارهٔ ۲٥٦ ضبط است

این دیوان شامل مقدمه‌ای در ۳۳ صفحه بقلم محمد رضی‌بن‌محمدشفیع است که بترتیب حروف تهجی مرتب شده و مثنوی که در تعریف وتوصیف اعضاء بدن گفته وبدین بیت ختم میشود .

Marfat.com

چو تعریف سراپا یافت اتمام زبور العاشقینش ساختم نام

ومراثی آل عبا آن بزبان ترکی‌است. این دیوان در۳۱۹ صفحهٔ ۱۵ سطری مرتّب شده است.

ص ۱۹ س ۱۵ برشرفات مقصود صعود. در هردو نسخهٔ خطی عبارت چنین است. وباید کلمه‌ای دراینجا افتاده باشد وعبارت جهانگشا (ص۴۲۶) چنین است «برشرفات کنکرهٔ مقصودصعود نموده» وچون گلستانه مؤلف کتاب قسمتی ازشرح حال علیشاد وابراهیم شاه را از تاریخ جهانگشای نادری بدون تغییری در عبارت گرفته است ظاهراً کلمهٔ (کنکره) از قلم افتاده است.

ص ۱۹ س ۱۸ کاظم میرزا. یا کاظم‌خان فرزند ابراهیم‌خان برادر نادر شاه است. مادرش بدر شرف بیگم دختربزرگ میرزا محمد علی فرزند میرزا محمد داود متولی است.

این زن ابتدا درحبالهٔ نکاح صیدال‌خان افغان درآمد. وبعد در دوران سلطنت نادرشاه ابراهیم‌خان‌این زن را در زمان حیات صیدال‌خان خواه وناخواه بعقدازدواج خویش درآورد. وکاظم‌خان ازاین زن بوجود آمد.

ازکاظم‌خان دو دختر باقی ماند که یکی زوجهٔ شاهرخشاه و دیگری زوجهٔ پسرش نصرالله میرزا بود[1]

ص ۲۰ س ۲ توبچی نصرالله میرزا - ظاهراً چنانکه درجهانگشا است «قوشچی نصرالله میرزا.» صحیح است

ص ۲۰ س ۷ رضا قلیمیرزا- پسر بزرگ نادرشاه از دختر بابا علی بیک کوسه احمد لوی افشار

در تاریخ تولّدش اختلافست. میرزا کاظم‌وزیر درعالم‌آرای نادری تولّدش را درسال ۱۱۲۵ دانسته. ومیرزا مهدیخان در جهانگشا گوید: شب یکشنبه بیست وپنجم جمادی‌الاولی ده ساعت و نیم از شب مزبور گذشته سال ۱۱۳۱ رضاقلیمیرزا

۱- زبور آل داود نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملک

Marfat.com

در وجود آمد. و صحیح قول اوّل است. چه هردو مورّخ متّفق‌اند که در رجب سال ۱۱٤۳ رضا قلیمیرزا با فاطمه سلطان خانم همشیرهٔ سیزده ساله شاه طهماسب ازدواج کرد. واگر گفتهٔ میرزا مهدیخان درست باشد باید رضاقلیمیرزا درسن دوازده سالگی بادختر سیزده ساله عروسی کرده باشد. واین بسیار بعید است. (رجوع شود بعالم آرای نادری ص ۸۸ و۱۱۵ وجهانگشای نادری ص۲۸)

ص ۲۱ س ٥ امیرخان ولد یاربیک خان از امرای بزرگ نادرشاه بود و در جنگ‌بین نادر واشرف در نزدیک‌سمنان منزل مهمان‌دوست سمت توبچی‌باشی‌داشت[1]

ص ۲۳ س ۱٤ ابراهیم‌خان برادرزادهٔ نادرشاه. چنانکه‌درپیش گفته شد از طرف‌علیشاه برادرش بسرداری عراق منصوب گردید. وپس از ورودباصفهان‌با امرای ایرانی و افغان و اوزبک سازش کرده و امیر اصلانخان فرمانروای آذربایجان را با خود همراه نموده وبرعلیشاه یاغی گشت. وپس‌از روبرو شدن بایکدیگرابراهیم‌خان پیروز وبرعلیشاه دست یافته‌اورا کور کرد ومتوّجه همدان گردید. و امیر اصلانخان از اردوی ابراهیم‌خان جدا شده روانهٔ‌تبریز شد. و درهمان نزدیکی میان آن دونیز وحشتی پدید گشت. و ابراهیم‌خان دانست که با استقلال امیراصلانخان اساس سلطنت او استوار نخواهد ماند. لهذا او نیز درپی امیر اصلانخان متوّجه تبریز گشت. درآنجا پس از رزم‌صعبی که بین‌آندو روی داد امیراصلان‌خان بقراچه‌داغ فرارنمود. وکاظم‌خان قراچه داغی‌اورا گرفته بابراهیم‌خان تسلیم کرد. وابراهیم‌خان او وبرادرش راکشت وخاطر از این رهگذرنیز فارغ گردانید. وچون امرای خراسان شاهرخ پسر رضا قلی میرزا را درمشهد بپادشاهی برداشته بودند ابراهیم شاه پس از شنیدن این خبر درهفدهم ذیحجهٔ ۱۱٦۱ برتخت سلطنت نشست و با یکصد و بیست هزار نفر سپاه مستعدّ و آماده از تبریز برای رزم با شاهرخ حرکت و وارد قزوین گردید.

سلیم‌خان افشار قتلوکه وزیر اعظم ومخاطب بخطاب عمواغلی بود پیش‌از شاه واردقزوین شد. اهالی قزوین ازسادات وفضلا تمامی‌از رفتاری که‌باصالح خان

۱- عالم آرای نادری ص ۸۰

Marfat.com

کرده بودند پوزش و معذرت خواسته درخواست امان برای جهلهٔ قزوین نمودند. ابراهیم شاه باشفاعت سلیم‌خان از تقصیر اهالی درگذشت. ومردم شهر راآئین بسته چراغان نمودند. واوپس ازچند روزتوقّف درقزوین متوجّه مشهد مقدس گردید و درسمنان بشرحی که دراین کتاب است منهزم شده بقم بازگشت. وبالاخره درمحلی موسوم بقله بر(قلعهٔ فلاپور) ازتوابع خمسهٔ عراق بدست پناه‌خان قله بری گرفتار وبامر شاهرخشاه کشته شد[1]. مدّت سلطنت وی از ۱۷ ذی حجهٔ ۱۱۶۱ تا ۱۷ محرم ۱۱۶۳ است[2].

ص ۲۷ س ۹ شفیعای آبرو - از حال این شخص چیزی بدست نیامدجزآنکه درذیل وقایع‌السنین خاتون‌آبادی (نسخهٔ خطی مجلس) است «که‌آخوندشفیعای ابرو در ۱۱۶۱ درگذشت»

ص۲۹ - س۱۳ باتفاق علیقلی‌خان قدیمی خود - درموقع چاپ این موضع ازکتاب نگارنده چنین حدس زد که باید کلمه‌ای مانند چاکر وغلام‌وامثال‌آن ازقلم افتاده باشد. پس از مراجعهٔ بتاریخ جهانگشای نادری «چاپ هند» معلوم شد که عبارت درآنجا نیزچنین است. وابوالحسن گلستانه مؤلّف کتاب که این مطالب را با عین عبارت از جهانگشا گرفته توجّهی بناتمامی ونقص جمله نکرده است و در جهانگشای چاپ ایران «ص ۴۳۱» عبارت به «یارقدیمی خود» اصلاح شده

ص۳۷ س۱۸ قلمرو علیشکر که الحال بهمدان مشهوراست. شهرستان همدان از زمان امرای قراقویونلو تااواخر صفویّه بقلمرو علیشکر بنام متصرّف آن علیشکر بیک نامیده میشده است. وعلیشکربیک پسر بیرم قرابیک‌بن الف قرابیک‌بن قراخان بن غزان‌بن قرامصری‌بن قرا محمد. ونام اصلی او محمد ازطایفهٔ قراقویونلو و معاصر شاهرخ بن امیر تیمور بوده است. وی از طرف میرزا جهانشاه مأمورشد که بخدمت شاهرخ پیوسته وقرار صلح وصلاحی بین طرفین دهد. ولیکن قبل ازرسیدن بهرات خبر مرگ شاهرخ را شنیدو بهمدان بازگشت. و بعدها بدست حسن بیک‌آق‌قویونلو

۱- محافل المؤمنین - گیتی گشا ص ۱۱ وجهانگشاص ۴۳۲

۲- معجم الانساب ص ۳۸۸

Marfat.com

کشته شد. همدان که میهن اصلی او و درآنجا برای خود امارت مستقلی تشکیل داده بود اززمان او بقلمروعلیشکراشتهاریافت. وتااواخر ایّام صفویّه نیز دراحکام ومناشیر ودفاتر و کتب تواریخ این شهرستان بقلمرو علیشکر یا بقلمرو نامیده ونوشته میشد. (رجوع شود بمأثررحیمی چاپ هند) ودر نسخه خطی مجمل التواریخ (نسخهٔ اصل) این کلمه بیشتربادو و او (قلمرو وعلیشکر) نوشته شده وآن غلط ودرست با یک و اوست.

ص۴۳ س۱۱ میر سید محمد ملقب بشاه سلیمان ثانی فرزند میرزا داودمتولی مادرش شهر بانو دختر شاه سلیمان اول و از طرف مادر بدودمان صفویّه میرسد چنانکه در صفحه ۳۹۷ شجرهٔ نسب وی از طرف مادر نموده شده است.

وی روز دوشنبه پنجم جمادی‌الثانیهٔ سال ۱۱۳۶ در اصفهان متولد گردید و درشش سالگی پدرش میرزا داود بدرود جهان گفت. و او در حجر تربیت مادر و شاه سلطان حسین پرورش یافت. پس از تصرّف اصفهان بدست افاغنه با مادرش پنهانی ازاصفهان بیرون شده وبیزد رفت. وبعد ازآن بقزوین بشاه طهماسب پیوست. و درسفرها با شاه همراه بود. وقتی که شاه طهماسب عازم تسخیر و تصرّف مشهد گردید او را با مادرش در بارفروش وقلعهٔ رستم‌دار گذاشت وپس از تصرّف مشهد واصفهان و اخراج افاغنه از ایران اورا از بارفروش طلبید وخواهر خویش جان‌آمنه بیگم را بعقد ازدواج او در آورد.

درسال ۱۱۴۴ که نادرقلی شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرد سید را از اصفهان روانهٔ مشهد نمود. وپس از آن اورا بساری ومازندران روان کرد. وپس از تاج گذاری در صحرای مغان در ۱۱۴۸ سید را باصفهان فرستاد.

وبعد از بازگشت از سفرهندوستان سید محمد را با مادرش بارض اقدس طلبید وپس از چندی توقّف اجازه داد که دوباره باصفهان بازگردد.

درغرهٔ رمضان ۱۱۵۱ مادرش نواب علیه شهربانو دراصفهان بدرود حیات گفت. ودر زمانی که نادر شاه عازم داغستان بود سید را بسنهٔ اردلان طلبید و تولیت آستان قدس رضوی را در ۱۱۵۶ بدو تفویض کرد. سید مدّت شش سال بآن امرجلیل قیام نمود

Marfat.com

شجرهٔ نسب میر سید محمد از جانب مادر که بدودمان صفویه میرسد

زبیده بیگم — دختر شاه عباس کبیر در ۲۲ ذیحجهٔ ۹۹۴ بزوجیت عیسی خان درآمد

جهان بانو بیگم — دختر عیسی خان که بمناسبت آنکهٔ مادرش از دودمان صفویه بود بدان سلسله منتسب شد.

غرشرف خانم — دختر سیمون خان والی گرجستان وجهان بانو بیگم در حبالهٔ نکاح میرزا عبدالله درآمد وسیرزا محمد داود از او متولد شد.

میرزا محمد داود حسینی — در ۱۷ ربیع الاول ۱۰۶۵ در اصفهان متولد و در ۱۱۲۷ وفات یافت. شهربانو دخترشاه سلیمان اول را در نهم ربیع الاول ۱۱۲۵ بزنی گرفت وسیر سید محمد ازاو متولد شد.

میرزا ابولقاسم

میر سید محمد (شاه سلیمان ثانی) — تولد میر سید محمد در روز دوشنبه پنجم جمادی الثانیهٔ ۱۱۲۶ در اصفهان ووفاتش درششم ذیعقدهٔ سال ۱۱۷۶ در شهد بود.

سید احمد شاه — درسال ۱۱۳۹ در کرمان بتخت نشست و درذیحجهٔ ۱۱۴۰ در اصفهان کشته شد

۱- معجم الانساب ص ۳۹۱ وتذکرهٔ آل داود نسخهٔ خطی

Marfat.com

وبعد از مراجعت نادر از کرکوك بخراسان محافظت مشهد مقدس را نیز بوی سپرد وخود عازم قوچان گردید. وبس از کشته شدن نادر سیّد هفت هزارافغان و اوزبک را که نادر بجهت حفاظت شهردر مشهد گذاشته بود از شهر بیرون کرد. و شهر را بجماعت قزلباش سپرد. و قاصدان مسرع جهت اخبار و احضار علی‌قلیخان بسیستان فرستاد وبعدآنکه علی‌قلیخان بمشهدرسید سید باستقبال شتافت و اورا بشهرداخل وهمان روز اورا برتخت سلطنت نشانیدونام اورا علیشاه وعادلشاه نهاد. درسفری که علیشاه بقوچان کردسیدرانیزهمراه برد. و درسفردیگری که برای رفع غائلهٔ برادرش ابراهیم‌خان عازم عراق و آذربایجان‌شد سید را علاوه برتولیت‌آستان قدس بصدارت کل ممالک ایران تعیین و بهمراه خویش برد. پس از شکست او وپیروزی برادرش ابراهیم‌خان سید باز مورد احترام ابراهیم‌خان قرار گرفت وباخود اورا بسنهٔ اردلان برد وبعد از پیروزی براسیراصلانخان از راه سراغه بتبریزرفتند.

پس ازجلوس شاهرخ درمشهد ابراهیم شاه سید را با پنجهزار کس بقم فرستاد که سدی بر رودخانهٔ قم که هرساله باعث خرابی صحن مقدّس می‌شد ببندد وضمناً محافظت شهروتحقیق محاسبات مالیات عراق را بعهده‌وی گذاشت. وخودابراهیم‌خان هم پس از دوماه دیگر واردقم گردید وبیوتات و اثاثهٔ پادشاهی‌راباچهل هزارکس ازقزلباش وافغان و اوزبک درآنجا گذاشته وخود با بقیهٔ لشکربرای مقابله باشاهرخ متوجّه خراسان گردید. وچون درمنزل خوارقزلباش بر اوشوریدند. اوبناچارباعده‌ای ازافغان و اوزبک بقم بازگشت‌امّا سید اورا بشهرراه نداد و افغانها راکه درشهر بودند بیرون کرد ومحافظت شهر را بقزلباشیه سپرد. و ابراهیم شاه باتفاق جماعت افغان و اوزبک چندین بار بشهر حمله بردند و پس از شش روز محاربه چون کاری از پیش نبردند جمعیت آنها متفرق گردید. وابراهیم شاه گرفتار و کور شد.

سید بعد ازآن بخواهش شاهرخشاه ازقم بمشهد آمد. وپس ازمدّتی درپنجم صفر ۱۱۶۳ سرداران خراسان شاهرخشاه را عزل و سید را بسلطنت اختیارکردند و سکّه را بنام وی زدند. نقش سکّه‌اش در یک روی آن‌وسط.«لااله الاالله محمد

Marfat.com

رسول‌الله علی ولی‌الله» و در اطراف‌آن اسامی مقدّسهٔ ائمه اثنی عشر و در روی‌دیگر این بیت بود.

زد ازلطف حق سکّهٔ کامرانی شه عدل گستر سلیمان ثانی

پس ازچندی یوسف علیخان جلایر وبرادرش زال‌خان باجمعی از سرداران یار شده وسید را در یازدهم ربیع‌الثانی ۱۱۶۳ از سلطنت خلع و دو دیدهٔ اورا کور وبا جمیع متعلقان در ارك مشهد محبوس ساختند و زبانش را نیزقطع کردند. وشاهرخ نابینا را دوبار بپادشاهی برداشتند.

سید محمّد مدّت نه ماه در ارك محبوس بود. و پس از آزادی با کسان خویش در منزل خود بسر می‌برد. بعد از آنکه امیر علم‌خان بمشهد بازگشت و صاحب اختیار گردید پیوسته بنده وار بخدمت سیّد میرسید و در خدمتگذاری غفلت نمی کرد.

وبعد از قتل میرعلم‌خان بدست اکراد و صاحب اختیاری نور محمد افغان و فریدون‌خان گرجی سید مکرر خواست که از مشهد بعتبات عالیات برود ولی شاهرخ بدواجازه نمیداد تادرششم ذیقعدهٔ‌سال ۱۱۷۶ چشم‌ازحیات عاریت پوشید ودرگذشت.

از وی پنج پسر و چهار دختر باز ماند که پسرانش بنام سلطان داود میرزا وسلطان علی میرزا ، وسلطان حسن میرزا ، وسلطان قاسم‌میرزا ، وهاشم میرزاسؤلف تذکرهٔ آل داود است (زیورآل داودومجمع التواریخ).

ص ٤٤ س ۲۰ پنج نفر از برادران کوچك سلطان علیشاه - گلستانه دراین کتاب این پنج‌نفر را اولاد ابراهیم‌خان ظهیرالدوله وبرادران سلطان‌علیشاه دانسته است. ولیکن هاشم میرزا درتذکرهٔ آل داود آنها را از فرزندان ابراهیم شاه شمرده وعین عبارت تذکره چنین است.

«از ابراهیم‌شاه چندنفراولاد ماند بنام حسن میرزا ورحیم میرزا وحسین میرزا وقاسم میرزا و القاص میرزا که در تاریخ محرم ۱۱۶۳ هنگامی که امرا میرسیّد محمد را بسلطنت برداشتند وشاهرخ را عزل نمودند شاهرخ که هنوز از تصمیم‌امرا

Marfat.com

اطلاعی حاصل نکرده، بود همین که صدای شلیک توپ و جزایر را شنید سراسیمه بحرمسرا رفت. و باتفاق چند نفر ازخواجه سرایان برسر اولاد ابراهیم شاه که در حرمسرا جای داشتند ریخته و ریسمان درگلوی آنها انداخته خفه‌نمودند. امرا که از این امر مطلع شدند بامر میر سید محمد باندرون حرم رفته رشتها را ازگلوی‌آنها گشوده و بمداوا پرداختند. دو نفر اول که از دیگران بزرگتر بودند و رمقی درتن داشتند بحالت صحت رسیده وسه نفر دیگر زندگانی را وداع نمودند.»

ص ٤٦ س ٣ تاریخ ١١٦٢ که در نسخهٔ اصل وچاپ اول این کتاب آمده مسلماً غلط وصحیح (١١٦٣) است که درمتن گذاشته شده‌ومطابق نسخهٔ ب‌می‌باشد. چه ابراهیم شاه پس از پیروز شدن بر برادرش علیشاه که متجاوز از یازده ماه (از ٢٧ جمادی‌الثانیه ١١٦٠ تا تقریباً اوائل جمادی‌الثانیه ١١٦١) سلطنت کرد وغلبهٔ بر امیر اصلان‌خان و توقف شش ماه در تبریز (ص٢٩- س٩ متن حاضر) در هفتم ذی حجه که مسلماً باید سال ١١٦١ باشد جلوس نمود. بنابر این اگر خلع شاهرخ در بیستم محرم ١١٦٢ درست باشد باید مدّت فرمانفرمائی ابراهیم شاه و مرتبهٔ اول سلطنت شاهرخ بیش از ٣٣ روز نباشد و این باآنچه مورّخین نوشته‌اند که سلطنت‌ابراهیم شاه شش ماه بوده. وبا گفتهٔ ابوالحسن غفاری درگلشن‌مراد که سلطنت علیشاه و برادرش ابراهیم شاه را دو سال دانسته سازگار نیست. پس قطعاً باید خلع او وجلوس شاه سلیمان ثانی درسال ١١٦٣ باشد. چنانکه محمد شفیع حسینی‌قزوینی که معاصر آنهاست درکتاب تاریخ عرفا در شرح حال شاه نعمت‌الله جلوس سیّد را در همین سال یعنی ١١٦٣ دانسته. و هم او درکتاب دیگر خود «محافل‌المؤمنین» قطعه‌ای که مشتمل بر دوازده فرد وهرمصراع آن‌مادهٔ تاریخ‌سال جلوس اوست از بعضی از مردم قزوین آورده که از آن جمله این فرد است.

زنده ماند عالمی زمعدلتش　　بدنست این جهان واوجانست

که هر مصراعش بحساب جمل مطابق با ١١٦٣ است.

ونیز برای تاریخ کوری ومعزولی او قطعهٔ راکه این چند بیت از آنجاست‌از

Marfat.com

از شاعر دیگری هم از مردم قزوین آورده است.

میرزا سیّد محمّد آنکه او — شد سلیمان روزکی مشهور شد
سلطنت نادیده، شد درمسکنت — چشم‌وانا کرده مسکین کورشد
. . . . . .
هرکرا بنواخت از مهر آسمان — هم بروز دیگرش مقهور شد
سالها در پنجهٔ غم شد اسیر — آنکه او یکساعتی مسرور شد
سال منصوبی و منکوبی او — جستم ازایّام چون مذکورشد
گفت‌چه‌پرسی‌ازآن گفت(کذا) — او بسر سالی نبرد او کور شد

که مصرع آخر مادهٔ تاریخ عزل او ومطابق با ۱۱۶۳ است.

ونیز درکتاب مجمع‌التواریخ وتذکرهٔ آل داود که این قسمت ازاین کتاب (مجمل‌التواریخ) باآندوبرابرو واضح است که هرسه‌ازیک‌مأخذ گرفته‌شده(۱۱۶۳)است ص ٤٦ س ۱۷ سلطان داود میرزا. فرزند میر سید محمد متولی ملقب بشاه سلیمان‌دوم تولّدش دراشرف. سازندران درروزجمعه دهم ذیحجهٔ ۱۱٤۲ بودابتداد رخدمت والد خود در اصفهان بکسب کمال پرداخت. و وقتی که‌دولت ابراهیم شاه برهم خورد درخدمت پدربمشهدآمد. و چون نوبت سلطنت بنام پدرش زده‌شدوی بتولیت آستان قدس منصوب گردید. پس‌از گرفتاری پدرش او نیزمدّت نه ماه درزندان‌بسر برد. بعد ازخلاصی‌اززندان بابرادرش‌سلطان علی‌میرزا از مشهد باعده‌ای ازملازمان فرارو‌خود را ببندر عباس رسانید. و ازآنجا بعتبات عالیات رفت. وسلطان داودمیرزا ازعتبات از راه بصره و مسقط و کیچ و مکران بشاه جهان آباد رفت. سلطان محمد او را اعزاز و احترام نمودوبمنصب ششهزاری وطبل وعلم‌مفتخر ساخت. وی پس ازچندی ازآنجا ببنگاله رفت وبمرشدآبادشد جعفرعلیخان مهابت جنگ‌ثانی مقدم اورا مغتنم شمرد. وصبیهٔ پسرخود ناصرالملک‌را بدوداد. و اوچندین‌سال بعزّت درآن‌ملک بسربردتا درشب یازدهم ربیع الثانی ۱۲۰٤ درمرشدآباد بنگاله بمرض اسهال درگذشت.

فرزند ارشد وی خلیل میرزا (مؤلف مجمع التواریخ) است تولدش درشب دوشنبه

Marfat.com

شانزدهم ربیع الثانی سال ۱۱٦٤ درمشهد اتفاق افتاد. ودر مشهد تحصیل کمال نمود. و در ۱۱۷۸ بعدازمرگ جدش میر سیدمحمداز راه اصفهان وعتبات بخدمت پدررهسپار گردید. وچند سال درآنجا بماند. بعد بواسطهٔ ناسازگاری هوای هندوستان عازم ایران شد و در ۱۱۹۰ دختر میرزا مهدی بن میرزا شفیع را تزویج کرد. و دوباره بهندوستان رفت. وبسال ۱۱۹۲ درسرشد آباد بنگاله بخدمت پدر رسید. و والی بنگاله اورا اعزاز تمام نمود. وبعد ازچند سال دختر خودرا بعقد ازدواج او درآورد. بعد از مرگ والی بنگاله ارادهٔ حج بیت‌الله نمود. و درسال ۱۲۰۹ بزیارت عتبات عالیات رفت. وسجاورت اختیار کرد. وپس ازچندی از راه کاشان بمشهد مقدس مشرف شد. و در ۱۲۱٦ از مشهد باصفهان وارد وپس ازدیدار اقوام بعتبات بازگشت. در واقعهٔ کربلا که بسال ۱۲۲٦ در روز عید غدیر اتفاق افتاد میرزا خلیل در نجف اشرف بود و از جماعت وهابی بجان و اولاد او آسیبی نرسید و در ۱۲۱۷ باز باصفهان مراجعت[1]

ص ٤٨ س ٦١٣ تایمنی. طایفه‌ایست از اویماقات هرات (تاریخ عبدالکریم بخارانی).

ص ٥٣ س ٨ جلایر. نام طایفه‌ایست ترك اصل یرت ایشان نزدیک ملک ختا بوده. اکنون این طایفه در روم وترکستان وایران فراوانند. و مشتمل برچند طایفه‌اند که جمعی شیعی مذهب وفرقه‌ای اهل سنّت وجماعت‌اند (بستان‌السیاحة)

ص ٥٥ س ۹ حضرت شاهی را از خلوتخانه برآورده ـ شاه سلیمان ثانی نظر بآنچه اهل جفر ونجوم و رمل نشان داده بودند که او پادشاه خواهد شد در اوّل امر شروع ببعضی تکالیف نمود که بعد از استقلال آن امر میسر نمیشد. وهنوز چند روزی بیش ازسلطنتش نگذشته بود از روی غفلت جمعی از طرفداران جدّی سلطنت راکه از جمله بهبودخان بود برای تسخیر هرات از مقرّ سلطنت دور کرد و پس از آنکه هرات بتصرّف درآمد بازعدهٔ دیگری از امرا را بدانجافرستاد که بتهیّه یورش قندهار پردازند. باین واسطه یاوران خود را پراکنده کرد وخود را ضعیف نمود

۱ـ تذکرهٔ آل داود نسخهٔ خطی

Marfat.com

ودر وقت کور کردن شاهرخ چون بآن امر راضی نبود نسبت باسرا پرخاش بسیار کرد . و چند روز تمام امرائی که دخیل وشریک درآن عمل بودند معزول وخانه نشین نمود . و این امور موجب انزجار خاطر آنها گردیده جمعی که معین او بودند با او دل بد کردند واو را کور و شاهرخشاه را دوباره بپادشاهی برداشتند . وی مدّتی در حال نابینائی بزیست تا درششم ذیقعدهٔ سال ۱۱۷۶ درمشهد در گذشت . و در روضهٔ رضویّه مدفون گردید[1] .

مدّت سلطنت شاه سلیمان ثانی را چهل روز نوشته‌اند و محمد شفیع حسینی قزوینی درکتاب احوال عرفا که در سال یکهزاز ویکصد وهشتاد وپنج تألیف کرده در ترجمهٔ حال شاه نعمت‌الله (متوفی ۸۲۷) قصیده‌ای از او که درآن ذکری از اخبار آینده کرده باین مطلع

ای عزیزان شور وغوغا در جهان خواهد گرفت

غصه وغم از زمین تا آسمان خواهد گرفت

آورده . وپس ازآنکه عده‌ای از پادشاهان صفویّه را درآن نام برده و بااشعار قصیده تطبیق کرده مقصود از ابن داود در این ابیات

دیگری از صلب او ابن داود آشکار

این جهان را همچوخاتم درمیان خواهد گرفت

ربع مسکون را بفرمان خدا آن شهریار

چون سلیمان نبی آن نوجوان خواهد گرفت

چون چهل سال او بود نایب بفرمان اله

مهدی صاحب زمان روی زمین خواهد گرفت

میرسید محمد متولی ابن میرزا داود را دانسته و گوید :

«راقم‌الحروف درسال هزار ویکصد وشصت و یک قصیده رابنظر مرحوم سید محمد مزبور رسانیده چون سید مزبور سلطنت چهل ساله را ملاحظه نمود کمال بهجت باو

۱- تاریخ مشهد تألیف نگارنده

Marfat.com

روی نمود. اتفاقاً چهل سال چهل روز شد[1]»

ص ٥٧ س ٤ میرعلم خان - سرجان ملکم اورا میرعالم خان نوشته. ودرتاریخ بخارا وافغان تألیف عبدالکریم بخارائی نام اوعاصم خان ضبط شده. و صحیح همانست که دراین کتاب آمده که باسجع مهر او (غلام شاه ولایت براستی علم است) برابراست.

میرعلم خان پسراسمعیل خان خزیمه سرداری عاقل و زیرك و دلیر و ازتربیت یافتگان نادرشاه و درسرتبه ومقام و کثرت جمعیّت برجمیع سرکردگان خراسان سمت تقدّم داشته است.

وی پس از خلع ونابینا شدن شاه سلیمان ثانی اطاعت یوسفعلی خان را برخود نپسندید و از مشهد خارج گردید و بخیال خود سری افتاد. و بعداً (چنانکه در کتاب حاضر است) باتفاق جعفرخان کرد در سال ١١٦٤ با یوسفعلی خان درحوالی کلات رزم کرد و بر او پیروز گردید. و اورا با سه برادرش زال خان وقلیچ خان وشیر غازی خان وجمعی از خویشاوندانش گرفتار وبمشهد آورد. وپس از زجربسیار یوسف علیخان وشیرغازی را کور کرد و اموال آنها را ضبط نمود وبا غل وزنجیر آنها را بدر دولتخانهٔ میر سید محمد متولی (شاه سلیمان) مخلوع آورد. و از سید استدعا کرد که یکی ازفرزندان خودرا برای پادشاهی برگزینند و بامرا تسلیم نماید. سید ازاین عمل سرباز زد ومیرعلم خان را مأیوس بازگردانید. وپیغام داد که کسانی را هم که با ما خیانت کردند وبد نمودند رها کنید و انتقام را بعالم دیگر باز گذارید. ولی امرا آنرا نپذیرفتند ویوسفعلیخان وبرادرانش رادرمیدان شاهی کشتند[2] ومیرعلمخان پس از آنکه همهٔ دشمنان را نیست و نابود کرد خود صاحب اختیار و فرمانفرمای خراسان شد.

میر مذکور با آنکه خودصاحب داعیه بود شاهرخ را بنا برمصلحتی بحال خود گذاشت و سرداران خراسانرا خواهی نخواهی باطاعت خویش در آورد. وبعد

١- کتاب تاریخ عرفا تألیف محمد شفیع حسینی قزوینی نسخهٔ خطی نگارنده
٢- ترجمهٔ تاریخ سرجان ملکم و زیور آل داود

Marfat.com

میان او وجعفرخان کرد نیز نقاری حاصل شد وپس از مصافی که در بیرون شهربین آندو روی داد برجعفرخان غلبه کرد و او را کور نمود. آنگاه عزم تسخیر نیشابور کردوآنشهررادرمحاصره داشت که خبرآمدن احمد شاه درّانی بخراسان منتشر گردید.

ص ۵۸ س ۲۱ احمدخان ابدالی نیاکان احمد شاه درملتان متوطن بوده‌اند وظاهراً ولادت وی هم درآنجا روی داده. بعد با پدرش زمان خان بقندهار و ازآنجا بهرات رفت و درآنجا مسکن گزید. وپس از مدّتی گرفتارطایفهٔ غلجائی گردید. و در قندهار زندانی شد. تا آنکه نادرشاه او را از زندان برآورد و درمازندران مسکن داد[۲] وبعد در زمرهٔ یساولان نادر قرار گرفت.

ابدالی منسوب بابدالست. وابدال نام یکی از اجداد احمد شاه است که بخدمت خواجه ابومحمد ابدال چشتی قدس الله روحه مستسعد شد. ومدّتی درحضرت وی طریق خدمت و ارادت سپرد. و زرّ وجودش از بوتهٔ امتحان خالص وبی غش درآمد. روزی خواجهٔ بزرگوار نظرتفقّد ومکرمت بدو نموده لقب ابدالیش عطا فرمود. از آن پس او را ابدال گفتند وتمام خانوانواده و اخلافش را ابدالی خواندند و اکنون ابدال را اودال میخوانند.[۱]

ص ۵۹ س ۱۵ درویشی عاقبت اندیشی - این حکایت با اندك اختلافی در تاریخ احمد شاه درّانی وتاریخ سلطانی نیز ذکر شده است. و نام درویش را صابر شاه و از مردم لاهور نوشته‌اند. ونیز علت شهرت احمد شاه را بدرّانی گفته‌اند: «درویش تختی از گل ساخته دست احمد شاه را گرفته بر زبرتخت نشانید و گفت این اورنگ سلطنت. قدری هم علف برسر احمدشاه گذاشت که این هم افسر شاهی، دیگر چه میخواهی. از امروز توپادشاه درّانی شدی. احمد شاه ازآنروز طایفهٔ خودرا که معروف بابدالی بود سوسوم بدرانی نمود.»

ص ٦٤ س ۱۵ رضا بصلح دادند - درسراج التواریخ فتح هرات از طرف شاه ابدالی چنین ذکر شده است.

۱- تاریخ احمد شاه درانی وتاریخ سلطانی
۲- تاریخ احمد شاه درانی وتاریخ سلطانی

Marfat.com

«احمد شاه از شورش امرای خراسان و زندانی شدن شاهرخ آگاه گشته بعزم اینکه هرات‌را ضمیمهٔ کشور خویش سازد وامرای خراسان را نیز تنبیه‌وتهدید کرده شاهرخ را از زندان بیرون آورد متوّجه هرات شد. درحین ورودش امیر عالم‌خان (کذا)عرب که پس ازحبس‌شاهرخ بهرات‌آمده وحکومت میکرد بقلعه‌داری پرداخت. شاه‌درّانی‌مدّت چهارماه شهرهرات‌را بمحاصره انداخت وآخرالامر مردم‌شهرازشدّت قحط وغلا بستوه‌آمده از احمد شاه‌طالب امان شدند. وبرج خاکستر را بدست‌لشکر احمد شاه داده جمعی‌ازدلاوران افغان برفرازآن‌برآمدند وامیرعالم‌خان (؟)باوجودی که از مکائد شهریان و پیوستن ایشان بلشکر افغان آگاه گشت باز هم خود را از دست نداده تن‌بمرگ داد. وپای ثبات بیفشرد تاکشته شد. وشهر هرات بتصرّف احمد شاه درآمد حکومت هرات را بدرویش‌علیخان‌داده خود با لشکر بجانب مشهد متوّجه شد» !!

و در تاریخ سلطانی آمده که «امیرخان عرب از طرف شاهرخ حکومت‌هرات داشت و او پای ثبات افشرد وکشته گردید»

ص ٦٦ س ٤ واز امرا هم‌بسبب نفاق شاهزادگان که یکی موسوم‌بنصرالله میرزا و دیگری مسمی بنادر میرزا.

ذکر نصرالله میرزا و نادرمیرزا در اینجا بی‌مورد و زائد است چه بتصریح میرزا مهدیخان در درّهٔنادری‌وجهانگشای نادری تولدشاهرخ در ١٥ شوال١١٤٦ بوده است.ونفاق سرداران خراسان مانند میرعلم‌خان وجعفرخان کرد واختلاف‌آنها وآمدن احمد شاه درّانی بخراسان مسلّم است که از سال١١٦٨ مؤخر نبوده است. اگر سن شاهرخ در این تاریخ بیست و یک یا بیست و دو سال باشد باز نمیتوان برای او پسری تصوّر کرد که مصدر امور مهمّه بوده وبتواند درکارهای کشور دخالت کرده سبب نفاق امرا وباعث طغیان وسرکشی آنان گردد.پس ذکرنام آنها در اینجا زائد است. و چند نفر دیگر از سورّخان در همین مورد اشتباهاً ذکری ازنصرالله‌میرزاونادرمیرزا کرده که ظاهراست همه‌آنرا ازمأخذ واصل‌واحدی گرفته‌اند.

Marfat.com

ص ٦٨ س ٢ - دوستی دولیخان کرد شادلورا سپر حفظ پنداشته - درآتشکده است که «میرعلم‌خان از اهل خراسان‌استمداد نمود هیچکس امداد او نکرد ناچار نظر باطمینان خاطر بمحکمهٔ ابراهیم‌خان بغایری که بمصاهرت اومستظهر بود پناه برد که درآنجا بمشورت تدبیر کار احمد شاه کند. ابراهیم‌خان نیز جوانمردی بعمل آورده داماد خودرا گرفته بدست اکراد داد تارشتهٔ حیاتش بتیغ انتقام منقطع ساختند»

ص ٦٨ س ١٥ جعفرخان مذکور بعوض خون چشم خوداو را در زیر چوب بقصاص رسانید.

در روضة‌الصفا وتاریخ سرجان ملکم است که میرعلم‌خان در وقت محاصرهٔ مشهد بامر احمد شاه درّانی کشته‌شد. و درسراج‌التواریخ آمده که«میرعلمخان هنگام فتح هرات کشته شد» ولیکن در آتشکدهٔ آذر و درکتاب مجمع‌التواریخ وتذکرهٔ‌آل داود قتل او (چنانکه دراین کتاب است) بدست اکرد دانسته شده است. و از این عبارت فرمان احمد شاه درّانی که در تاریخ ١٦ شوال ١١٦٧ صادر شده وصورت آن درجلد دوّم مطلع‌الشمس« ص ٣٤٧» درجست که «میرعلم غم کمتراز نادرنبود که‌الحمدلله تعالی نابود گردید و درسبزوارمحصورامت‌وجائی نخواهدرفت‌وانشاءالله بدست خواهد آمد» معلوم است که میرعلمخان در تاریخ بالا زنده بوده و درهرات (چنانکه درتواریخ افغان است) کشته نشده. بلکه درسبزوار درمحکمهٔ‌ابراهیم خان بغایری میزیسته وبعد از بازگشت احمد شاه بهرات، بدست اکراد گرفتار ومقتول گردیده است.

ص ٧٢ س ١٨ مجدداً بعزم تسخیرخراسان- چنانکه دراین کتاب‌آمده است احمد شاه ابدالی سه کرت بعزم کشورگشائی وتسخیر ایران متوجه خراسان گردید وشهر مشهد ونیشابور را درمحاصره افکند. وباآنکه درآن روزگار شاهنشاهی مطاع ومقتدر ایران را نبود وسران و سرداران کشور همگی بایکدیگر در نفاق و پیوسته باهم درجنگ وجدال بودند. وهمه خودرا فرمانروای بالاستقلال دانسته و ازدیگری اطاعت نمی کردند. و شاهرخشاه نابینارا نیز بهیچ روی تسلّط و اقتداری در امر

Marfat.com

سلطنت نبود با این حال همین که احمدشاه بخراسان وارد میشد بامقاومت وایستادگی سخت مردم آنسامان مواجه میگردید. وبا کوششهای بسیار نتیجهٔ مهمی از این لشکرکشیها حاصل نکرده بناچار از فکر جهانگیری و تسخیر ایران صرف نظر کرده و بدرخواست خود صلح و آشتی با شاهرخشاه و بعضی از سرداران آن سامان نموده بپای تخت خویش باز میگشت.

مهمترین وقایع و رویدادهای این حملات ولشکرکشی های احمد شاه همانست که در این کتاب بتفصیل ذکر شده. لیکن از آن رو که در کتب دیگر مخصوصاً تواریخ افغان وقایع این حملات چنان با یکدیگر آمیخته ومختلط گشته و روایات آن متناقض ذکرشده که حقیقت وقایع بکلی تاریک وموجب سرگردانی خواننده می گردد. برای روشن شدن مطلب نگارنده لازم دید گفتهٔ بعضی از آن مورّخان را بیاورد ووجه نادرستی آنرا ضمن توضیحی ذکر نماید تا حقیقت امر واضح و روشن گردد.

صاحب تاریخ سلطانی نخستین حملهٔ احمد شاه را بخراسان در سال سوم سلطنتش دانسته که مطابق با سال ۱۱۶۲ است. وگوید

«در این سال پس از فتح هرات متوّجه نیشابور گردید. وچندی آن شهر را در محاصره داشت تا اینکه سرمای زمستان شدّت کرد و برودت هوا افزود. پس بی امتیاز غالب از مغلوب شاه درّانی از دور شهر برخاسته بهرات مراجعت کرد. وبعد در سال ۱۱۶۵ دیگر باره متوّجه آن شهر شد و عباسقلی خان بیات حاکم آنجا تسلیم وبدستور پیش شاه درّانی او راحکومت داده وخود عازم طوس گردید. پس از آنکه مدّت شش ماه شهرمشهد را در محاصره افکند بناچار شاهرخ پسران خود را باجمعی از سادات و مشایخ شهر بحضور فرستاده درخواست مصالحه کرد».

در سراج التواریخ آمده که

«احمد شاه ازشورش امرای خراسان وزندانی شدن شاهرخ آگاه گشته بعزم اینکه هرات را ضمیمهٔ ممالک متصرّفه خویش سازد و هم امرای خراسانرا تهدید و تنبیه نموده شاهرخ را از زندان کشیده برمسند حکومت نشاند، رایت توّجه

Marfat.com

بجانب هرات ومشهد برافراشت. و پس ازفتح هرات بالشکربجانب مشهد راه‌بر گرفت وبمجرّد وصول شهررا محاصره کرد. شهزاده نصرالله میرزا ونادرمیرزا باقلیل سوارهٔ خراسان وسعدودی از غلامان ازشهر بیرون شده بیک جانب اردوی احمد شاه حمله مینمودند. و تا کـه افاغنه بمدافعه میپرداختند از آن سو عنان باز کشیده از طرف دیگر می‌تاختند. و احمد شاه هرتدبیری که اندیشید برآن دو شهزاده دست نیافت. وپس از آن که مدّت محاصره چهـار ماه طول کشید طرفین بصلح راضی شده احمد شاه عیال وپسرخود شهزاده تیمور را که‌از زمان نادرشاه تااین وقت درمشهد بودند بامبلغ بسیاری‌باسم نعل بها گرفته شاهرخ را اززندان بدر آورده بحکومت منصوب کرد وخود با سپاه راه نیشابور پیش گرفت...

احمد شاه باردوم درسال ١١٦٤ بجانب خراسان متوّجه گردید. ونیشابور را محاصره کرد. وعباسقلی‌خان باطاعت درآمد. وجهان‌خان‌را بانصیرخان بلوچ بتون وطبس مأمور کرد. درسوضع کاخک‌و گونابادمحاربهٔ شدیدی روی داد وعلیمردانخان کشته شد. و آندو سردار چندی درآنجا درنگ کرده بعد از ضبط نزدیک و دور مراجعت نمودند.

احمد شاه چون بارض اقدس رسید شهریان او را از دخول مانع شده وی‌شهر را بمحاصره انداخته. پنجهزار سوار بسر کردگی‌شاه پسندخان بتاخت وتاز شاهرودو بسطام وسبزوار فرستاد. مدّت محاصرهٔ مشهد شش ماه بطول انجامید. مشهدیان را حال بتباهی رسید. لاجرم شاهرخ پسران خودرا باگروهی از سادات و علما از در استیمان نزد احمد شاه روانه نموده ازحقوق نعمت‌نادری بدو یاد آوری کرده‌بحرمت روضهٔ رضوی بمصالحه‌اش راضی کرد. مشروط براینکه سکّه و خطبه بنام احمد شاه زده وخوانده شود. وسهر وفرامین و احکام بنام شاهرخ باشد چنانچه؟ بعدازانعقاد قرار داد مصالحه شاهرخ سهر خود را بدین بیت مسجّع ساخت.

یافت از الطاف احمد پادشاه　　شاهرخ بر تخت‌شاهی تکیه گاه»

و در تاریخ درّانی است که «احمد شاه یکبار در سال ١١٦٢ وبار دیگر در

Marfat.com

سال۱۱۸۳ متوجّه خراسان گردید ومشهد را محاصره کرد. وپس ازصلح باشاهرخشاه بقندهار برگشت».

درمطلع الشمس آمده است که «درسال ۱۱۶۲ مجدداً شاهرخ جلوس کرد. احمد شاه درّانی بعد ازفتح هرات بخیال تسخیر مشهد افتاد. بحوالی شهر که رسید باروی شهررا محکم دید. خواست بحیلتی داخل شهرشود. باشاهرخ طرح خصوصیت و وداد انداخته ببهانهٔ زیارت با معدودی داخل شهرشد. وبا شاهرخ ملاقات کرد. نور محمدخان افغان را پیشکار و در معنی مسلّط برشاهرخ نمود و خود بنشابور واز آنجا بسبزواررفت. وخیال تسخیر مازندران راداشت. در مزینان سردار اوباسواران استرابادی برخورده شکست یافت. وتاسبزوارعنان برنتافت. شاه درّانی کله خورده از سبزوار بهرات رفت. و نور محمدخان افغان را که نزد شاهرخ در مشهد گذاشته بود احضارکرده امیرخان قرائی را از طرف خود وکیل السلطنهٔ شاهرخ کرد»

میرعبدالکریم بخارائی درتاریخ خود گوید: نخستین حملهٔ احمد شاه بخراسان در تاریخ ۱۱۶۴ بوده است.

و درذیل وقایع السنین خاتون آبادی دربارهٔ حملهٔ احمد شاه برخراسان چنین نگاشته شده.

«از وقایع ۱۱۶۳ رفتن افغان بارض اقدس است. تفصیل واقعه آنکه قشون قزلباش از راه باخزر وخواف متوجّه هرات بودند که خبرتصرّف هرات بدست افاغنه بدانها رسید. وجمعی افغان بچپاول تابدانجاآمده بودند. قشون قزلباش خوف نموده عده‌ای متفرّق وبقیه ازخواف مراجعت و واردتربت حیدریه شدند. چون میان سرداران آنها نفاق بود نامردی کرده متفرّق وهمگی بسمت خانه های خود رفتند. وبندگان اقدس «شاهرخ» با قلیچ خان جلایر و صادقخان فراهی و فریدونخان قالاسی (کذا) وارد ارض اقدس وتوپخانه و اسباب را انداختند.

خبر برهمخوردن لشکر قزلباش که باحمد شاه رسید کوچ برکوچ متعاقب روانهٔ ارض اقدس و در اواسط شهر مذکور ارض اقدس را محاصره نموده با قریب

Marfat.com

شصت هفتاد هزار کس وچهار توپ و قنباره وفیل خانه و زنبورکخانه . در اینوقت جماعت اکراد را جعفرخان تحریص بآمدن ارض اقدس نموده قریب دو هزار نفر کرد وارد و دوهزار نفر دیگر باجعفرخان درگوناباد بودند . احمد شاه سه هزارنفر بر سرلشکر جعفرخان فرستاده غافل برسر ایشان رفته جنگی عظیم واقع واکرادجماعت افغان را شکست داده الی کوشک مهدی تعاقب . وخبرباحمد شاه رسیده شش هزار نفر دیگر فرستاد غافل برسر جماعت کرد ریخته جدالی سخت روی داد . آخرالامر اکراد تاب نیاورده بخبوشان رفتند . و اکرادی که در ارض اقدس بودند ایشانهم بخبوشان رفتند . . .»

این بود قسمتی از آنچه تاریخ نویسان درباب حملهٔ احمد شاه درمرتبهٔ اول و دوم بخراسان نگاشته‌اند . واین گفته‌ها که با یگدیگر مخالف ومتناقض است ازآن رویست که رویدادها و وقایع حملهٔ سوم احمدشاه که درتاریخ ۱۱۸۳ بوده باقضایای حملهٔ اول و دوّم او آمیخته و درهم شده . وتاریخ وقایع همگی بغلط ذکر گردیده . وحوادث مذکوره بعضی مخالف واقع و دورازحقیقت آورده شده . چنانکه در زیربرای روشن شدن مطلب بدان اشاره می‌شود .

۱- تاریخی که برای این حملات در بیشتر این کتب ذکر شده نادرست و دور از واقع است . چه (چنانکه درپیش گفته شد) زندانی شدن شاهرخ ونابینائی او مسلماً در اوایل سال ۱۱۶۳ بوده (ص ۲۹۷ همین کتاب) .چه پس ازخلع شاه سلیمان ثانی و ظهورمخالفت بین سرداران خراسان، احمد شاه درّانی پس از تصرّف هرات متوّجه ارض اقدس گردید .

یوسف علی‌خان‌جلایر که در این وقت زمام‌دار امور وصاحب اختیار کارهای شاهرخ بود هفت هشت هزار سوار وپیاده ازجلایر وچند اول که با او متفق بودند با جمعی ازمردم شهری فراهم آورده با توپخانه در رکاب شاهرخ شاه باستقبال احمد شاه بسمت هرات روان شدند .

امیرعلم‌خان خزیمه که در این وقت درقاین بودخودرا بشتاب رسانید وبمک

Marfat.com

حمله شاهرخ را مقهورساخت. عملهٔ سرکار پادشاهی‌عنان سرکب شاهرخ را گرفته با زحمت و تعب بسیار او را بمشهد رسانیدند. و مجموع کارخانجات شاهی بدست میر علم‌خان افتاد. میر علم‌خان آنها را از نظر احمد شاه گذرانیده و اطاعت او را اختیار نمود.

یوسف‌خان جلایر وبرادرش‌قلیچ خان پس‌ازرسیدن بشهر هفت سراسترجواهر از جواهرخانه برداشته‌نیمه شبی‌ازمشهد بسمت کلات بدررفتند. وشاه درّانی‌مدّتی شهر مشهد را در حصار گرفت ولی بی‌نیل مقصود بهرات بازگشت[1].

امیر علم‌خان پس از بازگشت احمد شاه بشهر مشهد داخل وصاحب‌اختیار امور گردید[1].

وتسلّط دوبارهٔمیرعلمخان خزیمه درسال ۱۱٦٤ بوده. و ازفرامین‌ونوشته‌هائی که از او دردست وبنظر نگارنده رسیده مسلّم‌است که وی تاربیع‌الاول سال ۱۱٦٦ در مشهد بفرمانفرمائی باقی و دربیشتر شهرهای خراسان نافذ فرمان بوده است.واز هنگام ورود احمد شاه بخراسان ومدّت‌اقامت او درمشهد و اطراف ، احکام‌وفرامینی نیز از اوبجاست که تاریخ همهٔآنها (آنچه بنظرنگارنده رسیده) سال ۱۱٦۸ است. و از جملهٔ آنها فرمان معافی مالیات املاك آستان قدس رضوی است که آن نیزبهمین تاریخ است. ونیز مرحوم‌اعتمادالسلطنه درجلد دوم‌مطلع‌الشمس صفحهٔ ۳٤۷و۳٤۹ دو فرمان‌دیگر که احمد شاه بسران ایل کوکلان نوشته درج کرده که تاریخ‌اولی ۱٦ شوّال ۱۱٦۷ ودومی‌جمادی‌الثانیهٔ ۱۱٦۸ است. ازمضمون فرمان اول‌برمی‌آید موقعی صادر شده که احمد شاه در اطراف مشهد مقدّس بوده و سرداران او در سبزوار میرعلمخان‌را محصور داشته‌اند. وفرمان دومی ظاهراً پس ازصلح باشاهرخ نوشته شده.وسرداران کوکلانرا برای‌فصل‌بهارکه ارادهٔ تسخیرسایر ممالك ایرانرا داشته احضار کرده است . با نوشته‌هائی که ذکر شد بضمیمهٔ گفتهٔ بعضی از سورّخان که تاریخ این حملات را ۱۱٦۷ و۱۱٦۸ ذکرکرده‌اند شکی‌درنادرستی

۱- زبور آل داود .

Marfat.com

سالهای تاریخی که در این کتابها برای حملهٔ اول و دوم احمد شاه بخراسان ذکر کرده‌اندنیست. وبدلائلی که‌ذکرشد مسلّم است که حملهٔ اول اوبخراسان دراواخر سال ۱۱۶۳ ویورش دویم او در سالهای ۱۱۶۷ و۱۱۶۸ بوده است.

۲- آنکه بعضی تسلیم نیشابور را پیش از تسخیر مشهد نوشته وبرخی‌دیگر بالعکس. ومنشأ اختلاف شاید از آن روباشد که در نخستین مرتبه که احمد شاه بخراسان آمد نیشابور را محاصره کرد. وچون کاری در آن سال از پیش نبرد وبدان شهر دست نیافت درسالهای بعد پس از صلح وسازش با شاهرخشاه وتسخیرمشهد دوباره متوجّه نیشابورگردید. وعباسقلی‌خان حاکم‌آنجا ایستادگی‌ومقاومت دربرابر آن لشکر بیشمار را پس از تسلّط احمد شاه برمشهد بی‌نتیجه دیده تسلیم گردید. پس چون محاصرهٔ نیشابور یکمرتبه پیش از محاصرهٔ مشهد و مرتبهٔ دیگر بعد از آن روی داده موجب چنین اشتباه و اختلافی گردیده.

وظاهراً آنچه در این کتاب راجع بوقایع تصرّف مشهد ونیشابور ذکر شده بهترین ومفصلترین گفته‌ها در این باب ونزدیکترین همهٔ اقوال است بحقیقت.

۳- بیشتر گفته‌های تاریخ سراج بجهاتی که ذکر میشود بهیچ روی باحقیقت موافق نیست.

چه شاهرخ جز چند روز زمان سلطنت شاه سلیمان ثانی زندانی نبود و پس‌از آن بوسیله یوسفعلی‌خان جلایرمستخلص و دوباره سریر آرای اورنگ سلطنت گردید وبعد ازآن تا زمان تسلّط میرعلمخان همواره درمسند فرمانفرمائی متمکن بود. میرعلمخان هم پس از تسلّط برمشهد (چنانکه در پیش گفته شد) شاهرخ را بنا بمصالحی صورة بسلطنت باقی گذاشت وخودبکارهای سلطنتی رسیدگی میکرد. و از همین رومی‌بینیم که هنگام‌محاصرهٔ مشهد که‌میرعلمخان درآنشهر نبوده .شاهرخشاه خود مدّت چندین ماه در مقابل لشکرافغان پایداری و ایستادگی کرده وبعدبصلح وسازش‌راضی‌شده است. ونیز بازندانی‌بودن‌شاهرخ ومبارزهٔ نصرالله میرزا ونادرمیرزا پسران او با لشکر افغان تصوّر میشود که حبس وبند او بدستیاری پسران خود او

Marfat.com

بوده است. درصورتی که این نیزمسلماً خطاست. چه در تاریخی که برای این واقعه درآن کتاب ذکر شده وسال این حمله ۱۱۶۳ معین گردیده شاهرخ درآنسال هفده ساله بوده و در آن وقت بودن پسران رشیدی که بمبارزهٔ لشکر افغان برخیزند برای شاهرخ غیر معقول ومحال است.

و شجاعتهای نصرالله میرزا و دلیریهای او در رزمهای با شاه درّانی مربوط بآخرین حملهٔ او بخراسان می‌باشد که در تاریخ ۱۱۸۳ روی داده و در اینجا سهواً ذکر شده است.

وهمچنین ذکررفتن جهان خان ونصیرخان بلوچ بطبس و کشته‌شدن علیمردان خان طبسی دراین تاریخ بی‌مورد وخطاست. چه بطوریکه دراین کتاب درصفحات ۱۱۳-۱۱۵ ذکر شده و ابوالحسن غفاری نیز در کتاب گلشن مراد آورده واقعهٔ رفتن جهانخان و نصیرخان و کشته شدن علیمردان‌خان طبسی مربوط بآخرین حملهٔ احمد شاه بخراسان و درسال ۱۱۸۳ بوده است.

وتاخت وتاز شاه‌پسندخان سردار افغانی بمحال شاهرود و بسطام و سبزوار چنانکه در فهرست‌التواریخ و روضة‌الصفا ودیگر کتب تاریخ آمده‌است. پس‌ازتسلّط برمشهد ونیشابور و درسال ۱۱۶۸ بوده است.

ونیز تصرّف مشهد در دو سال پی‌درپی از طرف شاه درّانی که درسال اول (سال ۱۱۶۳) شاهرخ را از زندان برآورده وبشاهی برکشیده و از او باج و نعل بها گرفته باشد. و درسال دیگر(سال ۱۱۶۴) قرار دادی فیمابین بسته شده باشداین هم ظاهراً سهو وشاید همان حملهٔ دیگر اورا که درسال ۱۱۶۷ بوده اشتباهاً بدین تاریخ ذکرکرده باشد.

امّا قضیهٔ صلح احمد شاه با شاهرخ وتسلّط شاه درّانی بوسیلهٔ این آشتی و نفوذ او در بیشتر ازشهرهای خراسان و تعیین کارداری ازطرف خود دردربار شاهرخ و تغییر دادن شاهرخ سجع مهر خود را بمهری که سجع آن بیت «یافت از الطاف‌احمد..» است. گذشته‌ازگفتهٔ مورّخ‌خان‌قراینی بردرستی وصحت‌آنهادردست‌میباشد

Marfat.com

و ازفرامین چندی که از شاهرخ بنظر رسید دوفرمان‌او که تاریخ یکی ذیحجهٔ ۱۱۶۸ وتاریخ دیگری۱۱۸۳ باسجع مهری است که بیت بالا درآن نقش‌می‌باشد.

و ازاینکه در خلال این دوتاریخ فرمانهائی که ازشاهرخ دیده می‌شود همه بمهر دیگر است می‌توان چنین حدس زد که پس‌از آنکه احمد شاه بواسطهٔ هزیمت سردار خود در سزینان وسأیوس شدن از تسخیر ایران که بناچار بکشور خویش باز گشت‌ونورمحمدخان افغان را هم که بپیشکاری شاهرخ گماشته بوداز مشهد خواند شاهرخ دیگر خود را از تحت سلطه ونفوذ وی خارج دیده و این مهر را تا مرتبهٔ دیگرکه احمد شاه بخراسان آمده بکار نبرده است.

ص ٧٤ س٣- بعزم کینه جوئی‌وتسخیر نیشابور روانه گردید. تسخیرنیشابور بدست احمد شاه ابدالی‌درتاریخ ۱۱۶۸ صورت گرفته، چه‌مطابق‌آنچه دراین کتاب آمده در سال‌پیش‌شاه‌درّانی‌ازلشکرکشی نیشابور نتیجه‌ای‌حاصل نکرد وخائباخاسرا بهرات باز گشت. و در اواخر سال ۱۱۶۷ که بعزم کشورگشائی بخراسان باز آمد. ابتدا شهر مشهد را محاصره کرد وپس از صلح با شاهرخشاه متوجّه نیشابور گشت وآنجا را بصلح گرفت. و از فرامین شاه درّانی که دردست است(و قبلا بدانها اشاره شد) ظاهر است که لشکرکشی درّانی درکرت دوم درسال ۱۱۶۷. و صلح او با شاهرخشاه در اواخر آنسال ویا در اوایل سال ۱۱۶۸ بوده. پس باید فتح نیشابور وسبزوار بدست او درسال اخیر باشد.

در تاریخ سلطانی است که «نیشابور از طرف شاه درّانی محاصره گردید. و سرمای زمستان و برودت هوا مانع از پیشرفت لشکر افغان شده بی‌امتیاز غالب از مغلوب شاه درّانی از دور شهر برخاسته بهرات مراجعت کرد. و در سال بعد ده ۱۱۶۵ است عباسقلی‌خان بیات حاکم آنجا تسلیم گردید».

و درسراج‌التواریخ این واقعه بسال۱۱۶۴ نسبت‌داده شده‌است. وباآنچه گفته شد درستی‌آنچه‌درتاریخ سلطانی‌وسراج‌التواریخ آمده‌موردتردید وخالی‌ازسهو نیست.

ص٧٤س١٦ شاه قلی‌خان وزیر - درتاریخ احمد شاه‌درّانی وتاریخ گلشن‌مراد

Marfat.com

نام وزیراحمدشاه «شاه ولی خان»ضبط شده .وازتاریخ سلطانی برمی‌آید که شاه‌ولی‌خان لقبی بوده که احمد شاه بدو داده و نام اصلی او«بکی‌خان» ومعروف بشهنوازخان و از طایفهٔ باسی زائی بوده است.

ص ۷۹ س ۱۵ شاه درّانی با محمد تقی‌خان شیرازی بعزم تسخیر ممالک هند ـ درکتب تاریخ مسطور است که احمد شاه درّانی در دوران پادشاهیش‌شش بار بهندوستان لشکرکشی کرد وقسمت مهمی از آن کشور را متصرّف گردید. و در بیشتر از این حملات بردشمن پیروزی یافت.

مهمترین این لشکرکشی‌ها و رویدادهای جنگ همانست که در این کتاب در صفحات ۷۹-۹۲-۹۹-۱۰۸ بتفصیل ذکر شده است. ولیکن چون‌ذکری ازتمام آنحربها وتاریخ آن وقایع نشده نگارنده‌برای توضیح وتکمیل مطلب همگی حملات و لشکرکشی‌های شاه درّانی را بهندوستان آنچه ازکتابهای مختلف بدست آمد با ذکر تاریخ باختصار در اینجا آورد.

۱- درسال ۱۱۶۰ احمد شاه پس ازتنظیم‌امور قندهار متوّجه کابل وپیشاور گردید وپس از فتح پیشاور بقندهار بازگشت.

۲- درسال ۱۱۶۱ برای باردوم با دوازده هزارسپاه بجانب لاهور رفت و حبیب‌الله‌خان ملقب‌بشاهنوازخان فرزند بهادرخان زکرّیاخواهرزادهٔ قمرالدین‌خان وزیر دهلی که صوبه‌دار وناظم لاهور بودفرارکرد. و شهر لاهور با تمام ذخائرآن بدون جنگ بتصرّف احمد شاه[1] درآمد. محمد شاه که ازاین خبر آگاه گردید شاهزاده احمد میرزا وقمرالدین‌خان وزیرالممالک و ابوالمنصورخان صفدرجنگ و راجه‌های اجمیر و جمعی ازسرداران دیگر را بطرف لاهور مأمور کرد' و اسیری سنگه راجهٔ را جبوت‌نیزباردوی‌شاهزاده پیوست عبدالله‌خان وفیض‌الله‌خان فرزندان‌علی‌محمدخان روهیله که درشاهجهان آباد حبس‌نظر بودند ایشان نیز در رکاب شاهزاده‌حرکت کردند. وچون سپاه هندوستان بنواحی سهرند(که حال بسرهند مشهور است) رسید

۱- حدیقةالعالم ص ۱۷۷ وص ۱۸۰

Marfat.com

قمرالدین وزیر عیال و احمال واثقال خودرا باپسران محمد علیخان روهیله بسرهند فرستاد. وشاهزاده ازسرهند گذشته کنار دریای ستلج بر گذرماچهی واره اردو گاه ساخت.

احمد شاه از راه لودیانه که منحرف از لشکر شهزاده بود عزم سهرند کرد و روز سیزدهم ربیع الاول ۱۱۶۱ داخل شهر شد و شهر را غارت کرده هر کرا دست بشمشیر برد بکشت.

قمرالدین خان بطرف ماچهیواره توجّه نمود. وتلاقی دوسیاه درقصبهٔ مالوپور شش فرسنگی سرهند اتفاق افتاد.

کسری سنگه با هفتاد هزار سپاه زرد پوش بمقابل سپاه شاه درّانی آمد ولی تاب مقاومت نیاورده پشت بجنگ داد وبمیهن خویش شهر چیپور رهسپار گردید. شانزده روز متوالی جنگ قمرالدین خان و شاه درّانی بطول انجامید. روزجمعه ۲۸ ماه که روز هشتم مقاتله بود گلولهٔ توپ از لشکرمخالف بخیمهٔ قمرالدین خان رسیده هلاکش ساخت.

معین الملک میرمنومرگ پدر را مستور کرد و فرمان داد تاسپاهیان همگروه بلشکردرّانی حمله برده وجنگی صعب روی نمود و احمد شاه منهزم گردید. وسادهٔ تاریخ این هزیمت را «آفت رفت» یافته‌اند که با ۱۱۶۱ برابر است.

در تواریخ افغان سبب شکست شاه درّانی را ازسپاه هند چنین نوشته‌اند: که وقتی که احمد شاه برلاهور دست یافت وخزائن وذخایر آنجا را متصرّف شد از جملهٔ غنایم که بچنگ آنها افتاد چند ارّابه موشک بود که صوبه‌دار لاهور در قورخانهٔ آنجادرضبط داشت. ولی افغانهاچون طریقهٔ آتش زدن و رها کردن آنرا نمیدانستند. درمیان پیکار، سر موشکها را بطرف معسکر خود کرده بیکبار آنها راآتش دادند. بمجرّد آتش گرفتن موشکها تمام‌قشون درّانی ازیکدیگر پاشیده بیشترخرگاه‌وخیام آنها آتش گرفت. و چون درّانیان هرگز موشک ندیده بودند آنرا ازجانب هندیها تصوّر کرده روی بفرار گذاشتند[1]

۱- تاریخ احمد شاه درانی - و درسراج التواریخ بجای موشک‌بان آمده است وچنین ذکرشده «بآن بلفظ هندی چیزی‌است که بباروت پر کرده بمددآتش برفوج مخالف‌اندازند وآن بشکل هوائی باشدکه بآتش بازی معروفست»

Marfat.com

شاهزاده پس ازاین فتح متوجّه دارالملک شاهجهان آباد گردید. و دراثناء راه خبر رسید که محمدشاه تخت جهانبانی‌را بدرود گفته‌است[1]. چون خبر فوت محمد شاه، اوّل بابوالمنصورخان بهادر صفدر جنگ نزدیک منزل کرنال رسید. مقدّمات جلوس احمد شاه را فراهم‌نموده او را بر سریرسلطنت نشاند، واحمد شاه بدارالملک سلطنت نزول و ابوالمنصورخان را صاحب اختیار امور پادشاهی کرد[2]

۳- احمد شاه درسال ۱۱۶۲ بار دیگر بجانب لاهور رفت و دختر عالم گیر را برای تیمور میرزا گرفت و او را بحکومت لاهور منصوب نمود[3]

٤- چون جمعی از سرداران هند برجهانخان و شاهزاده تیمور شوریده و آنها را از ملک لاهور رانده وطایفهٔ مرهته نیزبرآن ولایت تسلّط یافته بودند احمد شاه برای‌نوبت چهارم عازم هندوستان گردید. وقتی که خبر حرکت شاه درّانی بسرداران هند رسید هراسان گردیده خطهٔ پنجاب را گذارده متوجّه شاه جهان آباد شدند. وعالم گیر ثانی و انتظام‌السلطنهٔ وزیر را کشته وبرای مقابلهٔ با احمد شاه شتافتند. لیکن چون توانائی ایستادگی درخود ندیدند باز بشاهجهان‌آباد گریختند. نجیب‌الدوله لشکریان شاه درّانی را استقبال کرده مورد احترام واقع شد. و درشاهجهان‌آباد باز رزمی سخت با طایفهٔ مرهته‌روی‌داد. و دراین جنگ چندین هزارهزار لشکر مرهته مجروح و کشته شد. وشاه درّانی مظفر ومنصوروارد شاهجهان آباد گردید. وسه‌روز سپاه افغان دهلی را نهب وغارت کردند. و روز چهارم از شهرخارج شده ودربیرون حصار اردو زدند.

سپاه مرهته برای‌مرتبهٔ دیگرخود را آراسته وبشاهجهان‌آباد برگشتند. وآنجا را متصرّف شده وبااحمد شاه جنگ درپیوستند. دراین کرّت نیز منهزم گردیده‌عدّهٔ بسیاری از طایفهٔ مرهته با بسیاری از سرداران آنها کشته شدند. وپنجاه روز متوالی این جنگ بطول انجامید و احمد شاه پس از خاتمهٔ آن بقندهار بازگشت[4]

۱- تاریخ هند ۲- حدیقةالعالم ص ۱۷۷

۳- تاریخ درانی وسراج‌التواریخ .

٤- تاریخ احمد شاه درانی - و دربعضی‌ازتواریخ این وقایع در حوادث سال ۱۱۶۵ آمده است. ولیکن درکتاب تاریخ مآثررحیمی از حوادث سال ۱۱۷۱ شمرده شده است .

Marfat.com

۵- در ماه رجب ۱۱۶۵ شاه درانی باز بهند لشکر کشید و بشاهجهان آباد رسید. جاویدان‌خان‌خواجه سرا‌مخاطب بنوّاب بهادر که‌مدارعلیه سلطنت بود‌پیش از رسیدن وزیر با شاه درّانی صلح کرد وهرچه شاه درّانی خواست پذیرفت. وعهد و پیمان در میان آورده به‌قلندرخان ایلچی شاه رخصت انصراف داد.

۶- درسال ۱۱۷۰ برای مرتبهٔ ششم احمد شاه بجانب لاهور رفت وبراحمد شاه‌بن محمد شاه هندی غلبه نموده وخواهر او را برای تیمور پسر خود گرفت[1]؟

درآنجا خبر شورش‌طایفهٔ سیک را شنید که قلعهٔ چنداله را در محاصره‌افکنده و کار برمسلمانان سخت گرفته‌اند،احمد شاه بدانسوی متوّجه شد. و دوسه روزی‌در قصبهٔ چنداله (چنداله قصبه‌ایست از قصبات پنجاب اکثر مردمش هندو و کمی مسلمان «بستان‌السیاحة») و پس ازآن توّقف کرد. و پس‌از جنگ با طایفهٔ سیک وکشتار بسیار آنها را منهزم کرد وپس از آن بقندهار بازگشت.

وبطوریکه در تاریخ درّانی مذکور است باردیگراحمد شاه برای تنبیه‌طایفهٔ سیک بهندوستان رفت. ولیکن چون سرداران هند هریک ازحضور خود اعتذارجسته و درخواست نموده بودند که شاه درّانی بخود رنج روا ندارد و بقندهار بازگردد وتنبیه طایفهٔ سیک را بآنها واگذارد ازپیام‌آنهاشاه درّانی را معلوم شد که‌سرداران هند آمدن او را کراهت دارند از این رو باافسردگی خاطربمیهن خویش بازگشت[2]

ص ۷۹ س۶ بنگشات. بنگش (بفتح باوسکون نون و کسر کاف فارسی)نام دو موضع است بنگش صغیر وبنگش کبیر.

بنگش صغیر از توابع کشمیر است. وبنگش کبیر از بلاد کابل و ذوهستان وسردمش همه افغانند[3]

۱- فهرست‌التواریخ

۲- سراج‌التواریخ- و در تاریخ سلطانی وکتاب مآثررحیمی این لشکر کشی و حملهٔ احمد شاه بهند در حوادث سال ۱۱۷۴ ذکر شده است.

۳- بستان‌السیاحة

Marfat.com

ص ٧٩ س ١٠ جلال آباد نام قصبه‌ایست مابین کابل و پیشاور از بناهای جلال‌الدین اکبر شاه‌بن همایون

ص ٧٩ س ١٦ سهرند یا سرهند شهریست بین دهلی و لاهور که از دهلی ده مرحله دور است[1].

ص ٨٠ س ٤ قمرالدین خان وزیرالممالک ـ وی پسر اعتمادالدولة محمدامین خان پسر میربهاءالدین بن عالم شیخ است. نامش میرمحمد فاضل. دراواخر عهد محمدشاه بخطاب قمرالدین خان نامور شد. وپس ازآنکه پدرش درسال ١١٣٣ درگذشت ملقّب باعتمادالدوله گردید. و درسال ١١٣٧ بوزارت رسید. و درجنگ باحمد شاه درّانی در ١١٦١ چنانکه گفته شد بدار باقی پیوست، دختر جان نثارخان در حبالهٔ نکاح وی بود[2]

ص ٨٠ س ٥ ابوالمنصورخان بهادر صفدر جنگ ـ نامش میرمقیم همشیره‌زاده و داماد سعادت‌خان برهان‌الملک است. پدرش ازمردم نیشابور بود که بهند مهاجرت کرد و بخطاب سیادت‌خان مخاطب گشت. ابوالمنصورخان درسال ١١٠٥ بعظیم‌آباد صوبهٔ بنگاله رفت ودر ١١٠٦ بداروغگی توپخانه سرافراز شد ودر ١١٠٩ صوبهٔ آله‌آباد باو مفوّض گردید. و ١١٦١ در خدمت سلطان احمد شاه بسرهند شتافت. وپس از کشته‌شدن قمرالدین خان درجنگ پایداری کرد وسبب بازگشت شاه درّانی گردید.

وپس از درگذشت محمد شاه و جلوس احمد شاه خلعت وزارت پوشید و در ١١٦٤ با احمدخان بنگش جنگ کرد وفاتح گشت وعاقبت بصلح انجامید.

و در ١١٦٥ که احمد شاه بشاهجهان‌آباد آمد. وجاوید خان بهادر خواجه سرا با ایلچی شاه درّانی صلح کرد ابوالمنصورخان جاویدخان را از میان برداشت. و امور سلطنت را بقبضهٔ اقتدار خویش درآورده سپس روزی چند مورد بی‌لطفی شاه قرار گرفت وخانه نشین گشت. پس از آن بی‌اجازت عازم صوبهٔ خویش گردید. و وزارت بانتظام‌الدوله پسرقمرالدین خان مفوّض شده وعمادالدوله مأمور محاربهٔ صفدرجنگ

١- بسنان السباحة

٢- مآثر رحیمی چاپ کلکته باب الف ٣٥٠ ص ٣٥٨ وص ٣٥٩ وص ٥٤٠

Marfat.com

ابوالمنصورخان گردید. و شش ماه آتش حرب بین طرفین اشتعال داشت تا بالاخره بصلح انجامید. وصفدر جنگ در هفدهم ذی‌الحجهٔ ١١٦٧ وفات یافت[1]

ص ٨٠ س ٢٠ احمد شاه - پسر محمد شاه هندی است که ازسال ١١٦١ تا ١١٦٥ سلطنت کرد و ابوالمنصورخان را بوزارت برکشید. غازی‌الدین خان بن نظام‌الملک احمد شاه را گرفت وسیل کشید. وعزالدّین محمدبن معزالدین بن بهادر شاه را از حبس برآورده بجای او بتخت سلطنت نشانید.[2]

صاحب کتاب حدیقة‌العالم گوید :

دراواخر ذی‌القعدة‌الحرام سنهٔ ١١٦٧ ابوالمنصورخان بهادر باجل طبیعی درگذشت. و در همین سال احمد شاه پادشاه باشارهٔ عمادالملک غازی‌الدین خان بهادر فیروز جنگ[3] بدست عاقبت محمودخان مکحول گشت.

وسلطان عزالدین ابن معزالدین ابن جهاندار شاه عالم بهادر شاه روز یکشنبه دهم شعبان برسریر سلطنت نشست. و بخطاب عالم گیر ثانی مشهور شد و وزارت بعمادالملک تعلّق گرفت.

ص ٨٦ س ١٦ میرمنو ولد قمرالدین خان - میرمنو فرزند اعتمادالدوله قمرالدین خان وزیرالممالک است. پس از کشته شدن پدرش در جنگ با شاه‌درّانی وی با چند هزار سوار برسر اعداء تاخته وآنها را شکست داد که ناچار بباز گشت شدند. باین جهت بخطاب معین الملک رستم هند مخاطب وصوبه دار ملتان ولاهور گشت.

و در سال ١١٦٢ که شاه درّانی از کابل بلاهور وارد شد جنگی بمیان آمد وبصلح انجامید.

و درسنه ١١٦٥ بازبلاهور حمله کرد واین جنگ تا چهار ماه امتداد داشت

١- مآثر رحیمی جلد اول قسمت دوم .ومآثرالامراء باب الف ص ٣٦٥

٢- حدیقة‌العالم چاپ هند ص٢٣٨

٣- برای شرح حال غازی الدین خان رجوع شود به بمآثر رحیمی جلد اول قسمت دوم ص ٣٦١

Marfat.com

میرسنو مغلوب وبملازمت پیوست. وشاه اورا مأمور لاهور نموده مراجعت نمود. وذر
۱۱٦۷ روزی بشکار رفت. وپس ازخوردن طعام بدرد دل مبتلا و درگذشت[1]

ص۹۳ س۱٦ فریدون خان نایب‌السلطنه- شایداین کس همان فریدون‌خان گرجی یوزباشی غلامان نادر باشد که ابوالحسن غفاری درکتاب گلشن مراد گوید در سال ۱۱٦۸ بفرمان محمد حسن‌خان حاکم قم بود وفتحعلی‌خان افشار اورا در آن شهر محصور و دستگیر کرد»

وبعد از رهائی‌از بند بمشهد رفته و درسلک ملازمان شاهرخی‌در آمده باشد. در تذکرهٔ آل داود است که « لطیف بیک پسر شجاع خان قرقلو بعلت شرکت در قتل فریدون‌خان گرجی‌حاکم‌وصاحب اختیارمشهد درروزجمعه چهارم‌جمادی‌الاولی ۱۱۸۲ حسب‌الامر شاهرخ مکحول گردید»

بنابراین قتل وی باید در همین سال باشد.

ص۹٤ س۱۳ نصرالله میرزا باغلامان بر اوتاخته- این واقعه راصاحب‌مطلع الشمس از وقایع سال ۱۱٦۳ دانسته وآن سهو است. و چنانکه از تذکرهٔ‌آل داود نقل شد قتل فریدونخان باید درسال ۱۱۸۲ باشد.

ص ۹۸ س ۷ حضرت شاهرخی را تمهیدی بخاطر رسیده - ابوالحسن غفاری درکتاب گلشن‌مراد شرح رفتن نصرالله میرزا را درمرتبهٔ اول بشیراز چنین‌آورده‌است: «نصرالله میرزا بزرگتر فرزندان شاهرخشاه و در مردانگی و شجاعت در میان اهل ایران معروف بود. هنوز شانزدهٔ سال ازآغاز جوانی و اوان‌نشو ونمای بهارزندگانی او نگذشته بود که درسملکت خراسان مصدر کارهای بزرگ ومنشأ کردارهای‌سترك گشته. بزرگان‌ولایاتی که نزدیک‌بمشهد مقدس‌است لحظه‌ای ازبیم شمشیر او سر ببسترآسایش‌نگذاشته روی خواب راحت نمیدیدند. شاهرخ که‌بعلت عجزازنابینائی چشم بگوشهٔ آسایش و استرفاه احوال با اکثر امرا وبزرگان خراسان رسم معاشات در پیش میداشت وحرکات درشت و ناهموار شاهزاده باعث انگیزش فتنه در میان

۱- مآثرالامرا ج۱ صفحهٔ ۳٦۰

Marfat.com

او وعموم سرکردگان آن مملکت میشد خواست که بفلاخن تدبیر وجود شاهزاده‌را بطرفی اندازد وببهانهٔ استرداد بعضی از ولایات خراسان از جمله هرات وتوابع که درآن اوقات احمد شاه افغان ابدالی‌آنولایت را باچند محال دیگراز مملکت خراسان متصرّف گشته بود، نصرالله میرزا را باسکتوبی ضراعت‌آمیز بدیار کریمخان روانه ساخت. و درباب دفع شرّ دشمنان و ارباب تغلّب وقطع دست غاصبین و صاحبان تسلّط از دامن مملکت استمداد نمود [1]

درسیچقان‌ئیل سال ۱۱۸۱ بچند روز فاصله ازجشن نوروزی عریضه‌ای بدین مضمون از جانب تقی‌خان برادر مرحوم ندرخان زند حاکم خوار رسید که نتیجهٔ دودمان سلاطین نصرالله میرزای ولد شاهرخ شاه که نژادش از جانب پدر بحضرت نادرشاه و از طرف مادر بشاه سلطان حسین صفوی میرسد از خراسان از راه خوار و سمنان متوجّه شیراز میباشد. کریمخان از برای مراعات دودمان بزرگی‌باین روش بحکام وضابطان عرض راه حکم صادر و ارسال فرمود: «که در کمال احترام با او سلوك و درلوازم امر استقبال ومهمانی وخدمتکذاری او کوتاهی وتهل انکاری‌جایز ندارند.» وفرمانفرمایان بموجب حکم عمل نموده شیوهٔ خدمتکذاری‌را بادا ومراسم ادب وتعارف را بانتهارسانیده‌تااینکه‌بهمین کیفیّت اورا بدارالملك شیرازرسانیدند. بحکم کریمخان شاهزاده ابوالفتح خان‌باتفاق صدرالممالك میرزااحمدخلف مرحوم میرزا محمد علی صدر سابق دیوان اعلی ونوّاب میرزاخان دختر زادهٔ خاقان‌مرحوم شاه سلطان حسین وآزادخان افغان غلیجائی وجمعی دیکر از امراء وبزرگان‌وعموم سپاهیان تا دو فرسخ طریق استقبال‌پیموده وشاهزاده را باحترام وارد شیراز کردند. در وقت ورود بحضور چنانکه رسم ادب میباشد بلوازم امر کرنش پرداخته‌وشهریار فرخ رای او را در مجلس بهشت‌آئین بار داده وقامت بزرگی بتعظیم آراسته‌پدرانه او را درآغوش مهربانی کشیده وبدست لطف وعطوفت دست مشارالیه را گرفته‌برفراز

۱- صاحب کتاب محافل‌المؤمنین رفتن نصرالله‌میرزارا بشیرازدرسال ۱۱۸۵ دانسته وآن سهو است. چه‌آمدن احمد شاه برای مرتبهٔ سوم بخراسان پس‌از این واقعه و در تاریخ ۱۱۸۳ بوده است.

Marfat.com

قالیچهٔ بزرگی بمجالست ذات همایون سر افرازی بخشیدند. اول سخنی که برزبان مبارك جاری‌شد پرسش جناب شاهرخ‌شاه بود. نوّاب شاهزاده بدست ارادت مکتوب پدر را ازجیب برآورده درخدمت اقدس گذاشته بعد از لمحهٔ بمطالعهٔ منشیان رسیده مضمون اینکه جناب شاهرخی ازاستماع این دولت جاویدمدّت درباب دفع شرّ گماشتگان احمد شاه ابدالی فرمان فرمای ممالك سند وبعضی دیگر از بلاد هندوستان وتوران و سایر ارباب تغلب از سرولایات متعلقهٔ باو استمداد نموده بلوازم تخضع و تخشع پرداخته در ذریعهٔ سرسوله درباب شاهزاده بجز از ذکر فرستادن او از کم و بیش اشارتی وبغیر ازمطالب مذکوره اظهارحکایتی نشده بود. فاسّادر جزوبوساطت یکنفر از معتمدین خود که دراین سفر با نوّاب شاهزاده سمت همراهی و ازکیفیت حالات وگزارش احوالات شاهزاده نهایت آگاهی وبرمکنون خاطر شاهرخی اطلاع کامل داشت. درباب نگهداری وتوقّف دائمی نصرالله‌میرزا بامنای دربار کریمخان پیغامها داده محافظت ومحارست اورا بدست ادب‌آموز کریمخان واگذاشته. نوّاب خانی‌در جواب، سخنهای شفقت‌انگیز و کلمات لطف‌آمیزنسبت بجناب شاهرخشاه فرموده‌لب بمواعید دلپذیر گشودند. وآنروز مجلس خلد تزیین درنهایت خوشی وخرّمی گذشت. نوّاب شاهزاده درمنزلی که بجهت او تعیین شده بود تشریف برده در بسترآسایش غنوده و از رنج ومشقت سفر وزحمت راه آسود. بدو روز فاصله کریمخان‌چشم شفقت وملاطفت‌بازدید او گماشته‌وقدم‌لطف وعنایت بمنزل‌آنجناب گذاشته نوّاب‌شاهزاده لازمهٔ ادب منظور داشته، معادل مبلغ چهار هزار تومان تبریزی از جواهر گرانبها پیشکش سرکار خاصهٔ شریفه کرد. کریمخان آنها را بنظر قبول درآورد و دست مکرمت گشود. وکل غلامان سرکار شاهزاده رامخلّع بخلاع فاخره وبخشش اسب با زین ولگام مرصّع نموده بجهت سرکار او اسباب طلا ونقره ومکلل بجواهر ثمین ولعل ویواقیت رنگین ازظروف وغیرها عطا فرموده. مدّت شش‌ماه توقّف او دردربار سلطنت همه روزه ابواب مکرمتی تازه و درهای لطف وشفقتی بی‌اندازه برچهرهٔ احوال او گشوده چنانکه اگریکروزاتفاق نمی‌افتاد که‌شاهزاده‌بحضور والارسد خدیوبی‌همال

Marfat.com

او را بمحفل ارم تمثال دعوت وهر دو سه روز یکدفعه بعزم بازدید بمنزل شاهزاده توجّه میفرمودند. بعد ازشش‌ماه که‌شوق دیداروطن وآرزوی ملاقات پدر گریبان گیر عزم‌شاهزاده‌شد از کریمخان‌مستدعی رخصت انصراف گردید. اگرچه‌ازجانب‌نوّاب شاهرخشاه از کریمخان درباب شاهزاده اظهار توقف دائمی شده بود اسّاخان مؤید منصور این معنی را حمل برظهور امورات ناملایم کـه هنگام شباب از مقتضیات سلوکی که فرزندان را نسبت بپدران اتفاق میافتد نموده در مراعات رسوم وقواعد ادب وامترضای‌پدروحفظ نوامیس‌حقوق‌ابوّت‌زبان باندرز ونصیحت شاهزاده گشود. و درجواب مکتوب حضرت شاهرخ مراسلهٔ شفقت‌آمیز بقلم‌آورده نظر بمراعات‌جانب او ولایت مشهد مقدّس‌معلی‌واکثری از ولایات خراسان‌رابرسم‌احسان باووا گذاشته رقمی بحکام آنمملکت از مصدر عزّ وجاه صادر فرموده وهمگی را بمطاوعت‌آنجناب دعوت نموده. درباب استمداد دفع شرّ جماعت افغان‌ازسر بعضی از ولایات موقوف بزمان توجّه موکب‌اقدس بدان مملکت وبمشهد مقدّس‌فرمود. وشاهزاده راسقتضی المرام از راه ابرقو ویزد روانهٔ محل ومقام خود ساخت»

ص ۱۱۳ س ۲ - خبر ورود احمد شاه درّانی‌بمقام جام ولشکر رسید. ابوالحسن غفاری درگلشن مراد تفصیل این واقعه را چنین نگاشته است:

چون کیفیّت احوالات‌نصرالله میرزا از ابتدائی که‌بعزم‌استمداد درباب‌استرداد ملک موروث حسب‌الحکم شاهرخ بدربار کریمخان شتافته الی انتهائی کـه روی حاجت روائی بعلاوهٔ نوازشات بی‌حساب ومواعید مقرون بصواب کـه از« کریمخان، یافته بود درقندهار بگوش معتمدان‌دولت احمد شاهی‌رسید شاه در بحر ژرف‌اندیشه وتفکرغوطه‌ور وغریق گرداب خوف وتوهّم گردیده خواست که بطریق سبقت اسب فتنه در عرصهٔ مملکت خراسان و ارض‌اقدس‌تازد. وبهیاهوی جمعیّت بسیار ازپیاده وسوار صیت شوکت و آوازهٔ جلادت خود را گوشزد نزدیک و دور سازد. پس بابن نیت با سیصد هزار نفر از قشون افاغنه وهزاره و بلوچ ومردم هندوستانی و ششصد زنجیر فیل کوه‌پیکرپرتوان وهفتصد عرّاده توپ وجز زن(کذا)آتش فشان ازقندهار

Marfat.com

آهنگ تسخیرمشهد مقدّس نمود . شاهرخ از استماع این خبربغایت پریشان ومضطرب گشته بقدری کـه دست رس داشت از ایلات نواحی مشهد مثل اکراد و افشار و بیات و غیرهم استمداد کرده و تماسی سکنهٔ قری و بلوکات تابعهٔ ارض اقدس را کوچانیده بشهر آورد . وبفراخور آذوقهٔ یکساله در جمع آوری اجناس ماکول اهتمام وبقدر ضرورت در سرانجام اسباب قلعـه داری سعی نموده بانتظام و استحکام برج و بارهٔ مشهد پرداخت . واحمد شاه باجمعیّتی که مذکور شد وارد حوالی مشهد گشته دو روز سر منزل طرق را محـل نزول ساخت . وصباح روز سیم از آنجا حرکت کرده در قریهٔ سوسوم بگل شور[1] دو فرسخی مشهد که درکنار رودخانه واقع است درسنگر قدیم خود که درسنوات سابقه در هنگام تسخیر ارض اقدس بجهة نشیمن سپاه خود ترتیب داده بودبساط اقامت انداخته . جمعی از خوانین وسرکردگان اکراد وغیره مثل محمد حسین خان کرد قراچورلو و جعفرخان زعفـران‌لو و فضلعلیخان کرد و خدابخش خان کیلوانلو و رضاقلیخان خرده اویماق وغیرهم کـه در دربار شاهرخی حاضر بودند . ازوقوع این مقدّمه اندیشیده وبجهت حفظ ناموس خوداز نوّاب شاهرخ استدعای ترخصّ نموده رخت بمقام والکاء خود کشیدند . ونصرالله میرزا بعد از رفتن ایشان با دویست نفر از غلامان در مشهد مقدّس لوای مردانگی افراشته هرصباح بافوجی ازغلامان از راهی وهربامداد بادسته‌ای ازیکّه تازان ازکمین گاهی بطرفی از اطراف اردوی مخالف تاخته وجمعی از شجاعت پیشگان لشکر افغان را ازصدمهٔ سیف قاتل و رمح آتش‌فشان برخاك هلاك انداخته با سروزندهٔ بسیار بجانب قلعه رایت معاودت می‌افراخت .وآنچه ازآثار شجاعت وعلامات بسالت شاهزاده نصرالله میرزا در حین محاصرهٔ ارض اقدس سمت ظهور و وقوع یافت: یکی اینکه درشبی از شبها که بحکم احمد شاه نصیرخان بلوچ بادوازده هزار پیاده ارادهٔ یورش شهرنموده درحین ورود او بحوالی قلعه . شاهزاده نصرالله میرزا این معنی را دریافته بادویست نفر از دروازه بیرون وصد نفر از غلامان مذکوره را درتحت فرمان خود وصدنفردیگر

۱- مطلع الشمس : گل شوران

Marfat.com

رابسر کردگی محمد نام سپاه منصور که جوانی دلاور وپهلوی نام آور بود قرارداد. از دو جانب بطرف لشکر دشمن پیش رفتند. بعد از ظهور تلاقی دست‌باستعمال تیغ وسنان گشاده در آن شب هولناك آن دو دلاور بیباك با قلیل جمعیتی که داشتند دادمردی وسردانگی داده بنحوی هردو سپاه بیکدیگر آویخته وغبار پیکار در میانه انگیخته تیرگی کرد که سپاه موافق را از مخالف نشناخته. وبدست تیغ کینه جوئی بقطع رشتهٔ حیات یکدیگرپرداخته. بوقت صباح مشخّص شد که بقدرشش هزار کس از جماعت بلوچ وهزاره بتیغ خود کشی و خنجر تیز قلعگیان کشته شده‌اند. نصرالله میرزا باغلامان مذکور ومحمد سپاه منصور مظفر و منصور رؤوس بسیار از جماعت مزبور آویزهٔ فتراك و رخ بجانب قلعه برتافتند. وسرهای قتیلان راآورده در ساحت دروازهٔ کلات بر زبریکدیگر ریخته کوهی‌از آن پدید آورده. این‌معنی باعث جرائت شهریان گشته بنوعی که مردم بازاری را باجماعت افغان هوس محاربه وشوق مجادله درسر افتاده جمعیتی از اجامره و اوباش مشهد از قلعه بیرون رفته و خود را بسنگری از سنگرهای مخالفین زده مال و کسیب بسیار بدست آورده بشهر برگشتند

صبح روز دیگرنصرالله‌میرزا را نظربتهوّری که داشت بخاطررسید که باده سوار بعزم تماشا ورسم‌خبرگیری‌قدم باردوی احمد شاه گذارد. وبسرانکشت‌شجاعت وجرأت نقش بسالتی برلوحهٔ روزگار نگارد. بنابراین با ده نفر ازدلیران پیلتن و نام آوران شیراوژن قدم از دروازهٔ مشهد بیرون نهاده عازم محل مقصود گردید. و درنیمهٔ راه چهار نفر از آن ده تن را در سر راه بازداشته خود باشش نفر دیگراز محاذات سنگر مخالف عبور نموده همین که بمنتهای اردو رسید از عقب معسکر از دروازه داخل سنگر شد. وتفرّج کنان خودرا تا کنارخیمهٔ دیوانخانهٔ احمد شاه رسانید. ولمحه‌ای درآنجا سواره ایستاده سیر مجلس دیوان احمد شاه را نموده ازآنجا عبور کرده داخل اردو بازار شد.

از اتّفاقات‌شخصی‌ازاهل‌مشهد مقدّس که‌ازجملهٔ اردو بازاریان بودشاهزاده را شناخته وبی‌اختیار باظهار آن پرداخته. واین گفتگو ازاهل اردو بازار بدرباراحمد

Marfat.com

شاهی سرایت کرده غوغای عام بپا، و اهل اردو را سبب وحشت وحیرت لا کلام شد. قاطبهٔ یکه تازان وسر افرازان سپاه بحکم احمد شاه برمرکب تیزتک سوار و ازهرطرف عربده‌جویان بطلب نصرالله میرزا ایلغار نمودند. شاهزاده با آن شش تن خویشتن را از آن محل فتور وفتن رهانیده خود را تا بنزدیک دروازهٔ سنگری که در محاذی مشهد واقع بود رسانید. وقبل ازآنکه حقیقت حال برحافظین وحارسین آندروازه معلوم شود خود را بارفقا ازسنگربیرون انداخته براه مشهد پیش گرفتند. و هنوز مراحلی بقدم استعجال ننوردیده که پانزده هزار ازبهادران وپیشتازان سپاه افغان درعقب سر شاهزاده مانند سیل شتابان روان گردیده در یک فرسخی شهر با شاهزاده دست و گریبان شده مشغول ستیز و آویز گردیدند. نصرالله میرزا نیز با آن شش تن بدست محاربه کارفرمای تیغ خونریز وبلطایف‌الحیل وجنگ وگریز بطرف قلعه تکاورانگیز گشته. همین که بمشهد میرکه تااصل شهریک میدان اسب است رسیدند جمعی از غلامان وسپاهیان مشهد که تا آنزمان منتظر مقدم شاهزاده و درگوشه وکنار در انتظار ایستاده‌بودند، شمشیردشمن کشی آخته بامدادنوّاب مشارالیه اسب انداخته بقلب سپاه مخالف تاختند. و باندك کروّفری دمار از روزگار آنقوم برآورده هزار تن ازآنجماعت را بخاك هلاك انداختند. وبقیةالسیف را بطرف معسکراحمد شاه فراری نموده. نوّاب نصرالله میرزا باغلامان وقلعگیان بجانب مشهدروان گردیده، هریک از غلامان نوّاب شاهزاده که ازتعاقب فراریان بازگشته سه سروچها رسر ازرؤس خصمان آویزهٔ فتراك ساخته وارد ارض اقدس میشدند.

از صادق‌القولی مسموع شد که احمد شاه در حین این دعوا و هنگام این ماجرا بعزم تفرّج ببالای کوشکی که در وسط اردو از برای او ترتیب داده بودند برآمده بچشم دوربین ملاحظهٔ کوششهای مردانهٔ شاهزاده را در هنگام گیرو دار مینمود. وهرلحظه معاتبة بکلام افغانی باین‌نهج که «هلاك هقدی و زوی‌هقدی» یعنی پسر مثل این و فرزند همچنین [1] زبان باستهزاء و سرزنش تیمور فرزند خود

۱- در مطلع‌الشمس گفتار احمد شاه برزبان افغانی چنین نقل شده است. «زوی دغسی وای زوان دغسی شاشیری» یعنی پسر مثل این باید وفرزند چنین شاید

Marfat.com

می گشود . وشاهزاده نصرالله میرزا بعلّت ظهور این قسم دلاوریها وشجاعتها ممدوح اکثری از شعراء عصر خود گشته خصوصاً آذر بیکدلی شاملو قصیدهٔ غرّا در مدح شاهزاده در سلک نظم کشیده که مطلع آن این است . و تتمه که گریز باسم ممدوح است بدیوان اشعار آن شیرین کلام رجوع باید نمود .

قصیده

نقل جهان گذارست هان بخلاف نشمری

راز سهان شمارست هان بگزاف نشمری

بعد از آنکه احمد شاه‌دست آرزو از دامن تسخیر وتصرّف مشهد گوتاه‌وهرروز حال لشکریان خود را ازنهیب صولت شاهزاده نصرالله میرزا تباه دید یقین دانست که اگر مهمّ توقّف او در خارج ولایت مشهد بیش از این صورت امتداد پذیرد زیاده از آنچه ملحوظ نظر او شد بنیان شوکت و استقلالش سستی خواهد گرفت . بنابراین بصلاح وصوابدید جمعی از امراء معتبر خود ازقزلباش‌مثل شکرخان‌قورت وتقی‌خان شیرازی که از عهد نادرشاه تا این زمان در قید حیات و در خدمت‌احمد شاه میبودند و میرعلی‌خان عرب خزیمه و از اویماق شادی خان و حاجی‌خان ساده جلیلی‌ومحمد حسین خان صاحب اختیار و درویش‌علی‌خان‌و از افاغنه‌برخوردارخان وسددخان ونورمحمدخان چوگانی‌و ذوالفقارخان مشهور بدیوانه‌وحکیم‌خان‌وغیرهم بنا را برمصالحه نهاده شاه ولیخان را که وزیر اعظم ومدارالیه دولت او بود برسم اظهار صلح وصفابشهربخدمت نوّاب شاهرخ فرستاد . وشروط مصالحه رابااین کیفیت قرار داد : که یک رأس اسب سرخنگی که سواری نصرالله میرزا و در میانهٔ امرای خراسان بمبلغ سه هزار تومان تبریزی بیها رسیده بود برسم تحفه و پیشکش ارسال خدمت احمد شاه نماید . ویک نفر از بنات مکرمات شاهرخ را بحبالهٔ نکاح‌سلیمان شاه پسر وسطی خود درآورده ازپسران شاهرخ نیز یزدان بخش میرزا راباتفاق‌خود بقندهار برده یکی از صبایای خودرا بعقد شاهزادهٔ مشارالیهٔ قرارداده شیوهٔ مصاهرت درمیانه مرعی گردد . وشاهرخ بعد ازملاقات شاه ولیخان قبول شرایط معاهده کرده

Marfat.com

اسب مذکور رابوساطت شاه ولیخان ارسال‌خدمت احمد شاه داشت .ولیکن درعوض دختر خود صبیّهٔ فریدونخان گرجی که مشارالیه ومدارالیه شاهرخی بود درمعرض مبادله بصورت اشتباه درآورده‌باتدارکات نمایان وچند نفراز کنیزان وخواجه‌سرایان در هودجی نشانیده باردوی احمد شاه فرستاد . وشاهزاده یزدانبخش‌میرزا را نیز در موکب پادشاه سابق‌الذکر رخصت همراهی داد . پس احمد شاه در روزهشتم شهر صفرالمظفر سنه اربع وثمانین ومائة و الف از خارج شهر مشهد مقدّس کوچ نموده بصوب مملکت قندهار پرچم رایات معاودت گشود . و بعد از رفتن بقندهار در آنجا بتحقیق پیوست که دختریرا که احمد شاه نامزد شاهزاده یزدانبخش میرزا نموده بود درگذشته است . ویزدانبخش میرزا مدّتی‌در قندهار درخدمت احمد شاه بسر برده‌تا درشهور سنهٔ اثنان وتسعین ومائه و الف که احمد شاه بمرض مزمن جذام تختگاه سلطنت را از وجود خودخالی نموده متوجّه عالم‌آخرت گردید . وتیمورشاه ولدارشد او حسب‌الصلاح جمعی از نیکخواهان آن سلسله بر سریر مملکت آسایش گزید از وی رخصت انصراف حاصل نموده بمشهد مقدّس باز آمد .

اما نصرالله میرزا بعد از آنکه از تندباد سطوت دشمن ربا بنای اقامت احمد شاه را در آنولایت در شکست و قصور دید زیاده از اندازه از ساغر جهل و جوانی سرمست صهبای غرور گردیده مهمّم جهانگیری را پیشنهاد همّت ساخته . چون گنجینهٔ ثروتش از اندوختهٔ سیم و زری که کفایت تدارك بعضی از مستلزمان [کذا] امور سروری وسرانجام ضروریّات سپاهی ولشکری‌نماید خالی‌بود . بنابراین بترغیب وتحریک برخی از تنگ مایگان که درمزاج شاهزاده دخل کلّی و دربیشگاه ملازمت اورتبهٔ عالی داشتند خریدار متاع این‌قسم بدکرداری شده . این معنی را بوی حالی‌نمودند که جدّ اعلای نوّاب شاهزاده که حضرت نادر شاه باشد درایّام‌سلطنت خودمبلغ خطیری از طلا ونقره و جواهر قیمتی صرف تعمیر و تزیین رواق مطهّر حضرت امام الجن والانس علی‌بن موسی‌الرضا نموده هرگاه نوّاب عالی که وارث تاج سلطنت و یکی از نتایج آن پادشاه عالی منزلتند مبلغی از طلاآلات ومرصّع آلات‌آن سرکاررا

Marfat.com

برسم قرض بجهت تهیّه سپاه از آن روضهٔ شریف برداشته انشاالله بعد از آنکه گوهر شاهوار سلطنت در صدف این دودمان قرار گیرد یک در دو درعوض بجای آن اشیائی که اسم وام بر وی نهاده‌اند گذاشته خواهد شد. پس شاهزاده معتمدان بجهت برداشتن آن مال بروضهٔ مقدّسه تعیین فرموده بعضی ازقنادیل طلا ونقره وظروف و شمعدان زرین که بجواهر ثمین ترصیع داده شده بود حسب الصلاح متولّی وناظرروضهٔ شریفه برداشته مسکوك گردانیده ومبلغی را بازای مواجب ومرسومات جمعی که در حوزهٔ ملازمتش بودند بمصرف رسانید.

این معنی برطبع نوّاب شاهرخ که مردی معقول وبعلّت عجز دربینائی گوشه نشین وآسایش گزین زاویهٔ خمول بود گران آمده هرچند زبان باندرز و نصایح نصرالله میرزا گشوده واو را ازطریق زیاده سری منع نموده شاهزاده بگفتهٔ پدر متقاعد وبسخنهای دلپذیرش ملتفت نشده و علاوه برآن دست تسلّط باموال پدر دراز کرده. این معنی بیشتر باعث نقارخاطرنوّاب شاهرخی گشته. وبتشویش مال وبجهت رفع قیل وقال از سرمحبت پدر فرزندی گذشته وبا نادر میرزای ولد دیگرخود که بعد ازنصرالله میرزا اکبر ازسایر اولاد او و جمعی دیگر از بزرگان که در خدمت شاهرخی منشأ اثری میتوانستند شد درباب سرانجام اسبابی که سبب کسر شوکت نصرالله میرزا گردد با ایشان همشور گشته. باستصواب آن جماعت نادر میرزا را وصی و ولیعهد خویش ساخته و باین سبب طرح نفاق و خصومت فیمابین هر دو برادر انداخته رفته رفته معامله بکدورت طرفین انجامید. و مهمّ برادری بمنازعه و مجادله کشیده بعد از منازعات بسیارنسیم فتح ونصرت بر پرچم علم نصرالله میرزا وزریده نادر میرزا مغلوب برادر گردید. از مشهد مقدّس فرار و با دویست سیصد نفر از موافقان بطرف طبس ایلغار کرده درآنجا بامیر محمدخان ولد علیمردان خان عرب زنکوئی که بعد از فوت پدرخرد سال بود قانون بی‌اعتدالی پیش گرفته بعد از اذیّت بسیار یکنفر از خواهران او را بلارضای برادر راضی وبعقد ونکاح خود در آورد.

فاما نصرالله میرزا بعد از فرار برادر بعزم خروج برسمند جهانگیری نشسته

Marfat.com

نخست از مشهد مقدّس آهنگ خبوشان کرده که جمعی از اکراد سکنهٔ آن نواحی را بقید اطاعت در آورده قدم سروری فراتر نهد. جعفرخان کرد زعفرانلو و محمد حسین‌خان‌قراچورلو وجمعی‌دیگرازاکرد آن ناحیه گردن بطوق انقیاد نهاده موازی شش هزارکس درموکب شاهزاده مجتمع گشته. حسنخان برادر امیرخان قرائی از امراء خراسان با عریضهٔ پیشکش بخدمت شاهزاده ارسال وحضرتش رابدولت‌آباد که محل تمکّن‌او بود دعوت نمود. نصرالله میرزا باجمعیتی که داشت وارد منزل او گردید. حسنخان بطریقی که می‌شایست از درمردمی درآمده‌لازمهٔ چاکری بعمل آورده وبعد از یک چندی یکی از صبایای خود را بحبالهٔ نکاح او درآورده و آنچه در خزانهٔ مکنتش بود همگی رابطبق عرض نهاده پیشکش شاهزاده کرد. ونصرالله میرزا درازای‌آن همه مردانگی‌رسم بدعهدی بمیان‌آورده باغوای چند نفر از رؤسای آنجا که باحسنخان عداوت دیرینه داشتند وهمه روزه دیده‌در راه انتظار وقت‌فرصتی میگماشتند مکتوب مجعولی از زبان حسنخان بجانب احمد شاه انشا کرده حاکی براینکه نصرالله میرزا را من درخانهٔ خود نگاهداشته‌تاوقتی که‌معتمدی ازآن دولت وارد شود اورا گرفته بدست او خواهم سپرد. وبنهجی که باید آن مکتوب را ظاهر ساخته علم‌فساد فیمابین شاهزاده وحسنخان برافراخته بساط عناد درمیانه انداختند. در یکی از روزها که حسن‌خان بطریق معهود بحضور شاهزاده میرسید شاهزاده‌امر بگرفتن او فرمود. بعد ازگرفتاری او را بقتول وبضبط اموال واملاکش پرداخت.

بعد از قتل حسنخان که شاهزاده بجای او بساط تمکّن گسترد وهرساعت در محفل غفلت‌شارب شراب خوشکوار وهرروز در صحرای دولت‌آباد متوجّه صیدشکار می‌بود. محمد سیاه منصورکه مدارالیه سرکار شاهزاده‌بود بجهتی با نوّاب نصرالله میرزا تارک شیوهٔ وفاق گشته چند نفر از معتمدان میرزا را باخود متفّق ساخته و با بعضی از خویشان حسنخان ومردم دولت آباد دروازه را مسدود و بعد از مراجعت شاهزاده ازنخجیرگاه دری از قلعه بر روی او نگشود. و نصرالله میرزا نظر باینکه اسباب‌قلعه‌داری که ازاثاثهٔ جهانگیری است هنوز بدستش نیامده بودلابد بامعدودی

Marfat.com

که بااوسمت همراهی داشتند ارادهٔ مشهد نمود. و درعرض راه جمعی ازسرکردگانی که با وی طریق موافقت سپرده بودند از ظهور مقدّمهٔ حسن خان ونقض عهد میرزا بفکر کار خودافتاده دسته دسته ازموکب تخلّف ورزیده روانهٔ اوطان خویش گشتند. وچون نوّاب شاهرخ خبر قتل حسنخان وسستی حال نصرالله میرزا را استماع نمود قبل ازتوّجه نصرالله میرزا بسمت مشهد ابواب شهررا مسدود وکس فرستاده نادر میرزا را از طبس احضار فرمود. نادرمیرزابشتاب خودرا بمشهد رسانیده باتّفاق پدر والاگهر راه ورود را بنصرالله میرزا بسته در پناه خودداری نشستند. این معنی نیز بیشتر باعث تفرّق جمعیّت میرزا شده سلک جمعیّتی که با او طریق ارض اقدس می‌پیمودند پراکنده شدو زیاده از چهل پنجاه نفر که آنهم از خاصان و غلامان و عملجات سرکار او بودند درخدمتش باقی نماند.

میرزا اضطراراً دل از ملک ومال و اهل وعیال برکنده متوّجه نیشابورشد. عباسقلی‌خان بیات که بحسب دولت‌ومکنت وهم از رهگذروفور سپاه وجمعیت‌معظم امراء خراسان وحاکم نیشابور بود نظر بمراعات دودمان بزرگی مقدم شاهزاده را گرامی داشته وبهیچوجه شیوهٔ تواضع وفروتنی را نسبت بمیرزا فرونگذاشته. نهایت ازآوازهٔ بد عهدی میرزا وقتل حسنخان لحظه‌ای درحراست احوال خود کاهل و از شاهزاده‌دقیقه‌ای غافل نمیبود. وبنوعی که بایست‌عنان اختیاری درکف شاهزاده‌ننهاده طریق عزم و ارادهٔ اورا درساحت فکر جهانگیری بپای معاونت وموافقت نمی‌پیمود. شاهزاده مدّت ششماه را در نیشابور باکمال یأس و نومیدی بسر برده تا اینکه از مصاحبت عباسقلیخان سیرودرکنج انزوای نیشابوردلگیرشده رخت از ساحت‌آنولایت بیرون کشید. وچون در مملکت خراسان‌احدی از امراء وسرکردگان با اودم‌موافقت نمیزد لابد روی از آن خطهٔ دلپذیر برتافت. واز راه دامغان وسمنان باردیگربجانب عراق و از عراق بطرف فارس بدربارکریمخان شتافت. کریمخان باز بنحو پدرانه با اوسلوك نمود بعد از ارتحال وکیل‌الدوله و زمان سلطنت ابوالفتح خان و وکالت زکیخان وپس ازآن در عهد دولت صادقخان بدستور زمان کریمخان معزز و در میانهٔامرا واعیان مکرّم‌بود. تاموقعی که علیمرادخان شیراز رامحصورکرد. شاهزاده

Marfat.com

نصرالله میرزا دو روز قبل از آنکه فتح قلعهٔ شیراز دست دهد بنهجی خود را ازقلعه مستخلص ساخته بعلیمرادخان پیوست. چند روزی که علیمرادخان در شیراز توقف داشت همه روزه درمجالست بهره‌مند عزّ و تمکین و درمحفل مصاحبت باآن‌حضرت موافق وقرین بود. بعد از قتل اکبرخان و مکحول‌شدن نوّاب ابوالفتح خان وسایر شاهزادگان مشارالیه هم‌نظر بسمت شاهزادگی از این معنی مشوّش گشته و راه استخلاص میجست. همین که علیمرادخان ازشیراز بیرون شد نصرالله میرزا درانتهای شب در منزل نقل مکان باسه چهارتن ازغلامان بطریق فرار عازم‌خراسان گردید. صبح روز دیگر که رفتن او معروض‌علیمرادخان شد از رفتن او چندان خیالی‌بخاطر راه نداده بتعاقب او نفرستاد»

بنحوی که در فوق نگاشته شد شاهزاده نصرالله میرزا بعد ازآنکه ازموافقت اسرا وسرکردگان خراسان مأیوس گردید بنزد کریمخان شد «نادر میرزای برادر او که خود را همچشم برادر میدانست در مشهد مقدّس بساط بزرگی گسترده و نیز بوسواس جمعی ازشیاطین انس دست بضبط اموال و اثاثهٔ سرکار فیض آثار روضهٔ رضا علیه‌التّحیه و الثناء درازکرده بسیاری ازقنادیل طلا ونقره ومرصع آلات دیگررا از آن روضهٔ شریف برداشته وبآن اکتفا ننموده جمعی از وسواس پیشگان‌آنشاهزاده نوجوانرا نیز تحریک ببرداشتن‌چند دانه خشتی که از طلای خالص برزبر مرقدمنوّر نصب کرده دست همت سلاطین کامکار وسرانگشت صنعت استادان مهارت آثارپود نمودند. بمحض این اراده عالیجناب علاّمی‌میرزا مهدی‌مجتهد مشهد مقدّس ومتولی سرکار دست ممانعت پیش آورده رأی نادر میرزا را از این وادی منعطف ساخت. ولیکن دست بیحرمتی برضبط بعضی از اشیاء واسباب نفیسهٔ دیگر گشوده از آنجمله سرطوق مکلل که برفرق گنبد مبارك نصب بود بتدابیر مشکله از آنجا برآوردند و قالی‌سیم ناب زر دوزکه هفت هزارتومان قیمت واستادان صنعت پیشه بفنون‌غریبه ترتیب داده نقش سورهٔ مبارکهٔ پس در حواشی آن منقوش وسالی یکدفعه ساحت آن روضهٔ شریف ازگستردن آن بساط گرانمایه مفروش بود از فراشخانهٔ سرکارفیض

Marfat.com

آثار برداشته وبآتش انداخته ازسیم و زرگداختهٔآن هفتصد تومان بیشتربعمل نیامد. و در رواق راکه‌آن‌نیزبهفت هزارتومان‌قیمت شهرت داشت مجموع صفحات مرصعی که برظاهر آن درنصب شده بود همه را از جای خود برکندند. خلاصهٔ کلام‌طلا وجواهر بسیار ازآن روضهٔ شریف برداشته تمامی سیم و زرآنرا در دارالضرب مشهد مقدّس بسکّه رسانیده اندوخته مخزن مکنت ساختند. نادر میرزا پس از آنکه‌مبلغ خطیری ازمنال سرکار فیض آثارحضرت حاصل نمود نیز بدستور برادر سودای جهانگیری درسرو خیال سروری در خاطر داشت. امّا بنابرمآل اندیشی‌قدم ازاصل مشهد بیرون نگذاشت. و درمدّت شش سال که نصرالله میرزا از خراسان‌دور بود و درفارس میزیست نادرمیرزا در مشهد مقدّس و توابع بساط سروری انداخته و با اکثری از امراء خراسان مثل بیرامعلی‌خان‌وممش‌خان کردخبوشانی وحسن‌خان‌ولد عباسقلی‌خان‌بیات حاکم نیشابور که‌بعد ازفوت عباسقلی‌خان پدر درنیشابور‌فرمانفرما بود دوستی وبا هریک از ایشان طرح مؤالفت انداخته وفرد فردآنها را بفریفتن‌مال و التفات زبانی‌بدربارخویش‌حاضرساخت. وهمواره‌راه آمد وشدایشان بمشهد مقدّس بازوپای تردّد هرکدام ازمحل‌خود بولایت مذکوردراز بود. ازجمله میرمحمدخان عرب زنگوئی(که شمهٔ ازاحوالش گفته شد) دراین اوقات ازمرتبهٔ کودکی‌بمرحلهٔ رشد وتمیز رسیده بعزم زیارت مرقد سلطان الاولیاء وثامن ائمه هدی وملاقات‌نادر میرزا ارادهٔمشهد مقدّس‌نمود. نادرمیرزاغافل ازفکرمآل‌وکینهٔ دیرینهٔمیرمحمدخان خردسال گشته خاطر را بملاقات میر محمدخان مایل و او را با ششصد هفتصد نفر از جماعت اعراب وغیره که باوی‌طریق ملازمت وهمراهی‌سپرده بودند بشهر داخل ساخت. وبجهت‌هریک ازهمراهان‌اومنازل‌مرغوب تعیین‌نمود. وازبرای‌میرمحمدخان درجوار خود بساط‌تمکّن انداخت. وهرروز برسم‌مصافات‌یکدیگررا ملاقات می‌نمودند بعد از چندی که میرمحمدخان نادر میرزا را سرگرم صحبت و از ظهور محبت‌ظاهری فریفتهٔ الفت ساخت. نظربعداوت سابقه که بانوّاب میرزا داشت کمند همّت‌بر کنگرهٔ خیال دفع او انداخت. دریکی از روزها که عزم دولت‌سرای میرزا مینمود جمعی‌از

Marfat.com

غلامان خودش را بپوشش سلاح امرنمود وباجمعیّت تمام متوجّه سرای میرزا شد. چون مخصوصان میرزا را مظنهٔ آن نبود که بعد ازاین فیمابین نوّاب میرزا ومیرمحمدخان باظهور التفات‌های ظاهری رسم خصومت و نفاق میتواند افتاد. در وقت دخول میر محمدخان بخانهٔ میرزا احدی از حارسین و ارباب کشیک بازوی امتناع نگشوده‌او را وجمعیتش را در اندرون سرا وعمارت راه دادند. همینکه نادر میرزا ازحقیقت حال آگاه شد دیگر خودداری نتوانست کرد لابد جمعیتی که در خدمتش حاضر و بامر و اشارهٔ او ناظر بودند بگرفت و گیر میرمحمدخان وجماعت اعراب مأمور فرمود. و از دو طرف‌دست مجادله ومحاربه گشودند. میرزا مهدی‌مجتهدمشهد مقدّس که‌مردی صاحب صلاح وتقدّس بود بجهت دفع این فساد از خانهٔ خود سوار و بدولتخانهٔ نوّاب میرزا ایلغار کرد. چون امر غوغا ازحد گذشته وغبارنزاع درمیانه‌مرتفع گشته ومصلح ومفسد در آن میانه بهیچوجه از یکدیگر ممتاز نمی‌شد از ضرب گلولهٔ تفنگ یکی ازاعراب شانهٔ جناب افاضل پناهی مجروح شده ولابد روی از وادی‌صلاح‌جوئی برتافت. مجملا بعدازجنگ وجدال طرفین نادرمیرزا گرفتار کمند جلادت‌میرمحمدخان شد. حضرتش را محبوس وبضبط اموالش پرداخت. ودونفراز خواهران‌جناب‌میرزا را باتفاق دو برادری که ازایشان‌ازیک مادر بودند بانادر میرزابرداشته‌وسمش‌خان کرد را باسر حکومت مشهد گذاشت. وخودعلم معاودت بجانب طبس‌افراشت. چون این وقایع در قندهار بسمع تیمور شاه ولداحمد شاه افغان رسید نظر بالتیاسی که بین او وشاهرخ بود رقمی عتاب آمیز وخطابی تندتر از تیغ تیز بمحمدخان نوشته او را ازاین زیاده روی منع وباطلاق نادر میرزا وبرادران امرنمود. میرمحمدخان‌فرستادهٔ تیمور شاه را مجاب ساخت. وعریضه‌ای در این باب بامنای دولت تیموری نوشته درمرّخص ساختن نادرمیرزا بمعاذیر ناموّجه وناصواب پرداخت. این دفعه‌آتش‌قهرو غضب تیمور شاه شعله‌ور گشته مددخان افغان را با شصت هزارکس از قشون افاغنه وبلوچ وهزاره وغیرهم بتنبیه وتأدیب میرمحمدخان وتسخیرطبس فرستاد. بعد از ورود مددخان بحوالی طبس‌محمدخان سرگشته خوف وتشویش وچاره جوی‌مهم

Marfat.com

خویش گشته. نظربا ینکه قوّت مقابله وطاقت مجادله باسپاه افغان نداشت. لابد با مددخان بنای سازش نهاده وبدادن مال پیشکش مددخان را فریفته ازهمانجا اورا وسپاهش را مراجعت داد. این خبر بیشتر اسباب اشتعال نائرهٔ غیظ وسخط تیموری شده. علیقلی‌خان پیشخدمت خود راکه مردی مردانه و درمیان افغان بسیارشجاع وفرزانه بود بچاپاری فرستاد که گردن مددخان را در قید ذلّت کشیده او را مجبوراً روانهٔ قندهار سازد. وخود بتمهید یکدو نفر از سرکردگان جزو بتنبیه میر محمدخان پردازد. قبل از ورود علی‌قلیخان مددخان وسائل انگیخته وبدست‌اظهار عذر تقصیر در دامن استشفاع جمعی از امناء دولت تیموری آویخته عرضه داشت نمود که‌اگر من بعد مرحمت خدیوانه رقم عفو برجرایم این رو سیاه کشد ومرتبهٔ دیگر سروری و سرداری این سپاه را بدین گنه کار تبه روزگار بخشد این رو سیاه ازروی حسن‌تدبیر بتلافی‌مافات وتسخیر طبس پردازد. وپس ازطیّ‌آن مقدمه کمر همّت بتصرّف مشهد بسته مقالید ابواب آنولایت را بعد از ظهور افتتاح آویزهٔ گردن اولاد شاهرخ سازد. لاجرم ملتمس‌او در درگاه تیموری مقبول وباصدور رقم باردیگربامر سپه‌سالاری‌سپاه مشغول گردید. وهمّت بتسخیر مشهد مقدّس گماشته متوجّه‌آنولایت. شدمحمّش خان کردخبوشانی که ازجانب میرمحمدخان درمشهد حاکم بود بامر قلعه‌داری‌پرداخته ابواب قلعه را مسدود و کس فرستاده میرمحمدخان را از این معنی مخبرنمود. میر محمدخان با دویست سیصد نفر آهنگ ارض اقدس کرده همینکه بظاهر شهر رسید کوس‌وکرنانواخته‌وبشمشیر جلادت قلب‌سپاه افغان را ازهم شکافته وبطرفةالعینی خودرا بقلعه درانداخته بمعاونت محمّش خان‌پرداخت. وتا مدّت سه ماه همه روزه از بام تا شام بین‌الجانبین ابواب جنگ وجدال مفتوح وسرغ دلهای طرفین از نوک تیر و دم خنجردلیران مجروح ومذبوح بود. آخرالامر باستصواب جمعی ازعلمای مشهد طرز مصالحه بمیان آمد. باین نهج که چون غرض اصلی پادشاه افغان استخلاص. نادرمیرزا است کس فرستاده نادرمیرزا را از طبس آورده تسلیم‌مینمائیم. مددخان هم باین معامله متقاعد گشته ومعتمدی از جانب میرمحمدخان بطبس رفته میرزا

Marfat.com

را باکوچ ومتعلّقان ازطبس آورده بمدخان سپردند. و اواز خاج مشهد کوچیده عازم قندهار شد. و ازبرای نادر میرزا درهرات محل سکنی تعیین وبجهت اخراجات یومیّه واسباب مایحتاج ضروریّه وجه معتدّبه ازوجوه دیوانی آنولایت معین شد. میرزاچندی که در هرات بسر میبرد همه روزه بمصاحبت وموافقت شاهزاده محمود خلف ارشد تیمورشاه که ازعهد سلطنت جدّش احمد شاه ابدالی تااین زمان فرمانفرمای دارالسلطنهٔ هرات هم منزل وگاهی در رکاب شاهزاده مشارالیه ازگلگشت صحرا وشیر شکار نشاط افزای دل بود. همین که جناب نصرالله میرزا از اردوی «علیمرادخان زند» تخلّف ورزیده عازم خراسان و باذن و اشارهٔ میر محمدخان وارد مشهد گردید نادر میرزا از اسنای دولت تیموری بارادهٔ توجّه بارض اقدس استمداد نموده حسب الصلاح بعضی از امنای دولت باجمعیّتی بسیار ازافاغنه آهنگ مشهد نمود. نوّاب نصرالله میرزا نیز بمعاونت وموافقت سمش خان کرد بعزم مقابله ومجادله از مشهد بیرون آمده بعد از تلاقی فریقین ونزاع وجدال جانبین فتح ونصرت قرین حال نصرالله میرزا گردید. نادر میرزا و افاغنه مغلوب ونصرالله میرزا بهره یاب مقصود و مطلوب گشته بمشهد مراجعت ونادر میرزا بطریق فرار بشهر طوس که درهشت [ظ. چهار] فرسخی مشهد واقع است رفته توقّف نمود» (نقل ازگلشن مرادابوالحسن غفاری بااندك اختصاری)

ص ۹۷ س ۹ : چون جعفرخان کرد که درچناران سکنی داشت واقعهٔ رفتن نصرالله میرزا بچناران را اعتمادالسلطنه در کتاب مطلع الشمس درحوادث سال ۱۱۶۳ شمرده وآن سهو است چه نصرالله میرزا در این تاریخ کودکی خردسال بوده وباید این واقعه پس از سال ۱۱۸۲ باشد.

ص ۹۹ س ۱۸ غازی الدین خان مشهور بعمادالملك - غازی الدین خان پسر بزرگ نظام الملك آصف جاه و برادر اعیانی ناصرجنگ. نام اصلی وی میرمحمد پناه وباقمرالدین خان خویشی وقرابت داشت در ۱۱۶۵ بمرگ مفاجا درگذشت. و پسر او غازی الدین خان ثالث است که بعمادالملك لقب یافته است[1].

۱- برای شرح حال وی رجوع شود بجلداول مآثررحیمی چاپ کلکته قسمت دوم ص ۳۶۱

Marfat.com

ص ۱۰۰ س ۱۲ وصبیهٔ عالم گیر را بازدواج تیمور شاه ولد خود درآورد. در فهرست التواریخ آمده که احمد شاه دختر احمد شاه‌بن محمد شاه را برای تیمور ازدواج کرد. واین‌ظاهرآسهواست وصحیح چنانکه درتواریخ هند یاد شده‌و گلستانه هم در این کتاب گفته دختری که برای تیمور گرفته دختر عالم گیر بوده نه دختر احمد شاه.

ص ۱۰۲ س ۱۹ احمدخان‌بنگش پسر محمدخان بنگش است. وشرح‌حالش درکتاب حدیقةالعالم چاپ هند مذکور است.

ص ۱۱۹ س ۱٤ شاهرخی - شرح حال شاهرخ و بعض از حوادث دوران پادشاهیش در این کتاب بتفصیل ذکر شده. لیکن چون‌وی و پسرش نادرمیرزا آخرین کس از دودمان افشاریه‌اند که درقسمتی از خاك ایران نام سلطنت برآنها بوده و استقلالی داشته مناسب نمود که شرح حال او و روزگار دو پسرش نصرالله میرزا ونادر میرزا وپایان کار این دودمان را در اینجا باختصار بیاوریم.

شاهرخ پدرش رضا قلیمیرزا پسر نادرشاه ومادرش فاطمه سلطان بیگم دختر شاه سلطان حسین صفوی است که در برج جدی ونیمه شهر رجب سال ۱۱٤۳ بعقد ازدواج رضا قلی‌میرزا در آمد. و درمشهد جشن باشکوهی برپا گردید وشاهرخ در سال ۱۱٤٦ متولد گردید.

میرزا زکی که از جمله ندمای نادرشاه بود اسمی که ماده تاریخ تولّد او را نشان دهد یافت وگفت «شاهرخم»[1]

شاهرخ پس ازکشته شدن نادرشاه باسایر اولاد که درکلات بودند گرفتار وپس‌ازکشته‌شدن دیگران‌بامر علی‌قلیخان محبوس گردید[2]. شاهرخ پس‌ازگرفتاری علیشاه ازطرف امرای خراسان درتاریخ هشتم شوال ۱۱٦۱ بسلطنت برداشته شد.[3]

۱- عالم آرای نادری ص ۸۸.

۲- ریاض السیاحة

۳- معجم‌الانساب ص ۳۸۹

Marfat.com

وقتیکه خبر توجّه ابراهیم شاه بامرای خراسان رسید در رکاب شاهرخ بعَزم رزم ابراهیم شاه حرکت نموده درمحلی ازنواحی استراباد که درکنار رود گرگانست اردو زدند دراین موقع ابراهیم شاه باجمعیّت خود بسمنان رسید. وسرخه رااردوگاه خویش ساخت. لیکن سپاهیان او بی‌آنکه جنگ وپیکاری کنند از او روگردان شده دسته دسته وفوج فوج بشاهرخ پیوستند. ابراهیم شاه مجبوراً فرار کرد وبعد بدست کسان شاهرخ گرفتار وکشته شد. درهمان هنگام توقّف استراباد باستصواب امرای خراسان عدهٔ ازسرداران را مأمور ضبط عراق وفارس و آذربایجان و اصفهان نموده بمشهد مراجعت نمود.

در اوائل سال ۱۱۶۳ چند نفر از امرا ازشاهرخ شاه رنجیده و او را درهشتم محرم ازپادشاهی برکنار کرده وسیرسیدمحمد متولی رابسلطنت برداشتند وشاهرخشاه را دربند کرده وپس از آن او را از حلیهٔ بینائی عاری نمودند. از این واقعه هنوز چند روزبیش نگذشته بود که یوسفعلی‌خان جلایر وزالخان برادرش بحمایت شاهرخ برخاسته و شاه سلیمان ثانی را کور وشاهرخ نابینا را در ربیع‌الثانی ۱۱۶۳ دوباره سریر آرای اورنگ پادشاهی کردند[1]

در این مرتبه شاهرخ بواسطهٔ کوری وبی‌چشمی از رسیدگی بکارهای سلطنت عاجزوناتوان بود وامرائی که براو مسلّط بودند مانند یوسفعلیخان جلایروجعفرخان کرد و میرعلمخان خزیمه هریک بنوبهٔ اقتدار خویش در امور سلطنت دخل و تصرّف می‌نمودند.

پس از آنکه احمد شاه درّانی برشهرستان مشهد تسلّط یافت نورمحمدخان افغان را بنیابت سلطنت شاهرخ مقرّر داشت ولیکن پس از شکست سرداران درّانی در مزینان محمدخان را بهرات احضار و امیرخان قرائی را بخدمت شاهرخ گماشت. چندی بعد شاهرخ فریدونخان گرجی غلام را بنیابت سلطنت معین کرد. واوتاموقعیکه نصرالله‌میرزا ونادر میرزا بحد بلوغ ورشد رسیدند درآن شغل برقرار بود. نصرالله‌میرزا

۱- معجم‌الانساب ص ۳۸۸

Marfat.com

در همان اوّل شباب فربدونخان را از میان برداشت و خود بفرمانفرمائی و بنیابت از جانب پدر برسیدگی امور پرداخت. ولی در آن موقع جز نام پادشاهی برشاهرخ نمانده بود. و دائرهٔ اقتدار و نفوذ پادشاهیش از حدود شهرستان مشهد تجاوز نمیکرد.

شاهرخ بزودی از حرکات و رفتار پسر رنجید. وخواست او را بهانه‌ای از مشهد دور کرده و نادر میرزا را دخیل امور سلطنت گرداند. باین اندیشه نصرالله میرزا را بنام درخواست کمک از کریمخان برای سرکوبی سرکشان روانهٔ شیراز کرد. و در غیبت او نادر میرزا را بنیابت خویش بر قرار ساخت. این سفر نصرالله میرزا که در سال ۱۱۸۱ بود بیش از شش ماه طول نکشید و دوباره بمشهد برگشت. ونادرمیرزا از ترس برادر مشهد را ترك گفته بچناران رفت. چندی از این قضایا نگذشته بود که احمدشاه برای مرتبهٔ سوم بخراسان آمد. و بطوریکه ذکر شد در رزمهائی که نصرالله‌میرزا با سپاه افغان کرد هنرنمائیها نمود و شجاعتها از او بروز کرد که‌موجب آفرین دوست و دشمن گردید. و شاه درّانی پس از چند ماه محاصرهٔ مشهد بالاخره با شاهرخ از در آشتی در آمد. و از اطراف‌مشهد حرکت کردو بقندهار باز گشت.

پس از رفتن شاه درّانی نصرالله میرزا بخیال افتاد که امراء خراسان را مطیع ساخته و بکمك آنها سلطنت ایران و اقتدار از دست رفتهٔ خاندان خویش را بدست آورد. از این رو با بعضی از امرای خراسان‌در کشمکش شد. و چون شاهرخ با رفتار و حرکات پسرموافق نبود. و او رادل بسوی نادرمیرزا میرفت نصرالله‌میرزا از کوشش خود نتیجه‌ای بدست نیاورد و اقتداری حاصل نکرد.

درسال ۱۱۸۸ که حسنعلیخان قاجار ملقّب بجهانسوز بجای برادر آزاد شاهرخ شاه نصرالله میرزا بسوی او شد. و از او کمك و مساعدت خواست اجابت نکرده بمشهد بازگشت. و درسال بعد چون با تحریکات پدرودشمنی برادر درمشهد نتوانست بماند اضطرر آدوباره‌راه‌شیراز پیش گرفت وبکریمخان پناهنده‌شد. وبمدتی باصفهان افتادو باز بشیراز رفت. و پس از تصرّف شیراز بدست علیمرادخان از اوبتوهم‌شده‌درشبانه فرارکرد و بخراسان بازگشت. هنگامی که نصرالله میرزا بمشهد برگشت‌نادرمیرزا

Marfat.com

که در هرات میزیست با جمعی از سپاهیان هرات بمشهد آمد. و با برادر جنگ کرد و هزیمت یافته دوباره بهرات باز گشت. ونصرالله میرزا در مشهد بلامعارض بفرمانفرمائی پرداخت. و چنانکه از احکام و فرامین او پیداست در سالهای ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ بحکومت مشهد مشغول بود.

نصرالله میرزا جوانی شجاع و دلیر و متهور و بی‌باك بود. و میدان رزم را چون محفل بزم می‌شمرد. دستش گشاده و ازصفت جود وسخابی‌بهره نبود. دراوائل سرداران خراسان او را ولی‌نعمت میخواندند. با این حال پدرش شاهرخ اورا بمال مدد نکرد. و از این روی در ایّام حکومتش کاری از پیش نبرد.

نصرالله میرزا در آخر عمر مبتلا بکشیدن تریاك که تازه میان بعضی ازبزرگان رایج شده بود گردید. و بواسطهٔ این ابتلا از تمام آن شجاعتها و دلیریها که داشت بی بهره گشت: و تا مدّتی درگوشهٔ خانه باموور حکومت می پرداخت تادرسال ۱۲۰۰ درگذشت.[1]

زوجه‌اش یکی دختر کاظم‌خان ولدابراهیم خان ظهیرالدوله برادر زادهٔ نادر و دیگری دخترحسنخان قرائی بود.[2]

سجع مهرش در اوائل فرمانروائی.

«نصرالله بن شاهرخ»

بود بعد از آن سجع مهرش باین بیت تغییر و نقش یافت.

آنکه ساید از شرف بردرگهش خورشید رخ

شاه دین را بنده نصرالله بن شاهرخ

و این مهر در فرامین و احکام بسیارکه در زمان فرمانروائیش صادر شده دیده می‌شود.

***

نادرمیرزا پس از برادر از هرات بمشهد بازگشت و بنیابت‌پدر باز زمام‌امور

۱- فوائدالصفویه

۲- زیورآل داودو گلشن مراد

Marfat.com

را بدست گرفت. و مدّتی در آن کار بود تا آنکه در سال ۱۲۱۰ آقا محمدخان قاجار تمامی بلاد ایران را مسخّر کرده بخیال تسخیر خراسان بمشهد مقدس شد.

شاهرخ با جمعی از علما و سادات و چند نفر از پسران خان قاجار رااستقبال کرد وپیشکشها گذرانید. خان قاجار پس از ورود بمشهد شاهرخ را با پسران و نوادها از خراسان کوچ داده مأمور ساندن مازندران نمود وشاهرخ در راه وفات یافت.

صاحب بستان‌السیاحه در بارهٔ شاهرخ نوشته است:

«شاهرخ، بهمهٔصفات ذمیمه آراسته بود خست و دنائتش بمرتبه‌ای بود که فلسی را از اولاد خویش مضایقه‌می کرد. و جواهرات‌نادری راسخفی کرده‌ازپسران خود پنهان می‌نمود. عاقبت آقا محمد خان با شکنجه بسیاری از جواهرات‌رااز او بگرفت. و سر گ‌او دراثر آن شکنجه‌ها بود.»

وابوالحسن قزوینی در فوائدالصفویه گوید.

«شاهرخ همواره از لئامت اظهار فقر و فاقه می کرد. آقامحمدخان‌او راشکنجه کرد. و چندین صندوق جواهر زبده که بمهر محمد شاه بابری ونادرشاهسر بمهربود از وی گرفت. و شاهرخ در اثر شکنجه بدورد حیات گفت.»

زوجه‌اش یکی دختر کاظم‌خان فرزند ابراهیم خان ظهیرالدوله برادر نادر و دیگری صبیهٔ میرزاخان سلطان جلایر بود.

مهرشاهرخ. در فرامین و احکامی که از او باقی است سجعهای بصورتهای زیر است:

۱- مهر ابتدای پادشاهیش که تاریخ آن (۱۱۶۰) است بدین نقش می‌باشد.

«مظهرلطف الهی شاهرخ»

۲- مهر مربعّی است که در بالای مربع «بسم‌الله» و درمیان‌مربع‌این بیت نقش است.

Marfat.com

آنکه باشد کلب سلطان خراسان شاهرخ

روز و شب بردرگهش سایندمهر و ماهرخ

۳- هنگامی که احمد شاه درّانی در ۱۱۶۸ بر مشهدمسلّطشد طبق قرار داد شاهرخ سجع مهر خود را تغییر داد و این بیت را درآن نقش کرد.

یافت از الطاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه

این مهر پس از رفتن احمد شاه ازخراسان و احضار نور محمدافغان از مشهد بکار برده نشده. ولی مجددادر تاریخ ۱۱۸۳ کهاحمدشاه باز بخراسان آمد درفرامین آن عهد دیده می‌شود.

٤- در فرمانی که در ۱۱۸۳ صادرشده سجع مهر شاهرخ چنین بوده.

نظام یافت بلطف جناب مرتضوی

... بجهان دین و دولت صفوی (لایقراء)

٥- سجع مهرش در اواخر پادشاهی همان نقش مهر دوم با اندك تغییربدین صورت بوده.

آنکه شد دربان سلطان خراسان شاهرخ

روز و شب بر درگهش مالندمهر وماهرخ

و این مهر درفرمانی که در ۱۲۰۸ صادرشده ملاحظه شد

***

نادرمیرزا پس از تسلیم شاهرخ با بستگان خویش بهرات رفت. و پس از چند سال باز بخیال تسخیر خراسان و بدست آوردن حکومت از دست رفته بمشهد آمد. و چندین ماه مشهد را متصرّف بود. تا آنکه محمد حسین خان سردار از جانب فتحعلیشاه مأمور دفع فتنهٔاو گردید. و کار نادر میرزا بتحصّن کشید. و زمان محاصره بطول انجامید. و امر مردم بصعوبت‌رسید. میرزا مهدی‌شهید بارؤساءواعیان بلد مواضعه کرد. که وقت معهودی هنگام یورش سردار مزبور شهریان دست از جنگ برداشته بصورت فرار رو بحرم‌محترم گذارند. و خودسردار راهم‌از این‌مواضعه

Marfat.com

مسبوق کردند. چون وقت معهود این آثار بروز کرد. نادر میرزا که از حقیقت حال مطّلع گردید. و دانست این کار باشارهٔ سید صورت گرفته. بااستعداد تمام بخیال انتقام متوجّه صحن مقدّس شد. مرحوم شهید که با علما و اشراف بلد در حرم ملتجی بود. از آمدن نادر میرزا مطلع شده از حرم بیرون آمدو بطرف اوروان شد، شاید وی را بنصایح و مواعظ آرام کرده و از فکر انتقام منصرف سازد. قضا را نزدیک بست بالاخیابان محاذی دارالضیافهٔ زوّاری بنادر میرزا برخورد. واوپس اززشت گفتن ودشنام دادن اتباع خود را امر بزدن و بستن میرزا مهدی نمود. تیمور نام نسقچی تبرزینی بر آن سید فرودآورد وخودبا پای چکمه لگدی چند برسینه وپهلوی سید زد که بدان آسیب پس از دو روز درگذشت، و در همان شب که یازدهم رمضان ۱۲۱۸ بودسر کردگان شهری که مستحفظ بروج و دروازه‌ها بودند دروازه‌ها را برروی سپاه قاجار گشودند. از آن جمله قربان اردلان پدر رمضان خان که ببستی مستحفظ دروازهٔ سراب ورضاخان لرمستحفظ دروازهٔ پائین خیابان دروازه‌را بار کرده ولشکرسردار را راه‌داده و سپاهیان قاجار نزدیک بست رسیدند. نادر میرزا را مجال قرار نمانده روی بفرار نهاد. ولی راه‌را گم کرده با آنکه تا بصبح راه برید بامداد خود را پشت دروازهٔ مشهد دید.

بعضی نوشته اند که اثر قدم او را تاراد کان بردند و در آنجا او را گرفتند و باچندین نگهبان او را بتهران فرستادند.[1]

میرزاصادق وقایع نگار در تاریخ جهان آراقضیهٔ گرفتاری نادرمیرزا را آورده که خلاصه‌اش این است:

«خوانین خراسان امضای عهود سابق رابحسین خان سردار لاحق آمدند. و جمله در تقدیم خدمت یکدیگررا سابق. هر کدام رکنی ازحصار رامجصص آوردند. واهل حصار را از تنگی محاصره از برگ فرار منهجور. مدّت چهار ماه اقامت مراسم قلعه گیری را در اطراف آن حصار مقیم بودند. ودر این مدّت اهل شهر از بلای قحط و غلا درعذابی الیم. چون غرهٔ رمضان آشکار آمد. وهلال اقبال نادر میرزای افشار

۱- فردوس التواریخ

Marfat.com

در چنگ محاق ادبار گرفتار. شیرمردان میدان کارزار ازاطراف رایات غلبه برافراشتند. وحرسهٔ بروج نیز باستخلاص خویش جانب حراست فرو گذاشتند. باره بیکبار مسخّر آمد. و در دل شب در عرصهٔ شهر غوغای روز محشر پدید...

نادر میرزا در ظلام آن شام تار فرار را روی بروستاق کوهسار آورد. از آنجا که بختش چون روز دولتش تیره بود راه بجائی نبرد و طریق مخلصی نتوانست سپرد. بجمعی از مردم رساتیق حومهٔ شهر دچار گردید. و بکمند اعمال ناشایستهٔ خویش گرفتار...

و از مصدر سلطنت اشارت رفت که نادر میرزا رابااولاد و احفاد صغیر و کبیر مسلسل بسلاسل و مقیّد باغلال روانهٔ درگاه سپهر مثال سازند... در اواخر شهر ذیقعدة الحرام اجرای سیاست و سزای مخالفت را نادر میرزای خذلان نشان باسلسله و اعوان در سلسله و اغلال بسیاست گاه درآمد. و نهال اعمال ناشایسته اش بآبیاری تیغ سیاست هنگام ثمر زبانش که بامر ضبط اموال سرکار رضا (ع) سخنی سرائیده بود تا اظهار تشفّع ممنوع آید مقطوع گردید. و دیده اش که با وجود آن جسارت باز بخیره مرقد شریف را نظاره نمود مقلوع. دستش که بقتل ذرّیهٔ رسول خدا پای ازاندازه بیرون نهاده بمواصلت کزلک از مرافقت مرفق مجهور گردید. و جثه اش بعد از افتراق روح از وی باختناق طعمهٔ کلاب عقور. و بسایر اولادش که از آن شجره... بودند وفروع آن اصیله هم از آن پیمان سیاست پیمودند. و کشت وجود جمله را ازمزرعهٔ حیات بداس فنا درودند...؟[1]»

چنانکه در فهرست التواریخ مسطور است «نادر میرزا با دو پسرش عباس میرزا و ابراهیم میرزا کشته شدند. و طهماسب میرزا و خالق ویردی میرزا و محبعلی میرزا نابیناشدند. و رضاقلی میرزا و مصطفی قلی میرزا مأمور توقّف در فارس گردیدند.» صاحب ریاض السیاحه گوید: «خلیل میرزا ولد دیگرشاهرخ اکنون در شیراز مقیم است»

۱- تاریخ جهان آرا بنقل از کتاب شجرهٔ طبیه تألیف مرحوم میرزا محمدباقر مدرس آستان قدس رضوی والد نگارنده

Marfat.com

زوجات نادر میرزا یکی دختر علی‌مردانخان زنگوئی. و دیگر شهربانو بیگم دختر میرزا اسماعیل خادمباشی آستان قدّس رضوی بود. این زن ابتدا بزوجیّت پسرعمش محمدصادق ولد میرزا عبدالله‌بن میرزا داود درآمد. و پس از مرگ او که در تاریخ ۱۱۹۳ اتفاق افتاد نادر میرزا او را بزنی بگرفت. [1]

نادر میرزا را چندین سجع مهر بوده که نقش یکی ازآنها این مصرع است.

«بندهٔ درگاه سلطان خراسان نادر است»

و سجع مهر دیگر او این بیت است.

لافتی الاّ علی لاسیف الاّ ذوالفقار

نادر عصرم ز لطف حقّ غلام هشت وچار

و این مهر همان مهر نادرشاه جدّ اوست که بدست نادرمیرزا افتاده و در بعضی از فرامین آنرا بکار برده و تاریخ مهر ۱۱۴۴ است.

و این مهر با مهر وقفنامهٔ نادر شاه که در کتابخانهٔ آستان قدّس رضوی محفوظ است تطبیق و هر دو باهم برابر بود و معلوم شد که خاتم نادری است.

مهر دیگر او شبیه بمهر نصرالله میرزا برادرش میباشد با تبدیل نصرالله بنادر با این عبارت

آنکه ساید ازشرف بردرگهش خورشید رخ

شاه دین را بنده سلطان نادر بن شاه رخ

و در احکامی که در حدود سال ۱۱۹۰ از او صادر شده این مهر دیده می‌شود.

و مهر دیگری او راست که در اواخر عمر یعنی پس از ۱۲۰۰ و پس ازمردن برادرش بکاربرده است و نقش آن چنین است.

«شاه دین را بنده سلطان نادر است»

و این مهر در حکمی که از او در ۱۲۰۷ صادر شده بود ملاحظه شد.

ابوالحسن قزوینی در فوائدالصفویه می گوید.

نصرالله میرزا و نادر میرزا برادرش که بنوبت حکومت مشهد را داشتند آنچه

۱- تذکرهٔ آل‌داود نسخهٔ خطی

Marfat.com

توانستند اموال آستان قدّس را بیغما بردندو جمیع جواهرات و طلاآلات راحتی ضریح طلا که شاه طهماسب ماضی باتمام رسانیده بود و خشتهای طلا و سرطوق طلا ودرپائین پای مبارك که بجواهرمکلّل بود و همچنین قنادیل مرصع و طلاو نقره راسکه زدندو خرج شرب الهودخود کردند.

و قالی زرین باف که در خزانه بود بآتش سوختند و زرآنرا مصرف نمودند.

ص۱۱۹ س ۱۹ علیا جناب گوهر شاد بیگم بنت حضرت شاهرخی را بعقد تیمور بر آورد.

ابوالحسن غفاری درکتاب گلشن مراد گوید :«شاهرخ درعوض دختر خود صبیّهٔ فریدون خان گرجی را در معرض مبادله بصورت اشتباه در آورد(رجوع بصفحهٔ ٤٣٠ حواشی و توضیحات شود)

ص ۱۲۱ س ۲ دراواخر جمادی‌الثانی ۱۱۸۵ دنیای فانی‌را وداع نمود..

در تاریخ وفات شاه درّانی گفته های مورّخان مختلف است.

در فهرست‌التواریخ و زینت‌التواریخ وفاتش بسال ۱۱۸۰ ذکر شده و در مطلع الشمس و کتاب حاضر (مجمل التواریخ گلستانه)و تاریخ میر عبدلکریم بخارائی مرگ وی بسال ۱۱۸۵ یاد شده. و صاحب تاریخ سلطانی گوید :

«فوت احمدشاه در شب جمعهٔ شهر رجب ۱۱۸۶ بوده‌است.»

وابوالحسن غفاری درتاریخ گلشن مرادوفات او را بسال ۱۱۹۲ دانسته‌است. وصاحب تاریخ درّانی باآنکه وفاتش راماننند غفاری در۱۱۹۲ نوشته ولیکن مدّت سلطنتش رابیست و سه‌سال گفته در صورتی که‌اگر فوتش در این تاریخ درست باشد باید مدّت پادشاهیش سی وسه‌سال باشد نه بیست و سه سال.

وابوالحسن قزوینی درفوائدالصفویه گوید: «شاه‌درّانی درآخر عمر زخم ناسوری در بینی بهم رسانید .ومانندزنان مقنعه بر سرو صورت می‌انداخت.و در سال۱۱۸۳ وداع این عالم کرد ـ و گفتهٔ صاحب این کتاب اقرب بصحّت است.

نقش سکهٔ شاه‌درانی این بیت بود

Marfat.com

سکه زن برسیم و زراز اوج ماهی تابماه
حکم شد از قادر بیچون باحمد پادشاه

و سجع سهرش بدین صورت بوده.

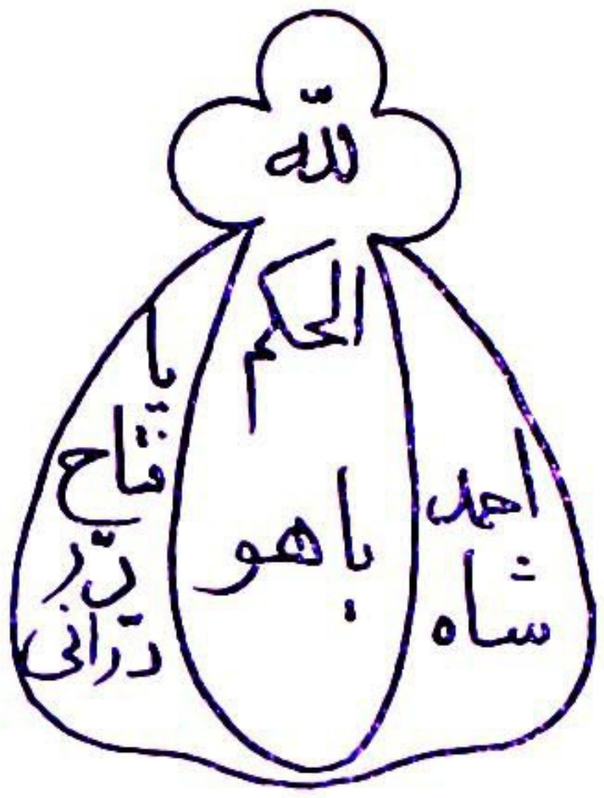

ص ۱۲۹ س ۱۰ از خروج عبدالخالق مطلع گردید : گلستانه در این کتاب از خاتمهٔ کار عبدالخالق چیزی ننوشته و اکتفا بشکست و همزیمت او نموده. ولیکن ابوالحسن قزوینی در کتاب فوائدالصفویه گوید: عبدالخالق دستگیر و سکحول گردید و این واقعه در تاریخ ۱۱۸۶ بود.

ص ۱۲۹ س ۲۱ تیمور خان پسر احمدخان درّانی بعد از پدر از سال (۱۷۷۳-م/۱۷۹۲م)سلطنت کرد. اعتضادالسلطنه درسوانح ووقایع افغانستان گوید: (تیمورشاه مرد) که مطابق سال ۱۲۰۶ است تاریخ فوت اوست.

ص ۱۳۵ س ۹ ازجمله میر حسنخان خراسانی - این واقعه را آذر بیکدلی درآتشکده چنین نقل کرده‌است که: « میر حسن نامی ازجانب نادرشاه بسمط(ظ : بضبط) مالیات اصفهان مأمور بود. میرزا سید رضا خان صدر را که بشرف مصاهرت شاه سلطان حسین صفوی سرافراز و حسب الحکم نادری حاکم آندیار بود محبوس ساخته از دولت علیشاه سرباز زد اهل اصفهان از خوف باز خواست سلطان بقتلش پرداختند. »

ص ۱۴۳ س ۱۴ میرزا ابراهیم مجتهد-وی ازسادات رضوی وسلسلهٔ نسبش این است

Marfat.com

میرزا ابراهیم بن میرزا محمدباقرالرضوی بن محمد علی بن محمد مهدی بن سیدمحسن الرضوی ساکن همدان. او برادر سید صدرالدین شارح وافیهٔ تونی است که از فقها ومجتهدین بنام است. صدرالدین ابتدا از همدان بقم رفت ودر فتنهٔ افغان دوباره نزد برادرش میرزا ابراهیم بهمدان بازگشت. و پس از چندی از آنجا بنجف اشرف شد. ودر آنجا بود تا در سال ۱۱۵۰ اندوفات یافت.

وبرادرش میرزا ابراهیم پس از مرگ برادر از همدان بکرمانشاهان انتقال کرد ودر همانجا وفات کرد.[1]

سید عبدالله بن سیدنورالدین بن سید نعمت‌الله در کتاب اجازات خویش نام میرزا ابراهیم وبرادرش را یاد کرده وگوید: در سال ۱۱۴۸ او را درهمدان ملاقات کردم وتا مدّتی که در همدان اقامت داشتم شب و روز بااو معاشر بودم. در آن هنگام مشغول بشرح کردن کتاب مفاتیح بود. و آلان (حال تألیف کتاب سال ۱۱۶۸) مقیم بلدهٔ کرمانشاهانست[2]. میرزا ابراهیم را پسری بنام سیدمحمدباقر بوده که صاحب تکملهٔ امل آلامل او را در عداد علماء همدان می‌شمارد[3].

ص ۱۴۷ س ۱۶ مهر علیخان تکلّو - هنگامی که ابراهیم‌شاه در سرخهٔ سمنان هزیمت شد. شاهرخشاه حسب‌الصلاح امرای خراسان مهر علیخان تکلو را بحکومت همدان معین کرد[4]. و او از جانب شاهرخشاه در آن شهر اقامت داشت و خود را سردار میدانست. و شش هفت هزار سپاه و زنبورک ونقار خانه او را بود کریمخان براو تاخت و جمعیّتش را متفرق ساخت[5].

ص ۱۶۷ س ٤ بعد از شکست حسن علیخان - چنانکه در این کتاب در صفحات

۱- شجرهٔ طیبة در احوال سلسلهٔ سادات رضویه

۲- اجازات نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ آقای دکتر جلال محدث

۳- تکملهٔ امل الامل شیخ عبدالنبی قزوینی نسخه خطی متعلق بآقای دکتر محدث

٤- آتشکدهٔ آذر

٥- گیتی گشا ص ۱۷ وزینة التواریخ

Marfat.com

۱۶۶-۱۶۸ و ۱۷۹-۱۸۰ بتفصیل گذشت حسنعلیخان والی کردستان از سلیم پاشا به به شکست خورده و متواری شد. و در موقع رفتن کریمخان بکردستان خسروخان نوهٔ سبحان وردیخان فرمانروای آن سامان بوده است. لیکن در گیتی گشا و زینة التواریخ است که «چون حسنعلیخان کرد اظهار اطاعت و انقیاد نسبت بکریمخان نمیکرد کریمخان پس از مغلوب کردن مهر علیخان تکلو متوجه کردستان شد. حسنعلیخان و پیروانش خواهی نخواهی قبول فرمانبرداری وی کردند»

ص ۱۶۸ س ۱۰ در بیان احوال کریمخان زند- طایفهٔ زند یه عشیره‌ای از عشائر فیلی و شعبه‌ای از الوار بودند که مدتها در ملایر مأوی گرفته و بصحرانشینی بسر برده[1] و در قریهٔ بری از توابع ملایر ونواحی همدان نشیمن داشتند. بواسطهٔ خوی صحرانشینی و سلحشوری که در آنها بود حاضر برای قبول طاعت از کسی نبودند. در زمان تسلط افغان بر ایران و تصرف قسمت غربی ایران از طرف ترکان عثمانی مردم این طایفه پیوسته بترکان حمله کرده و آنهارا کشته و غارت کرده خود را بیکسوئی کشیدند. در زمان پادشاهی نادرشاه باباخان چاپشلو بتدبیر بر بزرگان این طایفه دست یافت و جمعی از مردان آنها را بی‌خبر کشت. و بقیهٔ مردان و زنان و کودکان ایشان را کوچ داده بخراسان در نواحی ابیورد و در جز سکنی داد.

طائفهٔ زندیه در زمان دولت علیشاه و یا بگفتهٔ صاحب آتشکده در سال ۱۱۶۲ از ابیورد و در جز حرکت و بمحل خود رفته در قریهٔ بری و نمازان از توابع ملایر جا گرفتند[2]

ایناق خان و بوداقخان دو برادر بودند که در میان طایفهٔ زند سرتبهٔ سروری داشتند. اولی که مهمتر برادران بود دو پسر داشت یکی بنام کریمخان و دیگری صادقخان. و ایناق خان در ملایر بوفات یافت و در قریهٔ کلو شجرد مدفون گشت.

مرحوم ادیب الممالک در روزنامهٔ ادب که در مشهد منتشر می‌شد در باب قبر

۱- زینة التواریخ

۲- گیتی گشا ص ۹ و گلشن مراد

Marfat.com

پدر و مادر کریمخان وکیل چنین می‌نویسد «قریهٔ گلو شجرد که از آنجا تا شهر ملایر یک فرسخ است مسقط‌الرأس کریمخان وکیل است، و نگارندهٔ اوراق مضجع ایناق زند پدر کریمخان مرحوم را که در باغچهٔ آقا میرزا محمود شمس‌العلماء واقع شده است دیدار کرده و در عشر آخر صفرالمظفر ۱۳۱۱ رؤیت و بر تربت وی فاتحه و اخلاص دمیده. شوشهٔ قبرش را از سرسر صاف دیدم که شهریار زند در زمان سلطنت خود از شیراز فرستاده است.

مادر کریمخان طاب‌ثراه نیز در قریهٔ پری از دهات ملایر مدفون است. ودر سنهٔ ۱۲۹۹ که نگارندهٔ اوراق از عراق بیروجرد می‌رفتم در آن سامان در قریهٔ پری که در اثناء طریق بود در خانهٔ دهقانی بیتوته نمودم و آن مرد مرا بر تربت والدهٔ پادشاه زند دلالت نمود.»

اول کسی که از این طایفه قدم بر مسند فرمان‌روائی گذاشت. کریمخان زند که برادر بزرگتر وسمت ریاست بر طایفهٔ خود داشت بود. وی پس از آنکه در قریهٔ پریه جای گرفت پنجاه نفر از طایفهٔ زند را با جمعی از الوار دیگر با خود متّفق کرد و براه‌زنی پرداخت.

ابراهیم شاه جمعی از سپاهیان خود را برای تنبیه او فرستاد و کریمخان با عدهٔ خود بمقابلهٔ او شتافت. چون سپاهیان افشاریّه باتوبخانه بودند از این جهت کریمخان نتوانست ابتدا از عهدهٔ مقابلهٔ با آنان بر آید پس در قریهٔ پریه که در تصرّف او بود بنجّاران حکم کرد که درون دو درخت را خالی کنند و بوضع توب درآرند. وچون آن کار ساخته‌شد چند گلولهٔ هم از سنگ تراشیده‌و درجنگ باافشاریه بکار برده بدشمن شلیک کردند. از قضا گلولهٔ سنگی بر سردار افشاریّه رسیدو او را کشت. و کریمخان بی‌محابا بسپاه افشاریه حمله کرد وداد جلادت ودلاوری داد. و با اینکه افشاریّه بیش ازده هزار نفربودندتاب مقاومت نیاورده فرار اختیار کردند. و ده ضرب توب و ده ضرب خمپاره و مقداری اسباب جنگی دیگر بدست کسان کریمخان افتاد.

Marfat.com

کریمخان پس از آنکه بر مهر علیخان تکلو که از جانب شاهرخشاه سرداری شهرستان همدان داشت چیره گشت و حسنعلی‌خان کرد والی کردستان را مطیع فرمان خویش کرد در ۱۱۶۳ با علیمردانخان بختیاری متّفق گردید. ودر سال ۱۱۶٤ ابوالفتح خان بختیاری حاکم اصفهان رامغلوب و در ۱۸ محرم این‌سال اصفهان را بتصرّف آوردند. ومیرزا ابوتراب پسرمیرزامرتضی صدر راشاه اسمعیل لقب داده بسلطنت برداشتند. بعدازچندی موافقت آندو بمخالفت انجامید. ودرسال ۱۱۶۵ هنگام توقف علیمردانخان وشاه‌اسماعیل درفارس کریمخان پس‌از تصرّف چندین شهرستان باصفهان وارد و شهررابتصرّف گرفت. وعمال علیمردانخان را براند. علیمردانخان پس از شنیدن خبر ورود کریمخان باصفهان پریشان شده از فارس بجانب کوهستان بختیاری رفت. واز آنجا بکنار آب کورن (کرن) رسید. کریمخان نیز از اصفهان با لشکربسیار باستقبال‌شتافت. پس‌از جنگ‌خونینی که بین آندوسپاه رخ نمود. شاه‌اسماعیل که‌چیرگی سپاه کریمخان رابرلشکر علیمردانخان مشاهده کرد. باجمعی‌از چاکران وعده‌ای‌از خوانین اصفهان که همراهش بودند بکریمخان پیوست. و این‌امر سبب شکست علیمردانخان گردید.

کریمخان پس از پیروزی بر علیمردانخان در رکاب شاه اسماعیل باصفهان شد. و در اواخر سال ۱۱۶۵ بارادهٔ تسخیر مازندران و استرابادبا شاه‌اسماعیل متوجه آنسامان گردید. و در این سفر در رزم با لشکر قاجارشکست خورد. و شاه‌اسماعیل از او جدا شده بمحمد حسن خان پیوست[1]. کریمخان پس از خروج از مضایق استراباد بطهران وارد. و باجتماع لشکر پریشان شده پرداخت. وبعدازآن باصفهان رفت. و نوروز سال ۱۱۶۶ را در آنجابسر برد. در این موقع خبرشد که علیمردانخان بختیاری لشکری گرد کرده و با مصطفی‌خان بیکدلی شاملو مجهول‌النسبی رابشاهی برداشته بکرمانشاه آمده‌است. کریمخان بدانجا شتافت و سپاه علیمردانخان‌راستفرّق واو رافراری کرد. پس از این واقعه‌با آزادخان که بکمک علیمردانخان آمده بود نیز مصاف داد ودر

۱- زینة‌التواریخ

Marfat.com

این پیکار شکست یافته باصفهان گریخت[1]. خبر شکست کریمخان که بمردم اصفهان رسید شورش کرده جمعی از مردم کریمخان را کشتند.

کریمخان که باصفهان نزدیک شد عده‌ای ازاعیان اصفهان که باستقبال اوپیش آمدند فرمان کرد تا همگی را از دم تیغ گذرانیدند[2] وچون در اصفهان بواسطهٔ رسیدن آزادخان نتوانست بماند از آنجا خارج گردید. و پس از یکدو بارستیز و آویز که با مردم آزادخان در حدود قمشه نمود روی بجانب شیراز آورد.

آزادخان که بتعاقب کریمخان متوجه شیراز بود درخشت (خشت نام دهی است در درهٔ کوچکی درنزدیکی گرمسیرات فارس یک منزلی کازرون- بستان السیاحة) ازرستم خان خشتی شکست خورد و باصفهان برگشت. در ۱۱۶۸ کریمخان خبر شد که محمد حسنخان بحدود عراق آمده است شیخعلی خان و محمد خان زند را بمقابله فرستاد. پس از رزمی که روی داد شیخعلی خان فرار و محمد خان دستگیر گردید[3] بعداز رسیدن بقیهٔ لشکر شکست خورده کریمخان با آشفتگی وپریشانی تمام درجلون آباد اصفهان خود بالشکر قاجار مقابل و این رزم نیز بشکست کریمخان خاتمه یافت.

درسال ۱۱۷۱ که کریمخان محمدحسن خان را با آزادخان در آذربایجان سرگرم کارزار دید شیخعلی خان وبرادرش نظرعلیخان وعلیخان شاهسون را باجمعی روانهٔ عراق کرد. وامیرگونه خان ایرلوی افشارطارمی برادر موسی خان که ازجانب محمدحسن خان حاکم اصفهان بود از راه اردستان وجندق فرار کرد. و شیخعلیخان نیزپس ازآمدن محمد حسن باصفهان بشیراز بازگشت[3]. و کریمخان در صفر ۱۱۷۲ بابرقو ویزد رفت و از آنجا بشیراز شد[4].

۱- معجم الانساب ص ۳۸۹

۲- گیتی گشا ص ۳۶

۳- گلشن مراد

٤- ذیل وقایع السنین خاتون آبادی

Marfat.com

محمد حسن خان پس از ورود باصفهان آهنگ تسخیر شیراز کرد[۲] و برای مرتبهٔ دوم بفارس لشکر کشید. وپس از محاصرهٔ شیراز هزیمت یافته باصفهان برگشت. وازآنجا متوجّه مازندران و استراباد شد. وکریمخان شیخعلیخان را بتعاقب خان قاجار وتصرّف مازندران فرستاد. در این وقت خان قاجار کشته شد. واز پس این واقعه افاغنه‌ای که در بعض ولایات ایران بودند بامر کریمخان نابود شدند.

در سال ۱۱۷۳ کریمخان از محال خمسه متوجّه آذربایجان گردید. روز جمعه ۲۳ شعبان وارد زنجان و از آنجا بطرف تبریز شد. فتحعلی خان افشار که بعد ازفرار محمدحسن خان از موکب اوتخلّف ورزیده بآذربایجان رفته و دراین وقت قسمتی از شهرهای آذربایجان را در تصرّف داشت پس از یک نوبت رزم با کریمخان درتبریز متحصّن گردید. چون کریمخان در این سفر اسباب و لوازم قلعه گیری وتوپخانه وغیره با خود نیاورده بود از این رو از اطراف تبریز برخاسته از راه سلماس متوجّه ارومی گردید. علیمردانخان افشار برادر فتحعلی خان نیز در ارومیّه تحصن جست. واز قلعه بزیر نیامد. کریمخان پس از چند روز از راه ساوجبلاغ بجانب مراغه رفت. حاج قاسمخان مراغه‌ای و برادرش حاج علیمحمد اندك ایستادگی در برابر کریمخان نموده و پس از یکروز زدوخورد از دراطاعت در آمدند و ازطرف کریمخان ایمن شدند. و حاج قاسم خان بحکومت آن سامان معین گردید. وکریمخان از آنجا بسراب وهشترود رفته و طایفهٔ شاهسون ساکن سراب را تنبیه نموده بتهران باز گشت.

در یونت ئیل ۱۱۷۵ کریمخان حاج جعفرخان را که از بزرگان طهران بود بحکومت تهران معین کرد. وروزدوم ذیقعدهٔ آنسال ازشمیران بسوی آذربایجان حرکت نموده ازقزوین وزنجان گذشته درمرغزارقراچمن سه منزلی تبریز توقّف نمود. فتحعلی خان با شصت هفتاد هزار سوار و پیادهٔ آذربایجان و توپخانه و زنبورکخانه و استعداد تمام در برابر کریمخان رسید. وبتسویهٔ صفوف پرداخت. شهبازخان دنبلی را درراست و امیرخان افشار طارمی و اغورلوخان افشار و نجفقلی خان دنبلی را در چپ مقرّر داشت. وخود باتفاق علیمرادخان وابراهیمخان برادر خودوجمعی از امراء آذربایجان

Marfat.com

در قلب لشکر قرار گرفت. و پیش روی سپاهیان را بعرادهٔ توپ محکم و توپخانهٔ مزبور را بجماعت ارامنهٔ قراباغی و تفنگچیان مرندی مستحکم نمود.

کریمخان نیز سپاه خود را بدین ترتیب مرتب نمود. شیخعلی‌خان را با یکدو نفر مانند ترابخان چکنی و اسمعیل خان زند بجانب میمنه وزکیخان را با محمد رفیع خان قاجار در سمت میسره مقرر کرد. و خود با حیدرخان وشیخ مراد خان و کاکا خان و رستم‌خان عمارلو و مهر علیخان اسلاملو در قلب سپاه جای گرفت. و توپخانه را بلطفعلی‌خان گرجی توپچی باشی سپرد. و یمین ویسار آنرا بوجود تفنگچیان و جزایرچیان استوار کرده و منتظر رزم ایستاد. نخست از اردوی فتحعلیخان بشلیک توپ شروع گردید. و پس از آنکه از این‌طرف نیز توپها بشراره‌ریزی و صاعقه‌انگیزی پرداخت امیر گونه‌خان برشیخ علیخان حمله کرد. و تیبهای سواره را پریشان وفراری ساخت. و بتعاقب آنها پرداخت. واین شکستگی بقلب سپاه زندیه سرایت کرده جمعی راه فرار پیش گرفتند. کریمخان و فوجی از زندیهٔ جان نثار باشمشیر آهنگ میدان رزم کرده جمعی از پیلتنان سپاه آذربایجان را کشته بطرف پشته‌ای که در کنار معرکهٔ کارزار بود رفت. و بر فراز آن بملاحظهٔ اوضاع پیکار و جنگ مشغول شد.

در آن هنگام که امیر گونه‌خان میمنه و قلب سپاه زندیه را از نظم انداخته و همگی را پریشان کرده بود شیخعلیخان با جماعت پیاده در جای خود پایدار بماند.

از طرف چپ لشکر زکیخان با فوجی بمیمنه‌ای که شهبازخان دنبلی جای داشت حمله برد. و آنجماعت را پریشان کرد. و شهباز خان اسبش بضرب گلوله از پای درآمده دستگیر گردید. و شیخعلی خان با عده‌ای پیاده که در اطراف پایداری وثبات ورزیده بودند بقلب سپاه افشاریه روی آورده بیورش اول توپخانه را متصرف گردیده بفتحعلی‌خان حمله کردند. خان افشار تاب مقاومت شیخعلی‌خان را نیاورده باتفاق برادر روی بفرار نهاد.

بعد از انهزام فتحعلی خان تمامی سرکردگان که از عقب گریختگان رفته بودند بجز زکیخان مراجعت نمودند. و از زکیخان که در پی فراریان تیب شهبازخان رفته

Marfat.com

بود اثری ظاهر نبود . کریمخان که از غیبت زکی‌خان پریشان بود جمعی را بجستجوی وی فرستاد. و بعد از مدّتی زکی‌خان منصور ومظفرّ از تعاقب فراریان برگشت. امیر گونه‌خان افشار بعد از پراکنده ساختن تیپ شیخعلی‌خان متوّجه بنه و آغروق زندیّه که ندرخان زند بنگهبانی و حفاظت آن مأمور و در پنج فرسنگی اردو جای داشت گردید. ندرخان بمجرّد دیدن گرد سوار بسیار از ارادهٔ دشمن با خبرشده از راه حزم و احتیاط بنه را رهانموده با زنان حرم کریمخان بطرفی فرار کرد. امیر گونه خان باجمعیّت خودوارد بنه گردید، و آنرایغما کرده باز گشت. همین که خبر شکست فتحعلی‌خان را شنید. بنه را بعلی ششپر نام که یکی از سرکردگان فتحعلی‌خان بود سپرده خودراه فرارپیش گرفت. کریمخان بعد ازفرار دشمن بفکر بنه افتاد وبی درنگ باجمعی از غلامان بدانجانب رفت. و در عرض راه بعلی‌ششپر دچارو اواز بیم جان بنه راریخته فرار کرد. فتحعلی‌خان که از ستیز و آویز عاجز شده بود از میدان رزم روی برتافته خود رابشهر اروسی انداخته متحصّن گردید. کریمخان پس از تصرّف سراغه وخوی وسلماس بتسخیر قلعهٔ اروسی پرداخت. و فتحعلی‌خان پس از نه ماه تحصّن وخودداری درپس قلعهٔ اروسی بالاخره در شعبان ۱۱۷۶ تسلیم گردید.

و تاریخ این سانحه را میرزا نصیر طبیب باین مصراع ادخال واخراج یافت.

(زتخت گورکان افشار بیرون رفت و زند آمد)

در همین موقع کریمخان آزادخان افغان را که در تفلیس بود بخواست و پس از ورود او عزیمت عراق کرد. فتحعلی‌خان افشار و پناه خان جوانشیر و ظالم خان فراجه‌داغی و شهبازخان و نجفقلی‌خان دنبلی و حسنعلی‌خان قاجار ایروانی و حاجی خان کنگرلو حاکم نخجوان و رضاقلی‌خان برادر شاهوردی‌خان زاد اللّه بمکاریکی گنجه و حاجی محمد قلیخان حاکم مراغه را تماما با لوح و بنه در رکاب خویش بعراق آورد. و پس از مدّتی توقف در عراق روز چهارشنبه دوم شهرصفر ۱۱۷۹ وارد شیراز شد.

Marfat.com

چندی بعد کریمخان زکیخان را برای تنبیه امیر مهنّای زعامی و صادقخان برادرش را بسر کوبی نصیرخان لاری نظر علی خان را بگرفتن کرمان از تقی درّانی مأمور کرد. هر یک پس از انجام خدمت مأموره بشیراز باز گشتند.

در سال ۱۱۸۸ بیماری طاعون در بغداد و عتبات بسختی پدیدشد. و بسیاری از تجار و مجاورین ایرانی گرفتار آن بیماری عام شده ورخت سوی آخرت کشیدند. عمر پاشای وزیر بغداد کلیهٔ متروکات و دارائی آنها را تصرّف کرده اخلاف ایشان را از تصرّف در مال موروث بازداشت. کریمخان از عمل او در خشم شده سپاهی بسرداری صادق خان زند برادر خود بتسخیر بصره فرستاد. بعد از چهارده ماه محاصره آنشهررا در ۱۲۰۹ بتصرّف آورد. صادق خان علیمحمد خان زند را مأمور بتوقّف بصره نمود. وخود با جمعی از اشراف و اعیان بصره بشیراز برگشت. پس از چندی طوایف اعراب بادیه که در اطراف بصره جای داشتند بویژه طائفهٔ منتفج که قوی وحشی اند شورش کردند. علیمحمد خان برای دفع فتنهٔ آنها از بصره متوجّه آن طایفه شد. و پس از مقابله و مقاتله از بسیاری زخم در آن جنگ زندگانی را بدرود کرد. و مهدی خان برادرش کشته شد. کریمخان پس از آگاهی از آن پیش آمد صادق خان را دوباره برای سرکوبی آنجماعت فرستاد. وخود پس این حوادث مبتلا بمرض سل گردید. و بعلاوه در مثانهٔ او هم علّتی قوی پدید گشت. ودر شب سه شنبه ۱۳ صفر ۱۱۹۳ درگذشت.

و در رستم التواریخ آمده که اول ماه محرم این سال وفات یافت.

مدّت سلطنت وی سی سال و هشت ماه و سه روز بود وبواسطهٔ اختلاف امرای زندیه سه روز نعش وی بر جای بود.

وزیرش میرزامحمد جعفر از سادات اصفهان بود که نسبت بمیر میران میرسانید. وی در اوائل حال در دفتر خانهٔ نادرشاه و در عهد آزادخان حکومت اصفهان داشت و هنگامی که کریمخان بآذربایجان متوجّه شد بمنصب استیفاء ممالک رسید[1]

کریمخان را هنگام ارتحال هفت فرزند بود چهار پسر و سه دختر از این قرار:

۱- زینة التواریخ

Marfat.com

۱- ابوالفتح خان مادرش همشیرهٔ اسمعیل سلطان کردقوچانی. تولدش بسال ۱۱۶۹- بعد از فوت پدر سه ماه باستظهار زکیخان پادشاهی یافت. وصادقخان برادر کریمخان او را از سلطنت خلع و خود بجای او نشست. و در استیلاء علیمرادخان بشیراز و قتل محمد صادق خان نابینا گردید. ودر زمان جعفرخان زند در رجب ۱۲۰۱ بدورد زندگانی گفت. مدّت عمرش ۳۲ سال و مدفنش در مقبرهٔ امامزاده احمد مشهور بشاهچراغ است.

۲- محمدرحیم خان مادرش اصفهانی تولدش در سال ۱۱۷۳ ووفاتش در سال ۱۱۹۱ مدفنش در تکیهٔ خارج صحن شاه امیر علی حمزه است.

۳- محمدعلی خان مادرش یهودی الاصل جدیدالاسلام ولادتش سال ۱۱۷٤ او نیز در استیلاء علیمرادخان مکحول و تا سال ۱۲۰٦ (سال پایان تألیف گلشن مراد) در شیراز زنده بوده است.

٤- ابراهیم خان مادرش دختر محمدخان کلهر تولدش سال ۱۱۸۲ او نیز با برادران دیگر نابینا شد. و تا ۱۲۰٦ زنده بوده است.

٥- پریجهان خانم از همشیرهٔ ندرخان زند در ۱۱٦۹ درنکاح علیمرادخان زند درآمد.

٦- خانم کوچک مادرش اصفهانی. ابراهیم پسر محمد صادق خان با او ازدواج کرد.

۷- بی‌بی کوچک مادرش اصفهانی. احمد مرادخان پسر علیمرادخان او را بزنی گرفت[1].

***

کریمخان در اوائل امر مردی خشن و تندخوی و ظالم و ستمگر بود. و از اعمال زشت بهیچ روی روگردان نبود. و سردارانش بیشتر اراذل و اوباش بودند. از این جهت بدین نوع اعمال غیر انسانی دست می‌زدند. ولی پس از آنکه بشیراز رفت

۱- گلشن مراد

Marfat.com

و در آنجا اقامت نمود رفتار خویش را بکلّی عوض کرد . و با سزدم بنیکی رفتار و عدالت را پیشهٔ خود ساخت . و شاه اسماعیل را در قلعهٔ آباده جای داد و وسائل رفاه و آسایش او را فراهم کرد . وخود را وکیل الرعایا یا وکیل الخلایق خواند . سکّه و خطبه را بنام دوازده امام قرار داد .و نقش سکه‌اش این بیت بود .

شد آفتاب و ماه زر و سیم در جهان ازسکهٔ امام بحق صاحب الزمان

و سجع مهرش چنین بود .

«یاسن هو بمن رجاه کریم»[1]

مورّخان حکایات بسیاری از مکارم اخلاقی کریمخان در کتب خویش یاد کرده‌اند از جمله صاحب رستم التواریخ در کتاب خویش داستانهای بسیار جالب از او آورده که همه دال برنیکو سیرتی وعدالت گستری وی است .و ازآن داستان ها این چند داستان انتخاب و در اینجا یاد گردید .

(حکایت)

«در تبریز زنی ازدودمان بزرگ دانهٔ الماس گران بهای بی نظیری داشت . خواست آنرا بفروش برساند .این خبر بخدادادخان حاکم تبریز رسید . آن زن رابادانهٔ الماس طلب نمود و بدّقت ملاحظه کرد . و بزن گفت که این الماس را من خریدارم و امشب نزد من باشد تا بدقت آنرا ملاحظه کرده تا بر خوبی و بدی آن مطلّع شوم . وفردا صبح بیاتا بهای آنرا بتو تسلیم کنم . آن زن بخانهٔ خود رفت . خدادادخان در آن شب حکاکی را که بسیار چابک دست بود بخواست .و از بلور بدل فرمود تا نظیر آن الماس دانه‌ای تراشیده و خوب پرداخته و بجای دانهٔ الماس درمیان حقّه نهاد . بامداد آن زن برای گرفتن بها آمد . خدادادخان حقّه را بدست آن زن داد و گفت این الماس را نمی‌خواهم بهرکس میخواهی برو بفروش . زن حقّه را گشود دید بجای دانهٔ الماس بلور نهاده‌اند . آن را بکسی نگفت و از تبریز خودرا بشیراز رسانید . و باندرون کریمخان درآمد . وکیفیّت الماس را بعرض رسانید .

وکیل الدولة بعداز تأمل گفت در خانهٔ من مهمان باش وصبر نما .خدادادخان

۱- فوائدالصفویه

Marfat.com

آن الماس را یا از برای من پیشکش ویا بجای مالیات خواهد فرستاد. زیرا بکار او نمی‌آید. و در خورشأن او نیست که نگهدارد. پس از اندك زمانی خدادادخان آن الماس را بحضور کریمخان فرستاد که بجای مالیات محسوب دارد. وکیل بعد از ملاحظه الماس را بآن زن تسلیم وقطعهٔ بلور بدل را بجای آن گذاشته وبرای خدادادخان فرستاد. ومالیات را نقد فرمود از او دریافت کردند.

آن زن خواست الماس را پیشکش کریمخان نماید قبول نکرد وبقیمت تمام که مقوّمین تقویم نمودند باضافهٔ مبلغی از آن زن خریداری کرد و او را خلعت داد و روانهٔ تبریز نمود.

* * *

حکایت دیگر: موقعی که مشغول حفرخندق دور شهر شیراز بود. و دوازده هزار نفر عمله بحفر آن مشغول بودند روزی وکیل بتماشا آمد. اتّفاقاً دیگی پر از اشرفی پیدا شد. درحضورش تمام را بدوازده هزار نفر عمله قسمت کردند.

* * *

دیگر آنکه تاجری از اهل هند در شیراز وفات یافت. و صدهزار تومان ازو مخلّف شد. ارکان دولت عرض کردند که این تاجر درایران بلاوارث است. بعادت ملوك گذشته اموالش را باید بضبط خزانه درآورد. کریمخان از روی خشم فرمود: ما مرده شوی نیستیم اموالش را نگهدارید وتفحّص کنید وبوارثش برسانید.

از حکایات عجیبه‌ای که کریمخان بدوستان و یاران خویش گفته این است که «درایّام نادرشاه درکاروانسرائی زین مرصّعی برای رضاقلی میرزا پسر نادرشاه می‌ساختند. شب خود را رسانیده‌آن زین اسب را در ربودم. بعد از سه روز بجهت دریافت خبر بکاروانسرای مذکور رفتم. قریب یکهزارنفر را در زیر شکنجه وچوب دیدم. بخاطرم رسید که‌برای یک نفس پلید شوم یکهزار نفر خلق‌الله‌را بعذاب‌الیم گذاشتن از انصاف بیرونست. جرأت کرده‌آن زین اسب جواهر نشان قیمتی‌را آورده ازپشت‌دیوار کاروانسرا بالا رفته و زین رادرمیان داروانسرا انداخته‌وخودفرار کردم.

Marfat.com

وبعد ازسه روز دیکرباز برای تفحّص حالات بآن کاروانسرا شتافتم .درهرحجره‌ذکر جوانمردی دزدی که زین‌اسب را ربوده بود شنیدم . درهمان شب علی علیه‌السلام را در خواب دیدم که شمشیری‌از کمر خود باز نموده بمن عنایت فرمود . و الحال که باین ثروت و دولت رسیده‌ام بسبب عنایت آنحضرت و جوانمردی که کرده وخلایق را از ذلّت‌نجات دادم می‌باشد .

پس از آنکه این‌وقایع را بیان نمود ریش‌سفیدان مستحضر شدند که آن دزد کریمخان بوده است .[1]»

و از جمله وقایع زمان و حالات او این‌است که «صالح نام‌جوان بیست‌سالهٔ قوی هیکلی که ازترکان ارومیّه بودخودرا بشیراز نزد کریمخان رسانیده انگشتری والدهٔ خود را باو نمود وعرض کرد که این انگشتریست که بوالدهٔ من داده او را رخصت فرموده بودی هنگام نزع . والده بمن گفت توپسر کریمخان زندی کریمخان انگشتری را دید وشناخت و او را از فرزندان خویش شمردو در تربیتش کوشید»[1]

ص ۱۶۸ س . ۱ علیمردان خان‌بختیاری از رؤساء وبزرگان ایل ناسبرده‌بود . در وقتی که شاهرخشاه سریر آرای‌اورنگ شاهی گردید ابوالفتح خان‌را که او نیز از رؤساء ایل بختیاری بود بحکومت اصفهان معین کرد . و این معنی سبب رنجش خاطرو حسادت علیمردان‌خان گردید[2] و در ربیع‌الثانی ۱۱۶۳ با کریمخان برضد ابوالفتح خان متحد گشته باصفهان روی آورد . ابوالفتح خان پس از جنگی که در حوالی اصفهان با علیمردانخان و کریمخان کرد هزیمت یافته و در شهر متحصّن گشت . وبعد از چند روز علیمردانخان او را با عهد وپیمان ازشهر برآورده در ۱۸ محرم ۱۱۶۴ اصفهان را بتصرّف در آورد . ولیکن علیمردانخان بعهد وپیمان خود وفا نکرده ابوالفتح خان را بعد از کور کردن کشت[3] .

پس‌ازرفتن کریمخان‌بسوی همدان حکومت‌اصفهان‌را بحاج باباخان بختیاری

۱- فوائدالصفویه تألیف ابوالحسن بن ابراهیم‌قزوینی‌نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌ملی‌ملک

۲- گیتی گشاص ۱۷

۳- آتشکدهٔ آذر

Marfat.com

سپرد وخود برای تصرّف فارس بدانجانب رفت. صالح خان بیات که درفارس استقلال داشت لشکری فراهم آورده و در صدد دفع علیمردان خان برآمد. لیکن شکست خورده بشیراز فرار کرد. وبمصالحت ومتابعت خان بختیاری راضی گشت[1]. پس از آنکه کار علیمردان خان و کریمخان بمخالفت انجامید چندین جنگ وپیکار بین آنها روی داد که درهمه جا پیروزی کریمخان را بود. تاآنکه محمدخان زند نزد علیمردانخان رفت. و در مجلس بزم او را بسال ۱۱۶۷ بکشت.[2]

ص۱۷۶ س۱ دختر حاجی طغان فراهانی. ابوالحسن قزوینی هم در کتاب فوائدالصفویه ذکری از دخترحاجی طغان کرده و گوید :

«در عراق دخترحاجی طوغان فراهانی شمشیر بر کمر بسته با کریمخان زند جنگهای نمایان کرد و آخرالامر در دست روسیه کشته شد.»

ص ۱۸۳ س ۲ محمدخان - محمدخان زند از بزرگان زندیه و از شجعان روزگار خود بود. درجنگهائی که بین کریمخان ومخالفین او روی داد. محمدخان در هریک ازآن جنگها دلیریها کرده وهنرنمائیها نمود. و میتوان گفت وجود وی و شیخعلیخان دو رکن مهم حکومت زندیه بوده است. ازجمله دلیریهای او کشتن علیمردان خان بختیاری دشمن بزرگ کریمخان است که شرح مفصل آن دراین کتاب آمده است. مورّخین دیگرهم که باختصار ازآن ذکری کرده شرح قضیه را بدینگونه نوشته‌اند : که درسال ۱۱۶۷ پس از آنکه کریمخان از عبدالله‌خان سردارآزادخان درموضع موسوم بدوآب ازتوابع سیلاخور شکست خورد وبفارس روی آورد. محمدخان ازهمراهی کریمخان خودداری نمود وبجبال بختیاری روی آورد. وباردوی علیمردانخان پیوست. علیمردانخان او را استقبال کرد. و در مجلس بزم بپهلوی خود جای داد. در بین صحبت محمدخان خنجر دلیری آخت وخان بختیاری را کشت. و از خیمه بیرون شد. وبسلامت از میان ازدحام ایل بختیاری وپنج شش هزار سوار وپیاده‌جان بدر برد. چون بکرمانشاه رسید ایلهای آنجا را کوچانیده و از راه دزفول و فارس

۱- زینةالتواریخ و گیتی گشا ص۱۸

۲- معجم‌الانساب ص۳۸۹.

Marfat.com

بکریمخان پیوست.[1]

در سال ۱۱۶۸-۱۱۶۹ که کریمخان خبر ورود محمد حسن‌خان را بحدود عراق شنید محمدخان وشیخعلی‌خان را بدفع او نامزد کرد. پس از مقابلهٔ بامحمد حسن‌خان درنواحی کزاز شکست برزندّیه افتاد. شیخعلیخان فرار کرد ومحمدخان بدست لشکریان قاجار گرفتار و روانهٔ مازندران و محبوس گردید[2]. وقتیکه محمد حسن‌خان بفارس لشکر کشید وشکست خورد محمدخان خبرفرار خان‌قاجار راشنیده قید وبندی که‌داشت‌شکسته و درنیم شبی آهنگ عراق‌نمود. بامدادان که‌محمدخان بیک حاکم مازندران از فرار محمدخان زند آگاه شد جمعی را بتعقیب او فرستاد. و اوچون راهها را بخوبی‌نمیدانست ومطلّع شد که عده‌ای درجستجووتعاقب‌اوسی‌آیند خود را بیک طرف جنگل کشیده پنهان شد. کسان محمدخان بیک ازپی‌اوبجنگل درآمده بعد ازتجسس بسیار او را دستگیر کرده بساری آوردند. و محمدخان بیک او را از دم تیغ تیز شربت فنا چشانید. واین بسال ۱۱۷۲ بود[3].

ص۱۸۳- س ۱۶ - شرح حال‌آزادخان - آزادخان‌بیک سلیمان‌خیلی‌غلیجائی از افغانهای کابل بود. در وقت تصرّف آنجابدست نادر وی باجمعی داخل‌سپاهیان نادر شاه گردید وبایران‌آمد. وبحسب فرمان بخدمت امیر اصلان‌خان قرقلوی افشار فرمانفرمای آذربایجان پیوست. در رزمیکه بین ابراهیم شاه و امیراصلانخان روی داد وی پیش از جنگ باردوی ابراهیم شاه ملحق و در ازاء این خدمت ازطرف‌وی بلقب خانی خوانده شد[4].

پس‌ازشکست ابراهیم شاه از شاهرخ، خان افغان بشهر زور وبعد بآذربایجان شد وبرقلعهٔ ارومی دست یافت. وبافتحعلیخان‌افشار ارشلو وسایرامرای آنجاهمدست گردیده قدرتی بهمرسانید.

۱- زینةالتواریخ و گیتی گشا ص٤٤

۲- زینةالتواریخ و گیتی گشا ص۵۳ وفهرست‌التواریخ.

۳- گلشن مراد.

٤- آتشکدهٔ آذر

Marfat.com

در سال ۱۱٦٦ آزادخان با هشت هزار نفر افشار و افغان از ارومی ببیاری علیمردانخان بکرمانشاهان رفت. و هنوزدوسه مرحله باقی بود که بعلیمردانخان پیوندد خبرشکست او راشنید وخواست برگردد کریمخان راه بازگشت بر او بست. آزادخان خواهی نخواهی درمقام مدافعه برآمد. وبا کریمخان جنگ کرده پیروز شد. وبملایر رفت[1] وقلعهٔ پری که مسکن زندیه بود در حصار گرفت. پس از آنکه زمان محاصره بطول انجامید مستحفظین قلعه نظر بصلاح حال بصلح راضی شده قلعه را تسلیم کردند. شیخعلیخان ومحمدخان وسایر بزرگان آن طایفه را که جمله هفده نفرخرد وبزرگ بودند با مادر کریمخان وجمعی از زنان و اطفال گرفتار و با علمخان افغان وهزار سوار روانهٔ ارومی نمود که بیوسفخان هوتکی افغان حاکم ارومی سپارند[1] وخود متوجه اصفهان شد[2]. در منزلی مادرشیخعلیخان خود را بفرزند رسانید وبند از مردان برداشت. ویک قطعه شمشیر ویکزوج طپانچه که زنان پنهان داشتند بآنها داده بقیهٔ یاران با زنجیر و دیرکهای خیمه روی بافغانها آوردند. علمخان بعد از زوال آفتاب بود که ازخواب راحت بیدار و ازخیمهٔ خویش بیرون آمد (یا هنگامی که وضوی نماز میگرفت. زینةالتواریخ) بسر وقت او رسیده اورا کشتند. و روی بافغانها آورده بسیاری را نابود وبقیه رامتفرق کرده اموال و اسباب آنها را بر داشته باخانه کوچ در نواحی بروجرد بکریمخان پیوستند[3].

آزادخان پس از ورود باصفهان سکه بنام خود زد وسپاهی بسرکوبی زندیه فرستاد. کریمخان با پنجاه وپنج نفر از خویشاوندان وبرادران در برابر هشت هزار افغان و اوزبک ایستادگی نمود وجنگی دلیرانه کرد. اسکندرخان برادر کریمخان بخیرگی تعاقب قشون شکست خورده کرده ویگلولهٔ تفنگی از پای درآمد. کریمخان نعش او را در مقبرهٔ شاه رضا دفن کرد وخود بجانب دوه لمویه فرار نمود.

درفهرست التواریخ آمده که «کریمخان بقمشه آمد وبا آزادخان مصاف داد. و

۱- گیتی گشا ص ۳۷

۲- زینةالتواریخ

۳- گیتی گشا ص ۳۷-٤۰ وزینةالتواریخ

Marfat.com

از او بهزیمت شد. و رستم‌خان برادر زادهٔ کریمخان کشته شد. و کریمخان بطرف کوه کیلویه شد.»

آزادخان برادر زادهٔ خود را بمصاف کریمخان فرستاد. کریمخان در این بار پیروز شد وبکازرون رفت. آزادخان نیز از اصفهان بفارس شد. و درخشت با محمد علی خشتی سردار سپاه کریمخان مصاف داد[1] وشکست خورد. در ۱۱۶۸ آزادخان گیلان رامتصرّف شد. عبدالعلیخان عرب میش‌مست وخانچی‌خان افغان را باجمعیتی بمحال رودسر فرستاد که در آن سرزمنگر بندی کرده و از هجوم دشمن جلوگیری نمایند. محمد حسن‌خان با هفت هزار سپاه برسر آنجماعت تاخت جمعی را کشت و عده‌ای را دستگیر کرد. وعبدالعلیخان وخانچی‌خان برشت فرار کردند[2]. و در همین سال محمد حسن خان آزادخان را نیز درگیلان بشکست.

وپس از ضبط گیلان درسال ۱۱۶۹ متوّجه آذربایجان شد. و در آنجا چند نفراز امرای آذربایجان بدو پیوستند. و او اروسی رامحاصره کرد. یوسف‌خان هوتکی افغان که (درسال ۱۱۷۲ درساری کشته شد) ازطرف آزادخان نگهبان آن ولایت بود. قاصدی بنزد آزادخان فرستاد و اورا از آمدن محمد حسن‌خان آگاه ساخت. آزادخان از این خبر پریشان شده با شصت‌هزار سوار روانهٔ آذربایجان گردید. وپس از مقابلهٔ بامحمد حسن‌خان شهبازخان دنبلی که اعظم امرای آزادخان وبافتحعلی‌خان همراه بود با جماعت دنبلی از آزادخان جدا شده بمحمد حسن‌خان پیوست. و این امرباعث شکست وهزیمت آزادخان شد. و او ازمیدان جنگ باشنو فرار کرد. وبمیان جماعت حکّاری رفت[3] و درعرض راه جمعی از افغانها و اوزبکها که کوچ وبنه در اروسی داشتند از او روی برتافته باروسی آمدند. آزادخان از راه کردستان متوّجه

۱- در ترجمهٔ سرجان ملکم محمد علی خشتی سردار سپاه کریمخان رستم سلطان خشتی آورده شده.

۲- گیتی گشا ص ٥٦-٥٧

۳- گلشن مراد

Marfat.com

بغداد گردید. و در کاظمین با چند نفر افغان که بااو بودندماند. وحرم بزرگ خود راکه دختر اشرف افغان بود با دختر مومی‌خان قاسملوی افشار که زن دیگر او بود وچند نفر از خاصگان حرم خود ببغداد فرستاد که بواسطهٔ عادله خاتون دختراحمد پاشای والی سابق که زن‌سلیمان پاشا بود استمداد کند. سلیمان پاشا از آنهااحترام بسیار نمود وخودبرسم دلجوئی‌آزادخان بکاظمین رفت. و پس از ملاقات او را در کمال عزّت و احترام ببغداد برد. ومدّت مدیدی که آزادخان درآنولایت بود از محبّت و ملاطفت کوتاهی و دریغ نکرد. وتماسی قشون سوصل و کرکوت و دیاربکر و کردستان که تابع عراق عرب و درتحت‌امرونهی او بودندبکمک وامداد او مأمورکرد. و خزانهٔ بسیار و اثاثیهٔ فراوان که بجهت تدارك لشکر ضرور بود با او همراه کرد. آزادخان پس از گرد شدن لشکر نخست او کدادخان افغان را با بیست هزارسوار وپیاده بآذربایجان فرستاد. فتحعلیخان که در این دوسه‌ساله در آنجا استعدادی تهیّه نموده و در سراغه توقّف داشت حقوق گذشتهٔ آزادخان را فراموش کرد، و بمخالفت آزادخان برخاست. و در یکمنزلی سراغه آن دو لشکر بهم درآویختند. اوکدادخان افغان آنچه در این رزم جدّ وجهد درد بجائی نرسید و شکست خورده از آذربایجان بکردستان بنزد آزادخان گریخت. و معلوم آزادخان شد که او را نزد یاران پیش آبروئی نیست. پس‌از آگاهی از عزم ونیّت آنها باچهل هزارسوار بعلاوهٔ بیست‌هزارکس از اَ دراد یزیدی راه آذربایجان‌پیش گرفت. فتحعلی‌خان با اکثر از امرا وخوانین آن مملکت از قبیل شهبازخان دنبلی و امیرگونه‌خان ایرلوی افشار و نجفقلی‌خان دنبلی و علی‌خان شقاقی و ناظم‌خان قراچه داغی باهم پیمان بسته با چهل هزارکس‌از لشکریان آذربایجان بجهت‌دفع آزادخان‌از تبریز حرکت و در چمنی‌بین تبریز وسراغه دو لروه بهم رسیدند. آزادخان بیکبار بالشکرقول بطرف قلب فتحعلیخان‌اسب انگیخت. وبنای جمعیّت‌فتحعلیخان را از پیش برداشته وبتعاقب آنها پرداخت. در این وقت شهبازخان دنبلی‌وبعضی ازامرای آذربایجان بامحمود پاشای‌بابان بستیزو آویز درآمد. محمود پاشا درجنگ

Marfat.com

سستی وتکاهل نموده بالشکر اکراد ازپیش اکراد دنبلی فرار کرد . وفرار اوبلشکریان دیگر سرایت و تمامی قشون عراق عرب از معرکهٔ جنگ روی برتافتند . آزادخان که با دو هزار کس ازتعاقب دشمن بازگشت از این واقعه خبردار شد . چون بیشتر لشکر او فرار کرده بودند وباآن حال پایداری نمیتوانست کرد . ناچار بجانب کردستان رفت تا بار دیگر از سلیمان پاشا والی بغداد استمداد نماید .ولی در این بارمقصود او بحصول نپیوست . وپس از یأس با کوچ وبنه وپیوستگان ویکهزار وسیصد نفر از جماعت افغان و غلامان بطرف موصل و از موصل بکرکوت و از آنجا بمیان ایل حکّاری شد . (حکاری نام طایفه ای از اکراد است که درنواحی غربی ایران مسکن دارند[1]) و چند روزی در میان آن طایفه توقّف کرد . و از آنجا روانهٔ گنجه و ایروان و بعد بمیان طایفهٔ قزاق رفت . ارکلی خان[2] والی گرجستان کاخت و کارتیل مقدمش را گرامی و او را بتفلیس برده منزلی مرغوب بجهت او مهیّا و جمعی را بخدمت و پرستاریش مأمور ساخت . مدّت دو سال بتبلیس (ظ: بتفلیس) بمصاحبت وموانست ارکلی خان[2] والی بسربرد . هنگامی که کریمخان آذربایجان را مسخّر کرد وفتحعلی خان افشار تسلیم گردید، خواستن آزادخان از دو روی مورد توجّه وی گردید . اول آنکه در فکرخواهش جهانگیری وداعیهٔ شغل خطیر سلطنت بلند آوازه وصاحب نام بود . وبدان جهت وجودش درمملکت آذربایجان باعث فتنه انگیزی بود . دوم آنکه آزادخان بخلاف فتحعلی خان طبعش بزیور آراستگی بکمال وباطنش پیراستگی زیاده ازاعتدال داشت . چنانکه هنگام استیلای او بر امرای زند و تسلّط برکوچ وبنهٔ ایشان در حمایت حفظ نوامیس سلطنت ونگه داشت جانب حرمت محارم دولت جهدی بلیغ بظهور آورد . وتمامی زنان را بخضر خان سپرد که آنها را باصفهان برده و از آنجا آنها را بهودج زرنگار نشاند . وباخواجه سرا همراه گردانیده بشیراز فرستاد . بنابراین محمد زمان خان بیکدلی شاملو وعبدالغفار سلطان ولد فرج الله خان عبداللوی شاملو

۱- تاریخ گلشن مراد

۲- هراکلیوس (ترجمهٔ سرجان ملکم)

Marfat.com

را با نامهٔ محبت‌آمیز بدلنوازی آزادخان و رقم‌اشفاق آمیز بار کلی‌خان والی کاخت و کارتیل درطلب آزادخان بجانب گرجستان روانه ساخت. وفرستادگان پس از ورود بتلبیس (ظ: بتفلیس) خاطرآزادخان را مطمئن کرده اورا باحرم وبستگانش حرکت داده. و در وقتی که کریمخان ارادهٔ حرکت داشت بخدمت رسید[1] و در ۲۹ شهر ذی‌حجه در رکاب کریمخان از ارومی حرکت و پیوسته در خدمت وی معزّز و محترم میزیست. پس از فوت کریمخان در سال ۱۱۹۵، که علیمرادخان زند شیراز را در حصار داشت آزادخان بمرض خناق گرفتار و درگذشت. و نظر بوصیّت وی نعشش او را در شیراز برسم امانت گذارده که بعد بکابل برند[2]

ص ۱۹۰ س ٤ قبه بر وزن جبه (بضم اول وفتح باء با تشدید) بلده‌ایست از بلاد شروان وتا شهر شماخی سه‌روز راه طایفه‌ای از عرب از قدیم الاّیام درآن‌دیار سکونت نموده وآباء واجداد فتحعلی‌خان پدرشیخ علی‌خان برایشان حاکم بوده‌اند. گویند ایشان از اولاد دختر حمزه سیدالشهداء می‌باشند.[3]

ص ۲۰۲- س ۱۳- محمد حسنخان پسر فتحعلیخان قاجار است که بدست نادر در ۱۱۳۹ خارج شهر مشهد کشته شد. وی بعد از پدر مدّت بیست و دو سال و کسری زمان دولت نادر شاه را درمیان ترکمانیّه دشت بسر برد. وپس از آن روی بدولت علیشاه آورد. وبخدمت ایشک آقاسی‌باشی گری مقرّر شد. چندی بعد باندک سببی از آن سلطان مخوف گشته وبامدادی قبل از آنکه بدستور پیش بدولتخانه‌آید با جمعی از نوکران خود فرار و راه خانه و دیار خویش پیش گرفت. در عرض راه مبلغی از وجوه خزانهٔ یکی از ولایات خراسان را که بمشهد میبردند تصرّف کرده باسترآباد روی نهاد. این حرکت باعث خشم علیشاه گشته در صوقعی که متوجّه مازندران بود لشکر برسر محمد حسن‌خان کشید. وی چون تاب مقاومت نداشت

۱- آتشکدهٔ آذر و گلشن‌مراد
۲- گلشن مراد ابوالحسن غفاری
۳- بستان‌السیاحه

Marfat.com

بجانب دشت فرار کرد. علیشاه پس‌از تصرّف استراباد جمیع بازماندگان اورا اسیر کرد. وخان‌قاجار مدّت دوسال راکه‌نوبت دولت بنام‌علیشاه و ابراهیم شاه‌نواخته میشد در میان‌ترکمانها بسر برد. بعد از زوال دولت‌آن دوکه شاهرخشاه پادشاهی یافت از دشت باستراباد آمد[1]. و در سوقع پادشاهی شاه سلیمان ثانی بمشهد وارد شده در جزو امراء قرارگرفت. و از طرف وی حکومت استراباد یافت. وپس از خلع میرسید محمد(شاه سلیمان ثانی)درسلطنت شاهرخشاه‌اقتداری‌در استراباد بهمرسانید.

در سال ۱۱۶۵ از مازندران با لشکر بسیار از راه ساحل بگیلان رفت. حاج جمال فومنی که از اعاظم گیلان پیه پس و در آنهنگام برجمیع آنولایات فرمان‌روا وحکمران بود دربقام جلوگیری از او برآمد. وبا جمعی‌در پس سنگرنشسته‌بمدافعه پرداخت. ومدّتی‌پایداری کرد تا اینکه جمعی‌از سردم‌آن ولایت که با حاجی‌جمال دشمنی داشتند باسحمد حسن‌خان سازش کرده از مدافعه خودداری نموده راه‌دخول را برلشکر او گشودند. حاجی جمال از نگاهداری وحفظ‌آن ولایت عاجز شده وناچار قبول اطاعت کردو درسلک پیروان او در آمد. سحمد حسن‌خان بعد از اخذ مال و گرفتن منال حکومت را باز بحاج جمال‌واگذارکرد. وجماعت عمارلو راکه‌بشرارت مشهور و در آنولایت مسکن داشتند تأدیب و تنبیه کرده از راه قزوین وطالقان و تنکابن بمازندران بازگشت[2].

در سال بعد کریمخان‌برای تصرّف مازندران و استراباد از راه قزوین‌و گیلان متوجه مازندران شد. سحمد حسن‌خان از مازندران باستراباد رفت. و کریمخان‌پس از تنظیم امور مازندران بتعاقب وی باستراباد رفت و استراباد را در حصار افکند. طایفهٔ ترکمان که‌بعلت‌قرب جوار باطایفهٔ قاجارهمیشه همراه و این طایفه راکمک می کردند در این هنگام باستراباد آمده در اطراف‌اردوی کریمخان بدستبرد وسرقت دست گشاده، و دواب اردو راکه برای آوردن علیق و آذوقه بهر طرف میرفتند

۱- گلشن مراد

۲- گیتی گشا ص ۲۶ وگلشن مراد.

Marfat.com

میگرفتند. و در جائی هم باز نمی‌ایستادند که لشکر کریمخان آنها را قلع‌وقمع کنند باین جهت‌در اردوی کریمخان آثار قحط وغلا پدید گشت. و در روزی که جماعت قاجار از قلعهٔ استراباد بعزم جنگ از تنگنای‌شهر بفضاء دشت بیرون تاخته هنگام افروختگی آتش پیکار شاه اسماعیل بنابر عادت دیرین روی بجانب قلعهٔ استراباد نهاد. و این حرکت باعث‌دل‌شکستگی سپاه کریمخان گردید. شیخعلیخان بچستی از سعرکه روی برتافته بجانب کتل مشهور بنعل شکن شتافت. و کریمخان نیز صلاح در درنگ وصرفه در جنگ ندیده از میدان بدر رفت. و جمعیّت بسیاری از لشکریان کریمخان‌بدست ترکمانیّه اسیر گشتند. ومحمد حسن‌خان در موکب شاه اسماعیل متوجّه مازندان شد وکریمخان‌بطهران گریخت.[1]

در سال ۱۱۶۸ که گیلان را آزادخان در تصرّف داشت عبدالعلیخان عرب میش‌مست خراسانی وخانچی‌خان‌افغان درتخته پل سنگر بسته و از جانب‌آزادخان مرزگیلان را محافظت میکردند. محمد حسن خان ناگهان با هفت هزار کس از سنگر تخته پل گذشته وغفلة برسر عبدالعلیخان وخانچی‌خان هجوم آورد. جمعی‌را کشته وجمعی را اسیر کرد. و آن دو سردار بطرف رشت فرار کردند[2] آزادخان که از این دستبرد آگاه گشت خود متوجّه دفع محمد حسن خان گردید. وپس از برابری با او شکست خورده برشت فرار کرد. و در این وقت عده‌ای از سرداران ایران از جمله عیسی‌خان کرد جهان بیگلو وعلی‌خان غلجه‌ای و کریمخان بربر وابراهیم‌خان بغایری ومرتضی قلیخان کوسه احمد لوی افشار در خدمت خان قاجار بودند.

در سال۱۱۶۹ محمد حسن‌خان برای تصرّف آذربایجان از راه طالش ومغان متوجّه ارومی گردید. در مغان ناظم‌خان قراچه داغی بدو پیوست و با هم بتبریز شدند[2]. محمد حسن‌خان بنهٔ خود را بناظم خان قراچه داغی سپرده با هفده هزار کس بشتاب بجانب ارومی رفت. وشهر را در محاصره افکند. یوسف‌خان هوتکی

۱- گیتی گشا ص ۹۲

۲- گلشن مراد

Marfat.com

افغان حاکم اروسی بحفاظت قلعه پرداخت. پس‌از رسیدن آزادخان افغان وانهزام او از خان قاجار وی باز چند روزی با لشکر قاجار مقاومت کرده وقلعه را محافظت نمود. عاقبت با تمام امرای افغان از قلعه بزیر آمده تسلیم شد. و اروّمیه درسال ۱۱۷۰ بتصرّف خان قاجار درآمد[1]. و موسی‌خان ایرلوی افشار پدر زن آزادخان پس از فتح قلعه بدست کسان خان قاجار گرفتار گردید[2]. در این هنگام که محمد حسن‌خان در آذربایجان با آزادخان در جنگ بود کریمخان فرصتی بدست آورده شیخعلی‌خان را بضبط اصفهان فرستاد. محمد حسن‌خان در بازگشت از آذربایجان اصفهان را بگرفت. و در این وقت بواسطهٔ لشکرکشی‌های بسیار دراصفهان قحط و غلائی سخت پدید گشت. وپس از آنکه محمد حسن‌خان یکبار بفارس حمله برده‌و کاری از پیش نبرده بود برای نوبت دوم بفارس لشکر کشید. در این نوبت نیز هزیمت یافته ازشیراز عازم اصفهان گردید. چون شکست وهزیمت اردوی خود را در شیراز نفاق افاغنه میدانست، بمحمدخان بیک قوانلوقاجار حاکم مازندران نوشت که بنابر گناهی که‌از افاغنه‌سرزده‌وعده‌ای از اردوفرا کرده‌وبکریمخان پیوسته‌اندواین معنی باعث پریشانی و در نتیجه سبب شکست لشکر ما شده باید تمام آنطایفه را کشته و اموال آنها را ضبط نمائی. محمدخان بیک یوسف‌خان هوتکی وجمعی از افاغنه را که درساری بودند بمهمانی خوانده وهمه را کشت.

کریمخان شیخعلیخان را برای دفع محمد حسن خان بمازندران فرستاد وحسین خان قاجار حاکم اصفهان که زودتر ازخان قاجار باسترآباد رسیده بود باوی بنای‌مخالفت نهاد. وچون توانائی آنکه در برابر محمد حسن‌خان ایستادگی نماید در خودندید با شیخعلیخان همراه شده متفقاً متوجه مازندران شدند. پس از آنکه‌درقصبهٔ گلباد آن دو لشکر بیکدیگر رسیده و پیکار سختی بکردند. محمد حسن‌خان مغلوب و با

۱- فهرست التواریخ

۲- درگلشن مراد است که «موسی‌خان قاسملوی افشار پس ازفتح قلعهٔ‌ارومی‌بدست کسان خان قاجار گرفتار گردید وبعلت‌ضرب وشتمی که ازمحصلین دیده بود پس ازسه‌ماه در ۱۱۶۹ درگذشت».

Marfat.com

معدودی آهنگ استراباد کرد . و چون زیاده‌بر پنجهزار از لشکریان او باقی‌نمانده بود . و بااین‌لشکراندك‌مقابلهٔ بادشمن‌بسیاررا از حزم دور میدانست کسی‌بخراسان فرستاد . و از اکراد خبوشان و غیره کمك خواست . نجف خان و دولت خان شادلو باهزارکس از اکراد وطوایف دیگر باچهارهزارنفر ترکمان بعزم یاری‌اووارد استراباد شدند .

وچون پریشانی کار خودرا از نفاق جماعت یورخاری باش میدانست محمد-ولیخان و برادرش صادقخان و شانزدتن از طایفهٔاورا کشت . وجماعتی‌راهم ازآنان دستگیرساخت . و آنگاه از استراباد بصوب مازندران حرکت کرد .

شیخعلی‌خان با حسین‌خان‌و برادرانش وابراهیم خان بغایری که درساری بودند باشرف رفته و درصحرای موسوم بسقاخان که وسیع ویکطرف آن بجنگل و طرف دیگر بدریای خزر می‌پیوست بامحمد حسن‌خان روبرو گردید . و پس از رزم‌و پیکار صعبی خان بار دیگر هزیمت یافت . ودر وقت فرار میانه گلباد واشرف هنگام گذشتن از نهر سلاساقان دست‌وپای اسب سواری‌او کنارنهری که پر از گل ولای بود بباتلاقی فرو رفت و از حرکت باز ایستاد . در اینوقت محمد علی آقای قاجار دوّلو برادرحسین‌خان بوی رسیده‌بخونخواهی محمدولیخان و خوانین قاجارشمشیری بدو زده اورا از اسب بزیرآورد . رستم‌بیك کردندانلو[1] که اول از چاکران‌خان‌قاجار و بعد بخدمت شیخعلیخان پیوسته‌بود از پی رسیده و سراورا از تن‌جدا کرده بنزد شیخعلیخان آورد . و او سررا بحضور کریمخان فرستاد[2] . واین واقعه در نیمهٔ جمادی‌الاول ۱۱۷۲ اتفاق افتاد مدّت زندگانیش چهل‌سال بوده‌است[3] .

ص ۲۴۳ س ٤ سلطان حسین‌میرزای مجهول‌النسب - اقوال تاریخ‌نویسان‌در بارهٔ وی مختلف است . نام‌ونام‌پدر و لقبی که بعداز پادشاهی بدو داده‌شده‌در کتب تاریخ باختلاف‌یاد گردیده است .

۱- فهرست التواریخ : سبزعلی نام کرد استرابادی . ۲- گلشن مراد .
۳-فهرست التواریخ .

Marfat.com

میرزا صادق‌نامی در گیتی گشا اورا پسر صلبی‌شاه سلطان حسین صفوی‌دانسته و گوید: پس از پادشاهی به«شاه سلیمان ثانی» موسوم گشت .

هدایت در فهرست التواریخ گوید: نامش شاه‌طهماسب وذکری لزنام‌پدرش نکرده است .

وهاشم میرزا درتذکرهٔ آل داود نام اورا چنانکه دراین کتابست حسین‌میرزا و پدرش‌را شاه طهماسب‌ثانی نوشته‌است . و گوید :

«باتفاق مصطفی‌قلی‌خان ایلچی ومهدی قلیخان‌بیکدلی ومحمدرضاخان‌قورچی باشی بایران‌آمد .ودراین‌سفر سلطان‌علی‌میرزا(برادرمؤلف‌تذکره) باسلطان‌حسین‌میرزا همراه‌شد» .

ابوالحسن قزوینی در فوائدالصفویه نوشته‌است که «شیخ محمد علی حزین سلیمان میرزانامی‌را از پسران طهماسب‌نوشته . و میرزا خلیل‌اموی‌صفوی‌تاریخی که در هندنوشته (مراد مجمع‌التواریخ‌است) وایراد بر شیخ حزین گرفته . القاص میرزا نام‌را یکی از پسران شاه طهماسب نوشته . و فرزندان‌آن‌حضرت عباس‌میرزا وحسین میرزااست» .(رجوع کنید به تاریخ حزین ص۱۳۳ و مجمع‌التواریخ ص۸۳) .

و بعد راجع بحسین میرزا چنین گوید :

« دراواخر حبس پدر(شاه طهماسب) درحبس‌خانه تولّد یافت . ودراوان قتل پدر شش‌ماهه‌بود . ودشمنان از احوال اوبی‌خبربودند . و چنان میدانستند که شاه طهماسب بغیر ازشاه عباس‌پسری دیگر ندارد .و منوچهر بیک گرجی که ازخانزادان و صافیان از صوفیه بوده و منکوحه‌اش در حرم شاه طهماسب بود ، بعداز قتل پدر وقت‌دیده مادر طفل‌را با طفل شاهین وار ربود و بدیار آذربایجان رسانید . درایام دولت نادر بداغستان وگرجستان گذرانید .ودر تربیت طفل کوشید . بعداز قتل‌نادر آن حضرت‌را برداشته ببغداد برد . در آن‌وقت مصطفی قلیخان بیکدلی شاملوکه‌از طرف نادر بسفارت روم‌رفته مراجعت کرده در بغداد می‌بود، ازورودآنحضرت‌آگاهی یافته از سرقدم ساخته فدویانه بکورنش آن حضرت افتخار دارین یافت .

Marfat.com

چون سخن از حسب و نسب در میان آمد ، قبالهٔ نکاح والده‌اش که مهر مصطفی قلیخان براوثبت بود . بابازوبند پدرش شاه طهماسب ثانی و باخنجرلعل نشان سرصنّع بنظرخان معظم‌مذکور که از امرای بزرگ مکرّم ایران بود رسانید . چون برمصطفی قلیخان صحّت‌نسب آن حضرت ثابت شدسخن از امر سلطنت درمیان‌آورد . آن حضرت قبول نفرموده از آنجا عازم زیارت گردیده بکربلای معلّی شرفیاب شد . از اتفاق زمانه منکوحهٔ نادرکه صبیّه شاه‌سلطان حسین و همشیرهٔ شاه‌طهماسب ثانی باشد، درکربلای معلّی مجاور بودند . چون خبر سلطان حسین میرزا را شنیدند آن حضرت را در خلوت طلبیدودستهای او را در اندرون پرده‌در آورده‌ملاحظه‌فرمودند . چون انگشتان او مثل غـاز و مرغابی پرده‌دار و بهم چسبیده بود . و از این نشانی که‌در یادآن فاطمه زمانی بودشناخته بمصیبتهائی که‌بآن خاندان رخ نموده آهی کشیده بیهوش‌شدند . بعداز آنکه بهوش آمدند اورا طلبداشتندو برسینهٔ مبارك خویش چسبانیده های‌های گریستند . و یادپدر و برادر نمودند .

از این نشانها برخلق‌الله واضح ولایح شد که سلطان‌حسین میرزا فرزند صلبی شاه طهماسب ثانی‌است .

از اتفاقات ازمنه (آنکه) علی‌مردانخان بختیاری و اسماعیل خان فیلی از کریمخان زند شکست یافته ببغداد رسیده با مصطفی‌قلیخان همراز و هم‌آوازشدند . بصواب‌دید آن‌سه امیر بزرگ‌ایران که هریک والی‌ولایتی ازایران محسوب‌میشدند بسلطان حسین میرزا و همشیرهٔ شاه طهماسب عرایض نوشته سلطان حسین میرزا را ازکربلای معلّی طلب‌داشتند ، وبسماجت بسیار نزد خودآوردند . وبعد از صلاح و مشورت از بغداد بعزم تسخیر ایران . سلطان حسین میرزا را برداشته و جمعیّت اتراك و الواررا فراهم کرده بقلمرو عراق رسیدد . درشهرها سکّه وخطبه بنام وی بلند آوازه ساختند .ودرقلمرو علیشکر با کریمخان‌زند مصاف روی‌داده بعد از مجادلهٔ بسیارکریمخان غالب وسرداران‌مغلوب گردیدند» .

پایان کار وعاقبت امرسلطان‌حسین میرزای ثانی‌روشن نیست‌و روایات‌مورخان دراین‌باره‌مختلف است .

Marfat.com

در زینة‌التواریخ و فهرست التواریخ است که شاه مجهول‌النسب بقتل رسید.
ولیکن میرزا صادق نامی در گیتی گشا و آذر بیکدلی در آتشکده و ابوالحسن قزوینی در فوائدالصفویة نوشته‌اند: که خان بختیاری اورا کور و منکر نسب او شد.
وصاحب فوائدالصفویة که کتاب خودرا بنام سلطان محمد فرزند سلطان حسین ثانی ساخته وباحوال او بیشترازدیگران اطلاع داشته راجع بعاقبت کار وی پس ازهزیمت چنین نوشته است:

«اگرچه درحقیقت کریمخان زنداز اذلهٔ خلق ایران و از کمپایهٔ (نرین) طبقهٔ الوار فیلی وقطاع الطریق بود. اما در میدان شجاعت رستم دستان‌را چه یارا که لاف شجاعت و برابری باوی توانستی نمود. چون لشکرهزیمت خوردهٔ سلطان‌حسین هریک بطرفی گریختند سلطان‌حسین ثانی با علی‌مردان‌خان بختیاری در میان طائفهٔ بختیاری رفتند. چون قوم بختیاری باسلطان حسین ثانی در مقام ارادت و عقیدت پیش آمدند علی‌مردان‌خان بد گمان شده آن حضرت‌را از دیده نابینا گردانید.

مدّت‌سلطنت آن حضرت هفت‌ماهست و آن حضرت بسنّت اجداد عالی بنیاد خود عمل فرموده دردربار عام قرآن مجیدرا باتاج و عمامه می گذاردند که‌عبادالله کورنش و تعظیم کلام‌ملک علام می کرده باشند. با وجود ایّام شبّاب و جوانی وسلطنت وحکمرانی‌خودرااضعف واقل خلق می‌شمردند.
مجمع مهر آن حضرت این بود.

دارد ز شاه مردان فرمان حکمرانی فرزند شاه طهماسب‌سلطان حسین ثانی

وی‌را دو پسر بود یکی طهماسب میرزا که درکودکی بناخوشی مرض آبله درگذشت و دیگری‌محمدمیرزا...

سلطان حسین ثانی پس‌از نابینائی مدّت حیات‌را بعبادت و ریاضت گذرانید.
و باوجود نابینائی‌از کسی‌طمع و توقّع خدمتی‌نکرد. اکثری ازمریدان خاص‌بالتماس بسیارسعادت خدمت و ملازمت درمی یافتند. و مکرر سرداران زندیه خواستند که از برای معیشت وی وظیفه‌ای مقرّر کنند قبول نکرد. از این استغنا سرداران

Marfat.com

زمان گمان میکردند که جواهر گرانبهاء بسیار دارد .واز این جهت چیزی را از کسی نمی پذیرد .

باابناءزمان خویش کمترآمیزش داشت .وگمناسی رابر بلندنامی ترجیح میداد . ومی گفت اگر درگمناسی میزیستم بهتر از این بود .و از دست روزگار کشیدم آنچه کشیدم .

و بمحمدباقربیک خلف منوچهربیک می گفت: که بعدازمن فرزندم محمدمیرزا رالباس درویشی بپوشان وسخن مریدان وفدویان را گوش مکن وبه پسرش می گفت اگر پدرت فریفتهٔ سخنان مصطفی قلیخان نمیشد کارش بنابینائی نمی کشید . درسال ۱۱۸۹ بجوار رحمت حق پیوست .

پسرش ابوالفتح سلطان محمد در هزارو یکصدوهشتادوهفت متولد گردید ویکسال ونیم بیش از عمرش نگذشته بود که پدرش درگذشت . درکودکی بتحصیل علوم دینی پرداخت . و با مادرش از عراق بمشهد مقدس رفت وشاهرخ شاه بواسطهٔ قرابت و خویشاوندی اورا احترام و پذیرائی نمود .وپس از زیارت باز متوجه عراق گردید . و بعد چندی بطبس کیلک نزدامیر محمدخان بن علیمردانخان زنگوئی عرب رفت و پس از چندی بفارس شد . و در اواخرسنهٔ ۱۲۰۵ بعزم طواف بیت الله ازسواحل فارس بعمان و سقط رفته چون موسم سفر حجاز گذشته بود بسندمتوجه گردید واز آنجا بملتان و پیشاور رفته و بعد بلکهنو شد .

دراوائل سنهٔ ۱۲۰۸ بلکهنو واردو در هندوستان مورد اعزاز و احترام سلاطین هند ومامورین کمپانی هند و انگلیس واقع گردید .

درسنهٔ ۱۲۱۰ بدارالخلافهٔ شاهجهان آباد برای ملاقات شاهشاه دور ثانی وارد شد . وبعد در لکهنو اقامت گزیدند .

ازآثار وی تحفةالشعراء ، و تحفةالاحباب ، وتحفةالسلاطین صفویه و اخلاق محمدی وتحفةالعشاق در مقابل مجالس العشاق . اشعار وی ازغزل ورباعی و قطعه درحدود پنجهزاربیت است» .

Marfat.com

و بعددر آخر گوید «امیر قاسم موسوی سبزواری که از منشیان شاه طهماسب است در تذکره‌ای که نوشته واقعات سلطان حسین میرزارا که منوچهر بیک گرجی در خفیه بطرف آذربایجان برده و بتربیتش پرداخته ایما کرده است.

و میرزا صادق نیزمفصل واقعات آن حضرت‌را در تاریخی که درسنهٔ یکهزارو دوصدباتمام رسانیده‌ذکر کرده است[1]».

***

چون ذکری از سلطان حسین ثانی مجهول‌النسب (بگفتهٔ گلستانه) شد بی مناسبت نیست که‌بنام‌چندنفر دیگر که بادعای شاهزادگی‌وانتساب بدودمان صفوی در اطراف‌مملکت‌ایران‌مدّعی وراثت تاج‌وتخت ایران شده انددر اینجااشارت شود.

بعد از غلبهٔ افغان برایران و تصرّف‌اصفهان و تسلیم‌شاه سلطان‌حسین‌صفوی عدهٔ بسیاری در قلمروایران‌لواء سلطنت برافراشته وداعیهٔ پادشاهی کرده وجمعی‌هم بادعای شاهزادگی‌خویش‌را وارث تاج و تخت ایران‌دانسته و بعضی ازامرا بدانها پیوسته ومدعیان‌سلطنت‌را تقویت کرده‌اند و لیکن پس‌از اندک‌مدتی کروفراز میان رفته اند واین عده عبارتند از:

«صفی‌میرزاخودرا فرزندشاه سلطان حسین‌صفوی می‌دانست و بکرمانشان‌رفت و جمعی از الوار باطراف او جمع‌شدفد و باآن عده بهمدان حمله کرد و آن‌شهررا از لشکریان‌ترك گرفت و رایت‌اقتدار برافراشت. ولی‌بعدهمان امراءالوارکه باو گرویده بودند خاصه تراش اورا فریفته فاو صفی‌میرزا را درحمام بقتل رسانید. در ۱۱۳۴ خروج کرد. وخودراسلطان خواند وسال ۱۱۳۹ کشته شد[2]».

شخصی‌دیگر نیزبنام‌صفی‌میرزاثانی که‌ازطائفهٔ کرانی‌بود. بخلیل‌آبادبختیاری رفت و درآن‌حدوداد‌عاکرد که من‌فرزند خاقان شهید سلطان حسینم وخواهری‌دارم که دردردهات همین‌نواحی گذاشته‌و خودباینجاآمده‌ام که شاید هواخواهان‌دودمان

۱- فوائدالصفویه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك.

۲- عالم‌آرای نادری‌ص۲۳-۲۴.

Marfat.com

صفوی مرا یاری کنند و تاج و تخت از دست رفته را از افاغنه باز گیرم. واگر کسی در اینجا مرا کمک ویاری نکند لابدم از سلطان ترك کمک بخواهم.

اعیان وبزرگان خلیل آباد ادعای اورا باور داشته بدور او جمع شدند ومحمد حسین خان صاحب اختیار آن مرز وبوم که مرد ساده لوحی بود سخنان اورا راست پنداشت واسباب سلطنت اورامهیّا کرده برتختش نشانید. و جمعی از ریش سفیدان را باهودج زرنگار و کنیزان بسیار روانه کرد که همشیرهٔ اورا که از شاهدان اصفهان بود باعزاز تمام وارد کردند و خطبه وسکه بنام (صفی شاه) زد.

و در اندك مدتی بیست هزار کس بر سراو جمع شد و اقتداری حاصل نمود. و نواحی شوشتر و کوه گیلویه وخرم آبادرا تصرّف کرد. وکارش روزبروز درتزاید وترقی بود.

چند مرتبه باترکان عثمانی که در همدان استیلا داشتند جنگ کرد ودرتمام این جنگها پیروزشد. وقتی که خبرلشکر کشی وفتوحاتش دراطراف منتشرشد. ودرمشهد مقدّس بگوش شاه‌طهماسب رسید پس از مشورت بانادر نامه‌ای ببزرگان بختیاری نوشت که ادعای صفی میرزا کذب محض است و برسیدن نامه این مرد دیوانه را بکشید و از میان بردارید. بعد از رسیدن نامه بمردم بختیاری و کوه گیلویه پس از مشورت با یکدیگر بکشتن صفی میرزا متفق و اورا دردشت بقتل آوردند و این واقعه در محرم. ۱۱٤ بوقوع پیوست.[1]»

«دیگر شخصی بنام سیدحسین ازفراه بقندهار در لباس قلندری رفت و از آنجا باصفهان آمد. چون در آنجا خبر صفی میرزا وادعای اورا شنید که چراغ دروغ او فروغ یافته بفکر سلطنت افتاد واز اصفهان بیرون شد وبجانکی رفت. چون مردم آنجا بمکیّفات اعتیاد دارندوچرس و بنگ‌سی کشند و تنباکوی آنجاهم معروفست ازاینرو آنجارا برای کار خویش مناسب دانست. و چندنفر از اوباش واراذل را بدور خویش جمع کردو خودرا برادرشاه سلطان‌حسین خواند. وکسانی که در اطراف او جمع شده بودند بر ادعای وی گواهی دادند. ومردم بسیاری بدور اوفراهم شد. و اقتداری

۱ - جهانگشا ص ۲۱ چاپ انجمن آثارملی

Marfat.com

حاصل کرد . و چون خبروی باصفهان رسید چندنفر از سر کرد گان مأمور دفع فتنهٔ او شده جمعیّت اورا متفرق وخود اورا کشتند[1] » .

دیگر میرزا سید احمد فرزند میرزا ابوالقاسم فرزند بزرگ میرزا داود سرعشی است که از صبیهٔ شاه سلیمان بهمرسیده بود . هنگامی که محمود افغان اصفهان را محاصره کرده بود با شاه طهماسب از دارالسلطنه بیرون و بقزوین رفت . در آنجا بواسطهٔ غلبهٔ افغان و نزدیکی ایشان توقّف را جایز ندانسته بجانب تبریز رهسپار شدند . چون شاه طهماسب بواسطهٔ جوانی و کم تجربگی بامور سلطنت نمی پرداخت وبلهوولعب و شرب خمر مشغول میشد . سید از او جداشد و بعراق رفت . و در ابرقو ارقام جعلی بمهر شاه طهماسب بسرداران واسراء فارس صادر کرد که سید احمد که از اقارب ماست باو خطاب خانی داده و بسپه سالاری فارس تعیین فرمودیم . در دفع افاغنه اورا یاری کنید . و از اطاعت او بیرون نشوید .

سر کرد گان فارس بشوق تمام متوجّه خدمت شدند . وسیّد از ابرقو باقلید و مشهدام نبی و بوانات رفت درسال ۱۱۳۷ خود را بجهرم رسانید . وعبدالغنی بیک که از رؤساء جهرم بود بسید پیوست . افاغنه ازلار وشیراز بجهرم آمدند وآن قلعه را محاصره کردند . سید که مردی شجاع و متهور بود از قلعه بیرون می‌آمد و جمعی از افاغنه را بخاك هلاك افکنده و مردانه با آنها حرب میکرد . نزدیک شش ماه قلعهٔ جهرم در محاصرهٔ افاغنه بود تاآنکه خبر کشته شدن محمود افغان بدانها رسید و افغانها دست از محاصره کشیدند .

سید از جهرم به تبریز واصطهبانات وخفر رفت و بقدرشش هزار سواروپیاده بر سر او جمع شد . در این وقت خبرسیّد و جمعیت اوبشاه طهماسب رسید شاهوردیخان چکنی را بسپهسالاری فارس و دفع سید مأمور کرد . واودر کمال اطمینان و غفلت بسر می‌برد ناگاه سید براو حمله کردوبعد ازاندك محاربه اورا دستگیر نمود . وتمام اسباب و کارخانجات اورا گرفت . و چندروزبعد بشفاعت چندنفراز سر کرد گان اورارها کرد . و او بخدمت شاه طهماسب رفت و کیفیت احوال سید و شجاعت ومردانگی های اورا

Marfat.com

بعرض برسانید . سیّد پس ازاین پیروزی باسردسی که با او بود متوجه کرمان شد . و باولی محمدخان سردارآنجا حرب کردو اورا دستگیرنمود . و بیشتر رؤسای کرمان خواهی نخواهی طاعت سیّدرا گردن نهادند .و او بکرمان وارد و بساط معدلت و حکومت گسترد . و پس ازآنکه با جمعی از سرداران بلوچ محاربه کردو آنهارا مطیع ساخت .چون ازجانب شاه‌طهماسب مأیوس بود باشارهٔ بعضی از دوستان خودجهت امور حکومت و رفع تسلّطافاغنه و رفاه خلایق درسنهٔ ۱۱۳۹ نام سلطنت برخود نهاد و سکّه بنام خود زد .

سجع سهرش این بود:

«تاج فرق شاهان احمد است»

و نقش سکّه‌اش این :

سکه زد درهفت کشور چترزد چون مهروماه

وارث ملک سلیمان گشت احمد پادشاه

بعد از چندی ولی محمدخان را از زندان برآورد و خلعت داد ووزیر اعظم واعتمادالدولهٔ خود کرد .

بعد از آن با سپاه بسیار ازکرمان بقصد تصرّف شیراز بیرون شد . و درسرپل فسا که چهار فرسنگی شیرازاست با لشکرافغان روبرو گردید . ولی محمدخان که دل خوشی از سیّد نداشت واز روی اضطرار اطاعت اورا قبول کرده بود فرصت یافته و فرارکرد . و بسیاری از لشکریان سیّد کشته و جمعی اسیر گشتند . و خود سیّد که آن روز بر تخت روان نشسته بود از مشاهدهٔ این حال از تخت بزیر آمد وبا پای برهنه خودراباسب کتل رسانیده جنگ وگریز کنان خویش را ازمعرکه جنگ بدر انداخت و با مشقت بسیار خودرا بنیریز رسانید . و باهفتصد وهشتصد نفر ازسواران که با او باقی‌مانده بودند متوجه کرمان گردید .درآنجاخبریافت که اشرف سرداران کرمان را که اسیر شده بودند عفو کرده . و آنها تعهّدنموده اند که با عده‌ای از افاغنه بکرمان برونده کشته یا زندهٔ سید را بافاغنه تسلیم نمایند . چون خبر آمدن لشکر

Marfat.com

افغان بسرداری عبدالله خان بسیّد رسید وبا او جمعیتی نبود که بتواند با لشکرافغان مقابله نماید از این روستوجه خدمت شاه طهماسب گردید. همینکه خبرآمدن سیداحمدشاه بشاه طهماسب رسید امیری را مأمور قتل سید و یا اخراج او از بلاد ایران نمود. سید متحیّر و درمانده بسیستان شد. واکثر همراهانش متفرّق گردیدند. و او ازسیستان و از راه بلوچستان و بم و نرماشیر ببلاد حیرون که حاکم نشین آن بندرعباس است رفت. و میرزا زاهدعلی را که از جانب اشرف حاکم آنجا بود دستگیر کرد وآنجارا تصرّف نمود.

حاکم لار که این خبررا شنید با عده‌ای از افاغنه وسنیان آنجا باشتاب خودرا ببندر عباس برای دفع فتنهٔ سید رسانید. با آنکه با سید عدهٔ کمی لشکری بودند چون خود دلیر و شجاع بود با همان مردم اندك که با او بودند بمقابلهٔ آنها شتافت. و با افاغنه جنگید و مردانگیها نمود. ولی درهمین وقت زبردست خان باشش هزارسوار از اصفهان بکمك افاغنه رسید. و سید تاب مقاومت نیاورد واز آنجا با مردم خود بیرون شدوبداراب رفت. و در قلعهٔ حسن آباد داراب متحصن گردید. سرداران افغان با ده هزار سپاهی دور قلعه را نگین وار گرفتند. محاصرهٔ قلعه هشت ماه طول کشید و سید هر روز از قلعه بیرون می‌آمدو با افاغنه می جنگید و داد مردانگی میداد. بطوری که دوست و دشمن بردست و بازوی اوآفرین می گفتند. ولی درآخر بسبب قحط و غلاء که در قلعه پیداشده بود بعضی از همراهان او با افاغنه سازش کرده و اخبار قلعه را بافاغنه می‌رساندند. و میرزا عبدالائمه برادر سید که قصد داشت بوسیلهٔ نقبی که از قلعه بخارج زده شده بود فرار کند، خبرآنرا بافاغنه دادند. و افغانها که در کمین بودند اورا گرفته محبوس کردند. سید که گرفتاری برادررا شنید دل بر تسلیم نهاد. و تیمورخان کرد که از سرداران افغان بود ضمانت جان وآبروی سیّدراقبول کرد. و سید ازقلعه بیرون شد. و تیمورخان اورادر حمایت خود گرفت. و متوجه اصفهان گردید.

اشرف افغان چون ازدلاوریها وشجاعت سیّد داستانها شنیده بودوازاو بیشترازشاه

Marfat.com

طهاسب بیم داشت. ابتدا اورا باعزّت و احترام پذیرفت ، و درخانهٔ تیمورخان جایش داد . و بعد به بهانهٔ آنکه ممکنست افاغنه که بسیاری از کسان آنها بدست سیّد کشته شده‌اند بجان او آسیبی رسانند اورا در باغ سعادت‌آباد زندانی کرد . و بعد از سه‌شب در کنار رود خانهٔ زاینده‌رود نزدیک پل خواجو او وبرادرش عبدالائمه را گردن زدند . تیمورخان که از واقعه مطلع شد کینهٔ این معنی را دردل گرفت واز اصفهان فرار کرد و برومیّه ملحق گردید[1] .

کسان سیّدنعش او و برادرش رادرمقبرهٔ جدّش در تخت فولاد دفن کردند . واین واقعه دراواخر سال ۱۱٤۰ بود .

دیگر زینل نام که بعد خود را اسماعیل میرزا نامید قلندری بود در لاهیجان ادّعای سلطنت کرد . نامش ابراهیم طسوجی بود وباچند درویش دیگر گدائی می‌نمود . بعد خودرا پسرسلطان‌حسین معرفی کرد . و جمعی از بی‌سایگان حرف اورا قبول کرده دور او جمع شدند . و چندقریه از دیلمان‌را مطیع خود کرد . خبر این فتنه بمحمد رضاخان عبداللو که‌قورچی‌باشی و سپهسالار و صاحب اختیار گیلان بود رسید .

واو با جمعی از سپاهیان خود برای دفع فتنهٔ اوحرکت کرد و پس‌ازبرخورد بهمدیگر جنگ سختی روی داد . و قلندران بصدای نفیربوق وچوب دست قورچی - باشی‌را شکست دادند و اورا تعاقب کرده لاهیجان‌را متصرّف شدند .

محمدرضا بار دیگرقشون خودرا جمع‌آوری نموده با ده‌هزار سوار عازم لاهیجان گردید . ودررانکوده پس از محاربه شکست براسماعیل میرزا افتادو راه‌مغان پیش گرفت . و با جمعی از قلندران بخلخال وارد . و آن ناحیه را بتصرّف خود درآورد . و بعد ازآنکه جمعی بدور او جمع شدند ولشکریانش به پنجهزار نفر رسید اراده تصرّف اردبیل کرد . سپاه رومیه که در اردبیل بودند در برابر اسماعیل میرزا صف آرائی نمودند . وپس از آنکه تنور جنگ‌مشتعل گردید . جمعی از سردم قزلباش اردبیل که‌درسپاه رومیه بودندوعدهٔ آنها سه هزارنفربوداز لشکر رومیّه جداشده باسماعیل میرزا

۱- ازتذکرهٔ آل داود . ومجمع التواریخ ص ٦٤ - ۸۰ باختصار

Marfat.com

پیوستند . و این سبب قوّت وی و شکست سپاه عثمانی گردید . و بی آنکه کوششی کنند راه فراردر پیش گرفته بسمت تبریز بدر رفتند . واسماعیل میرزا بادولت و جاه وارد اردبیل گشت . وبرسزار شیخ صفی الدین که مدّعی بود جد اوست نذر وتصدّق بسیار داده و در تعمیر خرابی آن کوشید .

سردم عوام هم کمرخدمت بر میان بستندو گرداوجمع شدند . پس ازآن با دوازده هزار کس جهت تسخیرسغان رفت . سپاه عثمانی که درآن حدود بودند بدون محاربه سغان را ترک کرده بسمت گنجه گریختند . واوپس از تسلط برسغان جمعی از طائفهٔ شاهسون اورا ترغیب و تحریص کردند و او فریفتهٔ سخنان آن جماعت گردید . و در نواحی ماسوله رحل اقامت افکند . چون جمعی از سردم ماسوله با سرکردگان روسیه هم پیمان بودند لهذا بتحریک روسها نیمه شب برسر او ریخته و اورا کشتند . و سرش را نزد سرکردهٔ روسیه بردندوجمعیت اوپرا کنده گشت .[1]

☆☆☆

دیگر شخصی در شمیل مینا و بنادر بهمرسید موسوم بشاهزاده محمد خرسوار وآن چنان بود که اغلب بر خری که زین برپشت آن نهاده بود سوار میشد وبخرید وفروش اشتغال داشت . و در سخنوری و دلاوری یگانهٔ آفاق بود . چندنفراز اوباش را با خود همراه کرده وادعّا کرد که برادر (ویا بقول میرزامهدی در جهانگشا پسر) شاهسلطان حسین است . وچندنفراز کسانیکه با او همداستان بودند شهادت می دادند که او برادر خاقان شهیداست . وزن و سردوعموم سردم آن دیارهوا خواه وی شده و کمراخلاص وجان نثاری برمیان بستند . وعده‌ای ازسردم ترك وتازیک که اوراسی دیدندسی گفتند که این سرد را که خرسوار میشد سا سکّرر دیده بودیم . ولی چون از نام ونسب وی آگاه نبودیم توّجهی باو نمیکردیم . چون در اطراف خودعدهٔ هزار نفردید دست تطاول بر میان زد و هوای لشکرکشی نموده بنادر را بتصرّف خویش در آورد . و از آنجا بنواحی بلوچستان عزیمت کرد . و عبدالله بلوچ بخدمت وی پیوست . و پس از سدّتی توّقف درآن دیار به بندر بازگشت . و آوازهٔ سلطنت سلطان خرسوار بگوش اشرف افغان

---

۱ – جهانگشا ص ۲٤ .

Marfat.com

رسید . بیست هزار کس برای تنبیه و دفع وی فرستاد و در نواحی شمیل فریقین بیکدیگر رسیده جنگ کردند . و سلطان محمد خرسوار از خر افتاده منهزم گشت . و نواحی شمیل و بنادرو بلوچستان بهمین وسیله بتصرّف سرداران افغان درآمد . و محمد خرسوار چون بادعای آن دروغ دولت خودرا بی فروغ دید پیاده در لباس قلندری بسمت هندوستان بدر رفت .

سام میرزا نامی مجهول النسب خود را پسر سلطان حسین میرزا می‌دانست که باصفی میرزا درایام دولت نادرشاه در یکی از قلاع آذربایجان زندانی بود .

سام میرزا درایام دولت علیشاه در تبریز خروج کرد . و بیست هزار سردجنگی بروی گرد آمد . علیشاه عده‌ای از لشکریان خویش را برای دفع وی فرستاد و بعداز مقابلهٔ دوسپاه سام میرزا گشته شد وفتنهٔ وی خاموش گردید . واین واقعه بسال ۱۶۱۱ بوقوع پیوست[1] .

ازجملهٔ حکایات عجیبه‌ای که صاحب فوائدالصفویه نقل کرده اینست که « حسن نامی که درمشهد مقدس مدّتی ساکن وخودراسبزواری میشمرد درسال ۱۱۹۰ ازارض اقدس روانهٔ اعتاب عالیات گشت . ودرهرجا که رسید خودرافرزند شاه طهماسب خواند . چون بکربلای معلّا رسید از اتفاقات یکی از زنان منکوحهٔ نادر که عمشیرهٔ حقیقی شاه طهماسب باشد چند روزی بود که برحمت ایزدی پیوسته . ودرآن اوقات وارثی ازاوحاضرنبود . بفتوای علمای عتبات عالیات وسازش باعمال روم که فرمانفرمای عراق عرب بندجمیع اموال آن مرحومه رابصیغهٔ مالکیت میراث خود خواندو خویش را وارث حقیقی شمرده دعوی پادشاهزادگی را بلند آوازه گردانید . و جواهرآلات وامتعهٔ متفرقه رادر وجه حق السعی با یاران و معاون مذکوره قسمت نمود . هرچند شاهزادگان صفوی از اصفهان ببغداد نزد سلیمان پاشا که در ظاهر از طرف سلطان روم است ودرباطن دعوی خود سری دارد دادخواهی کردند . چون افندیان و کارکنان سلیمان پاشا معاون حسن نام بودند شاهزادگان وارث کاری از پیش نبردند[1] .

۱- فوائدالصفویه

Marfat.com

ص ۲۵۹ س ۷ گرفتاری مصطفی‌خان - مصطفی‌خان بیکدلی شاملو دراواخر دولت نادرشاه بشراکت‌میرزا مهدیخان‌منشی‌صاحب‌تاریخ نادری‌ایلچی روم گردید. و با دستگاهی که لایق نادرشاه‌تواندبودستوّجه‌اسلامبول شد. همین که ببغدادرسید نادرشاه تخت وتاج‌را بدرودو مهدیخان منشی‌ومورّخ مراجعت کرد. و مصطفی‌خان در آنجاماند و بعدبا علیمردانخان بختیاری همراه شده‌مقوّی کار او گردید. وباتفاق‌در رکاب شاهزادهٔ مجهول‌النسبی که بسلطنت برداشته‌بودند بکرمانشاه آمده و پس‌از رزم با کریمخان شکست یافت. علیمردانخان فرارکردومصطفی‌خان بدست‌لشکریان کریمخان دستگیر گردید[1].

ص ۳۰۴ س ۳ عبدالعلی‌خان عرب میش مست که ازسرداران نامی خراسان و شرح دلاوریهای او در این کتاب مکرر ذکرشده بطوری که ابوالحسن قزوینی درفوائدالصفویه‌نگاشته «وی‌درآخر عمر بزیارت بیت‌الله مشرف گردید ودر مراجعت ازمکه درسال ۱۲۰۳ بجوار رحمت‌حق پیوست. پسرش حاج ابراهیم‌خان که همراه پدر بودبترشیز بازگشت».

ص ۳۲۳ س ۱۷ - زکیخان برادر مادری کریمخان[2] مردی بیباك و متهوّر و جسور و خونریز بوده و در رکاب کریمخان جنگها کرده و پیروزی‌هائی را برای کریمخان سبب گشته بود.

درسال ۱۱۸۰ وی بدست‌شیخ عبدالله بنی‌معین در جزیرهٔ هرمز گرفتاروبعد رهاشد[3]. پس از آن‌از جانب کریمخان مأمور تنبیه‌امیرمهنّای‌زعابی گردید. وببنادر رفت. و پس از انجام دادن خدمت مقرّر بشیراز برگشت[4].

پس از مرگ کریمخان نظرعلیخان و کلبعلی‌خان پسران‌شیخعلی‌خان و ولی خان و طاهرخان پسران محمدخان زندبدوستی ابوالفتح‌خان پسر بزرگتر کریمخان و زکیخان بیاری محمد علیخان پسر دیگر که دامادش‌بود آتش آشوب درشیراز برافروختند. عاقبت زکی‌خان بر دیگران غالب‌آمد و هشت‌تن مردان دلیرآنطایفه‌را

۱- گیتی گشاص ۳۲ وآتشکدهٔ آذر ۲- فهرست‌التواریخ ۳- گلشن‌مراد ٤- زینةالتواریخ

Marfat.com

کشت. و ابوالفتح خان را برای اسکات خلق و صلاح وقت بجای پدر نشاند. وعلی-مرادخان همشیره زادهٔ خودرا روانهٔ عراق ساخت. واو روز سه شنبه دهم ربیع الاول سنهٔ مزبوره وارد اصفهان شد..

و بسطام خان کارخانه را برای خاموش کردن آتش فتنه رشید بیک وجهانگیر خان پسران فتحعلی خان افشار باصفهان فرستادو اوپس از پیروزی بر افشاریه نه نفر سران آنجماعت را کشته و سرهای آنها را بشیراز فرستاد.

در ذیل وقایع السنین خاتون آبادی راجع باین واقعه چنین آمده:

«امروز که روز سه شنبه ۲۹ ربیع المولود (۱۱۹۳) است قریب بدوساعت قبل از صبح رشید بیک و جهانگیرخان و نه نفر از رؤساء افشار را حسب الامر ابوالفتح خان زند طناب انداخته رشتهٔ حیات ایشان را منقطع ساختند. وامروز که یوم یکشنبه غرهٔ ربیع الآخر است بابدن برهنه درحرارت آفتاب افتاده اند».

پس از کریمخان صادقخان از بصره متوجه شیراز شد. ودر روز سه شنبه ۱۷ ربیع الاخر بیک منزلی شیراز رسید.

زکیخان قریب شش هزار سوار بسر کردگی محمد حسین خان زند هزاره برای دستگیر کردن صادقخان روان ساخت. محمدحسین خان درپنج فرسنگی شهر بصادقخان رسید ورزمی سخت بین طرفین روی داد. باآنکه باصادقخان بیش از یکهزار و سیصد نفر از غلامان و منسوبانش جمعیت دیگری نبود باتفاق محمد حسین خان سیستانی دلاوریها کرد تا محمد حسین خان زند بضرب گلولهٔ تفنگی از پای درامد وسپاه شیراز بهزیمت شد و صادقخان بکرمان رفت.

زکیخان که ازاقتدار و نفوذ علیمرادخان دراصفهان درتشویش بود ابوالفتح خان را در شیراز گذاشت. و شهررا باکبرخان پسر بزرگتر خود سپرد وبا لشکر بسیار متوجه اصفهان گردید[1].

در تاریخ زندیه علیرضا شیرازی است که ابوالفتح خان چون باصادقخان عم خود دم از موافقت میزد وطالب ورود اوسی بود. زکیخان اورا بادو پسر صادقخان

۱- گلشن مراد وگیتی گشا ص ۲۷۷.

Marfat.com

که درشیراز بودند دستگیر نموده واموال اورا ضبط کرد. و محمد علیخان‌را بسلطنت برداشت. و ردر ۲۰ جمادی‌الاولی با تمام‌عساکر رکابی و بلوکی وابوالفتح خان و پسران صادقخان از شهر خارج و عازم اصفهان شد[1].

شب ۲۷ ماه‌مذکور در منزل ایزد خواست خان‌علیخان‌ریش سفیدطایفهٔ‌مافی یا رضاخان بپای مردی و موافقت چندنفر دیگر از سرکردگان طایفهٔ‌مذکور دریکجا گرد آمده ودرکشتن زکیخان همراه و همرأی گشتند. پس از مواضعه خان‌علیخان ورضاخان پیش رفته گلولهٔ تفنگی بسینهٔ او زده و بچابکی از سراپرده برآمده و یاران دیگر طنابهای خیمه‌را بریده بر روی زکیخان انداختند. و رضاخان‌پیش رفته‌ودرآن شب تیره بر زکیخان دست یافته سرش‌را ازتن جداساخت.

جسد زکی‌خان تاچندروز درکنار قلعهٔ‌ایزد خواست‌افتاده بود تاآنکه‌مردم‌آنجا آنرا برداشته دفن کردند[2]. وابوالفتح خان روز جمعه ۳ماه جمادی الثانیه با اعزاز و احترام وارد شیرازشد.

درذیل وقایع السنین‌مذکوراست که«درشب سه‌شنبه ۲۹شهر مذکورزکیخان را کشتند .و این‌خبر روز سه شنبه در اصفهان شایع گشت.وچون‌ابوالفتح خان‌مقیدا همراه او بود ثانیاً زمام سلطنت‌را بدست گرفت».

ص ۳۲٤ س ٦ - فتحعلی‌خان افشار ارشلو از امرای بزرگ نادرشاه ودرلشکر کشی بهند همه جا پیشرو سپاه فاتح هند بود. و از این رو در تاریخ جهانگشا با مرتبهٔ چرخچی‌باشی ذکرشده.وی‌پس‌از آنسلطان بابراهیم‌شاه پیوست. و بعد از او با آزادخان افغان متحدشده جزو امرای او قرارگرفت. درسال ۱۱٦۷ بامرآزادخان با جمعی از سپاه افغان بدفع کریمخان مأمورگردید. ودر دوآب از توابع سیلاخور با کریمخان مصاف داده کریمخان از برابر او فرار و خودرابجبال کوه کیلویه کشید. در ۱۱٦۸ از جانب‌آزادخان قم‌را محاصره کرد وفریدون‌خان گرجی یوزباشی‌غلامان نادرشاهی‌را که ازطرف محمدحسن‌خان فرمانفرمای آن شهرستان بوددستگیر کرد.

۱- تاریخ زندیه‌ابن‌عبدالکریم‌علیرضای‌شیرازی. ۲- گلشن مراد.

Marfat.com

و هنگامی که محمد حسنخان بر آزادخان چیره شد ابراهیم‌خان بغایری قسم نامهٔ از جانب خان قاجار بفتحعلی خان برده‌او را مطمئن‌ساخته باردو آورده[1] واز آنروز درسلک امرای محمد حسنخان قرار گرفت.

پس ازکشته شدن محمد حسن‌خان فتحعلی‌خان خود در آذربایجان اقتداری بهمرسانیده و در آنسامان فرمانروای مطلق گردید.

کریمخان درسال ۱۱۷۵ بسوی تبریز شد و در قراچمن تبریز با فتعلیخان و سپاهیان او در آویخت. سپاه افشار بر چپ و راست لشکر کریمخان فشار آورده و آنها را از میان برداشتند. ندرخان زند بنهٔ کریمخان را برداشته بهمدان فرار نمود. از آنجا که کریمخان در قلب ایستادگی کرد و پای جلادت پیش نهاد و خود رابآتشخانه رسانیده، جمعی از دلیران افشار را هلاك نمود فتحعلیخان فرار کرد وبقلعهٔ ارومی متحصّن گردید.[2] نه ماه ارومی در محاصره بود. بامداد روز شنبه ششم شعبان ۱۱۷۶ فتحعلی‌خان بدون اینکه وسائلی انگیزد با چند نفر از متربّان خود باردوی کریمخان آمده تسلیم گردید. و شهررا بسپاهیان زندیه سپرد. و مدّتی درخدمت کریمخان بود تا آنکه کریمخان از آذربایجان باصفهان و از اصفهان متوّجه شیراز گشت. چون بچمن کندمان رسید چهار روزدر آنجاتوقف کرد. روز پنجم از آنجا بمزدج رفت درگذشتن از دریوهٔ مزدج جنگهائی را که در آنجا بافتحعلی‌خان و لشکر آزادخان کرده بود وگروهی از امرا و نو جوانان زندّیه در آن رزمها کشته شده و عدهٔ از اهالی حرم او گرفتار گردیده. همچنین سخنان درشت و ناهموار فتحعلیخان را بیاد آورده امر کرد او را بطناب آویخته دشتند. و جسدش را ببنهٔ شاه‌رضای قمشه دفن کردند. و این واقعه بسال ۱۱۷۸ بود[3].

ص ٤٣٢ س ۹ - ابراهیم‌خان بغایری-در جزو با فتحعلیخان بهای یکرنگی

۱- گلشن مراد

۲- فهرست التواریخ وزینة التواریخ

۳- گلشن‌مراد وفهرست التواریخ

Marfat.com

گذاشته قرار باین داد که درعالم هواخواهی اودروقت فرصت گزندی بوجود کریمخان رساند. و اردوی اورا بهم زده و پریشان سازد. برای انجام این امرخلوتی چندمرتّب داشته و باجمعی ازسرکردگان مانندرستم خان عمارلو و مهرعلیخان اسلاملو و رستم سلطان کوه سرهٔو میرزا امین نام طبیب اردو که با او خصوصیّت و محرمیّتی داشتند این رازرادر میان گذاشت. کریمخان پیش ازآنکه ابراهیم خان فتحعلی خان را ازمکنون ضمیر خود اعلام دارد اختیار سپاه سواره راکه سپردهٔ او بود گرفته و او را سردار لشکر پیاده نمود. و بجهت رفع مظنّه و قلع مادهٔ تشکیک و تشویق او باتراب‌خان ویکدونفر ازسرکردگان دیگرنیزهمین معامله پیش آورد. اما رستم خان عمارلو که یکی از ارباب مواضعه بود بوسیلهٔ نظر علیخان شرح ارادهٔ ابراهیم خان را بکریمخان رسانید. و بر اثبات گفتهٔ خویش حسینقلی بیک چکنی و قورچی سلطان زند میر شب اردو را بجهت تفتیش و تجسس این مطلب بمجمع شورا که درخیمهٔ میرزا امین منعقد بود راهنمائی کرد. و آندوپنهانی داخل خیمه شده و کیفیّت رویداد را بکریمخان معروض داشتند. چون حقیقت فساد باطن ابراهیم خان معلوم گردید شیخ مرادخان زند و کاکاخان در وقتی کهٔ در مجلس بزم کریمخان نشسته بود گریبانش را گرفته با مهر علیخان و رستم سلطان و میرزا امین و سایر رفقای اوعرضهٔ شمشیر ساختند.[1]

ص ۳۲۵ س ٦- امیر گونه‌خان ایرلوی افشار از بزرگان افشار و برادر موسی خان افشار طارمی است. علیمردانخان بختیاری هنگام اقتدار خویش اورا بتسخیر مازندران مأمور کرد و بعدها قبول طاعت محمد حسن خان قاجار نمود و در ۱۱۷۱ از جانب او حکومت اصفهان یافت. و بعد بفتحعلی‌خان پیوست. وپس‌از شکست او خدمت کریمخان را اختیار کرد. و در وقتی که جعفرخان پسر صادقخان از اصفهان بشیراز میرفت امیر گونه‌خان و جعفر قلیخان ولد کاظم‌خان قراچه داغی‌ازموکب‌او تخلّف جسته و بقلعه تبرك اصفهان ماندند[1].

۱- گلشن مراد

Marfat.com

۳۳۷ س۱٤- عمر پاشا قبول نکرد - موافق گفتهٔ ابوالحسین غفاری این واقعه درسال ۱۱۸٦ . و لشکر کشی کریمخان بیصره در سال ۱۱۷۸ بوده.

ص۳۳۹ س۱۱- پادشاه والاجاه روم ایلچی بنزد کریمخان فرستاد. نام ایلچی پادشاه عثمانی محمد وهبی افندی یکی از امناء دولت عثمانی بود او پس ازتوقف سه ماه در شیراز باتفاق عبدالله خان کلهر مراجعت نمود[1].

خاتون آبادی درکتاب وقایع السنین نوشته است که» در سال ۱۱۸۹ محمد افندی نامی با ایلچی گری ازنزد خواندگان روم رسید و بعد از پنج ماه حوائج او نا مسئول گردیده با انکسار خاطر مراجعت کرد».

ص۳٤۳ س۱٦- علیمرادخان زند قسیطاس خان[2] خواهرزادهٔ زکیخانست. وی پس از تسلّط زکیخان و پادشاهی ابوالفتح خان بسرداری عراق تعیین گردید. و روز جمعهٔ شانزدهم صفر از شیراز بسوی مقصد روان شد. پس ازخروج او از شیراز زکیخان پشیمان گشته کس فرستاد که او را ازرفتن مانع آیند. علیمرادخان توجهی بگفتهٔ فرستاده نکرده و بعراق شد. و بتهران اقامت ورزید. درآنجادل بمخالفت خال خود نهاد و بسوی اصفهان متوجه شد. بسطام خان دارخانه که برای خاموش کردن شورش افشاریه از طرف زکیخان بدانجا آمده بود پس از کشتار افشاریه هنوز در اصفهان بسر می برد. چون نتوانست در برابر علیمرادخان ایستادگی کند بشیراز فرار کرد. زکیخان برای سرکوبی علیمرادخان لشکریانی را که سالیان درازایام توقف کریمخان درشیرازشمشیری از نیام نکشیده بودند سوارو پیاده ازپیش انداخته متوجه رزم علیمرادخان شد. وچنانکه گفته شد در منزل ایزد خواست بدست چند نفر مافی کشته شد[3]. و بسطام خان که گریخته بود روز چهارشنبه بخدمت علی مراد خان رسید و با مروی دستگیرشد.

۱- گلشن مراد

۲- قیسطاس خان: رستم التواریخ

۳- زینة التواریخ

Marfat.com

علیمرادخان پس از تسلط صادقخان چندی بکرمانشاه افتاد واز الله قلیخان حاکم آنجا کمک گرفت ودوباره براصفهان مسلّط شده از آنجامتوجّه شیراز گردید. پس از آنکه محاربات بسیار با صادقخان کرد و نه ماه شیراز را درحصار داشت. چند نفر از مقربان و نزدیکان درگاه صادقخان ازطایفهٔ آق اولی که بزرگ ایشان آقا حسین ولد آقا لربود. نمک بحرامی کرده و یک برج را بتصرّف لشگریان علیمرادخان دادند و او[1] روز پنجشنبه ۲۷ ربیع‌الاول ۱۱۹۶ شهر را گرفت[2]. اکبرخان ولد زکی‌خان صادقخان را با دو پسر بزرگش مقتول[3]. واولاد کوچک اورا بابوالفتح خان و محمد علیخان و عدهٔ بسیاری از بزرگزادگان زندّیه را نابینا کرد.

بعد از چند روز بعلی مرادخان خبردادند که اکبرخان در حالت سر مستی شمشیر خود را از غلاف بیرون می‌آورد و این اشعار را می‌خواند.

مرا عار آید از این زندگی — که سالار باشم کنم بندگی
اگر من نترسم ز یزدان پاك — چه کاوس پیشم چه یک مشت خاك

علی مرادخان از شنیدن این خبر برآشفت. و جعفرخان ولد صادقخان را خواست وگفت خون پدر و برادران را از اکبر خان حاضر که پسر خالوی من و تست بخواه.

در آن وقت اکبرخان شمشیر بند مرصّع برمیان بسته و خنجر دسته مرصّع برکمرداشت. و سپری ازپوست کرکدن که قبه ها و حاشیهٔ آن همه مرصع بجواهربود بدست و باکمال غرور ایستاده بود. ناگاه جعفرخان دست برکمربند اکبر خان افکند. و مانند گوی او را از زین ربوده و بزمین زد وخنجر کشید وهر دو چشمش را برکند. و اموالش را ضبط نمود. بعد از سه روز علی مرادخان زند فرمودسر اکبر

۱- رستم التواریخ ۲- تاریخ ابن عبدالکریم :سه‌شنبه ۱۸ ربیع‌الاول
۳- بگفتهٔ بعضی خودخود رامسموم کرد

Marfat.com

خان را باتخماق گوفتند. و در بیت‌الخلا افکندند. و بعد بیرون آورده‌دفن کردند.

و از اکابر شیراز حاجی ابراهیم ولد حاج هاشم کدخدای محلهٔ حیدری خانهٔ و از چند نفر دیگر مبلغ چهل هزار تومان که در آنوقت‌قیمت‌صدوشصت هزار مثقال طلای ناب و بهای صد و شصت هزار خروار دیوانی که هر خرواری صد من بوزن تبریز باشد بشدت وحدّت فرمود گرفتند. بعد با جمیع اعزّه و اکابر ایران که کریمخان آنها را در شیراز جمع کرده بود. و تمام قشون رکابی [1]. پس از پنج شش ماه‌توقف‌درشیراز. در ۲۳ شعبان متوجّه‌اصفهان شد. و در هفتم‌رمضان‌بآن‌شهر وارد. و مدّت سه سال درآن‌جا باستراحت گذارانید [1]. جعفرخان ولد صادقخان که در کوهکیلویه‌بود از علیمرادخان اطمینان یافته‌نزد اوآمدومورد اعزازواحترام‌واقع وبعد بحکومت سلطانیّه و زنجان معین شد.

در اواخر حال علیمرادخان آهنگ فتح مازندران کرد. و بتهران شدومحمد ظاهرخان‌وشیخ ویس‌خان را با سپاهی بدانجانب فرستاد. محمد ظاهرخان کشته و شیخ ویس‌خان بهزیمت شد. جعفرخان پسر صادقخان که در خمسه این اخبار را شنید و از اشتداد مرض علیمرادخان باخبر شد باصفهان روی آورد. علیمرادخان از خبر حرکت او آشفته و پریشان گشت. و در شدّت برف و سرما ازتهران بجانب اصفهان حرکت کرد. در این اوقات ببیماری‌استسقا گرفتار ودراواخر ربیع الاول ۱۱۹۹ [2] در مورچه خورت اصفهان‌سر کشی فرا رسید. مدّت سلطنتش در عراق شش سال‌ودر فارس و آذربایجان سه سال بود.

حاجی سلیمان کاشانی متخلص بصباحی تاریخ فوت او رادراین مصرع یافته.

جسم علیمراد ز تخت روان‌افتاد

و نیز تاریخ جلوس جعفرخان و وفات علیمرادخان در پایان قصیده صباحی که در مدح جعفرخان گفته چنین است.

۱- رستم‌التواریخ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌ملک

۲- گلشن‌مراد ودر تاریخ زندیه‌ابن‌عبدالکریم «۲۸ صفر ۱۱۹۹»

Marfat.com

نـوشت کلک صباحـی زقصر سلطانـی

علیمراد برون شد نشست جعفرخان [1]

ص۳٤۳ س۱۸- صادق‌خان برادر کریمخان زند - در زمان زندگی برادر پیوسته یارو مدد گار او بود. وی‌چندی پس از تصرّف‌اصفهان وفرار حاجی‌باباخان بختیاری که از طرف علیمردانخان حکومت داشت بیگلربیکی اصفهان گردید وکار با نام او فتح بصره است. که در اواخردولت کریمخان‌صورت گرفت. وی‌در۱۱۷۸ مأمور فتح بصره شد و بعد از چهارده ماه محاصره آنرادر روز چهارشنبه ۲۷ صفر سال ۱۱۹۰ تصرف‌نمود. وعلی‌محمدخان زند رادر آنجا گذاشته‌خود با سلیمان‌پاشای مسلم و اشراف بصره بشیراز آمد.

در وقایع‌السنین خاتون آبادی است که «در اواخرسال ۱۱۸۹ بصره بدست محمد صادق خان مفتوح شد و تا حال که سنه ۱۱۹۱ است. در قبضهٔ اقتدار علی محمدخان‌زند است».

پس‌از چندی‌اعراب‌سر کش بادیه‌بر علیمحمدخان شوریده واو درجنگ با آن طائفه‌از بسیاری‌زخم‌از پای‌درآمد. وبرادرش‌مهدیخان‌بدست‌آن جماعت کشته شد. معدودی ازلشکریان زندیه خودرا بساحل بصره رسانیده آنچه گذشته‌بود بکریمخان گزارش دادند. محمدصادقخان دوباره‌بدانجارفت‌وپس ازوفات کریمخان بشیرازبازآمد. همینکه باطراف شهررسید زکیخان او را مانع دخول‌شد. وجمعی رابرای دستگیری او فرستاد. پس ازجنگ‌سختی که پیش‌آمد محمدحسین خان‌زندسردارسپاه‌فرستادهٔ‌زکیخان کشته‌شد. وصادقخان بکرمان رفت. وپس از گشته شدن زکیخان دراواسط جمادی‌الثانیه بشیرازآمدو چندی‌با ابوالفتح خان‌پسر کریمخان سازش کرد. بالاخره باسرکردگان سپاه درساخته و بپشت گرمی آنجماعت روز یکشنبه نهم شعبان [2]. علیقلیخان‌و چند نفر دیگر از پسران خود را بگرفتن پسران کریمخان مأمور کرد. و ابوالفتح خان

۱- گلشن مراد

۲- تاریخ زندیهٔ ابن عبدلکریم‌علیرضای شیرازی. و درگلشن مراد : پنجشنبه‌سیم ربیع‌الاول

Marfat.com

رابادوبرادر دیگر گرفته از کار پادشاهی بیکسو نموده و دریکی از گوشه های ارگ در بند نمود. وخود پس از این کار ازروی استقلال باسرپادشاهی و شغل فرماندهی پرداخت. وجعفرخان پسربزرگترخودرابسرداری عراق منصوب و باصفهان فرستاد. درآخر کار علیمرادخان زند رفتار صادقخان را با ابوالفتح خان دست آویز کرده وبا صادقخان بنای ستیز و آویز گذاردوبشیراز آمدو آنشهررا مدت هشت ماه وبقولی نه ماه محاصره کرد. وپس از دست یافتن برآن شهر صادقخان رابا پسرانش ودوپسر کریمخان نابینا نمود. و صادقخان پس از آن واقعه خود را مسموم کرده از رنج جهان راحت نمود[1].

ص ۳٤۹ س ٦ جعفرخان - وی پسرصادقخان و برادرامی علی مراد خانست قسمتی از شرح حالش ضمن گزارش احوال علیمرادخان در پیش گذشت. وی در در هیجدهم ذی قعدهٔ سال ۱۱۹۳ دراصفهان خبریافت که علی مرادخان زندبکاشان وارد وارادهٔ اصفهان دارد. از این خبر مضطرب گشت و جمعی از بزرگان اصفهان را گرفت. و آنچه توانست بابت وجوه دیوانی دریافت وروز بیستم ماه با جملهٔ محبوسین برای جنگ باعلی مرادخان متوجه باغ قوشخانه گردید. ولی ظهر همان روز از میان راه برگشته متوجه شیرازشد. و روز پنجشنبه ۲۳ محمد ظاهرخان کداز امرای علی مرادخان زندبود باصفهان واردشد. جعفرخان پس از فوت علی مرادخان درششم ربیع الاول ۱۱۹۹ باصفهان وارد وبجای برادر برتخت شاهی نشست. دراوائل شهر جمادی الثانیهٔ همان سال پایتخت خویش را بشیراز نقل کرد[2].

چون آقا محمد باقر خراسکانی کدخدای قریهٔ خراسکان که در ایام دولت علی مرادخان بمرتبهٔ خانی و حکومت اصفهان رسیده باد غرور در دماغش راه یافته و در دولتخانهٔ صفویه بر مسند فرمانفرمائی نشسته و ازجانب آقا محمدخان قاجار حکومت را بدست گرفته بود جعفرخان در اوائل ماه صفر ۱۲۰۰ برای دفع فتنهٔ وی

۱- گلشن مراد. ۲ - وقایع السنین وزینة التواریخ و فهرست التواریخ.

Marfat.com

متوجه اصفهان گردید و باقرخان بقلعهٔ تبرك پناهنده‌شد. و قلعه در محاصره افتاد و باقرخان پس‌ازچهار روز گرفتار و بقتل رسید[1] .

باقرخان خراسکانی مردی بسیار نیرومند و قوی هیکل و فصیح و متکبّر و صاحب جرائت بود . و از نیرومندی او حکایت کنند که وقتی مشتی بر بنا گوش اشتری مست‌زد که اشتر فوراً بر زمین افتاد و بمرد .

ونیز حکایت کنند که وقتی بر اسب سرکشی سواربود که‌اسب‌از جاانگیخته گردید. و در همان‌حال‌عنانش نیزبگسیخت. باقرخان‌از دوطرف‌دست دردهان‌اسب افکند و دهان اسب‌راتابنا گوش‌درید. ودر پهلوانی وقوت چنان بود که نعل‌اسب دردستش مثل کاغذ پاره مینمود[2] .

جعفرخان‌را رزم دیگری‌هم در دو فرسنگی همدان با اسماعیل‌خان زند روی داد. و دراین‌جنگ که در۱۲ جمادی‌الاولی‌بودشکست خورده روی باصفهان‌آورد و از اصفهان بشیراز شد . و (چنانکه گفته شد) امیرگونه خان ایرلوی افشار و وجعفرقلی‌خان پسر کاظم‌خان قراچه داغی از موکب جعفرخان تخلف‌جسته بقلعهٔ تبرك اصفهان ماندند[3] .

جعفرخان بعداز ورود بشیراز روزی بسبب افراط در خوردن طعام‌بیمار شد. ومدّت شش روزاز اندرون حرمسرابیرون نشد. صید مرادخان و شاهمرادخان پسران اسماعیل‌خان‌بن شجاع الدین‌خان‌زند وحاجی‌علیقلیخان کازرونی‌را با پسران‌نابینای علیمراد خان در خلوتی از خلوتخانه های ارگ دربند داشت. زندانیان از بیماری جعفرخان قوی‌دل شده و بدستیاری غلام‌بچه‌ای‌بند از پای‌خویش برداشته درشب پنجشنبه ۲۵ شهر جمادی‌الاولی ۱۲۰۳ بیش از برآمدن آفتاب از پشت‌بام‌حمام‌راه ببام ارگ برده و بخوابگاه جعفرخان رفته اورا کشتند . مدت حکومتش درشیراز چهارسال بود[4] .

۱- تاریخ زندیه‌ابن عبدالکریم‌علیرضای شیرازی. ۲- رستم‌التواریخ.
۳- گلشن‌مراد. ٤ - زینهٔ‌التواریخ و گلشن‌مراد

Marfat.com

جعفرخان مردی نیرومند و قوی‌جثه بود و در تنومندی چنان بود که هر اسب پرقوتی که‌سوار میشد بیش‌ازیکساعت تاب سواری‌وی‌نمی آورد. وزنبورك را بر زانو می گرفت و مانند قلم‌دبیران می شکست. و یک گوسفند بریان راتمامی می‌خورد.[1]

بعداز او صیدمرادخان بفرمانفرمائی نشست و حاجی علیقلیخان را برتبهٔامیر الامرائی فارس معین کرد[2].

۱- رستم‌التواریخ.

۲ - گلشن‌مراد - برای‌تفصیل‌اوضاع پادشاهی جعفرخان زند و پسرش لطفعلی‌خان و انقراض خاندان زندیهٔ رجوع بگلشن‌مراد ابوالحسن غفاری و تاریخ زندیه ابن عبدالکریم علی‌رضای شیرازی و زینةالتواریخ شود.

Marfat.com

فهرست نامهای کسان

آدینه خان زند ۱۳۷
آذربیکدلی ۴۲۹-۴۴۹-۴۷۶
آزادخان - ۳۳-۳۵-۳۶-۱۸۳-۱۸۴
- ۱۸۶- ۱۸۷ -۱۸۹-۱۹۳-۲۱۵
- ۲۳۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۷ - ۲۶۹
- ۲۷۰ تا ۲۸۰ - ۲۸۲ - ۲۸۴ تا ۲۸۹
- ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۴ - ۳۰۱ - ۳۰۲
- ۳۰۴ - ۳۰۷ - ۳۱۰ - ۳۱۲ - ۳۱۴
- ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۲۹
۳۳۰ - ۳۳۱ - ۴۲۳ - ۴۵۳ - ۴۵۴ -
۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶
- ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۱ - ۴۷۲
- ۴۸۸ - ۴۸۹
آزادخان پسر شاهقلی‌خان وزیر ۱۲۲
آقاحسین ۴۹۲
آقارضی‌خان ۱۹۰
آقاسی‌خان بلوچ ۳۸۵۰
آقاسی سلطان ۳۰۲
آقامحمدخان - ۲۰۸ - ۳۵۰ - ۳۵۳ - ۳۵۴
۴۴۳
اباجی ۱۰۲
ابراهیم‌خان بغایری خراسانی - ۳۲۴ - ۳۲۵
۳۲۷-۴۰۷-۴۷۱-۴۷۳-۴۸۹-۴۹۰
ابراهیم‌خان‌شیرازی [حاجی] ۳۵۳-۴۸۶
ابراهیم‌خان [شاه]-۲۱-۳۹-۱۴۱-۱۴۲
- ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۹ - ۱۷۰
- ۱۷۲ - ۱۸۳ - ۳۸۹ - ۳۹۳ - ۳۹۴ -
۳۹۵ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۴۰ -
۴۵۰ - ۴۵۲ - ۴۶۴ - ۴۷۰ - ۴۸۸
ابراهیم‌بیک [خان] برادرنادرشاه - ۳۶۱
- ۳۷۱ - ۳۸۸ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۹
۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳
ابراهیم‌خان افشار برادر فتحعلی‌خان ۴۵۵
ابراهیم‌خان بن اسماعیل‌خان ۳۵۱
ابراهیم‌خان کاردی ۱۰۲-۱۰۶-۱۰۷
ابراهیم‌خان، فرزند صادقخان ۴۵۹
ابراهیم‌خان، فرزند کریمخان ۴۵۹
ابراهیم‌خان، نایب‌جزایرباشی ۴۹
ابراهیم طسوجی ۴۸۳
ابراهیم‌میرزا، پسرنادرمیرزا ۴۴۶
ابلیس ۱۶۳-۲۵۴-۲۷۴
ابن‌داود ۴۰۳
ابن محمد امین [ابوالحسن گلستانه] ۲
ابوجهل ۲۱۴
ابوالحسن گلستانه(مؤلف کتاب)-۲-۳۵۵
۳۹۵
ابوالحسن غفاری- ۴۰۰- ۴۱۴ - ۴۲۲
۴۲۵-۴۳۸-۴۴۸-۴۶۹-۴۹۱-۴۹۷
ابوالحسن قزوینی -۳۸۶- ۴۴۳ - ۴۴۷
۴۴۸-۴۴۹-۴۶۲-۴۶۳-۴۷۴-۴۷۹
۴۸۶

Marfat.com

ابوالفتح خان زند ٣٤٢-٣٤٣-٣٤٤-٣٤٥
-٣٤٦- ٣٤٧ -٤٢٣- ٤٣٣ -٤٣٤
٤٥٩-٤٨٦ -٤٨٧- ٤٨٨-٤٩١-٤٩٢
٤٩٤-٤٩٥
ابوالفتح بختیاری - ١٤٥-١٧٠- ١٧١
١٧٢ -٤٥٣-٤٦٢
ابوالفیض خان ٣٧٨ -٣٨٠-٣٨٦
ابوالقاسم ٤٨٠
ابوالمحمد ٣٨٢
ابوالمنصورخان بهادرصفدرجنگ - ٨٠
-٨١-٨٢-٨٤-٨٥-٨٦-٨٧-٩٠-٩١
٤١٦-٤١٨-٤٢٠-٤٢١
اپاجی ١٠٢
احمد (امامزاده شاهچراغ) ٤٥٩
احمد پاشا - ٣٧٣-٣٧٤ - ٣٧٥-٣٨٢
٤٦٧
احمدخان(شاهدرانی-ابدالی) ١٦-٣٥-٤٧
٤٨-٤٩-٥٨-٥٩ تا ٨٤-٨٩-٩٢-٩٩
-١٠٠-١٠٨-١١٠-١١٢تا١٢٤-١٢٦
-١٢٩-١٨٩-٣٤٤-٤٠٥تا٤٢٠-٤٢٢
تا ٤٣٠ -٤٣٢- ٤٣٦- ٤٣٨-٤٤٠
- ٤٤١ -٤٤٤- ٤٤٨- ٤٤٩
احمدخان [مشهورباحمد کلکه] ١٣٧
احمد سهیلی خوانساری ٣٨٧
احمد مرادخان ٤٥٩
احمدبیک دنبلی ٣٢٥-٣٢٧
احمدخان بنگش- ١٠٢ - ١٠٣- ١٠٦
٤٢٠-٤٣٩
احمدخان بیات ٤٣-٤٦
احمدشاه[سید] ٣٩٧-٤٨١ -٤٨٢
احمدشاه پسرمحمدشاه هندی - ٨٠ - ٩٩
-١٠٠- ٤١٦ - ٤١٨ -٤١٩-٤٢٠
٤٢١-٤٣٩-٤٨٠
احمد[میرزا] صدرالممالک ٤٢٣
احمد[میرزا] حکیم اصفهانی ٢٦١-٢٦٢
ادیب الممالک ٤٥١
اسیری سنکه ٤١٦
ارکلی خان ٤٦٨-٤٦٩
اسحاق[ملک] ٣٦١
اسدالله خان ابدالی ٣٥٧
اسفندیار ٣٤٧
اسکندربیک قاجار ٣٦٤
اسکندرخان پسرشاه درانی -١٢٠-١٢٣
١٢٤
اسکندرخان زند برادرمادری کریمخان-١٤٧
-٢١٢ - ٢٧١ -٢٧٣-٢٨٦-٢٨٧
٢٨٨-٦٨٩-٤٦٥
اسماعیل خان بن شجاع الدین خان - ٣٤٩
٣٥١
اسماعیل خان خزیمه ٦٥-٤٠٤
اسماعیل خان فهلی- ١٨٢ - ١٩٢ - ١٩٣
-١٩٤-١٩٥-١٩٦ - ١٩٨ - ٢٠٥
- ٢٣٢-٢٤٢ ٢٤٣ ٢٤٧ - ٢٤٨
- ٢٥٠- ٢٦١-٢٦٢ ٢٨٣ ٢٨٤
٢٩٨- ٢٩٩ - ٣٣٣-٤٧٥
اسماعیل زند ٤٥٦-٤٩٦
اسماعیل سلطان کرد قوچانی ٤٥٩
اسماعیل[شاه] اول ٣٥٥
اسماعیل[شاه]میرزا ابوتراب ١٧٢-١٧٣
-١٧٥- ١٨٠ -١٨١ - ١٨٢ - ١٨٣
- ١٩٢ ٢٠٦ ٢١٤ ٢١٥- ٤٥٣ -
٤٦٠-٤٧١
اسماعیل میرزای افشار ٣٥٦
اسماعیل میرزا ٤٨٣ - ٤٨٤

Marfat.com

اشرف افغان – ۵۸ – ۳۶۳–۳۶۸–۳۷۵
۳۸۵–۳۸۶–۳۹۴–۴۶۷–۴۸۱–۴۸۲
۴۸۴
اشرف‌خان،سردارافغانی ۲۸۵
اشرف‌خان،ولد امیر اصلانخان ۵۲
اشرف سلطان ۱۳۳
اعتضادالسلطنه ۴۴۹
اعتمادالدوله ۳۰۶–۴۲۰–۴۲۱
اعتمادالسلطنه ۴۱۲–۴۳۸
اغورلوخان افشار ۴۵۵
افراسیاب ۲۱۰–۲۲۸
اکبرخان پسر زکی‌خان – ۳۴۷ – ۳۴۸
۴۳۴–۴۸۷–۴۹۲
اکبرشاه(جلال‌الدین) ۴۲۰
القاص‌میرزا(القاسب‌میرزا) ۳۹۹–۴۷۴
الله‌قلیخان،حاکم کرمانشاهان–۳۳۷–۳۳۸
۳۴۱–۳۴۶–۴۹۲
الله‌وردیخان کرد،حاکم قوچان ۱۱۲–۱۱۳
الله‌یارخان غلجائی افغان–۳۲–۳۳–۱۳۴
۳۶۸–۳۷۱–۳۷۲
الله‌یار گرایلی ۳۷۵
امام قلی‌بیک،پدرنادر ۳۵۵–۳۵۶
امام‌قلی بیک، نسقچی باشی ۲۷
امام‌قلیخان زنگنه –۱۵۰– ۱۵۱ – ۱۵۲
–۱۵۳–۱۵۴–۱۵۵ – ۱۵۶ – ۱۵۷
–۱۵۸–۱۶۱– ۱۶۲ – ۱۶۳ –۱۶۴
۱۶۵–۱۷۹–۳۰۷
امام قلیمیرزا،پسر نادرشاه –۱۰–۱۱–۱۹
۲۰–۳۵۷–۳۸۰–۳۸۳–۳۸۵–۳۸۹
امام‌قلی‌بیک‌ایرلوی‌افشار ۳۵۹
امام‌وردی‌بیک–۲۱۹–۲۲۳–۲۵۲–۲۵۳
۲۵۶–۲۵۸ –۲۵۹
امیر(رجوع شود به زین‌العابدین کوهمره‌ای)
امیر اصلان‌خان قرقلوی افشار عمه زادهٔ
نادرشاه–۲۶–۲۷–۲۸–۲۹–۳۹۰–۳۹۴
–۳۹۸–۴۰۰–۴۶۴
امیرتیمور ۳۹۵
امیرحسین چراغ ۱۶۳
امیرخان، مشهوربعمدة‌الملک ۳–۸۶
امیرخان افشارطارمی ۴۵۵
امیرخان قرائی ۹۳–۴۱۰–۴۳۲–۴۴۰
امیرخان،ولدیاربیک‌خان عرب‌میش مست
– ۲۱–۲۳–۲۴–۲۵–۲۶– ۳۱ –۳۲
–۴۳– ۴۶ –۴۸–۴۹–۵۱– ۶۱–۶۳
–۶۴–۱۴۱–۱۴۲–۳۰۸–۳۹۴–۴۰۶
امیرعبدالله مظلوم مشهور بمیرپلنگی ۲۵۴
امیرعلم‌خان خزیمه یا میرعلم‌خان – ۴۳
– ۴۶–۴۸–۵۰–۵۲–۵۳–۵۵ –۵۶
–۵۷–۵۸–۶۵–۶۶–۶۷–۶۹– ۷۴ –
–۳۹۹–۴۰۴–۴۰۶–۴۰۷–۴۱۱–۴۱۲
۴۱۳–۴۲۹–۴۴۰
امیر قاسم‌موسوی سبزواری ۴۸۷
امیر(محرامخان‌عرب(یامهراب‌خان)
۴۷–۵۰–۵۳–۵۵
امیرمعصوم‌خان خزیمه، برادرامیرعلم‌خان
۴۸–۶۸–۶۹
امیرمهنای‌زعابی(دغامی–زعامی)۴۵۸–۴۸۶
امیرگونه‌خان ایرلوی‌افشار– ۲۱۳–۳۲۴
– ۳۲۵ – ۳۲۸ –۳۲۹–۴۵۴–۴۵۶
۴۵۷–۴۶۷–۴۹۰ – ۴۹۶
امیر محمد خان ۴۷۷
انتظام‌السلطنه‌وزیر ۴۱۸
انوشروان ۱۹۰

Marfat.com

اوکدادخان افغان ۴۶۷
اوسمی‌خان لکزی ۱۸۸
اپسری‌سنگ‌هندی‌راجهٔ‌راجبوت ۸۱-۸۵-۸۸
ایلبارس‌خان ۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲
ایناق‌خان ۴۵۱-۴۵۲
بابا علی‌بیک کوسه احمدلوی افشار
حاکم ابیورد ۲-۱۳-۳۵۶-۳۵۷
۲۸۵-۳۸۹-۳۹۳
باباخان چاوشلو (چاپشلو) ۱۴۶-۴۵۱
باقرخان خراسکانی ۴۹۵ - ۴۹۶
بالاجی‌راو ۱۰۲
بالی سلطان ۱۷۰
بدرشرف بیگم ۳۹۳
برخوردارخان- ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۶
۱۲۷-۱۲۹-۴۲۹
بروزبیک، مین‌باشی غلامان شاهرخ ۳۸
برهان‌الملک ۸۵-۳۷۹
بسطام‌بیگ زنگنه ۳۱۲
بسطام‌خان کارخانه ۴۸۷-۴۹۱
بکنج‌خان یموت ۲۱
بکندی‌بیک افشار ۵۴
بکی‌خان ۴۱۶
بلندخان افغان ۱۰۳
بهارسلطان پسرعم محمدخان زند ۲۳۰
بهاوچی ۱۰۲
بهاو ۱۰۱-۱۰۴
بهبودخان اتکی تاتار مروی ۴۱-۴۲-۴۳
-۴۷-۴۸-۴۹-۵۶-۵۷-۶۱-۶۳
۶۴-۴۰۲
بهزادخان ۱۸۲-۲۹۷
بوداقخان ۴۵۱
بوره‌خان (بورله‌خان ، نورله‌خان) ۳۳
بیشوا وسراشیوابندت ۱۰۲
بی‌بی کوچک، دختر کریمخان ۴۵۹
بیرامعلی‌خان ۴۳۵
بیستون‌خان افشار ۳۷۰
پادشاه بیگم ۱۰۰
پرویز، پسر کوچک احمدشاه درانی ۱۲۰-
۱۲۴
پریچهرخانم، دختر کریمخان زند ۴۵۹
پناه‌خان جوانشیر ۴۵۷
پناه‌خان قله‌بری ۳۹۵
پندت پردهان بالاچی‌راو ۱۰۲
پیردوست‌خان ۱۲۴
تراب‌خان یا (ابوترابخان) نهاوندی- ۱۹۸
۱۹۹- ۲۰۱-۲۰۵ - ۲۶۳ - ۲۶۴-
۲۶۶-۴۵۶-۴۹۰
تقی‌خان زند، حاکم‌خوار ۴۲۳
تقی‌خان شیرازی [محمد] - ۸ - ۶۰-۶۱
۷۹-۸۷-۸۹-۳۰۶-۴۲۹
توپال پاشا ۳۷۴
تقی درانی ۴۵۸
توحیدخان سلطان افشار ۳۸۸
تور ۲۳
توکل‌خان، حاکم دابل ۶۰
تیتهل‌رای ۱۰۱
تیموز پاشا ۳۷۰
تیمورخان(شاه)-۸-۴۰۹-۱۰۰-۱۱۸-۱۱۹
۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ ۱۲۳ - ۱۲۴
- ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹
۴۰۹-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۸-۴۳۰-۴۳۶

Marfat.com

۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۹
تیمور خان کرد ۴۸۲-۴۸۳
تیمور نسقچی ۴۴۵
جاروب خان به (فتحعلی‌خان) افشار رجوع شود ۲۹۲
جان آمنه بیگم ۳۹۶
جان علی خان مافی ۳۴۶
جان نثار خان ۴۲۰
جاویدان خان ۴۱۹-۴۲۰
جعفر بیک قاجار ۳۶۴
جعفر بیک وکیل توپخانه ۲۶۴
جعفرخان بیات، حاکم نیشابور ۶۹-۷۱
جعفرخان پسر صادقخان زند-۳۴۸-۳۴۹
۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۴۵۹-۴۹۰
۴۹۲-۴۹۳-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷
جعفرخان، حاکم هرات ۳۵۷
جعفرخان کابلی ۱۲۶-۱۲۷
جعفرخان کرد ۴۳-۵۲-۶۵-۶۸-۹۷
-۹۸-۱۱۱-۱۱۲-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶
-۴۰۷-۴۱۱-۴۲۶-۴۳۲-۴۳۸
۴۴۰
جعفرخان، ولد ملک محمود ۴۹
جعفرعلی‌خان مهابت جنگ ۴۰۱
جعفر قلیخان، ولد کاظم خان ۴۹۰-۴۹۶
جلال الدین اکبرشاه ۴۲۰
جلال محدث (دکتر) ۴۵۰
جم ۲۲۹-۲۸۵
جهان بانو بیگم ۳۹۷
جهان خان، سردار افغان-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷
-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۳-۱۶۴
۴۰۹-۴۱۴-۴۱۸
جهانگیر خان فرزند فتحعلی خان افشار ۴۸۷
جهنکو ۱۰۱
جوکی. دختر محمد حسین خان قاجار-۱۳
۱۴-۳۸۵
جوکی، حرم شاهرخ ۴۵
چراغ بیک افشار ۳۶۸
چنگیزخان، پسر نادر ۳۸۵
حاج ابراهیم ۴۹۳
حاج جعفرخان ۴۵۵
حاج جمال فومنی ۴۷۰
حاج قاسم خان ۴۵۵
حاجی خان ساده‌لوحی ۴۲۹
حاج علی محمد ۴۵۵
حاج هاشم ۴۹۳
حاجی باباخان ۱۷۰-۴۶۲-۴۹۴
حاجی خان کنگرلو، حاکم نخجوان ۴۹۷
حاجی سلیمان متخلص بصباحی ۴۹۳-۴۹۴
حاجی سیف الدین خان ۵۲
حاجی علی قلیخان کازرونی-۳۴۸-۳۴۹
۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۴۹۶-۴۹۷
حاجی محمدقلیخان حاکم مراغه ۴۵۷
محاسم خان یا [هاشم خان] ۵۴
حافظ [خواجه] ۶۱-۱۰۵-۱۱۰
حافظ رحمت خان سردار روهیله ۱۰۳
حبیب الله خان ۴۱۶
حسن ۴۸۵
حسن بیک آق قوینلو ۳۹۵
حسن بیک بیات ۷۱-۹۸-۴۳۵
حسنخان پسر صادقخان زند ۳۴۶-۳۴۷
حسن خان خراسانی [میر] ۱۳۰
حسن خان لنگ ۷۶-۷۷
حسنعلی بیک معیر الممالک-۱۳ - ۱۴-۲۱
۲۴-۲۵-۱۷۲-۳۶۲-۳۷۳-۳۸۶
۳۸۷
حسن خان برادر امیرخان قرائی-۴۳۲-۴۳۳
۴۴۲

Marfat.com

حسنعلی‌خان، والی کردستان – ۱۵۰–۱۵۳
– ۱۵۴–۱۵۵ – ۱۵۶ –۱۵۷–۱۵۸
–۱۵۹–۱۶۰–۱۶۵ – ۱۶۶ – ۱۶۷
۱۶۸–۱۷۹–۴۵۰–۴۵۱–۴۵۳
حسنعلی‌خان، ملقب بجهانسوز ۴۴۱
حسنعلی‌خان دربندی ۱۹۰
حسنعلی‌خان قاجار ایروانی ۴۵۷
حسن‌میرزا برادر علیشاه ۴۵–۳۹۹
حسن‌پاشا والی ایروان ۳۷۶
حسین‌خان [حسین بیک] برادرابراهیم شاه
۲۹–۳۰
حسین‌خان، برادرشیخعلی‌خان ۴۸۵
حسین‌خان‌بیک ۳۰۷-۴۷۳
حسین‌خان چراغ ۱۶۳
حسین‌خان زنگنهٔ‌حاج –۱۳۲–۱۴۰–۱۴۱
۱۴۲–۱۴۳–۱۴۴–۱۵۶
حسین‌خان دربندی ۱۹۰–۱۹۱
حسین‌خان قرائی ۵۰
حسین‌خان قاجار ۴۷۲
حسین(سید) ۴۷۹
حسین‌قلی‌بیک چکنی ۴۹۰
حسین‌میرزا، برادر علیشاه ۴۵–۳۹۹
حسین‌خان کرد قرمانلو (رجوع بمحمدحسین
خان شود)
حسین‌غلیجائی ۳۷۰–۳۷۷–۳۷۸
حکیم‌خان ۴۲۹
حمزهٔ سیدالشهدا ۴۶۹
حنظله‌بیک ۲۸۲
حیات‌الله‌خان ملقب بشاهنوازخان
صوبه‌دارلاهور ۴۱۶
حیدر ۱–۷
حیدرخان ۳۰۰–۳۰۲–۳۰۴–۳۰۷–۳۰۸
۳۰۹–۳۱۱–۳۱۲–۳۱۳–۴۵۶
حیدرخان افشارحاکم شروان ۸
حیدرخان زنگنه جامه‌بزرگی –۱۵۰–۱۵۱
۱۶۳
حیدرخان پسر علی علیمرادخان – ۲۹۷
۲۹۹-۳۰۰
خاتون آبادی ۴۱۰-۴۸۷-۴۹۱-۴۹۴
خالدویردی‌میرزا، پسرنادرمیرزا ۴۴۶
خاقان شهید ۲۴۴–۲۴۶
خالدپاشا ۳۸۳
خان احمدخان ۱۶۸–۱۷۹
خانچی‌خان افغان ۴۶۶–۴۷۱
خانعلی‌خان، ریش‌سفیدطائفهٔ‌مافی ۳۴۶-۴۸۸
خانم کوچک، دختر کریمخان زند ۴۵۹
خدابخش‌خان کیوانلو ۴۲۶
خدادادخان، حاکم تبریز ۴۶۰–۴۶۱
خدامرادخان زند ۳۲۸–۳۳۵–۳۳۶
خدایارخان عباسی ۳۸۰
خسروخان ۱۶۸–۴۵۱
خسروسلطان ۱۷۰–۱۷۹
خضرخان ۴۶۸
خلیل‌خان ۱۴۲
خلیل‌میرزا، پسرنادرمیرزا ۴۴۶
خلیل میرزا ۴۰۱ ۴۰۲-۴۷۴
خواجه ابومحمد ابدال‌چشتی ۴۰۵
دارا ۲۲۹ ۲۸۵
داودمیرزا ۴۶–۴۰۱
داود[میرزا] ۱۸
دخترحاجی‌طغان ۱۷۶-۴۶۳

Marfat.com

درویش‌علیخان هزاره ٤٨-٤٠٦-٤٢٩
دوست محمدخان، ولدشاهقلی‌خان - ١١٨
١٢١-١٢٢
دوست محمدچهچه‌ای ٢٠
دولتخان ٤٧٣
دولیخان کرد شادلو٦٦-٦٨-١١٢-٤٠٧
دوندیخان ١٠٣
ذوالفقارخان ابدالی ٥٩-٣٧١-٣٧٢
ذوالفقارخان، مشهور به‌دیوانه ٤٢٩
راضیه بیگم ٣٨٥
راقم‌حروف (مقصود مؤلف کتاب ابوالحسن گلستانه) است ٣١-١٣٩-١٧٧-
١٧٨-٢٣٣-٢٦٤-٢٦٥-٣١١
ربیع اصفهانی [میرزا] وزیر علیمرادخان
٣٤٨
رحیم بروجردی [میرزا] ٢٥٣
رحیم‌خان ٥٩
رحیم میرزا ٣٩٩
رستم - ٢٦ - ٦٧-٧١-٨٤-٨٥-١٠٧
١١٣-١٧١-٢٧٣-٢٨١-٣٤٤-٤٧٦
رستم‌بیک ٤٧٤
رستم‌خان (رستم‌سلطان) خشتی-٤٥٤-٤٦٦
رستم‌خان سلطان کوهمره‌ای ٤٩٠
رستم‌خان عمارلو ٤٥٦-٤٩٠
رشیدبیک، فرزندفتحعلی‌خان‌افشار ٤٨٧
رسولخان قللرآقاسی احمدشاه- ١١٤-١١٥
١١٦
رضا(ع)[امام] رجوع بعلی‌بن موسی‌الرضاشود
٤٤٦
رضابیک پانصدباشی ٢١٩
رضاخان‌لر ٤٤٥-٤٨٨
رضاقلی‌میرزا، پسرنادرمیرزا ٤٤٦
رضاقلی میرزا، پسر نادرشاه - ٨-٢٠-٣٥٧
-٣٦٥- ٣٧٠ - ٣٧١ - ٣٧٢-٣٧٤
٣٧٦ - ٣٧٧ - ٣٧٨ - ٣٨٠ - ٣٨٢
-٣٨٣-٣٨٥-٣٩٣- ٣٩٤ -٤٣٩-
٤٦١
رضاقلیخان، پسرمحمدرضا کهنبکلو ١١٢
رضاقلیخان ٣٦١
رضاقلیخان خرده اویماق ٤٢٦
رضاقلیخان، بیکلربگی گنجه ٤٥٧
رضاقلیخان غلام ٣٤٠
رعنا ١٠٢
رفیعا[ملا] گیلانی ٣٦١
رمضان‌خان کنه‌بیسی ٤٤٥
زال ٦٧-٨٥
زال‌خان‌جلایر- ٥٣- ٥٥-٦٥-٦٦-٣٩٩
٤٠٤-٤٤٠
زالخان خشتی ٣٥١
زبیده بیگم ٣٩٧
زاهدعلی ٤٨٢
زرقانه ١١٠
زکریاخان، حاکم لاهور ٣٧٩-٤١٦
زکریاخان کله[میرزا]-١٤٩-١٦٨-١٧٢
١٨٢-٢٠٧-٢٠٨-٢١٤-٢١٥
زکی‌خان، برادر مادری کریمخان - ٣١٨
-٣٢٢-٣٢٦- ٣٢٧ - ٣٣٠ - ٣٣١
-٣٣٢-٣٣٧-٣٤٢-٣٤٣-٣٤٤-٣٤٥
-٤٤٦ -٣٤٧- ٤٣٣ - ٤٥٦-٤٥٧
-٤٥٨-٤٥٩-٤٨٦ - ٤٨٧-٤٨٨-٤٩١
٤٩٤
زمان‌خان افغان ٣٥٧-٤٠٥
زمان‌خان، برادر جهانخان افغان ١٢٤

Marfat.com

زمان خان ٥٨-٥٩-٢٩٧
زین العابدین کوهمره‌ای ملقب بامیر ٣٤٤
ساروخان برادر امیر اصلانخان ٢٩
سام‌بیک ٢٦٧-٣٨٥
سام‌خان ٣٨٩
سام میرزا ٨
سام نریمان ٢٤٣-٢٧٣
سبحان‌ردیخان-١٣٣-١٣٧-١٣٨-١٦٧
-١٦٨-١٧٩
سرافراز بیک‌خدابنده‌لو ١٣٧-١٣٨-١٣٩
-١٤٠-١٤١
سرجان‌ملکم ٤٠٤
سرخای لزکی ٨-١٨٨
سرمست‌خان‌شاهی سون ١٣٣
سعادت‌خان (برهان‌الملک) ٨٠-٤٢٠
سعادت قلیخان ٣٩-٤٠٥
سعدالله‌خان ١٠٢-١٠٣
سعدی ٣٦-٧٦
سکندر ٨١-٩٦
سلطان حسن میرزا ٣٩٩
سلطان داودمیرزا (رجوع شود بداود میرزا)
٤٦-٣٩٩
سلطان‌حسین صفوی[شاه] ٢٠-٢٤٣-٢٤٤
-٣٥٦-٣٥٧-٣٨٥-٣٨٧-٣٩٦
٤٢٣-٤٣٩
سلطان حسین میرزای ثانی - ٢٤٣-٢٤٨
٢٤٩-٢٥٩-٢٦٠-٤٧٣-٤٧٤-٤٧٥
٤٧٦-٤٧٧
سلطان علیشاه (به‌علیشاه رجوع شود)
سلطان علی‌میرزا ٢٩٩-٣٠١-٤
سلطان قاسم میرزا ٣٩٩
سلم ٢٣

سلیمان‌بیک، پسرحسینخان‌زنگنه‌حاج- ١٥٦
١٥٧-١٥٨
سلیمان پاشابه‌به ١٦٧-٢٥٩-٢٦٠
سلیمان‌پاشا والی‌بغداد ٢٥٩ -٢٦٠-٢٦٨
٤٦٨
سلیمان ثانی (رجوع بمیر سید محمدشود)
٤٦ - ٥٧ - ٦١ - ٦٥-١١١-١١٢-
١٨٣-٣٩٦ - ٣٩٧ - ٣٩٩ -٤٠٠-
٤٠١-٤٠٢-٤٠٣-٤٠٤-٤١١-٤١٣
٤٤٠-٤٧٠
سلیمان شاه،پسرشاه درانی - ١٢٠ - ١٢١
١٢٢-١٢٣-١٢٤-٤٢٩
سلیمان‌شاه صفوی ٣٧-٣٠٦-٣٩٦
سلیمان نبی(ع) ٤٠٣
سلیم‌بیک ٣٨٣
سلیم پاشای به‌به - ١٦٠ - ١٦٥ - ١٦٦
١٦٧ - ١٧٩ - ٢٧٠ ٢٧٢-٢٧٣-٤٥١
سلیم خان افشار قرقلو - ٣٦ - ١٢٤ - ١٤٤
١٤٥ - ١٧١ ٣٠٧-٣٠٨
سلیم خان افشار قتلو ٣٦ - ٣٩٤
سهراب‌خان، غلام علیقلی‌خان - ١٨-٢١
٢٣-٢٤-٢٥-٣٨٩-٣٩٠
سهیلی خوانساری ٣٨٦
سیادت خان ٤٢٠
سیدصلابتخان ایرانی ٨١-٨٦
سید صدرالدین محمدخان ٣١٣-٣
سیدمحمد خراسانی ٣٥٢
سیدمحمدخان ٣١٢-٣١٣-٣١٤
سیف‌الدین‌خان [حاجی] ٥٢

Marfat.com

شاه پور ٢٦٧
شادی خان ٤٢٩
شاه امیر علی حمزه ٤٥٩
شاه‌پسند خان افغان ٧٦ -٧٧-٤٠٩-٤١٤
شاهرخ بن امیر تیمور ٣٩٥
شاهرخ خان افغان ٢٨٩-٢٩٠-٢٩١
شاهرخ شاه[شاهرخ‌میرزا] ١٩- ٢٠-٢٩
- ٣٠ -٣٦-٣٨-٣٩-٤٠-٤١- ٥٠
- ٥٤- ٥٥ -٥٦-٥٧-٥٨-٦١- ٦٣
- ٦٥- ٦٦-٦٨-٦٩-٧٣-٩٢- ٩٣
- ٩٤ -٩٥- ٩٦- ٩٧-٩٨- ١٠٠
- ١١٠- ١١٣- ١١٧-١١٨- ١١٩
- ١٤٦- ١٦١-١٦٢- ١٦٤- ١٧٠
- ٣٨٠- ٣٩٣- ٣٩٤- ٣٩٥- ٣٩٨
- ٣٩٩- ٤٠٠- ٤٠٣-٤٠٤- ٤٠٦
- ٤٠٧- ٤٠٨- ٤٠٩-٤١٠- ٤١١
- ٤١٢- ٤١٣- ٤١٤- ٤١٥- ٤٢٢
- ٤٢٣- ٤٢٤- ٤٢٦- ٤٢٩- ٤٣٠
- ٤٣١- ٤٣٣- ٤٣٦- ٤٣٧- ٤٣٩
- ٤٤٠- ٤٤١- ٤٤٢-٤٤٣- ٤٤٤
- ٤٤٧- ٤٤٨- ٤٥٠- ٤٥٣- ٤٦٢
- ٤٦٤-٤٧٠-٤٧٧
شاهقلی خان، وزیر احمد شاه ٧٤-٧٨
- ١١٦- ١١٧- ١١٩- ١٢١- ١٢٣
١٢٩-٤١٥
شاهمرادخان ٣٥٢-٤٩٦
شاهنوازخان ٤١٦
شاه نعمت‌الله ٤٠٠-٤٠٣
شاهوردیخان چکنی ٤٨٠
شاهوردیخان، حاکم رادکان ١١٢
شاهوریخان زیاداغلی ٤٥٧
شاه ولی‌خان ٤١٦-٤٢٩- ٤٣٠
شاهین خان افغان ٣٣
شجاع الدوله بهادر ٣
شجاع الدوله، پسر صفدرجنگ ایرانی ١٠٢
- ١٠٣-١٠٤-١٠٦-١٠٧
شجاع الدین خان زند ٤٩٦
شجاع الدین خان قرقلو ٤٢٢
شرف‌خان (اشرف‌خان) ٥٢
شفیعای آبرو ٢٧-٢٩-٣٩٥
شفیع خان، پسرمیرزا ابوطالب ٣٣٢-٣٣٣
شکرالله‌خان، پسر شاهقلی‌خان وزیر ١٢٢
شکرخان قورت ٤٢٩
شکرعلیخان زند ٢٨١-٢٨٩-٢٩٠
شمس الدین محمد ٤٦-٣٦٦
شمس نسا بیگم ٣٨٥
شهبازخان دنبلی ٣٣-١٨٤-٢٧٠
- ٣١٧- ٣٢٤- ٣٢٥- ٣٢٦-٣٢٧
-٤٥٥-٤٥٦-٤٥٧-٤٦٦-٤٦٧
شهربانو سلطان بیگم ٣٧-٣٩٦-٣٩٧
شهربانو بیگم، زوجهٔ نادر میرزا ٤٤٧
شهنوازخان ٤١٦
شوقی ٣٨٦
شیخ الاسلام کرمانشاهان ١٧٤-٢٢٤
-٢٣١-٢٧٠-٢٧١
شیخ علاق‌هوله ٣٧٦
شیخ علیخان زند ١٤٢-١٥١-١٨٢
- ١٨٣- ٢٠٩- ٢١٠- ٢٦٢-٢٦٨
- ٢٧٢- ٢٧٣- ٢٧٤- ٢٧٥-٢٨٠
- ٢٨٦- ٢٩٢- ٢٩٣-٢٩٤- ٢٩٥
- ٣٠٩- ٣١٧- ٣١٨- ٣٢٠- ٣٢١
- ٣٢٥- ٣٢٦- ٣٢٧- ٣٣٠- ٤٥٤
- ٤٥٥- ٤٥٦- ٤٥٧- ٤٦٣- ٤٦٤
- ٤٦٥- ٤٧١-٤٧٢- ٤٧٣- ٤٨٦

Marfat.com

شیخ علیخان زنگنه ۳۳۷
شیخ علیخان قبه ۴۶۹
شیخ مرادخان زند ۴۹۰
شیخ ناصرخان ۳۵۲
شیخ ویس‌خان ۴۹۳
شیخه ۱۴۷
شیر جنگ ۲۲۳
شیرغازی‌خان ۴۰۴
شیر محمدخان ، پسرشاهقلی‌خان
وزیر - ۱۲۱-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۹
صابرشاه [درویش] ۴۰۵
صاحب‌الزمان ۴۶۰
صادقخان زند، برادر کریمخان ۳۳۷
- ۳۳۹- ۳۴۱- ۳۴۲- ۳۴۳-۳۴۵
- ۳۴۶- ۳۴۷-۳۴۸- ۴۳۳- ۴۵۱
-۴۵۸-۴۵۹- ۴۷۳- ۴۸۷- ۴۹۰-
۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵
صادقخان، برادر محمد خان زند ۱۸۳
- ۲۲۰- ۲۲۱- ۲۲۲- ۲۲۳-۲۲۵
-۲۳۱-۲۷۹
صادقخان، پسرمحمدخان جوانشیر ۱۲۶
- ۱۲۷
صادقخان سلطان ۲۹۹- ۳۰۱-۳۰۳
صادقخان فراهی ۴۱۰ ۴۱
صادق نامی ۴۷۴ ۴۷۶-۴۷۸
صادق وقایع نگار [میرزا] ۴۴۵
صالح ۴۶۲
صالح خان افشار (رجوع به
محمد صالح خان شود -) ۲۷ ۳۹۰
صالح خان بیات ، بیگلربیگی
فارس ۵۲-۱۷۳ - ۱۷۴-۴۶۲
صالح خان دربندی ۱۷۱
صباحی ۴۹۳-۴۹۴
صدرالدین محمد [سید] ۴۵۰
صفدر جنگ (ابوالمنصورخان) ۸۰-۸۱
- ۸۷-۹۰- ۹۹-۱۰۰-۱۰۲-۴۱۶
-۴۱۸-۴۲۱
صفر علیخان زند ۲۸۱
صفی‌الدین [شیخ] ۳۵۵-۴۸۴
صفی‌قلیخان قرقلو ۴۵
صفی‌میرزا ۴۷۸-۴۷۹-۴۸۵
صیدال‌خان افغان ۳۹۳
صید مرادخان ۳۴۷-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳
-۴۹۶-۴۹۷
صیدی‌سلطان‌جلیلوند ۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸
طاهرخان ۳۸۱ ۳۸۲ ۴۸۶
طهماسب اول [شاه] ۴۴۸
طهماسب دوم [شاه] ۲۴۳ ۲۴۶-۲۴۷
- ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۴۰ ۳۶۲ ۳۶۳
- ۳۶۶- ۳۶۷- ۳۶۸ ۳۶۹- ۳۷۲
- ۳۷۳- ۳۷۴ ۳۸۰- ۳۸۵ ۳۹۴
- ۳۹۶- ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۸
- ۴۷۹- ۴۸۰- ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۵
طهماسب قلیخان ۳۰۳ ۳۰۴
طهماسب قلیخان جلایر ۳۷۷ ۳۷۸
طهماسب میرزا ۴۰۶
طهماسب میرزا ، پسر نادرمیرزا ۴۴۰
طوپال پاشا ۳۰۰
عادلشاه ، رجوع به علیقلی خان شود)
عادله خاتون، دختر احمد پاشا ۴۶۰
عاصم خان ۴۰۴
عاقبت محمودخان ۴۲۱
عالمگیر ثانی ، پادشاه هند ۱۰۰ ۱۰۱
۱۰۴-۴۱۶ ۴۲۱ ۴۳۹

Marfat.com

عالی‌سلطان ۱۷۰
عباس [شاه] ۳۵۵ – ۳۹۷
عباس میرزا ، پسر نادرمیرزا ۴۴۶
عباس میرزا ، فرزند شاه طهماسب ۳۷۴
– ۳۸۰
عباسقلی‌خان بیات ۷۱–۷۲–۷۴–۷۸–۹۶
– ۹۸ ـ ۴۰۸ – ۴۰۹ –۴۱۳–۴۱۵ .
– ۴۳۳
عبدالائمه ۴۸۲– ۴۸۳
عبدالاحد شیخ‌الاسلام ۲۴۰
عبدالعلی‌خان عرب‌میش‌مست ۲۶-۱۱۵-۱۱۹
– ۱۳۲ – ۱۴۲ – ۱۴۳- ۱۴۵ – ۱۵۱
–۱۵۲– ۱۵۵ – ۱۶۱ –۱۶۲–۱۶۳–
–۱۶۵- ۱۷۸-۱۸۳-۱۸۵-۱۹۳-۱۹۵
–۱۹۷-۱۹۸-۲۰۰–۲۰۱-۲۰۳-۲۰۴
–۲۱۸–۲۱۹ – تا ۲۲۵-۲۲۷–۲۲۸
–۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۵- ۲۳۷
ـ ۲۴۰–۲۴۳–۲۴۷ – ۲۴۹ – ۲۵۲
–۲۵۶–۲۶۳–۲۶۴ –۲۶۵– ۲۶۶ –
– ۲۷۳– ۳۰۳ –۳۰۸– ۴۶۶– ۴۷۱
– ۴۸۶
عبدالجبار سلطان ۳۰۲
عبدالخالق‌خان‌سدوزه‌ای ۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷
- ۱۲۸ – ۱۲۹ – ۴۴۹
عبدالرزاق خان عبدالملکی ۲۶۳ – ۲۶۴
– ۲۶۶
عبدالغفار خان ۱۴۷ - ۱۵۰ - ۱۵۹-۳۰۲
– ۴۶۸
عبدالغنی‌خان ۵۹ ـ ۴۸۰
عبدالله جزائری [سید] ۴۵۰
عبدالله پاشا ۲۹۹ ـ ۳۱۳ – ۳۱۴
عبدالله بنی معین [شیخ] ۴۸۶
عبدالله بیک کلهر ۳۳۹ –۳۴۱–۳۹۱
عبدالله‌پاشا کوپرلواغلی ۳۷۶
عبدالله‌خان ۳۱
عبدالله روهیله ۴۱۶
عبدالله‌خان،سردارآزادخان ۴۶۳
عبدالله‌سامیزه‌ای (دیوان‌بیگی‌افغان) ۱۲۱
–۱۲۲–۱۲۶
عبداللطیف‌خان‌وزیرتیمورشاه ۱۲۵-۱۲۸
عبدالنبی [شیخ] ۴۵۰
عبیدی بهادر اوزبک ۲۹۱
عباسخان تایمنی ۴۸
عثمان پاشا ۳۶۹–۳۷۴–۳۷۵
عزازیل ۲۷۵
عزالدین محمد ۴۲۱
عزشرف بیگم ۳۹۷
عطاخان اوزبک ۳۳
عطاءالله‌خان ۳۸۹
عطامرادخان ۳۳
علم‌خان افغان ۲۷۵ - ۲۷۸-۲۷۹- ۲۸۰
–۲۸۱ – ۳۰۹ – ۴۶۵
علی ۳۸۶ –۳۹۸–۴۶۲
علی‌اکبر بمرودی[میرزا] ۱۰۹
علی‌اکبر [مولانا] ۳۸۹
علی‌بیک ، غلام‌عبدالعلی‌خان ۲۳۳
علی‌پاشا ۳۷۳
علی‌بن‌ابی‌طالب [امام] ۵۱–۲۴۳–۴۴۷
علی‌بن‌موسی‌الرضا [امام] ۳۷ — ۴۰–۷۳
–۳۶۹–۴۳۰–۴۳۴

Marfat.com

علی‌خان شاهسون ٤٥٤
علی‌خان شقاقی ٤٧٦
علیخان غلجه‌ای ٤٧١
علی‌رضا شیرازی‌ابن‌عبدالکریم ٤٨٨
علیشاه (رجوع بعلیقلیخان شود)
علیشکربیک ٣٩٥
علی ششپر ٤٥٧
علی‌صالح‌خان ١٧٠
علی‌قلیخان، ملقب بعلی‌شاه وعادل‌شاه ١٠
-١٦ - ٢٩ - ٣١ - ٣٦ - ٣٧ - ٤٤ - ١٣٦
- ١٣٧ - ١٤١ - ١٤٣ - ١٤٥ - ١٤٦
- ٣٨٠ - ٣٨٢ - ٣٨٣ - ٣٨٤ - ٣٨٥
- ٣٨٦ - ٣٨٨ - ٣٨٩ - ٣٩٣ - ٣٩٤
- ٣٩٨ - ٣٩٩ - ٤٠٠ - ٤٣٩ - ٤٤٩
- ٤٥١ - ٤٦٩ - ٤٧٠ - ٤٨٥
علی‌قلیخان ٣٩ - ٣٩٥
علی‌قلیخان کازرونی ٣٤٨ - ٣٤٩ - ٣٥٠
- ٣٥١
علی‌قلیخان، فرزندصادقخان‌زند ٤٩٤
علی‌قلیخان، پیشخدمت تیمورشاه ٤٣٧
علی‌محمدخان روهیله ٤١٦
علی‌محمدخان زند، پسر محمدخان ٣٣٠
- ٣٣٢ - ٣٣٣ - ٣٣٤ - ٣٣٩ - ٤٥٨
- ٤٩٤
علی‌مراد بختیاری ٣٧٧
علی‌مرادخان‌افشار، برادرفتحعلی‌خان ٥٥ ٤
علی‌مرادخان‌زند ٣٤٣ - ٣٤٥ - ٣٤٦ - ٣٤٧
- ٣٤٨ - ٣٤٩ - ٣٥١ - ٣٥٢ - ٣٣٤
- ٤٣٤ - ٤٣٨ - ٤٤١ - ٤٤٩ - ٤٦٩
- ٤٨٦ - ٤٨٨ - ٤٩١ - ٤٩٢ - ٤٩٣ - ٤٩٥
- ٤٩٦
علی‌مرادخان زند ٢٩٩
علی‌مردانخان کوچک، پسرزمان‌خان ١٩٤
- ٢٩٢ - ٢٩٧
علی‌مردانخان بزرگ بختیاری ١٤٦ - ١٦٨
- ١٦٩ - ١٧٥ - ١٨٠ - ١٨١ - ١٨٢ - ١٩٢
- ٢٠٢ - ٢٠٥ - ٢٠٦ - ٢٠٧ - ٢١٦
- ٢٣٢ - ٢٤١ - ٢٤٢ - ٢٤٣ - ٢٤٧
- ٢٥٠ - ٢٦٠ - ٢٦١ - ٢٦٢ - ٢٦٤
- ٢٦٦ - ٢٦٧ - ٢٩٢ - ٢٩٣ - ٢٩٤ - ٢٩٥
- ٢٩٦ - ٢٩٧ - ٢٩٨ - ٢٩٩ - ٣٠٠
- ٤٥٣ - ٤٦٢ - ٤٦٣ - ٤٦٥ - ٤٧٥
- ٤٧٦ - ٤٨٥ - ٤٩٠ - ٤٩٤
علی مردانخان، سردارهندوستان ١٠٤
علی‌مردانخان‌طبسی زنگوئی ١١١ - ١١٣
- ١١٤ - ١١٥ - ١١٦ - ١١٧ - ٢٠٩ - ٤١٤
- ٤٢٧ - ٤٧١
علی‌نقی‌خان ٣٤٦
علی‌همت‌خان گلپایگانی ٣٥٠ - ٣٥١ - ٣٥٢
علی‌ویس‌زند ١٤٧ - ١٤٩
علی‌یارخان چوله ٤٠
عمادالدوله ٤٢٠
عمادالممالک ٩٩ ١٠٠ - ١٠١ ٤٢١
- ٤٣١
عمرپاشا، والی بغداد ٣٣١ ٣٤١ ٤٠٨
٤٩١
عمرخان، سردار افغانی ٢١٥
عمروعاص ١٤٥ ١٦٣ ٢٢٤
عیسی‌خان ٣٩٧
عیسی‌خان کرد ٧٦ - ٧٧ ٤٧١
غازی‌الدین‌خان مشهور بعمادالملک ٩٩
- ٤٢١ ٤٣٨

Marfat.com

غلام شاه ، حاکم سند ۷۹
فاطمه‌سلطان‌بیگم ۳۷۲-۳۹۴-۴۳۹
فتاح‌خان ۱۸۲-۲۹۲-۲۹۷
فتحعلی افشار ۳۵۷
فتحعلی‌خان‌افشار ۱۸۴-۲۷۰-۲۸۷-۲۸۹
-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۳۱۷-۳۲۴
-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹
-۳۳۰-۳۳۱-۴۲۲-۴۵۵-۴۵۶
-۴۵۷-۴۶۴-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸
-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰
فتحعلی خان‌بیات ۳۶۱
فتحعلی‌خان قاجار ۲۱-۲۲-۳۶۲-۳۶۳
-۳۶۴-۴۶۹
فتحعلی‌خان قبه‌دربندی ۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲
-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۶۹
فتحعلی‌شاه ۴۴۴
فرج‌الله‌خان ۴۶۸
فردوسی ۳۸۷
فردوسی ثانی ۳۸۷
فریدون‌خان گرجی ۳۹-۹۲-۹۳-۹۴
-۹۵-۹۷-۳۹۹-۴۲۲-۴۳۰-۴۴۰
-۴۴۱-۴۴۸-۴۸۸
فریدون‌خان نایب‌قوللرآقاسی ۵۴-۴۱۰
فریزر ۳۵۶-۳۶۳
فضلعلی‌خان کرد ۴۲۶
فیض‌الله‌خان روهیله ۴۱۶
قاجار افشار ۵۴
قاسم‌خان نسقچی‌باشی ۵۴
قاسم‌میرزا ۳۹۹
قاضی عمر ۲۷۴-۲۷۵-۲۸۰
قبادخان اوزبک ۱۲۴
قربان‌علی (قربانقلی) ۲۰
قربان اردلان ۴۴۵
قربانعلی‌خان‌قرقلوی افشار، جزایرچی‌باشی
۴۵ - ۵۴
قسیطاس‌خان ۴۹۰-۴۹۱
قطامه ۵۵
قطب‌شاه ، سرداروهیله ۱۰۳
قلندرخان ۴۱۹
قلیچ‌خان پاپالو ۳۵۹
قلیچ‌خان جلایر ۴۰۴-۴۱۰-۴۱۲
قلیخان ۳۶۳
قمرالدین‌خان،وزیرالممالک ۸۰-۸۱-۸۲
-۸۳-۸۶-۸۷-۴۱۶-۴۱۷-۴۲۰
-۴۲۱-۴۳۸
ک
قهرمان‌خان ۲۴۶-۲۴۷
قوجه بیک(خان) ۲-۱۲-۲۹۳
قورچی‌باشان زند ۴۹۰
کاظم‌بیک ۴۳۰
کاظم‌خان‌قراچه‌داغی ۲۹-۱۸۴-۱۸۸
-۱۸۹-۲۴۵-۳۹۴-۴۵۷-۴۶۶
-۴۷۱
کاظم[میرزامحمد] وزیرمروی ۳۵۶
-۳۵۷-۳۸۷-۳۹۳
کاظم‌میرزا،برادر علیشاه ۱۹-۳۹۳
-۴۴۲-۴۴۳
کائید کلبعلی ۱۳۱-۱۳۲-۱۴۴
کاکاخان ۴۵۶-۴۹۰
کامکارخان بلوچ ۱۰۱

Marfat.com

کاوس ٤٩٢
کرمخان افغان ٤٧ – ٤٨
کرمخان جلال‌وند ٢٩٩–٣٠١–٣٠٣
کریم بیک زنگنه ١٩٥
کریمخان‌ترترلو [بربرقورباشی یساول] ٥٤ – ٤٧١
کریمخان زند (وکیل‌الدوله) ٩٥–٩٦ –٩٧–١١٣–١٤٦–١٤٧–١٤٨–١٤٩ – ١٥٠ – ١٥٩–١٦٠ – ١٦٥ – ١٦٨ – ١٦٩ – ١٧٠ – ١٧١–١٧٢ – ١٧٥ – ١٧٦ – ١٧٧ – ١٧٨ – ١٧٩–١٨٠– ١٨١– ١٨٢ – ١٩٢–١٩٣– ١٩٤ – ١٩٧– تا ٢١٦ – ٢٢٧ – ٣٣٧ – ٢٥١ – ٢٥٢ – ٢٥٩ – ٢٦٢ – ٢٦٣–٢٦٤ – ٢٦٥ – ٢٦٧ – ٢٦٩ – تا ٢٧٦–٢٧٧–٢٧٨–٢٧٩–٢٨١– تا ٢٩٥ – ٢٩٧ – ٢٩٨ – ٣٠١ – ٣٠٢ – ٣٠٣ – ٣٠٤–٣٠٥– ٣٠٩ – ٣١٢ تا ٣٣٣ – ٣٣٩–٣٤٠–٣٤١–٣٤٥–٣٤٣–٣٤٤ – ٤٢٥–٤٣٣–٤٣٤–١ ٤٤–٥٠ ٤٤١ – ٤٥٢ – ٤٥٣ – ٤٥٤ – ٤٥٥ – ٤٥٦ – ٤٥٧ – ٤٥٨ – ٤٥٩ – ٤٦٠ – ٤٦١ – ٤٦٢ تا ٤٦٦ – ٤٦٨ – ٤٦٩ – ٤٧٢ – ٤٧٣ – ٤٧٥ – ٤٧٦ – ٤٨٦ – ٤٨٧ – ٤٨٨ – ٤٨٩ – ٤٩٠ – ٤٩١ – ٤٩٤
کسری‌سنکه راجهٔ چیپور ٤١٧
کلب‌علی‌خان بیک زاده ٣١١
کلب‌علیخان کوسه‌احمدلوی افشار ٨
کلب‌علیخان زند ٤١٦
کمرخان، برادر زادهٔ‌محمدخان‌زند ٤٣ – ٢٣٥–٢٣٦ – ٢٣٧– ٢٦٦ – ٢٨٤
٢٨٥ –
گلستانه، مؤلف کتاب ٣٩٣ – ٣٩٩
٤٣٩– – ٤٤٩
گنج محمدبیک زنگنه یوزباشی ١٥٦ – ١٥٧– ١٥٨
گوهرشاد ٣٨٥
گوهرشادبیگم ١١٩–١٢٨ – ٤٤٨
لطفعلی بیک ٣٥٧
لطفعلی بیک [حاج] ٢٤٩
لطفعلی‌خان، پسر باباعلی بیک کوسه احمدلوی افشار ٢–٣٨٢–٣٨٩
لطفعلی‌خان پسرجعفرخان زند ٣٥٢–٣٥٣ – ٣٥٤ – ٤٩٧
لطفعلی‌خان گرجی، توپچی باشی ٥٠٦
لطیف‌بیک ٤٢٢
لقمان خان، برادرزادهٔ احمدشاه‌درانی ٩١–٩٢–٩٩–١٢٤
لهای‌جات [لهاجات] ٥٠
محب علیخان ٣٩
محبعلی میرزا، پسرنادرمیرزا ٤٤٦
محمد ١ – ٣٩٠
محمداسحاق ٠
محمد امین ٤٦
محمدامین خان ٤٢٠
محمدباقر ٤٥٠
محمدباقربیک گرجی ٤٧٧
محمدبیک زنگنه ١٤٣
محمدبیک افشار قاجار ١٠ – ٣٧٧

Marfat.com

محمدباقر خراسکانی ٤٩٥-٤٩٦
محمدتقی [امام] ٢٤٨
محمدتقی‌خان شیرازی ٦٠-٧٩-٨٧
-٨٨-٨٩-٤١٦
محمدتقی گلستانه (رجوع شود
به میرزامحمدتقی گلستانه) ٢
محمدجعفر [میرزا] ٤٥٨
محمدحسن خان خوافی ٣٩
محمدحسن خان‌زرقانی ٢١٦
محمد حسن خان قاجار ٢١-٢٢-٢٣
٤٧- ٧٦- ٧٨ -٩٢-٢٠٢-٢٠٣-٢٠٥
تا٢١٦-٣١٤-٣١٦ تا - ٣٢١ - ٤٢٢
- ٤٥٣-٤٥٤-٤٥٥- ٤٦٤ - ٤٦٦
- ٤٦٩- ٤٧٠-٤٧١-٤٧٢-٤٧٣-
٤٨٨-٤٨٩ - ٤٨٩- ٤٩٠
محمدحسین خان،حاکم‌سیستان ٣٤٥
محمدحسین آقای قاجار ٣٦٥
محمدحسین بیک ٢٣٠
محمد حسین خان ١٤-١٥-٣٨٦
محمدحسین خان زندهزاره ٤٧٨
محمدحسین خان قاجار کهنه‌لو ٣٨٠
محمدحسین خان ، صاحب‌اختیار ٤٢٩
محمدحسین خان ٤٧٩
محمدحسین‌خان قراچورلو ٤٢٦-٤٣٢
محمدحسین خان قرائی ٣٩
محمدحسین خان ، سردارخراسان ٤٤٤
- ٤٤٥
محمدحسین خان کرد قرمانلو
(زعفرانلو) ٥٢-١١٢
محمدحسین خان.والی‌قوچان ١١٢
محمدخان افشار ٢٣-٢٥
محمدخان بیک ـ حاکم‌مازندران ٤٦٤
- ٤٧٢
محمدخان بلوچ ٣٧٥-٣٧٦
محمدخان‌بنگش ٤٣٩
محمدخان قاجار ایروانی ١٢-١٥-٣٨٧
- ٣٩٠
محمدخان کرد ١٤٣
محمدخان زند ١٨٣-١٩٤-١٩٥-١٩٦
-١٩٧-٢٠٥-٢٢٠ تا ٢٣١ - ٢٣٤
- ٢٣٦-٢٣٧-٢٤٠ - ٢٤١ - ٢٤٢
- ٢٥٢ - ٢٥٣ - ٢٥٤ - ٢٥٥ -٢٥٦
-٢٥٧ - ٢٥٨ - ٢٥٩ - ٢٦٢ - ٢٧٣
- ٢٧٤ - ٢٧٥ - ٢٧٩ - ٢٨٠ - ٢٨٤
- ٢٨٦-٢٩٢ - ٢٩٣ تا ٣٠١-٣٠٣
-٣٠٩-٣١١-٣١٤-٣١٧-٣٣٠-٣٣٩
ء - ٤٥٤ - ٤٦٣-٤٦٤- ٤٦٥ - ٤٨٦
محمدخان کلهر ٤٥٩
محمدخان گرازندان ٣٢١
محمدخرسوار [شاهزاده] ٤٨٤-٤٨٥
محمدرحیم‌خان ١٥٠-٤٥٩
محمدرضابیک ٤٥-٥٠
محمدرضا [حاجی] جبادارباشی ٣٦٦
محمدرضاخان ـ پسر عبدالعلیخان
عرب میش مست ١١٥
محمدرضاخان‌عبداللو ٤٨٣
محمدرضاخان سعدلو ٢٥٠
محمدرضاخان قراچورلو ٢٩
محمدرضاخان قورچی‌باشی ٢٤٣-٢٤٤
- ٢٤٥-٢٤٦ - ٢٤٧ - ٢٤٨ - ٢٥٠
- ٢٧٤

Marfat.com

محمد رضاخان قورچی باشی ۲۴۳-۲۴۴
۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۰
۴۷۴
محمد رضاخان کهنبکلو ۱۱۲
محمد رفیع خان قاجار ۴۵۶
محمد زاهرخان (ظاهرخان) ۳۹۵-۴۹۳
محمد زمان خان بیکدلی شاملو ۴۶۸
محمد زکی قاضی ۲۴۰
محمد زند ۱۴۷
محمد سیاه منصور ۴۲۷-۴۳۲
محمد شاه غازی ۷۹-۹۹-۱۰۰-۳۷۸
۳۷۹ - ۴۱۶ - ۴۱۸ - ۴۲۰ - ۴۲۱
۴۳۹-۴۴۳
محمد شفیع حسینی قزوینی ۴۰۰-۴۰۳
محمد صادق، ولد میرزا عبدالله ۴۴۷
محمد صالح بیک افشار ۴۷-۴۸
محمد صالح خان قرقلوی افشار ابیوردی
۱۲-۱۵-۲۷
محمد علی آقای قاجار دولو ۴۷۳
محمد علی بیک قاجار ۳۹۴-۳۶۴
محمد علی حزین ۴۷۴
محمد علیخان ۱۴۹
محمد علیخان، پسر کریمخان زند ۵۰۹
۴۸۶ - ۴۸۸ - ۴۹۲
محمد علی‌خان روهیله ۴۱۷
محمد علی‌خان شامبیاتی ۲۲-۲۳
محمد علی خشتی ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶
۴۶۶
محمد علی سلطان ۱۶۵-۱۶۶
محمد علی صدر ۴۲۳
محمدعلی فردوسی ثانی ۲۸۶-۳۸۷-۳۸۸
محمد علی کوهمره‌ای [میرزا] ۳۵۰
محمد علیخان کشیکچی باشی ۱۱-۱۵
۱۶-۱۸
محمد فاضل (قمرالدین خان) ۴۲۰
محمد قلیخان ۳۸۹
محمد محسن مستوفی ۳۶۹
محمد نصیر استرابادی ۳۸۵
محمد ولی‌خان ۴۷۳
محمد وهبی افندی (یامحمد افندی) ۴۹۱
محمود افغان غلجهٔ ۵۸ - ۲۴۳ - ۲۴۴
۲۴۶ - ۳۵۷ - ۳۱۰ - ۳۸۵ - ۴۸۰
محمود بیک ۲۴۵-۲۴۶
محمود پاشای بابان ۴۶۷
محمود [شاهزاده] پسر تیمورشاه ۴۳۸
محمود [ملک] ۳۶۱
محمود [میرزا] شمس‌العلماء ۴۵۲
مددخان افغان ۴۲۹ ۴۳۶ - ۴۳۷
مرادخان زند ۳۳۰ ۴۵۶
مرتضی‌قلی ۳۵۱
مرتضی قلیخان زنگنه، نواده شیخ علیخان
۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۵
۱۵۹ ۱۶۱ - ۱۷۹ - ۳۰۷ - ۳۰۸
۳۰۹ - ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴
مرتضی قلیخان نوه احمدلوی افشار
۱۶۱ ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۴۷۱
مصطفی پاشا ۳۷۰
مصطفی‌خان شاملو بیکدلی ۱۳۲-۲۴۲
۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸
۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ ۲۵۹ - ۲۶۰
۲۶۱-۲۶۲-۲۶۱ - ۲۶۸ - ۴۵۳-۴۷۴
۴۰۵ ۴۷۱ ۴۸۶

Marfat.com

مصطفی قلیمیرزا ، پسر نادرمیرزا ٤٤٦
معصومه ٤١-٣٣٤
معیرالممالک (رجوع شود به حسنعلی بیک)
١٣-١٤-٢١-٢٤-٢٥-٣٦٢
معین الملک (رجوع شود به میر منو)
ملا عبدالاحد شیخ الاسلام ٢٤٠
ملاعلی اکبر ملا باشی ٣٧٣
ملا محمد زکی قاضی ٢٤٠
ملک اسحاق ٣٦١-٣٦٢-٣٦٧
ملک محمود خان ٤٩
ملک محمود سیستانی ٣٥٨-٣٥٩-٣٦٠
٣٦١-٣٦٢-٣٦٣-٣٦٥-٣٦٧
ملهار راو ١٠٢
ممش خان کرد ٤٣٥-٤٣٦-٤٣٧-٤٣٨
منوچهر بیک گرجی ٤٧٤-٤٧٧-٤٧٨
منصورخان سیلستر (سیلسبر) ٥٤
منصورخان مغان ٣٥٧
موسی الکاظم [امام] ٢٤٨
موسی بیک ایرلوی افشار خلخالی ١٢
موسی خان افشار ١٧١-١٨٤-٢١٣-٣٩٠
٤٩٠
موسی خان افغان ٣٦٧-٣٦٨-٤٥٤
موسی خان قاسم لوی افشار ٤٦٧-٤٧٢
مؤید ثابتی ٦
مهابت جنگ ٣
مهدیخان افشار ٣١
مهدیخان منشی الممالک (رجوع شود بمیرزا مهدیخان)
مهدیخان زند ١٤٦-١٤٧-٣٢٥-٤٥٨
٤٩٤
مهدیخان قاجار دولو ٣٦٥
مهدی صاحب الزمان (ع) ٤٠٣
مهدی قلیخان بیکدلی ٤٧٤
مهدی قایخان چوله ٤٧
مهر علیخان اسلاملو ٤٥٦-٤٩٠
مهرعلیخان تکلو ١٤٧ تا ١٥٠-١٥٩
١٦١ تا ١٦٥-١٦٩-١٧٩-٣٠٢
٤٥٠-٤٥١-٤٥٣
میرجعفر بیک ١٦١
میرحسین خان افشار واحدالعین ٩٣
میرحسین خان خراسانی ١٣٠-٤٤٩
میرزا [حضرت] ، (رجوع شود به نصرالله میرزا)
میرزا ابوتراب، (رجوع شود به شاه اسمعیل)
میرزا ابوالقاسم ٣٩٧
میرزا اسماعیل خادمباشی ٤٤٧
میرزا امین طبیب اردو ٤٩٠
میرزا ابوطالب شوشتری ٣٣١
میرزا ابوالقاسم کاشانی ٣٧٣
میرزا بدیع الزمان نیشابوری ٣٨٥
میرزا جهان شاه ٣٩٥
میرزا حسین استرابادی مشهور بجوئی ٣٨٥
میرزا خان ٤٢٣
میرزاخان سلطان ٥٤-٥٥
میرزا داود ١٨-٣٧-٣٨٥-٣٩٣-٣٩٦
٣٩٧-٤٤٧
میرزا زکی ٤٣٩
میرزا سید رضاخان صدر ٤٤٩
میرزا سید محمد خراسانی، وزیر
لطفعلی خان زند ٣٥٢
میرزا سید محمد متولی [شاه سلیمان ثانی]
١٨-٣١-٣٣-٤٠-٤٣-٤٦-٤٩-٥٠
٥٢-٥٣-٥٥-٥٦-٥٧-٦١-٦٥
١٨٣-٣٩٦-٤٠٤-٤٤٠

Marfat.com

میرزا شمس‌الدین محمد موسوی ٤٦
میرزا صادق وقایع نگار ٤٤٥
میرزا طاهر وحید ٣٠٦
میرزا عبدالله ٣٩٧
میرزا علی‌اکبر بمرودی ١٠٩
میرزا علی‌اکبر ترشیزی ٣٨٥-٣٨٦
میرزا کاظم وزیر ٣٥٦
میرزا کافی خلفا ٣٧٣
میرزا محمد امین موسوی ٤٦
میرزا محمد حسین مستوفی الممالک ٣٦٦
میرزا محمد باقر رضوی مدرس ٤٤٦
میرزا محمدتقی گلستانه (عموی مؤلف کتاب)
٢-١٠-٢١-٢٤-٢٥-٢٦-٣١-١٣٢
١٣٥-١٣٧-١٤٠-١٤٢-١٤٣-١٤٥
١٥١-١٥٣-١٥٥-١٥٩-١٦١-١٦٢
١٦٥-١٧٨-١٨٣-١٨٥-١٩٣-١٩٥
١٩٧-١٩٨-٢٠٢-٢٠٣-٢٠٤-٢١٩
٢٢٨-٢٣١-٢٣٥-٢٣٧-٢٣٨-٢٤٠
٢٤٣-٢٤٧-٢٤٩-٢٥٢-٢٥٦-٢٥٧
٢٦٤-٢٦٥-٢٦٦-٢٧٣-٣٠٠-٣٠٣
٣٠٤-٣٠٥-٣٠٦-٣٠٨-٣٠٩-٣١٠
٣١١-٣١٢-٣١٣-٣١٤
میرزا محمد رضا ٣١٥
میرزا مرتضی، صدر ١٧٢-٤٥٣
میرزا محمد علی ٣٨٥-٣٩٣
میرزا مهدیخان منشی ٣٥٦-٣٥٧-٣١٥
-٣٩٣-٣٩٤-٤٠٦-٤١٤-٤٨٦
میرزا مؤمن قزوینی اعتمادالدوله ٣٦٦
میرزا مؤمن‌خان ابیوردی ٣١٥
میرزا مهدی‌بن میرزا شفیع ٤٠٢
میرزا مهدی شهید ٣٣٤-٤٣٦-٤٤٤-٤٤٥
میرزا نصیر ٤٥٧
میرزا مقیم ٤٦
میرزا نظام عراقی ٣٨٥
میر سید محمدخان ٢٢٣-٢٢٤
میرعبدالکریم بخارائی ٤٠٢-٤٠٤
میرعالم‌خان (رجوع شود به امیرعلم‌خان)
میرقنبر (فیز، فیض) ٤٩
میر مقیم (ابوالمنصورخان) ٤٢٠
میرحسن‌خان خراسانی ٤٤٩
میرعلم‌خان (به امیرعلم‌خان رجوع شود)
میرمحمد ابراهیم رضوی مجتهد ١٤٣
٣٠٩-٣١٠-٤٤٩-٤٥٠
میر کوچک ٤٩
میرمحمد اسحاق ٣٠٢
میر محمد پناه ٤٣٦
میرمحمدخان، فرزند علیمردانخان زنگوئی
حاکم طبس ٤٣١-٤٣٥-٤٣٦-٤٣٧
٤٣٨
میرمحمدخان عرب میش‌مست ١٠١-٢٠٠
میرمحمد سلطان ٣٠٢
میرمرتضی‌خان ٣-٢
میرمیران ٤٥٦
میرمنو (معین‌الملک) ٨٦-٨٧-٩
٤١٦-٤٢١-٤٢٢
میر ویس افغان ٣١٠
میریوسف سلطان مین باشی خوئی ٣٦٤
میمون‌خان ٣٩٦
میرهزارخان، علی لوردانی ١٢٥
مینو رسکی ٣٥٦
نادرشاه افشار ١-١٣-١٦-١٨-١٩-٢١

Marfat.com

٢٢-٢٤-٢٦-٣١-٣٧-٤٦-٥٥-٥٨
٥٩ - ٦٠-٦٥- ٩٨- ١١١- ١٣٠
١٣٢- ١٣٦ - ١٤٥- ١٤٧- ١٥١
١٦٧-١٦٨-١٨٥-١٨٨-١٩٠-١٩١
٢٢٠-٢٣٨-٢٤٢-٢٤٣-٢٥٥-٢٦٩
٣٠٥-٣٠٨-٣٥٥-٣٥٦- ٣٥٧-٣٥٨
٣٤٠-٣٦١-٣٩٠-٤٠٤-٤٠٥-٤٠٩
٤٢٢-٤٢٣-٤٢٩-٤٣٠-٤٣١-٤٣٩
٤٤١ - ٤٤٢- ٤٤٣- ٤٤٧- ٤٤٩
٤٥١-٤٥٨-٤٦١-٤٦٤-٤٦٩-٤٧٤
٤٧٥-٤٧٩-٤٨٥-٤٨٦-٤٨٨
نادر میرزا ٦٦-٩٤-٩٥-٩٧-٩٨-١١٢
١١٣-١١٤-١١٥-١١٦-١١٨-١١٩
٤٠٦-٤٠٧-٤٠٩-٤١٣-٤٣١-٤٣٣
٤٣٤-٤٣٥-٤٣٦-٤٣٧-٤٣٨-٤٣٩
٤٤٠-٤٤٤-٤٤٥-٤٤٦-٤٤٧
نادر قلیخان ٣٨٦
نارو سنگر (نازو سنگر) [سردار] ١٠٤
ناروشنکر ١٠٤
ناصر جنگ ٤٣٨
ناصرخان ٧٩
ناصرخان [شیخ] آل مذکور ٣٥٢
ناصرالملک ٤٠١
نجیب‌الدولهٔ افغان یوسف زهای ١٠١
١٠٢-١٠٦-٤١٨
نجف‌خان ٤٧٣
نجف قلیخان دنبلی ٤٥٥-٤٥٧-٤٦٧
نجف قلیخان شادلو ٣٦٢
نجف قلیخان کلهر ١٣٨ - ١٣٩ - ١٥١
١٥٢-٢١٩-٢٢٠-٣٠١
ندرخان زند ١٤٧- ٣٢٥- ٤٢٣-٤٥٧
٤٥٩-٤٨٩
نصرالله میرزا، پسر نادر شاه ١٠-١١-١٩
٢٠-٣٥٧-٣٧٦-٣٧٩- ٣٨١-٣٨٢
٣٨٣-٣٨٥-٣٨٩
نصرالله میرزا، پسر شاهرخ ٦٦ - ٩٤
٩٥-٩٦-٩٧-٩٨- ٩٩-١١١-١١٢
١١٣-١١٧- ٢١٩-٣٩٣-٤٠٦-٤٠٩
٤١٣ - ٤١٤- ٤٢٢- ٤٢٣ - ٤٢٤
٤٢٥-٤٢٦-٤٢٧-٤٢٨-٤٢٩-٤٣٠
٤٣٢- ٤٣٣ - ٤٣٤- ٤٣٥ - ٤٣٩
٤٤٠-٤٤١-٤٤٢-٤٤٧
نصرخان، پسر شیخ ناصرخان آل مذکور
٣٥٢
نصیرخان بلوچ، حاکم بلوچستان ٧٨
١١٥ - ١١٦- ١١٧- ١١٨ -١٢١
١٢٣-١٢٤-٤٠٩-٤١٤-٤٢٦
نصیرخان لاری ٤٥٨
نظام‌الملک ٣٧٩-٤٣٨
نظرعلیخان زند ٢٦٩-٣٢٥-٣٣٣-٣٣٤
٣٣٥- ٣٣٦-٣٣٧- ٣٣٨-٣٤١-
٤٥٤-٤٥٨-٤٨٦-٤٩٠
نظر علیخان فیلی ٣٣٤
نظر علی سلطان ١٤٧-١٤٨
نقد علیخان کرد، برادر جعفرخان ٩٨
١١١-١١٢
نواب بهادرخان ٤١٩
نواب قدسیه ١٠٠
نوح ٧٥
نور محمدخان افغان ٧٣-٧٤-٩٢-٩٣
٩٤-٣٩٩- ٤١٠-٤١٥-٤٢٩-٤٤٠
٤٤٤

Marfat.com

هاشم میرزا ٣٩٩-٤٧٤
هدایت ٤٧٤
هدایت‌خان رشتی ٣٤٣
هراکلیوس ٤٦٨
همایونشاه، پسر تیمور شاه ١٢٥-١٢٦
١٢٩

وحید (میرزا طاهر) ٣٠٦
وزیرالممالک ٨٠-٨١-٨٣-٨٤-٨٥
٨٧-٨٨-٤٢١
وسواوراو ١٠١-١٠٤
وکیل‌الدوله ١٩٢-٢٠١-٢٢٧-٢٢٨
٢٦٣-٢٦٤-٢٦٥-٢٦٦-٢٦٧
٢٦٨-٢٦٩-٢٧٠-٢٧١-٢٧٤
٢٨١-٣٠٣-٣٢٣-٣٢٤-٣٢٧
٣٢٨-٣٢٩-٣٣٤-٣٣٥-٣٣٦
٣٣٧-٣٣٨-٣٣٩-٣٤٠-٣٤١
٣٤٤-٣٤٥-٣٤٧-٣٥٣-٤٦٠-٤٦١
وکیل الرعایا ٤٦٠

وکیل الخلایق ٤٦٠
ولی‌بیک قلعه بیگی ١٦١-٢٦٤-٢٦٥
ولی‌محمدخان جوانشیر ١٢٦
ولی‌محمدخان چنگیزی ٣٨١
ولی‌خان زند ٤٨٦
ولی محمدخان سردار کرمان ٤٨١
ویکن محمد پاشا ٣٨٣

یاربیک‌خان ٢١-٢٣-١٤١-٣٩٤
یاقوت خان خواجه سرا ١٢٠
یزدان بخش میرزا، پسر شاهرخ ٤٢٩
-٤٣٠
یزید ٨٩
یعقوب علیخان ١٠٢-١٠٣-١٠٤
یوسف علیخان جلایر ٥٣-٥٥-٥٦-٥١
٥٨-٦٥-١١٢-٣٩٩-٤٠٤-٤١١
٤١٢-٤١٣-٤٤٠
یوسف‌خان هوتکی افغان ٤٠٥-٤٦٦
٤٧١-٤٧٢

Marfat.com

نامهای جاها و طایفه‌ها

آباده ۴۶۰
آذربایجان ۲۱-۲۶-۲۸-۳۱-۳۸-۴۷
۵۲-۵۶-۵۷-۱۰۹-۱۱۰-۱۳۰
۱۴۶-۱۶۷-۱۷۱-۱۷۵-۱۸۳
۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۸-۱۸۹
۱۹۳-۲۱۵-۲۳۹-۲۴۷-۲۶۰
۲۶۱-۲۶۷-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱
۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۹-۳۱۴
۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۲۴-۳۲۷
۳۳۶-۳۳۸-۳۴۰-۳۴۲-۳۵۰
۳۵۵-۳۷۰-۳۷۷-۳۹۴-۳۹۸
۴۴۰-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۸
۴۶۴-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۷۱
۴۷۲-۴۷۴-۴۷۸-۴۸۵-۴۸۹-۴۹۳
آب خواره ۳۰۰
آبکوه ۳۷۱
آرال ۳۸۲
آریه چای ۳۷۶۰
آستان قدس رضوی ۳۵۹-۳۶۵-۳۶۹
۳۷۱-۳۸۱-۴۰۱-۴۱۲-۴۴۸
آق اولی ۴۹۲
آق دربند ۳۷۵
آق قیونلو ۳۹۵
آل عبا ۳۹۳
آل مذکور ۳۵۲
آمویه ۴۲-۳۷۸-۳۸۰
ابدالی (افغان) ۱۶-۴۷-۵۸-۵۹-۶۱
۷۱-۷۲-۷۷-۷۸-۸۰-۸۲-۸۳
۸۵ تا ۸۹-۱۲۱-۱۲۵-۱۸۹-۳۵۷
۳۶۷-۳۶۸-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۴۰۵
ابرقو ۴۲۵-۴۵۴-۴۸۰
ابهر ۲۷
ابوشهر [بندر] ۳۵۲
ابیورد ۱۳-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۸-۳۵۹
۳۴۰-۳۶۵-۳۷۳-۴۵۱
اتک (دامن کوه) ۴۲-۷۹
اجمیر ۴۱۶
ارتیل ۳۸۳
اردبیل ۴۸۳-۴۸۴
اردستان ۴۵۴
اردلان ۱۳۳-۱۵۰-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷
۱۷۸
ارز روم ۳۵۵
ارس ۳۷۳
ارگ ۲۰-۵۷-۶۹-۹۹-۳۶۵-۳۹۹
ارض اقدس ۲۰-۳۰-۳۶-۵۱-۵۶
۵۷-۶۴-۶۵-۶۶-۹۳-۱۴۶-۳۵۷
۳۶۱-۳۷۳-۳۸۹-۳۹۶-۴۰۹
۴۱۰-۴۱۱-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۸
۴۳۳-۴۳۷-۴۳۸-۴۸۵
ارزن الروم ۳۷۶
ارمنی [ارامنه] ۱۰-۲۶۰-۳۷۷

Marfat.com

ارومیه [ارومی] ١٨٤ - ٢١٥ - ٢٧٦
٢٧٩ - ٣٠٩ - ٣١٤ - ٣١٦ - ٣١٨
٣٢٤-٣٢٦-٣٢٧-٣٢٨-٣٣٠-٤٥٥
٤٥٧ - ٤٦٢ - ٤٦٤ - ٤٦٥ - ٤٦٦
٤٦٩-٤٧١-٤٧٢-٤٨٩

استراباد ٩ - ٧٦ - ٢٠٤ - ٢٠٥ - ٢٠٦
٢١٠ - ٢١١ - ٢١٥ - ٢١٦ - ٣١٧
٣٢١ - ٣٢٢ - ٣٢٣ - ٣٣١ - ٣٦٥
٣٨٣ - ٤٤٠ - ٤٥٣ - ٤٥٥ - ٤٦٩
٤٧٠-٤٧١-٤٧٢-٤٧٣

اسدآباد ١٣٢-١٦١

اسفراین ٣٦٢

اسفزار ٦٨

اسلامبول ٢٤٢-٢٥٩-٢٦٠-٣٣٩-
٣٤١-٣٧٣

اشتران ١٤٢

اشترلی ٣٦٢

اشرف ٢١٤-٤٠١-٤٧٣

اشنو ٤٦٦

اصفهان ١٠-١٣-٢١-٢٤-٢٥-٢٧-٣٩
٥٨ - ١٣٠ - ١٣٤ - ١٤١ - ١٤٢ - ١٤٣
١٤٦ - ١٦٧ - ١٧٠ - ١٧١ - ١٧٢ - ١٧٦
١٨١-١٨٢-١٨٣-١٩٢-١٩٣-١٩٤
١٩٦-١٩٧-١٩٨-١٩٩-٢١٥-٢٥١
٢٦٢ - ٢٦٦ - ٢٦٩ - ٢٧٢ - ٢٧٤
٢٧٦-٢٧٧-٢٨٢-٢٨٣-٢٨٦-٢٨٧
٢٨٨-٢٩٤-٣٠١-٣١٤-٣١٥-٣١٦
٣١٧-٣٢٤-٣٣٠-٣٣١-٣٣٣-٣٤٣
٣٤٨ - ٣٤٩ - ٣٥٠ - ٣٥٦ - ٣٥٧
٣٥٨ - ٣٦٨ - ٣٦٩ - ٣٧٣ - ٣٧٤
٣٧٥ - ٣٧٦ - ٣٧٧ - ٣٨٣ - ٣٨٥
٣٨٦ - ٣٨٧ - ٣٩٤ - ٣٩٦ - ٣٩٧
٤٠١ - ٤٠٢ - ٤٤٠ - ٤٤٩ - ٤٥٣
٤٥٤ - ٤٥٥ - ٤٥٨ - ٤٦٢ - ٤٦٥ - ٤٦٦
٤٦٨-٤٧٢-٤٧٨-٤٨٥-٤٨٧-٤٨٨
٤٨٩-٤٩٠-٤٩٦

اصطهبانات ٤٨٠

اعراب ٤٥٨

افشار (افشاریه) ٢١-٤٣-١٦٧-١٧٣
١٧٤-١٧٦-١٨٥-١٨٧-٢٨٣-٢٨٤
٢٨٧ - ٢٨٩ - ٣٢٤ - ٣٢٦ - ٣٢٧
٣٢٩ - ٣٥٥ - ٣٥٨ - ٣٦٥ - ٣٧٧
٤٥٢ - ٤٥٧ - ٤٦٤ - ٤٨٩ - ٤٩٠
٤٩١

افغان (افاغنه) ١١ - ١٢ - ١٦ - ٢٣
٢٥ - ٢٧ - ٣١ - ٣٥ - ٣٧ - ٤٨ - ٤٩
٦٠ - ٦١ - ٦٥ - ٦٨ - ٧٠ - ٧١ - ٧٥
٧٧ - ٧٩ - ٨٠ - ٨٧ - ٨٩ - ٩٠ - ٩٢ - ٩٩
١٠١ - ١٠٧ - ١١٠ - ١١٥ - ١١٨ - ١٢٠
١٢٩ - ١٣٣ - ١٣٥ - ١٣٧ - ١٤٣
١٤٦ - ١٥٠ - ١٧٩ - ١٨٥ - ١٨٧ - ٢٢٩
٢٤٣ - ٢٤٦ - ٢٦٧ - ٢٦٩ تا ٢٧٦ - ٢٧٧
٢٧٨ - ٢٨٠ - ٢٨٣ - ٢٨٤ - ٢٨٥
٢٨٧ - ٢٨٩ - ٢٩٢ - ٢٩٣ - ٣٠٤
٣٠٥ - ٣٠٧ - ٣١٠ - ٣١٤ - ٣١٥
٣١٦ - ٣١٨ - ٣٢٢ - ٣٢٣ - ٣٢٤ - ٣٢٥
٣٢٦ - ٣٢٧ - ٣٣٠ - ٣٥٧ - ٣٥٨
٣٦٧ - ٣٦٨ - ٣٦٩ - ٣٧٠ - ٣٧١ - ٣٧٢
٣٧٧ - ٣٧٨ - ٣٨٤ - ٣٨٦ - ٣٩٤
٣٩٦ - ٣٩٨ - ٤٠٤ - ٤٠٦ - ٤٠٩ - ٤١٠
٤١٣ - ٤١٤ - ٤١٥ - ٤١٧ - ٤١٨ - ٤١٩
٤٢٥ - ٤٢٦ - ٤٢٧ - ٤٢٨ - ٤٢٩ - ٤٣٦

Marfat.com

٤٣٧-٤٣٨-٤٣٩-٤٥٠-٤٥١-٤٥٥
٤٥٦-٤٦٤-٤٦٥-٤٦٦-٤٦٧-٤٧٨
٤٧٩-٤٨٠-٤٨٥-٤٨٨
افغانستان ٤٤٩
اقلید ٤٨٠
اکراد ١٠-٥٦-١١١-٣٥٨-٣٥٩-٣٦٠
-٣٦١-٣٦٢-٣٦٦-٣٩٨-٣٩٩-٤٠٧
٤١٠
الکه ٣٨٧
الندشت ٣٧١
اله آباد ٤٢٠
الیاس خانی (عمارت) ٤٦
امواله ٣
انجدان ١٤٩-١٨٢
اندخود ٣٧٨
اودال ٤٠٥
اورامان ١٦٥-١٦٦
اویماقات هزاره‌جات ٣٨٨
اوزبک ١١-١٢-١٦-٢٧-٣١-٣٢-٣٣
٣٤-٣٥-٤٢-٦٠-١٣٥-١٧٩-٢٩٢
٣١٨-٣٥٥-٣٨٠-٣٨٢-٣٨٤-٣٩٤
٣٩٦-٤٦٥
ایران ١-٤-٥-٧-٨-١٠-١١-١٣٠-٢٣
٢٦-٤٧-٥٠-٦٨-٧٧-٨٦-٩٠-١٠٩
١١٢-١٢٧-١٣٥-١٤٦-١٦٦-١٦٩
١٨٤-١٨٥-١٨٩-٢٤٢-٢٤٣-٢٤٥
٢٤٧-٢٤٨-٢٥٠-٢٥٩-٢٦٠-٢٦١
٢٦٢-٢٦٥-٣٠٥-٣١١-٣٥٥-٣٥٨
٣٩٢-٣٦٩-٣٧٠-٣٧٣-٣٧٤-٣٧٧
٣٧٨-٣٧٩-٣٨٠-٣٨٢-٣٨٣
٣٨٤-٣٨٧-٣٩٦-٣٩٨-٤٠٢-٤٠٧
٤٠٨-٤١٢-٤٢٢-٤٤٠-٤٥١-٤٥٥
٤٦١-٤٦٤-٤٦٨-٤٧١-٤٧٤-٤٧٥
٤٧٨-٤٨٢-٤٩٣
ایرانی ٩٩-١٠٥-١٠٧-٣٧٠-٣٧٣
٣٧٥-٣٧٦-٣٨١-٣٨٣-٣٨٤-٣٩٤
٤٥٨
ایزد خواست (ایزد خاص) ٣٤٦-٤٨٨
٤٩١
ایرلوی افشار ١٢-٣٨٧
ایروان ٣٣٨-٣٧٠-٣٧٢-٣٧٣-٣٧٦
٣٨٣-٤٦٨
ایوان ١٥٢
ایوان عباسی ٣٦٦
ایوان امیر علیشیر ٣٦٥
باجلان (ایل) ٣٠٠
باخرز ٤١٠
بارفروش ٣٩٦
باغ سعادت آباد ٤٨٣
باغ قوشخانه ٤٩٥
باسی زائی ٤١٦
بانه ١٦٥
بجنورد ٣٥٥
بحرین ١٧٢-١٨١
بخارا ٣٧٨-٣٨٠-٣٨٦-٤٠٤
بختیاری ١٨-٢١-١٦٩-١٧٠-١٧١
١٧٢-١٧٤-١٨١-١٨٢-١٩٣-١٩٤
١٩٥-١٩٦-١٩٩-٢٠٠-٢٠١-٢٠٤
٢٣٢-٢٤٢-٢٤٣-٢٤٧-٢٤٩-٢٥٠
٢٦١-٢٦٢-٢٦٧-٢٦٨-٢٩٣-٢٩٤
٢٩٦-٢٩٧-٢٩٨-٣٣١-٣٣٣-٣٣٤
٣٤٢-٤٥٣-٤٦٣-٤٧٦-٤٧٩

Marfat.com

برلاسیه [طایفه] ۹۳
بروجرد [بزدجرد] ۱۳۱-۱۴۹-۲۸۳
۳۶۹-۳۷۷-۴۵۲-۴۶۵
بست بالا خیابان [اطراف صحن
حضرت رضا (ع)] ۴۴۵
بسطام ۳۶۸-۴۰۹-۴۱۴
بصره ۳۳۷-۳۳۹-۳۴۱-۳۴۲
۳۴۳- ۳۴۵ - ۴۰۱ - ۴۸۷ - ۴۹۱
۴۹۴
بطحا ۲۰۷
بغداد ۳-۱۱۰-۱۱۱-۱۴۶-۱۶۶
۱۹۷-۲۰۵-۲۳۲-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۷
۲۴۸-۲۵۰-۲۵۹- ۲۶۰-۲۶۲-۲۶۷
۲۶۸-۲۷۱-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۴-۳۱۶
۳۳۷- ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۱- ۳۷۳
۳۷۴-۳۷۵-۳۸۲-۴۵۸-۴۶۷-۴۶۸
۴۷۴-۴۷۵-۴۸۵-۴۸۶
بقمچ ۳۶۱
بلخ ۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۹-۳۷۸
بلوچ ۱۱۵-۴۲۵-۴۲۷-۴۳۶
بلوچستان ۷۲-۷۸-۱۲۱-۱۲۶-۱۲۹
۳۸۰-۴۸۲-۴۸۴-۴۸۵
بنادر ۸-۱۷۳-۱۷۵-۱۸۱
بندرعباس ۴۰۱-۴۸۲
بند علی ۳۳۴
بنگاله ۲-۳-۵- ۲۲۳ - ۴۰۱ - ۴۰۲
۴۲۰
بنگشات ۷۹-۱۰۲-۴۱۹
بنی‌جعب [اهل جعبی] ۳۳۲-۳۳۳
بوانات ۴۸۰
بهار ۲۷۸
بهبهان ۳۵۱-۳۷۵-۳۷۶
بهجان ۳۸۱
بهتوی (ایل) ۳۰۰
بیات ۵۶-۶۶-۱۷۳-۱۸۰-۳۶۱
۴۲۶
بیارجمند ۳۶۷
بیت‌الله ۴۰۲-۴۷۷-۴۸۶
بیستون ۱۴۱-۱۴۴-۱۵۰-۱۵۱-۱۶۱
۱۷۷-۱۹۶-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۵-۲۶۲
۲۶۳-۲۶۴-۲۶۶
بیلاور ۱۵۵
بیکدلی ۲۳۲
پارچمنا ۱۰۱-۱۰۴
پاردریا ۱۰۲
پانی‌پت ۳۷۹
پل شاه، در کرمانشاهان ۱۹۴-۱۹۸
پائین خیابان [دروازهٔ] ۴۰۵
پنجاب ۶۰-۱۲۰-۳۷۸-۴۱۸-۴۱۹
پنج کسب (تنج کسب) از محال ملایر
۱۷۰
پیشاور ۷۹-۱۲۴- ۱۲۶-۱۲۹-۳۸۰
۴۱۶-۴۲۰-۴۷۷
پیه پس ۴۷۰
پیری و کمازان ۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۹
۱۶۰ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۱۸۰
۱۸۱-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۲-۲۲۰-۲۲۲
۲۲۵-۲۷۳-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۹
۲۹۳
پیریه [پریه] ۲۹۶-۳۰۹-۴۵۱-۴۵۲
تاتار ۴۲-۴۸
تاجیک ۸-۹

Marfat.com

تاوات ۱۸۶
تایمنی ۴۸-۴۰۲
تبرك [قلعهٔ] ۴۹۰-۴۹۶
تبریز ۸-۲۴-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۷
۱۱۰-۱۸۴-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۲۶۷
۳۲۴-۳۳۷-۳۳۸-۳۵۸-۳۷۰-۳۹۴
۳۹۸-۴۰۰-۴۵۵-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۷
۴۷۱-۴۸۰-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۹
تخته پل ۴۷۱
تخت فولاد ۴۸۳
تربت حیدریه ۴۱۰
ترترلوقور (بربرلو) ۵۴
ترشیز ۱۱۵-۳۶۷-۴۸۶
ترك ۸-۹-۳۷۰-۴۰۲-۴۵۱-۴۷۵
۴۷۸-۴۷۹-۴۸۴
ترکستان ۳۷۸-۳۸۰-۴۰۲
ترکمان (ترکمانیه) ۹-۱۰-۲۱۳
۲۵۶-۴۷۳
تراکمه ۲۶۱-۳۶۸-۳۷۲-۴۷۰ ۴۷۱
تفلیس (تبلیس) ۳۷۵-۳۷۶-۴۵۷
۴۶۸-۴۶۹
تقچی (اصفهان) ۱۷۲
تنکابن ۴۷۰
تنگ‌الله اکبر (در شیراز) ۹۶
توران ۴۲۴
تورانی ۹۹
تون (فردوس حالیه) ۶۸-۱۱۶-۳۵۸
۴۰۹
تویسرکان ۱۴۷-۱۶۰-۳۶۹
تیموریه ۷۹-۱۰۰-۱۰۱
جاجرم ۳۶۲-۴۴۱
جاف [ایل] ۳۰۰
جام ۶۵-۶۷-۶۸-۷۲-۱۱۱-۱۱۳
۳۷۲-۳۸۹-۴۲۵
جانکی ۴۷۹
جربادقان ۳۳۳
جروق ۳۵۱
جلال آباد ۷۹-۱۲۶-۳۷۸-۴۲۰
جلال‌وند [ایل] ۳۰۱
جلایر [ایل] ۱۰-۵۳-۵۵-۳۵۸
۴۰۲-۴۱۱
جلفا ۱۷۲-۳۷۷
جلیل آباد ۱۶۹
جلیل‌وند [ایل] ۳۰۰
جلون‌آباد اصفهان ۴۵۴
جم‌سورك (چم‌سورك) ۳۰۰
جمنا [رودخانه] ۱۰۴
جنبذ ۴۵۴
جهرم ۴۸۰
جیحون [رود] ۲
چاپلق ۱۴۹
چمچال ۲۸۲-۲۸۳-۲۸۶-۲۹۲
چمشکزك ۳۸۵-۳۳۱-۳۸۹
چمن کندمان ۳۳۱-۴۸۹
چناران ۹۷-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۳۶۲
۴۳۸-۴۴۱
چنداله ۴۱۹
چنداول ۴۱۱
چهار باغ ۴۰-۴۴-۵۵-۵۶-۵۷-۹۳
۹۹-۱۱۷-۳۶۵
چهارلنگ [ایل] ۱۶۹-۱۷۰-۲۹۲
چهار محال ۱۸۲-۳۳۱

Marfat.com

چهچه ۲۰
چپور ۴۱۷
حاج [ایل] ۱۳۲
حاجی‌آباد (چهار فرسنگی کرمانشاهان)
۱۹۴–۱۹۶–۱۹۷
حجاز ۴۷۷
حسن‌آباد ۳۵۹–۴۸۲
حکاری [ایل] ۴۶۶–۴۶۸
حلوائی(دوفرسخی شهر مشهد) ۱۱۳
حوالان ۳۷۵
حوض سنگ ۲۰
حویزه ۱۸۲–۱۹۲–۳۳۳–۳۳۴–۳۳۵
۳۷۶
حیات شادمان ۴۲
حیرون ۴۸۲
خانقاه ۳۸۰–۳۸۱
خاکستر [دروازهٔ] ۴۰۶
خانکلی [ایل] رجوع شود بنانکلی
خبوشان (قوچان) ۱۰–۱۲–۲۱– ۵۹
۱۱۲–۴۱۱–۴۳۲–۴۷۳
ختا ۴۰۲
خدا بنده لو [ایل] ۱۳۰–۱۳۷–۱۳۸
۱۸۰–۲۸۳
خراسان ۲–۳–۱۰–۲۱–۲۹–۳۱–۳۸
۴۰–۴۲–۵۲–۵۶–۵۹–۶۱–۶۵–۶۶–۶۷
۷۲–۷۳–۷۴–۸۹–۹۲–۹۳–۹۴–۹۵–۹۷
۱۰۸–۱۰۹–۱۱۰–۱۱۱–۱۱۶–۱۴۵
۱۴۷–۱۷۲–۱۷۵–۱۸۰–۱۸۹–۲۰۸
۲۴۷–۲۵۲–۳۰۱– ۳۵۵–۳۵۸–۳۶۸
۳۶۹–۳۷۰–۳۷۲–۳۷۳–۳۷۷–۳۸۰
۳۸۱–۳۸۳–۳۹۴–۳۹۸–۴۰۴–۴۱۵
۴۲۲–۴۲۳–۴۲۵–۴۲۹–۴۳۴–۴۳۵
۴۳۹–۴۴۰–۴۴۱–۴۴۳–۴۴۴–۴۵۰
۴۶۹–۴۷۳–۴۸۶
خراسکان ۴۹۵
خرم‌آباد ۲۸۳–۳۳۳–۴۷۹
خزر [دریای] ۴۷۳
خزیمه ۶۶
خزل ۲۸۳–۲۹۲
خسرو شیرین ۱۷۳
خشت ۳۱۵–۴۵۴
خفر ۴۸۰
خلج ۳۷
خلخال ۴۸۳
خلیل‌آباد(یاجلیل‌آباد) ۱۶۹–۴۷۸–۴۷۹
خمسه عراق ۳۸۷–۳۹۵–۴۵۵–۴۹۳
خواجو [پل] در اصفهان ۱۷۲
خواجه ربیع ۳۶۳
خوارزم ۸–۳۸۰–۳۸۱–۳۸۲–۳۸۳
خوار ۳۳۳–۳۶۳–۳۹۸–۴۲۳
خواف ۴۱۰
خوانسار ۱۶۸–۱۸۲
خوزستان ۱۶۲–۲۰۴
خوی ۳۲۴–۳۲۷–۳۳۱–۳۳۶–۴۵۰
خیابان سفلی ۳۰۷
خیوه ۳۰۱–۳۶۲
داراب ۴۱۲
دارالمرز ۲۱–۲۳–۷۶–۳۲۱–۳۲۲
دارالضیافه ۴۴۵
داغستان ۸–۱۳۳–۱۸۸–۱۹۱–۳۷۶
۳۸۱–۳۸۲–۳۸۳–۳۹۶–۴۷۴
دامغان ۳۶۲–۴۳۳

Marfat.com

درّانی ٦٤-٦٨-٧١-٧٢-٧٣-٧٤-٧٧
٧٨-٨٥-٨٧-٨٩-٩٠ تا ٩٤-١٠٠ تا
١٠٧-١١٣ تا ١٢١-١٢٦-٤٠٥-٤٠٨
٤١٦-٤١٧-٤١٨-٤١٩-٤٢١.٤٤٨
٤٤٩
دربند (مشهور بشش گاو) ١٢٨
دربند (خشت) ٣١٥
دربند (شروان) ٣٨٢
دربند ١٩٠-٢٤٥-٢٩٣-٢٩٤-٢٩٦
٢٩٨-٢٩٩-٣٣٩
درجز ٣٥٥-٣٥٦-٤٥١
دروازهٔ کلات در مشهد ٤٢٧
درهٔ پیری و کمازان (به پیری و کمازان رجوع شود)
دو رود ٣٠٩
دریای آمویه ٤٢
دزفول ٢-١٩٢-٣٣٢-٣٣٤-٣٧٥
٤٦٣
دستجرد ٣٥٥-٣٥٦
دشت ارژنه ٣٥٠
دشت ترکمن ٤٦٩-٤٧٠
دشتستان ٣٥٢
دشت قبچاق (رجوع به قبچاق شود) ٣٢٣
دکن ١٠١-١٠٧-٣٧٩
دلفان [ایل] ٢٨٣-٢٩٢
دنبلی ٣٢٤-٣٢٧-٤٦٦-٤٦٨
دهکرد ٢٨٩
دهلی (شاهجهان آباد) ٣-٧٩-٨١
٨٣-٩٠-١٠٠-١٠١-١٠٢-١٠٤
٤١٨-٤٢٠
دوآبه (سیلاخور) ٢٨٣-٢٨٧-٢٩٢
٤٦٣-٤٨٨
دورق ٢
دولت آباد ٩٣-٩٤-٤٣٢
دیاربکر ٤٦٧
دیزجات ٧٩
دیلمان ٤٨٣
راجبوتیه ٨١-٨٥-٨٦-٨٨-٤١٦
رادکان ٥٠-١١٢-٣٧٤-٣٨١-٤٤٥
راز ٣٩
رانکوه ٤٨٣
رشت ٢٤٤-٣٤٣-٣٧٣-٤٦٦-٤٧١
رهشت ١٣٨
رودسر ٤٦٦
رودگرگان ٤٤٠
روس (اروس) ٢٤٤-٢٤٥-٢٥٠-٣٣٩
٣٧٧
روسیه ٣٧٣-٤٧٤
روم ٣-١٩-٢٤-١٤٦-١٥١-١٦٦
١٦٨-٢٤٢-٢٤٥-٢٦١-٢٦٩
٣٠١-٣٠٥-٣١١-٣٣١-٣٢٨-٣٢٩
٣٣٤-٣٣٨-٣٣٩-٣٤٠-٣٤١-٣٧٠
٤٠٢-٤٧٤-٤٩١
رومی (رومیه) ٢٥٩-٢٦٨-٣٧٠-٤٦٣
٤٨٣-٤٨٥-٤٨٦
روضه رضویه ٣٠-٤٠٩-٤٣٤-٤٣٥
روهیله ١٠١-١٠٢-١٠٣-١٠٤-١٠٦
١٠٧
ری ٦٤-٣٨٢
زابل ٣٨٨
زابلستان ٣٨٨
زاغج ٢٧٩
زاغه ١٥٩

Marfat.com

زاینده رود ۱۷۵-۱۸۲-۱۸۲-۱۹۲
۴۸۳
زرگران ۳۷۱
زعفران لو ۵۲
زنجان (خمسه) ۲۷-۴۵۵-۴۹۳
زندیه (زند) ۹۶-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۶
۱۵۰-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۵-۱۶۸
۱۶۹-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۵-۱۷۹-۱۸۰
۱۸۲-۱۹۵-۱۹۹-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۴
۲۰۵-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۴-۲۱۶-۲۲۸-
۲۳۰-۲۳۲-۲۳۷-۲۴۰-۲۴۲-۲۶۷
۲۶۸-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۳-۲۷۹-۲۸۵
۲۸۹-۲۹۱-۲۹۴-۲۹۷-۲۹۸-۳۰۲
۳۰۵-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۴-۳۲۳-۳۲۷
۳۳۰-۳۴۲-۳۵۱-۴۵۲-۴۵۶-۴۵۷
۴۶۴-۴۶۵-۴۶۸-۴۸۹-۴۹۲-۴۹۴
زنگنه [ایل] ۱۳۲-۱۴۱-۱۵۰-۱۵۴
۱۵۸-۱۶۲-۲۰۱-۲۱۶-۲۲۱-۲۲۳
۲۲۴-۲۲۶-۲۲۸-۲۳۷-۲۵۱-۲۵۶
۳۰۰-۳۰۶-۳۰۷-۳۴۲
زنگی ۲۰۴
زهاب ۳۰۰-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۳-۳۱۴
۳۷۴
زندانلو [قلعه] ۳۵۹
زیر آب ۳۸۱
سادات رضوی ۳۶۲
ساری ۳۹۶-۴۶۴-۴۶۶-۴۷۲-۴۷۳
سالاروند [ایل] ۳۰۰
سامرا ۳۷۴
ساوجبلاغ ۱۳۳-۱۸۴
ساوه ۳۰-۳۶
سبزوار ۷۵-۷۸-۹۲-۳۶۷-۴۰۷-۴۰۹
۴۱۰-۴۱۲-۴۱۴-۴۱۵
ستلج [دریای] ۴۱۷
سدوزه‌ای [طایفهٔ] ۵۸-۶۱-۹۲-۱۲۵
ستوره ۲۶۰
سد اسکندر ۶۹-۸۶-۱۴۹-۲۳۵-۲۷۷
۲۸۵
سراب (در آذربایجان) ۴۵۵
سراب (دروازهٔ مشهد) ۴۴۵
سرابل ۴۸۱
سرجام ۳۵۹
سرجم [دروازهٔ] ۱۹
سرخه ۳۱-۴۴۰-۴۵۰
سرخه شیر ۳۷۷
سرهند ، (رجوع به سهرند شود) ۲۷۹
۴۱۷-۴۲۰
سعدآباد ۳۵۰
سقاخانه [صحرای] ۴۷۳
سلطان‌آباد ترشیز ۱۱۵-۱۱۶-۱۱۸
۱۱۹-۳۶۷
سلطانیه ۲۷-۴۹۳
سلماس ۳۲۴-۳۲۷-۳۳۶-۴۵۵-۴۵۷
سله [فرقه] ۲۸۳
سمان ارخی ۲۷
سمرقند ۳۸۰
سمنان ۳۱-۳۹۴-۳۹۵-۴۲۳-۴۴۰
۴۵۰
سنگان ۳۶۷
سنوره ۲۶۰
سند ۷۲-۷۹-۱۲۶-۳۸۰-۴۲۴-۴۷۷
سنقر ۱۳۸-۱۴۰
سنگ سفید ۱۲۹

Marfat.com

سنندج ۱۳۳-۱۳٤-۱۳۸-۱٤۰-۱٥۰
۱٥٥-۱٦۰-۱٦٥-۱٦۷-۱٦۸-۱۷۸
۱۷۹-۳۷۰-۳۸۲
سنهٔ اردلان ۱٥۰-۳۹٦-۳۹۸
سهرند ۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸٤-۹۱
۹۲-٤۱٦-٤۱۷-٤۲۰
سورج مل جاتهه (مل جانه) ۱۰۱
سورداش ۳۷٥
سیاه آب [من مضافات فراه] ۱۲۲
سیستان ۱۰-۳٤٥-۳٤٦-۳٦۹-۳۸٤
۳۸۸-۳۹۸
سیک [طایفه] ٤۱۹
سیلسپر ٥٤
سیلاخور ۲۸۳-۲۸۷-۲۹۲-۳۳۳
٤٦۳-٤۸۸
شادللو (شادربور ، شاورپور) ٦٦-٦۸
۳٦۲-٤۰۷
شامبیاتی ۲۲-۲۳
شالامار [حصار] ۸۳-۹۱
شاهجهان آباد ۳-۷۹-۸۳-۸٤-۹۰-۹۹
۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۸-۳۱٥
۳٤۲-۳٥۳-۳۷۹-٤۰۱-٤۰۹-٤۱٤
٤۱٦-٤۱۸-٤۱۹-٤۲۰-٤۷۷
شاهچراغ [آستان] ۳۱٥-۳٤۲-۳٥۲
٤٥۹
شاهرضا قمشه ٤۸۹
شاهرود ٤۰۹-٤۱٤
شاهسون (شاهیسون) ۱۳۱-۱۳۳-۱۳۷
۱۳۸-۱٤۰-۳۷۷-٤۸٤
شاه امیرعلی حمزه [روضهٔ] ٤٥۹
شروان ۸-۱۹۰-۱۹۱-۳٥۹-۳۷٥
ششگاو ۱۲۸
شط (فرات) ۳۷٤
شقاقی ۱۳٦-۳۰۱-۳۰۳
شکاپور ۱۲٥
شکی ۱۸۸
شماقی (شماخی) ۱۹۱-۳۷٦-٤٦۹
شمیران ٤٥٥
شمیل مینا ٤۸٤-٤۸٥
شهر زور ۳۲۹-۳۸۳-٤٦٤
شولستان ۳۷٦
شوشتر ۱۷٥-۱۹۲-۱۹۳-۲۰۲-۲۰٤
۳۰۱-۳۰۳-۳۳۲-۳۳۳-۳۳٤-۳۷٥
۳۷٦-٤۷۹
شیراز ۹٦-۹۷-۱۷۲-۱۷۳-۱۷٤-۱۷٥
۱۸۱-۱۸۲-۱۹۲-۲۱٥-۲۷۷-۲۸۳
۲۸۷-۳۱٤-۳۱٥-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹
۳۲۰-۳۲۱-۳۳٦-۳۳۷-۳٤۲-۳٤۳
۳٤٥-۳٤٦-۳٤۷-۳٤۸-۳٥۰-۳٥۱
۳٥۲-۳٥۳-۳٥٤-۳٦۹-۳۷٦-٤۲۲
٤۲۳-٤۳٤-٤٤۱-٤٤٦-٤٥۲-٤٥٤
٤٥٥-٤٥۷-٤٥۸-٤٥۹-٤٦۰-٤٦۱
٤٦۲-٤٦۳-٤٦۸-٤٦۹-٤۷۲-٤۸۰
٤۸۱-٤۸٦-٤۸۷-٤۸۸-٤۸۹-٤۹۰
٤۹۱-٤۹۲-٤۹۳-٤۹٤-٤۹٥-٤۹٦
شیرخانه ۳٤۰
شیطانی [ایل] ۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱
صفویه ۳٤-٤٤-٤٦-۲۱٤-۲٤٤-۲٤٦
۲٤۸-۲٦۲-۲۲۲-۳٥۸-۳۷۳-۳۹٥
۳۹٦-۳۹۷-٤۰۳
طالقان ٤۷۰
طالش ٤۷۱
طبرستان ۷٦-۲۱٥

Marfat.com

طبس ۱۱۳- ۱۱۴-۱۱۶-۳۸۳-۴۰۹
۴۱۴-۴۳۱-۴۳۳-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸
۴۷۷
طرق (قریه‌ای در دو فرسنگی مشهد)
۹۸-۹۹-۴۲۶
طوس ۳۴۰-۳۶۱-۴۰۸-۴۳۸
طهران [تهران] ۲۸-۱۷۵-۱۸۲-۲۱۰
۲۱۳-۲۱۵-۳۲۱-۳۲۲--۳۴۸-۳۸۲
۴۴۵-۴۵۳-۴۵۵-۴۷۱-۴۹۱-۴۹۳
عباسیان ۲۳۵
عتبات ۴۱-۴۴-۵۱-۳۸۵-۳۹۹
۴۰۱-۴۰۲-۴۵۸-۴۸۵
عثمانیه (عثمانی) ۱۶۸- ۲۵۹- ۳۰۵
۳۰۶- ۳۱۱-۳۳۹-۳۶۹- ۳۷۲-۳۷۳
۳۷۴-۳۷۵-۳۷۷-۳۸۲-۳۸۳-۴۰۱
۴۷۹-۴۹۱
عراق (اراك) ۲-۱۱-۲۱-۲۴-۲۹
۳۰-۳۴-۳۸- ۴۰-۴۷-۵۳- ۵۶-۵۸
۹۵ - ۹۷- ۱۰۹-۱۱۰- ۱۱۳-۱۳۰
۱۳۱-۱۳۳-۱۳۴- ۱۳۵-۱۴۱- ۱۴۴
۱۴۶-۱۵۳-۱۶۳- ۱۷۰-۱۷۱- ۱۷۳
۱۷۴-۱۷۵-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳- ۱۸۵
۱۸۶-۱۸۹-۱۹۲-۱۹۳- ۱۹۴-۲۰۳
۲۰۴-۲۰۶-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۳-۲۱۵
۲۴۷-۲۷۶-۲۸۷-۲۹۳-۲۹۴-۳۰۱
۳۰۵-۳۰۶-۳۰۸-۳۱۴-۳۱۷-۳۱۸
۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵- ۳۲۶- ۳۳۱
۳۴۳-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸- ۳۴۹
۳۵۰-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۳- ۳۷۴
۳۸۲- ۳۸۳-۳۹۴-۳۹۸-۴۲۳-۴۴۰
۴۵۱-۴۵۲-۴۵۴- ۴۶۳-۴۶۴- ۴۷۵
۴۷۷-۴۸۰-۴۸۷-۴۹۱-۴۹۳-۴۹۵
عراق عرب ۳۸۹-۴۶۷-۴۶۸-۴۸۵
عرب ۴۶۹
عرب بنی‌لام ۱۹۲-۲۰۰
عرب میش مست ۲۳-۴۳-۴۶
۱۵۵-۳۵۰
عربستان ۱۷۵-۱۸۱-۱۸۲-۱۹۲-۲۰۲
۲۰۴-۳۰۱-۳۰۳
عظیم‌آباد ۴۲۰
علمدشت ۳۷۱
علیشکر (رجوع شود به قلمروعلیشکر)
عمان ۲-۸- ۱۷۳-۱۸۱-۳۰۶-۳۳۷
عمارلو ۴۷۰
عمرزه‌ای [ایل] ۶۱
غاری قموق ۳۷۶
غزنین (غزنه) ۶۱-۷۹-۱۲۶-۱۲۷
۱۲۹-۳۷۸
غلزه‌ای (غلجئی-غلیجائی) ۴۷-۵۹-۶۱
۱۲۱-۱۲۲-۱۲۵-۱۸۹-۲۴۳-۴۰۵
غوریان ۳۵-۴۱
فارس ۸-۳۸-۴۷-۵۲-۵۳-۵۶-۵۷-۵۸
۹۶- ۱۰۹-۱۱۰- ۱۳۰-۱۷۱- ۱۷۲
۱۷۳-۱۷۵-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲- ۱۹۲
۱۹۳-۱۹۴-۲۴۷- ۳۰۳-۳۰۵-۳۰۶
۳۱۴-۳۱۵-۳۱۷-۳۲۲-۳۲۴- ۳۴۱
۳۴۹- ۳۵۰-۳۵۲-۳۵۳- ۳۵۴ ۳۶۹
۴۳۳-۴۴۰- ۴۴۶- ۴۵۳- ۴۵۴-۴۵۵
۴۶۲- ۴۶۳- ۴۶۴-۴۶۶-۴۷۲- ۴۷۷
۴۸۰-۴۹۳-۴۹۷
فتح‌آباد قوجان ۱۲
فراسان ۳۰۹
فراهان ۱۴۹

Marfat.com

فراه ۴۸-۱۲۲-۳۷۱-۳۷۲-۴۷۹
فرنگ ۱۹-۲۶۱
فرنگی ۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱
فسا ۴۸۱
فیض[رودخانهٔ] ۳۷۹
فیض آباد ، دو منزلی مشهد ۳۹
فیلی [ایل] ۱۹۳-۱۹۴-۱۹۶-۲۰۴
۲۲۷-۲۳۲-۲۵۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۷
۲۹۶-۲۹۸-۴۵۱-۴۷۶
قاجار (قاجاریه) ۹-۱۰-۱۲-۲۲-۷۶
۷۷-۲۰۲-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۸-۲۰۹
۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۴۳-۳۱۷
۳۱۸-۳۲۰-۳۲۱-۳۳۳-۳۵۴-۴۴۵
۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۷۰-۴۷۱-۴۸۹
قارص ۳۳۸-۳۷۶-۳۸۳
قاین ۱۱۶-۳۶۷-۴۱۱
قبچاق ۲۱-۲۲-۲۳-۲۰۶-۲۱۱-۲۱۴
قبه ۱۹۰-۱۹۱-۴۶۹
قدمگاه ۳۶۱
قرائی [ایل] ۹۳
قراچورلو [ایل] ۲۹
قراچه داغ ۲۹-۱۸۸-۱۸۹-۳۹۴
قراچمن ۴۵۵-۴۸۹
قراسو [رود] ۱۹۴-۲۳۲-۲۳۷-۲۳۸
۲۵۲-۲۵۴-۳۰۲
قراقویونلو ۳۹۵
قراگوزلو [ایل] ۱۳۱-۱۶۸-۱۸۰
۱۸۳
قرشی ۳۷۸
قرمانلو [ایل] کرد ۵۲
قرقلو [افشار] ۱۲-۳۵۵
قزاق ۴۶۸
قزل اوزن ۳۷۰
قزلباش (نیکالو ، شاملو ، استاجلو
افشار ، بهارلو ، تکلو ، قاجار) ۱۱
۱۶-۲۵-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶
۳۷-۳۸-۴۴-۴۸-۴۹-۶۰-۶۱-۱۰۳
۱۰۶-۱۲۴-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹
۱۵۰-۲۷۱-۳۵۷-۳۹۸-۴۱۰-۴۲۹
قزوین ۲۷-۳۶-۱۳۵-۱۷۲-۱۷۵
۱۸۲-۱۸۴-۳۵۷-۳۵۸-۳۸۱-۳۸۵
۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۴۰۰-۴۰۱-۴۵۵
۴۷۰-۴۸۰
قسطنطنیه ۲۴۲-۲۴۵
قشقائی ۳۷۷
قلاپور ۳۶
قلات ۱۲۱
قلماق ۱۲۵-۱۲۸-۲۱۳
قلمرو علیشکر ۲۷-۱۳۰-۱۳۲-۱۳۳
۱۴۸-۱۷۲-۱۸۲-۱۹۴-۳۲۷-۳۳۰
۳۹۵-۳۹۶-۴۷۵
قلعهٔ سلطان علی بیک (کوچک) ۲۲۳
قلعهٔ بالا مکان ۱۱۵
قلعهٔ حاج تراب ۳۴۰
قلعهٔ کردو (در اطراف ترشیز) ۱۱۵
قلعهٔ رستم ۳۹۶
قلعه بر ۳۹۵
قم ۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۷-۳۸
۳۹-۱۳۳-۳۳۴-۳۹۵-۳۹۸-۴۲۲
۴۵۰-۴۸۸
قمشه (قومشه) ۲۸۷-۳۱۴-۴۵۴-۴۶۵
قموق ۳۷۶

Marfat.com

قندهار ۱۶-۳۵-۳۶-۴۷-۴۸-۴۹
۵۲-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۵-۷۸
۹۲-۹۳-۹۹-۱۰۰-۱۰۸-۱۰۹
۱۱۶-۱۱۷-۱۲۰-۱۲۶-۱۲۸-۱۲۹
۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۸۹-۳۷۰
۳۷۷-۳۷۸-۴۰۲-۴۰۵-۴۱۰-۴۱۶
۴۱۸-۴۱۹-۴۲۵-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۶
۴۳۷-۴۳۸-۴۴۱-۴۷۹
قوچان ۱۱۲-۳۵۵-۳۵۹-۳۴۰
۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۶-۳۷۲-۳۸۱
۳۸۴-۳۸۹-۳۹۸
قوشخانه [باغ] ۳۹-۱۷۲
قوقه ۱۳۶
قیس ۳۷۶
قیطاق ۳۸۲
کابل ۱۰-۶۰-۶۱-۷۹-۱۲۰
۱۲۴-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۹-۳۷۸-۴۱۶
۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۶۴-۴۶۹
کابلی ۸۱-۹۹
کاخت ۴۶۸-۴۶۹
کاخک ۴۰۹
کارتیل ۴۶۸-۴۶۹
کاردیان ۱۰۶
کازرون ۳۵۰-۳۵۱-۴۵۴-۴۶۶
کاشان ۳۹-۱۳۶-۱۳۷-۳۳۱-۳۳۳
۳۴۹-۴۰۲-۴۹۵
کاظمیین ۳۷۴-۴۶۷
کافر قلعه ۳۶۸
کاوران [کاوردان] ۱۵۲-۱۷۹-۳۰۰
۳۰۱-۳۱۱
کتابخانهٔ آستان قدس ۴۴۷
کتابخانهٔ ملی آلمان ۶
کتابخانهٔ ملی ملک ۴۶۲
کتل نعل شکن ۴۷۱
کرانه ۱۸۲
کربلا ۴۸۵
کرد [اکراد] (شادلو ، زعفرانلو، کیوانلو ، عمارلو ، قرمانلو) ۲-۱۰
۲۱-۳۰-۵۵-۵۸-۶۶-۶۷-۹۵-۹۶
۱۳۷-۱۵۰-۱۶۰-۱۷۹-۲۰۳-۲۱۷
۳۸۶-۳۸۹-۳۹۹-۴۲۶-۴۳۲-۴۶۷
۴۶۸-۴۷۳
کردستان ۱۳۳-۱۳۵-۱۴۵-۱۵۰
۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۶۰-۱۶۵-۱۶۶
۱۶۷-۱۶۸-۱۷۹-۱۸۳-۲۰۴-۲۲۷
۲۵۰-۲۶۰-۲۶۷-۳۰۲-۴۵۱-۴۵۳
۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸
کردستان (خراسان) ۹۹-۱۱۱
کردو ۱۱۵-۱۱۶
کوشک ۴۹
کرماج ۱۶۰-۱۶۵-۱۶۶
کرمان ۳۴۶-۳۶۹-۳۷۷-۳۹۷-۴۵۱
۴۸۱-۴۸۷-۴۹۴
کرمانشاهان ۲-۲۱-۲۳-۲۴-۲۵
۳۱-۱۳۲-۱۳۴-۱۳۷-۱۳۸-۱۴۰
۱۴۳-۱۴۴-۱۴۶-۱۵۱-۱۵۴-۱۵۵
۱۵۸-۱۶۱-۱۶۳-۱۶۵-۱۷۱-۱۷۸
۱۷۹-۱۸۳-۱۸۵-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۷
۲۰۱-۲۰۲-۲۰۴-۲۱۵-۲۱۶
۲۲۰-۲۲۵-۲۲۷-۲۴۲-۲۴۴-۲۴۹
۲۵۰-۲۵۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۶
۲۷۴-۳۰۲-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۹

Marfat.com

٣٤٤ -٣٤٦- ٣٦٩ - ٣٧٣ - ٣٨٨
٤٥٠ -٤٥٣ - ٤٦٣- ٤٦٥ -٤٧٨
٤٨٦-٤٩٢
كركوك (كركوت) ٣٣٨-٣٧٥
٣٨٣-٣٨٧-٤٦٨
كركى ٣٨٠-٣٩٨
كرنال ٣٧٩-٤١٨
كرنك ٣٣١
كزاز ١٤٧-١٤٩-١٨٢-٤٦٤
كشمير ٤١٩
كلات ١٠-١١-١٤-١٨-١٩-٢٠
٥٨- ٦٥- ٦٦ -١٣٣ -١٥٣ -٣٠٦
-٣٠٧ -٣٥٦ -٣٤٠ -٣٦١ -٣٧٣
٣٨١-٣٨٣-٣٨٩-٤٠٤-٤١٢
كله ١٤٩-١٨٢-٢١٥
كلكته ٤٣٨
كلهر [ايل] ١٤١-١٥٠-١٥١-١٥٣
١٥٨-١٧٧-٢٠٢-٢١٦-٢١٧-٢١٨
٢١٩-٢٢٠-٢٢٢-٢٢٤-٢٢٦-٢٢٨
٢٣٧-٣٠٦-٣٣٧
كمازان ١٤٦-٤٥١
كمپانى هند و انگليس ٤٧٧
كمره ١٤٩-١٦٩
كندمان ٢٨٩-٢٩٢-٣٣١-٤٨٩
كنه بيس، دهى دردوفرسنگى مشهد ٤٤٥
كهريز ١٧١
كوچرى [ايل] ٢٨٣
كورن (كرن) ٤٥٣
كوسه احمدلو ٢-٨
كوشك زر ٣٤٦
كوشك مهدى، دهى دردوفرسنگى مشهد ٤١١
كوكلان ٢٢-٢٠٢-٢٠٤-٢٠٦
٢١١-٢١٢- ٢١٣-٢١٤-٢١٥-٤١٢
كوه سنگى ٣٦٣-٣٧١
كوه كلات ٣٣٥
كوهگيلويه ١٧٥-٣٧٥-٤٦٥-٤٦٦
٤٧٩- ٤٨٨-٤٩٣
كوهمره ٣٥٠-٣٥١
كيچ ٤٠١
كيفروز (كينفروز) ١٧٣
گاوسلوك (كوسلوك) ٣٥٩
گرجستان ١٨٦-١٨٧-١٨٨-٣٤٠
٣٧٦-٣٧٧- ٣٩٧-٤٦٨-٤٦٩-٤٧٤
گرجى ١٣٩-١٨٦-١٨٧-١٩٤
گرگان [آب] ٢٢-٢٠٦-٢٠٧-٣٢٣
گريوهٔ مزدج ٤٨٩
گلپاد ٤٧٢-٤٧٣
گلستانه ١-١٣٣-٣٤٤
گلستانه (ظ : گلستان) قلعه و دهى
در اطراف مشهد ١١٨
گلپايگان ١٦٨-١٦٩-١٧٠-١٨٢
گلشور (گلشوران) ٤٢٦
گلوشجرد ٤٥١-٤٥٢
گنجه ٣٧٥-٣٧٦-٤٦٨-٤٨٤
گوسلوك ٣٧٧
گوناباد (گناباد) ١١٥-١١٦-٤٠٩
٤١١
گرندوز لوى افشار ١٢
گيلان در اطراف كرمانشاهان ١٧٩
٣٠٠-٣٠١-٣١١

Marfat.com

گیلان ۱۹۲-۴۶۶-۴۷۰-۴۷۱-۴۸۳
لار ۴۸۲
لالوی ۵۵-۶۶
لاهور ۶۰-۶۱-۷۷-۷۹-۸۱- ۳۰۰
۳۰۳- ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۴۰۵ - ۴۱۶
۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹- ۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲
لاهیجان ۴۸۳
لر (الوار) ۲۴۳-۲۹۳-۲۹۸-۴۵۱
۴۷۵-۴۷۶-۴۷۸
لرستان ۱۸۳-۲۲۷-۲۳۲-۲۴۳-۲۴۸
۲۸۳-۲۹۳-۲۹۴-۳۳۴
لکزی (لزگی) ۱۳۳- ۱۹۱-۱۹۲
۳۴۰-۳۴۱-۳۵۰-۳۷۶-۳۸۱
لکهنو ۳- ۴۷۷
لنگر ۶۵-۶۷-۶۸-۷۲-۱۱۱-۳۸۹
۴۲۵
لودیانه ۸۳-۴۱۷
لولی ۳۳۷
لیلاوی ۳۳۵-۳۳۶-۳۴۲
مأجوج ۲۳
ماجهی واره (مجهی واره) ۸۱-۸۳
۴۱۷
مازندران ۲۱-۲۲-۲۳-۲۷-۷۶- ۲۱۴
۲۱۵-۳۱۷-۳۱۸- ۳۲۱-۳۲۲-۳۵۸
۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۸-۳۸۱-۳۸۳
۳۸۹-۳۹۶- ۴۰۱ -۴۰۵-۴۱۰-۴۴۳
۴۵۳ - ۴۵۴- ۴۶۴ - ۴۶۹ - ۴۷۰
۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۹۰-۴۹۳
مافی [ایل] ۴۸۱
ماروچاق ۴۲
ماسواله ۴۸۴
مالوپور ۴۱۷
ماموئی [طایفهٔ] ۱۶۷-۱۷۹
مانی؟ [ایل] ۳۰۰
ماهیدشت ۲۲۰-۳۰۲
محمودیان ۳۶۳
محولات (مهولات) ۹۳-۱۱۵
مراغه ۲۸-۱۸۴-۳۳۶-۳۵۹-۳۷۰
۳۹۸-۴۵۵-۴۵۷-۴۶۷
مراد تپه ۳۸۳
مرشد آباد [بنگاله] ۳-۴۰۱-۴۰۲
مرهته [طایفه] ۹۹-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۴
۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۴۱۸
مرو ۱۹-۳۸۱-۳۸۲
مزار شیخ صفی ۴۸۴
مزدج ۴۸۹
مزینان ۷۶-۴۱۰-۴۱۵-۴۴۰
مسجدالحرام ۳۸۲
مسقط ۳۳۷-۴۰۱-۴۱۷
مسلمان ۱۰-۹۰
مشهد ام نبی ۴۸۰
مشهد مقدس ۱۸-۲۰ ۲۱ ۲۴-۲۹
۳۱-۳۹-۴۰-۴۱-۵۰-۵۶ ۵۷-۶۸
۷۲-۷۳-۷۸-۹۲-۹۳ ۹۴ ۹۷ ۱۰۰
۱۱۱-۱۱۳-۱۱۵-۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹
۳۵۶ ۳۶۳ ۳۶۵
۳۶۶ ۳۶۷ ۳۷۰ ۳۷۱
۳۸۰ ۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۵ ۳۸۶
۳۸۸-۳۸۹-۳۹۴-۳۹۹-۴۰۱-۴۰۲
۴۰۴-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹ ۴۱۲-۴۱۳
۴۱۴-۴۱۵ ۴۲۲-۴۲۵ ۴۲۶-۴۲۷
۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱ ۴۳۲-۴۳۳

Marfat.com

٤٣٤–٤٣٥- ٤٣٦-٤٣٧–٤٣٨-٤٣٩
٤٤٠–٤٤١–٤٤٢-٤٤٣–٤٤٤-٤٤٥
٤٤٧ – ٤٥١ – ٤٦٩ – ٤٧٠–٤٧٧
٤٧٩-٤٨٥
مشهد میر ٤٢٨
مغان ٣٧٧–٣٩٦- ٤٧١-٤٧٣
مقبرهٔ شاه رضا ٤٦٥
مقدم ١٨٧
مکران ٤٠١
مکه ٤٨٦
ملاساقان (نهر) ٤٧٣
ملایر ١٧٠–٣٦٩-٤٥١–٤٥٢–٤٦٥
ملتان ٧٩-٣٧٢-٤٠٥–٤٢١–٤٧٧
منتفج [طایفهٔ] ٤٥٨
منرج [دربند] ٢٨٩
مهمان دوست ٣٩٤
مورچه خوار ١٧٠–٣٤٨-٤٩٣
موصل ٣٣٨–٣٧٤–٣٨٣–٤٦٧–٤٦٨
مولودخانه یا مولود اوی ٣٥٦
مهوم زائی ١٧٠
میر کاریز (میل کاریز) ٣٤٠
نانکلی [ایل] ٣٠٠
نادر آباد ٣٧٧
نجف اشرف ٤٥٠
نخجوان ٣٧٠
نخعی (عرب لالوی، عرب زنگوئی ،
عرب نخعی) ٥٥-٦٦
نرماشیر ٤٨٢
نطنز (نتنز) ٣٩
نقش جهان اصفهان [میدان] ١٠
نهاوند ١٩٨-٢٠٥-٣٦٩

نیریز ٤٨١
نیشابور ٦٦-٦٧-٦٨-٦٩–٧٢–٧٤
٧٨-٩٥-٩٨– ٩٩–٣٦١-٣٦٧-٣٦٨
٣٧٤-٣٧٨-٤٠٥–٤٠٧- ٤٠٨-٤٠٩
٤١٠-٤١٣-٤١٤–٤١٥ -٤٢٠–٤٣٣
٤٣٥
وان ٣٧٦
ورامین ٣٣٣–٣٦٣
وسطان [طاق] (بستان) ٢٦٢
وسیله [قلعه] ١٧٦
ولاشجرد (والاشجرد) یکمنزلی همدان
١٤٩–١٥٠–١٥٩،١٦١–١٦٥-١٦٩
١٩٤-٣٠٢
وند ١٣٢–١٥٣–١٥٨–١٦٢–٣٠١
٣٠٧–٣٤٢
وهابی ٤٠٢
هارون آباد کرمانشاهان ١٧٧–٢١٩
٢٢٠
هرات ١٨–٣٥-٤٧-٤٨–٥٠–٥٦–٥٧
٥٨-٥٩-٦١– ٦٢–٦٨–٧٢–٧٤-٧٨
٩٢–١١١–١١٢-١١٧–١٢٠– ١٢١
١٢٢–٣٥٧–٣٦٧-٣٦٨-٣٧١-٣٨٠
٣٨٨-٣٩٥- ٤٠٢–٤٠٥–٤١٢–٤١٥
٤٢٣–٤٣٨-٤٣٩-٤٤٠-٤٤١–٤٤٤
هرسین ٢٨٦-٣٠٩
هرمز [جزیرهٔ] ٣٧٦-٤٨٦
هزار اسب ٣٨٠
هزار جریب (قزوین) ٢٧
هزاره ٤٢٥-٤٢٧-٤٣٦
هشتراب ٣٤٠
هشترود ٤٥٥

Marfat.com

هفت خانی [قلعهٔ] ۱۴۹
هفت لنگ [ایل] ۱۷۰
همدان ۲–۲۸–۳۷–۳۹–۱۳۰–۱۳۲
۱۳۷– ۱۴۲ – ۱۴۳– ۱۴۴ ـ ۱۴۶
۱۴۷–۱۵۰–۱۵۹ـ ۱۶۱ـ۱۶۴–۱۶۷
۱۶۸–۱۶۹–۱۷۵ـ۱۷۹–۱۸۳– ۱۹۴
۲۶۲–۲۶۳–۲۷۷–۳۰۶–۳۴۹– ۳۵۱
۳۶۹–۳۷۰–۳۷۵–۳۹۴–۳۹۵–۳۹۶
۴۵۰–۴۵۱–۴۵۴–۴۶۲–۴۷۸–۴۷۹
۴۸۹–۴۹۶
هند ۲–۵–۷۹–۳۴۴–۳۷۹–۴۰۱–۴۱۶
۴۱۷–۴۱۸– ۴۱۹–۴۲۰–۴۶۱–۴۷۴
۴۷۷–۴۸۸
هندو ۱۰–۸۱–۸۴–۹۰–۴۱۹–۴۷۷
۴۸۸
هندوستان ۲–۳–۱۸–۱۹–۶۱–۷۹
۸۰–۸۱–۸۳–۸۶–۸۷–۹۱– ۹۹–۱۰۰
۱۰۳–۱۰۶–۱۸۹–۳۴۴–۳۷۸–۳۸۰
۳۸۱–۳۹۶–۴۰۲–۴۱۶–۴۱۸–۴۱۹
۴۲۴–۴۷۷–۴۸۵
هنود ۱۰۶
یاجوج ۲۳
یامخانه ۳۵۹
یزد [دارالعباد] ۳۹–۳۶۹–۳۷۴–۳۹۶
۴۲۵–۴۵۴
یزیدی [طایفهٔ] ۳۲۹–۴۶۷
یموت [ایل] ۲۱–۲۲ـ۲۰۲–۲۰۴
۲۰۶–۲۱۱–۲۱۲–۲۱۳–۲۱۴–۲۱۵
۳۵۶–۳۶۸
ینکچریان ۲۶۸
یوخاری باش ۴۷۳
یوسف زه‌ای ۶۱ـ۱۰۲–۱۳۳
ییلاق ۱۶۷

Marfat.com

فهرست نام کتابها

آتشکده آذر ۴۰۷-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱
۴۶۲-۴۶۴-۴۶۹-۴۷۶
اجازات ۴۵۰
اخلاق محمدی ۴۷۷
برهان قاطع ۳۵
بستان‌السیاحه ۴۰۲-۴۱۹-۴۴۳-۴۵۴
۴۶۹
تاریخ احمد شاه درّانی ۴۰۵-۴۰۹
۴۱۵-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۴۸
تاریخ جهان آرا ۴۴۵-۴۴۶
تاریخ جهانگشای نادری ۳۵۶-۳۵۷
۳۵۹ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۴۰۶
۴۸۶-۴۸۸
تاریخ سرجان ملکم ۳۵۶-۴۰۴-۴۰۷
۴۶۶-۴۶۸
تاریخ زندیهٔ ابن‌عبدالکریم محمد
رضای شیرازی ۴۸۷-۴۸۸-۴۹۴
۴۹۶-۴۹۷
تاریخ سلطانی ۴۰۵-۴۰۶-۴۰۸-۴۱۵
۴۱۶-۴۱۹-۴۴۸
تاریخ عالم آرای نادری ۳۵۶-۳۸۷
۳۹۳-۳۹۴-۴۳۹-۴۷۸
تاریخ عرفا ۴۰۰-۴۰۳-۴۰۴
تاریخ عبدالکریم بخارائی ۴۰۲-۴۱۰
۴۴۸
تاریخ فریزر ۳۵۶
تاریخ نادرشاه ۳۵۶
تاریخ نادر تألیف اسماعیل میرزای افشار ۳۵۶
تاریخ هند ۴۱۸
اخلاق محمدی ۴۷۷
تحفة‌الاحباب ۴۷۷
تحفة‌السلاطین ۴۷۷
تحفة‌الشعرا ۴۷۷
تحفة‌العشاق ۴۷۷
تذکرهٔ آل داود ۳۹۹-۴۰۱-۴۰۴
۴۰۷-۴۱۲-۴۲۲-۴۴۲-۴۴۷-۴۷۴
ترجمهٔ تاریخ نادرشاه ۳۵۶
تکملهٔ امل‌الآمل ۴۵۰
حدیقه‌العالم ۴۱۶-۴۱۸-۴۲۱-۴۳۹
دائرة‌المعارف بریتانیکا ۳۵۶
درهٔ نادری ۴۰۶
رستم‌التواریخ ۴۶۰-۴۹۰-۴۹۲
۴۹۳-۴۹۶-۴۹۷
روزنامهٔ ادب ۴۵۱
روضة‌الصفا ۳۵۶-۳۶۹-۴۰۷-۴۱۴
ریاض‌السیاحه ۴۳۹-۴۴۶
زبدة‌التواریخ ۳۶۴-۳۶۵
زبور آل‌داود به (تذکرهٔ آل‌داود) رجوع شود
زبورالعاشقین ۳۹۳
زینة‌التواریخ ۴۴۸-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۳
۴۵۸ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۹

Marfat.com

٤٧٦-٤٨٩-٤٩٥-٤٩٧

سراج التواريخ ٤٠٥-٤٠٧-٤٠٨-٤١٣
٤١٥-٤١٧-٤١٨-٤١٩

شاهنامهٔ نادری ٣٨٧-٣٨٨

شجرهٔ طیّبه ٤٤٦-٤٥٠

شرح وافیهٔ تونی ٤٥٠

فهرست التواریخ ٤١٤-٤١٩-٤٣٩
٤٤٥-٤٤٦-٤٤٨-٤٦٤-٤٦٥-٤٧٢
٤٧٣-٤٧٤-٤٧٦-٤٨٦-٤٩٥

فوائد الصفویه ٣٨٦-٤٤٢-٤٤٣
٤٤٧-٤٤٨-٤٤٩-٤٦٠-٤٦٢
٤٦٣-٤٧٤-٤٧٨-٤٨٦

قرآن ٤٧٦

گلشن مراد ٤٠٠-٤١٤-٤١٥-٤٢٢
٤٢٥-٤٣٨-٤٤٢-٤٤٨-٤٥١
٤٥٤-٤٥٩-٤٦٤-٤٦٦-٤٦٨
٤٦٩-٤٧٠-٤٧٢-٤٧٣-٤٨٩
٤٩٠-٤٩٢-٤٩٤-٤٩٥-٤٩٦-٤٩٧

گیتی گشا ٤٥٠-٤٥١-٤٥٤-٤٦٢
٤٦٣-٤٦٤-٤٦٥-٤٦٦-٤٧٠-٤٧١

لاروس ٣٦٥

مآثر الامراء ٤٢١-٤٢٢

مآثر رحیمی ٣٩٦-٤١٨-٤١٩-٤٢٠
٤٢١-٤٣٨

مجالس العشاق ٤٧٧

مجمع التواریخ ٣٩٩-٤٠١-٤٠٧-٤٧٤

مجمل التواریخ ٤٠١-٤٤٨

محافل المؤمنین ٢٧-٤٠٠-٤٢٣

مطلع الشمس ٤٠٧-٤١٠-٤١٢-٤٢٢
٤٢٨-٤٣٨-٤٤٨

معجم الانساب ٣٩-٤٤٠-٤٥٤
٤٦٣

مفاتیح ٤٥٠

مقالات الشعرا ٣٨٦-٣٨٧

منتظم ناصری ٣٥٦

نادر نامه ١٦

وقایع السنین ٣٩٥-٤١٠-٤٥٤-٤٨٦
٤١٠-٤٩١-٤٩٤-٤٩٥

Marfat.com

غلطنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
٤	١٩	جمعیت	جمعست
١٥	١١	محمد حسین خان	محمدصالح خان
٢١	٨	وتوبخافه	وتوبخانه
٢٤	١٢	از تقرر	تقرر
٢٦	١٥	با نشیکری	باشیکری
٢٦	١٦	قرار نگرفته	قرار گرفته
٤٠	١٢	وبا او	راکه با او
٤٠	٢١	هردو۲	هردو
٤٣	١	فومودە	فرموده
٤٨	٣	صالح بیک	محمد صالح بیک
٤٨	١٣	صادفخان	صادقخان
٤٩	٣	غاریان	غازیان
٥٠	١٠	بندگان شاهرخیٔ	بندگان شاهی
٥٢	٥	باین جت	باین جهت
٥٣	٩	استادەاند استاده	استادەاند
٥٥	٢	کیشک	کشیک
٥٥	١٨ و٢٣	نخی	نخعی
٥٩	١٩	در ویش.	درویش
٦٢	١٢	[د.]	[در]
٦٦	٧	نخی	نخعی
٦٩	١	برادر	برادر
٦٩	٣	بیطافتی	بیطاقتی
٦٩	١٩	رختە	رخنه
٧٣	٢	در حوصله ۲	در حوصله
٧٤	١٤	چون در قلعه	در قلعه
٧٥	٣	یحیطه	بحیطه
٧٥	٨	را مقام	مقام
٧٥	١٧	انقیای	اتقیای

Marfat.com

صفحه	سطر	نادرست	درست
۷۷	۱۵	یقید	بقید
۸۱	٤	راجپواتیه	راجپوتیه
۸۸	۱۰	بنج	پنج
۹۲	۱۳	در خفیفه	درخفیه
۹۵	۱۲	از فرمانفرمانی	از فرمانفرمائی
۱۰۱	٤	فرستاد و	فرستاد
۱۰۱	۹	پیتهل رای	پیتهل راو
۱۰۷	۱۷	برد او را	بود او را
۱۰۸	۱٤	خوانین	خواقین
۱۱٦	۱۰	که که آنچه	که آنچه
۱۲۰	۱۳	نفهمید	نمی‌فهمید
۱۲۲	۱۹	وباستقلال	وباستقبال
۱۲٦	۳	مبنی براستقرار	نامهٔ مبنی براستقرار
۱۲٦	۸	محد خان	محمد خان
۱۲۸	۱	می‌ورزیدند	می‌ورزید
۱۳۰	۷	انحرف	انحراف
۱۳۲	۱۲	نمود عازم	نموده عازم
۱۳۳	۷	که بسمت۲	که بسمت۱
۱۳۳	۱۳	تباکند	بتنباکو
۱٤۳	۱٦	میرزا را	میرزا
۱٤٤	۱۵	کرمانشاهان	کرمانشاهان
۱٤٤	۲۳	یا باینجا	تا باینجا
۱٤٦	۱۰	غزافانه	فزافانه
۱٤۷	۲۲	خاطر۱	خاطر۲
۱٤۷	۲۳	۱ـ پ : که شراه	۲ـ پ : کشر ۳ـ بشفقت
۱٤۸	۲۳	۱ـ پ : بشفقت	(زائداست)
۱۵۱	۲	جلیل	خلیل
۱۵۵	۱۱	از حقیقت	حقیقت
۱۵۹	۱۲	[پیروی و]	[پیری و]
۱٦٦	۱۰	از پیشتر	از پیستر
۱٦۹	۱۰	محلات دیکر	محالات دیکر
۱۷۰	۳	ابراهیم شان	ابراهیم شا
۱۷۵	۳	وبزرکان	وبزرکان

Marfat.com

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۷۵	۷	مخالف	مخالفت
۱۷۶	۳	چلادت	جلادت
۱۷۸	۱۳	با معدودی بخدمت	(کذا)
۱۸۵	۱۷	را فرمان فرما	فرمان فرما
۲۰۲	۱۳	خود را	خود
۲۰۶	۱۱	سرداران	سردار آن
۲۰۶	۱۶	شفیعیان	شفیعان
۲۰۹	۱۱	کربمخان	کریمخان
۲۱۲	۱۶	گریخنن	گریختن
۲۱۵	۵	از شیراز وبکرم	از شیراز دیگر
۲۱۵	۲۳	سطر سوم همان صفحه بود	سطردوم‌صفحه ۲۱۴بود
۲۱۸	۱۴	از جنگ	از چنگ
۲۲۸	۶	سبدان افراسیاب	سیدان‌و افراسیاب
۲۴۱	٤	اراده نمود	اراده نمودیم
۲۵۶	۲۰	و از وقوع	از وقوع
۲۵۹	۱٤	دارا شوه	دارا شکوه
۲۶۵	۲۲	مکرر شده	(زائد است)
۲۷۰	۱۳	سازس	سازش
۲۷۲	۳	بود بود	بود
۲۷۳	۱۸	کریمخان	کریخان را
۲۷۹	۷	با سورانی	با سوارانی
۲۸۲	۳	محوله	محموله
۲۸۳	۸	مردان	مردمان
۲۹۸	۱۶	ایلغارکنار	ایلغارکنان
۳۰۰	۸	را خود	خود را
۳۲۵	۱۵	قوانوکران	قرا نوکران
۳۲۶	۸	شهباخوان	شهبازخان
۳۳۶	۶	قضیه	قبضه
۳۳۶	۱۶	بعرص	بعرض
۳۳۸	۷-۲۰	فارس	قارص
۳٤۶	۱۹	باستفبال	باستقبال
۳۵۰	۲۱	گلپانی	گلبائی
۳۵۳	۳	لطفی‌خان	لطف علیخان

Marfat.com

صفحه	سطر	نادرست	درست
٣٥٦	١٩	تاریح	تاریخ
٣٥٦	٢٦	٣-	٢-
٣٦١	٢١	خونش را	خویش را
٣٧١	١٦	دالندشت	والندشت
٣٧٦	١٥	فارص	قارص
٣٧٨	٥	طهماسب خان	طهماسب قلیخان
٣٨١	٢٢	در غلطبد	در غلطید
٣٨٤	٩	قوجان	قوچان
٣٩٥	٥	فلایور	قلاپور
٤٠٢	١٠	میرزا خلیل	خلیل میرزا
٤٠٢	١١	مراجعت	مراجعت کرد
٤٠٤	٢٤	زیور	زبور
٤٠٧	١١	اکرد	اکراد
٤١٨	١٩	مرهنه	مرهته
٤٣١	٦	مواحب	مراجب
٤٤٠	٢١	محمد خان را	نورمحمد خان را
٤٤٤	١١	دین	دین
٤٥١	٩	قریه بری	قریهٔ پری
٤٥٢	٧	طاب ثراه	طاب ثراها
٤٥٢	٨	بیروجرد	ببروجرد
٤٥٢	١٣	باجمعی	باجمعی
٤٥٥	١	کرد ١	کرد
٤٥٥	١٢	علی مردانخان	علی مراد خان
٤٥٦	١٢	وفوچی	وفوجی
٤٥٨	٢	نظرعلیخان	ونظرعلیخان
٤٦٥	٢	بکرمانشاه هان	بکرمانشاهان
٤٦٦	٢١	ملکم	ملکم بجای
٤٧٠	١٨	متوجه	متوجه
٤٧٢	٢٤	وسنمی	وسنمی
٤٧٣	٦	نورخاری	بوخاری
٤٧٣	٧	شانزد تن	شانزده تن
٤٧٦	٧	(نرین)	(نرین)
٤٧٨	٢٢	که در در دهات	که در دهات

Marfat.com

صفحه	سطر	نادرست	درست
٤٨٢	٥	و از راه	از راه
٤٨٥	٦	سام میرزا	دیگر سام میرزا
٤٨٨	٢	ور در	و در
٤٨٨	١٧	تاریح	تاریخ
٤٨٩	٦	فتعلیخان	فتحعلیخان
٤٨٩	١٧	کشقه	کشته
٤٨٩	١٩	ببقمه	ببقعه
٤٩٢	٨	بابوالفتح	با ابوالفتح
٤٩٢	١٧	قیه‌ها	قبه‌ها
٤٩٣	١	گوفتند	کوفتند
٤٩٣	١٧	سلطنش	سلطنتش
٤٩٤	٦	١١٧٨	١١٨٧

27/11/1975
تاریخ خرید
Sh. Muhammad Ali
Book seller & Publisher
Importer & Exporter
15 Lohari Gate, Lahore

Marfat.com